

اوستا

کهن ترین سرودهای ایرانیان

جلد ۲

گزارش و پژوهش
جلیل دوستخواه



اوستا

کهن ترین سرودها و متنهای ایرانی

گزارش و پژوهش
جلیل دوستخواه

جلد ۲



انتشارات مروارید

اوستا فارسی

اوستا: کهن ترین سرودها و متنهای ایرانی / گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه -
(ویرایش ۲) - تهران: مروارید، ۱۳۷۱.
ج ۲ (۱۲۰۸ ص): جنول.

ISBN 964-6026-16-8 (ج. ۱) ISBN 964-6026-17-6 (ج. ۲)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
ص. ع. به انگلیسی: "Avesta: The ancient Iranian hymns & texts".
واژه نامه
کتابنامه ص. (۱۱۲۹) - ۱۱۳۹.
۱. اوستا - فارسی. الف. دوستخواه، جلیل، ۱۳۱۲ - ب. عنوان.

۲۹۵/۸۲

BL۱۵۱۵/۲/۲

۱۳۷۹

۱۱۶۳۷-۷۷م



آمارات مروارید

تهران: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، ۱۳۱۲ / ص. پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵

تلفن ۶۶۴۰۰۸۶۶ - ۶۶۴۱۳۰۴۶ - ۶۶۴۸۳۰۲۷ - ۶۶۴۸۴۶۱۲

morvarid_pub@yahoo.com

فروش اینترنتی www.iketab.com



اوستا (جلد دوم)

گزارش و پژوهش: دکتر جلیل دوستخواه

طراح جلد: نورالدین زرین کلک

چاپ دهم ۱۳۸۵

چاپ گلشن

صحافی نوری

تیراژ ۱۱۰۰

شابک ۹۶۴-۶۰۲۶-۱۷-۶ ISBN 964-6026-17-8

دوره دو جلدی ۹۴۰۰ تومان

کردهٔ سوم

۱

[زوت:]

هاوَنَن را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

آتروخَش را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

قَرَبَرَتَر را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

آبِرِث را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

آسَنَتَر را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

راسپی را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

سروشاورز، آن فرزانه آگاه از «مَشره» را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام. «یَته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۲

[زوت و راسپی:]

آتربان را ایستاده خواهم.

ارتشتار را ایستاده خواهم.

برزیگر ستور پرور را ایستاده خواهم.

خانه خدای را ایستاده خواهم.

دهخدا را ایستاده خواهم.

شهربان را ایستاده خواهم.

شهریار سرزمین را ایستاده خواهم.

۳

جوان نیک اندیش، نیک گفتار و نیک کردار بهدین را ایستاده خواهم.

جوان سخن‌گوی را ایستاده خواهم.

کسی را که خویشاوند پیوندی کند، ایستاده خواهم.

[آتربان] آشونی را که در کشور است، ایستاده خواهم.

[آتربان] فرخنده‌ای را که [بیرون از کشور] در گردش است، ایستاده خواهم.
کدبانو را ایستاده خواهم.

۴

ای اهوره‌مزا!

زنی را ایستاده خواهم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک، سرآمد و خوب
آموخته و فرمانبردار شوهر و [رَد] [آشون] [چون] سپندارمذ و [چون] زنانی است که از آن
تواند.

آشون مردی را ایستاده خواهم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک، سرآمد و از
«خستویی» آگاه و با «کَیْد» بیگانه است و «با کُنشِ خود، جهان را به سوی آشه پیش
می برد.»

۵

اینک، هریک از شما مزدپرستان را رَد همی خوانم و رَد به شمار آورم:
امشاسپندان و سوشیانتها را که داناتر، راست گفتارتر، یاری کننده‌تر و
خردمندترند.

بیشترین نیروی دین مزدپرستی را آتربان و ارتشتار و برزیگرِ ستور پرور
همی خوانم.

۶

[زوت:]

«یَنه آهو ویزیو...» که آتروخش مرا بگوید.

[راسپی:]

«آثارَبوش آشات چیث هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید. «یَنه آهو ویزیو...»
که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَبوش آشات چیث هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

[راسپی:]

ای آتُریان!

تویی زوتِ ما.

[زوت:]

«بَته آهو وِزیو...» که آتزوُخش مرا بگوید.

[راسبی:]

«آثارنوش آشات چیت هچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

[زوت:]

من — زوت — آماده‌ام که «سَتوتِ یِشَنیه» را فراخوانم و بازگیرم و بسرایم و

بستایم.

کرده چهارم

۱

هان می‌ستاییم اندیشه و اندیشیده را، «آدا»ی نیک، «آشی» نیک، «چیستی» نیک و «ذروتات» نیک را، آن که به زدان و به رَدیها درود همی گوید.

۲

رستگاری جهانیان را خستوباشیم که ما — مزدپرستان زرتشتی — میزردی و نمازِ رَدیِ رَدپسند را بدو نوید همی دهیم.
سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی ما را بشنوند.
سروشِ پارسا، رَد بزرگوار را می‌ستاییم.
اهوره مزدا را می‌ستاییم که در آشونی برترین، که در آشونی سرآمد است.
همه سرودهای زرتشتی و همه گُنش [های] نیک ورزیده را می‌ستاییم: آنچه را که شده است و آنچه را که خواهد شد.
«یَنگه هاتم...»

کرده پنجم

۱

ای امشاسپندان!

آماده‌ام که شما را زوت، ستاینده، خواننده، پرستنده، چاووش و سرودخوان باشم.

اینک، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین، شما — امشاسپندان — را باد! اینک، بهروزی و خشنودیِ رد و آشونی و پیروزی و خوشیِ روان، سوشیانتهای ما را باد!

۲

ای امشاسپندان! ای شهریارانِ نیکِ خوب کنش!

جان و تن و همهٔ توانِ خویش، شما را پیشکش می‌کنیم.

۳

ای اهوره‌مزدای آشون!

نزد تو خستوییم بدین کیش. [خستوییم که] مزداپرست، زرتشتی، دشمن دیوان و پیرو دین اهورایی هستیم.

هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین. ساونگهی و ویسیه‌ی آشون، ردانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ردانِ روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زوت:]

«يَتَّهْ آهَوَوِيزِيو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«يَتَّهْ آهَوَوِيزِيو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

کرده ششم

[زوت و راسپی:]

با آموزش [زوت] و با درود و رامش و زورهای «ویشوش»^۱ و سخنان درست گفته، امشاسپندان نیک را به نامهای زیبایشان همی خوانم. امشاسپندان نیک را به نامهای نیک «آشه» همی ستایم؛ به دین نیک آشون؛ به دین نیک مزدپرستی.

«مزداهوره کسانی را که در پرتوآشه بهترین پرستشها را بجای می آورند، می شناسد. من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می شوم.»^۲

«شهریاری میثوی نیک تو — شایان ترین بخشش آرمانی در پرتوآشه — از آن کسی شود که با شوردل، بهترین کردارها را بجای آورد.»^۳

بشود که در این جا ستایش اهوره مزدا را — توانا ترین آشونی که او را می پرستیم — فرمانبرداری باشد، در آغاز همچنان که در انجام. ایدون بشود که در این جا ستایش اهوره مزدا را — توانا ترین آشونی که او را می پرستیم — فرمانبرداری باشد.

۱. — یاد.

۲. = گاه. یس. ۵۰، بند ۲۲

۳. = یس. ۵۱، بند ۱

کرده هفتم

۱

سخنان درست گفته را می‌ستاییم.
سروش پارسا را می‌ستاییم.
آشی نیک را می‌ستاییم.
نریوسنگ را می‌ستاییم.
آشی پیروز را می‌ستاییم.
نیفتادنی و نلغزیدنی را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشونان را می‌ستاییم.
چیتودیل را می‌ستاییم.
گرزمانِ اهوره‌مزدا را می‌ستاییم.
بهترین زندگی (بهشت)، روشنایی همه‌گونه آسایش‌بخش را می‌ستاییم.

۲

بهترین راه به‌سوی بهترین زندگی (بهشت) را می‌ستاییم.
آرشتادِ نیکِ گیتی‌افزای جهان‌پرور و پاداش‌بخش را می‌ستاییم.
دینِ مزدآپرستی را می‌ستاییم.
رشنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
پارندی چُست را می‌ستاییم: آن چُست در میان چُست‌اندیشان، آن چُست در
میان چُست‌گفتاران، آن چُست در میان چُست‌کرداران؛ آن که تن را چُستی بخشد.

۳

دلیری مردانه را می‌ستاییم که مردان را گشایش بخشد، که هوش مردان را
گشایش بخشد؛ که تندتر از تند و دلیرتر از دلیر است؛ که همچون پاداش ایزدی به مرد
رسد؛ که در هنگام گرفتاری، تن مردان را برهاند.
خوابِ مزدآفریده‌مایهٔ شادمانی جانوران و مردمان را می‌ستاییم.

۴

آفریدگانِ آشَوَن نخست آفریده^۱ — پیش از آفرینش آسمان و آب و زمین و گیاه
و جانور خوب گُش — را می‌ستاییم.
دریای فراخ کُرت را می‌ستاییم.
باد چالاکِ مزدآفریده را می‌ستاییم.
آسمانِ درخشانِ نخست آفریده^۲ — پیش از آفرینش جهانِ استومند — را
می‌ستاییم.

۵

ای آذر اهوره‌مزدا! ای آشَوَن! ای رَدِ آشَوَنی!
ترا می‌ستاییم.
زور و کُشتیِ بَرَسَمِ آشَوَن به آیینِ آشه گسترده، رَدانِ آشَوَنی را می‌ستاییم.
آپامِ نِپات را می‌ستاییم.
نَریوسَنگ را می‌ستاییم...^۳

[راسپی:]

«یَتَه اهو وِیژیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«اُثارَتوش اُشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱. ایزدان مینوی که پیش از آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور آفریده شدند.

۲. آسمان پیش از دیگر بخشهای گیهان و جهان استومند آفریده شد.

۳. دنباله = یس. ۷۱، بندهای ۲۴ — ۲۳

کرده هشتم

۱

[راسپی:]

ای اهوره مزدای آشون!

از این گفتار خشنود باش.

این گفتار را تو و ایزدان آشون — آن ورجاوندان جاودانه، شهریاران نیک
خوب گنش که پنجاه و صد و هزار و ده هزار و افزون تر و بیرون از شمارند — بپذیرید.

۲

براستی شهریاری را از آن کسی شمريم و از آن کسی دانيم و براي کسی
خواستاريم که بهتر شهریاری کند:
«مзда اهوره و اردیبهشت.»^۱

کرده نهم

۱

«هوم» های آماده شده و «زور» های فراهم شده — [آنچه] فراهم شده است و [آنچه] فراهم خواهد شد — پیرومندانِ آزارشکن اند که از درمان آشی برخوردارند؛ که از درمان چِستی برخوردارند؛ که از درمان مزدا برخوردارند؛ که از درمان زرتشت برخوردارند؛ که از درمان زَرِشتوم برخوردارند.

۲

درمانی که آشَوَن فرخنده، [آترَبان] فرخنده گردش کننده [در بیرون از کشور]، دینِ نیک مزدپرستی، آفرینِ آشَوَنِ نیک، پیمان‌شناسِ آشَوَنِ نیک و بی‌آزاریِ آشَوَنِ نیک از آن برخوردارند.

۳

نوید می‌دهیم و می‌آگاهانیم و درهم می‌فشریم و فرومی‌نهم و می‌ستاییم و ازبر می‌خوانیم:

«هوم» های توانایِ آشَوَن، بی‌آلایشند؛ به آیینِ آشه فراهم آورده شده‌اند و به آیینِ آشه فراهم آورده خواهند شد؛ به آیینِ آشه از آنها آگاهی داده شده است و به آیینِ آشه از آنها آگاهی داده خواهد شد؛ به آیینِ آشه فشرده شده‌اند و به آیینِ آشه فشرده خواهند شد.

۴

نیروی نیرومند را، پیروزی نیرومند را، «اِرِیث» نیرومند را، آشی نیرومند را، چِستی نیرومند را، «پَوَزَوَتات» نیرومند را، اوپَرَتاتِ نیرومند را، ایزدانِ نیرومند را، «امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب‌گنشِ جاودان زنده و جاودان پاداش‌بخش را که با

منش نیک بسمی برند و امشاسپند باتوان را.»^۱

۵

خرداد و امرداد و گیوش تشن و گوشورون و آذربه نام خوانده شده و هدیش
برخوردار از آشونی، خوراک، آسایش و آمرزش را.

۶

سرودهای ستایش و نیایش و آفرین خوانی اهوره مزدا و امشاسپندان، ردان آشون
بزرگوار را.

ستایش و نیایش برترین رد را، آشی سرآمد و نماز رد پسند سرآمد را.

۷

«مئثره» را، دین مزدایرستی را، ستوت یسئیه را، همه ردان را، همه نمازهای رد
پسند را.

سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی ما را بشنوند؛ در
آغاز، همچنان که در انجام.

[زوت:]

«یته اهو ویزیو...» که آتروخش مرا بگوید.

[راسپی:]

«آثارتوش آشات چیث هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

«ینگه هاتم...» :

کرده دهم

۱

[زوت:]

خواستار ستایشم کشورهای آر زهی، سوهی، فرد دَقشو، وید دَقشو، واور و برشتی،
واور و جرشتی و این کشور خونیرت را.

۲

خواستار ستایشم هاوَن سنگین، هاوَن آهنین، تَشَت زور، ورسِ هوم پالای و ترا،
ای برسم به آیین آشه گسترده.

خواستار ستایشم «آهون ویرته...» و پایداری مزدپرستی را.

خواستار ستایشم قَروشی های نیرومند پیروز آشونان را.

خواستار ستایشم قَروشی های نخستین آموزگاران کیش، قَروشی های نیکان و

قَروشی روان خویش را.

خواستار ستایشم همه زدانِ آشونی، همه نیکی دهندگان — ایزدان آشون میثوی و

جهانی — را که به آیین بهترین آشه برازنده ستایش و سزاوار نیایشند.

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

ساوَنگهی و ویشیهی آشون، زدانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و

آفرین!

زدانِ روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و

آفرین!

[زوت:]

«يَتَّهْ آهَوَوِيزِيو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«يَتَّهْ آهَوَوِيزِيو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارِوشِ آشاتِ چیتِ هچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

کرده یازدهم

۱

این هوم را به اهوره مزدا پیشکش می‌کنیم.
این [هوم] آماده شده را به تواناترین پیروزمندان گیتی پرو، به شهریاران نیک
آشون، به شهریارِ رَدانِ آشون پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به امشاسپندان پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به آبهای نیک پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به روان خویش پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به همه آفرینش آشه پیشکش می‌کنیم.

۲

این هوم، این جام هوم، این برسم‌های گسترده، این میزدها، این آسمان نخست
آفریده، این هاوان سنگین که بدین جا آورده شده است، این هوم زرین، این آفشره هوم،
این برسم به آیین آشه گسترده...

۳

... این پکر و این توش [و توان]، این زورهای بکار افتاده، این هوم آشون، این گاو
خوب گنش، این آشون مرد و منشهای کارآمد آشونان و منشهای کارآمد سوشیانتها، این
شیر روان و این گیاه هذائیتای به آیین آشه نهاده...

۴

با آبهای نیک، این زورهای آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به
هذائیتای به آیین آشه نهاده و با آبهای نیک، آبهای هوم و هاوان سنگین و هاوان
آهنین...

۵

... این گیاه برسم و پیوستگی به خشنودی رد، آموختن و کاربندی دین نیک مزدپرستی و سرودن گاهان و خشنودی رد آشون و رد آشونی را.
این هیزم و این بخور، ترا ای آذر، پسر اهوره مزدا و همه مزدا آفریدگان نیک را پیشکش می‌کنیم.
اینک این همه را پیشکش می‌کنیم...

۶

... به اهوره مزدا، به سروش پارسا، به رشن راست‌ترین، به مهر فراخ چراگاه، به امشاسپندان، به فروشی‌های آشونان و روانهای پرهیزگاران، به آذر اهوره مزدا رد بزرگوار، به رد میتزد، به رد نماز رد پسند و به سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

۷

اینک این همه را با ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین پیشکش می‌کنیم و فروشی زرتشت سپیتمان آشون که در دو جهان، خواستار آشه شد و فروشی‌های همه آشونان: آشونانی که در گذشته‌اند، آشونانی که زنده‌اند و آن مردانی که هنوز زاده نشده‌اند و سوشیانت‌های نوکننده گیتی‌اند.

۸-۱۱

این هوم، این جام هوم...^۱

۱۲

امشاسپندان، شهریاران نیک خوش‌گنش جاودان زنده و جاودان پاداش‌بخش، آن نیکان و نیکی‌دهندگان، آنان که با منش نیک بسر می‌برند؛ آری با منش نیک بسر می‌برند.^۲

۱. = بندهای ۵-۲ همین کر.

۲. — کر. ۹، بند ۴

آن امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب کنش که از منش نیک، پیمان هستی گرفته اند.

۱۳

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم افزایش این خانمان را، پاداش این خانمان را، بالیدن این خانمان را، رهایی این خانمان را از تنگنای نیاز، چیرگی این خانمان را بر ستیزه، ستوران و مردمان آشونی را که از این پیش زاده شده‌اند و یا از این پس زاده خواهند شد؛ آنان را که از این خانمان بودند و آنان را که از این خانمان باشند و خود را که از این خانمانیم و سوشیانت‌های کشور را.

۱۴

[خانه‌ای] که مردان نیک کردار، زنان نیک کردار، مردان خویشکار و زنان خویشکار در آن بسربرند.

۱۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم به قروشی‌های نیک توانای پیروز آشونان تا آشونان را یاوری کنند.

۱۶

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به سروش پارسا، به آشی آشون، به نریوسنگ و به آشتی پیروز به آذر اهورامزدا رَد بزرگوار و به همه آفریدگان آشون، خشنودی و ستایش و نیایش و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به گِوش تَشَن، به گِوشورَوَن، به آذر اهوره مزدا و به تُخشاترین امشاسپندان.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به دادار اهوره مزدا ی رایومند فره‌مند، به میثویان و به امشاسپندان، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به [ایزدان] گاهها، رَدان آشونی، به هابونی آشون، رَد آشونی، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به ساونگهی و ویسپته‌ی آشون...^۱
 اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به اهوره‌مزدای رایومند فره‌مند، ستایش و
 نیایش و خشنودی و آفرین را.

۱۷-۱۸

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به کشورهای...^۲

۱۹

همه آنچه نوید داده شده و پیشکش شده است، آنچنان است که اهوره‌مزدای
 آشون پیشکش کرد؛ آنچنان است که زرتشت آشون پیشکش کرد؛ آنچنان است که من
 — زوت — پیشکش می‌کنم؛ من که از این ستایش و نیایش آگاهم؛ من که از پیشکشی
 بایسته آگاهم؛ من که از پیشکشی بهنگام آگاهم.

۲۰

شما امشاسپندان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
 سوشیانت‌های ما را زندگی خوش و خشنودی زد و آشونی و پیروزی و آسایش
 روان.

۲۱

اینک آن بزرگتر از همه، آن آهو و رتورا استوار می‌دارم؛ آن اهوره‌مزدا را، برای
 ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۳^۳

۱. = یس. ۴، بندهای ۲۲-۷

۲. = بندهای ۱ و ۲ کر. ۱۰

۳. = یس. ۴، بندهای ۲۵-۲۴

کرده دوازدهم

۱

کسی که ردِ بزرگوار اهوره مزدا و زرتشتِ سپیثمان را هوم پالوده است و خواهد
پالود، از گله و رمة فراوان و فرزندان برومند، برخوردار باد!
سروشِ نیک و آشی گنجور، باید همواره در این جا کوشا باشند!

۲

ما می آموزیم «آهونَ وِیژیه...» ی فرخنده...^۱ به آیینِ آشه سروده و سرودنی
را، هاوِنِ به آیینِ آشه بکار انداخته و درهم فشانده هوم را، هاوِنِ بکار انداختنی را...

۳

... سخن راست گفته، سرودهای زرتشتی، کردارهای نیک ورزیده، برسم های به آیینِ
آشه گسترده، هوم به آیینِ آشه درهم فشرده، «سَتَوَتِ یسَنیه» و دینِ مزداپرستی را با
اندیشه و گفتار و کردار.

۴

اینچنین همه آنها فرخنده تر شوند.
فرخنده برشماریم، فرخنده دانیم، فرخنده اندیشیم آفریدگانی را — زیباترین و
بهترین آفریدگان را — که اهوره مزدا ی آشَوَن بیافرید؛ به میانجی بهمن پیورانید و
به میانجی اردیبهشت ببالانید.
بشود که ما در میان آفریدگان سپندمینو — آن [آفریدگانی] که آنان را به
فرخندگی و کامیابی رهنمونیم — فرخنده تر و کامیاب تر شویم.

۱. — یس . ۲۷، بند ۷، زیر.

ای هاون سنگین! ای هاون آهنین! که بدین خانه و روستا و شهر و کشور آورده
 شده و بکار انداخته شده‌اید، فرخنده باشید ما را در این خانه و روستا و شهر و کشور؛
 فرخنده باشید ما مزدپرستان را که ستایش بجای می‌آوریم با هیزم و بخور و نماز رد‌پسند!
 اینچنین آنها فرخنده‌تر شوند.

[زوت:]

«یته آهو ویزیو...» که آتروخش مرا بگوید.

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

«آشیم وُهو...»

کرده سیزدهم

[زوت:]

اهوره مزدای آشون، رد آشونی را می‌ستاییم.
زرتشت آشون، رد آشونی را می‌ستاییم.
فروشی زرتشت را می‌ستاییم.
امشاسپندان آشون را می‌ستاییم.
فروشی‌های نیک توانای پاک آشونان جهانی و میثوی را می‌ستاییم.
کارآمدترین رد، چالاک‌ترین ایزد را که در میانِ ردانِ آشونی فرارسنده‌تر
[و به ستایش] سزاوارتر است، می‌ستاییم.
خشنودی رد آشون و رد آشونی را که کامکارتر است، می‌ستاییم.^۱

۱

براستی اهوره‌مزدا را می‌ستاییم.
براستی امشاسپندان را می‌ستاییم.
براستی سراسر «مئثره» را می‌ستاییم.
براستی زرتشت آراسته به «مئثره» را می‌ستاییم.
پاداش آشونان را می‌ستاییم.
آرزوی امشاسپندان را می‌ستاییم.
نخستین آن سه گانه^۲ را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می‌ستاییم.

۱. = بندهای ۲ و ۳ به ۷۱ که در آغاز کرده‌های ۱۴ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۳ و بندهای ۴-۳ هاونگاه نیز تکرار می‌شود.

۲. نخستین سه هات گاهان.

۲

براستی...^۱

دو گانه پیشین از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]،
می ستاییم.

۳

براستی...^۲

نخستین آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می ستاییم.
دو گانه پیشین از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]،
می ستاییم.

هریک از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می ستاییم.
«هات» ها، «پَتمان»^۳ ها، واژه ها و بندهای هریک از آن سه گانه پیشین را که
بی درنگ و لغزشی [سروده شود] — چه خوانده، چه باز گرفته، چه سروده، چه ستوده —
می ستاییم.

ای آذرا هوره مزدا! ای آشون! ای رد آشونی!

ترا می ستاییم...^۴

۱. = ۶ سطر اول بند ۱ همین کر.

۲. = ۶ سطر اول بند ۱ همین کر.

۳. یک سطر شعر در گاهان.

۴. = بند ۵ کر. ۷

کرده چهاردهم

اهوره مزدای آشون...^۱
«آهونود گاه»، رد آشونی را می ستاییم.

۱

یسنه (هفت هات پیروزمند آشون)، رد آشونی را می ستاییم؛ با پتمان ها، با
بندها، با «زند»^۲، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن^۳، [با] خوب خواندن از
برخوانده [وبا] ستایش خوب ستوده.

۲

به دانش خویش، به بینش خویش، به شهریاری خویش، به ردی خویش، به
خواست و کامکاری خویش، اهوره مزدا...^۴

۳

«آهون ویزیه...» ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
آهومند ورتومند آشون (اهوره مزدا)، رد آشونی را می ستاییم.

۴

«آهونود گاه» را می ستاییم.
هات ها، پتمان ها، واژه ها و بندهای «آهونود گاه» را — چه خوانده، چه

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. گزارش.

۳. نخستین بند هریک از پنج «گاه» را دوبار (در آغاز و پایان هر «گاه») می خوانند.

۴. در متن به جای نقطه ها، هفت واژه آمده که معنی کلی و پیوند آنها با جمله روشن نیست.

باژگرفته، چه سروده، چه ستوده — می ستاییم.

.....^۱

«یَنگَه هاتَم ...»

«اَشِم وُهو ...»

.....^۲ «مَزدا اهوره کسانى را که ...»

•

۱. = بند ۵ کر. ۷

۲. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

کرده پانزدهم

۱

[راسپی:]

ای مزدپرست زرتشتی!

پاها و دستها و هوش خویش را به نیک کرداری داد [و] درستی و پرهیز از کارهای زشت کرداری بیداد [و] نادرستی نگاه دار.
برزیکری خوب باید در این جا ورزیده شود تا نارسا، رسا شود.

۲

بشود که در این جا برای ستایش اهوره مزدا — تواناترین آشونی که او را می پرستیم — فرمانبرداری باشد؛ در آغاز همچنان که در انجام.
از بر خواندن، بازخواندن، به یاد سپردن، در دل گرفتن، بر شمردن و سرودن «یسنه» (هفت «هات» پروزمند آشون) را بی هیچ درنگ و لغزشی.

۳

سرودهای ستایش ...^۱

۲^۲

سروش پارسا، رد بزرگوار را می ستاییم.
اهوره مزدا را می ستاییم که در آشونی برترین، که در آشونی سرآمد است.
همه سرودهای زرتشتی را می ستاییم.

۱. = بندهای ۶-۷ کر. ۹

۲. = بندهای ۱-۳ همین کر.

همه گنش های نیک ورزیده را می ستاییم؛ آنچه را که شده است و آنچه را که خواهد شد.

کرده شانزدهم

۱.

۱

اینک آذر پسر اهوره مزدا را می ستاییم.
ایزدان آذر نژاد را می ستاییم.
درست کرداران آذر نژاد را می ستاییم.
فروشی های آشونان را می ستاییم.
سروش پیروزمند را می ستاییم.
آن آشون مرد را می ستاییم.
سراسر آفرینش آشه را می ستاییم.

۲

اینک پاداش و فروشی زرتشت سپیثمان آشون را می ستاییم.
اینک پاداش و فروشی همه آشونان را می ستاییم.
فروشی همه آشونان را می ستاییم.
فروشی های آشونانی را که در کشورند می ستاییم.
فروشی های آشونانی را که در بیرون از کشورند می ستاییم.
فروشی های آشون مردان را می ستاییم.
فروشی های آشون زنان را می ستاییم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳ و بندهای ۱ و ۲ کر. ۱۴

۳

زرتشت برما — که اهوره مزدای آشَوَن، از ستایشِ نیکمان آگاهی دارد — آهو و رتو است.

آنچه را که از این مرز و بوم است — آبها و زمینها و گیاهان را — می‌ستاییم.

۱
.....

۴

۲
.....

«بَیَنگَه هاتَه ...»

۱. = بندهای ۱-۳ همین کر.

۲. = بند ۴ کر. ۱۴

کرده هفدهم

«آشیم و هو...»

ما اندیشه های نیک، گفتارهای نیک و کردارهای نیک «یسه» (هفت

«هات») را می پذیریم.

ما «آشیم و هو...» را می پذیریم.^۱

۱. این کرده کوتاه را در نیايشها، سه بار می خوانند.

کرده هیجدهم

.....^۱

«اُشتود گاه» آشون، رد آشونی را می ستاییم با...^۲

۱

اهوره مزدا را به نیکویی می ستاییم.
امشاسپندان را به نیکویی می ستاییم.
آشون مرد را به نیکویی می ستاییم.
آفرینش دادار آشون را به نیکویی می ستاییم.
«اُشتود گاه» را برای خشنودی آشون مرد می ستاییم.

۲

کامروایی جاودانه [آشون] را می ستاییم که رنج دُروند است.
کامروایی بی کرانه را می ستاییم.
با «اُشتود گاه» می ستاییم هرآن آشون مردی را که بوده است و هست و خواهد بود.^۳

۳

«اُشتود گاه» را می ستاییم.
ما می ستاییم هات ها، پتمان ها، واژه ها و بندهای «اُشتود گاه» را چه خوانده،

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنباله مانند بندهای ۱-۳ کر. ۱۴

۳. از آغاز بند ۱ تا این جا، بار دیگر خوانده می شود.

چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
«بِنِگْهَه هَاتَم...»

کرده نوزدهم

.....^۱

«سپتّمَد گاه» ردّ آشونى را مى ستاييم با...^۲

به دانش...^۳

۱

اهوره مزدای آشون را مى ستاييم.

امشاسپندان آشون را مى ستاييم.

آشون مرد را مى ستاييم.

پيش انديشى آشونانه را مى ستاييم.

سپندارمذ آشون را مى ستاييم.

آفريدگان آشون [آفريدگار] آشون را مى ستاييم.

از ميان آفريدگان آشون، «نخست انديش»^۴ را مى ستاييم.

اهوره مزدا، خرد از همه چيز آگاه را مى ستاييم.

۲

روشنايى خورشيد را مى ستاييم.

خورشيد در ميان بلندها، بلندترين را مى ستاييم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنياه مانند بند ۱ کر. ۱۴

۳. دنياه مانند بند ۲ کر. ۱۴

۴. در سنت ايرانيان، از «نخست انديش» گيومرت اراده شده است. اوست نخستين كسى از آفريدگان اهوره مزدا كه انديشيد.

خورشید و امشاسپندان را می ستاییم.
 فرمان [ایزدی] نیک ورزیده را می ستاییم.
 گرزمان درخشان را می ستاییم.
 فَرّ [اهورایی] را می ستاییم.
 گله و رمه داده آذر را می ستاییم.
 [هر چیز] پاک و سودبخش را می ستاییم.
 سپندارمذ بخشنده را می ستاییم که دهش او را و آشه از نخستین آفریدگان آشون
 است.

«سپنشمَد گاه» را می ستاییم.
 هات ها، پَتَمان ها، واژه ها و بندهای «سپنشمَد گاه» را — چه خوانده، چه
 بازگرفته، چه سروده، چه ستوده — می ستاییم.
 «یَنگَه هاتَم ...»

کرده بیستم

.....^۱

«وُهوخْشترگاه» آشون، رد آشونی را می ستاییم با پتمان ها...^۲

به دانش خویش...^۳

۱

«وُهوخْشتر» را می ستاییم.

شهریور را می ستاییم.

فلتر را می ستاییم.

گفتار راست گفته پیرومند دیوافکن را می ستاییم.

این پاداش را می ستاییم.

این درستی را می ستاییم.

این درمان را می ستاییم.

این فزاینده گی را می ستاییم.

این بالندگی را می ستاییم.

۲

این پیروزی را می ستاییم که آنچه در میان «وُهوخْشترگاه» و «وُهیشتوایشگاه» آمده^۴ گویای اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است؛

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنباله جمله مانند بند ۱ کر. ۱۴

۳. دنباله جمله مانند بند ۲ کر. ۱۴

۴. از آنچه در میان «وُهوخْشترگاه» و «وُهیشتوایشگاه» آمده. منظور هانت ۵۲ یسنه است.

ستیهیدن با اندیشهٔ بد، گفتار بد و کردار بد را؛ جبران اندیشهٔ نادرست، گفتار نادرست و کردار نادرست را.

۳

«وُهوئُشترگاه» را می‌ستاییم.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پَتَمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «وُهوئُشترگاه» را، چه خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
«یَنگَه‌هاتَم...»

کرده بیست و یکم

«آشِم وُهو...»

«مردا اهوره کسانى را که...»^۱

«بشود که در این جا...»^۲

[راسپی:]

ای مردا پرست...^۳

آشِم وُهو...»

خشنودی «یسنه» (هفت هات پسین) را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زوت:]

«یَنَه آهو وِیژیو...» که آتروخش مرا بگوید.

[راسپی:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

[زوت:]

اهوره مزدای آشون، رد آشونی را می ستاییم.

.....^۴

«یسنه» (هفت هات پسین) پیروزمند آشون را می ستاییم.

۱. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲.

۲. = یس. ۱۵، بند ۳

۳. = بندهای ۱-۵ کر. ۱۵ در این نقل، به جای «هفت هات»، «هفت هات پسین» می آید و مقصود از آن، هات ۵۲ یسنه است.

۴. هفت هات یسنه (از هات ۳۵ تا پایان هات ۴۱) در این جا تکرار می شود.

«بِنِگْهَه هاتَم ...»

۱ ۱

[زوت:]

اهوره مزدای آشون... ۲

«یسنه» (هفت هات پسین) پیروزمند آشون... ۳

به دانش خویش... ۴

۱

آبهای نیک و گیاهان بارور و فروشی های آشونان را ستایش و نیایش می پذیرم.

همه نیکیها: آن آبها و آن گیاهان و آن فروشی های آشونان را ستایش و نیایش می پذیرم.

۲

گاو (نخستین جانور)، «گیه»^۵ (نخستین آدمی) و «مئثره»^۱ ورجاوند بی آرایش کارآمد را ستایش و نیایش می پذیریم.
ای اهوره مزدا!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.
ای زرتشت!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.
ای زده بزرگوار!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.

۱. تمام هات ۴۲ یسنه (از آغاز تا پایان بند ۶) در این جا تکرار می شود.

۲. = سرآغاز کر. ۱۳

۳. = دنباله بند ۱، کر. ۱۴

۴. = بند ۲ کر. ۱۴

۵. = گیومرت (← یاد. گیه و گیومرت).

ای امشاسپندان!

شما را ستایش و نیایش می‌پذیرم.

۳

نیوشایی و آمرزش را می‌ستاییم.

نیوشایی و آمرزش نیایشگر را می‌ستاییم.

رادی [و] دهشی را که در میان همکیشان است می‌ستاییم.

نماز نیک بی‌فریب [و] آزار را می‌ستاییم.^۱

«یسنه» (هفت‌هات‌پسین) را می‌ستاییم.

ستایش «یسنه» (هفت‌هات‌پسین) را می‌ستاییم.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «یسنه» (هفت‌هات‌پسین)

را چه خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.

۱. از آغاز بند ۱ همین‌کرده تا این‌جا، بار دیگر خوانده می‌شود.

کرده بیست و دوم

۱

[زوت و راسپی:]

«آشیم وُهو...»

با این ستایش [و] با این درود [به] امشاسپندان و سوشیانت‌های آشون، از پی پاداشِ پسین، بهترین گُتش را همی گوییم به دانایان و نادانان، به فرمانروایان و فرمانبران که جهان را آبادان کنند و رامش بخشند.^۱

۲

آنچه را آشون مرد از بهترین آشه می‌داند، آن نا آشون مرد نمی‌داند. چنین مباد که ما از او پیروی کنیم؛ نه در اندیشه، نه در گفتار و نه در کردار. او راه خویش را در پیش گیرد؛ چنین مباد که ما هیچ گاه بدورسیم. «آشیم وُهو...»^۲

۱. بخشی از این بند، از بند ۴ یس . ۳۵ گرفته شده است.

۲. تمام این دو بند، دوبار تکرار می‌شود.

کرده بیست و سوم

[زوت:]

اهوره مزدای...^۱

«وَهیشْتوایشْت گاه» آشون، رد آشونی را می ستاییم با پَتیمان ها، با بندها، با زند، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن، با خوب خواندن از بر خوانده، با ستایش خوب ستوده.

۱

اهوره مزدای بهتر را می ستاییم.

امشاسپندان بهتر را می ستاییم.

آشون مرد بهتر را می ستاییم.

بهترین «آشه» را می ستاییم.

بهترین پیدایش «سَتوتِ یَسنیه» را می ستاییم.

خواسته^۲ بهترین «آشه» را می ستاییم.

آشونان [و] روشنایی همه گونه آسایش بخش را می ستاییم.

بهترین راه به سوی بهترین زندگی (بهشت) را می ستاییم.

۲

«وَهیشْتوایشْت گاه» را می ستاییم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دارایی، ثروت.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «وَهیشتوایشْت گاه» را چه
خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
یَنگه‌هاتَم ...»

کرده بیست و چهارم

«اهوره مزدای...»^۱

«آیْرِیْمَن» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم با پَتِمان‌ها، با بندها، با زَند، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن، با خوب خواندن ازبر خواننده، با ستایش خوب ستوده.

«به دانش خویش...»^۲

«اینک آذر...»^۳

۱

این پاداش را می‌ستاییم.

این درستی را می‌ستاییم.

این درمان را می‌ستاییم.

این فزاینده‌گی را می‌ستاییم.

این بالندگی را می‌ستاییم.

این پیروزی را می‌ستاییم که آنچه در میان «آهونودگاه» [و] «آیْرِیْمَن [ایشیه]»^۴ آمده، گویای اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است؛ ستهیدن با اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد را؛ جبران اندیشه نادرست، گفتار نادرست و کردار نادرست را.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. = بند ۲ کر. ۱۴

۳. = بندهای ۱-۳ کر. ۱۶

۴. از آنچه در میان «آهونودگاه» و «آیْرِیْمَن ایشیه» آمده، منظور سراسر پنج «گاهان» است.

۲

بخش «آیْرِیْمَن ایشیَه» را می‌ستاییم.
 ما می‌ستاییم هاتها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «آیْرِیْمَن ایشیَه» را چه خوانده،
 چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
 «یَنگِه هاتَم...»

۳

من نماز «آشه» می‌گزارم.
 «آشیم وُهو...»
 دیوان را نکوهش می‌کنم.
 من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم...^۱
 راه یکی [است و] آن راه آشه [است]؛ همه دیگر [راهها] بیراهه [است].^۲

۱. = بند ۱ یس. ۱۲.

۲. ← یس. ۷۲، بند ۱۱، زیر.

سه نیایش آغازین

«آشَم وُهو...»^۱

آشه بهترین نیکی [و مایه] بهروزی است. بهروزی از آن کسی است که درست کردار [و خواستار] بهترین آشه است.

«یَتَه آهو وِیژیو...»

همان گونه که او رَد برگزیده و آرمانی جهانی (آهو)ست، رَد مینوی (رتو) و بنیادگذار کردارها و اندیشه های نیک زندگانی در راه مزداست.

شهریاری از آن اهوره است. اهوره است که او را^۲ به نگاهبانی درویشان برگماشت.

«پَنگَه هاتَم...»

مَزدا اهوره کسانی را که در پرتو آشه بهترین پرستشها را بجای می آورند، می شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می شوم.^۳

۱. این نیایش و دو نیایش پس از آن، از مهم ترین و مشهورترین نیایشهای مزدایرستان است که در بیشتر بخشهای اوستا آمده است و در غالب آیینهای دینی خوانده می شود. نیایش دوم را در اوستا «آهوَن وِیژیَه...» و در پهلوی «آهوَنَوَر» و «هُوَنَوَر» نیز خوانده اند.

۲. زرتشت را.

۳. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

نیرنگ گشتی بستن

[پازند]

ای هر مزد خدای!
اَهریمن ناتوان و دور رانده و زده و شکسته باد!^۱
اَهریمن، دیو، دُروج، جادو، دُرَوَند، گوی، گرپ، ستمگر، گناهکار، آشموغ،
دشمن و پری، زده و شکسته باد!
شهریار بد ناتوان باد!
دشمن ستوه باد!
دشمن ناتوان باد!

ای هر مزد خدای!
من از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم].
من از هرگونه اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد که در جهان اندیشیده و گفته و
کرده‌ام یا از من سرزده یا در [ژرفای] نهاد من بوده است، پشیمانم.
من از آن گناهانی که در منش و گویش و کنش، با تن یا روان خویش
کرده‌ام — چه جهانی و چه میثوی — اندوهگین و پشیمانم.
من از این سه: اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد، پشیمانم و پَیت می‌کنم.

۱. «نیرنگ» نیایشهای کوتاه دینی را گویند. «نیرنگ گشتی بستن»، نیایش ویژه بستن گشتی و پوشاندن سُدَره برتن نوجوان زرتشتی است و آنچه در این بخش می‌آید، نیایشی است که موبد برگذارکننده آیین می‌خواند و نوجوان با او همخوانی می‌کند. (درباره نیرنگ — یاد.)

[اوستا]

خشنودی اهوره مزدا و شکستن اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر است، آشکار شود.

من نماز «آشه» می‌گزارم:

«آشَم وُهو... یته آهو...»

«آشَم وُهو...»

ای مزدا!

به یاری من بیا.

من مزداپرستم.

من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

من اندیشه نیک اندیشیده را باور دارم.

من گفتار نیک گفته را باور دارم.

من کردار نیک ورزیده را باور دارم.

من دین مزداپرستی را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم افزار را به کنار

بگذارد و خویشاوند پیوندی را فرمان دهد؛ [دین] پاکی که در میان همه [دینهای]

کنونی و آینده، بزرگترین و بهترین و زیباترین [دین] است: [دین] اهورایی زرتشتی.

همه چیزهای نیک را سزاوار اهوره مزدا می‌دانم.

چنین است باور و خستویی به دین مزداپرستی.

«آشَم وُهو...»

سروش باژ

[پازند]

به نام یزدان هُرمزد خدای افزونی، بزرگی و قَرَبِ فزایاد!
سروشِ پارسایِ دلیر «تن-مَثَرَه» یِ سخت رزم افزان [آن] رزم افزا ز سالارِ
آفریدگانِ هُرمزد، به یاری برسد.
از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم]. ...^۱

[اوستا]

«یَنَه آهو وِیزِیو...»

«آشِم وُهو...»

۱

من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
«اُشَهینگاه» آشَوَن، رَد آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
«بَرِجِیه» و «نَمائِیه» یِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین.

سروشِ پارسایِ دلیر «تن-مَثَرَه» یِ سخت رزم افزا ز اهورایی را ستایش و نیایش
و خشنودی و آفرین.

[راسپی:]

«یَنَه آهو وِیزِیو...» که زَوَت مرا بگوید.

[زَوَت:]

۱. = جمله همانند آن در نیر.

«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۲

سروش پارسای بُرزمندِ پیروز گیتی افزای آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می ستاییم.
«آهوَن وِیژَه...» نگاهدارتن است.
«یَته آهو وِیژیو...»

«ای مزدا!»

بدان هنگام که دُرَوَند آزدن مرا کمر می بندد، جز آذر و منشِ [نیک] تو — که
آشَه از کردارشان کارآمد می شود — چه کس مرا پناه خواهد بخشد؟
ای اهوره!

«دین» مرا از این فرمان بیاگاهان.^۱

«ای اهوره!»

... کیست آن پیروزمندی که در پرتو آموزشهای تو، هستان را پناه می بخشد؟

«ای مزدا!»

مرا آشکارا از برگماشتنِ آن رَدِ درمان بخش زندگی بیاگاهان و [بگذار] سروش
و منشِ نیک بدو و به هر کس که تو خود او را خواستاری، روی آورند.^۲

۳

ای مزدا! ای سپندارمذ!

ما را از کین توزی دشمنان نگاه دارید.

ای دروِج دیوخوی! نابود شو...^۳

نماز و پارسایی و کوشش.

«آشیم وُهو... یَته آهو وِیژیو...»

۱. = گاه. یه. ۴۶، بند ۷

۲. = گاه. یه. ۴۴، بند ۱۶

۳. وند. فر. ۸، بند ۲۱

۴

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم سروشِ پارسایِ دلیرِ «تن-مَنثَره»ی
سخت رزم افزارِ اهورایی را.
«آشیم وُهو...»

۵

.....^۱
بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.^۲
«آشیم وُهو...»
هزار درمان [برساد]...^۳
«آشیم وُهو...»
ای مزدا!
به یاری من بیا.
«آم»ی نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم.
بهرام اهوره آفریده و او پَرَتات پیروز و رام بخشنده چراگاه خوب و آندروای
زَبَرَدست، دیدبان دیگر آفریدگان را می ستاییم.
آنچه را از تو — ای آندروای آشَوَن! — از سپند مینوست می ستاییم.
ثَواش جاودانه و زَروان بی کرانه و زمانه جاودانی را می ستاییم.
«آشیم وُهو...»
[پازند]
[برای] مُزد کِرِفَه^۴، گناه را رها می کنم.

۱. یس . ۶۸، بند ۱۱ و یس . ۷۲، بند ۹

۲. این جمله که در بسیاری از جاهای اوستا پس از نیایشها آمده، همانند است با «آمین» عبری که در دینهای
یهودی، مسیحی و اسلام پس از دعاها می گویند. در پازند و فارسی به جای این جمله، «ایدون باد» هم آمده
است.

۳. یس . ۶۸، بند ۱۵ و یس . ۷۲، بند ۹ و هرمزد، بند ۲۷

۴. کِرِفَه: کار نیک، ثواب.

دوستی را به پاکی روان.
مُزِدْ کِرِفَةُ هَمَّةُ نِیکان هفت کشورزمین، به پهنای زمین و درازای رود و بُلندایِ
خورشید بی کاستی برساد!
پاک باش و دیرزی.
بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.
«آشیم وُهو...»

هوشبام

۱

برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باثرا از بر بخوانی .
برتست که «آهونَ وِیژیه ...» را پنج بار بسرایی ^۱...

۲

درود بر تو ای هوشبام!

۲
.....

شکسته باد اهریمن زشت منش!

بر او صد هزار نفرین باد!

۳

۳
.....

«یژه آهو وِیژیو...»

۴

۴
.....

۱. = وند. فر. ۱۱، بند ۳

۲. = یس. ۲۷، بند ۱

۳. = یس. ۲۷، بند ۲

۴. = یس. ۵۲، بندهای ۱-۴ و دو سطر آغاز بند ۶ یس. ۴۵ و بندهای ۵-۷ یس. ۸

۵

۵
.....

«آشیم و هو...» (سه بار)

۶
.....

۵. = یه . ۶۸، بندهای ۱۶-۱۸

۶. = بند ۵ باژ.

پنج نیایش

۱. خورشید نیایش

[پازند]

به نام یزدان [می] ستایم و به یاری [می] خوانم دادار هُرمزِد رایومند فَرّه‌مند از
همه چیز آگاه، کردگار جهان، خداوندانِ خداوند، شهریارانِ شهریار، آفریدگار و
نگاهدار آفریدگان، روزی دهنده توانای نیرومند ازلی، بخشاینده بخشایشگرِ مهربان،
پروردگار توانا و دانا و پاک، شهریارِ دادگر نیستی ناپذیر را.
هُرمزِد خدای، بزرگی و فرّ بیفزایاد!
خورشید جاودانه رایومندِ تیز اسب به یاری برسد!
از همه گناهان پشیمانم و پَست [می‌کنم].^۱...

۱

[اوستا]

ای اهوره‌مزدا!

ترا سه بار^۲ نماز [می‌گرام].

ای امشاسپندان!

پیش از آفریدگان دیگر، همه شما را که با خورشید هم‌کامید،^۳ نماز

۱. = جمله همانند آن در نیر.

۲. نریوسنگ در ترجمه سنسکریت اوستا، مقصود از این سه بار را، نماز با اندیشه و گفتار و کردار نیک دانسته است.

۳. ← گاه. یس. ۲۸، بند ۸، زیر.

[می‌گزارم].

بشود که این نماز به اهوره مزدا برسد!
 بشود که این نماز به امشاسپندان [برسد]!
 بشود که این نماز به قَرَوَشی های اَشَوَنان [برسد]!
 بشود که این نماز به آندروای جاودانی [برسد]!

۲

حشود اهوره مزدا و شکست اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر
 است، آشکار شود.

من نماز «آشه» می‌گزارم.
 «آشیم وُهو... یته آهو ویریو...»
 «آشیم وُهو...»

۳ — ۴

.....^۱

۵

درود بر اهوره مزدا!
 درود بر امشاسپندان!
 درود بر مهر فراخ چراگاه!
 درود بر خورشید تیز اسب، چشم اهوره مزدا!
 درود بر گِوش!
 درود بر گیومرت!
 درود بر قَرَوَشی زرتشت سپیتمان!
 درود بر سراسر آفرینش آشه که بود و هست و خواهد بود!
 [هاونگاه]

به دستیاری بهمن و شهریور و اردیبهشت، ما را رستگاری بیفزای.

«آشیم وُهو...»

[ر پِشوینگاه]

۱^۱

«آشیم وُهو...»

[ازیرینگاه]

ای مزدا...^۲

«آشیم وُهو...» (سه بار)

۶

خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را می ستاییم.

۳^۳

۷

مهر شهریار همه سرزمینها را می ستاییم که اهوره مزدا او را قرّه مندترین ایزدان
مینوی بیافرید.

بشود که آن بزرگواران — مهر و اهوره مزدا — هر دو به یاری ما آیند.

خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را می ستاییم.

۸

تشتَر تیزبین را می ستاییم.

تشتَر را می ستاییم

تیشترِئینی را می ستاییم.

تشتَر رایومند قرّه مند را می ستاییم.

وَنَد ستاره مزدا آفریده را می ستاییم.

تشتَر ستاره رایومند قرّه مند را می ستاییم.

۱. = یه . ۳۶، بند ۶

۲. = گاه. یه . ۴۳، بند ۶

۳. = مهر. بند ۷

نَواش جاودانه را می ستاییم.
 زَروان بی کرانه را می ستاییم.
 زَروان جاودانه را می ستاییم.
 بادِ آشَوَن نیک گُنش را می ستاییم.
 چِستا، راست ترین دانش مزدا آفریده آشَوَن را می ستاییم.
 دینِ نیکِ مزداپرستی را می ستاییم.
 راهی را که به رستگاری رساند، می ستاییم.
 دریاچه «زَرِنومَنَت» را می ستاییم.
 کوه ساوگنت مزدا آفریده را می ستاییم.

۹

هریک از ایزدان آشَوَن مینوی را می ستاییم.
 هریک از ایزدان آشَوَن جهانی را می ستاییم.
 روان خود را می ستاییم.
 فرَوَشی خود را می ستاییم.

ای مزدا!

به یاری من بیا.
 فرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشَوَنان را می ستاییم.
 خورشید جاودانه را یومند تیزاسب را می ستاییم.
 «آشیم و هو...»

۱۰

من خستویم که مزداپرست، زرشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

[هاونگاه]

هاوَنی آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
 ساوَنگهی و ویسِیه ی آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و

آفرین.

[ریشوینگاه]

رَ پِشَوین آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
فَرادَت فُشو و زَنَتوم آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
[ازیرینگاه]

اُزیرین آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
فَرادَت ویر و دَخیوم آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
خورشید جاودانه رایومند تیزاسب و نیایش و خشنودی و آفرین.
[راسپی:]

«یَنَه اهو ویرِیو...» که زَوَت مرا بگوید.

[زَوَت:]

«اَنارتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱۶ - ۱۱

.....^۱

۱۷

[پازند]

ای هُرمزد خدای افزونی بخش مردمان (همه گونه های مردمان و نیکان)!
بشود که دین مزدپرستی مرا آگاهی و استواری بخشد!
ایدون باد!

[اوستا]

«یَنَه اهو ویرِیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را.

۱۸

«آشِم وُهو...»

«کسی که آبهای اهورایی را با بهترین زور، با زیباترین زور — زوری که
آشَوَنی آنرا پالوده باشد — بستاید، فروغ و فَرآز آن اوست؛ تندرستی و پایداری تن از آن

اوست؛ خواسته بسیار آسایش بخش از آن اوست؛ فرزندان کارآمد و زندگی دیر پای از آن اوست؛ بهترین هستی آشونان و روشنایی بخشنده همه گونه آسایش از آن اوست.^۱ «آشیم وُهو...»

هزار درمان [برساد!]

ده هزار درمان [برساد!]

ای مزدا!

به یاری من بیا.

[پازند]

[برای مزد کِرفه...^۲

«آشیم وُهو...»

روز... ماه... گاه...^۳

۱۹

درود بر آفریدگار همه آفریدگان جهان!

[اوستا]

خشنودی اهوره مزدا و شکست اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر است، آشکار شود.

من نماز «آشه» می گزارم: «آشیم وُهو...»

[پازند]

۱. منج. یس. ۶۸، بند ۱۱-۱۰

۲. = بخش پازند پایان باژ.

۳. در این جا نام روز و ماه و هنگامی از روز را که نیایش در آن برگذار می شود، بر زبان می آورند.

بزرگی و فریفزایاد! خورشید جاودانه رایومند تیزاسب دلیر پیروز را زورمندی و
پیروزی باد!

دین نیک مزدپرستان را در همه هفت کشور زمین، آگاهی و روایی و آفرین
باد!

ایدون باد!

من باید به سرای دیگر (جهان پسین) بروم.

«آشیم وُهو...»

آفریدگار جهان، دین مزدپرستی، داد زرتشتی.

[اوستا]

ای آردویسور آناهیتای آشون! ای سودمندترین آشون!

درود بر تو!

درود بر گیاه آشونِ مزدا آفریده!

«آشیم وُهو...»

خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را می ستاییم.

«آشیم وُهو...»

[پازند]

خورشید جاودانه رایومند تیزاسب، بزرگی و فریفزایاد!

بشود که به یاری ما برسد!

«آشیم وُهو...»

۲. مهر نیایش

[پازند]

به نام یزدان، هُرمزد خدای افزونی، بزرگی و فریفزایاد!
مهر فراخ چراگاه، آن داورِ راست، به یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پَست [می‌کنم]...^۱

۱ - ۹

[اوستا]

.....^۲

۱۰

هاونی اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ساونگهی و ویسیه ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و
رام بخشنده چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]

«یَته آهوویزیو...» که زَوَت مرا بگوید.

[زَوَت:]

۱. = جمله همانند آن در نیر.

۲. = بندهای ۱-۹ نیا.

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱۱-۱۲

۱
.....

۱۳-۱۵

۲
.....

«ینگه هاتم...»^۳

۱۶

[پازند]

ای هُرمزد خدای...^۴

«یته آهو و یژیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش
ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام بخشنده چراگاه خوب را.

۱۷

۵
.....

۱. = بندهای ۱۴۴-۱۴۵ مهر.

۲. = بندهای ۴-۶ مهر.

۳. دنباله جمله = با بند ۱۶ نیا.

۴. = جمله‌های همانند در بندهای ۱۱-۱۷ نیا.

۵. بندهای ۱۸-۱۹ نیا. با تبدیل خورشید به مهر.

۳. ماه نیایش

[پازند]

به نام هُرمزد خدای افزونی، بزرگی و فرّ بیفزایاد!
ماه رهاونده به یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم]...^۱

۱

[اوستا]

درود بر...^۲

۲

خشنودی اهوره مزدا...^۳
من خستویم...^۴
ماه دربر دارنده تخمه گاو، گاویگانه آفریده و چار پایان گوناگون را ستایش و
نیایش و خشنودی و آفرین!

۱. = جمله مانند آن در نیر.

۲. = بند ۱ ماه.

۳. = بند ۲ نیا.

۴. دنباله برابر است با جمله همانند آن در بند ۱۰ نیا.

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳-۹

۱ ۱۰

۱۰

زور و پیروزی دهید.

گله و رمه را افزونی کنید.

فرزندان دلیر را افزونی بخشید؛ [از آن دلیران] پایدارانجمنی پیروز
شکست‌ناپذیر که همستاران را به یک زخم از پای درآورند؛ که دشمنان را به یک زخم
شکست دهند و رنج و ناکامی رسانند و پیمان‌شناسان را آشکارا [شادکامی و] رامش
بخشند.

۱۱

ای ایزدان فره‌مند! ای ایزدان همه گونه درمان بخش!

شما که فراخوانده خویش را یاری می‌رسانید، بزرگواریتان پایدار باد!

ای آبها!

فرخویش را بدان کس که ستایشگر شماست، نشان دهید.

۱۲

«آشیم وُهو...»

۲ ۱۱

۱. = بندهای ۱-۷ ماه.

۲. = بندهای ۱۸-۱۹ نیا، جز آن که به جای خویشید، «ماه دربر دارنده تخمه گاو» می‌آید.

۴. اردویسوربانو نیایش

(آبان نیایش)^۱

[پازند]

به نام هُرمزدِ خدایِ افزونی، بزرگی و قریب‌زیاد!
آردویسوربانو به یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم]...^۲

[اوستا]

۱ - ۷

۳
آبهای نیکِ مزدا آفریده، آبهای اردویسور اناهیتهای آشون، همه آبهای مزدا آفریده
و گیاهان مزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
۴

۸

اینک من «سَتَوَتِ یَسْنِیه...» را می‌سرایم؛ «یَنَه آهوویزیو...» را می‌سرایم؛
«آشیم و هو...» را می‌سرایم و با این گفتار «گاهان»، آبهای نیک را از آلاش

۱. این نیایش را «آب زور نیایش» نیز خوانده‌اند.

۲. = جمله مانند آن در نیر.

۳. = بندهای ۲ و ۱۰ نیا.

۴. = بندهای ۶-۱ آب.

می‌پالایم:

«مزدی که زرتشت به مَگَونان نوید داده، [در آمدن به] گَرزُمان است؛ آن جا که از آغاز سرای مزدا اهوره بوده است...»^۱

۹

فروغ و قَر اردویسور بانورا با نماز [ی به بانگ] بلند می‌ستایم.

من او را با نیایشی خوب می‌ستایم.

بشود که تو [ای اردویسور اناهیتای آشَوَن]، اینچنین از پی بانگ دادخواهی ما

فرارسی!

بشود که تو [ای اردویسور اناهیتای آشَوَن]، اینچنین بهتر ستوده شوی!

اردویسور اناهیتای آشَوَن را با [آب] زور [می‌ستایم].

اردویسور اناهیتای، آشَوَن رَد آشَوَنی را با هوم آمیخته به شیر، با بَرَسَم، با زبان

خِرَد و «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و سخن رسا می‌ستایم.

«بینگه هاتم...»

۱۰

[پازند]

... ای هر مزد خدای...^۲

[اوستا]

«یَتَه آهو و یزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم آبهای نیک مزدا آفریده، آبهای

اردویسور اناهیتای آشَوَن و همه آبها و همه گیاهان مزدا آفریده را.

۱. این جمله از بند ۱۵ یس . ۵۱ برگرفته شده است.

۲. جمله همانند آن در بندهای ۱۷-۱۱ نیا.

«آشَم وَهُو...»

۱
.....

۱۱

۲
.....

۱. = بند ۱۸ نیا.

۲. = بند ۱۹ نیا. جز آن که به جای خورشید، «اردویسور اناهیتای آشون» می آید.

۵. آتش بهرام نیایش

[پازند]

به نام هُرمزد خدای افزونی بزرگی و قَریبزیاد!
آتش بهرام، آذر قَرَن بَیغ به یاری برسد!
از همه گناهان پشیمانم و پَیْت [می‌کنم]...^۱

۱ - ۳

[اوستا]

.....^۲

۴

به خشنودی اهوره مزدا، ترا ای آذرِ مزدا اهوره، ای مَیْهترین ایزدِ خوب گُنش نماز
می‌گرامم.

«اَشیم وُهو...»

من خَستویم که...^۳

درود بر آذرِ اهوره مزدا!

ترا ای آذرِ اهوره مزدا درود!

۵

ای آذرِ اهوره مزدا!

۱. = جمله همانند آن در نیر.

۲. = بندهای ۱۴-۱۲ یه. ۳۳.

۳. = جمله همانند آن در بند ۱۰ نیا.

فَر و پاداشِ مزدا آفریده، فَرِ ایرانیِ مزدا آفریده، فَرِ کیانیِ مزدا آفریده، آذرِ
اهوره مزدا، کیخسرو، دریاچه خسرو، کوه آستونتِ مزدا آفریده، دریاچه چیچست
مزدا آفریده، فَرِ کیانیِ مزدا آفریده...

۶

... ای آذر اهوره مزدا! کوه ریوندِ مزدا آفریده، فَرِ کیانیِ مزدا آفریده، آذر اهوره مزدا، ای
آذر آشونِ ارشتاران! ای ایزد فَره مند! ای ایزد درمان بخش! ای آذر اهوره مزدا با همه
آتشها! ای ایزد نریوسنگ، آذر نافع شهر یاری! شما را ستایش و نیایش و خوشنودی و
آفرین!

[راسپی:]

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هجا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۷-۱۶

.....^۱

۱۷

[پازند]

ای هُرمزد خدای...^۲

[اوستا]

«یته آهوویزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم آذر اهوره مزدا را!

۱. = بندهای ۱۰-۱۱ یس ۶۲۰

۲. = جمله همانند آن در بندهای ۱۷-۱۱ نیا.

ترا درود ای آذر اهوره مزدا!

۱
«آشیم وُهو...»

۱۸

۲

۱۹

۳

۲۰

درود بر آفریدگار همه آفریدگان جهان!
خشنودی اهوره مزدا و شکست اهریمن را آنچه با خواست اهوره سازگارتر است،
آشکار شود.
ای آذر اهوره مزدا! ای مهترین ایند خوب گنش!
ترا نماز می گزارم.
«آشیم وُهو...»

[پازند]

آتش بهرام، آذران شهریار پیروز: آذر گشنسپ، آذر قرن بَع، آذر بُرزین مهر و
دیگر آذران را که به دادگاه نشانده شده اند، بزرگی و قَرَبیفزایاد!
آتش میثوی دلیر و پیروز «کرکوی» را بزرگی و قَرَبیفزایاد!

[اوستا]

۱. = بندهای ۵-۶ همین نیایش.

۲. = بند ۴ یس. ۳۴

۳. = بند ۱۸ نیا.

«آشیم وُهو...»

به خشنودی اهوره مزدا، ترا ای آذرِ مزدا اهوره، ای مهترین ایزدِ خوب گُنش، نماز
می گزارم.
«آشیم وُهو...»

پنج گاه

۱. هاونگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خستویم که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونگاه آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ساونگهی و ویسیه آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

۲

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام
بخشنده چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«بته آهو ویرِیو» که زوت مرا بگوید.
[زوت:]
«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳ - ۴

۱

۵

هاونی آشون، رد آشونی را می ستاییم.

خرداد آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 امرداد آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 پرش آشون پرسیده از اهوره، آن رد آشونی را می ستاییم.
 کیش آشون اهورایی، رد آشونی را می ستاییم.
 هفت هات توانای آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۶

ساونگهی وویسه ی آشون، ردان آشونی را می ستاییم.
 ایریمن ایشیه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم؛ نیرومند پروزی که فرونشاندن
 آزار و ستیزه را برانگیخته شده است؛ که ستیهندگان را شکست دهد و ستیهندگی را
 براندازد؛ که — بجز «مُثره» ی ورجاوند: پنج «گاهان» — نخستین و میانین و پسین
 سخن بر زبان راندنی است.

۷

مهر فراخ چراگاه را می ستاییم.
 رام بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم؛ ستایش و نیایش ویسه ی رد را.
 ویسه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۸

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار را
 می ستاییم.
 رام بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.

۹

ای آذر اهوره مزدا! ای آشون! ای رد آشونی!
 ترا می ستاییم.
 زور و گشتی برسم پاک به آیین آشه گسترده، ردان آشونی را می ستاییم.
 آپام نیات را می ستاییم.
 نریوسنگ را می ستاییم.

ایزد دامویش او پتن دلیر را می ستاییم.
روانهای درگذشتگان را می ستاییم.
فروشی آشونان را می ستاییم.
رد بزرگوار، اهوره مزدا را می ستاییم که در آشونی برترین است؛ که در آشونی
سرآمد است.

همه گفتارهای زرتشتی را می ستاییم.
همه کردارهای نیک ورزیده را می ستاییم.
همه کردارهای نیک را که ورزیده خواهد شد، می ستاییم.
«پنگه هاتم...»

۱۰

«پته آهو ویزیو...»
ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش
ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام بخشنده چراگاه خوب را.
«آسیم و هو...»

۱^۱

۲. ریشونگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خستویم که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
ریشون آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
فرا دت فشو و زنتوم آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

اردیهشت و آذر اهوره مزدا را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳-۴

۱^۱

۵

ریشون آشون، رد آشونی را می ستاییم.
آهونود گاه آشون، رد آشونی را می ستاییم.
اُشتود گاه آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۱. = بندهای ۲-۳ و ۷۱.

سپَنتَمَد گاهِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را می ستاییم.
 وُهوخَشتر گاهِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را می ستاییم.
 وهیشتوایشْت گاهِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را می ستاییم.

۶

فرادت فشو و زنتوم اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می ستاییم.
 فُشو و مَنثَره را می ستاییم.
 گفتار راست گفته، گفتار راست گفته براندازنده دیوان را می ستاییم.
 آبها و زمینها و گیاهان را می ستاییم.
 ایزدانِ اَشَوَن میثوی، بهترین بخشایندگان را می ستاییم.
 امشاسپندان اَشَوَن را می ستاییم.

۷

فَرَوَشی های نیک پاک توانایِ اَشَوَنان را می ستاییم.
 سرآمدان بهترین آشه را می ستاییم که در گفتار و کردار و پیمان [شناسی] و
 خویشکاری و گسترش دینِ مزداپرستی، مهترند.

۸

آن سرای و انجمنی را که امشاسپندان برفراز آسمان، به ستایش و نیایش زنتوم
 رَد، زنتوم اَشَوَن، رَد اَشَوَنی، بدان درآیند، می ستاییم.

۹

اردیبهشت و آذرِ اهوره مزدا را می ستاییم.

۱۰ - ۱۱

۱ ۱

۱۲

«یَته اهو ویریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم اَر دیبَهشت و آذِرا هوره مزدا را.
«آشِم وُهو...»

۱^۱

۳. ازیرینگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خستویم که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
فرادت ویر و دخیوم آشون، ردانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

ردِ بزرگ «نَپات آپام» و آبِ مزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]

«یَنه آهو وِیژیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳ — ۴

اهوره مزدا ی آشون، ردِ آشونی را می ستاییم...^۱

۵

اُزیرین آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.
زوتِ آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.
هاونن آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.
آتروخش آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.

فربرتر آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 آبرت آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 آسنتر آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 راسپی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 سروشاوَرز آشون، رد آشونی را می ستاییم

۶

فرادت ویر و دخیوم آشون، ردانِ آشونی را می ستاییم.
 ستاره و ماه و خورشید و فروغهای آسمانی را می ستاییم.
 انیران را می ستاییم.
 کامروایی جاودانه [آشون] را می ستاییم که رنج دُرَوَند است.

۷

آشونِ خویشکار، رد آشونی را می ستاییم.
 کیش واپسین^۱ را می ستاییم.
 آفرینش آشونِ اهورایی را که خویشکاری ورزد، روز و شب با زورِ درخور
 پیشکش می ستاییم.
 ستایش و نیایش دخیوم رد را.
 دخیوم آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۸

رد بزرگوار، شهریار شیدور، اپام نپات تیزاسب را می ستاییم.
 آب آشونِ مزدا آفریده را می ستاییم.

۹-۱۰

۲۰.....

۱. مفهوم کیش واپسین، چندان روشن نیست. احتمال دارد که اشاره ای به روزگار پدیدار شدن سوشیانتها و نوزایی کیش مزداپرستی باشد.

۲. = بند ۹ ها.

«يَتَهْ اَهو وَيَرِيو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم ردِ بزرگوار، اپام نیات و آب مزدا آفریده

را.

«آشِم وُهو...»

۱ ۱

۴. اویسروثریمگاه

۱

خشنودیِ اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
اویسروثریم آیبی گَیَه ای آشون، رَد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!
فردات ویسپم هوجیایتی^۲ و زرتشتوم آشون، رَدانِ آشونی را ستایش و نیایش و
خشنودی و آفرین!

۲

فَرَوَشی های آشونان و زنان و گروه فرزندانِشان و «آم»ی نیک آفریده بُرزَمند و
بهرام اهوره آفریده و او پَرَتاتِ پیروز را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یَنَه آهو ویرِیو...» که زَوَت مرا بگوید.
[زَوَت:]
«آثارَنوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱. «آیبی گَیَه» را برخی از پژوهشگران، صفتی برای «اویسروثریم» و پاره‌ای مترادف آن دانسته‌اند و در هر
حال، بر سرِ معنی آن اختلاف است. — یاد.
۲. صفتی است برای «فردات ویسپم» یعنی «بخشنده زندگی خوب».

۴ - ۳

..... ۱

۵

اویسر وثریم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 آیی گیّه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 ای آذر اهوره مزدا! ای آشون! ای رد آشونی! ترا می ستاییم.
 هاون سنگین، رد آشونی را می ستاییم.
 هاون آهنین، رد آشونی را می ستاییم.
 این زور و گشتی برسم آشون به آیین آشه گسترده، ردان آشونی را می ستاییم.
 آب و گیاه را می ستاییم.
 روان دلیران آشون، ردان آشونی را می ستاییم.

۶

فرادت ویسپم هوجیایتی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 زرتشت آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 گوشورون آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 زرتشتوم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 زرتشت آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۷

آتربان آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 ارتشتار آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 برزیگر ستور پرور آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 خانه خدای آشون، رد آشونی خانواده را می ستاییم.
 دهخدای آشون، رد آشونی رومتا را می ستاییم.

شهر بانِ آشونِ رَد آشونی شهر را می ستاییم
شهر یارِ آشون، رَد آشونی کشور را می ستاییم.

۸

جوان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و آشونِ پاک، رَد پاکی را
می ستاییم.

جوان سخن گوی آشون، رَد آشونی را می ستاییم.
آشونِ پیوند گزین با خویشاوندان، رَد آشونی را می ستاییم.
[اُتر بان] آشون، رَد آشونی را که در درون کشور است، می ستاییم.
[اُتر بان] فرخنده آشون، رَد آشونی را که [بیرون از کشور] در گردش است،
می ستاییم.
کدبانوی آشون، رَد آشونی خانواده را می ستاییم.

۹

آشون بانوی بسیار نیک اندیش، بسیار نیک گفتار، بسیار نیک رفتار و نیک
آموخته و فرمانبردار شوی را می ستاییم.
ای اهوره مزدا!

آشونی همچون سپندارمذ و زن و مرد آشونی را که از آن تواند می ستاییم؛ آنان که
بسیار نیک اندیشند، بسیار نیک گفتارند، بسیار نیک کردارند؛ آنان که از «خستویی»
آگاه و با «کَیْد» بیگانه اند؛ آنان که «با کُنشِ خویش، جهان را به سوی آشه پیش
می برند.»^۱

ستایش و نیایش زرتشتوم رَد را!
زرتشتوم آشون، رَد آشونی را می ستاییم.

۱۰

فَرَوشی های نیک توانای پاکِ آشونان را می ستاییم.
زنان و گروه فرزندانشان را می ستاییم.

یا یریه هوشیتی را می ستاییم
 آمّی نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم .
 بهرام اهوره آفریده را می ستاییم .
 او پرتات پیروز را می ستاییم .

11-12

13

((يَتَّه أَهْوَوِيْرِيُو...))

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم قَرَوَشی های اَشَوَنان و زنان و گروه
فرزندانشان را و یایزیه هوشیتی و آمِی نیک آفریده بُر زمتد و بهرام اهوره آفریده و او پَرَتات
پیروز را.

«أَشِيمُ وَهُوَ...»

.....

۱. = بند ۹ ها.

۲. = بند ۱۸ فـا.

۵. اشهینگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خسنویم که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
اُشهینِ آشون، ردِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
برجیه و نمائیهِ آشون، ردانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

سروشِ پارسِ یِ پاداش بخشِ پیروزِ گیتی افزای و رشنِ راست‌ترین و ارشاد
گیتی افزای و جهان‌پرور را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]

«یئه آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آنا رتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳ — ۴

.....^۱

۵

اشهین آشون، ردِ آشونی را می‌ستاییم.
اوشه یِ زیبا را می‌ستاییم.

سپیده دمان را می ستاییم؛ شیدوری که به چالاکی اسب بتازد؛ که مردان را
 بپرورد؛ که هوش مردان را پرورد؛ بهروزی که با نماییه بسربرد.
 سپیده دمان چالاک را می ستاییم که به چالاکی اسب بتازد و به هفت کشور
 زمین درآید.

سپیده دمان را می ستاییم.
 اهوره مزدای آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 بهمن را می ستاییم.
 اردیبهشت را می ستاییم.
 شهریور را می ستاییم.
 سپندارمذ نیک را می ستاییم.

۶

برجیه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 برسم به آیین آشه گسترده، برسم دین نیک مزدپرستی را می ستاییم.
 ستایش و نیایش نماییه ی رد را.
 نماییه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۷

سروش پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزای، رد آشونی را می ستاییم.
 رشن راست ترین را می ستاییم.
 آرشادِ گیتی افزای و جهان پرور را می ستاییم

۸-۹

۱ ۱۰

۱۰

«یته آهو و یزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم سروش پارسای پاداش بخش پیروز

گیتی افزای را، رَشَنِ راست ترین را و ارشِتاد گیتی افزای و جهان پرور را!
«آشِم وُهو...»

۱^۱

سی روزه کوچک

۱. [روز] «هُرمَزِد» رایومند فرّه مند [و] امشاسپندان.
۲. [روز] «بهمن»، آشتی پیروز که دیدبان دیگر آفریدگان است. دانش سرشتی مزدآفریده. دانش آموزشی مزدا داده.
۳. [روز] «اردیبهشت»، زیباترین [امشاسپندان]، نماز «آیریمَن ایشیه» ی توانای مزدآفریده [و] «سَوگ» ی نیک فراخ دیدگاه مزدآفریده آشون.
۴. [روز] «شهریور»، فلز گداخته و آمرزشی که درویشان را پناه بخشد.
۵. [روز] «سپندارمذ» نیک. «راتا» ی نیک فراخ دیدگاه مزدآفریده آشون.
۶. [روز] «خرداد» زد. «یایریه هوشیتی»، [ایزدان] سال و روانِ رَدانِ آشه.
۷. [روز] «امرداد» زد. گله های پرواری، خرمن سودبخش، «گوکِرَن» ی زورمند مزدآفریده.
[هاونگاه]
«مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشنده چراگاه خوب.
[رپشونگاه]
«اردیبهشت» و «آذر» اهوره مزدا.
[ازیرینگاه]
رَد بزرگوار «نپات اپام» و آب مزدآفریده.
[اویسروثریمگاه]
قَرّوشی های آشونان و زنان و گروه فرزندانِشان. «یایریه هوشیتی» و «ام» ی نیک آفریده بُرزقند و «بهرام» اهوره آفریده و «اوپَرَتات» پیروز.
[اشهینگاه]
«سروش» پارسای پاداش بخش پیروز گیتی افزای و «رشن» راست ترین و

«ارشتاد» گیتی افزای.

۸. [روز] «دادار» (دی به آذر). اهوره‌مزدای رایومندِ فره‌مند [و] امشاسپندان.
۹. [روز] «آذر» اهوره‌مзда. فر [و] پاداش‌مзда آفریده، فر‌ایرانی‌مзда آفریده، فر‌کیانی‌مзда آفریده و آذر اهوره‌مзда...^۱
۱۰. [روز] «آبان» نیک‌مзда آفریده. آب «آردویسور آناهیتا» یِ آشون، همه آبهای‌مзда آفریده و همه گیاهان‌مзда آفریده.
۱۱. [روز] «خورشید» جاودانه رایومند تیزاسب.
۱۲. [روز] «ماه» دربردارنده تخمه گاو، گاویگانه آفریده و چار‌پایانِ گوناگون.
۱۳. [روز] «تیر» ستاره رایومند فره‌مند و «ستویس» توانای‌مзда آفریده: فرازآورنده آب و ستارگان دربردارنده تخمه آب و تخمه زمین و تخمه گیاه، ستاره «وتند»
مзда آفریده، ستاره «هفتورنگ» مزدآفریده فره‌مند درمان‌بخش.
۱۴. [روز] «گوش». «گوش‌تشن»، «گوشورون»، «درواسپ» توانای‌مзда آفریده آشون.
۱۵. [روز] «دادار» (دی به مهر). اهوره‌مزدای رایومندِ فره‌مند [و] امشاسپندان.
۱۶. [روز] «مهر» فراخ‌چراگاه، [آن] هزار گوش ده‌هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و «رام» بخشنده چراگاه خوب.
۱۷. [روز] «سروش» پارسای دلیر «تن-مئثره» یِ سخت رزم‌افزار اهورایی.
۱۸. [روز] «رشن» راست‌ترین و «ارشتاد» گیتی افزای و جهان‌پرور و گفتارِ راست‌گیتی افزای.
۱۹. [روز] «فروردین». فروشی‌های نیرومند پیروز آشونان.
۲۰. [روز] «بهرام» اهوره‌آفریده، «آم» یِ نیک آفریده بُرزمند و «اوپرتات» پیروز.
۲۱. [روز] «رام» بخشنده چراگاه خوب، «اندروای» زبردست، دیدبان دیگر آفریدگان. آنچه را از تو—ای اندروای آشون!— که از آن سپند مینوست.
«ثواش» جاودانه، «زروان» بی‌کرانه و زمانه جاودانی.

۱. دنباله جمله مانند بندهای ۵ و ۶ آتش است.

۲۲. [روز] «باد» نیک گنش زیرین، زبرین، پیشین و پسین^۱. دلیری مردانه.
۲۳. [روز] «دادار» (دی به دین). اهوره مزدای رایومند قره مند [و] امشاسپندان.
۲۴. [روز] «دین» نیک مزدپرستی. «چیستا» ی راست ترین مزدآفریده آشون.
۲۵. [روز] «ارد» نیک، «چیستی» نیک، «آرث» ی نیک، «رستات» نیک، فر [و] پاداش مزدآفریده، «پارندی» سبک گردونه، فر ایرانی مزدآفریده، فر کیانی مزدآفریده، فرناگرفتنی مزدآفریده و فر مزدآفریده زرتشت.
۲۶. [روز] «اشتاد» گیتی افزای و کوه «اوشیدرن» ی مزدآفریده بخشنده آسایش آشه.
۲۷. [روز] «آسمان» بلند توانا. بهترین سرای (بهشت) آشونان، بخشنده روشنی سراسر خوشی.
۲۸. [روز] «زامیاد» ایزد نیک کنش، این جاها، این روستاها، کوه «اوشیدرن» ی مزدآفریده بخشنده آسایش آشه، همه کوههای بخشنده آسایش آشه مزدآفریده، فر کیانی مزدآفریده و فرناگرفتنی مزدآفریده.
۲۹. [روز] «ماراسپند» (= «مئثره سپنت») آشون کارآمد، داد دیوستیز، داد زرتشتی، روش دیرین، دین نیک مزدپرستی، باور داشتن به «مئثره»، هوش دریافت دین مزدپرستی، آگاهی از «مئثره»، دانش سرشتی مزدآفریده [و] دانش آموزشی مزد داده.
۳۰. [روز] «انیران» جاودانی، «گرزمان» روشن، «همستکان» جاودانی، «چینود» پل مزدآفریده، رد بزرگوار «نپات اپام»، آب مزدآفریده، «هوم» آشون سرشت، «دهمان آفرین» نیک، «دامویش اوپمن» چیره دست، همه ایزدان آشون میثوی [و] جهانی، فروشی های نیرومند پیروز آشونان، فروشی های نخستین آموزگاران کیش، فروشی های نیاکان و ایزدان نامبردار.

۱. — سی روزه بزرگ، بند ۲۲، زیر.

سی روزه بزرگ

۱. «لهرمزد» رایومند قره مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریاران نیک خوب گنش را می ستاییم.
۲. «بهمن» امشاسپند را می ستاییم. آشتی پیروز، دیدبان دیگر آفریدگان را می ستاییم. دانش سرشتی مزدا آفریده را می ستاییم. دانش آموزشی مزدا داده را می ستاییم.
۳. «اردیبهشت» زیباترین امشاسپند را می ستاییم. [نماز] «آیریمن ایشیه» ی توانای مزدا آفریده را می ستاییم. «سوک» ی نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
۴. «شهریور» امشاسپند را می ستاییم. فلز گداخته را می ستاییم. آمرزگار پناه بخش درویشان را می ستاییم.
۵. «سپندارمذ» نیک را می ستاییم. «راتا» ی نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
۶. «خرداد» امشاسپند را می ستاییم. «یایزیته هوشیتی» را می ستاییم. [ایزدان] آشون سال و روان ردان آشه را می ستاییم.
۷. «امرداد» امشاسپند را می ستاییم. گله های پرواری را می ستاییم. خرمن سودبخش را می ستاییم. «گو کړن» ی نیرومند مزدا آفریده را می ستاییم.
[هاونگاه]
«مهر» فراخ چراگاه را می ستاییم. «رام» بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.
[ر پشونگاه]
«اردیبهشت» و «آذر» اهوره مزدا را می ستاییم.

[ازبرینگاه]

رَد بزرگوارِ شهریارِ شیدور «اپام نیات» تیزاسب را می ستاییم. آبِ مزدا آفریده را می ستاییم.

[اویسروثریمگاه]

«فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم. زنان و گروه فرزندانِشان را می ستاییم. «یابریه هوشیتی» و «آم» یِ نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم. «بهرام» اهوره آفریده را می ستاییم. «او پَرَتات» پیروز را می ستاییم.

[اشهینگاه]

«سروش» پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را می ستاییم. «رشن» راست ترین را می ستاییم. «ارشتاد» گیتی افزایِ جهان پرور را می ستاییم. ۸. «دادار» (دی به آذر)، «اهوره مزدا» یِ رایومندِ فَرَه مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.

۹. «آذر» اهوره مزدا را می ستاییم...^۱

۱۰. «آبان» نیکِ مزدا آفریده اَشَوَن را می ستاییم. «اردویسور اناهیتا» یِ اَشَوَن را می ستاییم. همه آبهایِ اَشَوَن مزدا آفریده را می ستاییم. همه گیاهانِ اَشَوَن مزدا آفریده را می ستاییم.

۱۱. «خورشید» جاودانه رایومند تیزاسب را می ستاییم.

۱۲. «ماه» دربردارنده تخمه گاو را می ستاییم. فَرَوَشی «گوشورون» یگانه آفریده را می ستاییم. فَرَوَشیِ روانِ چار پایان گوناگون را می ستاییم.

۱۳. «تیر» (= تِشتر) ستاره رایومندِ فَرَه مند را می ستاییم. «ستویس» توانایِ مزدا آفریده، فرازآورنده آب را می ستاییم. همه ستارگان دربردارنده تخمه آب را می ستاییم. همه ستارگان دربردارنده تخمه زمین را می ستاییم. همه ستارگان دربردارنده تخمه گیاه را می ستاییم. «وَنند» ستاره مزدا آفریده را می ستاییم. «هفتورنگ» مزدا آفریده فَرَه مند درمان بخش را می ستاییم؛ پایداری در برابر جادوان و پریان را.

۱۴. «گوش» (= گوشورون) نیک گُنش را می ستاییم. «درواسپ» توانایِ مزدا آفریده

۱. دنباله جمله برابر است با بندهای ۵ و ۶ آتش.

آشَوَن را می ستاییم.

۱۵. «دادار» (دی به مهر)، «اهوره مزدا» ی رایومندِ قَرَه مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.

۱۶. «مهر» فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار را می ستاییم. «رام» بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.

۱۷. «سروش» پارسایِ بُرزمنده پیروزِ گیتی افزای، رَد آشَوَنی را می ستاییم.

۱۸. «رشن» راست ترین را می ستاییم. «ارشتاد» گیتی افزای جهان پرور را می ستاییم. گفتارِ راستِ گیتی افزای را می ستاییم.

۱۹. «فروردین» (قَرَوشی های) پاکِ نیکِ توانایِ آشَوَنان را می ستاییم.

۲۰. «بهرام» اهوره آفریده را می ستاییم. «آم» ی نیک آفریده بُرزمنده را می ستاییم. «اوپرتات» پیروز را می ستاییم.

۲۱. «رام» بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم. «اندروای» آشَوَن را می ستاییم. اندروایِ زبردست، دیدبانِ دیگر آفریدگان را می ستاییم. آنچه از ترا — ای اندروایِ آشَوَن! — که از آن سپند مینوست، می ستاییم. «ثواش» جاودانه را می ستاییم. «زروان» بی کرانه را می ستاییم. زمانه جاودانی را می ستاییم.

۲۲. «باد» آشَوَن نیک گُنش را می ستاییم. بادِ زیرین را می ستاییم. بادِ زَبَرین را می ستاییم. بادِ پیشین را می ستاییم. بادِ پسین را می ستاییم. ^۱ دلیریِ مردانه را می ستاییم.

۲۳. «دادار» (دی به دین)، «اهوره مزدا» ی رایومندِ قَرَه مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.

۲۴. «دین» نیکِ مزدا پرستی را می ستاییم. راست ترین «چیستا» یِ مزدا آفریده آشَوَن را می ستاییم.

۲۵. «ارد» (= آرت = آشی) نیک، شیدورِ بزرگوارِ نیرومندِ بُرزمنده بخشایشگر را می ستاییم. قَرِ مزدا آفریده را می ستاییم. پاداشِ مزدا آفریده را می ستاییم. «پارندی»

۱. «ولف» در ترجمه «اوستا» ی خود، بادِ زیرین و زیرین و پیشین و پسین را به ترتیب بادِ غربی و شرقی و جنوبی و شمالی دانسته است.

- سبک گردونه را می‌ستاییم. فَرّ ایرانیِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. فَرّ کیانیِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. فَرّ ناگرفتنیِ نیرومندِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. فَرّ مزدا آفریده زرتشت را می‌ستاییم.
۲۶. «آشتاد» (آرشتاد) گیتی افزای را می‌ستاییم. کوه «اوشیدرن» یِ مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه را می‌ستاییم.
۲۷. «آسمان» درخشان را می‌ستاییم. بهترین سرایِ آشوان (بهشت)، بخشنده روشنی سراسر خوشی را می‌ستاییم.
۲۸. «زامیاد»، ایزد نیک گنش را می‌ستاییم. کوه «اوشیدرن» یِ مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه را می‌ستاییم. همه کوههای مزدا آفریده آشوان بخشنده آسایش آشه، زدانِ آشونی را می‌ستاییم. فَرّ کیانیِ نیرومندِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. فَرّ ناگرفتنیِ نیرومندِ مزدا آفریده را می‌ستاییم.
۲۹. «ماراسپند» (= «مَثَرَه مَپَنت») بسیار قره‌مند را می‌ستاییم. دادِ دیوستیز را می‌ستاییم. دادِ زرتشتی را می‌ستاییم. روشِ دیرین را می‌ستاییم. دینِ نیکِ مزداپرستی را می‌ستاییم. باور داشتن به «مَثَرَه» را می‌ستاییم. هوشِ دریافتِ دینِ مزداپرستی را می‌ستاییم. آگاهی از «مَثَرَه» را می‌ستاییم. دانشِ سرشتیِ مزدا آفریده را می‌ستاییم. دانشِ آموزشیِ مزدا داده را می‌ستاییم.
۳۰. «انیران» جاودانه را می‌ستاییم. «گرزمان» روشن را می‌ستاییم. «همستکان» جاودانه را می‌ستاییم. «چینود» پلِ مزدا آفریده آشوان را می‌ستاییم. زَد بزرگوار، شهریار شیدور، «پام‌نیات» تیزاسب را می‌ستاییم. آبِ مزدا آفریده آشوان را می‌ستاییم. «هَوم» زرّین‌بلند را می‌ستاییم. «هَوم» گیتی افزای را می‌ستاییم. «هَوم» دوردارنده مرگ را می‌ستاییم. «دهمان آفرین» نیک را می‌ستاییم. «دامویش اوپمن» دلیر، ایزد چیره‌دست را می‌ستاییم. همه ایزدانِ آشوانِ مینوی را می‌ستاییم. همه ایزدانِ آشوانِ جهانی را می‌ستاییم.^۱

۱. در متن اوستایی «خرده اوستا» پس از نیایش روزی ام، بندهای ۱-۱۰ به ۲۶ آمده است که ما نیازی به تکرار آنها در این جا نمی‌بینیم.

آفرینگان دهمان

۱

«یته آهو ویزیو...»

آشیم وُهو...»

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
«دَهَم آفریتی» (دَهمان آفرین) نیک و «دامویش او پَمن» چیره دست را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۲-۷

۱^۱

۸

[راسپی:]

اهوره مزدای رایومندِ قرّه مند.

[زوت و راسپی:]

شهریاریِ شهریار را آرزومند نیرو و پیروزی برترم.
شهریاریِ دیر پایِ شهریار و زندگیِ دیر پایِ جان و فرمانبرداری و تندرستی

۱. = بندهای ۲-۷ یس . ۶۰

همگان را آرزومندم.

۹

[من آرزومندِ نیروی نیک آفریده و خوب پرورده، پیروزیِ اهوره آفریده و برتری شکست دهنده‌ام تا [من و همگنانم] بتوانیم بدخواه را از دور دیدبانی کنیم و دشمن را برانیم و همیستار بدخواه کینه‌ور را به یک زخم، از پای درآوریم.

۱۰

[من آرزومندم] که در پیکار با هر بدخواه کینه‌ور، هر بدخواه زشت بداندیش بد گفتار بد کرداری، براو چیرگی یابم و پیروز شوم.

۱۱

[من آرزومندم] که در نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری کامیاب شوم و همه دشمنان و دیو پرستان را نابود کنم تا به پاداشِ نیک و نام نیک دست یابم و روانم از بهروزی جاودانه برخوردار شود.

۱۲

من آرزومندم که برای یاریِ آشَوَنان و چیرگی بر بد کرداران دیرزمانی زنده مانم و کامیاب زندگی کنم.

بهترین سرایِ آشَوَنان (بهشت) بخشندهٔ روشنی سراسر خوشی را خواستارم. بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.

«اندیشه و گفتار و کردار نیکی را که در این جا و در هر جای دیگر ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.»^۱

۱۳

«یَته اهورَ وِیرو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم «دَهَم آفریتی» پاک نیک و «دامویش

او پَمَنِ «چیره دست را.

«آشیم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.

آفرینگان گاهان

۱

«یته آهو ویزیو...»

«آشیم وُهو...»

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
اهوره مزدای رایومندِ قره مند را، امشاسپندان را و گاهانِ آشون، سرآمدِ شهریاران
و آشونان: آهونود گاه، اُشتود گاه، سپنشمَد گاه، وُهوخشتر گاه، وهیشتوایشْت گاه را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

فَرَوَشی های نیرومندِ پیروزِ نخستین آموزگاران کیش و فَرَوَشی های نیاکان را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳

اهوره مزدای رایومندِ قره مند را می ستاییم.
امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُش را می ستاییم.
گاهانِ آشون، سرآمدِ شهریاران و آشونان را می ستاییم.
آهونود گاهِ آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.
اُشتود گاهِ آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.

سپَنشَمَد گاهِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را می ستاییم.
 وُهو خَشتر گاهِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را می ستاییم.
 و هیش تو ایشت گاهِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را می ستاییم.

۵ - ۴

۱^۱

۶

«یَتَه اهو ویزیو...»

ستایش و نیایش و زور خواستارم اهوره مزدای رایومندِ فره مند را، امشاسپندان را و
 گاهانِ اَشَوَن را؛ سرآمدِ شهریاران و اَشَوَنان: اهُونود گاه، اَشَتود گاه، سپَنشَمَد گاه،
 وُهو خَشتر گاه، و هیش تو ایشت گاه را.

اهوره مزدای رایومند...^۲

«آشیم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید...^۳

«یَتَه اهو ویزیو...»

آشیم وُهو...»

۴^۴

۱. = بندهای ۵۲-۴۹ فرور. و بندهای ۱۲-۸ دهمان.

۲. = بندهای ۲-۱ همین آفرینگان تا پیش از راسبی.

۳. = بند ۱۲ دهمان.

۴. = بند ۱۸ نیا.

آفرینگان گهنبار

۱

«یته آهو ویزیو...»

«آشیم وُهو...»

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

[هاونگاه]

رَدانِ روز و گاهها و ماه و سال و [جشنهای] سال [گهنبارها] را ستایش و
نیایش و خشنودی و آفرین!

خشنودی رَدانِ بزرگوارِ آشونی، رَدانِ روز و گاهها و ماه و سال و [جشنهای]
سال [گهنبارها] را که در میان همه رَدانِ آشونی، مهترین رَدانند.

۲

رَدِ میدیوزرم، رَدِ میدیوشم، رَدِ پتیه شهیم، رَدِ ایاسرم، رَدِ میدیارم و رَدِ همسپتمدم
را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!^۱

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳

ای مزدپرستان!

۱. برحسب این که این آفرینگان در کدام یک از گهنبارهای ششگانه خوانده می‌شود، نام آن گهنبار را بر زبان می‌آورند.

اگر بتوانید، این رد (میدیوزم) را بره خردسالی که شیرخوار نباشد، «میژد»^۱ بدهید.
و اگر کسی نتواند...

۴

... به اندازه بسنده «هورا»^۱ بدهد و آن را به نیکان و فرمان گزارانی بنوشاند که بهتر از دیگران از «منشره» آگاهند و در «آشه»، آشون ترینند و در شهریاری بهترین شهریارانند...^۲ و درویشان را دلسوزترین و دادرس ترین و رامش بخش ترین [یاور]ند.
و اگر کسی نتواند...

۵

... بار بزرگی از هیزم خشک برگزیده به خانه این رد^۳ بیاورد.
و اگر کسی نتواند یا بتواند، پس همچند پشته ای یا همچند بغلی یا همچند دسته ای هیزم خشک برگزیده به خانه رد بیاورد...

۶

... آنگاه شهریاری را از آن اهوره مزدا — که بهتر از هر کس شهریاری کند — بداند:
«براستی شهریاری را از آن کسی شمیریم و از آن کسی دانیم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند: مزدا اهوره و اردیبهشت.»^۴
این است «میژد»ی که پیشکش آورد و مایه خشنودی رد شود.

۷

از آغاز سال تا میدیوزم در ماه اردیبهشت در روز «دادار» (دی به مهر)، چهل و پنج روز است. کسی که نخستین «میژد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی است که در این جهان، هزار [سر] میش با بره به آیین آشه و نیکی،

۱. نام نوشابه ای است. — یاد.

۲. در این جا، چند واژه نامفهوم است.

۳. رد یا موبدی که آیین نیایش را برگذار می کند.

۴. = یس. ۳۵، بند ۵

آمرزش روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که نخستین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان درخور بندگی نخواند.

۸

از میدیوزم تا میدیوشم در ماه تیر در روز «دادار» (دی به مهر)، شصت روز
است. کسی که دومین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش
کسی است که در این جهان، هزار [سر] ماده گاو با گوساله به آیین آشه و نیکی،
آمرزش روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که دومین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان پیمان شناس نخواند.

۹

از میدیوشم تا پتیه شهیم در ماه شهریور در روز «انیران»، هفتاد و پنج روز
است. کسی که سومین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش
کسی است که در این جهان، هزار [سر] مادیان با گره به آیین آشه و نیکی، آمرزش
روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که سومین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان شایسته درآمدن به «ورگرم»^۱ نخواند.

۱۰

از پتیه شهیم تا ایاسرم در ماه مهر در روز «انیران»، سی روز است. کسی که
چهارمین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی است که در
این جهان، هزار [نفر] ماده اشتر با گره به آیین آشه و نیکی، آمرزش روان خویش را به

۱. گرموورنگنه (— یاد. ور).

آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.

ای سپیتمان زرتشت!

ردی که چهارمین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان از ستور برگزیده اش، بی بهره کند.

۱۱

از ایاسرم تا میدیارم در ماه دی در روز بهرام، هشتاد روز است. کسی که
پنجمین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی است که در
این جهان، هزار [سر] از هریک از ستوران به آیین آشه و نیکی، آمرزش روان خویش را
به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.

ای سپیتمان زرتشت!

ردی که پنجمین میزد را داده باشد، کسی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان از هرگونه دارایی جهانی بی بهره کند.

۱۲

از میدیارم تا همسپتدم در روز «وهیشتوا یشت گاه»^۱ هفتاد و پنج روز است.
کسی که ششمین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی
است که در این جهان، هر آن خشک و تری را که در آن بزرگ و خوبی و زیبایی هست،
به آیین آشه و نیکی، آمرزش روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت)
بخشیده باشد.

ای سپیتمان زرتشت!

ردی که ششمین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، از دین
زرتشتی بی بهره کند.

۱۳

پس بی آن که گناهی [دیگر از او سرزده] باشد، رواست که براو بخروشند و

۱. درباره این روز و چهار روز دیگر پایان سال — یاد.

[اورا] همچون کسی که به گناه «نارشنی»^۱ آلوده شده باشد، برانند. پس بی آن که گناهی [دیگر از او سرزده] باشد، رواست که با او همچون آلوده به گناه نارشنی رفتار کنند. رد با بهدین [چنین کند]، چنان که بهدین با رد.
«آشیم وُهو...»

۱۸ — ۱۴

۲

۱۹

۳

«آشیم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید...^۴

«یته آهو وِزیو...»

«آشیم وُهو...»

۵

۱. درباره این گناه — یاد.

۲. = بندهای ۸-۱۲ دهمان.

۳. = بندهای ۱-۲ همین آفرینگان تا پیش از راسپی.

۴. دنباله جمله = بند ۱۲ دهمان.

۵. = بند ۱۸ نیا.

آفرینگان ریشوین

۱

«یَته آهو ویزیو...»

«آشیم وُهو...»

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
«ریشوین» آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
«فراادت فشو» و «زنتوم» آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

۲

اهوره مزدای رایومند فره‌مند، امشاسپندان، اردیبهشت و آذر اهوره‌مزدا، همه
ایزدان آشون میثوی و جهانی، فروشی‌های نیرومند پیروز آشونان، فروشی‌های نخستین
آموزگاران کیش و فروشی‌های نیاکان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]

«یَته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳

چنین گفت اهوره‌مزدا به سپیتمان زرتشت سخنی را که برای رد ریشوین
فروفرستاده شده است:
«اینک بپرس از ما و بدان‌سان که می‌خواهی، ما را بیازمای؛ چرا که پرسش و

آزمونِ تو، رهبران را نیرومندی و برتری می بخشد.»^۱

۴

چنین پرسید زرتشت از اهوره مزدا:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

پاداش و مزد مردمان در زندگانی چه اندازه است؟

۵

... کسی که خشنودی رد ر پیشوین را به وی، رود همی گوید؛ کسی که با دستان شسته، با هاون شسته، با برسم گسترده، با هوم فرو گذاشته، با آتش فروزان، با «آهون ویریه ...»^۲ سروده، به هنگامی که زبانش از [افشره] هوم تر شده و تن به «مئثره» پیوسته است، نیاز نزد رد ر پیشوین برد، پاداش و مزد وی چه اندازه است؟

۶

[چنین] پاسخ داد اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت:

ای سپیتمان زرتشت!

چنین کسی در زندگانی آنچنان پاداش و مزد یابد که وزش باد نیمروزی^۳

سراسر جهان آستومند را برویاند و بپرورد و بهره رساند و شادی آورد.

۷

... کسی که خشنودی رد ر پیشوین را...^۴

۸

[چنین] گفت اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت سخنی را که برای رد ر پیشوین

فروفرستاده شده است.

۹ - ۱۰

۱^۴

۱. این جمله از بند ۱۰ یس . ۴۳ است.

۲. جنوبی.

۳. = بند ۵ همین آفرینگان، بدون پرش آخر.

۴. = بندهای ۱۹-۱۴ آفرینگان گهنبار.

پیشگفتار

«وندیداد» یکی از بخشهای پسین «اوستای نو» است که برخی از پژوهشگران، آن را بکلی جدا و متمایز از دیگر بخشها و نماینده آیینها و داد گذاریهای مغان باختری یا مادی می‌دانند. از این بخش — بجز فرگرد دوم آن (داستان جم) — تاکنون ترجمه فارسی رسایی که هم از حیث زبان و هم از نظریادداشتها و توضیحا و درک و دریافت دشواریهای فراوان متن، امروزی و علمی باشد و بتواند پرسشهای خواننده پژوهنده کنونی را پاسخ گوید، انتشار نیافته است.^۱

در گزارش «اوستا»ی «پورداد» نیز، جای «وندیداد» خالی ماند. استاد گزارش این بخش را در سالهای اوج کار و کوشش پژوهشی خود به انجام رسانده؛ اما ویرایش و تدوین نهایی آن را موکول به پایان یافتن کار انتشار دیگر بخشهای گزارش خود کرده بود. وی در پاسخ این پرسش نگارنده که چرا اقدام به انتشار آن نمی‌کند، چنین استدلال می‌کرد که این گزارش، چند ده سال پیش صورت پذیرفته و نیازمند بررسی و مقابله دوباره با متن و منابع مربوط بدان و ویرایشی سرتاسری است که در سالهای پیری و ناتوانی، دیگر از وی بر نمی‌آید و انتشار آن را به همان صورتی که هست نیز روانی‌داند و امیدوار است که روزی یکی از همکاران و دوستان جوان وی این کار را به نحو شایسته‌ای به سرانجام برساند.^۲

دست‌نویس سالخورده گزارش «وندیداد» تا واپسین روزهای زندگی استاد، روی میز کار او بود؛ اما متأسفانه پس از درگذشت وی، دقت کافی در حفظ میراث پژوهشی او بعمل نیامد و آن دست‌نویس نیز در میان کاغذها و یادداشت‌های دیگر وی پراکنده شد و در نقل و انتقال‌های خانوادگی از میان رفت و بدین سان، کار انتشار گزارش فارسی «وندیداد» پورداد بکلی منتفی شد.^۳

۱. برای آشنایی با چگونگی این امر — مقاله «دکتر بهرام فره‌وشی» در ماهنامه «زاهنمای کتاب»، سال ۶، شماره ۸ — آبان ۱۳۴۲.

۲. گفتنی است که در طی گزارش اوستای پورداد، بارها به نوشته‌های وندیداد استناد شده و پاره‌هایی از آن گزارش گه شده، آمده است.

۳. نگارنده خود در همان سالها، آن دست‌نویس را در کتابخانه استاد مطالعه کرد و بخشهایی از فرگردهای پنجم و هفتم آن را در کتاب «اوستا، نامه مینوی آیین زرتشت» آورد.

نگارنده این گفتار که در دو دهه اخیر، دست‌اندرکار گزارش سرتاسری همه نوشتارهای اوستایی بوده، براین باور است که در یک پژوهش اوستا شناختی جامع، این بخش از نامه کهن را — به هر کدام از شاخه‌های دین زرتشتی که منسوب شمرده شود و نسبت سازگاری یا ناسازگاری مضمون و محتوای آن با دیگر بخشهای اوستا، به هر اندازه که باشد — نمی‌توان و نباید نادیده انگاشت. از این رو ترجمه این بخش را نیز در کنار دیگر بخشها برعهده گرفت و اینک گزارش کامل همه فرگردهای بیست و دو گانه آن را در این مجموعه عرضه می‌دارد تا خواننده و پژوهنده میراث فرهنگی و فکری ایرانیان باستان، فرصت مطالعه و بررسی همه بخشها را در کنار هم داشته باشد.

* * *

نام این بخش از نامه کهن دینی ایرانیان، یعنی «وَنَدیداد»، صورت تحریف شده و غلط مشهوری است از شکل اصلی اوستایی آن «وی دَیَوَدات»، این نام ترکیبی، سه جزء دارد: جزء نخست آن «وی» پیشوندی است که بر بسیاری از نامها یا ریشه فعلهای اوستایی آمده و معنی دوری و جدایی بدانها می‌دهد و در فارسی به صورت «گ» در بسیاری از واژه‌ها، از جمله در گریختن و گسستن باقی مانده است. جزء دوم آن «دَیَو» همان است که در فارسی به صورت «دیو» به تنهایی و در ترکیبهایی چند، دیده می‌شود.^۱ جزء سوم آن «دات» به معنی «سامان» و نظم و «قانون» است که در فارسی «داد» و ترکیبهای آن را از همین ریشه داریم. «وی دَیَوَدات» بر روی هم به معنی «دادِ دوردانده دیو» یا به تعبیر گسترده‌تر، «دادِ دیوستیز» است.

بنابر نوشته‌های دینی زرتشتیان، این بخش از اوستای نو، نوزدهمین «نَسک» (دفتر) از نسکهای بیست و یک گانه اوستای روزگار ساسانیان بوده و به شش نسک گم شده دیگر، «نسکهای داتیک» را تشکیل می‌داده که موضوع آنها «دانش و داد و کار جهانی» بود و — گذشته از گاهان — تنها نسکی از اوستاست که به همان صورت کهن برجا مانده است.

«کریستن سن» تاریخ نگارش و تدوین «وَنَدیداد» را دوره اشکانیان می‌داند.^۲ هر چند همه اوستاشناسان با این نظر همدستان نیستند؛ اما بیشتر پژوهشگران با توجه به سبک و شیوه نگارش این بخش که در سنجش با «یشتها» برخی نادرستیهای دستوری دارد و در پاره‌ای از موردها تقلیدی است از بخشهای کهن تر اوستا و با در نظر گرفتن چگونگی محتوای آن، تاریخ نگارش و تدوین آن را بسیار جدیدتر از روزگار انشاء دیگر بخشهای اوستا دانسته و آن را منسوب به شاخه

۱. درباره «دیو» و دگرگونی معنایی آن — یاد.

۲. کریستن سن: مزدایرسی در ایران قدیم، ترجمه دکتر ذبیح الله صفاء، ص ۱۲۱

یاختری دین مزدپرستی و چکیده باورها و برداشتهای مغان مادی شمرده‌اند. در حال هیچ‌یک از اوستاشناسان، در پیوند «ویندیداد» با مجموعه پیکره اوستا تردیدی روانداشته است. برخی از پژوهندگان، «ویندیداد» را برآیند نفوذ گسترده مغان مادی در دربار «خشیارشا» و هماهنگی آن دربار با روحانیت زرتشتی می‌دانند.

دو فرگرد نخستین و چهار فرگرد واپسین «ویندیداد»، سبک نگارش و محتوایی متفاوت با دیگر فرگردها دارد و احتمالاً بازمانده‌ای است از اساطیر کهن آریایی که نمی‌دانیم به چه علت با فرگردهای سوم تا هیجدهم همراه و در یک مجموعه آمده است.^۱ در فرگرد نخست، سخن از شانزده سرزمینی می‌رود که «اهوره مزدا» آنها را آفرید و آسیبهایی که «اهریمن» با پتیاره-آفرینی‌های خود، بر هر یک از این سرزمینها وارد آورد. می‌توان این فرگرد را کهن‌ترین نوشته ایرانی دانست که گزارشی جغرافیایی از جهان کهن - هرچند به شکلی اساطیری - به دست می‌دهد. فرگرد دوم (داستان جم) منظومه‌ای است تمام‌عیار از یکی از دیرینه‌ترین اسطوره‌های آریایی که نه تنها ریشه‌های بسیار کهن آن را در اساطیر باستانی هند و ایرانی و در سرودهای «وداها» و حماسه «مهابهارت» می‌یابیم، بلکه بازتابها و تأثیرگذاریهای بعدی آن را در اسطوره‌ها و افسانه‌های اقوام سامی و اقوام کهن ساکن سرزمینهای میان رودان نیز می‌بینیم.

فرگرد نوزدهم، گزارش و بیان اسطوره‌ای است کهن که در آن، «زرتشت» و «اهریمن» در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و هرچند به نظر نمی‌رسد که در روزگار زرتشت یا دوره‌های نزدیک بدو به نگارش درآمده باشد، نشانه‌های آشکاری از ادبیات «گاهانی» و سرودهای اساطیری-حماسی «یشتها» و حتی از آن برتر، اساطیر هند و ایرانی در آن به چشم می‌خورد. «دارمستر» مضمون این فرگرد را با رویارویی «ادیپوس» و «ابوالهول» می‌سنجد.^۲ فرگرد بیستم، چهره اساطیری «ثریست» نخستین پزشک جهان و چگونگی برخورد ایرانیان با دانش پزشکی و درمان بیماریهای گوناگون را به ما می‌شناساند. در فرگرد بیست و یکم، سخن از «گاوپاک» یا «گاو نخستین» در میان است که نمونه نوعی ستوران به‌شمار می‌آید و باز هم دورنمایی اساطیری از کوششهای ایرانیان برای دستیابی بر محیط زیستی پاک و بی‌آلایش و بدور از گزندها و ناخوشیها

۱. دکتر احمد معصومی احسان داده است که دو فرگرد نخستین به سبب ارتباط با زمین - که در دین زرتشتی مقدس به‌شمار می‌رود و باید از کودکی بدور ماند - بر مطالب اصلی ویندیداد افزوده شده باشد. (بسیگهار جاب دوم «ویندیداد» گزارش تاریخ دینی اسلام)

۲. روبرویس هر، ۱۹ در همین کتاب.

را در برابر چشم ما می‌گذارد و سرانجام فرگرد بیست و دوم — هرچند ناتمام می‌نماید — به گونه‌ای دنباله‌دو فرگرد پیش از آن است و محتوای آن را سخن از نوعی دیگر از درمان و تلاش برای دور راندن بیماری و مرگ تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را «مَثَرَه درمانی»^۱ (و به تعبیر امروزی «گفتار درمانی» یا «روان درمانی») نامید.

در فرگردهای سوم تا هیجدهم با مجموعه‌ی مدون و منظم و مشروحی از قانون‌نگاریها و داد‌گذاریهای ایرانیان کهن در مورد حقوق فردی و اجتماعی انسان و مناسبات گوناگون میان افراد و حتی رعایت حقوقی ویژه برای جانوران اهلی و نیز آداب و آیینهای پالایش تن و روان و دوری از آلودگی و گند و لاشه و مردار (نَسو) و تعیین دستمزد پزشکان و پاک‌کنندگان و مسائل دیگری از این دست برمی‌خوریم که هر فصل آن، سزاوار پژوهشی ژرف است و در زمینه‌ی مباحث جامعه‌شناختی ایران سندی ارزنده به شمار می‌آید.

بیشترین بخش مباحث حقوقی و فقهی «وندیداد» (یعنی اصول قانون جزا و فرمانهای تطهیر) را در کتابهای پهلوی مانند دینکرد، بندهشن، گزیده‌های زاد سپرم، ارداویراف‌نامه، شایسته‌نشایست و کتابهای روایات نیز به همان صورت یا با اندک دگرگونی می‌بینیم و از این لحاظ، مطالعه‌ی کامل این بخش از اوستا در ضمن فرصت مناسبی است برای سنجش محتوای آن با ادبیات دینی پارسی میانه.

دقت فرهنگی و نگرش جامعه‌شناختی در محتوای «وندیداد»، نشان می‌دهد که این بخش از نامه‌ی دینی کهن ایرانیان — به رغم ظاهر خشک و قهرآمیز پاره‌هایی از آن و ناخوشایند نمودن برخی از آداب و رسوم بیان شده در آن — گنج شایگانی است از ریشه‌دارترین و بنیادی‌ترین بُن‌مایه‌های اساطیر و فرهنگ ایرانیان. در پژوهشهای امروزی می‌توان از این بُن‌مایه‌ها بهره گرفت و محتوای آنها را در عرصه‌ی ادبیات، اسطوره‌شناسی، حقوق، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و یزدان‌شناخت سنجشی، با دستاوردهای دیگر قومها و دینهای پیشین و پسین سنجید و موقعیت فکری و فرهنگی ایرانیان را در پهنه‌ی گسترده‌تری بازشناخت.

بررسی و شناخت داد‌گذاریها و فرمانهای «وندیداد»، بخشی از مطالعه‌ی سرتاسری «اوستا»ست. نمی‌توان «گاهان» شورانگیز زرتشت را خواند و با آن همه نیایش و نماز و اسطوره و آیین و حماسه در «یسنه» و «یشت»ها و «ویسپرد» و «خرده اوستا» آشنا شد؛ اما از مطالعه‌ی جدی و اصولی «وندیداد» چشم پوشید و پژوهش در کارکرد اندیشه و فرهنگ ایرانیان دوران باستان را کامل دانست. اینها همه جنبه‌ها و نموده‌های گوناگون یک پدیدارند.

۱. — «مَثَرَه» و «مَثَرَه درمانی» در یاد.

پژوهنده پارسى «رستم ج. ج. مدى» در گفتارى به نام «تحوّل قانون ايرانى»^۱ به معرفى و تحليل «وندیداد» پرداخته و نوشته است:

«وندیداد که از گذشته باستانی بسیار دور به طور کامل به دست ما رسیده، تنها کتاب دینی مزدپرستان است که محتوای عمده آن را قانون جزائی ایران باستان تشکیل می‌دهد. وجود چنین قانونی در ایران کهن، نشان می‌دهد که ایرانیان آن روزگاران، چندان از ملاک و معیار تمدن عصر جدید دور نبوده‌اند...

گوهر دین زرتشتی این است که جهان برای برخورداری همگان آفریده شده است، نه برای سودجویی این یا آن شخص بخصوص... پژوهش در فرمانهای وندیداد، نشان می‌دهد که ایرانیان تا چه اندازه به آزادی و حقوق فردی انسان احترام می‌گذاشته‌اند. در این فرمانها می‌بینیم که وارد آوردن کم‌ترین گزندى به تن آدمى، به شدت ناروا شمرده شده است...

هرگاه جریان تاریخ را سه هزار سال به عقب بازگردانیم، در ترکیب قانون و سازمانها و نهادهای ایران باستان، بسیاری چیزهای شگفتی‌آور و ستایش‌انگیز می‌یابیم. «مهرداد بهار» نیز درباره اهمیت «وندیداد» نوشته است.

«... این اثر، علاوه بر داشتن مطالبی جغرافیایی و تاریخی (هرچند افسانه‌ای)، دارای مطالب بسیار حقوقی و آیینی نیز هست که آن را از نظر جامعه‌شناسی تاریخی و ارتباط فرهنگی و اجتماعی مردم نجد ایران با بین‌التهرین و غرب آسیا، شایان اهمیت بسیار می‌سازد.

... مطالب یاد شده در فصلهای اول و دوم این کتاب که دارای اصلی اوستایی است، باید محتملاً بسیار کهن و مربوط به اعصار پیش از تاریخ گسترش و سپس سکونت اقوام هند و ایرانی در آسیای میانه، دره سند و نجد ایران باشد.»^۲

«و. ب. هنینگ»^۳ نظریه دیگری درباره «وندیداد» دارد و آن را نمونه بارز وضع مغان در

1. Rustam J.J. Modi: The Evolution of Iranian Law, Professor Jackson Memorial Volume, pp. 199-215

۲. پز. دیباجه، ص ۴۰۴ و پانزده.

3. W.B. Henning

دوران ناتوانی و در زیر سلطه یونانیان می‌شمارد.^۱

روی هم رفته می‌توان گفت «وندیداد» در کنار دیگر بخشهای مجموعه کهن سال «اوستا»، گویاترین نمایشگاه فرهنگ باستانی ماست که هر کس در هر عصری و به دلیلی، چیزی در آن به یادگار گذاشته است و ما امروز همه آن را با وجود ناهمگونیهایی که در میان پاره‌ها و بخشهای آن به چشم می‌خورد، در برابر دیدگان خود داریم. بر ماست که این مرده‌ریگ قرون و اعصار و این کهن سال‌ترین یادمان نیاکانمان را با حوصله و دقت و بردباری و آزادمنشی و بدور از هرگونه پیشداوری و یکسویگری مطالعه کنیم و در آن به پژوهش بپردازیم و هرگز از یاد نبریم که به گفته «پوردادو»: «داستانها و یادگارهای کهن فرهنگ ما هرچه هست، زاینده زندگی

قوم ما و پرورده سرزمین ما و نمودار سرشت نیاکان ما و راست‌ترین گواه بد و خوب پدران ماست. اگر بد بودند یا خوب، اگر تنگدل و تنگدست بودند یا رادمرد و گشاده‌دست، اگر پهلوان و دلیر بودند یا ترسو و بزدل، اگر بزرگ‌منش و آزاده بودند یا گدامنش و درویش، همه این زشت و زیباها از همین داستانها هویدا است و بهتر و روشن‌تر و بی‌طرف‌تر از تاریخ واقعی ایران و مردم این کشور است.»^۲

وظیفه خود می‌دانم که در این فرصت، از یکایک دوستان و سروران دانش‌پژوه و فرهنگ‌دوستی که در کار گزارش «وندیداد» مشوق من بودند و مرا دلگرمی بخشیدند و در مواردی راهنمایی کردند و برخی از مآخذ نایاب را بزرگوارانه در اختیار من گذاشتند و بویژه از آقایان دکتر «بهرام فره‌وشی» و دکتر «احمد تفضلی» که هر دو از بهروان دیرین این راهنده و براه‌بیت و ضرورت این کار در زمینه ایران‌شناسی تأکید ورزیدند، سپاسگزاری کنم.

ج. دوستخواه

اصفهان-مهرروز مه‌ماه (مهرگان) ۱۳۶۴

۱. زر، ص ۵۵۵.

۲. البرهم، پورد و دند، اسناد ادب و ...، ص ۵۵. فصل فرهنگ ایران باستان، سال چهارم، شماره ۲، اسفندماه ۱۳۴۵.

فرگرد یکم

۱

آهوره مَزدا با سپیثمان زَرُشت همپرسگی کرد و چنین گفت:

۲

من هر سرزمینی را چنان آفریدم که — هرچند بس رامش بخش نباشد — به چشم مردمانش خوش آید.

اگر من هر سرزمینی را چنان نیافریده بودم که — هرچند بس رامش بخش نباشد — به چشم مردمانش خوش آید، همهٔ مردمان به «ایران ویج» روی می‌آوردند.

۳

نخستین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره مَزدا — آفریدم، «ایران ویج» بود بر کرانهٔ رود «دایتیا»^۱ی نیک.

پس آنگاه اهریمن همه تن مرگ^۱ بیامد و به پتیارگی، «اژدها»^۲ را در رود دایتیا بیافرید و «زمستان» دیوآفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید.

۴

در آن جا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو ماه نیز، هوا برای آب و خاک و درختان سرد است.^۳

۱. اهریمن که همهٔ هستی و تن او مرگ است.

۲. این واژه را «مارهای سرخ» نیز ترجمه کرده‌اند.

۳. دکتر محمد معین نوشته است: «در زمانی بسیار کهن، فصل سرما شامل ده ماه و فصل گرما شامل دو ماه بود؛ چنان که در وندیداد، فرگرد اول آمده است.» (مقا، ج ۱، ص ۱۵۸).

زمستان بدترین آسیبها را در آن جا فرود می‌آورد.

۵

دومین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، جلگهٔ «سُغد» بود.

پس آنگاه آهریمن همه تنِ مرگ بیامد و به پتیارگی، خُرفشتری به نام «سَکِیْتِه» را بیافرید که مرگ در گلهٔ گاوان افگند.

۶

سومین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، «مَرو» نیرومند و پاک بود.

پس آنگاه آهریمن همه تنِ مرگ بیامد و به پتیارگی، «خواهشهای گناه‌آلود»^۱ را بیافرید.

۷

چهارمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، «بلخ» زیبای افراشته درفش بود.

پس آنگاه آهریمن همه تنِ مرگ بیامد و به پتیارگی، «بَرَوَر» را بیافرید.

۸

پنجمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، «نِسایَه» در میان بلخ و مَرو بود.

پس آنگاه آهریمن همه تنِ مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه «سُست باوری» را بیافرید.

۹

ششمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، «هَرات» و

۱. در متن «مَزدا ویشوша» آمده که «نِیبرگ» آن را دو واژهٔ ناشناخته خوانده است. دیگران آن را نظیر آنچه ما در این گزارش آورده‌ایم، تعبیر کرده‌اند.

دریاچه اش بود.^۱

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی «سرشک و آبگونه پرمایه»^۲ را بیافرید.

۱۰

هفتمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «وَنَه کِرِتَه»^۳ ی بد سایه بود.

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، پری «خَنَشی تی» را بیافرید که به «گَرشاسپ» پیوست.

۱۱

هشتمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «اوزو»^۴ ی دارای چراگاههای سرشار بود.

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه «خود کامگی و قَریفَتاری»^۵ را بیافرید.

۱۲

نهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «خَنِشَت»^۶ در گرگان بود.

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه نابخشودنی «کون مرزی»^۷ را بیافرید.

۱. در متن «هَرِیو» آمده که دارمستتر در گزارش خویش، آن را ناحیه هَرِیَوَه یا سرزمینهای آبخور هَری رود یا هرات دانسته و در مفهوم «دریاچه هایش» شک کرده است.

۲. این دو واژه برگردان «سَرَشک» و «دَریوِک» ی اوستایی است. «دارمستتر» به جای آنها «پَشَه آلوده» آورده و هرچ گونه توضیحی در این باره نداده است. «نَبیرگ» به پیروی از زَند و نَدیداد، آنها را به «شیون و مویه» برگردانده که در دین مزداییستی کاری است نکوهیده و اهریمنی و «بیلی» واژه دوم را به معنی «مایع غلیظ» (اشاره به «بلغم» یکی از اخلاط چهارگانه) گرفته است.

۳. — یاد. زیر کابل بد سایه.

۴. یا بهتر است گفته شود «فرمانروایی متمگرانه». (گپ.)

۵. — بند ۳۲ فر. ۸.

۱۳

دهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «هره‌ویتی»^۱ زیبا بود.
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه نابخشودنی «خاک سپاریِ مردگان»^۲ را بیافرید.

۱۴

یازدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «هیرمند» رایوئندِ فره‌مند بود.
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، جادویی زیانبارِ جادوان را بیافرید.

۱۵

— و سرشت جادو بدین گونه پدیدار شود: از راه نگاه [افسونی]. پس هرگاه جادو گام پیش نهد و به افسون شیون برکشد، بیشتر کارهای کشته جادویی پیش رود...^۳

۱۶

دوازدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «ری» بود که سه رد در آن فرمانروایند.^۴
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه «برانگیختن سُست باوری»^۵ را بیافرید.

۱. هروت (۴)

۲. — بندهای ۳۶ تا ۳۹ فر. ۳

۳. جادویی از راه چشم یا گوش بکار آید. (گا.)

۴. — یس. ۱۹، بند ۱۸.

۵. آنان که خود سُست باورند و انگیزه سُست باوری دیگر مردمان می‌شوند. (گپ.)

۱۷

سیزدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره مَزدا — آفریدم، «چَخر»^۱ ی
نیرومند و پاک بود.
پس آنگاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه نابخشودنی «مُردار
سوزان» را بیافرید.^۱

۱۸

چهاردهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره مَزدا — آفریدم، «وَرَن»^۲ ی
چهار گوشه بود که فریدون — فرو کوبنده آژی دَهاک — در آن زاده شد.
پس آنگاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، «دَشتان»^۳ نابهنجارِ زنان^۲
و بیدادگری فرمانروایان پیگانه را بیافرید.

۱۹

پانزدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره مَزدا — آفریدم، «هفت
رود»^۴ بود.
پس آنگاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، «دَشتان»^۵ نابهنجارِ زنان^۴ و
گرمای سخت را بیافرید.

۲۰

شانزدهمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره مَزدا — آفریدم، سرزمین
گرداگرد سرچشمه رود «رنگها»^۵ بود؛ جایی که مردمان بی سرزندگی می‌کنند.^۶

۱. — بندهای ۷۳ و ۷۴ فر. ۸

۲. — فر. ۱۶

۳. — سرزمینهای آبخور رود ایندوس یا پنجاب کنونی. (دار.)

۴. آشکار نیست که چرا «دشتان نابهنجار زنان» را اهریمن دوبار می‌آفریند. «بیرگ» در هر دو بند ۱۸ و ۱۹ به
جای آن «نشان شناسایی سرکش» آورده که هم تکراری و هم مبهم است.

۵. — یاد.

۶. دارمستتر با اشاره به گپ.، سرزمین آبخور رود رنگها را با ناحیه میان رودان (Mesopotamia) یکی دانسته

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، زمستان دیوآفریده را
برجهان چیرگی بخشید.

۲۱

سرزمینها و کشورهای زیبا و بس رامش بخش و درخشان و بالنده دیگری نیز
هست که من آنها را آفریدم.

→ است. در گپ. درباره «مردمان بی سر» آمده است: «مردمی که هیچ فرمانروایی را به سالاری خویش
نمی پذیرند.» دارمستر افزوده است: «این ترکیب، ترجمه «آسروش» (سرکشی، شورش، نافرمانی در برابر
قانون) است که در دوره ساسانی به درستی درباره مردم سرزمینهای میان دو رود دجله و فرات — که پیرو
کیش مزدایرستی نبوده اند — بکار می رفته است. من گمان می برم که باید معنی واژگانی این ترکیب را
بپذیریم و در این بند، سرچشمه — یا دست کم — کهن ترین شکل افسانه هایی را که درباره مردمان بی سر یا
چشمائی بر شانه هاشان در برخی از منابع آمده است، بشناسیم. جغرافیدانان ایرانی از چنین مردمانی نام
می برند و جای آنان را در جزیره های خاوری نزدیک چین ذکر می کنند که آنان را از آن جا به نزد خان تاتاران
فرستادند. (به نقل فهرست اوزلی) برای شناخت بنیاد اساطیری این افسانه ها می توان پیشینه آنها را تا اساطیر
هندی و یونانی نیز دنبال کرد.»

فرگرد دوم

بخش یکم

۱

زَرْتُشت از آهوره مَزدا پرسید:

ای آهوره مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
تو — که آهوره مَزدایی — جز من — که زَرْتُشتم — نخست با کدام یک از
مردمان، همپرسگی کردی؟
کدامین کس بود که تو دین آهوره و زَرْتُشت را بدو فراز نمودی؟

۲

آهوره مَزدا پاسخ گفت:

ای زَرْتُشتِ آشَوَن!

جَمِ هورچهرِ خوبِ رَمه، نخستین کسی از مردمان بود که پیش از تو
— زَرْتُشت — من — آهوره مَزدا — با او همپرسگی کردم و آنگاه دین آهوره و زَرْتُشت را
بدو فراز نمودم.

۳

ای زَرْتُشت!

پس من — که آهوره مَزدایم — او را گفتم:

هان ای جَمِ هورچهر، پسر و یونگهان!

تو دین آگاه و دین بُردارِ من [در جهان] باش.

ای زَرْتُشت!

آنگاه جم هورچهر، مرا پاسخ گفت:
من زاده و آموخته نشده‌ام که دین آگاه و دین بُردارِ تو [در جهان] باشم.

۴

ای زرتشت!
آنگاه من — که آهوره مزدایم — او را گفتم:
ای جم!
اگر دین آگاهی و دین بُرداری را از من نپذیری، پس جهان مرا فراخی بخش؛
پس جهان مرا ببالن و به نگاهداری [جهانیان] سالار و نگاهبان آن باش.

۵

ای زرتشت!
آنگاه جم هورچهر، مرا پاسخ گفت:
من جهان ترا فراخی بخشم. من جهان ترا ببالنم و به نگاهداری [جهانیان]
سالار و نگاهبان آن باشم.
به شهریاری من، نه باد سرد باشد، نه [باد] گرم، نه بیماری و نه مرگ.

۶

پس من — که آهوره مزدایم — او را دوزین بخشیدم: «سوؤرا»^۱ ی ززین و
«آشُرا»^۱ ی زرنشان.

۷

[اینک] جم، برنده شهریاری است!

۸

آنگاه به شهریاری جم، سیصد زمستان بسر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و
ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان؛ و رمه‌ها و ستوران و مردمان،
براین [زمین] جای نیافتند.

۱. suwra و astra . — یاد.

۹

پس من به جَمِ هورچهر آگاهی دارم:
ای جَمِ هورچهر پسر و یونگهان!
این زمین پر شد و برهم آمد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و
آتشانِ سرخ سوزان. و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۰

آنگاه جَم به روشنی، به سوی نیمروز^۱، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را
به «سوورا»^۲ ی زَرین بَر سُفت و به «آشُترا»^۳ بِشِفت و چنین گفت:
ای سَپندارمَد!
به مهربانی فراز رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و ستوران و مردمان را برتابی.^۴

۱۱

پس جَم این زمین را یک سوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان ج
رمه‌ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هر کس
بود.

۱۲

آنگاه به شهریارِ جَم، ششصد زمستان بسر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و
ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشانِ سرخ سوزان، و رمه‌ها و ستوران و مردمان،
براین [زمین] جای نیافتند.

۱۳

پس آنگاه من به جَمِ هورچهر، آگاهی دارم:
ای جَمِ هورچهر، پسر و یونگهان!

۱. نیمروز جنوب

۲. «سَپند آرمَنی» یا «سَپندارمَد» که در گاهان یکی از هروزه‌های «مرداهوره» به شمار می‌آید. در اوستای ن
امشاسپند را بنویسند و نگاهند زمین است و در زمین. این همدانی دارد و در این جا «جَم» او را با زمین یکی
می‌شمرد و آنچه را می‌خواهد در زمین بشود، از این امشاسپند یا خواستار می‌شود.

این زمین پر شد و برهم آمد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۴

آنگاه جم به روشنی، به سوی نیمروز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوؤرا»ی زرین برشفّت و به «آشُرا» برشفّت و چنین گفت:
ای شَپندارمَد! ۱

به مهربانی فرازرو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و ستوران و مردمان را برتابی.

۱۵

پس جم این زمین را دوسوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا رمه‌ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس بود.

۱۶

آنگاه به شهریاری جم، نهصد زمستان بسرآمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان؛ و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیافتند.

۱۷

پس من به جم هورچهر آگاهی دادم:
ای جم هورچهر، پسر و یونگهان!
این زمین پر شد و برهم آمد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۸

آنگاه جم به روشنی، به سوی نیمروز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوؤرا»ی زرین برشفّت و به «آشُرا» برشفّت و چنین گفت:
ای شَپندارمَد!

به مهربانی فرازرو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و ستوران و مردمان را برتابی.

۱۹

پس جَم این زمین را سه سوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا رَمه ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس بود.

۲۰

... و بدان جا رَمه ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس بود.

بخش دوم

۲۱

دادار آهوره مَرّدا بر [کرانه] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی، با ایزدان میثوی انجمن فراز برد.

جمشید خوب رَمه بر کرانه رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی، با برترین مردمان انجمن فراز برد.

دادار آهوره مَرّدا بر [کرانه] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی با ایزدان میثوی بدان انجمن درآمد.

جمشید خوب رَمه بر [کرانه] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی همگام با مردمان گرانمایه بدان انجمن درآمد.

۲۲

آنگاه آهوره مَرّدا به جَم گفت:

ای جَم هور چهر، پسرو یونگهان!

بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که آن زمستانی سخت مرگ آور است.

آن بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که پر برف است. برفها بارد بر بلندترین کوهها به بلندای آردوی.^۱

۱. آیا «آردوی» در این جا نام اندازه ای است و یا مقصود همان رود اساطیری مشهور «آردویسور» است که مثال بلندی قرار گرفته؟

۲۳

ای جم!

از سه [جای] ایدرگو [سپند] ان برسند: آنها که در بیم گین ترین جاهایند؛ آنها که برفراز کوههایند و آنها که در ژرفای روستاهایند بدان کنده مانها.

۲۴

ای جم!

پیش از [آن] زمستان، در پی تازش آب، این سرزمینها بارآور گیاهان باشند؛ [اما در پی زمستان و] از آن پس که برفها بگدازند، اگر ایدر جای پای رمه ای در جهان استومند دیده شود، شکفتی انگیزد.

۲۵

پس [تو — ای جم! —] آن «وَر»^۱ را بساز، هریک از چهار برش به درازای آسپریسی و تخمه های رمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان را بدان جا ببر.

پس [تو — ای جم! —] آن «وَر» را بساز، هریک از چهار برش به درازای آسپریسی برای زیستگاه مردمان؛ هریک از چهار برش به درازای آسپریسی برای استبل گاو و گوسفندان.

۲۶

... و بدان جا آنها فراز تازان در آبراهه هایی به درازای یک هاسر.
... و بدان جا مرغها برویان همیشه سبز و خرم؛ همیشه خوردنی و نکاستنی.
... و بدان جا خانه [ها] بر پای دار؛ خانه [هایی] فراز آشکوب، فروار و پیرامون فروار.

۲۷

... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز ببر.

۱. «وَر» رمه نهگاه زیرزمینی است که جم به رهنمونی اموره نزدا برای مردمان و ستوران ساخت. — ی. د.

... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چهار پایانی گوناگون روی زمین را فرازبر.

۲۸

... و بدان جا تخم همه رُستیهایی را که بر این زمین، بلندترین و خوشبوی‌ترینند، فرازبر.
... و بدان جا تخمه همه خوردنی‌هایی را که بر این زمین، خوردنی‌ترین و خوش‌بوی‌ترینند، فرازبر.
... و [آنها را] برای ایشان جفت جفت کن و از میان نارفتنی؛ برای ایشان که مردمان ماندگار در [آن] «وَر» اند.

۲۹

مباد که گوژپشت، گوژسینه، بی‌پُشت، خُل، دُریوگ، دُیوک، کسُویش، ویزباریش، تباۀ دندان، پیس جدا کرده تن و هیچ‌یک از دیگر داغ‌خوردگانِ آهریمن، بدان جا [راه‌یابند].

۳۰

بدان فرازترین جای نه گذرگاه کن؛ بدان میانه شش و بدان فرودین سه.
هزار تخمه‌نرینگان و مادینگان را به گذرگاههای فرازترین جای، ششصد تا را بدان میانه و سیصد تا را بدان فرودین، فرازبر.
آنها را به «سوورا»ی زرین، بدان «وَر» بران و بدان «وَر» دری و روزنی خود روشن از درون بنشان.

۳۱

آنگاه جم [با خود] اندیشید:
— «چگونه من این ور را بسازم که آهوره‌مزدا به من گفت؟»
پس آهوره‌مزدا بد جم گفت:
ای جم هورچهر، پسرو یونگهان!
این زمین را به پاشنه بسپر و به دست بورز؛ بدان گونه که اکنون مردمان خاک

شفته را نرم می‌کنند.

۳۲

آنگاه جم چنان کرد که آهوره‌مزدا خولست: این زمین را به پاشنه بسپرد و به دست بورزید؛ بدان گونه که اکنون مردمان خاک شفته را نرم می‌کنند.

۳۳

آنگاه جم [آن] «وَر» را بساخت، هریک از چهار برش به درازای اسپرسی و تخمه رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان را بدان فراز برد. آن گاه جم [آن] «وَر» را بساخت، هریک از چهار برش به درازای اسپرسی برای زیستگاه مردمان؛ هریک از چهار برش به درازای اسپرسی برای استبل گاو و گوسفندان.

۳۴

پس بدان جا آنها فراز تازاند در آبراهه‌هایی به درازای یک هاسر. ... و بدان جا مرغها برویاند همیشه سبز و خرم؛ همیشه خوردنی و نکاستنی. ... و بدان جا خانه [ها] بر پای داشت؛ خانه [هایی] فراز آشکوب، فروار و پیرامون فروار.

۳۵

... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز برد. ... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چهار پایان گوناگون روی زمین را فراز برد.

۳۶

... و بدان جا تخم همه رستنیهایی را که بر این زمین، بلندترین و خوشبوی‌ترینند، فراز برد. ... و بدان جا تخمه همه خوردنیهایی را که بر این زمین، خوردنی‌ترین و خوش‌بوی‌ترینند، فراز برد.

... و [آنها را] برای ایشان جفت جفت کرد و از میان نارفتنی؛ برای ایشان که مردمانِ ماندگار در [آن] «وَر» اند.

۳۷

... و بدان جا [راه] نـ[یافتند] گوژ پشت، گوژ سینه، بی پشت، خُل، دُریوک، دیوک، کُشویش، ویزباریش، تباۀ دندان، پیسِ جدا کرده تن و هیچ یک از دیگر داغ خوردگانِ آهریمن.

۳۸

بدان فرازترین جای نُه گذرگاه کرد؛ بدان میانه شش و بدان فرودین سه. هزار تخمۀ نرینگان و مادینگان را به گذرگاههای فرازترین جای، ششصد تا را بدان میانه و سیصد تا را بدان فرودین، فراز برد. آنها را به «سوُرا»ی زرین، بدان «وَر» براند و بدان «وَر» دری و روزنی خود روشن از درون بنشانند.

۳۹

[زرتشت پرسید:]
ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
پس آن روشنیها از چه اند — ای آهوره مزدای آشَوَن — که چنین در آن خانه های «وَر» جَمگرد پرتو می افشانند؟

۴۰

آنگاه آهوره مزدا گفت:
روشنیهایِ خود آفریده و هستی آفریده.^۱
[بدان جا] پدیدار و پنهان شدنِ ستارگان و ماه و خور[شید]، یک بار [در سال] دیده می شود.

۱. (← یاد. مسم.)

۴۱

و ایشان^۱ روز را چون سالی می‌پندارند. و [بدان جا] از [آمیزش] جفتی مادینه و نرینه به چهل زمستان، نرینه‌ای و مادینه‌ای زاده شوند، همچنین است از ستوران گونه‌گون.

و این مردمان در آن خانه‌های «وَر»^۲ جَمکرد، نیک زیست‌ترین زندگانند.

۴۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

چه کسی دینِ مزدِ پرستی را بدان‌جا، بدان خانه‌های «وَر»^۳ جَمکرد برد؟
آنگاه آهوره‌مَزدا گفت:

ای سپیتمان زَرُشت!

«کَرِشِفَت»^۴ مرغ.

۴۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

چه کس ایشان^۵ را مهتر و زَد است؟
آنگاه آهوره‌مَزدا گفت:

ای زَرُشت!

«اوَرُوت نَر»^۶ و تو که زَرُشتی.

۱. ساکنان «وَر».

۲. کَرِشِفَت نام پرنده‌ای است اساطیری. (← یاد. همین.)

۳. نام پسر زَرُشت است. (← یاد. همین.)

فرگرد سوم

بخش یکم

۱

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست نخستین جایی که زمین^۱ در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟^۲

آهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیثمان زرتشت!

چنین جایی، آن جاست که آشونی بر آن گام پیش نهد؛ هیزم پاک در دست، برسم در دست، هاوَن در دست، شیر پیشکشی در دست، به دُرست باوری در کار آیین گزاری و به آوای بلند، مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده چراگاههای خوب را نیایش کنان.

۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست دومین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟

۳

آهوره مزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن جاست که آشونی خانه ای بر پای دارد با موبدی در آن؛ با گله ای گاو، کدبانویی، فرزندان و رمه هایی خوب در آن. خانه ای که در آن، گله

۱. شپدارمذ (— فر. ۲، بند ۱۰، زیر.)

۲. پرسشها و پاسخهایی را که در این فرگرد آمده است، در بخشهای ۴ و ۵ «دانا و مینوی خرد» هم می بینیم.

گاوان بخوبی پرورده شود؛ آشَوَنی افزونی گیرد؛ خوراک ستوران فراوان باشد؛ سگ خوب پرورش یابد؛ کدبانو کامیاب شود؛ فرزندان ببالند؛ آتش فروزان بماند و هریک از نیایشهای نیک زندگی بخوبی برخوانده شود.

۴

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!

کجاست سومین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:

ای سپیثمان زَرثُشت!

چنین جایی، آن جاست که آشَوَنی هرچه بیشتر گندم و گیاه و درختان میوه بکارَد؛ جایی که چنین کسی زمینهای خشک را آبیاری و زمینهای تر را زِه کشی کند.

۵

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!

کجاست چهارمین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن جاست که هرچه بیشتر رَمه ها و ستوران را در آن پرورند.

۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!

کجاست پنجمین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن جاست که رَمه ها و ستوران، کود فراوان بر جای نهند.

بخش دوم

۷

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!

کجاست نخستین جایی که زمین در آن جا به تلخ ترین اندوه دچار شود؟

آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
چنین جایی، گردنهٔ «آرِزور» است که برفراز آن، گروه‌های دیوان از گُنام
«دُروج» (دوزخ) به پیش تازند.

۸

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کجاست دومین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
چنین جایی، آن‌جاست که مُردارهای بسیاری از مردمان و سگان را به خاک
سپارند.

۹

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کجاست سومین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
چنین جایی، آن‌جاست که در آن دخمه‌های بسیار بر پا کنند و مُردارهای
مردمان را در آنها بینارند.^۱

۱۰

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کجاست چهارمین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
چنین جایی، آن‌جاست که لانه‌های آفریدگانِ آهریمن در آن فراوان باشد.^۲

۱۱

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

۱. دخمه‌هایی که دیرزمانی بر پای می‌ماند و مردارهای بسیاری در آنها اثباته می‌شود و زمین را می‌آلاید.
۲. جایی که «خرفُشُران» بسیار در آن هست. (گپ.)

کجاست پنجمین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
 آه‌وره‌مَزدا پاسخ داد:
 ای سپیثمان زَرْتُشت!

چنین جایی، آن جاست که زن و فرزندان آشَوَن [مرد] ی را^۱ در راهی خشک و
 گردآلود، به بندگی برده باشند و آنان شیون برآورند.

بخش سوم

۱۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
 کیست نخستین کسی که زمین را بیشتر از همه شاد کام کند؟
 آه‌وره‌مَزدا پاسخ داد:
 کسی است که هرچه بیشتر مُردارهای مردمان و سگان را از خاک برآورد.

۱۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
 کیست دومین کسی که زمین را بیشتر از همه شاد کام کند؟
 آه‌وره‌مَزدا پاسخ داد:
 کسی است که دخمه‌های انباشته از مُردار را فروریزد.

۱۴

هیچ‌یک از مردمان نباید خود به تنهایی، مرده‌ای را به دخمه برد. هرگاه کسی
 خود به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد، «نَسو» بر او می‌تازد تا او را از راه بینی و چشم و
 زبان و آزاره‌ها و اندام نرینگی یا مادینگی و پشت مرده، آلوده کند و به پلیدی بیالاید.
 این «دُروج»، این «نَسو» بر او فروافتد و او را تا بنِ ناخن‌ها بیالاید و او از آن
 پس، همواره ناپاک ماند.

۱. آشَوَن مردی که به دست یکی از دشمنان کشته شده است. (زگد).

۱۵

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست جای کسی که خود به تنهایی، مرده‌ای را به دخمه برد؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

جای چنین کسی، بی آب و گیاه‌ترین و تهی‌ترین و خشک‌ترین جای این
 زمین است که رَمه‌ها و گله‌ها کمتر از آن بگذرند؛ که آتش — پسرِ آهوره مزدا — در آن
 کمتر برافروخته شود؛ که دسته‌های برسم و یژئه آیین کمتر بدان جا برده شود؛ که مردمِ
 آشون کمتر از آن جا بگذرند.

۱۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

چه اندازه دور از آتش؟

چه اندازه دور از آب؟

چه اندازه دور از دسته‌های برسم و یژئه آیین؟

چه اندازه دور از مردمِ آشون؟

۱۷

آهوره مزدا پاسخ داد:

سی گام دور از آتش.

سی گام دور از آب.

سی گام دور از دسته‌های برسم و یژئه آیین.

سه گام دور از مردمِ آشون.

۱۸

مَزداپرستان باید گرداگردِ آن جا چینه‌ای برآورند^۱ و در درون آن، او را خوراک
 و جامه دهند؛ ناگوارترین خوراک و فرسوده‌ترین جامه؛ خوراکی ناچیز و تن‌پوشی اندک —
 مایه.

۱. چنین جایی را «آزمشتگاه» یعنی «جای شخص ناپاک» می‌خوانند.

۱۹

آنگاه او را در آن جا رها کنند که بزید تا به روزگار پیری یا فرسودگی یا فرتوتی
برسد.

۲۰

هنگامی که به روزگار پیری یا فرسودگی یا فرتوتی رسید، مزدپرستان باید
مردی توانا و زورمند و چیره دست را فرمان دهند تا بر سر کوه، پوست از تن وی برکشد و
سر از تن او برگیرد. آنگاه مُردار او را نزد آزمندترین آفریدگانِ مُردارخوارِ آهوره مزدا، نزد
غرابانِ آزمند بیفکنند و این سخنان را برخوانند:

۲۱

«مردی که در این جاست، از همه اندیشه ها و گفتارها و کردارهای آهریمنی
خویش پشیمان شده است. اگر کردار آهریمنی دیگری از او سرزده باشد، در آیین
«پَتیت» ویژه او بخشوده شده است؛ اما اگر هیچ کردار آهریمنی دیگری از او سرزده
باشد، بدین پشیمانی خویش، جاودانه بخشوده و آمرزیده است.»^۱

۲۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
کیست سومین کسی که زمین را بیشتر از همه شاد کام کند؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
کسی است که هرچه بیشتر لانه های آفریدگان آهریمن را بینبارد.

۲۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!

۱. در آرد. داوری درباره چنین گناهکاری از این هم سخت تر است: «... روان مردی را دیدم که گوشت جسد
مردمان را با خون و ریم و دیگر ریمینی و گند به خوردن (وی) می دهند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد؟
مُروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که: این روان آن مرد دروند است که به گیتی مدفوع و جسد بر آب و آتش
و تن خویش و نیز آن مردمان بُرد و همواره یگانه مرده کش و ریمن بود و (خویشتن را بنا به قواعد) پیشه،
نشست.» (آرد. ترجمه مرداد بهار، در پُژ. ص ۲۶۷)

کیست چهارمین کسی که زمین را بیشتر از همه شاد کام کند؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زَرْتُشت!

کسی است که هرچه بیشتر گندم و گیاه و درختان میوه بکارده؛ کسی است که زمینهای خشک را آبیاری و زمینهای تر را زه کشی کند.

۲۴

زمینی که دیرزمانی کشت نشده بماند و بذری بر آن نیفشانند، ناشاد کام است و برزیگری را آرزو کند؛ همچون دوشیزه ای خوش اندام که دیرزمانی بی فرزند مانده باشد و شوهری خوب آرزو کند.

۲۵

ای سپیتمان زَرْتُشت!

کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کند،^۱ زمین بدو فراوانی بخشد؛ همچون دوشیزه ای تازه به خانه شوی رفته که در بستر خویش، شوهر را فرزندان بیاید، زمین نیز میوه های فراوان بهار آورد.

۲۶

ای سپیتمان زَرْتُشت!

کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کند، زمین بدو چنین گوید:

۲۷

ای مرد! ای آن که مرا با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کردی!

مردم همیشه بدین جا درآیند و خواستار نان شوند. در این جا من همواره بارآورم و

۱. برخی از گزارشگران، از سوی چپ و از سوی راست نوشته اند.

همه گونه خوراک و گندم فراوان بهره تو شود.^۱

۲۸

ای سپیثمان زرتشت!

کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ
کشت نکند، زمین بدو چنین گوید:

۲۹

ای مرد! ای آن که مرا با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ
کشت نکردی!

همواره بر در بیگانگان و در میان خواستارانِ نانِ ریاستی؛ همواره در آن جا چشم
به راه مانی تا ترا از در برانند.^۲
چنین است پاسخی که توانگران به تو دهند.

۳۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کدام است خوراکی که دینِ مَزدا را سیر کند؟^۳

آهوره مَزدا پاسخ داد:

ای سپیثمان زرتشت!

کشت گندم است دیگر باره و دیگر باره.

۳۱

کسی که غله بکارد، آشه می‌کارد. او دینِ مَزدا را برتر و برتر می‌رویانَد؛ او دینِ
مَزدا را چندان نیرومند می‌کند که با صد نیایش توان کرد؛ که با هزار نیاز توان کرد؛ که
با ده هزار پیشکشی توان کرد.

۱. «نخستین بار دانه‌های خوراکی را برای تومی آورم. هنگامی که چیز خوبی بروید، نخستین بار برای تو
می‌روید.» (گپ).

۲. «آنان چیزهای خوب به خود برمی‌دارند و چیزهای بد را برای تومی فرستند.» (گپ).

۳. کدام است کارهای نیکی که دینِ مَزدا را روایی بخشد و آن را چون خوراکی بیورَد؟

۳۲

هنگامی که جوببار آید، دیوان از جا برمی‌جهند.
 هنگامی که گندم فراوان بروید، دل دیوان از هراس می‌لرزد.
 هنگامی که گندم آرد شود، دیوان ناله برمی‌آورند.
 هنگامی که گندم خرمن شود، دیوان نابود می‌شوند.
 در خانه ای که گندم اینچنین ببار آید، دیوان بیش نمی‌پایند.
 از خانه ای که در آن گندم اینچنین ببار آید، دیوان دور رانده می‌شوند.
 هنگامی که در خانه ای انباری از گندم باشد، چنان است که آهن سرخ
 گدازان در گلوگاه دیوان به گردش درآید.

۳۳

بشود که موبد این مَنثَره‌ی وَرْجاوَنَد را به مردمان بیاموزد:
 «هیچ کس بی خوراک، تَوانِ آن ندارد که به آیین آشه رفتار کند؛ تَوانِ آن ندارد
 که برزیگری کند؛ تَوانِ آن ندارد که فرزندانی پدید آورد.
 هریک از آفریدگان جهان آستومند با خوردن زنده ماند و از نخوردن بمیرد.»

۳۴

ای دادار جهان آستومند! ای آشَوَن!
 کیست پنجمین کسی که زمین را بیشتر از همه شاد کام کند؟
 آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
 ای سپیثمان زَرُثُشت!
 کسی است که زمین را بخوبی کشت کند و آن را به آشَوَنی بسپارد.

۳۵

ای سپیثمان زَرُثُشت!
 کسی که زمین را کشت کند و آن را به مهربانی و پرهیزگاری، به آشَوَنی
 نسپارد،^۱ مَسِندارَمَد او را در تاریکی زمین، در جهان آندوه و پَریشانی، در سرزمین

۱. در گد. به جای سپردن زمین، «به کار واداشتن در زمین» آمده است.

شوربختی و تباهی، در گنایم دُروج (دوزخ) فروافکند.

بخش چهارم

۳۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مُردارِ مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا شش ماه از خاک
برنیاورد، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
پانصد تازیانه با «آسپَهه-آشْرا»، پانصد تازیانه با «سروش-چَرَن».

۳۷

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مُردارِ مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا یک سال از خاک
برنیاورد، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با آسپَهه-آشْرا، هزار تازیانه با سروش-چَرَن.

۳۸

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مُردارِ مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا دو سال از خاک
برنیاورد، پادافره گناهش چیست و تاوان گناهکاری او کدام است و چگونه می تواند
خود را از آلودگی بدان گناه پاک کند؟

۳۹

آهوره مزدا پاسخ داد:
چنین گناهی را هیچ پادافره و تاوانی نیست. چنین گناهکاری را هیچ چاره ای
ندانیشبد. این دادشکنی است و هیچ پادافره و تاوانی، گناه آن را پاک نتواند درد.

۴۰

در چه هنگام چنین است؟
 هنگامی چنین است که گناهکار، آموزگار دین مَرّدا یا دین آگاه باشد.^۱
 هرگاه گناهکار، آموزگار دین مَرّدا یا دین آگاه نباشد و به گناه خویش خستو
 شود و پیمان بندد که دیگر هرگز چنین کردار ناروایی از او سرزنند، مَرّدا گناهش را
 می بخشاید.

۴۱

ای سپیتمان زَرُشت!
 برآستی دین مَرّدا کسی را که به این دین درآید، از بندهای گناهانش رهایی
 می بخشد.

دین مَرّدا گناه نادرستکاری را می بخشاید.^۲
 دین مَرّدا گناه کشتن یکی از آشَوَنان را می بخشاید.^۳
 دین مَرّدا گناه خاک سپاری مُردار را می بخشاید.^۴
 دین مَرّدا گناه کردارهایی را که هیچ تاوانی برای آنها نیست، می بخشاید.
 دین مَرّدا پادافره سنگین ترین گناه را می بخشاید.^۵
 دین مَرّدا هر گناهی را که مردمان می توانند بدان دست بیالایند، می بخشاید.

۴۲

ای سپیتمان زَرُشت!

۱. موبد یا دمنور باشد.
۲. «او می داند که دزدی نارواست؛ اما می پندارد که ربودن دارایی توانگر و بخشیدن آن به بینوایان، کرداری
 آشَوَنانه است.» (گپ.)
۳. «او می داند که کشتن «مرگ آرزان» رواست؛ اما نمی داند که چنین کاری را نمی توان بی فرمان داور
 کرد.» (گپ.)
۴. «او می داند که خاک سپاری مُردار نارواست؛ اما می بداند که اگر او حبس کند، تا سنگان با رودها نزنند.
 آن مُردار را برگرداند و به آتش یا آب درافکنند، او کرداری آشَوَنانه داشته است.» (گپ.)
۵. او می داند که بدست آوردن بالاترین بهره رواست؛ اما نمی داند که چنین بهره گیری از مَرّدا آسوء نارواست.
 (گپ.)

دین مَزدا آشَوَن را از هرگونه اندیشه و گفتار و کردار بد پاک می‌کند؛ همچون بادی
 پرتوان و شتابان که دشت را.^۱
 ای سپیثمان زَرْتُشت!
 بشود که از این پس، همهٔ کردارهای تونیک باشد. دین مَزدا گناه ترا تاوانی
 گران داده است.

۱. در گپ. افزوده شده است: «از کاه و بوشال»، در دانا. (بخش ۵۱، بند ۱۹) نیز همین تعبیر را می‌بینیم.

فرگرد چهارم

بخش یکم

۱

کسی که از بازگرداندن سپرده‌ای به دارنده‌اش، خودداری کند، کردارش بدان ماند که آن سپرده را از دارنده‌اش دزدیده باشد. تا هنگامی که آن سپرده را در خانه خویش نگاه دارد، هر روز و هر شب که بدان دست زند و آن را از آن خویش بشمارد، بدان ماند که دیگر بار آن را دزدیده باشد.

بخش دوم

(الف)

۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آهوره‌مَرَدَا! ای اَشَوَن!

شمار پیمانهای تو چند است؟

آهوره‌مَرَدَا پاسخ داد:

شمار پیمانهای من شش است:

نخست «گفتار-پیمان».

دوم «دست-پیمان».

سوم «گوسفند-پیمان».

چهارم «گاو-پیمان».

پنجم «مردم-پیمان».

ششم «کشتزار-پیمان»؛ کشتزاری در زمینی خوب، کشتزاری آباد و بارآور.

بخش دوم

(ب)

۳

کسی که گفتار-پیمان را تنها گفتاری بینگارد، باید آن را به دست-پیمان دگرگون کند و بهای دست-پیمان را بدهد.

۴

دست-پیمان باید به گوسفند-پیمان دگرگون شود و بهای گوسفند-پیمان را به جای آن بدهند.

گوسفند-پیمان باید به گاو-پیمان دگرگون شود و بهای گاو-پیمان را به جای آن بدهند.

گاو-پیمان باید به مردم-پیمان دگرگون شود و بهای مردم-پیمان را به جای آن بدهند.

مردم-پیمان باید به کشتزار-پیمان دگرگون شود و بهای کشتزار-پیمان را به جای آن بدهند.

بخش دوم

(پ)

۵

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

کسی که گفتار-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتار گناه خویش شود؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکار تاوانی سیصد برابر بهای آن پیمان کند.^۱

۱. در روا. بار گناه تنها بردوش گناهکار (ونه خویشاوندان وی) گذاشته شده و شماره‌هایی که در متن به عنوان سیصد تا هزار برابر بهای پیمان آمده، به شماره‌هایی که روان گناهکار باید در دوزخ بسربرد، دگرگون شده است.

۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که دست-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی ششصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۷

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که گوسفند-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هفتصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۸

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که گاو-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هشتصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۹

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مردم-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی نهصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۱۰

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که کشتزار-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
 آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
 گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ توانی هزار برابرهای آن
 پیمان کند.

بخش دوم

(ت)

۱۱

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که گفتار-پیمان را بشکند، پادافَرهٔ گناهش چیست؟
 آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
 سبصد تازیانه با آسپَهه-آشْراء، سبصد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۱۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که دست-پیمان را بشکند، پادافَرهٔ گناهش چیست؟
 آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
 ششصد تازیانه با آسپَهه-آشْراء، ششصد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۱۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که گوسفند-پیمان را بشکند، پادافَرهٔ گناهش چیست؟
 آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
 هفتصد تازیانه با آسپَهه-آشْراء، هفتصد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۱۴

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
کسی که گاو-پیمان را بشکند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
هشتصد تازیانه با آسپهه-آشثرا، هشتصد تازیانه با سروسو-چرن.

۱۵

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
کسی که مردم-پیمان را بشکند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
نهصد تازیانه با آسپهه-آشثرا، نهصد تازیانه با سروسو-چرن.

۱۶

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
کسی که کشتزار-پیمان را بشکند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با آسپهه-آشثرا، هزار تازیانه با سروسو-چرن.

بخش سوم

(الف)

۱۷

کسی که به آهنگ زدن دیگری برخیزد، گناهش «آگیر پت» است.
کسی که بر سر دیگری فرود آید تا او را بزند، گناهش «آوایریشث» است.
کسی که بدخواهانه آغاز به زدن دیگری کند، گناهش «آردوش» است.
هرگاه پنج بار دیگر بدین کار دست زند، «پشوتنو» شود.

۱۸

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

کسی که به گناه «آگر پت» آلوده شود، پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

پنج تازیانه با اسپهه-آشثرا، پنج تازیانه با سروش-چرن.
 دومین بار ده تازیانه با اسپهه-آشثرا، ده تازیانه با سروش-چرن.
 سومین بار پانزده تازیانه با اسپهه-آشثرا، پانزده تازیانه با سروش-چرن.

۱۹

چهارمین بار سی تازیانه با اسپهه-آشثرا، سی تازیانه با سروش-چرن.
 پنجمین بار پنجاه تازیانه با اسپهه-آشثرا، پنجاه تازیانه با سروش-چرن.
 ششمین بار شصت تازیانه با اسپهه-آشثرا، شصت تازیانه با سروش-چرن.
 هفتمین بار نود تازیانه با اسپهه-آشثرا، نود تازیانه با سروش-چرن.

۲۰

کسی که هشتمین بار به گناه «آگر پت» آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای
 پیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
 اسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروش-چرن است.

۲۱

کسی که به گناه «آگر پت» آلوده شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادافره
 گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
 اسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروش-چرن است.

۲۲

ای دادار جهان! آستومند! ای آسون!
 کسی که به گناه «آوایریشث» آلوده شود، پادافره گناهش چیست؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

ده تازیانه با آسپهه-آشثرا، ده تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
دومین بار پانزده تازیانه با آسپهه-آشثرا، پانزده تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۲۳

سومین بار سی تازیانه با آسپهه-آشثرا، سی تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
چهارمین بار پنجاه تازیانه با آسپهه-آشثرا، پنجاه تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
پنجمین بار هفتاد تازیانه با آسپهه-آشثرا، هفتاد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
ششمین بار نود تازیانه با آسپهه-آشثرا، نود تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۲۴

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!

کسی که هفتمین بار به گناه «آوایْرِشَت» آلوده شود — بی آن که تاوان
بارهای پیشین را داده باشد — پادآفره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردارِ «پَشوتَنو» است و پادآفره گناهش دویست تازیانه با
آسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۲۵

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!

کسی که به گناه «آوایْرِشَت» آلوده شود و از دادن آن سرباززند، پادآفره
گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردارِ «پَشوتَنو» است و پادآفره گناهش دویست تازیانه با
آسپهه-آشثرا، شصت تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۲۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!

کسی که به گناه «آردوش» آلوده شود، پادآفره گناهش چیست؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

پانزده تازیانه با آسپهه-آشثرا، پانزده تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۲۷

دومین بار سی تازیانه با آسپهه-آشثرا، سی تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
سومین بار پنجاه تازیانه با آسپهه-آشثرا، پنجاه تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
چهارمین بار هفتاد تازیانه با آسپهه-آشثرا، هفتاد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
پنجمین بار نود تازیانه با آسپهه-آشثرا، نود تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۲۸

ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!

کسی که ششمین بار به گناه «آردوش» آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای
پیشین را داده باشد — پادآفره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتَنو» است و پادآفره گناهش، دویست تازیانه با
آسپهه-آشثرا، شصت تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۲۹

ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!

کسی که به گناه «آردوش» آلوده شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادآفره
گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتَنو» است و پادآفره گناهش، دویست تازیانه با
آسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۳۰

ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!

کسی که دیگری را بزند و آسیب سختی بدو برساند، پادآفره گناهش چیست؟

۳۱

آهوره مَزدا پاسخ داد:

سی تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، سی تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
دومین بار پنجاه تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، پنجاه تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
سومین بار هفتاد تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، هفتاد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
چهارمین بار نود تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، نود تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۳۲

کسی که پنجمین بار بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد — پادآفرِه گناهش چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:

کردار او کردارِ «پِشوتَنو» است و پادآفرِه گناهش دویست تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، دویست تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۳۳

کسی که بدین گناه آلوده شود و ازدادن تاوان آن سرباز زند، پادآفرِه گناهش چیست؟

آهوره مَزدا پاسخ داد:

کردار او کردارِ «پِشوتَنو» است و پادآفرِه گناهش دویست تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، دویست تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۳۴

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشُون!

کسی که دیگری را چنان بزند که خون وی را بریزد، پادآفرِه گناهش چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:

پنجاه تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، پنجاه تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
دومین بار هفتاد تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، هفتاد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
سومین بار نود تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، نود تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۳۵

کسی که چهارمین بار بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با آسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروش-چرن است.

۳۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
 کسی که دیگری را چنان بزند که خون وی روان شود و از دادن تاوان آن سرباز زند، پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با آسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروش-چرن است.

۳۷

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
 کسی که دیگری را چنان بزند که استخوانی از وی را بشکند، پادافره گناهش چیست؟

آهوره مزدا پاسخ داد:
 هفتاد تازیانه با آسپهه-آشثرا، هفتاد تازیانه با سروش-چرن.
 دومین بار نود تازیانه با آسپهه-آشثرا، نود تازیانه با سروش-چرن.

۳۸

کسی که سومین بار بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با

آسپَهه-آشْثَرَا، دویست تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَنَ است.

۳۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

کسی که دیگری را چنان بزند که استخوانی از وی را بشکند و از دادن تاوان
آن سرباز زند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
آسپَهه-آشْثَرَا، شصت تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَنَ است.

۴۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

کسی که دیگری را چنان بزند که وی بیهوش شود، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

نود تازیانه با آسپَهه-آشْثَرَا، شصت تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَنَ.

۴۱

کسی که دیگر باره بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارپیشین را داده
باشد — پادافره گناهش چیست؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
آسپَهه-آشْثَرَا، دویست تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَنَ است.

۴۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

کسی که دیگری را چنان بزند که وی بیهوش شود و از دادن تاوان این گناه سر
باز زند، پادافره گناهش چیست؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با

آسپَهه-آشْرا، دویست تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن است.

۴۳

... و اینان از آن پس در زندگی شان آشَوَن و پیرو مَثَرَه ی وَرجاوَنَد و دین اهورایی اند.^۱

بخش دوم

(ث)^۲

۴۴

هرگاه دو تن — خواه همدین، خواه برادر، خواه دوست — با یکدیگر پیمانی ببندند تا یکی کالایی^۳ را از دیگری بگیرد یا زنی^۴ از خاندان او را به همسری برگزیند یا دانشی را از وی بیاموزد^۵، آن کس که کالایی را خواستار است باید آن را بدو بدهند؛ آن کس که زنی را به همسری برگزیده است باید همسرش را بدو بپارند تا با او زناشویی کند و آن کس که خواستار دانش دینی است باید مَثَرَه ی وَرجاوَنَد را بدو بیاموزند...

۴۵

... او باید بتواند در نخستین و واپسین بخش روز، در نخستین و واپسین بخش شب، آموزش یابد تا اندیشه اش سرشار از دانش شود و در آشَوَنی به چنان پایگاهی برسد که بتواند در انجمنی بنشیند و سپاس و نیایش پیشکش ایزدان کند؛ که بتواند دانش خویش را پیوسته بیفزاید.

... او باید در بخش میانی روز و بخش میانی شب بیاساید و از آن پس، آموزش خویش را چندان پی گیرد که بتواند همه گفتارهای هیربدان پیشین را بیاموزد و بر زبان راند.

۱. یعنی این گناهکاران، پس از آن که تاوان گناه خویش را دادند و پادافره آن را پذیرفتند، مانند دیگر مزدپرستان می توانند در آیینهای دینی شرکت کنند.

۲. در این بخش باز هم سخن از پیمانها می رود و جای درست آن پس از بند ۱۶ است.

۳. پیمان بر سر کالا، تعریفی است کلی برای پیمان بر سر گوسفند، گاو و کشتزار.

۴. زن نیز مانند گله گاو یا کشتزار موضوع پیمان واقع می شود و پیمان درباره ی در شمار پنجمین گونه پیمانهاست و ارزش آن پیمان بیش از پیمان بر سر گله گاو و کمتر از پیمان بر سر کشتزار است.

۵. پیمان میان شاگرد و آموزگار نیز در همان رده پنجم جای می گیرد.

بخش سوم

(ب)

۴۶

ای سپیتمان زرتشت!

بشود که در برابر آب و آتش فروزان^۱، کسی گستاخی نورزد و گرفتن و رزایا پوشاکی را که همسایه ای بدو سپرده است، دروغ نخواند.

۴۷

ای سپیتمان زرتشت!

مردی که همسری دارد، برتر از کسی است که همسری ندارد و پسرانی پدید نمی آورد.

کسی که خانه ای دارد، برتر از کسی است که خانه ای ندارد.

کسی که دارایی دارد، بسی برتر از کسی است که هیچ ندارد.

۴۸

... و از میان دو کس، آن یک که خود را با گوشت سیر کند، بیش از آن یک که چنین نکند، از منش نیک سرشار شود.^۲

گرسنه، مرده ای بیش نیست. سیر به ارزش یک «آسپِرَن»، به ارزش یک گوسفند، به ارزش یک و رزایا، به ارزش یک آدمی برگرسنه برتری دارد.

۴۹ (الف)

... سیر می تواند در برابر تاخت و تازهای «آستو ویذتو» به ستیزه درایستد. هموست که می تواند در برابر «ایشوش هوائِخت» به ستیزه درایستد. هموست که می تواند با نازک ترین جامه در برابر دیوزمستان به ستیزه درایستد. هموست که می تواند در برابر

۱. آب و آتش فروزان که در برابر آن، آیین سوگند خوردن برگذار می شود.

۲. کسانی هستند که روزی را می خوردن چیزی می گذرانند و از لب زدن به گوشت، خودداری می کنند. ما نیز پرهیز می کنیم؛ اما از هر گد می در اندیشه و گفتار و کردار. در دینهای دیگر، مردمان از خوراک روزه

می گیرند؛ اما در دین ما از گناه (صدد، ۸۳)

فرمانروای خود کامه و تبهکار به ستیزه درایستد و او را به سرفرو کوبد. هموست که می‌تواند در برابر «آشموغ» ناپارسا که چیزی نمی‌خورد، به ستیزه درایستد...^۱

۴۹ (ب)

... در همان نخستین باری که بدین گناه آلوده شود^۲، بی آن که چشم به راه دومین بار باشند.

۵۰

پادآفره چنین گناهی^۲ در دوزخ سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از بریدن اندامهای تن آدمی با کاردهای مفرغین نیز هراس انگیزتر است.

۵۱

پادآفره چنین گناهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از میخ کوب کردن اندامهای تن آدمی با میخهای مفرغین نیز هراس انگیزتر است.

۵۲

پادآفره چنین گناهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از سرنگون افگندن کسی از بلندای یک صد بالای آدمی به درون پرتگاهی نیز هراس انگیزتر است.

۵۳

پادآفره چنین گناهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از بردار کشیدن تن آدمی نیز هراس انگیزتر است.

۵۴

در دوزخ پادآفره چنین گناهی — گناه کسی که آگاهانه در برابر گوگرد زرین و آب بازشناسنده آشه از دُروج، «رشن» را گواه گیرد و مهر دُروج باشد — سخت‌تر از

۱. از بند ۴۷ تا این جا فاصله‌ای است میان بندهای ۴۶ و ۴۹ (ب) و بند ۴۹ (ب) در واقع دنباله بند ۴۶ است.

۲. همان گناه سوگند دروغ خوردن در برابر آب و آتش فروزان را می‌گوید که در بند ۴۶ از آن یاد شد.

هر درد و آزاری در این جهان است.

۵۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشنون!

کسی که آگاهانه در برابر گوگرد زرین و آبِ بازشناسندهٔ آشه از دُروج «رشن»
را گواه گیرد و مهر دُروج باشد، پادافرهٔ گناهِش در این جهان چیست؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:

هفتصد تازیانه با آسپَهه-آشْرا، شصت تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

فرگرد پنجم

بخش یکم (الف)

۱

هرگاه مردی در ته درّه ای مرده باشد و مرغی از فراز کوه بدان جا فرود آید و پاره ای از آن مردار را بخورد و به بالای کوه بازگردد و بر درختی سخت چوب یا نرم چوب بنشیند و بر آن درخت قی کند یا پیخال بیندازد یا پاره هایی از مردار را فروریزد...

۲

... پس آنگاه مردی از ته درّه به بالای کوه برآید و از آن درخت هیزم برگیرد و بشکند و تکه تکه کند و آن را در آتش — پسر اهوره مزدا — بسوزاند، پادافره گناهش چیست؟

۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

مرداری که پرنده یا سگ یا گرگ یا باد یا مگس بیاورد، کسی را گناهکار نمی کند...

۴

... چه، اگر مرداری که پرنده یا سگ یا گرگ یا باد یا مگس بیاورد، کسی را گناهکار کند، بزودی این جهان استومند من — با فراوانی آفریدگانی که بر زمین می میرند — تنها جای «پشوتنو» ها می شود که به ناپاکی آلوده اند و روان آنان بانگ و شیون برمی آورد.^۱

بخش یکم

(ب)

۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

مردی کشتزاری را آبیاری می‌کند. آب را به سوی کشتزار روان می‌کند. دیگر
 باره روان می‌کند. سومین بار روان می‌کند. چهارمین بار روان می‌کند...
 ... هرگاه سگی یا روباهی یا گرگی، مرداری را به بستر جوی بیاورد، پادافره گناه آن
 مرد چیست؟

۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱.

۷

۱.

بخش دوم

(الف)

۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

آیا آب کُشنده است؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

آب هیچ کس را نمی‌کُشد. «آستوویدُتو» است که آدمی را به بند می‌افگند و
 «بَدوای» او را چنین فرو بسته می‌برد. ۲ آنگاه سیلاب او را فرامی‌بَرَد؛ فرو می‌برد و بر

۱. بنده‌ی ۶ و ۷ برابر است با بنده‌های ۳ و ۴ همین فر.

۲. ← فر. ۱۹، بند ۲۹.

کرانه می افگند. پس آنگاه پرندگان پیکر او را می خورند تا بخت، او را بدین جا یا بدان جا بکشاند.

بخش دوم

(ب)

۹

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

آیا آتش گشنده است؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

آتش هیچ کس را نمی گشد. «آستوویدُتو» است که آدمی را به بند می افگند و «بدوای» او را چنین فرو بسته می برد. آنگاه آتش تن و جان وی را می سوزاند تا بخت، او را بدین جا یا بدان جا بکشاند.

بخش سوم

۱۰

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

چون تابستان سپری شود و زمستان فرارسد، مزداپرستان چه باید بکنند؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

در هر خانه ای و هر کویی باید سه «کده» برای نگاهداری مردگان بسازند.

۱۱

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

بزرگی این «کده» های مردگان چه اندازه باید باشد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

چندان بزرگ که سربرافراشته، پاهای کشیده و دستهای گشوده^۱ را نیازارد.

۱. آدمی زنده. (گپ،)

چنین باید باشد «کده» های مردگان برابر دستور دین.

۱۲

باید مرده را دو شب یا سه شب یا یک ماه در آن جا نگاه دارند تا بدان هنگام که پرنده گان به پرواز درآیند، گیاهان برویند، سیلابها روان شوند و باد بهاری آبهای روی زمین را بخشکاند.

۱۳

پس همین که پرنده گان به پرواز درآیند، گیاهان رستند، سیلابها روان شدند و باد بهاری آبهای روی زمین را خشکاند، مزدپرستان باید تن مرده را در دخمه در آفتاب بگذارند.

۱۴

هرگاه مزدپرستان تا یک سال، تن مرده را در دخمه در آفتاب نگذارند، همان پادافره کسی که آشونی را بکشد، سزاوار آنان خواهد بود.
پس مرده باید چندان در دخمه بماند که باران بر آن و بر همه دخمه فروبارد، بازمانده های چرکین را فروشید و پرنده گان مردار را بخورند.

بخش چهارم

۱۵

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
آیا این راست است که تو آب را با ابرها و باد، از دریای «فراخ کرت» روان می کنی؟

۱۶

... که تو — ای اهوره مزدا! — آنها را بر مردارها و دخمه ها و بازمانده های چرکین و استخوانها روان می کنی و آنگاه آنها را پنهانی بازمی گردانی؟
... که تو — ای اهوره مزدا! — آن آنها را به دریای «پویتیک» بازمی گردانی؟

۱۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
آری ای زرتشت! چنین است که تو گفتی.
من — اهوره مزدا — آبها را با ابرها و بادهای از دریای «فراخ کرت» روان
می‌کنم.

۱۸

من — اهوره مزدا — آبها را بر مردارها و دخمه‌ها و بازمانده‌های چرکین و
استخوانها روان می‌کنم.
آنگاه من — اهوره مزدا — آبها را پنهانی بازمی‌گردانم.
من — اهوره مزدا — آبها را به دریای «پویتیک» بازمی‌گردانم.

۱۹

در آن جا آبها به جوش و خروش در می‌آیند. در دل دریای «پویتیک» به جوش
و خروش در می‌آیند و هنگامی که از آلايش پالوده شوند، دیگر باره به دریای
«فراخ کرت» روی می‌آورند و به سوی درخت «ویسپویش» پیش می‌روند.
در آن جا بذرها از گونه‌های گیاهان من می‌رویند: صدها، هزارها، صدها
هزارها...

۲۰

بذر گیاهانی که من — اهوره مزدا — باران بر آنها فرومی‌بارم تا مردم آشون و
گاو افزونی بخش را خوراک و گیاه پدید آورند؛ تا مردم مرا خوراک آماده کنند و گاو
افزونی بخش را گیاهانی برویاند که مایه زندگی آنها شود.

بخش پنجم

۲۱

این است بهترین کارها.^۱ این است زیباترین کارها؛ همان گونه که تو — ای

۱. پاک و بی آلايش کردن زمین و آبها.

زرتشت نیک کردار! — گفتی.

اهوره مزدای آشَوَن بدین سخنان، به جان زرتشت پاک رامش بخشید.^۱
 «ای آرمیتی! پاکی از هنگام زادن، بهترین [کار در زندگی] است. باید برای
 [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد.»^۲

۲۲

ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!
 این داد، این دادِ دیوستیز زرتشت تا چه پایه مهتر و بهتر و زیباتر از دیگر
 دنیهاست؟

۲۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
 این داد، این دادِ دیوستیز زرتشت در مهی و بهی و زیبایی چندان از دیگر دنیها
 برتر است که دریای «فراخ کرت» از دیگر آبها.

۲۴

این داد، این دادِ دیوستیز زرتشت در مهی و بهی و زیبایی در برابر دیگر دنیها
 چنان است که آبی کلان، آبی خُرد را در خود فرو برد.
 این داد، این دادِ دیوستیز زرتشت در مهی و بهی و زیبایی در برابر دیگر دنیها
 چنان است که درختی تناور، گیاهان خُرد را در سایه سار خویش پیوشاند.

۲۵ — ۲۶

این داد، این دادِ دیوستیز مزدا در مهی و بهی و زیبایی در برابر دیگر دنیها چنان
 است که آسمان گرداگرد زمین را فرا گیرد.
 هنگامی که از «رَد» (موبدان موبد) یا «سَرُوشا-وَرز» خواستار برگذاری آیین
 شوند — خواه آن آیین «دُرُؤَن» باشد که باید برگذار شود یا آن که نباید برگذار شود، خواه

۱. هنگامی که زرتشت دریافت که مردمان می‌توانند با کردار نیک خویش از آلائش گناه رهایی یابند، شادمان
 شد. (گب.)

۲. ← گاه. یس. ۴۸، بند ۵

آن «دَرَوُن» باشد که باید بخش شود یا آن که نباید بخش شود — موبدان موبد می‌تواند یک سوم از پادافره گناهکار را ببخشد.^۱
 اگر کردار اهریمنی دیگری از او سرزده باشد، در آیین «پَتیت» ویژه او بخشوده شده است؛ اما اگر هیچ کردار اهریمنی دیگری از او سر نزده باشد، بدین پشیمانی خویش، جاودانه بخشوده و آمرزیده است.

بخش ششم

۲۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 هرگاه گروهی از مردمان در یک جا بر فرشهای پیوسته و بالینهای نزدیک به هم غنوده باشند؛ دو تن نزدیک به یکدیگر یا پنج یا پنجاه یا صد تن تنگاتنگ و از آن گروه ناگهان یکی بمیرد، دروج «نسو» چند تن از آنان را به گند و پلیدی می‌آلاید؟

۲۸

اهوره مزدا پاسخ داد:
 ای سپیتمان زرتشت!
 هرگاه مرده آتربانی باشد، دروج «نسو» تاخت می‌آورد؛ بر یازدهمین تن فرود می‌آید و ده تن را می‌آلاید.^۲
 ای سپیتمان زرتشت!
 هرگاه مرده ارتشتاری باشد، دروج «نسو» تاخت می‌آورد؛ بر دهمین تن فرود می‌آید و نه تن را می‌آلاید.
 ای سپیتمان زرتشت!

۱. هنگامی که موبدان موبد یک سوم از پادافره گناهکار را ببخشاید، اهوره مزدا همه آن را می‌بخشاید. (صدر، ۲۹)

۲. این پاسخ با این فرض داده شده است که یازده تن در جایی خفته باشند و یکی از آنان بمیرد. روا. برداشت دیگری از این پاسخ داده است که هرگاه گروهی در جایی خفته باشند و یکی از آنان بمیرد، از هر سوی آن مرده تا یازده تن آلوده می‌شوند.

هرگاه مرده برزیکری باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برنهمین تن فرود می آید و هشت تن را می آلاید.

۲۹

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ چوپانی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برهشتمین تن فرود می آید و هفت تن را می آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگی خانگی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برهفتمین تن فرود می آید و شش تن را می آلاید.

۳۰

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگی ولگرد باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برششمین تن فرود می آید و پنج تن را می آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده توله سگی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برپنجمین تن فرود می آید و چهارتن را می آلاید.

۳۱

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سیاه گوشی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برچهارمین تن فرود می آید و سه تن را می آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «جَزَو»یی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد، بر سومین تن فرود می آید و دو تن را می آلاید.

۳۲

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «آیویزو» بی باشد، دروج «نسو» تاخت می آورد؛ بر دومین تن
فرود می آید و دیگری را می آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «ویژو» بی باشد، دروج «نسو» تاخت می آورد؛ بر نزدیکترین
کس فرود می آید و او را می آلاید.^۱

۳۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

هرگاه مرده سگی «اوروی»^۲ باشد، چند تن از آفریدگان شپند مینو را آشکارا
یا پنهانی می آلاید؟

۳۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

سگ «اوروی» هرگز — آشکارا یا پنهانی — هیچ یک از آفریدگان شپند مینو
را نمی آلاید، مگر کسی که او را بزند یا بکشد که آلوده می شود و همواره آلوده می ماند.

۳۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

هرگاه مرده تبهکاریا هرزه ای دوپا یا «آشموغ» ناپارسایی باشد، چند تن از
آفریدگان شپند مینو را آشکارا یا پنهانی می آلاید؟

۳۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

به اندازه وزغی که افزون بر سالی از مرگ او گذشته و زهر او خشکیده باشد.^۳

۱. درباره نامهای این سگان — فر. ۱۳، بند ۱۶ و یاد.

۲. urupi (= راسو) از آفریدگان مزداست. او آفریده شده است تا با مار گرز و دیگر گزندگانی که در سوراخها
زیست می کنند، بجنگد. (بن. بخش ۴۷)

۳. وزغ یا قورباغه آفریده اهریمن و یکی از زشت ترین آفریدگان به شمار می آید؛ زیرا در دریای فراخ کرت برگرد

آن تبه‌کاریا هرزه دوپا یا «آشموغ» ناپارسایی در درازنای زندگی خویش،
آفریدگان شپندمینو را آشکارا یا پنهانی می‌آلاید.

۳۷

او در درازنای زندگی خویش، آب را می‌آلاید؛ آتش را خاموش می‌کند و
ستوران را می‌رباید و می‌کشد.
او در درازنای زندگی خویش، آشون را با مستی کشنده چنان می‌زند که جان از
تن وی جدا می‌شود.
او پس از مرگ دیگر چنین نمی‌کند.

۳۸

ای سپیتمان زرتشت!
براستی آن تبه‌کاریا هرزه دوپا یا «آشموغ» ناپارسا در زندگی خویش، هرگز از
بی بهره ساختن آشون از خوراکش، جامه‌اش، خانه‌اش، بسترش و آوندهایش
باز نمی‌ایستد.
او پس از مرگ دیگر چنین نمی‌کند.

بخش هفتم

۳۹

ای دادار جهان استومند! ای اهوره‌مزدا! ای آشون!
هنگامی که ما این جا، در خانه هامان آتش و برسم و جام و هوم و هاون فراهم
آورده ایم، اگر مردی یا سگی از این جا بگذرد و ناگهان بمیرد، ما مزدپرستان چه باید
بکنیم؟

۴۰

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

→ درخت «هوم سفید» شنا می‌کند تا آن را بگوید؛ اما ماهی خداگونه «کر» هر جا که وزغ بلغزد، آن را نگاهبانی
می‌کند. (بن. بخش ۱۸)

ای سپیتمان زرتشت!

باید آتش و برسم و جام و هوم و هاون را از خانه بیرون برید.
باید مرده را به دخمه — به جایی که به دستور دین، پیکر مردگان را باید بدان جا
برد — برید تا در آن جا دریده و خورده شود.

۴۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

در چه هنگامی می‌توان آتش را به خانه‌ای که کسی در آن مرده است،
باز آورد؟

۴۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

در زمستان نه شب و در تابستان یک ماه باید درنگ کرد و از آن پس آتش را به
خانه‌ای که کسی در آن مرده است، باز توان آورد.

۴۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

هرگاه کسانی در میان آن نه شب (در زمستان) یا یک ماه (در تابستان) آتش را
به خانه‌ای که کسی در آن مرده است بازآورند، پادافره گناهشان چیست؟

۴۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

کردار آنان کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهشان دویست تازیانه با
اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

بخش هشتم

۴۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

هرگاه در خانه مزداپرستان زن آبستی پس از بارداری یک یا دو یا سه یا چهار یا

پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده ماهه، کودکی مرده بزاید، مزدپرستان آن زن را به کجا باید ببرند؟

۴۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

به جایی در آن خانه زرتشتی که زمین آن بی آب و گیاه‌ترین جا باشد؛ گله‌های گاو و گوسفندان کمتر از آن بگذرند؛ آتش — پسر اهوره مزدا — کمتر در آن برافروخته شود؛ دسته‌های برسم ویژه آیین کمتر بدان برده شود و مردم آشون کمتر از آن بگذرند.

۴۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چه اندازه دور از آتش؟

چه اندازه دور از آب؟

چه اندازه دور از دسته‌های برسم ویژه آیین؟

چه اندازه دور از مردم آشون؟

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

سی گام دور از آتش.

سی گام دور از آب.

سی گام دور از دسته‌های برسم ویژه آیین.

سه گام دور از مردم آشون.

۴۹

مزدپرستان باید گرداگرد آن جا چینه‌ای برآورند و در درون آن، او را خوراک و

جامه دهند.

۵۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

نخستین خوراکی که بدان زن باید داده شود، چیست؟

۵۱

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید سه یا شش یا نه جام^۱ «گمیز» آمیخته با خاکستر بیاشامد تا گورِ درون زهدان وی شسته شود.^۲

۵۲

پس آنگاه می‌تواند شیر گرم مادیان یا گاو یا میش یا بز یا گوشت پخته و نان و شراب ناب بیاشامد و بخورد؛ اما نوشیدن آب بر او روا نیست.^۳

۵۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای آشون!

چنین زنی تا چه هنگام باید بدین سان بماند و تا چه هنگام باید تنها با این گونه گوشت و نان و شراب زندگی کند و از نوشیدن آب بپرهیزد؟

۵۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید تا سه شب بدین سان بماند. باید تا سه شب با این گونه گوشت و نان و شراب زندگی کند و از نوشیدن آب بپرهیزد. پس هنگامی که این سه شب سپری شد، تن و جامهٔ خویش را با «گمیز» و آب در کنار نه گودال بشوید^۴ و بدین سان پاک شود.

۵۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای آشون!

۱. سه یا شش یا نه جام بر حسب توانایی وی.

۲. گمیز (= پیشاب یا شاشِ گاونر) را چنین زنی باید بنوشد تا «نسو» در زهدان وی از میان برود. در گپ. آمده است که خاکستر نیز — اگر از آتش بهرام برگرفته شده باشد — همین کار پاک کردن زهدان را می‌کند.

۳. انگیزهٔ بازداشتن چنین زنی از نوشیدن آب، شدت آلودگی اوست که می‌تواند آب را بیالاید. (— فر. ۷، بند ۷۰)

۴. برای آشنایی بیشتر با این آیین پاک کردن (= برشَنومِ نه شَبه) — فر. ۹

چنین زنی تا چه هنگام باید بدین سان بماند؟
پس از سپری شدن آن سه شب، تا چه هنگام باید تنها بماند و جدا از دیگران
زندگی کند و جا و خوراک و جامه اش جدا باشد؟

۵۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید تا نه شب بدین سان بماند. باید تا نه شب پس از سپری شدن آن سه شب
تنها بماند و جدا از دیگر مزدایرستان زندگی کند و جا و خوراک و جامه او جدا باشد.
پس هنگامی که این نه شب سپری شد، تن و جامه خویش را با گمیز و آب
بشوید و پاک کند.^۱

۵۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

آیا هنگامی که آن جامه ها یک بار شسته و پاکیزه شد، «زوت» یا «هاوتن» یا
«آتروخش» یا «فربتر» یا «آبرت» یا «آستتر» یا «راسپی» یا «سروشاورز» یا آتربان
و ارتشتار و برزیگر دیگری می تواند آنها را بپوشد؟

۵۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

هیچ زوت یا هاوتن یا آتروخش یا فربتر یا آبرت یا آستتر یا راسپی یا
سروشاورز یا آتربان و ارتشتار و برزیگری نمی تواند آن جامه ها را — هر چند شسته و
پاکیزه شده باشد — بپوشد.

۱. روش جدید به گونه ای دیگر است: هرگاه زنی پس از آبتنی یک تا ده ماهه، نوزادی مرده به جهان آورد،
نخستن خوراک وی «نبرنگ» (= گمیز) ... آتش و خاکستر خواهد بود و تا چهار روز روانمی دارند که آب
با نمک یا هر خوراک دیگری که با آب یا نمک پخته شده باشد، بخورد. در چهارمین روز به وی نبرنگ
می دهند و او می تواند خود و جامه خویش را بدان بشوید و پاک کند و روانمی دارند که خود و جامه اش را در
نخستن چهل روز با آب بشوید. (روا. ۵۶۸)

۵۹

... اما هرگاه در خانهٔ مزدپرستان زنی بیمار یا مردی «آرمِشت»^۱ باشد که باید در «آرمِشتگاه»^۱ بماند، می‌توان آن جامه‌ها را تا هنگامی که بتواند دستهایش را آزادانه به کار گیرد برای پوشاک یا بستروی داد.^۲

۶۰

براستی اهوره‌مزدا روانمی‌دارد که ما هیچ چیز ارزشمندی را که می‌توانیم از آن بهره‌گیریم، تباه کنیم؛ هرچند همچند ریسمانی به سنگینی یک «آسپِرِن» باشد؛ هرچند همچند ریسمانی باشد که دختری هنگام نخ‌ریسی به دور می‌اندازد.

۶۱

کسی که جامه‌ای را بر پیکر مرده‌ای بیفکنند^۳ — هرچند ارزش آن جامه به اندازهٔ ریسمانی باشد که دختری هنگام نخ‌ریسی به دور می‌اندازد — تا هنگامی که زنده است مردی آشون به شمار نمی‌آید و هنگامی که بمیرد، به سرزمین بهروزی

۱. «آرمِشت» کسی که شکسته و از کار افتاده باشد و باید گفت کسی که ناپاک است در دورهٔ ناپاکی (فر. ۹، بند ۳۳) و هنگامی که همهٔ کارها برای او نارواست. «آرمِشتگاه» جایی است که آرمِشت در این دوره در آن بسر می‌برد. (پند. بخش ۵، بند ۱۵)

۲. ناپاک تا هنگامی که پاک نشده است، باید دستهایش را در تکه‌گه‌گه‌های کهنه پیچد تا مبادا به چیزی پاک دست بزند و آن را بیالاید.

جامه‌هایی را که مرده آلوده است، حتی پس از این که شسته شده و شش ماه در پرتو خورشید و ماه گذاشته شده باشد، تنها زن دشتان می‌تواند بپوشد.

۳. از این بندها برمی‌آید که مرده را باید برهنه بر فراز کوه بگذارند تا روشنایی آسمان او را بپوشاند. (فر. ۶، بند ۵۱ و فر. ۸، بندهای ۲۵-۲۳)

روش جدید پارسیان این است که جامه‌های کهنه را بر تن مرده می‌پوشانند: «هنگامی که مردی بمرد و فرمان‌یابد که این جهان را ترک گوید، بهترین پوشاک برای او کهنه‌ترین آنهاست. این پوشاک باید کهنه و بکار رفته، اما بخوبی شسته باشد. بازماندگان مرده نباید هیچ پوشاک نوی بر پیکر مرده بیندازند؛ زیرا در زنده‌اندیداد آمده است که اگر پوشاکی به ارزش پاره‌پشمی از گلولهٔ پشم نرشته، بینش از آنچه لازم است بر مرده بیفکنند، هر رشته‌ای از آن در جهان دیگر، ماریاهی خواهد شد که بر دل سازندهٔ آن پوشاک می‌حسید و حتی مرده نر به سئیزه با او برخواید خامست و خواهد گفت: آن پوشاک که تو برای من ساختی، خوراک کرم‌ها و حشره‌ها می‌شود.» (صددر، ۱۲)

(بهشت) راه نمی‌یابد.

۶۲

... او به جهان دیوان، بدان جهان تاریک می‌رود^۱ که از تاریکی ساخته شده است؛
که زاده تاریکی است.^۲
ای گناهکاران!
شما با کردارها و روانهایتان بدان جهان، بدان سرزمین اندوه و پریشانی
درمی‌آیید.

۱. جایی که تاریکی را می‌توان با دست گرفت. (گپ. و. اُو. ۲۸) چیزی بیش از تاریکی دیننی.
۲. در گپ. آمده است: جای آنان که از تاریکی بارور شده‌اند. دروج که از تخم گناهکار بارور می‌شود، از
آن جا می‌آید. (← فر. ۱۸، بند ۳۰)

فرگرد ششم

بخش یکم

۱

زمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، تا کی باید کشت نشده رها شود؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

زمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، باید تا یک سال کشت نشده رها شود.

۲

تا یک سال، هیچ مزدپرستی نباید برآن بخش از زمین که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، بذر بیفشاند یا آب روان کند. او می‌تواند بر دیگر بخشهای زمین بذر بیفشاند و آب روان کند.

۳

کسی که تا یک سال برزمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، بذر بیفشاند یا آب روان کند، گنااهش برابر گناه کسی است که مردار در آب یا در خاک یا دریای گیاهان بیندازد.

۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر مزدپرستان تا یک سال برزمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، بذر

بیفشانند یا آب روان کنند، پادافره گناهشان چیست؟

۵

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان «پشوتنو» هستند و پادافره گناهشان دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.^۱

۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر مزدپرستان بخواهند زمین را دیگر باره آماده کشت کنند^۲، آن را شخم زنند و برآن بذربیفشانند و آب روان کنند، چه باید بکنند؟

۷

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان باید در پی استخوان، موی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید در آن جا بازمانده باشد، برآن زمین به جست و جو پردازند.

۸

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر آنان در پی استخوان، موی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید در آن جا بازمانده باشد، برآن زمین به جست و جو پردازند، پادافره گناهشان چیست؟

۹

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان «پشوتنو» هستند و پادافره گناهشان دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۱. اگر شخم بزنند و بذربیفشانند، تاوان گناهشان یک «تنافهر» و اگر آب بر زمین روان کنند، یک تنافهر و

اگر شخم بزنند و بذربیفشانند و آب برآن روان کنند، دو تنافهر است. (گپ.)

۲. حتی هنگامی که یک سال گذشته باشد، زمین خود به خود از این تحریم آزاد نمی شود.

بخش دوم

۱۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ بندِ سرانگشت کوچک
— را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ گناهش
چیست؟

۱۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
سی تازیانه با اسپهه-اشترا، سی تازیانه با سروشو-چرن.

۱۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ بندِ سرانگشت اشاره —
را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ گناهش
چیست؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
پنجاه تازیانه با اسپهه-اشترا، پنجاه تازیانه با سروشو-چرن.

۱۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ بندِ سرانگشت
میانی — را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ
گناهش چیست؟

۱۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
هفتاد تازیانه با اسپهه-اشترا، هفتاد تازیانه با سروشو-چرن:

۱۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ انگشتی یا دنده‌ای —
 را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ گناهش
 چیست؟

۱۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
 نود تازیانه با اسپهه-اشترا، نود تازیانه با سروشو-چرن.

۱۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ دو انگشت یا دو دنده
 — را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ گناهش
 چیست؟

۱۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
 کردار او کردار «پِشَوَتَنو» است و پادافرهٔ گناهش دویست تازیانه با
 سپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ استخوان بازو یا
 استخوان ران — را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ
 گناهش چیست؟

۲۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
 چهارصد تازیانه با اسپهه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
اگر کسی استخوان از سگان یا مردمان مرده — همچندِ کاسهٔ سر — را بر زمین
ببندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۲۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
ششصد تازیانه با اسپهه-اشترا، ششصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
اگر کسی تمام پیکر سگ یا آدمی مرده را بر زمین ببندازد و چربی یا مغز آن
استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۲۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن.

بخش سوم

۲۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
هرگاه مزدپرستی پوینده یا دونده یا سواره یا ارابه‌رانان به مرداری در آب روان
برخورد، چه باید بکند؟

۲۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت!
بر اوست که کفش و جامه از تن بگیرد و به درون آب رود و مردار را از آب
برآورد.

براوست که در آبی تا قوزک پا، تا زانو، تا کمر یا تا بالای آدمی فرورود تا بدان مردار برسد.^۱

۲۸

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر آن مردار در کارِ پوسیدن و از هم پاشیدن باشد، آن مزدپرست چه باید بکند؟

۲۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
براوست که هرچه بیشتر بتواند تکه‌های مردار را با دو دست خویش بگیرد، از آب بیرون آورد و بر زمین خشک بگذارد.
از آن پس استخوان، موی، چربی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید از آن مردار در آب بازمانده باشد، هیچ گناهی بر گردن وی نگذارد.

۳۰

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
دروج «نسو» تا چه اندازه از آب استخری را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
شش گام در هریک از چهارسوی.
تا هنگامی که مردار را از آب برنگیرند، آن آب پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از استخر بیرون کشند و بر زمین خشک فرو گذارند...

۱. اگر او بتواند مردار را از آب برگرد و چنین کند، کردار او آشونانه است و ارزش یک «تنافوهر» دارد (یعنی یکی از گناهان وی که یادافره آن یک تنافوهر است، بخشوده می‌شود).؛ اما اگر بتواند و چنین نکند، کار او گناهی است که یادافره‌ای برابر یک تنافوهر بر آن رواست. «گوگشپ» گوید: این گناه «مرگ ارزان» است، یعنی گناهی بزرگ. (گپ.)

۳۲

... و از آب استخر، نیمی یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم را — به فراخور توانایی — بیرون کشند. پس از آن که مردار از آب گرفته شد و آب را بیرون کشیدند، بازمانده آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر از آن آب بیاشامند.

۳۳

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
دروج «نَسو» تا چه اندازه از آب چاهی را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳۴

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
تا هنگامی که مردار را از آب چاه برنیاورند، آب آن پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از چاه برآورند و بر زمین خشک فروگذارند...

۳۵

... و از آب چاه، نیمی یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم را — به فراخور توانایی — بیرون کشند. پس از آن که مردار از آب گرفته شد و آب را بیرون کشیدند، بازمانده آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

۳۶

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
دروج «نَسو» تا چه اندازه از یک لایه برف یا تگرگ را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
سه گام از هریک از چهار سوی.
تا هنگامی که مردار را از برف یا تگرگ برنگیرند، آب آن پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از برف یا تگرگ برگیرند و بر زمین خشک فروگذارند...

۳۸

... پس از آن که مردار برگرفته شد، آب آن برف یا تگرگ پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

۳۹

ای دادار جهان! استومند! ای آشون! دروج «نسو» تا چه اندازه از آبی روان را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۴۰

اهوره مزدا پاسخ داد:
سه گام از پایین دست آب، نه گام از بالا دست آب و شش گام از پهنای آب.
تا هنگامی که مردار را از آب برنگیرند، آن آب پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از آب بیرون کشند و بر زمین خشک فرو گذارند...

۴۱

... پس از آن که مردار برگرفته شد و آب سه بار گذشت^۱، آن آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

بخش چهارم

۴۲

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
آیا «هوم» را هرگاه با مردار سگ‌ان یا مردمان برخورد یابد، می‌توان دیگر باره پاک کرد؟

۴۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت آشون!

۱. هنگامی که سه موج گذشته باشد. (زگد).

هیچ مرداری نمی‌تواند نوشابهٔ هوم را که برای آیینِ پیشکش آماده شده باشد، به تباهی یا مرگ بیالاید.^۱
اگر هوم برای آیینِ پیشکش فشرده نشده باشد، شاخهٔ آن در برخورد با مردار به درازای چهار انگشت آلوده می‌شود. پس سزاوار است که آن اندازه از درازای شاخه را در میان خانه به خاک بسپارند و تا یک سال برجای بگذارند و از آن پس، هر آشونی می‌تواند نوشابهٔ برگرفته از آن را بیاشامد.

بخش پنجم

۴۴

ای دادار جهانِ استومند! ای اهوره‌مزدا! ای آشون!
پیکر مردگان را به کجا باید برد و در کجا باید گذاشت؟

۴۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

بر فراز کوه، در جایی که همیشه سگان و پرندگان مردارخوار بسر می‌برند.

۴۶

مزدپرستان باید پاها و موهای مرده را با مفرغ و سنگ و سرب در زمین استوار کنند؛ مبادا که سگان و پرندگان مردارخوار، استخوانها را بگیرند و در آب یا در پای درختان بیندازند.

۴۷

هرگاه آنان پیکر مرده را در زمین استوار نکنند و سگان و پرندگان مردارخوار، استخوانها را بگیرند و در آب یا در پای درختان بیندازند، پادافرهٔ گناهشان چیست؟

۱. به سبب آن که «هوم» گیاه زندگی بخشی و بی‌مرگی است، هنگامی که شیرهٔ آن را برای آیینِ پیشکش گرفته باشند، شهریار گیاه درمان بخش است. (بن. بخش ۲۴) مرده با چشیدن شیرهٔ هوم سفید زندگی جاودانه یابد. (همان. بخش ۳۱)

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

کردار آنان کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهشان دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۴۹

ای دادار جهان استومند! ای اهوره مزدا! ای آشون!

استخوانهای مردگان را به کجا باید برد و در کجا باید گذاشت؟

۵۰

اهوره مزدا پاسخ داد:

مزدپرستان باید آستودانی بسازند در جایی که آب باران نایستد^۱؛ در جایی دور از گذار سنگ و روباه و گرگ.

۵۱

آنان باید اگر بتوانند آستودانی با سنگ و ساروج و خاک^۲ برپا کنند و اگر نتوانند باید پیکر مرده را زیر تابش ستارگان و ماه و خورشید، برهنه روی فرش و بالشی که از آن او بوده است، بر زمین بگذارند.

۱. آب باران که بازمانده‌های تن مردگان را می‌شوید، نباید در دخمه‌ها بماند، بلکه باید به گودالهایی که برای این کار می‌کنند، روان شود. (گپ.)

۲. دار. واژه «خاک» را در این جا قابل تردید دانسته است.

فرگرد هفتم

بخش یکم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!
چون کسی بمیرد، در چه هنگامی دروج «نسو» براو می تازد؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپتمان زرتشت!

بی درنگ پس از مرگ، همین که جان از تن جدا شود، دروج «نسو» به پیکر
مگسی وزوزکنان با زانوان از پیش و دم از پس برآمده، همه تن آلوده به آلاشها، همچون
پلیدترین خرفشتران از سرزمینهای — آپاختر می آید و برتن مرده می تازد.

۳

او برتن مرده درنگ می کند تا هنگامی که سگ بر آن بنگرد^۱ یا آن را بخورد یا
پرندگان مردارخوار به سوی آن پرواز کنند.^۲

۱. دوزخ در آپاختر (= شمال) جای دارد. (— فر. ۱۹، بند ۱ و فر. ۲۲، بند ۲۵ و بن. بخش ۳۶، بند ۱۲)
۲. تا هنگامی که «سگ-دید» انجام پذیرد. سگ-دید آیینی است که ریشه در اساطیر کهن هند و ایرانی دارد و
بنابر آن آیین، سگی را (با ویژگیهایی که برایش برمی شمردند) برتن مرده و راهی که مرده را از آن به دخمه
می برند، می گذرانند و برآنند که «نسو» (دیولاشه و مردار) از آن جا می گریزد و آلاش از آن محیط دور
می شود. (دار.)

۳. سگ-دید می تواند به وسیله پرندگان شکاری نیز صورت پذیرد و هنگامی که سایه آنها برتن مرده بیفتد

هنگامی که سگ بر آن بنگرد یا آن را بخورد یا پرندگان مردارخوار به سوی آن پرواز کنند، دروج «نسو» به پیکر مگسی و زوزکنان با زانوان از پیش و دم از پس برآمده، همه تن آلوده به آایشها، همچون پلیدترین خرفستان به سرزمینهای آپاختر، واپس می‌گریزد.

۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
اگر مرده را سگی یا گرگی دریده باشد یا به جادویی یا به کین تیزی یا در پی فروافتادن از پرتگاهی یا به داوری داوران یا در یک درگیری کشته شده و یا خود را کشته باشد، در چه هنگامی پس از مرگش دروج «نسو» براو می‌تازد؟

۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
پاسی پس از مرگ^۱، دروج «نسو» به پیکر مگسی^۲

بخش دوم

۶-۹

.....^۳

بخش سوم

۱۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

→ (همچنان که در مورد سگ، وقتی پوزه او به تن مرده نزدیک شود) دروج «نسو» زده و گریزان می‌شود.
(گپ.)
۱. روز به پنج پاس یا نوبت بخش شده است. هرگاه کسی خود بخود بمیرد، دروج «نسو» بی درنگ می‌آید؛ اما اگر مرگ در پی رویدادی ناگهانی پیش آید، غافلگیر می‌شود و نیاز به زمانی دارد تا از آن آگاه شود و بیاید.
(زگد.)

۲. دنباله جمله مانند بند ۲ همین فر.

۳. = بندهای ۳۰-۲۷ فر. ۵.

دروج «نسو» کدام بخش از بستر و بالش مرده را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۱۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» لایه رویی بستر مرده و جامه زیر پوش وی را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید.

۱۲

ای دادار جهان استومند! ای اهوره مزدا ی آشون!
آیا چنین جامه ای را — جامه ای که با مردار سگ یا آدمی برخورد داشته است — می‌توان پاک کرد؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت آشون!
آری می‌توان آن را پاک کرد.
چگونه چنین کاری را می‌توان کرد؟
اگر آن جامه با منی یا خوی یا چرک یا قی آلوده شده باشد، مزدپرستان باید آن را پاره پاره کنند و در زیر خاک فروبرند.^۱

۱۴

... اما اگر آن جامه با منی یا خوی یا چرک یا قی آلوده نشده باشد، مزدپرستان باید آن را با گمیز بشویند.

۱۵

... اگر آن جامه چرمی باشد، آنان باید آن را سه بار با گمیز بشویند؛ سه بار خاک مال

۱. بنا به نوشته پاره ای از گزارشگران، تنها آن بخش از جامه که آلوده شده باشد، پاره پاره می‌شود و می‌توان از بازمانده آن استفاده کرد. (زگد.)

کنند؛ سه بار با آب بشویند و از آن پس تا سه ماه در هوای آزاد در کنار پنجره خانه بگذارند.

اگر آن جامه بافته باشد، آنان باید آن را شش بار با گمیز بشویند؛ شش بار خاک مال کنند؛ شش بار با آب بشویند و از آن پس تا شش ماه در هوای آزاد در کنار پنجره خانه بگذارند.

۱۶

ای زرتشتِ آشون!

آبی که چشمه «آردویسور» نام دارد، تخمه را در تن مردان، کودک را در زهدان زنان و شیر را در پستان مادران پاک می‌کند.

۱۷-۲۲

۱

بخش چهارم

۲۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آیا کسی که مردار سگ یا آدمی را خورده باشد، می‌تواند دیگر باره پاک شود؟

۲۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ آشون!

نه! نمی‌تواند!

لانه او^۱ آلودگی می‌شود. زندگی او از هم دریده می‌شود. چشمان روشن او از چشمخانه بیرون می‌آید. دروج «نسو» براو فرومی‌افتد و پیکرش را تا بنِ ناخن‌ها بسختی می‌گیرد و از آن پس تا ابد ناپاک می‌ماند.

۱. = بندهای ۵۷-۶۲ فر. ۵.

۲. چون چنین کسی به مردار خواری آرمند همانند شده، خانه او هم «لانه» خوانده شده است. (زگد.)

بخش پنجم

۲۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آیا کسی که مردار چرکینی را در آب یا آتش بیفکند و هریک از آن دو را
بیالاید، می‌تواند دیگر باره پاک شود؟

۲۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشتِ آشون!
نه! نمی‌تواند!
او از دوزخیان است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و
پشه‌ها و ملخها را افزونی می‌بخشند.^۱
او از تباهکاران است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و
خشکسالی نابودکننده گیاهان را افزونی می‌بخشند.

۲۷

او از دوزخیان است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و
نیروی زمستان را افزونی می‌بخشند؛ زمستانی دیوآفریده؛ زمستانی که گله گاوان را
نابود می‌کند؛ برفها می‌بارد ستر؛ سیلابها روان می‌کند و خشمگین و پرگزند در همه جا
راه می‌یابد.
دروج «نسو» براو فرومی‌افتد و پیکرش را تا بُنِ ناخنها بسختی می‌گیرد و از آن
پس تا ابد ناپاک می‌ماند.

بخش ششم

۲۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون! ای اهوره مزدا!

۱. دار. در معنی «... به نسو دگرگون می‌شود» شک کرده و نوشته است که شاید معنی درست آن «سازندگان
نسو» باشد.

آیا هیزمی را که مردار سگان یا مردمان بر آن افتاده باشد، می‌توان پاک کرد؟

۲۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آَشَوَن!

آری می‌توان پاک کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

اگر هنوز سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را زده باشند^۱ مزدپرستان باید هیزم را هرگاه خشک باشد به درازای یک «ویستی» و هرگاه تر باشد به درازای یک «فُرااُئشی» گرداگرد مردار بر زمین بگذارند و یک بار بر آن آب بپاشند و آن هیزم از آن پس، پاک باشد.

۳۰

... اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را زده باشند،^۲ باید هیزم را هرگاه خشک باشد به درازای یک «فُرااُئشی» و هرگاه تر باشد به درازای یک «فُرابازو» گرداگرد مردار بر زمین بگذارند و یک بار بر آن آب بپاشند و آن هیزم از آن پس، پاک باشد.

۳۱

این است آن اندازه‌ای از هیزم خشک یا تر، سخت یا نرم گرداگرد مردار که باید بر زمین گذاشت، یک بار بر آن آب پاشید و آن هیزم از آن پس پاک باشد.

۳۲

ای دادار جهان! استومند! ای اهوره‌مزدا! ای آَشَوَن!

آیا دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراکِ سَهوران را که با مردار برخورد یابد،

۱. هنوز سگ-دید انجام نگرفته باشد.

۲. از دانه‌های همانند (فر. ۸ بندهای ۳۶-۳۵ و ۹۹-۹۸) و از اصول عمومی مربوط به ناپاکی، چنین برمی‌آید که عبارت «اگر هنوز... زده باشند» در بند ۲۹ و عبارت «اما اگر... زده باشند» در بند ۳۰ باید جایگزین شده باشد. زیرا در جایی که سگ-دید انجام گرفته است، ناپاکی گسترش کمتری دارد. (زگد.)

می‌توان پاک کرد؟

۳۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ آشون!

می‌توان چنین کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

اگر سگان یا پرندگان مردارخوار هنوز «نسو» را نزده باشند، باید دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران را هرگاه خشک باشد به درازای یک فراراشنی و هرگاه تر باشد به درازای یک فرابازو گرداگرد مردار بر زمین فرو بگذارند و یک بار بر آنها آب بپاشند و آن دانه‌ها و گیاه‌ها از آن پس پاک باشد.

۳۴

... اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار نسو را زده باشند^۱، باید دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران را هرگاه خشک باشد به درازای یک فرابازو و هرگاه تر باشد به درازای یک «وی بازو» گرداگرد مردار بر زمین فرو بگذارند و یک بار بر آنها آب بپاشند و آن دانه‌ها و گیاهان از آن پس پاک باشد.

۳۵

این است آن اندازه‌ای از دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران — خشک یا تر، کاشته یا خودرو، درو شده یا درو نشده، انباشته یا نینباشته، سرشته یا ناسرشته — گرداگرد مردار که باید بر زمین فرو گذاشت و یک بار بر آنها آب پاشید و آن دانه‌ها و گیاهان از آن پس پاک باشد.

بخش هفتم

(الف)

۳۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

۱. همان یادآوری مربوط به بندهای ۳۰-۲۹ را در مورد بندهای ۳۴-۳۳ نیز می‌توان کرد.

اگر مزدپرستی بخواهد پزشکی کند، نخستین بار کارآزمودگی و چیره دستی خویش را برچه کسی باید بیازماید؟ بر مزدپرستان یا بر دیوپرستان؟

۳۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
بهتر آن است که نخستین بار، کارآزمودگی و چیره دستی خویش را بر دیوپرستان بیازماید تا بر مزدپرستان.
اگر سه بار هنگام درمان دیوپرستان با کاردا^۱، بیمار بمیرد، آن مزدپرست همواره پزشکی ناشایسته است.

۳۸

... از آن پس هیچ گاه نباید بگذارند او به درمان مزدپرستان دست زند.
هیچ گاه نباید بگذارند مزدپرستی را با کاردا درمان کند و تن وی را بخرشد.
اگر او به درمان مزدپرستان دست زند یا مزدپرستان را با کاردا درمان کند، پادافره گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۳۹

اگر او سه بار دیوپرستان را با کاردا درمان کند و بیمار تندرستی خویش را بازیابد، از آن پس همواره پزشکی شایسته است.

۴۰

او می تواند هرگونه بخواهد به درمان مزدپرستان دست زند. او می تواند مزدپرستان را با کاردا درمان کند و بهبود بخشد.

بخش هفتم

(ب)

۴۱

پزشک باید موبد را در برابر آفرین و آمرزش خواهی وی^۲، خانه خدا را به ارزش

۱. جراحی و عمل پزشکی روی تن بیمار.

۲. چنین پزشکی پاک خواهد شد. (به بهشت خواهد رفت.) این پاداش، برابر پولی ندارد. برخی می گویند هرگاه

وَرزَو کم بهایی، دهخدا را به ارزش وَرزَو میانه بهایی، شهربان را به ارزش وَرزَو پربهایی و شهریار را به ارزش گردونه ای چهار اسبه^۱ درمان کند.

۴۲

... بانوی خانواده را به ارزش ماده خری، همسر دهخدا را به ارزش ماده گاوی، همسر شهربان را به ارزش مادیانی و شهربانو را به ارزش ماده اشتری درمان کند.

۴۳

... پسر دهخدا را به ارزش وَرزَو پربهایی، وَرزَو پربها را به ارزش وَرزَو میانه بهایی، وَرزَو میانه بها را به ارزش وَرزَو کم بهایی، وَرزَو کم بها را به ارزش گوسفندی و گوسفند را به ارزش یک خوراک گوشت درمان کند.^۲

۴۴

ای سپیتمان زرتشت!

اگر پزشکان چندی با یکدیگر به درمان بیمار پردازند، یکی با کارد پزشکی، دیگری با گیاه درمانی و آن دیگری با «مَثَرَه درمانی»، این سومین است که بهتر از همه بیماری را از تن بیمار آشَوَن دور می‌کند.^۳

بخش هشتم

۴۵

ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!

→ موبدی سه هزار «شتیر» نداشته باشد، پزشک او را بدین گونه درمان می‌کند. (گپ). در زیرنویس گذر آمده است. «در [میان] زردشتیان دعاهایی که ملا برای مردم می‌خواند، اغلب مفضل است و قسم آفرینگان آن دارای میوه و شیرینی و شراب و جز آنها هم هست. مقصود این است که باید برای پزشک، تنها دعا را بخواند. آفرینگان که باعث خرج ملا می‌شود، لازم نیست.»

۱. به ارزش هفتاد شتیر. (گپ).

۲. تعرفه دستمزد پاک کنندگان در بند ۳۷ فر. ۹ آمده است.

۳. «مَثَرَه» گفتار ایزدی است و «مَثَرَه درمانی» درمان بیمار از راه برخواندن گفتار ایزدی است. (س اردی - بهشت یشت، بند ۶)

چه هنگام پس از آن که مردار آدمی در آفتاب بر زمین فروافتد، زمین دیگر باره
پاکی نخستین خویش را بازمی یابد؟

۴۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ آشون!

یک سال پس از آن مردار آدمی در آفتاب بر زمین فروافتد، زمین دیگر باره پاکی
نخستین خویش را بازمی یابد.^۱

۴۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

چه هنگام پس از خاک سپاری مردار آدمی، زمین دیگر باره پاکی نخستین
خویش را بازمی یابد؟

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیثمانِ زرتشت!

پنجاه سال پس از خاک سپاری مردار آدمی، زمین دیگر باره پاکی نخستین
خویش را بازمی یابد.^۲

۴۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

چه هنگام پس از آن که مردار آدمی را در دخمه فرو گذارند، زمینی که دخمه
بر آن بر پای شده است، دیگر باره پاکی نخستین خویش را بازمی یابد؟

۵۰

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. — فر. ۶، بند ۱

۲. — فر. ۳، بند ۳۶

ای سپیتمان زرتشت!

هنگامی که خاک مردار با خاک زمین درآمیزد.^۱

ای سپیتمان زرتشت!

همگان را در جهان استومند به فروریختن دخمه‌ها وادار.^۲

۵۱

کسی که دخمه‌ها را — هرچند به اندازه تن خویش — فروریزد، گناهای که در اندیشه و گفتار و کردار از او سرزده است، آمرزیده می‌شود و تاوان آن گناهان بر گردن او نمی‌ماند؛ همچون کسی که در آیین «پیت» بخشوده می‌شود.^۳

۵۲-۵۴

دو مینو برای دست‌یابی بر روان وی ستیزه نمی‌کنند^۴ و هنگامی که به سرای بهروزی ابدی گام نهد، ستارگان و ماه و خورشید به دیدار او شادمانی می‌کنند و من — اهوره مزدا — به دیدار او شادمان می‌شوم و چنین می‌گویم:
«درود بر توای آفریده من! تو آئی که هم اکنون از جهان پرآسیب به سرای جاودانگی شتافته‌ای.»

۵۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

جای دیوان کجاست؟

۱. فاصله زمانی که پنجاه سال برآورد می‌شود. (گپ.) — فر. ۳، بند ۱۳

۲. — فر. ۳، بند ۹ و ۱۳

۳. یک گناه «تتاوفر» از این راه بخشوده شود. (گپ.)

۴. هنگامی که شخص می‌میرد، دوزخ و بهشت و دیوان و ایزدان بر سر دست‌یافتن بر روان وی به جنگ و ستیز می‌پردازند؛ «آستوویذتو» و «ویزیش» و «بدوای» روان گناهکاران را به دوزخ می‌کشانند و مهر و سروش و رشن و «په‌وای» روان نیکوکاران را به بهشت می‌برند. (— فر. ۱۹، بند ۲۹ و هاد. و دانا. بخش ۲) این کشمکش سه شبانروز (سدیس) به درازا می‌کشد و در این سه شبانروز، بستگان مرده، نیایشها و نیازهایی پیشکش سروش و رشن و به‌وای می‌کنند تا مرده را به پشتیبانی ایشان دلگرم کنند. — فر. ۹، بند ۵۶. (زگد.)

جای دیوپرستان کجاست؟
 کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند؟
 کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن جا تاخت کنان در می آیند؟
 کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند تا
 پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها ده هزارها تن را
 بکشند؟

۵۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
 ای سپیتمان زرتشت!
 آن جا که دخمه هایی روی زمین برپا داشته شده است و مردارها را در آن جا
 فرونهاده اند.
 آن جاست جای دیوان.
 آن جاست که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند.
 آن جاست که گروههای دیوان از آن جا تاخت کنان در می آیند.
 آن جاست که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند تا پنجاهها
 صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها ده هزارها تن را بکشند.

۵۷

ای سپیتمان زرتشت!
 در آن دخمه ها، دیوان خوراک می خورند و آنچه را خورده اند از گلو برمی آورند.
 آنان خوراک می خورند؛ همان گونه که شما مردمان در جهان استومند، خوراک
 و گوشت پخته می خورید.
 ای مردمان!
 این بوی خوراک آنهاست که شما در آن جا می شنوید.

۵۸

تا هنگامی که گندمایه در آن دخمه ها برجاست، دیوان در آن جا شادمانی
 می کنند.

گند بیماریهای گر، تب، آبگونه‌های چرکین^۱، ناتوانی، نرم استخوانی و سپیدمویی نابهنگام از دخمه‌ها برآید.
در آن جا از شامگاهان تا بامدادان، مرگ بیشترین زورمندی و چیرگی را بر مردمان دارد.

۵۹

اگر دیوپرستانی در آن جا باشند که به جست‌وجوی میثوی بهتر برنیایند، «جینی»^۲ آن بیماریها را درپاها و دستها و گیسوان آنان به اندازه یک سوم نیرومندتر می‌کند.

بخش نهم

۶۰-۶۹

۳

۷۰

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر تن ناپاک آن زن دچار تب لرزه شود یا آسیبهای دو گانه گرسنگی و تشنگی بدو روی آورد، آیا رواست که آب بنوشد؟

۷۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
رواست که آب بنوشد؛ زیرا نخستین خویشکاری اورهایی زندگی خویش است. اما اگر پیش از آن که مردی پاک و آشون و دین‌آگاه این کار را روایند، خود به دلخواه آب بنوشد، بر شما مزدپرستان است که پادافره گناهِش را به گردن گیرید.
از موبدان موبد یا سروشاوَرز دادخواهی کنید تا به پادافره گناهتان داوری

۱. در متن «نَیْزَه» آمده که دار. در گزارش خود، آن را مشکوک دانسته است. (سفر. ۱۶، بند ۱۷)

۲. گمان می‌رود jaini همان jahi آورنده بیماریها باشد. نگاه کنید به سفر. ۲۱، بند ۲. (زگد.)

۳. = بندهای ۴۵-۴۵ سفر. ۵

کند.

۷۲

پادافره چنین گناهی چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

این کردار، کردار «پشوتنو» است و پادافره اش دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروش-چرن است.^۱

بخش دهم

۷۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

آیا آوندهایی را که مردمان در آنها خوراک می‌خورند، هرگاه با مردار سگان یا مردمان برخورد یابد می‌توان پاک کرد؟

۷۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

می‌توان چنین کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

آوندهای زرین را باید یک بار با گمیز بشویند؛ یک بار خاک مال کنند و یک بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.

آوندهای سیمین را باید دو بار با گمیز بشویند؛ دو بار خاک مال کنند و دو بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.

۷۵

آوندهای برنجین را باید سه بار با گمیز بشویند؛ سه بار خاک مال کنند و سه بار

۱. در روش تازه، این پادافره را شوهر چنین زنی باید برگردن گیرد. «هرگاه به سبب ترس از مرگ یا بیماری شدید، زنی که در چنین تنگنایی است، ناگزیر شود که — پیش از زمان رواداشته — آب بنوشد، شوهر وی باید برای این گناه او را در برابر «دستور»، در آیین «پیت» شرکت کند.» (زک. ۹۸ ب به نقل زگد.)

با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای آهنین را باید چهار بار با گمیز بشویند؛ چهار بار خاک مال کنند و
چهار بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای سنگی را باید شش بار با گمیز بشویند؛ شش بار خاک مال کنند و
شش بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای گلین یا چوبین یا سفالین، همواره ناپاک می‌ماند.

بخش یازدهم

۷۶

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
آیا ماده گاوی که مردار سگان یا مردمان را خورده باشد، می‌تواند پاک شود؟

۷۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشتِ اَشَوَن!
آری می‌تواند؛ اما تا یک سال موبد نباید از آن گاو شیر و پنیر برای آیین برسم و
گوشت برای آیین زور بگیرد.
پس از سپری شدن یک سال، مرد پارسا می‌تواند همچون پیشتر، از آن گاو
خوراک بدست آورد.^۱

بخش دوازدهم

۷۸

ای اهوره مزدا ی اَشَوَن!

۱. آنچه از آن گاو بدست می‌آید، اگر خود فروریزد پاک، و اگر از او برگرفته شود، ناپاک است. اگر آن گاو
آبستن باشد، گوساله اش هرگاه پیش از مردار خوردن او زاده شود، پاک است؛ اما اگر پس از آن زاده شود،
ناپاک است. (گپ.)

آن کیست که در اندیشه آشونی است؛ در آرزوی آشونی است؛ اما از راه آشونی
گمراه می‌شود؟
آن کیست که در اندیشه آشونی است؛ اما به راه دُروج گام می‌نهد؟

۷۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
آن که در اندیشه آشونی است؛ در آرزوی آشونی است؛ اما از راه آشونی گمراه
می‌شود، آن که در اندیشه آشونی است؛ اما به راه دُروج گام می‌نهد، کسی است که
آب آلوده به مردار را به آیین پیشکش آورد؛ کسی است که پس از فرورفتن و پیش از
برآمدن خورشید، زور نیاز آورد.^۱

۱. از چه هنگامی آبهای نیک را می‌توان پیشکش آورد؟
از دمیدن تا فرورفتن خورشید. کسی که آبهای نیک را پس از فرورفتن خورشید و پیش از دمیدن دوباره
آن، نیاز آورد، کردار او بهتر از کردار کسی نیست که آن نیازها را در کام مار زهر آگین فروریزد. (نیرنگستان
در فرهنگ زند پهلوی، ص ۷۶) سنج. آب. بند ۹۴.

فرگرد هشتم

بخش یکم

۱

اگر سگی یا آدمی در خانه ای چوبین یا کلبه ای جگن پوش بمیرد، مزدپرستان چه باید بکنند؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان باید به جست و جوی دخمه ای برآیند. آنان باید همه گرداگرد خود را در پی یافتن دخمه ای جست و جو کنند.
اگر بردن مرده از آن خانه برای ایشان آسان تر از جابجا شدن از آن جا باشد، باید مرده را از خانه بیرون برند و خانه را بگذارند بر پا بماند و آن را با «اورواسنی» یا «وُهو-گون» یا «وُهو-کیرتی» یا «هَذَا-نَیِّتَا» یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کنند.^۱

۳

اگر جابجا شدن از آن خانه برای ایشان آسان تر از بیرون بردن مرده باشد،^۲ باید از آن خانه دور شوند و مرده را بگذارند در همان جا بماند و خانه را با اورواسنی یا وُهو-گون

یا وُهو- کِرتی یا هَذا- نَیْتا یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کنند.

بخش دوم

۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

اگر در خانهٔ مزدپرستان ناگهان سگی یا آدمی بمیرد و در همان هنگام باران یا برف بیارد یا باد بوزد^۱ یا تاریکی در کار فرارسیدن باشد (هنگامی که گله‌ها و مردمان راه خویش را گم می‌کنند) مزدپرستان چه باید بکنند؟

۵-۷

۲

۸

آنان باید در آن جا گوری بکنند (اگر زمین سخت باشد، به گودی نیم گام و اگر نرم باشد به گودی نیمی از بالای آدمی) و بر کف آن گور، خاکستریا تپالهٔ گاو بریزند و سر آن را با تکه‌های آجر یا سنگ یا کلوخ بپوشانند.^۳

۹

آنان باید مردار را دو شب یا سه شب یا یک ماه در آن جا بگذارند تا هنگامی که پرنده‌گان به پرواز درآیند و گیاهان برویند و سیلابها روان شوند و باد، آبهای روی زمین را بخشکاند.

۱. سه فر. ۵، بند ۱۰. «هنگامی که باران می‌بارد یا گمان بارندگی می‌رود، هیچ مرداری را نباید به دخمه برد. اگر بارش ناگهان در راه آغاز شود و جایی باشد که بتوان مردار را در آن گذاشت، باید چنین کنند؛ وگرنه باید راه خود را دنبال کنند و مردار را در دخمه بگذارند؛ اما نباید از روی جای پای خود برگردند. هنگامی که به درون دخمه می‌روند، اگر آن جا را پر از آب بینند، نباید مردار را فرو بگذارند.» (گپ.)

۲. = بندهای ۱۷-۱۵ فر. ۳ و بندهای ۴۸-۴۶ فر. ۵

۳. در موردی همانند (فر. ۵، بند ۱۰) گفته شده است که مردار را باید در خانهٔ همیشگی مردگان (زاده-مرگ) تنها بگذارند. به نظر می‌رسد روشی که در این جا مقرر گردیده است، کهن تر باشد که اکنون منسوخ شده و گذشته از این، دشوارتر از روش تازه بوده است. (زگد.)

۱۰

هنگامی که پرندگان به پرواز درآمدند و گیاهان رویینند و سیلابها روان شدند و باد، آبهای روی زمین را خشکاند، مزدپرستان باید شکافی در دیوار خانه پدید آورند^۱ و دو مرد چیره دست و نیرومند^۲ را فراخوانند و آنان باید جامه های خویش را از تن بدر آورند^۳ و مردار را بگیرند و به ساختمانی که از سنگ و ساروج و خاک ساخته شده است^۴ در جایی که همیشه سگان و پرندگان مردارخوار هستند، ببرند.

۱۱

پس از آن، نسوکشان در سه گامی مرده بنشینند و آنگاه موبده^۵ روبه مزدپرستان چنین بانگ برآورد:
ای مزدپرستان!
بدین جا پیشاب بیاورید تا نسوکشان گیسو و تن خویش را بدان بشویند.

۱۲

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
پیشابی که نسوکشان باید گیسو و تن خویش را بدان بشویند، کدام است؟
پیشاب گوسفند یا گاونر؟ پیشاب مرد یا زن؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. مردار خانه خدا و کدبانو را از شکافی در دیوار خانه بیرون می برند و مردار دیگران را از در. (گپ.) در بخشهایی از کشور آلمان مردم معتقدند که مرده را نباید از در معمولی خانه بیرون برند و راه عبور زندگان و مردگان نباید یکی باشد. (زگد.)
۲. این دو تن را «نسوکش» (= مرده کش) می خوانند. مرده را باید دو تن از زمین بردارند. (— فر. ۳، بند ۱۳) مهم نیست که این دو تن چه کسانی باشند. می توانند یک مرد و یک زن یا دو زن باشند. (گپ.)
۳. آنان جامه های معمولی خود را با جامه ویژه حمل مرده که «جامه دخمه» نامیده می شود، عوض می کنند. (گپ.)
۴. منظور دخمه است. — فر. ۶، بند ۵۱.
۵. موبدی که رهبری آیین دخمه گذاری مرده بدو واگذار شده است. (گپ.)

پیشاب گوسفند یا گاوِ نر، اما نه پیشاب مرد و نه پیشاب زن، مگر آن که مرد یا زن، نزدیک‌ترین خویشاوند مرده باشند.
مزدپرستان باید پیشاب آماده کنند تا نسو کشان گیسو و تن خویش را بدان بشویند.^۱

بخش سوم

۱۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آیا گله‌های گوسفندان و گاوان و گروه‌های مردان و زنان و آتش — پسر
اهوره‌مزدا — و دسته‌های برسم و یژئه آیین و مردم آشون می‌توانند بار دیگر از راهی که
مردار سگان و مردمان از آن برده شده است، بگذرند؟

۱۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
نه گله‌های گوسفندان و گاوان، نه گروه‌های مردان و زنان، نه آتش — پسر
اهوره‌مزدا — نه دسته‌های برسم و یژئه آیین و نه مردم آشون می‌توانند از آن راه بگذرند.

۱۶

شما باید سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید زرد گوشتی را سه بار از درازای آن
راه بگذرانید.^۲
هنگامی که سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید زرد گوشت بدن جا آورده شود،
دروج «نسو» به پیکر مگسی و زوزکنان با زانوان از پیش و دُم از پس برآمده، همه تن
آلوده به آلیشها، همچون پلیدترین خرفسَران به سرزمینهای آباختر، واپس می‌گریزد.

۱۷

هرگاه سگ با بیزاری از آن راه بگذرد، باید سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید

۱. هنگام دازگشت به دهکده، آنان آیین معمول «برشتم» را با گمبز و یژئه آیین برگذار می‌کنند. (گپ).
۲. «آفرگ» می‌گوید: سگ باید یک راست در درازای راه برود. «مَدیوماه» می‌گوید: سگ باید در سرتاسر راه از
این سربه آن سربود. (گپ).

زرد گوشی را شش بار از درازای آن راه بگذرانید.^۱
 هنگامی که سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زرد گوش بدان جا آورده شود،
 دروج «نَسو» به پیکر مگسی^۲

۱۸

هرگاه سگ با بیزاری از آن راه بگذرد، باید سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید
 زرد گوشی را نه بار از درازای آن راه بگذرانید.
 هنگامی که سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زرد گوش بدان جا آورده شود،
 دروج «نَسو» به پیکر مگسی^۲

۱۹

باید موبدی پیشاپیش از درازای آن راه بگذرد و این پیروزمندترین و
 چاره بخش ترین باژ را از بر خواند:
 «یَته آهو ویریو...»

۲۰

.....^۳

۲۱

ای مزدا! ای سَپَندارمَد!
 ما را از کین تیزی دشمنان نگاه دارید.
 ای دروج دیوخوی!
 نابود شو.
 ای دیوزادگان!
 نابود شوید.

۱. اگر سگ به دلخواه برود، سه بار پس است؛ اما اگر او را به زور ببرند، هیچ ارزشی ندارد و اگر با بیزاری
 برود، باز همان سه بار پسند است. (گپ).
 ۲. دنیاال جمله مانند بند ۱۶ است.
 ۳. = گاه. یه. ۴۶. بند ۷ و یه. ۴۴. بند ۱۶.

ای دروج!

دور شو و بمیر.

ای دروج!

از این جا بگریز و دور شو. به سرزمینهای آباختر دور شو و بمیر. مباد که تو جهان استومند شپندمینو را نابود کنی.

۲۲

پس آنگاه مزدپرستان می‌توانند گوسفند و گاو و مرد و زن و آتش — پسر اهوره مزدا — و دسته‌های برسم و یژئه آیین و مردم آشون را از آن راه بگذرانند. از آن پس^۱ مزدپرستان می‌توانند در آن خانه، خوراک گوشتی و شراب داشته باشند. آن خانه پاک می‌شود و همچون پیشتر، زندگی در آن جا گناهی ندارد.

بخش چهارم

۲۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر کسی جامه چرمی یا بافته را به اندازه‌ای که تا قوزک پاها را بپوشاند، بر پیکر مرده بیندازد، پادافره گناهش چیست؟^۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

چهارصد تازیانه با اسپهه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر کسی جامه‌ای چرمی یا بافته را به اندازه‌ای که هر دو ساق را بپوشاند، بر پیکر مرده بیندازد، پادافره گناهش چیست؟

۱. یعنی از روز چهارم به بعد؛ زیرا در نخستین سه شبانروز پس از مرگ شخص، روا نیست که در خانه اش گوشت پخته شود. (گپ.)

۲. — فر. ۵، بند ۶۰ و فر. ۷، بند ۲۰.

اهوره مزدا پاسخ داد:

ششصد تازیانه با اسپهه-اشترا، ششصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

اگر کسی جامه ای چرمی یا بافته را به اندازه ای که همه تن را بپوشاند، برپیکر مرده بیندازد، پادافره گنااهش چیست؟
هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن.

بخش پنجم

۲۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

اگر مردی به زور با مردی دیگر کون مرزی کند، پادافره گنااهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

هشتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هشتصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۷-۳۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

اگر مردی به سازش با مردی دیگر کون مرزی کند، پادافره گنااهش چیست و تاوان آن کدام است و چگونه چنین کسی می تواند از این گناه و آلودگی پاک شود؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

چنین گناهی را هیچ پادافره و تاوانی نیست^۱

۳۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

دیو کیست؟

دیو پرست کیست؟

۱. = بندهای ۳۹ تا ۴۲ فر. ۳

همخوابه نرینه دیوان کیست؟

همخوابه مادینه دیوان کیست؟

ماده دیو کیست؟

کیست که در اندرونِ خویش همسانِ دیواست؟

کیست که در همه هستی خویش همسانِ دیواست؟

کیست که پیش از مرگ همسانِ دیواست و پس از مرگ یکی از دیوانِ ناپیدا

شود.

۳۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

مردی که با مردی کون مرزی کند یا مردی که بگذارد مردی با او کون مرزی

کند، دیواست.

اوست که دیو پرست است.

اوست که همخوابه نرینه دیوان است.

اوست که همخوابه مادینه دیوان است.

اوست که ماده دیواست.

اوست که در اندرونِ خویش همسانِ دیواست.

اوست که در همه هستی خویش همسانِ دیواست.

اوست که پیش از مرگ همسانِ دیواست و پس از مرگ یکی از دیوانِ ناپیدا

شود.

چنین است مردی که با مردی کون مرزی کند یا مردی که بگذارد مردی با او

کون مرزی کند.^۱

بخش ششم

۳۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

۱. چنین گناهکاری را هرکس — بی آن که «دستور» درباره‌ی وی داوری کرده باشد — می‌تواند بکشد (سسه بند

۷۴ همین فر. زیر.) و با چنین کشتنی می‌توان گناهی بزرگ را جبران کرد. (گب.)

آیا کسی که به تن خشکیده مرده‌ای — که بیش از سالی از مرگش گذشته باشد — دست زند، پاک است؟

۳۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

چنین کسی پاک است؛ زیرا خشک با خشک در نمی‌آمیزد.^۱
هرگاه خشک با خشک درآمیزد — با فراوانی آفریدگانی که روی زمین می‌میرند — بزودی این جهان استومند من، تنها جای «پشوتنو»ها می‌شود که به ناپاکی آلوده‌اند و روان آنان بانگ و شیون برمی‌آورد.^۲

بخش هفتم

۳۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آیا کسی که به مردار سگان یا مردمان دست زند، می‌تواند پاک شود؟

۳۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

چنین کسی می‌تواند پاک شود.
چگونه چنین تواند شد؟
هرگاه سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را زده باشند، او باید تن خویش را با

۱. این اصل هنوز هم در میان ایرانیان — حتی مسلمانان — متداول است. «در تماس با مسیحیان و بت‌پرستان (کافران)، نجاست تنها در صورتی منتقل می‌شود که لباسهای آنان تر باشد و اگر لباسهای آنان خشک باشد، نجاست منتقل نمی‌شود. به همین دلیل در شهرهایی که ملایان و حکیمان نفوذ و قدرت بیشتری دارند، حکم رانان شهر، خارج شدن مسیحیان را از منازل خود به هنگام باران ممنوع می‌کنند تا مبادا مسلمانان در برخورد با آنان نجس شوند.» (J. du Chignon, p. 88 seq.; cf. Chardin.) (به نقل زگد.)

۲. — فر. ۵، بند ۴.

گمیز و آب بشوید و از آن پس پاک شود.^۱

۳۷

اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار هنوز «نَسو» را نزده باشند،^۲ مزدپرستان باید سه گودال در زمین بکنند و ناپاک بر سرِ آن گودالها تن خویش را با گمیز— و نه با آب — بشوید. آنگاه سگ مرا برخیزانند و در برابر آن ناپاک بیاورند.^۳ (باید چنین کنند و نه جز این.)

۳۸

مزدپرستان باید سه گودال دیگر در زمین بکنند و ناپاک بر سرِ آن گودالها تن خویش را با گمیز— و نه با آب — بشوید. آنگاه سگ مرا برخیزانند و در برابر آن ناپاک بیاورند. پس چندان درنگ کنند که تن او تا واپسین موی تارک سرش خشک شود.^۴

۳۹

پس سه گودال دیگر در زمین بکنند و ناپاک بر سرِ آن گودالها تن خویش را با آب — و نه با گمیز — بشوید.

۴۰

نخست باید دستهایش را بشویند. اگر دستهایش نخست شسته نشود، همه تن خویش را ناپاک کند. هنگامی که دستهایش را سه بار با آب شستند، باید بر تارک سر او آب بریزند.

۱. اگر سگ-دید انجام پذیرفته باشد، شستشویی ساده بسنده است. (زگد.)

۲. اگر سگ-دید هنوز انجام پذیرفته باشد، برگذاری آیین «بَرشَوم» برای ناپاک ضروری است. (زگد.)

۳. این کار سه بار باید صورت پذیرد؛ یعنی هر بار که ناپاک از سرِ گودالی به سرِ گودالی دیگر می‌رود. (گپ.) این کار را بدین انگیزه می‌کنند که سگ بر آن ناپاک نگاه کند یا دست کم بر «نَسو» که در تن وی جای گرفته است، بنگردد و این هم زمان است با هنگامی که موبد نیایش دیوافگن «آشیم وُهو...» را می‌خواند. (زگد.)

۴. او باید تن خود را با مشت‌های پر از خاک بمالد. (زگد.)

۴۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک بر تارک سروی برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟^۱
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به پیش، به میان ابروان می‌گریزد.

۴۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به میان ابروان برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به پشت سر می‌گریزد.

۴۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به پشت سر برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به پیش، به گونه‌ها می‌گریزد.

۴۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به پیش، به گونه‌ها برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به گوش راست می‌گریزد.

۴۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

۱. «نسو» به گونه‌ای متقارن از اندامی به اندامی دیگر بیرون رانده می‌شود؛ از سوی راست تن به سوی چپ و از بخش پیشین به بخش پسین و بدین سان از فرق سر تا نوک انگشتان پا می‌گریزد. (زگد.)

هنگامی که آب پاک به گوش راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به گوش چپ می‌گریزد.

۴۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به گوش چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به شانه راست می‌گریزد.

۴۷

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به شانه راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به شانه چپ می‌گریزد.

۴۸

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به شانه چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به زیر بغل راست می‌گریزد.

۴۹

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به زیر بغل راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به زیر بغل چپ می‌گریزد.

۵۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به زیر بغل چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به بالای سینه می‌گریزد.

۵۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به بالای سینه برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به پشت می‌گریزد.

۵۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به پشت برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به سرِ پستانِ راست می‌گریزد.

۵۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به سرِ پستانِ راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نَسو» به سرِ پستانِ چپ می‌گریزد.

۵۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به سرِ پستانِ چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌رسد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پهلوی راست می‌گریزد.

۵۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

هنگامی که آب پاک به پهلوی راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پهلوی چپ می‌گریزد.

۵۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

هنگامی که آب پاک به پهلوی چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به سُرینِ راست می‌گریزد.

۵۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

هنگامی که آب پاک به سُرینِ راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به سُرینِ چپ می‌گریزد.

۵۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

هنگامی که آب پاک به سُرینِ چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به اندام نرینگی یا مادینگی می‌گریزد. (اگر ناپاک، مرد باشد
نخست باید به پشت وی آب بپاشند و پس از آن به پیش؛ اما اگر زن باشد، نخست باید
به پیش وی آب بپاشند و پس از آن به پشت.)

۵۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

هنگامی که آب پاک به اندام نرینگی یا مادینگی برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» به ران راست می‌گریزد.

۶۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

هنگامی که آب پاک به ران راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» به ران چپ می‌گریزد.

۶۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

هنگامی که آب پاک به ران چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» به زانوی راست می‌گریزد.

۶۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

هنگامی که آب پاک به زانوی راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» به زانوی چپ می‌گریزد.

۶۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

هنگامی که آب پاک به زانوی چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» به ساق راست می‌گریزد.

۶۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هنگامی که آب پاک به ساق راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به ساق چپ می‌گریزد.

۶۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هنگامی که آب پاک به ساق چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به قوزک راست می‌گریزد.

۶۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هنگامی که آب پاک به قوزک راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به قوزک چپ می‌گریزد.

۶۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هنگامی که آب پاک به قوزک چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به پاشنه راست می‌گریزد.

۶۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هنگامی که آب پاک به پاشنه راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به پاشنه چپ می‌گریزد.

۶۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به پاشنه چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به کف پای راست می‌گریزد (و در آنجا آنچه از او به چشم
 می‌آید، همانند بال مگسی است).

۷۰

پس باید ناپاک، انگشتان هر دو پا را بر زمین بفشارد و پاشنه‌ها را بالا بگیرد تا بر کف
 پای راست او آب بریزند.
 آنگاه دروج «نسو» به کف پای چپ او می‌گریزد. پس باید بر کف پای چپ
 او آب بریزند.
 سپس دروج «نسو» به سرانگشتان پای راست می‌گریزد (و در آنجا آنچه از او
 به چشم می‌آید، همانند بال مگسی است).

۷۱

پس باید پاشنه‌هایش را بر زمین بفشارد و سرانگشتان را بالا بگیرد و برانگشتان پای
 راست او آب بریزند.
 آنگاه دروج «نسو» به سرانگشتان پای چپ می‌گریزد. پس باید به سرانگشتان
 پای چپ او آب بریزند.
 سپس دروج «نسو» به پیکر مگسی^۱

۷۲

... پس برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی:
^۲

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۶ همین فر.

۲. بندهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ همین فر.

بخش هشتم

۷۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 اگر مزدایرستان پوینده یا دونده یا سواره یا ارابه رانان به آتشی برسند که مرداری
 را در آن می پزند یا می سوزانند، چه باید بکنند؟

۷۴

اهوره مزدا پاسخ داد:
 آنان باید کسی را که مردار می سوزاند، بکشند. باید مردار سوز را بی چون و چرا
 بکشند.^۱
 آنگاه باید دیگ و سه پایه را از جای برکنند و سرنگون بیفکنند

۷۵

آنگاه همه هیزمی را که در آنجاست — خواه هیزم درختانی که تخمه آتش در
 آنهاست، خواه بسته هیزمهایی که برای همان آتش آماده شده است — بدان آتش
 برافروزند.
 پس آنها را از هم بپاشند و بپراکنند تا آتش هرچه زودتر خاموش شود.

۷۶

باید نخستین بسته را روی زمین^۲، یک «ویشستی» دور از آتش مردار سوز
 بگذارند و از هم بپاشند و بپراکنند تا آتش هرچه زودتر خاموش شود.

۱. کسی که «نَسو» (مردار) را بسوزانند، باید کشته شود. سوزاندن یا پختن «نَسو» گناهی بزرگ است.
 ... چهار تن باید بی داوری «دستور» به دست هر کسی کشته شوند: مردار سوز، راهزن، کون مرزو تبهکاری
 که هنگام تبهکاری گرفته شده باشد. (گپ.)

۲. در گودالی که برای همین کار کنده شده است. این روش کهن تا به امروز نیز پایدار است. چنین می نماید
 که این آیین، وانمودی از آیین «برشَنوم» است. آتش ناپاک در نه بسته و در نه گودال به نمایش در می آید،
 همچنان که شخص ناپاک بر سر نه گودال، خود را می شوید. — بند ۳۷ همین فر. و بند ۱۲ فر. ۹ (زگد.)

۷۷

باید دومین بسته را^۱

۷۸

باید نهمین بسته را^۲

۷۹-۸۰

ای سپیثمان زرتشت!

هرگاه کسی آشونانه از چوب «اورواسنی» یا «وُهو-گون» یا «وُهو-کِرتی» یا «هَذَا-نَبِیتا» یا هر چوب خوشبوی دیگری، هیزم برای آتش بیاورد، از هر سویی که باد، بوی خوش آن آتش را ببرد، هزاران تن از دیوان ناپیدا، هزاران تن از دیوان — زادگان تاریکی — هزاران جفت از جادوان و پریان در آن آتش — پسر اهوره مزدا — می افتند و کشته می شوند.

بخش نهم

۸۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش مردارسوز را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، ده هزار پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

۱. این جمله و شش جمله دیگر پس از آن که تا «(باید هشتمین...)» ادامه می یابد، مانند بند ۷۶ دنبال می شود.

۲. این جمله نیز مانند بند ۷۶ تمام می شود.

کسی که آتش سرگین سوز^۱ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هزارپاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش تپاله سوز^۲ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، پانصد پاره
آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوره آجر پزی^۳ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا
شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، چهارصد پاره
آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوره سفال گری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا

۱. آتش داروسازان و رنگرزان. (گا. و روا.)

۲. آتش گرمابه. (گا.)

۳. یا کوره آهک پزی (گپ.)

شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، به شمارِ سفالینه‌هایی که در آن آتش پخته شده است، پاره‌های آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش کوره گاوآهن سازی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، به شماره گیاهانی که در پی کار با گاوآهنهای ساخت آن کوره در کشتزار رویده است، پاره‌های آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش بوتۀ زرگری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، یکصد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۸

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش بوتۀ سیم گذاری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، نود پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش بوته برنج گذاری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هشتاد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوره آهن گذاری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هفتاد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش تنور نانواپی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، شصت پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش زیر دیگ^۱ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، پنجاه پاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش اردوگاهی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، چهل پاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش شبانان را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان
از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، سی پاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوچ نشینان را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. آتش آشپزخانه.

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، بیست پاره
آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش آتشدان خانوادگی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا
شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، ده پاره آتش را
به «آتش دادگاه» برده باشد.

بخش دهم

۹۷

ای دادار جهان استومند! ای اهوره مزدای آشون!
آیا کسی که در جایی دور، در بیابانی^۱ با مرداری برخورد یابد، می تواند پاک
شود؟

۹۸

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای سپیتمان زرتشت!
آری، او می تواند پاک شود.
چگونه چنین تواند شد؟
هرگاه سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را پیش از آن زده باشند، او باید تن
خویش را سی بار با گمیز بشوید و سی بار با دست خشک بمالد و هر بار از سر خویش
آغاز کند.^۲

۱. جایی که روند معمول پاک کردن (لین برشوم) میسر نیست. (زگد).

۲. اگر «سگ-دید» انجام پذیرفته باشد، «سی-شو» (سی بار شستن) بسنده است. — بندهای ۳۵ و ۳۶ همین فر. (زگد).

۹۹

... اما اگر سگان یا پرنه گان مردارخوار هنوز «تسو» را نزنده باشند، او باید تن خود را پانزده بار با گمیز بشوید و پانزده بار با دست خشک بمالد.^۱

۱۰۰

... آنگاه باید هزارگام بدود تا در راه خویش به کسی برخورد و به بانگ بلند بدو بگوید:

«این منم در این جا؛ کسی که بی هیچ گونه آهنگ گناه در اندیشه و گفتار و کردار، به مردار برخوردیده است و می خواهد پاک شود.»
اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، یک سوم از گناه وی بخشوده می شود.

۱۰۱

... پس باید هزار گام دیگر بدود تا به مردی برخورد.
اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، نیمی از گناه وی بخشوده می شود.

۱۰۲

... سپس باید هزار گام دیگر بدود تا به مردی برخورد.
اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، همه گناه وی بخشوده می شود.

۱۰۳

پس آنگاه باید چندان بدود تا به جایی آباد — خانه ای یا روستایی یا شهری — برسد و به بانگ بلند بگوید:

«این منم در این جا؛ کسی که بی هیچ گونه آهنگ گناه در اندیشه و گفتار و کردار، به مردار برخوردیده است و می خواهد پاک شود.»
اگر مردمان آنجا به پاک کردن وی نکوشند، او باید تن خویش را با گمیز و

۱. اگر «سگ-دید» هنوز انجام نیپذیرفته باشد، او باید خود را تا اندازه ای که می تواند، پاک کند تا به جایی برسد که بتواند در آیین «برشَنوم» به پاک کردن کامل خویش بپردازد. — بندهای ۳۷ و ۷۱ همین فر. (زگد.)

آب پاک کند و از آن پس پاک می‌شود.^۱

۱۰۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر او بر سر راه خویش به آبی برخورد و تاوان گناه آلودن آب بر او روا گردد^۲،
پادافره گناهش چیست؟

۱۰۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
چهارصد تازیانه با اسپهه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۰۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر او بر سر راه خویش به درختانی برخورد و تاوان گناه آلودن آتش^۳ بر او روا
گردد، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
چهارصد تازیانه با اسپهه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۰۷

این است پادافره و تاوان گناه کسی که بدین فرمان تن دردهد؛ اما کسی که از
آن سر باز زند، بی گمان جای او گنایم دروج^۴ باشد.

۱. او می‌تواند از آن پس به کار خویش سرگرم شود و تا هنگامی که کسی بدو نگوید، نباید به نیاز بردن دست
زند و تا هنگامی که ناگزیر نشود که آیین «برشتم» را بجای آورد، می‌تواند کار خود را دنبال کند. (گپ.)
۲. یعنی با گذشتن از آب، آن را بیالاید.

۳. درختانی که می‌توان از آنها برای افروختن آتش، هیزم برگرفت. اگر چنین کسی بدان درختان دست زند،
آتشی که هیزم آن را از آن درختان بگیرند، بر اثر کردار ناروایی او ناپاک می‌شود. (گپ. و زگد.)

۴. دوزخ. سه فر. ۱۴، بند ۱۸

فرگرد نهم

بخش یکم

(الف)

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

کسی که بخواهد تنِ آلوده به مرداری را پاک کند، به کدام کس باید روی آورد؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیشتمان زرتشت!

به آشون مردی که راست سخن بگوید؛ مَثَره‌ی ورجاوند را آموخته باشد و روشهای آرایش زدایی را — آن گونه که در دین مزدا آمده است — به نیکوترین شیوه بداند.

چنین مردی باید گیاهان را از روی زمین چهار گوشه‌ای به گستردگی نه «وی بازو» برکند.

۱. آیینی که در این فرگرد توصیف می‌شود، در میان پارسیان (زرتشتیان هند) به «برشنوم نه شب» مشهور است؛ زیرا نه شب به درازا می‌کشد. — بند ۳۵ همین فر. (برای توضیح بیشتر درباره جزئیات این آیین، — یاد.)

۳

این چهار گوشه باید در آن بخش از زمین باشد که در آن کمترین^۱

۴-۵

.....^۲

۶

پس گودالی بکنند؛ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ بندان باشد به گودی چهار انگشت ...

۷

... و گودالهای دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم را نیز همان گونه بکنند؛ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ بندان باشد به گودی چهار انگشت.^۳

۸

این گودالها چه اندازه باید از یکدیگر دور باشد؟
یک گام.
یک گام چه اندازه است؟
به اندازه سه پا.^۴

۹

آنگاه سه گودال دیگر بکنند؛^۵ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ بندان باشد به گودی چهار انگشت.

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۵ فر. ۳ است.

۲. بندهای ۱۶ و ۱۷ فر. ۳

۳. در این شش گودال که باید به ترتیب از آباختر به نیمروز کنده شود، گمیز می ریزند. (گپ.)

۴. شاید منظور از «پا» در این جا، درازی کف پای یک شخص معمولی بزرگسال باشد که سه برابر آن یک گام شمرده می شود.

۵. در این سه گودال آب می ریزند.

چه اندازه دور از شش گودال پیشین؟
سه گام.

گامهایی به چه اندازه؟
بدان اندازه که هنگام راه رفتن برداشته می شود.
چنین گامهای سه گانه ای چه اندازه است؟
به اندازه نه پا.

۱۰

پس با کاردی فلزی، گرداگرد این زمین شیاری بکشند.
چه اندازه دور از گودالها؟
سه گام.

گامهایی به چه اندازه؟
بدان اندازه که هنگام راه رفتن برداشته می شود.
چنین گامهای سه گانه ای چه اندازه است؟
به اندازه نه پا.

۱۱

باید دوازده شیار بکشند^۱: سه شیار گرداگرد نخستین سه گودال، سه شیار
گرداگرد نخستین شش گودال، سه شیار گرداگرد آخرین سه گودال و سه شیار گرداگرد
همه نه گودال.

۱. این شیارها را باید با کارد و در هنگام روز، هم زمان با خواندن نیایشهای ویژه بکشند. پاک کننده هنگام
کشیدن شیارها، سه بار «آشیم و هو...» سه بار «فرو راته...» سه بار «به خشتودی سروش...» و سه بار
«سروش باز» می خواند. این شیارها باید از آباختر به نیمروز کنده شود. (گپ.)
شیار (یا «کیش») در آیینهای نیایش مزدپرستان، نقشی چشم گیرتر از دیگر آیینها دارد. به وسیله شیاری
که با نیایشهای ویژه و بتاب روشهای جنگ روانی کشیده می شود، آدمی یا دیو را به تنگنا می اندازند و یا آن
که در جنگ با دیو، برای خود سنگری آماده می کنند. (سفر ۱۷، بند ۵ و خرداد. بند ۶) در چنین
هنگامی، دروچ در درون «کیش» به بند درمی آید و بدین سان او را به بیرون از جهان می تاراند و با نیروی
آب و نیایشهای ایزدی، گام به گام باز پس می رانند تا سرانجام پناهگاهی جز دوزخ نیابد و جهان از گزند وی
بیاساید. (زگد.)

باید در هریک از فاصله‌های نه پایی^۱ سنگها یا سفالینه‌ها یا گنده‌های درخت یا کلوخها و یا هر چیز سخت دیگری را همچون پله‌ای بر سر گودالها بگذارند.^۲

بخش یکم

(ب)

۱۲

آنگاه باید ناپاک به سوی گودالها گام بردارد و تو — ای زرتشت! — در کنار شیار بایست و برخوان:

«ای مزدا! ای شهریارِ بزرگ!

منش نیک و روانِ آشونان و نیایش آرمیتی و شور دل، همه را به سرای تومی آورم تا توبه نیروی پایدار [خویش آنها را] جاودانه نگاهدار باشی.»^۳
... و ناپاک نیز این گفتار را برخواند:

«ای مزدا! ای شهریارِ بزرگ!

منش نیک^۴

۱۳

برزبان راندن هریک از واژگان این نیایش، اهریمن را فرو کوبد، دیو خشم خونین درفش را فرو افکند، دیوان مزندری را درهم شکند، همه دیوان را به ستوه آورد و دُروج را ناتوان و ناتوان تر کند.

۱۴

ای سپیتمان زرتشت!

چوبی نه گره بجوی و چمچه‌ای برنجین یا سربین را بر سر آن چوب ببند و با آن

۱. نه پا میان گودالهای گمیز و گودالهای آب، نه پا میان گودالها و شیارها و نه پا میان آخرین گودالها و شیارها.

۲. این پله را برای آن می‌گذرند که پای ناپاک نباید با زمین برخورد یابد و آن را بیالاید.

۳. گاه، یس. ۴۹، بند ۱۰

۴. همان بند ۱۰ یس. ۴۹ تکرار می‌شود.

بر تن ناپاک، گمیز بریز.^۱

۱۵

نخست باید دستهایش را بشویند. اگر دستهایش نخست شسته نشود، همه تن خویش را ناپاک می‌کند.
هنگامی که دستهایش را سه بار شستند، باید بر سر او گمیز بریزند.
آنگاه دروج «نسو» به پیش، به میان ابروان وی می‌گریزد.

۱۶-۲۷

۲

۲۸

بر سر نخستین گودال، ناپاک از «نسو» آزادتر شود.
پس تو باید این سخنان دیوانگن و بسیار درمان‌بخش را به بانگ بلند برخوانی:
«یته آهوویزیو...»^۳
بر سر دومین گودال...^۴
بر سر سومین گودال...^۴
بر سر چهارمین گودال...^۴
بر سر پنجمین گودال...^۴
بر سر ششمین گودال...^۴

۲۹

پس از آن ناپاک باید در درون شیارها، چهار انگشت بیرون از شیارهای شش

۱. در تمام مدتی که پاک کننده از گودالها گمیز یا آب برمی‌گیرد و بر تن ناپاک می‌ریزد، باید از دست زدن بدو یا گام نهادن در شیارها خودداری کند. (زگد).
۲. = بندهای ۷۱-۴۰ فر. ۸ با اندک دگرگونی.
۳. = بندهای ۲۱-۱۹ فر. ۸.
۴. = سه سطر آغاز همین بند.

گودال نخستین بنشیند.^۱

در آنجا باید تن خویش را با مشتهای پراز خاک بمالد.

۳۰

باید پانزده بار برای او از زمین خاک بگیرند تا تن خویش را با آن خاک بمالد.
پس چندان درنگ کنند که تن وی تا واپسین موی تارک سرش خشک شود.

۳۱

هنگامی که تن او خشک شد، باید برسر گودالهای آب بایستد.
برسر نخستین گودال، باید تن خود را یک بار با آب بشوید.
برسر دومین گودال، باید تن خود را دوبار با آب بشوید.
برسر سومین گودال، باید تن خود را سه بار با آب بشوید.

۳۲

سپس باید تن خویش را^۲ با خوشبوهایی چون اورواسنی یا وُهو-گون یا وُهو-کیرتی یا هَذَا-نِیْتَا یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کند و پس از آن می‌تواند جامه‌هایش را بپوشد و به خانه‌اش بازگردد.

۳۳

او باید در درون خانه در جای ناپاکان^۳ و جدا از دیگر مزدپرستان بماند. او نباید به آتش و آب و خاک و چارپایان و درختان و آشوتان — خواه مرد، خواه زن — نزدیک شود.

و بدین‌سان سه شب را سپری کند. پس از گذشتن سه شب، تن خویش را بشوید و پوشاک خود را با گمیز و آب بشوید و پاک کند.

۱. میان شیارهای گرداگرد نخستین شش گودال که گمیز در آنهاست و شیارهای گرداگرد آخرین سه گودال که آب در آنهاست.

۲. و اگر بتواند، جامه‌هایش را. (فر. ۱۹، بند ۲۴)

۳. آرمشگاه. (فر. ۳، بند ۱۵)

۳۴

پس دیگر باره در درون خانه در جای ناپاکان و جدا از دیگر^۱

۳۵

پس دیگر باره در درون خانه در جای ناپاکان و جدا از دیگر^۲

۳۶

از آن پس، او می‌تواند به آتش و آب و خاک و چار پایان و درختان و آشوتان
— خواه مرد، خواه زن — نزدیک شود.

بخش دوم

۳۷

پاک کننده باید موبد را در برابر آفرین و آمرزش خواهی وی^۳، شهریار را به
ارزش اشترنر پربهایی، شهربان را به ارزش نریانی، دهخدا را به ارزش و رزای و خانه
خدا را به ارزش ماده گاو سه ساله ای پاک کند.

۳۸

پاک کننده باید بانوی خانواده را به ارزش ماده گاو شخم زنی، کنیز خانواده را
به ارزش ماده گاو بارکشی و کوچک ترین فرزند خانواده را به ارزش بره ای پاک کند.^۴

۳۹

چنین است نامهای چار پایان گونه گونی که مزدپرستان — اگر بتوانند — باید
به پاک کننده بدهند. اما اگر نتوانند این دستمزد را بدهند، باید هرگونه پاداش دیگری
که می‌توانند، بدو بدهند تا آن مرد پاک کننده خشنود و بی رنجش از خانه شان بیرون
رود...

۱. مانند بند ۳۳ است با دگرگونی «سه شب» به «شش شب».

۲. مانند بند ۳۳ است با دگرگونی «سه شب» به «نه شب».

۳. سه فر. ۷، بند ۴۱ زیر.

۴. دار. «ماده گاو شخم زن» و ماده «گاو بارکش» را مشکوک دانسته است.

۴۰

... زیرا اگر پاک کننده ناخشنود و رنجیده خانه شان را پشت سر گذارد، دروج «نسو»
از راه بینی و چشمها و زبان و آرواره ها و اندامهای نرینگی و مادینگی و پشت، تن آنان
را می آلاید.

۴۱

دروج «نسو» بر آنان فرود می آید و تا بُنِ ناخنهایشان را می گیرد و از آن پس،
همواره ناپاک می مانند.
ای میپتمانُ زرتشت!
براستی خورشید و ماه و ستارگان از تابش بر آلودگان به مردار، اندوهناک
می شوند.

۴۲

ای میپتمانُ زرتشت!
کسی که پاک کننده را خشنود کند، آتش را خشنود می کند؛ آب را خشنود
می کند؛ خاک را خشنود می کند؛ درختان را خشنود می کند؛ آشون مردان و آشون زنان را
خشنود می کند.

۴۳

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:
ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
پاداش کسی که آلوده به مرداری را از «نسو» پاک کند، پس از جدا شدن جان
از تن وی چیست؟

۴۴

اهوره مزدا پاسخ داد:
تو می توانی او را نوید دهی که در جهان دیگر، آسایش و خوشی پایدار بهشت،
پاداش اوست.

۴۵

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چگونه با دروج «نسو» که از پیکر مرده به تن زنده می تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نسو» که از پیکر مرده برمی آید و زنده را می آلاید، بستیزم؟

۴۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن بخشهایی از گاهان را که باید دوبار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
آن بخشهایی از گاهان را که باید سه بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
آن بخشهایی از گاهان را که باید چهار بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
دروج همچون تیرِ خود پَر، همچون فرش زمین — هنگام پایان سال — همچون
جامهٔ زمین — که موسمی بیش نباید — دور و ناپدید شود.^۲

بخش سوم

۴۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر کسی شیوه های پاک کردن آلودگان را — آن گونه که در دین مزدا آمده
است — نیاموخته باشد و بخواهد ناپاکی را پاک کند، مزداپرستان چه باید بکنند؟
چگونه با دروج «نسو» که از پیکر مرده به تن زنده می تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نسو» که از پیکر مرده برمی آید و زنده را می آلاید، بستیزم؟

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» نیرومندتر از آن می شود که پیش از آن بود.

۱. «ایشوش هوانخت». — فر. ۴، بند ۴۹ (الف) و یاد.

۲. «فرش زمین» و «جامهٔ زمین» هر دو کنایه از سبزه و گیاه است.

«نسو» نیرومندتر می شود و از آن پس، بیماری و مرگ و تباهی دیو آفریده بیش از پیش بر مردمان چیرگی می یابد.

۴۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
پادافره گناه چنین کسی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

مزدایرستان باید او را به بند درکشند؛ نخست دستهایش را ببندند؛ آنگاه جامه هایش را از تن برگیرند؛ پس آنگاه پوستش را از تن برکشند و سرش را از تن ببرند و مردارش را نزد آزمندترین پزندگان آفریده سپندمینو، نزد پزندگان مردارخوار، نزد غرابان بیندازند و چنین بگویند:

«مردی که در این جاست، از همه اندیشه ها و گفتارها و کردارهای اهریمنی خویش پشیمان شده است...»

۵۰

... اگر کردار اهریمنی^۱

۵۱

ای اهوره مزدا!
آن کیست که هراس به دلها می افکند؟
آن کیست که فراوانی و افزونی را از جهان برمی گیرد و بیماری و مرگ می آورد؟

۵۲

ای سپیتمان زرتشت!
چنین کسی «آشموغ» نا آشونی است که در این جهان استومند بخواهد ناپاکی را پاک کند، بی آن که شیوه های پاک کردن آلودگان را به روش دین مزدا آموخته باشد.

۵۳

ای میپشمان زرتشت!
از آن پس، آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه از آن سرزمین و از آن کشتزارها دور می‌شود.^۱

۵۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
کی آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه، دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد؟

۵۵-۵۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن
گندم و گیاه هرگز بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد تا آن «آشموغ» ناآشون را
بکشند و در آن جا سه شبانروز در برابر آتش فروزان و برسم دسته بسته، هوم بر دست
گیرند و سروش پارسا را بستانند و نیاز پیشکش آورند.^۲

۵۷

پس آنگاه آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد.

۱. — بند ۵۲ فر. ۱۳

۲. این آیین به «زننده روان» شهرت دارد، یعنی نیاز آوردنی که روان را زنده و سزاوار در آمدن به بهشت می‌کند.
این آیین تنها هنگامی که گناهکار آیین «پیت» را بجای می‌آورد، برگذار می‌شود. (زگد).

فرگرد دهم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!
چگونه با دروج «نَسو» که از پیکر مرده به تن زنده می‌تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نَسو» که از پیکر مرده برمی‌آید و تن زنده را می‌آلاید، بستیزم؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن بخشهایی از گاهان را^۱

۳

ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!

کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید دو بار بر خوانده شود؟^۲

۱. = بند ۴۶ فر. ۹

۲. در روند پاک کردن، صدا و دست با هم سرگرم کارند. نیایشهایی که ناپاک، هنگام پاک کردن خویش باید بر خواند، در فرگرد پیشین آمد؛ اما در این فرگرد با فهرست تفصیلی نیایشهایی که باید دو تا چهار بار خوانده شود، برمی‌خوریم. هنگام خواندن این نیایشها ذکر نشده است و ما نمی‌دانیم که آنها را همراه نیایشهایی که در فرگرد پیشین به خواندن آنها فرمان داده شده است می‌خوانند — و در این صورت باید در مدت شستن ناپاک خوانده شود — و یا برای اجرا در تمام مراسم، در نظر گرفته شده است.

این نیایشها — همانند نیایشهای پیشین — از «گاهان» — کهن‌ترین و ورجاوندترین بخش اوستا — برگرفته شده و برای این منظور خاص نوشته نشده است؛ اما — چنان که در همه آیینها اتفاق می‌افتد — از آنچه که در سرودهای ورجاوند کهن می‌تواند کم و بیش به آسانی در این وضعیت خاص بکار آید، استفاده شده ←

۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

این است آن بخشهایی از گاهان که باید دوبار برخوانده شود و تو باید دوبار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

.....^۱

۵

پس از آن که دوبار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از برخوانی:

«من اهریمن را از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور، از پیکر مرد به مردار آلوده، از پیکر زن به مردار آلوده، از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همه جهان پاک اهورایی دور می رانم...»

۶

... من نسورا دور می رانم. من آرایش آشکار و پنهان را از این خانه...»^۲

۷

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار برخوانده شود؟

۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

است. از برخوانی این بندهای گاهان با عزایم خوانی دنبال می شود که به زبان معمولی اوستایی به نگارش درآمده و آشکار است که برای همین مورد تصنیف شده است. (زگد.)

۱. یس. ۲۸، بند ۱ یس. ۴۱، بند ۵

یس. ۳۵، بند ۲ یس. ۴۳، بند ۱

یس. ۳۵، بند ۸ یس. ۴۷، بند ۱

یس. ۳۹، بند ۴ یس. ۵۱، بند ۱

یس. ۴۱، بند ۳ یس. ۵۳، بند ۱

۲. دنباله جمله مانند بند ۵ است.

این است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار برخوانده شود و تو باید سه بار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

۱

۹

پس از آن که سه بار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این پروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از برخوانی:

«من ایندَن، سَوزَو و نانگ هَیثیه دیورا از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور از پیکر مرد آلوده به مردان از پیکر زن آلوده به مردان از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همه جهان اهورایی دور می‌رانم ...»

۱۰

... من توژوی و زیریچ را از خانه « ۲

۱۱

ای دادار جهان استومند! ای آشَوَن!
کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار برخوانده شود؟

۱۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
این است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار برخوانده شود و تو باید چهار بار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

۳

۱۳

پس از آن که چهار بار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این

۱. یس. ۲۷، بند ۱۴-یس. ۳۳، بند ۱۱-یس. ۳۵، بند ۵-یس. ۵۳، بند ۹

۲. دنباله جمله مانند بند ۹ است.

۳. یس. ۲۷، بند ۱۳-یس. ۳۴، بند ۱۵-یس. ۵۴، بند ۱

پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی:

«من دیوِ خشمِ خونینِ درفش و آگتش را از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور، از پیکر مرد آلوده به مردار، از پیکر زن آلوده به مردار، از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همه جهان اهورایی دور می‌رانم...»

۱۴

... من دیوانِ ورنَ و دیووات را از این خانه^۱

۱۵

این است آن بخشهایی از گاهان که باید دوبار بر خوانده شود.
این است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار خوانده شود.
این است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار خوانده شود.

۱۶

این است سخنانی که اهریمن را فرومی‌کوبد.
این است سخنانی که دیوِ خشمِ خونینِ درفش را فرومی‌کوبد.
این است سخنانی که دیوانِ مَرِنْدَری را فرومی‌کوبد.
این است سخنانی که همه دیوان را فرومی‌کوبد.

۱۷

این است سخنانی که در هِمِستاری با دروج «نَسو» بکار آید؛ دروج «نَسو» که از پیکر مرده به تن زنده می‌تازد؛ که از پیکر مرده برمی‌آید و تن زنده را می‌آلاید.

۱۸

پس تو — ای زرتشت! — باید در بی آب و گیاه‌ترین بخش زمین، در تهی‌ترین و خشک‌ترین جای این زمین نه گودال بکنی؛ زیرا پاکی در زندگی این جهانی، بزرگ‌ترین نیکی برای مردمان است: آن پاکی که مردمان از دین مزدا دریابند تا خویشان را با اندیشه و گفتار و کردار نیک پاک کنند.

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۳ است.

۱۹

ای مرد آشون!

خویشتن را پاک بدار! هرکس در این جهان زیرین می‌تواند پاکی را برای
خویشتن بدست آورد: خود را با اندیشه و گفتار و کردار نیک پاک کند.

۲۰

۱^۱

فرگرد یازدهم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!
چگونه خانه را، آتش را، آب را، خاک را، ستوران را، گیاهان را، آشَوَن مرد
را، آشَوَن زن را، ستارگان را، ماه را، خورشید را، روشنی بی پایان را و همه آفریدگان
نیک مزدا — زادگانِ سپندمینو — را پاک کنم؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

تو نیایشهای ویژه پاک کردن آلودگان را برخوان، آنگاه خانه، آتش، آب،
خاک، ستوران، گیاهان، آشَوَن مرد، آشَوَن زن، ستارگان، ماه، خورشید، روشنی
بی پایان و همه آفریدگان نیک مزدا — زادگانِ سپندمینو — پاک می شوند.

۳

برتست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که «آهَوَنَ وِیْرَه...» را پنج بار بسرای:

۱. این فرگرد — مانند فرگرد پیشین — از نیایشهایی که برای دور راندن «نَسو» خوانده می شود، ترکیب یافته است؛ اما ویژگیهای دیگری هم دارد؛ همچون اشاره به چیزهای خاصی که باید پاک شود: خانه، آب، آتش و جز آن. هریک از نیایشها دو بخش را دربر می گیرد: سطر از «گاهان» که کاملاً و یا نسبتاً به چیزهای خاصی که باید پاک شود، اشاره دارد و نیایشی عام به زبان معمولی اوستایی که هنگام پاک کردن همه چیزها به گونه ای یکسان خوانده می شود. (زگد.)

۱ ۱

۴

چون بخواهی خانه را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۲ ۲

چون بخواهی آتش را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۳ ۳

۵

چون بخواهی آب را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۴ ۴

چون بخواهی خاک را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۵ ۵

۶

چون بخواهی ستوران را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۶ ۶

چون بخواهی گیاهان را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۷ ۷

۷

چون بخواهی آشون مرد یا آشون زنی را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند

برخوان:

۱. = بندهای ۱۹-۲۰ فر. ۸

۲. = یه. ۴۹، بند ۱

۳. = یه. ۳۶، بند ۱

۴. = یه. ۳۸، بند ۳

۵. = یه. ۳۸، بند ۱

۶. = یه. ۳۵، بند ۴

۷. = یه. ۴۸، بند ۶

۱ ۱

۸

پس بر تست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی .
بر تست که تو «آهونَ وِیژیه ...» را هشت بار بسرایی :

۲ ۲

۹

من خشم را دور می‌رانم .
من «نسو» را دور می‌رانم .
من آرایش آشکار را دور می‌رانم .
من آرایش پنهان را دور می‌رانم .
من «خرو» را دور می‌رانم .
من «خرو یغنی» را دور می‌رانم .
من «بویذی» را دور می‌رانم .
من «بویذیژا» را دور می‌رانم .
من «کوندی» را دور می‌رانم .
من «کوندیز» را دور می‌رانم .
من «بوشاسپ» زرد را دور می‌رانم .
من «بوشاسپ» دراز دست را دور می‌رانم .
من «مویذی» را دور می‌رانم .
من «گبست» را دور می‌رانم .
من آن پری را که بر آتش و آب و خاک و ستور و گیاه فرود آید، دور می‌رانم .

۱. = یس . ۵۴، بند ۱. نیایشهای ویژه‌ای برای پاک کردن ستارگان، ماه، خورشید و روشنی بی‌پایان که ذکر آنها در بندهای ۱ و ۲ گذشت، نیامده است؛ زیرا که هیچ ناپاکی آنها را آلوده نمی‌کند و آنها تنها با دیدن ناپاک، اندوهگین می‌شوند (فر. ۹، بند ۴۱) و همین که او پاک شود، آنها نیز از اندوه رهایی می‌یابند. (زگد.)

۲. = بندهای ۱۹-۲۰ فر. ۸

من آن دیوناپاکی را که بر آتش و آب و خاک و ستور و گیاه فرود آید، دور
می رانم.

۱۰

ای اهریمن تبهکار!
من ترا از آتش و آب و خاک و ستور و گیاه و آشون مرد و آشون زن، از ستارگان
و ماه و خورشید و فروغ بی آغاز و از همه آفریدگان نیک مزدا — زادگان سپند مینو — دور
می رانم.

۱۱

پس بر تست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی.
بر تست که «آهون ویزنه...» را چهار بار بسرایی:

۱^۱

۱۲

خشم دور رانده شود...^۲

۱۳

ای اهریمن تبهکار!
تو از آتش و آب و خاک و ستور و گیاه و آشون مرد و آشون زن و ستارگان و ماه و
خورشید و روشنی بی پایان و همه آفریدگان نیک مزدا — زادگان سپند مینو — دور رانده
شوی.

۱۴

پس بر تست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی.
بر تست که این نیایش را چهار بار بسرایی:

۳^۳

۱. = بندهای ۱۹-۲۰ فر. ۸

۲. همه نامهای بند ۹ به ترتیب با «دور رانده شود.» تکرار می شود.

۳. = یه. ۳۴، بند ۱۵

۱۵-۱۶

۱
.....

۱۷

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی .
برتست که نیایش «آیرِیَمَن ایشیه» را چهار بار بسرایی :

۲
.....

۱۸-۱۹

۲
.....

۲۰

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی .
برتست که «آهونَ وِیرته ...» را چهار بار بسرایی :

۴
.....

۱ . بندهای ۹ و ۱۰ همین فر.

۲ . = یه . ۵۴ . بند ۱

۳ . = بندهای ۱۲ و ۱۳ همین فر.

۴ . = بندهای ۱۹ و ۲۰ فر. ۸

فرگرد دوازدهم

۱

هرگاه پدر یا مادر کسی بمیرد، تا کی — پسر برای پدر و دختر برای مادر — باید در «آپه مان»^۱ باشد؟
تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟^۲
اهوره مزدا پاسخ داد:
برای نیکوکاری روزی برای گناهکاری شصت روز باید در «آپه مان» باشد.

۲

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
چگونه خانه را^۳ پاک کنم؟
چگونه خانه را دیگر باره پاک توان کرد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
با سه بار شستن تن. با سه بار شستن جامه ها. با سه بار بر خواندن گاهان. با پیشکش بردن نیازی نزد آتش من. با پیشکش بردن برسم دسته بسته و با نیاز بردن آشامیدنی نزد آب نیک.

۱. رهنمودهای پاک کردن آلودگان به مردار در فرگردهای پیشین، جنبه همگانی دارد و به خویشاوندی با شخص در گذشته پیوند نمی یابد. اما آنچه در این فرگرد می آید، تنها به خویشاوندان نزدیک مرده پیوستگی می یابد. موضوع بندهای این فرگرد، مدت ماندن در «آپه مان» برای خویشاوندان گوناگون است. (دار.) برای توضیح درباره «آپه مان» و موضوع این فرگرد، — یاد.

۲. تا کی اگر شخص مرده در وضعیت پاک و تقدس باشد و تا کی اگر وی در حالت «پشوتنو» باشد؟

۳. خانه ای که پدر یا مادر خانواده در آن مرده باشد.

ای سپیتمان زرتشت!

پس آن خانه پاک شود و آب و آتش و امشاسپندان بدان خانه درآیند.

۳

هرگاه پسریا دختر کسی بمیرد، تا کی — پدر برای پسر و مادر برای دختر — باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا...^۱

۴

ای دادار...^۲

۵

هرگاه برادر یا خواهر کسی بمیرد، تا کی — برادر برای برادر و خواهر برای

خواهر — باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا...^۱

۶

ای دادار...^۲

۷

هرگاه خانه خدا یا بانوی خانواده بمیرد، آنان^۳ تا کی باید در «آپه مان» باشند؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار شش ماه و برای گناهکار یک سال باید در «آپه مان» باشند.

۸

ای دادار...^۲

۱. = دنیاله بند ۱

۲. = بند ۲

۳. همه خانواده، اعم از خویشاوندان و خدمتگزاران.

۹

هرگاه پدر بزرگ یا مادر بزرگ کسی بمیرد، تا کی — نبیره نرینه برای پدر بزرگ و نبیره مادینه برای مادر بزرگ — باید در «آپه مان» باشد؟
تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
برای نیکوکار بیست و پنج روز و برای گناهکار پنجاه روز باید در «آپه مان» باشد.

۱۰

ای دادار...^۱

۱۱

هرگاه نبیره نرینه یا نبیره مادینه کسی بمیرد، تا کی — پدر بزرگ برای نبیره نرینه و مادر بزرگ برای نبیره مادینه — باید در آپه مان باشد؟
تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟
اهوره مزدا...^۲

۱۲

ای دادار...^۱

۱۳

هرگاه عمویا عمه یا دایی یا خاله کسی بمیرد، تا کی — برادرزاده یا خواهرزاده نرینه برای عمویا دایی و برادرزاده یا خواهرزاده مادینه برای عمه یا خاله — باید در «آپه مان» باشد؟
تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
برای نیکوکار بیست روز و برای گناهکار چهل روز باید در «آپه مان» باشد.

۱. = بند ۲

۲. = دنباله بند ۹

۱۴

ای دادار...۱

۱۵

هرگاه عموزاده یا عمه زاده یا دایی زاده یا خاله زاده کسی بمیرد، تا کی باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار پانزده روز و برای گناهکار باید سی روز در «آپه مان» باشد.

۱۶

ای دادار...۱

۱۷

هرگاه نبیره عمویا عمه یا دایی یا خاله کسی بمیرد، تا کی باید در آپه مان باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار ده روز و برای گناهکار بیست روز باید در «آپه مان» باشد.

۱۸

ای دادار...۱

۱۹

هرگاه نبیره عموزاده یا عمه زاده یا دایی زاده یا خاله زاده کسی بمیرد، تا کی باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار پنج روز و برای گناهکار ده روز باید در «آپه مان» باشد.^۱

۲۰

ای دادار...^۲

۲۱

هرگاه بیگانه ای که پیرو دین راستی نباشد، بمیرد، چند تن از آفریدگانِ
سپندمینو را آشکارا و پنهانی می آید؟

۲۲-۲۴

۲^۳

۱. در مورد هایی که در بندهای ۱۵ و ۱۷ و ۱۹ آمده است؛ مانند موردهای پیشین، هر نرینه ای باید پس از مرگ
خویشاوند نرینه و هر مادینه ای پس از مرگ خویشاوند مادینه خویش در مدتی که مقرر شده است، در
«آپه مان» بماند.

۲. = بند ۲

۳. بندهای ۳۸-۳۶ فر. ۵

فرگرد سیزدهم

بخش یکم (الف)

۱

کدام است آن آفریده نیک در میان آفریدگان سپندمینو که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده اهریمن را می‌کشد؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
سگ خارپشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگْهَپَرَه»^۱ که مردم بد زبان «دوژاگ»^۲ می‌نامندش.
این است آن آفریده نیک در میان آفریدگان سپندمینو که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده اهریمن را می‌کشد.

۳

ای زرتشت!

۱. vanghâpara (= خارپشت) از نیمه شب تا بامداد نبرد می‌کند. این اشاره از وجود اسطوره‌ای خبر می‌دهد که در آن، پرتوهای خورشید از نیمه شب تا بامداد می‌تابد تا پرده تاریکی را سوراخ کند و در این شکل و هیأت به خارهای یک خارپشت می‌ماند. (زگد).

۲. duzaka نام عامیانه خارپشت است و «بدسرشت» معنی می‌دهد. (درفارسی «ژوژ» و «ژوژه») نام «وَنگْهَپَرَه» باید اشاره‌ای باشد به کیفیت اساطیری آن. این نکته خالی از اهمیت نیست که درباره آن گفته شده است: «هنگامی که او را به نام اصلی اش بخوانند، نیرومند است.» (گپ.) سرشت هر موجودی را تا اندازه‌ای در نامش می‌توان یافت. (زگد.)

هرکس سگ خار پشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگَه‌پَرَه» را — که مردم بد زبان «دُوژاگ» می‌نامندش — بکشد، روان خویش را تا نُه پشت می‌کشد و اگر تاوان گناه خود را درزندگانی این جهانی با پیشکش بردن نیازی نزد «سروش» ندهد، راهی به «چینودپُل» نباید.^۱

۴

ای دادار جهان استومند! ای آشَوَن!
اگر کسی سگ خار پشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگَه‌پَرَه» را — که مردم بد زبان «دُوژاگ» می‌نامندش — بکشد، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سَروشو-چَرَن.

بخش یکم

(ب)

۵

کدام است آن آفریده بد در میان آفریدگانِ اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده سپندمینو را می‌کشد؟

۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
دیوی که «زیری مینگوره»^۲ نام دارد و مردم بد زبان «زیری میاک»^۳

۱. اسفندیارچی بخش اخیر این جمله را چنین ترجمه کرده است. «... او با پیشکش بردن نیازنزد سروش نیز نمی‌تواند تاوان گناه خود را در این جهان بدهد.»

۲. اسفندیارچی آن را «سنگ پشت» دانسته است. در گد. به «سبزه خور» برگردانده شده و در زیرنویس حدس زده شده است که «موش صحرایی» باشد. «بنویست» نوشته است که این نام را معمولاً به «موش آبی» برگردانده‌اند. (— دین ایرانی بر پایه متنهاى مهم یونانى، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص ۶۹)

۳. «هنگامی که آن را چنین نخوانند، ناتوان است.» (گپ.) «زیری میاک» نامی خوش‌یمن است و با «زیری میا» که اشاره به تازگی آب و شادابی سبزه دارد، مربوط می‌شود و بنابراین «سنگ پشت» را جانور

می‌نامندش.

این است آن آفریده بد در میان آفریدگان اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده سپندمینو را می‌کشد.

۷

ای زرتشت!

هرکس دیو «زیری مینگوره» را — که مردم بد زبان، «زیری میاگ» می‌نامندش — بکشد، گناهانش در اندیشه و گفتار و کردار — بدان گونه که آیین «پیت» را بجای آورده باشد — بخشوده شود و تاوان آن داده شود.

بخش دوم

۸

هرکس سگ گله، سگ خانگی یا سگ ولگرد^۱ یا سگ پرورده ای^۲ را بزند و بکشد، روان او هنگام رفتن به جهان دیگر، با شیونی بلندتر از شیون گوسفندی که گرگی در جنگلی بزرگ بدو شبیخون زده باشد، پرواز کند.^۳

۹

... هیچ روانی در جهان دیگر با روان از تن جدا شده او دیدار نکند و در برابر زوزه و شبیخون دیوان، به وی یاری نرساند.
سگ نگهبان «چینودپل» در برابر زوزه و شبیخون دیوان، به وی یاری نرساند.

۱۰

هرگاه کسی سگ گله ای را چنان بزند که از کار بیفتد و یا گوش یا چنگالش

→ آب تازه معرقی می‌کند و از این رو به «زیری مینگوره» (آسیب رسان به آب تازه) دگرگون شده است. (گا.) در گد. معنی این نام «خرامنده در سبزه» آمده است.

۱. وُهوَنزَگ: بند ۳۰ فر. ۵ و بند ۱۹ همین فر.

۲. سگ شکاری؟ (زگد.)

۳. از بهشت. (گپ.)

را ببرد و دزد یا گرگی به گله دستبرد زند و گوسفندی را بر باید و سگ نتواند هیچ گونه هشدار بدهد، او باید تاوان گوسفند ربوده را بدهد و برای زخمی که بر سگ زده است، پادافره گناه زخمی کردن آگاهانه بر او رواست.

۱۱

هرگاه کسی سگی خانگی را چنان بزند که از کار بیفتد و یا گوش یا چنگالش را ببرد و دزد یا گرگی به خانه دستبرد زند و کالایی [یا گوسفندی] را بر باید و سگ نتواند هیچ گونه هشدار بدهد، او باید تاوان کالا [یا گوسفند] ربوده را بدهد و برای زخمی که بر سگ زده است، پادافره گناه زخمی کردن آگاهانه بر او رواست.

۱۲

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
هرگاه کسی سگ گله ای را چنان بزند که از هوش برود و جان بدهد، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
هشتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هشتصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۳

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
هرگاه کسی سگی خانگی را...^۱

۱۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
هرگاه کسی سگی ولگرد را...^۲

۱۵

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

۱. = بند ۱۲ با شماره هفتصد به جای هشتصد.

۲. = بند ۱۲ با شماره ششصد به جای هشتصد.

هرگاه کسی توله سگی را...^۱

۱۶

همین پادافره^۲، کیفر کشتن سگ «جَژو»^۳، سگ «ویژو»^۴، سیاه گوش،
سگ «اوروپپی» تیزدندان^۵ و روباه تندرو^۶ است.
همین پادافره^۲، کیفر کشتن هرگونه سگی جز «سگ آبی»^۷ است.

بخش سوم

۱۷

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
کدام است سگی که باید آن را سگ گله خواند؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
سگی است که تا یک «یوَجِیستی» گرداگرد گله می‌گردد و آن را از گرگ و
دزد پاسداری می‌کند.

۱۸

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
کدام است سگی که باید آن را سگ خانگی خواند؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
سگی است که تا یک «هاسَر» گرداگرد خانه می‌گردد و آن را از گرگ و دزد

۱. = بند ۱۲ با شمارهٔ پانصد به جای هشتصد.

۲. پانصد تازیانه.

۳. زگد. این دو نام را ناشناخته شمرده؛ اما گد. اولی را «توله سگ تازه به آواز آمده» و دومی را «توله سگ هنوز به آواز نیامده» ترجمه کرده است.

۴. — فر. ۵، بند ۳۳ فر. ۵ زیر.

۵. روباه به آفرینش نیک بستگی دارد، چرا که با دیو khava می‌جنگد. (بن. بخش ۱۹)

۶. جدا کردن سگ آبی از دیگر سگان برای آن است که کیفر کشتن آن بسیار سنگین است (گپ.). — بند

۵۲ همین فر. و فر. ۱۴

پاسداری می‌کند.

۱۹

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کدام است سگی که باید آن را سگ ولگرد خواند؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

سگی است که هیچ‌یک از تواناییهای سگان دیگر را نشان نمی‌دهد و تنها در

پی تن پروری است.^۱

بخش چهارم

۲۰

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که به سگ گله‌ای خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

گناه او همچند گناه کسی است که به سرورِ بزرگترین خانواده^۲ خوراک بد

بدهد.

۲۱

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

کسی که به سگی خانگی خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

گناه او همچند گناه کسی است که به سرورِ خانواده‌ای میان مایه خوراک بد

بدهد.

۱. او نمی‌تواند همان کاری را بکند که سگ چوپان یا سگ خانگی می‌کند؛ اما خرفستران و جانداران آسیب‌رسان را می‌گیرد و «نَسو» را می‌زند. (گپ.) این سگ آواره و ولگرد است؛ اما ارزش بسیاری برای آن قائلند (بند ۲۲ همین فر.) و یکی از سگانی است که در آیین «سگ دید» برای زدن «نَسو» از آن بهره می‌گیرند. (زگد.)

۲. که به میهمانی فراخوانده شده باشد. (زگد.)

۲۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 کسی که به سگی ولگرد خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 گناه او همچند گناه کسی است که به آثر بانی آشون که به خانه اش بیاید،
 خوراک بد بدهد.^۱

۲۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 کسی که به تولد کسی خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 گناه او همچند گناه کسی است که به نوجوانی آشون زاده و به پانزده سالگی
 رسیده، خوراک بد بدهد.^۲

۲۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 هرگاه کسی به سگ گله ای خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره اش دویست تازیانه با اسپهه-اشترا،
 دویست تازیانه با سروشو-چرن است.^۳

۱. سگ ولگرد جا و پناهگاهی ندارد و بنابراین با سروریک خانواده سنجیده نشده است؛ «نسو» را می زند و مانند آثر بانی آشون از گروه آوارگان و گونه ای درویش پرسه زن است. (زگد).
۲. شاید منظور از این عبارت نوجوانی است که به سن پانزده سالگی رسیده و آیین «نو-زود» (بهستن کشتی و درآمدن به جرگه مزدپرستان) برای وی برگذار شده باشد. توله سگ نیز در چهار ماهگی در خلعت دین مزدا درمی آید و می تواند «نسو» را بزند. (زگد).
۳. «روان مردی را دیدم که وی را دیوان، درست چون سگ می دریند. آن مرد نان به سگان دهد و نخورد و سینه و پای و شکم و ران آن مرد می خورند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان (وی) چنان گران پادافره برد؟ سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که این روان آن مرد دروند است که به گیتی خورش (از) سگهای شبان و خانه بان بازداشت یا (آنها را) زد و کشت.» (ارد. ترجمه مهرداد بهار، پژ. ص ۲۶۹)

۲۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هرگاه کسی به سگ خانگی خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 پادافره گناهش نود تازیانه با اسپهه-اشترا، نود تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هرگاه کسی به سگ ولگرد خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 پادافره گناهش هفتاد تازیانه با اسپهه-اشترا، هفتاد تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هرگاه کسی به توله سگی خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 پادافره گناهش پنجاه تازیانه با اسپهه-اشترا، پنجاه تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۸

در میان آفریدگان سپندمینو، این سگ است که اگر بدو خوراک ندهند و همواره سرگرم به کار پاسداری از چیزهایی باشد که بهره ای از آنها بدو نمی رسد، زودتر از همه پیرو ناتوان می شود.
 پس او را شیرو چربی و گوشت بیاور که خوراک بایسته اوست.^۱

۱. هنگامی که کسی خوراک می خورد، باید سه پاره از آن را کنار بگذارد و به سگ بدهد... زیرا در میان بینوایان، سگ از همه بینواتر است. (صدد، ۳۱)

بخش پنجم

۲۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آگر در خانه مزدپرستی، سگی هاریا سگی ناگاه گیر^۱ باشد، مزدپرستان چه
باید بکنند؟

۳۰

اهوره مزدا پاسخ داد:
آنان باید چنبری چوبین به ستبری یک آشتی^۲ — از چوب سخت — ویا به
ستبری دو آشتی — از چوب نرم — برگردن او بگذارند و او را از دو سوی آن چنبره جایی
ببندند.

۳۱

... اگر چنین نکنند و سگ هاریا سگ ناگاه گیر، تن گوسفندی را به دندان بگزد یا
کسی را زخمی کند، پادافره گناه خونریزی آگاهانه بر آن سگ رواست.^۳

۳۲

اگر سگی، گوسفندی را به دندان بگزد یا کسی را زخمی کند، نخستین بار باید
گوش راستش را ببرند و دومین بار گوش چپش را...

۳۳

... سومین بار پای راستش را^۴ و چهارمین بار پای چپش را...

۱. سگی که ناگهان وبی پارس کردن می‌گزد.

۲. در متن ashti آمده که دارمستر آن را اندازه‌ای ناشناخته دانسته و اسفندیارچی آن را ishti خوانده و «به ستبری
خشتی (یا آجری)» معنی کرده است.

۳. از آن جا که هیچ تفاوت بنیادی میان مردمان و جانوران نیست، جانور نیز باید پاسخ گوی گناهکاری خویش
باشد. بنابر قانون «سولون» سگی که کسی را گزیده باشد، باید بدان شخص سپرده شود تا او را به کنده
درخت یا خرسنگی به درازای چهار گز ببندد (Plutarchus, Solon 24)؛ ایسی که کسی را کشته باشد،
باید کشته شود. (Eusebius, Prep. Evang. 5) [به نقل زگد.]

۴. تنها تکه‌ای از گوشت پایش را می‌برند. (آ.)

۳۴

... و پنجمین بار دمش را.
 بنابراین باید چنین سگی را از دو سوی چنبری که بر گردنش می‌گذارند، به
 جایی ببندند. اگر چنین نکنند...^۱

۳۵

ای دادار جهان! استومند، ای آشَوَن!
 اگر در خانهٔ مزداپرستی، سگی نابویا یا سگی هار باشد، مزداپرستان چه باید
 بکنند؟

اهوره‌مзда پاسخ داد:
 باید از او نگاهداری کنند و به درمانش بکوشند؛ همان‌گونه که دربارهٔ یکی از
 پرهیزگاران می‌کنند.

۳۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!
 اگر آنان به درمان آن سگ بکوشند و با ناکامی روبرو شوند، چه باید بکنند؟

۳۷

اهوره‌مзда پاسخ داد:
 آنان باید...^۲

۳۸

اگر چنین نکنند و سگ نابویا در گودال یا چاه یا پرتگاه یا رودخانه یا جویی
 بیفتد و زخمی شود و سپس بمیرد، آنان «پشوتَنو» می‌شوند.

بخش ششم

۳۹

ای سپتمان زرتشت!

۱. = بند ۳۱

۲. = بند ۳۰

من — اهوره‌مزدا — آن دارندهٔ جامه و پای پوشِ برتن پیوسته، آن نگاهبان شب‌زنده‌دار و تیزدندان را آفریدم که زاده شده است تا خوراک خویش را از مردمان بگیرد و کالا و دارایی آنان را نگاهبانی کند.
من — اهوره‌مزدا — سگ را با تنی نیرومند و هوشی سرشار برای نبرد با بدکاران و نگاهبانی از کالا و دارایی تو آفریدم.

۴۰

هرآن کس که به بانگ او بیدار شود، نه دزد و نه گرگ می‌تواند بی‌آگاهی او چیزی از خانهٔ وی بریاید.
گرگ با تن زخم‌خورده و پاره پاره از خانهٔ او دور رانده و گریزان می‌شود.

بخش هفتم

۴۱

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
کدام یک از دو گونهٔ گرگ — گرگی زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه یا گرگی زاده از گرگی نرینه و سگی مادینه — بیشتر تبهکاری می‌کند و سزاوارتر است که کشته شود؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

از این دو گونهٔ گرگ، آن که از سگی نرینه و گرگی مادینه است بیشتر تبهکاری می‌کند و از آن یک که از گرگی نرینه و سگی مادینه زاده شده، سزاوارتر است که کشته شود.

۴۲

این گونه سگان زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه، به سگ گله، سگ خانگی، سگ ولگرد و سگ پرورده بتازند و گله‌ها را تباه کنند. چنین سگانی برای گله‌ها خونریزتر و زیانبارتر و ویرانگرتر از همهٔ دیگر سگانند.^۱

۱. میان تعریف این بند از این گونه جانوران که «سگ» خوانده شده‌اند با تعریفی که دربند پیش و بند بعد آمده است و «گرگ» به شمار آمده‌اند، تناقضی به چشم می‌خورد.

۴۳

این گونه گرگان زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه به سگ گله، سگ خانگی، سگ ولگرد و سگ پرورده بتازند و گله‌ها را تباه کنند. چنین گرگانی برای گله‌ها خونریزتر و زیانبارتر و ویرانگرتر از همه دیگر گرگانند.

بخش هشتم

۴۴

هر سگی سرشت هشت گونه از مردم را دارد: سرشت آتربان، ارتشتار، برزیگر، خنیاگر آواره، دزد، جانور درنده، روسپی و کودک.

۴۵

همچون آتربان^۱ ریزه‌خوار خوان دیگران است.
 همچون آتربان سپاسگزار است.
 همچون آتربان به آسانی خورسند می‌شود.
 همچون آتربان تنها خواستار نانیاره ای است.
 همچون ارتشتار پیشگام است.
 همچون ارتشتار به نگاهبانی از بهترین چار پایان نبرد می‌کند.
 همچون ارتشتار نخستین کسی است که از خانه بیرون می‌رود.

۴۶

همچون برزیگر هوشیار و کم خواب است.
 همچون برزیگر نخستین کسی است که از خانه بیرون می‌رود.
 همچون برزیگر واپسین کسی است که به خانه بازمی‌گردد.
 همچون خنیاگر آواره آوازخوان است.
 همچون خنیاگر آواره میهمان ناخوانده است.
 همچون خنیاگر آواره نزار است.

۱. آتربانی آواره. (— بند ۲۲ همین فرزیر.)

همچون خنیاگر آواره بینواست.

۴۷

همچون دزد تاریکی را دوست می‌دارد.
همچون دزد در تاریکی پرسه می‌زند.
همچون دزد بی پروا خوراک می‌خورد.
همچون دزد نگاهدارنده‌ای سست پیمان است.^۱
همچون جانور درنده تاریکی را دوست می‌دارد.
همچون جانور درنده در تاریکی پرسه می‌زند.
همچون جانور درنده بی پروا خوراک می‌خورد.
همچون جانور درنده نگاهدارنده‌ای سست پیمان است.

۴۸

همچون روسپی نغمه‌سرایی می‌کند.
همچون روسپی میهمان ناخوانده است.
همچون روسپی در گذرگاه‌ها پرسه می‌زند.
همچون روسپی نزار است.
همچون روسپی بینواست.
همچون کودک پر خواب است.
همچون کودک رمنده است.
همچون کودک زبان‌دراز است.
همچون کودک چهار دست و پا راه می‌رود.

بخش نهم

۴۹

اگر آن دو سگ من — سگ گله و سگ خانگی — گذارشان به خانه هریک

۱. هنگامی که کسی چیزی را با اعتماد بدو می‌سپارد، آن را می‌خورد. (گپ.)

از مردم آشون من افتد، هرگز نباید آنها را بیرون رانند؛ زیرا هیچ خانه اهوره آفریده‌ای روی زمین جز با بودن آن دو سگ من — سگ گله و سگ خانگی — ماندگار نیست.^۱

بخش دهم

۵۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
هنگامی که سگی با مغز استخوان تباه شده و تخمه خشکیده^۲ بمیرد، روان او به کجا می‌رود؟

۵۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای سپیتمان زرتشت!
روانش به سرچشمه آبها^۳ می‌رود و در آن جا از هر هزار سگ نرینه و هر هزار سگ مادینه دو سگ آبی — یک سگ آبی نرینه و یک سگ آبی مادینه — پدید می‌آید.^۴

۵۲

ای سپیتمان زرتشت!
کسی که سگ آبی را بکشد، چنان خشکسالی پدید می‌آورد که چراگاهها را می‌خشکاند و از آن پس آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه، از آن سرزمین و از آن کشتزارها دور می‌شود.

۱. اگر سگ نبود، یک سر از ستوران در جهان هستی برجا نمی‌ماند. (صدر، ۳۱)
۲. مغز استخوان جای زندگی و تیره پشت، ستون و سرچشمه زندگی است. (مهر، بند ۷۱) تخمه مرد از آن آید. (بن، بخش ۱۶) هندوان نیز همین باور را دارند و تخمه مرد را majjā-samudbhava می‌گویند که از مغز استخوان زاده می‌شود. افلاطون نیز همین نظر را پذیرفته بود، اما ارسطو آن را رد کرد. (زگد.)
۳. به سرچشمه «اردوی سور» ایزد بانوی آبها.
۴. بنابراین در پیکر هر سگ آبی، همچند هزار سگ، نیروی زندگی و پاکی هست. این برآورد برای درک مفهوم بندهای بعد، ضروری است.



۵۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کی آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه، دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد؟

۵۴-۵۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن
گندم و گیاه هرگز بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد؛ مگر آن که کشنده سگ
آبی را بکشند و سه شبانروز در برابر آتش فروزان و برسم دسته بسته، هوم بردست گیرند
و روان پاک آن سگ را نیاز پیشکش آورند.^۱

۵۶

پس آنگاه آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد.^۲

۱. — بند ۵۶-۵۵ فر. ۹، زیر.

۲. — بندهای ۵۷-۵۳ فر. ۹.

فرگرد چهاردهم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!
کسی که سگ آبی را — سگی که از هزار سگ نرینه و هزار سگ مادینه زاده
شده است — چنان بزند که جان از تن وی جدا شود، پادافره گناهش چیست؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید ده هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، ده هزار تازیانه یا سروشو-چرن^۲ بدو بزنند. او
باید آشَوَنانه و پرهیزگاران ده هزار بسته هیزم سخت و خشک و پاک را چون تاوانی به
روان سگ آبی، به آتش اهوره مزدا^۳ بیاورد.

۱. این فرگرد، پوست واپسین بندهای فرگرد پیش (بند ۵۰ به بعد) و شرح مفصلی از چگونگی تاوان دادن برای
کشتن سگ آبی است. از آنجا که سگ آبی، پاک ترین همه سگان و حلقه پیوندی است میان خدا و
سگان، روند تاوان دادن برای خون وی نیز باید سرشتی ویژه داشته باشد. فرگرد چهاردهم بیش از همه
فرگردهای دیگر، این شک را برمی انگیزد که: «آیا داد گذاری و نداد هرگز به گونه آیینی زنده و واقعی وجود
داشته است؟» (زگد).

۲. او باید ۵۰ «تفافهر» (= ۶۰,۰۰۰ درهم) برای بخشوده شدن گناه خود بدهد. اگر این تاوان را بپذیرد، گناه
او بنا بر روشی که در اوستا بیان شده است، بخشود می شود؛ اما اگر نپذیرد، باید برای او یک آیین «بَرَشَن»^۴ یا
کامل برگذار کنند. (گپ).

۳. این هیزم را باید به آتش بهرام که بنیاد همه آتشفاست، برود. بردن هر چیز بد بوی به آتشکده و سوزاندن آن در
آتش نارواست. افروختن چوب سبز رنگ — هرچند که سخت و خشک هم باشد — نارواست. باید هیزم را
سه بار واری کنند که مبادا مویی یا چیزی ناپاک در میان آن باشد. (روا.) «ارداویراف» در گردش خود

۳

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه ده هزار بسته هیزم نرم و خشک و پاک از چوب «اورواسنی» یا «وُهو-گون» یا «وُهو-کیرتی» یا «هَذَا-نَیپتا» یا هر گیاه خوشبوی دیگری را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آتش اهوره مزدا بیاورد.

۴

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگارانه ده هزار بسته بَرَسَم را ویژه آیین کند.
او باید ده هزار زور با هوم و شیر پاک به پاکیزگی آماده و بخوبی واری شده را (که اَشَوَنی^۱ آن را به پاکیزگی آماده و بخوبی واری کرده باشد) چون تاوانی به روان سگ آبی، پیشکش ایزد بانوی آنها کند.

۵

او باید ده هزار مار بر شکم خزنده را بکشد.
او باید ده هزار مار سگ نمای^۲ را بکشد.
او باید ده هزار سنگ پشت را بکشد.
او باید ده هزار از قورباغگانی را که در خشکی می‌زیند^۳، بکشد.
او باید ده هزار مور دانه کش را بکشد.^۴

→ در جهان مینوی به جایی می‌رسد که ایزد آذراو را پذیره می‌شود و «ترهیزم» می‌خواند (یعنی کسی که هیزم تر بر آتش نهاده است) و در برابر انکار «ارداویراف»، ایزد آذر دریایی بزرگ از آب کبود را بدو نشان می‌دهد و می‌گوید: این همان آبی است که از هیزمی که تو بر من نهادی بچکد. (— ارد. ترجمه دکتر رحیم عیفی، فر. ۱۰، ص ۳۳)

۱. موبدی که او را «سردار» می‌خوانند، همه چیزهایی را که برای برگذاری آیین «یَزَشَن» بایسته است آماده و پاکیزه می‌کند و می‌آراید.

۲. در متن «مار یاتک» ماران سگ نمای اند که روی بخش پسین تن خود می‌نشینند. به نظر می‌رسد جانوری که بدین نام خوانده شده است، همان گربه باشد. در تفسیری بر این بند در یک روایت پارسی گربه در شمار جانوران گزندرسان آمده که کشتن آنها برای بخشایش گناهان سفارش شده است. India Office Library, VIII, 13 (زگد).

۳. قورباغگانی که می‌توانند از آب بیرون روند و بر خشکی هم زندگی کنند. (گپ.)

۴. فردوسی بدین فرمان اعتراض می‌کند:

او باید ده هزار مور گزنده و گودال کن و آسیب رسان^۱ را بکشد.

۶

او باید ده هزار کرم خاکی را بکشد.

او باید ده هزار مگس چنندش انگیز^۲ را بکشد.

او باید ده هزار گودال ناپاک را بینبارد.^۳

او باید آشونانه و پرهیزگاران چهارده دست افزارهای آتش را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد. این افزارها چنین است:

۷

دو بار سوخت و یژئه آتش^۴، جاروب، انبر، دم آتش افروزی^۵ ته پهن و سر باریک، تبری تیز تیغه با دسته ای نوک تیز^۶ و تیشه ای تیز تیغه با دسته ای نوک تیز که مزدپرستان بتوانند بدانها برای آتش اهوره مزدا هیزم بشکنند.

۸

او باید آشونانه و پرهیزگاران دستی از افزارهای آیین نیایش را که موبدان بکار گیرند چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد. این افزارها چنین است: اشترا^۷، شیردان، پنجم، خرفسشرغن، سروشو-چرن^۸، آوندیمیزد، جامهای شیرۀ گیاه^۹، جامهای هوم، برسم و هاونی برای کوبیدن گیاه هوم.

— «میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است».

ملا فیروز موبدان موبد مشهور پارسیان، این بیت را در پندنامه خویش آورده است که ممکن است نویدبخش روزگاری بهتر برای این جانور باشد. (زگد.)

۱. در گپ مورچگان دازک آمده است، یعنی مورچگان چوب. آیا منظور همان موریانه است؟ (زگد.)

۲. مگس لاشه و مردار.

۳. گودالهایی که شخص ناپاک بر سر آنها شسته می شود. (گپ.) — فر. ۹، بند ۶

۴. منظور دو بار هیزم و دو بار بخور است که بر روی چوب می ریزند تا در آتش بسوزد. (گا.)

۵. یا بادبزین.

۶. اسفندیارچی معنی واژگانی آن را «تیز-خمیده» می نویسد.

۷. — فرگردهای پیشین و یاد. زیر اسبیه-اشترا و سروشو-چرن.

۸. جامهایی که شیرۀ هوم یا اوروران (ترکه های گیاه هذانشپتا که همراه با هوم کوبیده شود) را از هاون بدانها می ریزند. (گپ.)

۹

او باید آشونانه و پرهیزگارانه دستی رزم افزار را که ارتشتاران بکار گیرند، چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد.^۱ این افزارها چنین است:

نخست زوین، دوم خنجر، سوم گرز، چهارم کمان، پنجم ترکشی با شانه بند و سی چوبه تیر برنجین پیکان، ششم فلاخنی با بند بازو آویز و سی سنگ فلاخن، هفتم زره، هشتم زره گردن پوش^۲، نهم پَنام^۳، دهم خود، یازدهم کمر بند و دوازدهم جفتی ساق پوش.

۱۰

او باید آشونانه و پرهیزگارانه دستی از افزارهای کاربرزیزگران را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد. این افزارها چنین است:

گاوا آهنی با چار پای خیش زن (گاویا اسب) و یوغ، تازیانه و گوازه^۴، هاوئی سنگی، دست آسی برای آرد کردن گندم...

۱۱

... بیلی برای کندن و کاشتن زمین، پیمانۀ سیم پیمایی و پیمانۀ زر پیمایی.

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چه اندازه سیم؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

به بهای نریانی

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چه اندازه زر؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. رزم افزارهایی که نامهای آنها در این جا آمده است تا اندازه ای با آنچه «هرودوت» از افزارهای جنگی پارسیها و مادها برمی شمارد، هماهنگی دارد. (هر: کتاب هفتم، ۶۱ و ۶۲)
۲. زره ای که خود را به زره تن پوش می پیوند و گردن و شانه ها را می پوشاند. (گپ.)
۳. پیراهنی بوده است که رزم آوران در زیر زره می پوشیده اند. (گپ.)
۴. چوب گاورانی.

به بهای اشتري.

۱۲

او باید آشونانه و پرهیزگارانه جوی آبی را چون تاوانی به روان سگ آبی، برای
برزیگری آشون آماده کند.
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
جویی به چه اندازه؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
به گودی و پهنایی برابر بالای سگی.^۱

۱۳

او باید آشونانه و پرهیزگارانه زمینی بارآور را چون تاوانی به روان سگ آبی، به
آشون مردان بدهد.
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
زمینی به چه اندازه؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
بدان اندازه که بتوان آن را با دو جوی — آنچنان که گفته شد — آبیاری کرد.

۱۴

او باید آشونانه و پرهیزگارانه خانه ای با آغلی به درازای نه هاسر با نه «نیمت»^۲
را چون تاوانی به روان سگ آبی، برای آشون مردان بسازد^۳
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
خانه ای به چه اندازه؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. برآورد می شود: یک گام گودی و یک گام پهنای (گپ).

۲. دارمستتراین واژه را ناشناخته تلفظ کرده و در گد. گونه های علف که به چار پایان می دهند، ترجمه شده است.

۳. او باید کاروانسرای بسازد که کاری است پرهیزگارانه. (دانا. بخش ۴، بند ۶ و بخش ۳۷، بند ۳۶)

به اندازه‌ای که در بالای آن دوازده و در میان آن نه و در پایین آن شش گذرگاه باشد.

او باید آشونانه و پرهیزگاران به بسترهایی نیکو با زیرانداز و روی انداز و بالش را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد.

۱۵

او باید آشونانه و پرهیزگاران به دختر دوشیزه مرد نادیده‌ای را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردی بدهد.
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
چگونه دختری؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
یکی از خواهران یا دختران جوان وی که از مرز پانزده سالگی گذشته و گوشواره‌هایی در گوشها داشته باشد.

۱۶

او باید آشونانه و پرهیزگاران به چهارده سرستور کوچک را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد.
او باید چهارده توله سگ را بپرورد و چهارده پل برآبهای روان ببندد.

۱۷

او باید هیجده استبل ویران شده را بازسازی کند و هیجده سگ را از آبگونه‌های چرکین، موی چرکین، گک و شپش و همه ناخوشیهایی که به تن سگ روی می‌آورد، پاک کند و درمان بخشد.
او باید هیجده آشون مرد را به خوراکی سیراز گوشت و نان و «هَورا» و شراب میهمان کند.

۱۸

چنین است تاوان و پادافره‌ای که او باید بار آن را بر دوش کشد تا از گناه کردار ناروای خویش، پاک شود.

اگر او این تاوان و پادافره را بپذیرد، به جهانِ آشونان درآید؛ اما اگر آن را نپذیرد، به جهانِ دُرَوندان، بدان جهان تاریک که از تاریکی ساخته شده و زادهٔ تاریکی است، فروافتد.^۱

فرگرد پانزدهم

بخش یکم

۱

گناهانی که اگر مردمان بدانها دست بیالایند، «پشوتنو» می‌شوند و پشیمانی و دادن تاوان آنان را رهایی نمی‌بخشد چندان است؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت پاک!

شمار چنین گناهانی پنج است:

نخست آن که کسی کیش و آیینی بیگانه و نادرست را با دانش و آگاهی از گناه این کار، به یکی از آشوتان بیاموزد.
این گناهی است که او را پشوتنومی‌کند.

۳

دوم آن که کسی استخوانی بسیار سخت و ناجویدنی یا خوراکی بسیار داغ به سگ گله یا سگ خانگی بدهد.

۴

اگر آن استخوان چنان در میان دندانهای سگ فرورود یا در گلوی او گیر کند یا آن خوراک داغ چنان دهان و زبانش را بسوزاند که آسیبی ماندگار بدو برسد و بمیرد،

۱. در فرگردهای پیشین بارها دیدیم که پادافره گناه «پشوتنو» دویت تازیانه است، اما در این بخش، «پشوتنو» را به معنی «مرگ ارزان» و کسی که گنااهش بخشودنی نیست، می‌بینیم. (۲)

این گناهی است که دهنده استخوان یا خوراک را «پشوتنو» می‌کند.^۱

۵

سوم آن که کسی ماده سگی آبستن را بزند یا با دویدن از پی وی یا با فریاد زدن یا با بهم کوفتن دستها^۲ بترساندش.

۶

اگر ماده سگ در گودالی یا چاهی یا پرتگاهی یا رودخانه‌ای یا جویی بیفتد و آسیبی مانند گارِ بُدو برسد و بمیرد، این گناهی است که زننده یا ترساننده سگ را «پشوتنو» می‌کند.^۳

۷

چهارم آن که مردی با زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار — دشتان مرزی کند. این گناهی است که آن مرد را «پشوتنو» می‌کند.^۴

۸

پنجم آن که مردی با زنی که جنبش دشتک را در زهدان خویش درمی‌یابد^۵ — خواه شیر در پستانش آمده باشد، خواه نه — درآمیزد.
اگر آسیبی مانند گارِ بدان زن برسد و بمیرد، این گناهی است که آن مرد را «پشوتنو» می‌کند.^۶

۱. کسی که خوراک بسیار داغ به سگ بدهد که گلوی او را بسوزاند یا استخوانی به سگ بدهد که گلوی او را پاره کند، «مرگ ارزان» است. (روا. ۶۳۹)

۲. یا با پای کوفتن بر زمین. (صدد، ۳۱)

۳. اگر مایچه سگی آبستن باشد و کسی فریاد بزند یا سنگ بندو بپراند، چنان که توله‌هایش آسیب ببینند و بمیرند، آن شخص «مرگ ارزان» است. (روا. ۶۳۹)

۴. — فر. ۱۶، بند ۱۴

۵. هنگامی که زن، آبستنِ کودکی چهار ماه و ده روزه باشد؛ زیرا از آن هنگام است که کودک شکل می‌گیرد و روان در تن وی می‌آید. (آ. زند. ج ۲، ص ۵۶۳)

۶. بهتر است گفته شود: اگر کودک بمیرد. «اگر مردی در هنگام آبستنی با همسرش درآمیزد و آن زن دچار آسیب شود و کودکی مرده بزاید، آن مرد «مرگ ارزان» است. (رک. ۱۱۵ ب)

بخش دوم

۹

اگر مردی با دختری دوشیزه یا بانویی جوان — خواه آن دختری بانو وابسته به سالار خانواده باشد یا نه، خواه به شوهر داده شده باشد یا نه^۱ — همخوابگی کند و آن دختری بانو از او آبستن شود، نباید از شرم مردم با آب و گیاه^۲ در خود دشتان نابهنجار پدید آورد.

۱۰

اگر آن دختری بانو از شرم مردم با آب و گیاه در خود دشتان نابهنجار پدید آورد، گناهی بر گردن اوست.^۳

۱۱

اگر مردی با دختری دوشیزه یا بانویی جوان — خواه آن دختری بانو وابسته به سالار خانواده باشد یا نه، خواه به شوهر داده شده باشد یا نه — همخوابگی کند و آن دختری بانو از او آبستن شود، نباید از شرم مردم، میوه زندگی را که در زهدان خویش دارد، نابود کند.

۱۲

اگر آن زن از شرم مردم، میوه زندگی را در زهدان خویش نابود کند، گناه کشتن فرزند بر گردن او و پدر اوست و پادافره گناه کشتن آگاهانه^۴ بر هردوان رواست.

۱. خواه شوهری در خانه پدر و مادر خویش داشته باشد یا نه، خواه از خانه پدر و مادر خویش به خانه شوهر رفته باشد (وابسته به سالار خانواده دیگری باشد) یا نه. (گپ.)

۲. با کاربرد داروها.

۳. این گناه «تنافوهر» است. این گناه روی گناه است. (گناه نخستین او این است که اجازه داده است فریبش دهند.) اگر این گناه نخستین بر او وارد نباشد (به زور از راه بدر برده شده باشد) و مرد فریبده با آگاهی از شرمساری زن بخواهد او را رهایی بخشد، باید پدر و مادر و خواهر و برادران و شوهر و خدمتگزاران و چاکران و سالار و بانوی خانواده زن را فراخواند و بگوید: «این زن، کودکی از من در زهدان خویش دارد و من از این کار شادمانم.» و آنان باید پاسخ دهند: «ما این را می دانیم و شادمانیم که شرمساری از میان رفته است.» آنگاه باید آن مرد، مانند یک شوهر از آن زن حمایت کند. (گپ.)

۴. — فر. ۷، بند ۳۸

۱۳

اگر مردی با دختری...^۱ از او آبتن شود و بگوید: «تو مرا آبتن کرده‌ای.» و مرد پاسخ دهد: «به جست و جوی پیرزنی^۲ برای و از او بخواه که دشتک ترا بیندازد.»

۱۴

... و زن نزد پیرزن برود و از او بخواهد که دشتک را بیندازد و پیرزن «بنگ» یا «شیت» یا «غنن» یا «فرسپات» یا داروهای دیگری که دشتک را می‌اندازد، بدو بدهد و مرد بگوید: «میوه زندگی خود را دور بینداز.» و او میوه زندگی خویش را دور بیندازد، گناه این کار به یکسان برگردن سه تن است: مرد، زن و پیرزن.

بخش سوم

۱۵

اگر مردی با دختری...^۳ از او آبتن شود، باید تا هنگامی که کودک زاده شود، از آن زن نگاهداری کند.

۱۶

اگر او آنچنان که سزاوار است از زن نگاهداری نکند و گزندی به کودک برسد، برای سرباززدن از نگاهداری شایسته، پادافره گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۱۷

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر زمان زایمان آن زن فرارسد و در گذرگاهی بزاید، کدام مزدپرستی باید از او نگاهداری کند؟

۱۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. دنباله جمله مانند بند ۹ تا «... دختر یا بانو».

۲. پرستار (گا).

۳. مانند بند ۹ تا «... دختر یا بانو».

۱

۱۹

اگر او از زن نگاهداری نکند...^۲
این خویشکاری هر آشونِ مردی است که هر مادینهٔ بارداری را — خواه دوپا،
خواه چار پا، خواه زن، خواه ماده سگ — نگاهدار باشد.

۲۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
اگر زمانِ زایمان [ماده سگی]^۳ فرارسد و در گذرگاهی بزاید، کدام مزدپرستی
باید از او نگاهداری کند؟

۲۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
کسی که خانه اش به زایشگاه سگ نزدیکتر است باید آنچه را برای نگاهداری
از وی بایسته است، فراهم آورد و تا هنگام زادن و بالیدن توله سگها از آنها نگاهداری
کند.

۲۲

اگر او آنچنان که سزاوار است از ماده سگ نگاهداری نکند و به توله ها گزند
برسد، برای سرباز زدن از نگاهداری شایسته، پادافرهٔ گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۲۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
اگر زمانِ زایمان ماده سگی فرارسد و در اُشترخانی بزاید، کدام مزدپرستی باید

۱. = بند ۱۵

۲. جمله ناتمام رها شده است. اسفندیارچی آن را مانند بند ۱۶ تمام کرده است. چنین می نماید که بندهای ۱۷ و ۱۸ بخشی از متن اصلی نبوده است. بند ۱۷ تکرار بند ۲۰ است که به اشتباه در این قسمت داخل شده و اشاره به زایمان زن دارد و بند ۱۸ تکرار بند ۱۵ است که به عنوان پاسخی بدان آمده است.

۳. در متن، نهادهٔ جمله نیامده است و «ماده سگی» آن گونه که معنی ایجاب می کرد، از روی گپ. افزوده شد.

از او نگاهداری کند؟

۲۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که اُشترخان را ساخته است یا کسی که آن را در دست دارد^۱ باید آنچه را...^۲

۲۵

اگر او آنچنان...^۳

۲۶

ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!

اگر زمان زایمان...^۴

۲۷

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که آخور اسب را...^۵

۲۸

اگر او آنچنان...^۳

۲۹

ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!

اگر زمان زایمان...^۶

۳۰

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که آخور گاو را...^۵

۳۱

اگر او آنچنان...^۳

۱. دارنده یا مالک اُشترخان یا کسی که آن را به گرو یا به اجاره گرفته است. (گپ. و گا.)

۲. دنیاله مانند بند ۲۱

۳. دنیاله مانند بند ۲۲

۴. دنیاله مانند بند ۲۲ با «آخور اسبی» به جای اُشترخانی.

۳۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر زمان زایمان...^۱

۳۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که آغل گوسفند را...^۲

۳۴

اگر او آنچنان...^۳

۳۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر زمان زایمان...^۴

۳۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که دیوار را برکشیده است یا...^۲

۳۷

اگر او آنچنان...^۳

۳۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر زمان زایمان...^۵

→

۵. دنباله مانند بند ۲۴

۶. دنباله مانند بند ۲۳ با «آخور گاوی» به جای اشترخانی.

۱. دنباله مانند بند ۲۳ با «آغل گوسفندی» به جای اشترخانی.

۲. دنباله مانند بند ۲۴

۳. مانند دنباله بند ۲۲

۴. دنباله مانند بند ۲۳ با «برسر دیوار خانه ای» به جای اشترخانی.

۵. دنباله مانند بند ۲۳ با «کنده ای» به جای اشترخانی.

۳۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
آن کس که گنده را کنده است یا...^۱

۴۰

اگر او آنچنان...^۲

۴۱

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر زمان زایمان...^۳

۴۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
آن کس که چراگاه یا کشتزار را کشت کرده است یا...^۱

۴۳

او باید به مهربانی و نیکخواهی سگ را روی شاخ و برگ درختان و بر تخته
پهنی جای دهد تا بیاساید.
او باید از ماده سگ نگاهداری کند تا هنگامی که توله هایش بتوانند زندگی
خود را بگذرانند و از خود پدافند کنند.

۴۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
کی سگها می توانند زندگی خود را بگذرانند و از خود پدافند کنند؟

۴۵

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. دنباله مانند بند ۲۴

۲. دنباله مانند بند ۲۲

۳. دنباله مانند بند ۲۳ با «میان چراگاه یا کشتزاری» به جای اشترخانی.

هنگامی که بتوانند گرداگرد چهارده خانه بدوند^۱، می‌توان آنها را به خود وا گذاشت؛ خواه زمستان باشد، خواه تابستان.
توله سگها را تا شش ماه و کودکان آدمی را تا هفت سال باید پرورند.
آذر — پسر اهوره مزدا — همان گونه که نگاهبان یک زن است، از ماده سگ آبستن نیز نگاهبانی می‌کند.^۲

بخش چهارم

۴۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
آگر مزداپرستان بخواهند ماده سگی را به گشمن گیری ببرند تا توله ای نیرومندتر بزاید، چه باید بکنند؟

۴۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
باید گودالی در زمین میان آغل گوسفندان بکنند: در زمین سخت به گودی تا زانو و در زمین نرم به گودی تا کمر.

۴۸

آنگاه در آغاز، ماده سگ را از کودکان و از آتش — پسر اهوره مزدا — دور نگاه دارند^۳ و او را بپایند تا سگی نرینه از جایی بیاید و بدو نزدیک شود. پس بگذارند سگ نرینه دیگری بدو نزدیک شود و سرانجام سومین سگ نرینه را بگذارند بدو نزدیک شود و هریک از این سگان را از دیگری جدا نگاه دارند تا مبادا به یکدیگر بپزند.

۴۹

ماده سگی که بدین گونه سه سگ نرینه بدو نزدیک شده‌اند، آبستن می‌شود و

۱. شاید به اندازه یک «یوخیستی». — فر. ۱۳، بند ۱۷

۲. هنگامی که زنی زانو رنج می‌کشد، آتشی بزرگ برمی‌افروزند تا او و کودک نوزادش را از گزند دیوان ایمن نگاه دارند. (زگد.)

۳. از کودکان تا مبادا آنان را بگزد و از آتش تا مبادا بدان آسیب برساند. (گپ.)

شیر در پستانهایش می‌آید و توله‌ای که از سه سگ نرینه پدید آمده است می‌زاید.

۵۰

کسی که چنین ماده سگی را بزند — ماده سگی آبستن را از سه سگ نرینه که شیر در پستان آورده و توله‌ای پدید آمده از سه سگ نرینه زاده است — پادافره گناهش چیست؟

۵۱

اهوره مزدا پاسخ داد:

هفتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هفتصد تازیانه با سروشو-چرن.^۱

۱. دارمستتر در گزارش خود، متن سه بند اخیر (۵۱-۴۹) را مغفوش و معنی آنها را مسکوک دانسته است.

فرگرد شانزدهم

بخش یکم

۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
اگر در خانهٔ مزدپرستان، زنی باشد که خون دشتان — خواه دشتان بهنجار،
خواه دشتان نابهنجار — از وی روان شود، مزدپرستان چه باید بکنند؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
باید راه او را^۱ از هرگونه گل و بوته ای پاک کنند^۲ و در جایی که او باید بماند،
خاک خشک بر زمین پاشند^۳ و برای او ساختمانی بر پای دارند^۴ که همچند یک دوم یا
یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم بلندی خانه، از خانه بلندتر باشد تا مبادا نگاه او بر
آتش بیفتد.^۵

۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
چه اندازه دور از آتش؟
چه اندازه دور از آب؟

۱. راهی که او را از آن به «دشتانستان» (جای زن دشتان) می برند.
۲. تا مبادا در راه خود با هیزم برخورد یابد و آن را بیالاید.
۳. تا مبادا بر اثر برخورد او با زمین، زمین آلوده شود.
۴. همین ساختمان را «دشتانستان» می نامند که زن دشتان در مدت ناپاکی باید در آن ببرد.
۵. شخص ناپاک نباید به آتش نزدیک شود یا نفس او به آتش برخورد یا به آتش بنگرد، زیرا آن را می آلود.

چه اندازه دور از دسته‌های برسم و یژهُ آیین؟
 چه اندازه دور از مردم آشون؟

۴

اهوره مزدا پاسخ داد:
 پانزده گام دور از آتش.
 پانزده گام دور از آب.
 پانزده گام دور از دسته‌های برسم و یژهُ آیین.
 سه گام دور از مردم آشون.

۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 کسی که برای زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار —
 خوراک می‌برد، چه اندازه باید از او دور بایستد؟

۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
 کسی که برای زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار —
 خوراک می‌برد، باید سه گام از او دور بایستد.
 در چه گونه آوندهایی باید برای او خورش ببرند؟ در چه گونه آوندهایی باید برای
 او نان ببرند؟
 در آوندهای برنجین یا سربین یا هر آوند فلزی کم‌بهای دیگر.^۱

۷

چه اندازه خوراک و چه اندازه نان باید برای او ببرند؟

۱. باید خوراک را در چمچه‌ای فلزی بریزند و از فاصله‌ای نزدیک او بگذارند. آوندهای سفالین اگر آلوده شود، پاک شدنی نیست؛ اما آوندهای فلزی را می‌توان پاک کرد. (— فر. ۷، بند ۷۳)

تنها به اندازه دو دینار نان و به اندازه یک دینار شیر با^۱ تا مبادا نیرو بگیرد.^۲
اگر کودکی با وی برخورد یافته باشد، باید نخست دستها و پس از آن، تن
کودک را بشویند.^۳

۸

اگر زن دشتان پس از گذشت سه شبانروز، باز هم خون ببیند، باید تا پایان
شبانروز چهارم در دشتانستان بماند.
اگر زن دشتان پس از گذشت چهار شبانروز، باز هم خون ببیند، باید تا پایان
شبانروز پنجم در دشتانستان بماند.

۹-۱۰

اگر زن دشتان...^۴

۱۱

اگر زن دشتان پس از گذشت نه شبانروز باز هم خون ببیند، این کاری است
که کارگزاران دیوان برای پرستش و ستایش آنان کرده‌اند.

بخش دوم

مزدایرستان باید راه را از هرگونه گل و بوته‌ای پاک کنند.

۱. شیربا: خوراکی ساده که از شیر و برنج یا آرد برنج ترکیب یافته است.
۲. آ. دینار را برابر چهار «تولا» و هر تولا را برابر وزن ۱۰۵ تا ۱۸۵ دانه گندم می‌داند. «سوشیوس» می‌گوید: «تا چهار شبانروز نباید خوراک گوشتی بدو بدهند؛ مبادا که خون‌ریزی وی بیشتر شود. از آن‌رو که دیو در تن زن دشتان جای دارد، هرگونه نیروی اهریمن می‌افزاید.» (زگد).
۳. منظور کودکی است که آن زن او را شیر می‌دهد. معنی عبارت این است که حتی اگر کودکی با وی برخورد یابد، باید آیین پاک کردن درباره‌ی وی برگذار شود. روش معمول، در گپ. شرح داده شده است: هرکس که با زن دشتان برخورد یابد باید تن و جامه‌ی خویش را با گمیز و آب بشوید. این کاریک شستشوی ساده است و نه آیین «برشوم»، زیرا خود زن دشتان نیز همان شستشورا بجا می‌آورد. (زگد).
۴. همان جمله که دو بار در بند ۸ آمد، چهار بار دیگر در بندهای ۹ و ۱۰ تکرار می‌شود و شماره‌ها به ترتیب در چهار جمله (پنج و ششم)، (شش و هفتم)، (هفت و هشتم) و (هشت و نهم) است.

۱۲

آنان باید سه گودال در زمین بکنند و برسر دو گودال زن دشتان را با گمیز و
برسر سومین گودال با آب بشویند.
آنان باید خرفشتران را بدین شمار بکشند: اگر تابستان باشد، دویست مور
دانه کش و اگر زمستان باشد، دویست خرفشتر از گونه های دیگر که اهریمن آنها را
آفریده است.

بخش سوم

۱۳

اگر مزدپرستی، خون زن دشتان را — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان
نابهنجار — بند آورد، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۱۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر مردی بارها آگاهانه با زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان
نابهنجار — دشتان مرزی کند، چنان که دشتان بهنجار و نابهنجار آن زن جابجا شود،
پادافره گناه آن مرد چیست؟

۱۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
نخستین بار که او با زن دشتان، دشتان مرزی کند، سی تازیانه با اسپهه-اشترا،
سی تازیانه با سروشو-چرن.
دومین بار...^۱

۱. مانند نخستین بار با شماره ۵۰ به جای ۳۰.

۱۶

چهارمین بار که او با زن دشتان، دشتان مرزی کند، اگر تن زن را از زیر جامه
بفشارد، اگر ران ناپاک او را — بی آن که با او درآمیزد — بفشارد، پادافره گناهش
چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

نود تازیانه با اسپهه-اشترا، نود تازیانه با سروشو-چرن پادافره گناه اوست.

۱۷

کسی که با زن دشتان — خواه دشتان بهنجار خواه دشتان نابهنجار — به
کامجویی درآمیزد، کردار او بهتر از کردار کسی نیست که تن مرده پسر خویش را
— که از خون خود او زاده شده و به ناخوشی «نیزه»^۲ مرده است — بسوزاند و چربی تن
وی را در آتش بریزد.^۳

۱۸

همه این گونه گناهکاران که «دروج» به پیکرشان راه یافته است،
خوارشمارند گان «داد»ند و همه خوارشمارند گان «داد»، سرکشان در برابر آفریدگارند و
همه سرکشان در برابر آفریدگار، ناآشوند و پادافره هر ناآشونی مرگ است.^۴

۱. مانند نخستین بار با شماره ۷۰ به جای ۳۰.

۲. naeza نام یکی از بیماری‌هاست که چگونگی آن روشن نیست. (— فر. ۷، بند ۵۸) اسفندیارچی این واژه
را به معنی دیگرش «نیزه» گرفته و نوشته است که می‌توان ترجمه کرد. «کسی که با نیزه کشته شده است.»
(زگد.)

۳. این دو کردار برابر نیست؛ اما هیچ یک خوب نیست. گناه مورد بحث در این جا، یک «تنافوهر» ساده است.
(— فر. ۱۵، بند ۱۷) بنابراین می‌توان تاوان آن را با پذیرفتن کیفر و ابراز پشیمانی، داد؛ حال آن که
سوزاندن مردار، گناهی است که هیچ تاوانی در برابر آن نیست. (— فر. ۱، بند ۱۷ و فر. ۸، بند ۷۳)
(گپ. و زگد.)

۴. در متن تعبیری آمده که معنی لفظی آن «پشوتنو» است؛ اما چنین کسی یک گناهکار «تنافوهر» یعنی
«مرگ ارزان» است. (گپ.) در نخستین بندهای فرگرد پانزدهم دیدیم که «پشوتنو» هم به معنی گناه
نابخشودنی و مرگ ارزان بکار رفته است.

فرگرد هفدهم

بخش یکم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
کدام است مرگ آورترین کردار مردمان که نیروی رنج آور دیوان را تا بدان پایه
می افزاید که آیین پرستش و نیازآوری برای آنان برگذار شده باشد؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

چنین کرداری آن است که کسی موی خویش را شانه زند یا بتراشد یا ناخنهای
خود را بگیرد و موی و ناخن از تن جدا شده را^۱ در گودال یا شکافی بریزد.^۲

۱. بدون برگذاری آیینهای ویژه.

۲. هر چیز از تن جدا شده در شمار مردار است و از این رو در تصرف «دیو» درمی آید و جای ناپاکی و مرگ
می شود. بنابراین موی و ناخن، همین که از تن بریده شود، بی درنگ از آن اهریمن می شود و باید با نیایشهای
ویژه، دیوان را از درون آنها بیرون راند؛ همان گونه که آنان را از تن مردگان بیرون می رانند. از نیروی این
نیایشها — که نیایشگران برگزیده می خوانند — دیوان به جاهای پنهان درون زمین دور رانده می شوند.
(— فر. ۹، بند ۱۱)

این فرگرد که مجال گسترده ای به بذله گوییهای طعنه آمیز بسیاری از کسان داده است، از دیدگاه
اساطیرشناسان — که اگر نه بنیاد و تأویل جهان، دست کم کهن ترین گزارش خرافه باوری در گستره جهان
را در آن می یابند — سندی گرانبهاست. نه تنها دریمبی، بلکه در سراسر جهان مردمی یافت می شوند که باور
دارند که موی و ناخن رزم افزارهایی است در دست نیروهای اهریمنی. مردم استونی در کرانه های دریای
بالتیک بیشترین دقت را بکار می برند که تراشه های ناخن خود را روی زمین نیندازند تا مبادا شیطان آنها را

←

۳

آنگاه در پی بی پروایی به برگذاری آیینهای دینی، دیوان در زمین پدیدار می‌شوند.

آنگاه در پی بی پروایی به برگذاری آیینهای دینی، آن خرقشتران که مردمان شپش می‌خوانندشان و آنها که در کشتزارها گندم را می‌خورند و آنها که در جامه خانه‌ها جامه‌ها را می‌جویند، در زمین پدیدار می‌شوند.

۴

ای زرتشت!

هرگاه موی خویش را شانه زدی یا تراشیدی یا ناخن خویش را گرفتی، موی و ناخن جدا شده از تن را ده گام از مردم آشون، بیست گام از آتش، سی گام از آب و

برگیرد و آفتاب گردانی برای کلاه خویش بسازد که نیروی فراوانی برای گزندرسانی به آدمیان بدو می‌بخشد؛ مگر آن که نشان صلیب بر خود بکشند. (سنج. خواندن «آهون ویریه» در بندهای ۶ و ۸ و ۹ همین فر.) «گاجو»های جلگه‌های شیلی از انداختن موهای خویش در باد بیمناکند و آن را در سوراخهایی که در دیوار کنده‌اند، می‌گذارند. (سنج. بندهای ۵ و ۷ همین فر.) در «لیژ» به مردم نیکوکار سفارش می‌شود که موهای خویش را نه در جایی بیندازند و نه در میان دندانهای شاخه برجا بگذارند؛ مبدا که عجزه جادوگری آنها را محکم بردست بگیرد و افسونی را بر آنها طرح بریزد.

چنین می‌نماید که اسطوره‌ای دیگر «نگل فر» نیز متعلق به همین رشته باورها باشد که در آن کشتی مرگباری از ناخنهای مردگان ساخته می‌شود و هنگام رستاخیز جهان، انبوه دیوان را به کرانه‌های زمین می‌رساند. (زگد.)

«کریستن سن» با اشاره به اثربخشی پره‌های «سیمرغ» در اساطیر ایران، می‌نویسد: «افسانه‌ای تعلیلی که از نکته‌ای تخیلی — که در شرق بسیار عمومیت دارد — تحول پیدا کرده است: مرغی خیالی یا یک پری، پرهایی را به مردی می‌بخشد و بدو دستور می‌دهد که هرگاه به کمک وی نیاز داشت، آنها را بسوزاند؛ آنگاه این موجود مافوق‌الطبیعه، بی‌درنگ فرامی‌رسد (داستان زبیده در کتاب «هزار و یکشب» و غیره). این بُن‌مایه، از این تصور ابتدایی ناشی می‌شود که میان موجود زنده و اجزاء جدا شده از تن او مانند انگشتان، مویها و پرها ارتباطی جادویی وجود دارد.» (نخستین. ج ۱، ص ۲۶۳)

گفتنی است که تا دوره‌ما در اصفهان (و شاید در دیگر جاهای ایران هم) بسیاری از مردم، موی سر و دندانهای کنده شده خود را پنهان و بی آن که آسمان ببیند، در سوراخها و شکافهای دیوار می‌گذارند و تراشه‌های ناخن خود را با خواندن ورد: «غم برو. شادی بیا. محنت برو. روزی بیا. تاریکی برو. روشنایی بیا.» در زیر سُفت (پاشنه) درِ خانه می‌ریزند.

پنجاه گام از برسم دسته بسته دورتر ببر.

۵

پس آنگاه گودالی به ژرفای ده انگشت در زمین سخت و به ژرفای دوازده انگشت در زمین نرم بکن و آن موی و ناخن را در آن جا فرو بگذار و این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوان:

.....^۱

۶

سپس با کاردی فلزی سه یا شش یا نه شیار گرداگرد آن گودال بکش و نیایش «آهون ویریه» را سه یا شش یا نه بار برخوان.^۲

بخش دوم

۷

بیرون از خانه گودالی بکن به ژرفای نخستین بند انگشت کوچک و تراشه های ناخن را در آن فرو ریز و این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوان:

.....^۳

۸

.....^۴

۱. = پی. ۴۸، بند ۶. گزینش این گفتار گاهانی در این جا براساس وجود واژه «گیاه» در آن است. آدمی را «جهان کوچک» می انگاشتند و چنین می پنداشتند که هر عنصری در وجود او از عنصری همانند آن در طبیعت آمده است و پس از مرگ بدان بازمی گردد و از آن جا است که بار دیگر به هنگام رستاخیز، استخوانهای وی از خاک، خون وی از آب، موی وی از گیاهان و زندگی وی از آتش بازمی گردد. (بن. بخش ۳۱ و رساله علمای اسلام) این یک نظریه کهن آریایی است که نشانه های آن در هند (Rig-veda X, 16, 3)، یونان (Hias VII, 99; Empedocles, fr. 378; cf. Epicharmus ap. Plut. Consol. ad Apoll. 15) و اسکاندیناوی (Foldd, Grinnismat 40) نیز یافت می شود. (زگد).

۲. یعنی با هر شبی که می کشی، یک بار نیایش «آهون ویریه» را برخوان (سه خرداد. بند ۶).

۳. = پی. ۳۳، بند ۷

۴. = بند ۶ همین فر.

۹

آنگاه این گفتار را بر زبان آور:

ای پرنده «آشوزوشت»!

بدین جا بنگر. در این جا ناخنهایی است که از آن تست. بشود که آنها ترا در
نبرد با دیوان مزندری^۱، نیزه ها و خنجرها و کمانها و تیرهای به پرشاهین نشانده و
سنگهای فلاخن باشد.

۱۰

اگر ناخنها به پرنده «آشوزوشت» پیشکش نشود، نیزه ها و خنجرها و کمانها و
تیرهای به پرشاهین نشانده و سنگهای فلاخن می شود و در دست دیوان مزندری جای
می گیرد.

۱۱

۲

۱. — فر. ۱۰، بند ۱۶، ناخنها را دوپاره می کنند و خرده ناخنها را با اشاره مستقیم به سوی شمال — که گفته
می شود نشانه روی به مینه دیوان است — (— فر. ۷، بند ۲) در گودال می ریزند.

(Anquetil, Zend-Avesta II, 117; India office Library, VIII, 80)

۲. = بند ۱۸ فر. ۱۶

فرگرد هیجدهم

بخش یکم

۱

چنین گفت اهوره مزدا:

ای زرتشتِ آشَوَن!

کسی که «پَنام»^۱ بر دهان بندد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته باشد^۲
هرگاه بگوید: «من آتُرِبانم.» دروغ می‌گوید.

ای زرتشتِ آشَوَن!

تو او را آتُرِبانِ مخوان.

چنین گفت اهوره مزدا.

۲

کسی که «خُرَفَشَرَعَن»^۱ بر دست گیرد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته
باشد، هرگاه بگوید: «من آتُرِبانم.» دروغ می‌گوید.

ای زرتشتِ آشَوَن!

تو او را آتُرِبانِ مخوان.

۱. — فر. ۱۴، بند ۸

۲. واژه‌ای که در این جا به «بستن» برگردانده شده، همان است که برای بستن «کشتی» (— بند ۵۴ همین فر.) بکار می‌رود. بنابراین معنی کامل عبارت، این است: «کمر به دین نبسته، همچون کمر با کشتی نبسته» و یا به صورت مثبت: «کمر به دین بسته، همچون کمر با کشتی بسته» یعنی کسی که هرگز دست از دین نمی‌کشد یا بدان گونه که از گپ. برمی‌آید، کسی که همه اندیشه او در راه دین است. (— بند ۵ همین فر.)

چنین گفت اهوره مزدا.

۳

کسی که دسته‌های برسم بردست گیرد، اما کمر به آیین نبسته باشد، هرگاه بگوید: «من آتربانم.» دروغ می‌گوید.
ای زرتشتِ آشون!
تو او را آتربان بخوان.
چنین گفت اهوره مزدا.

۴

کسی که «آشترامیریَه» را بکار گیرد، اما...^۱

۵

کسی که در درازنای شب بخوابد، «یسته» و «گاهان» نسراید، در گفتار و کردار پرستار نباشد، هرگز نیاموزد و نیاموزاند و آرزوی زندگی جاودانه داشته باشد، هرگاه بگوید...^۱

۶

ای زرتشتِ آشون!
تو کسی را آتربان بخوان که در درازنای شب بنشیند و جویای خواست خداوندی شود که: آدمی چگونه می‌تواند از نگرانی‌های یابد و با دلی گشاده و سری پرامید، به سر «چینودپل» برسد^۲ و از جهان دیگر — جهانِ آشه، جهان شکوهمند، بهترین جهان (بهشت) — برخوردار شود؟

۷

[ای زرتشت! ای نیکوکار!]
از من بخواه؛ از من که آفریدگارم، که بهتر از همه آفریدگانم، که داناترینم، که بهترین پاسخ‌گوینده‌ام هر پرسشی را که از من شود.

۱. دنیاله مانند بند ۳.

۲. (— بند ۳۰ فر. ۱۹) یعنی با دلی فوی در برابر چینودپل بایستد. (گب.)

از من بخواه که ترا بهتر است؛ که ترا شادی بخش تر است.

۸

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:
ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!
چيست آنچه نیروی «مَرِشَوَن» — آن سیجِ نهان روان — را می‌افزاید؟

۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
کردار کسی است که کیشی نادرست را بیاموزد^۱ و کسی را گمراه کند.
کردار کسی است که سه سال را کُشتی نابسته^۲ و گاهان ناسروده سپری کند و
بی ستایش ایزدبانوی آبها بگذراند.

۱۰

کردار کسی که آن گرفتار در زندان را آزاد کند، بهتر از کردار کسی نیست
که مردی را زنده پوست کند و سر ببرد.^۳

۱۱

آفرین گویی بر یک تن آشموغِ نا آشَوَنِ تباهاکار، از دهان آفرین گوی فراتر
نمی‌رود.
آفرین گویی بر دو تن آشموغِ نا آشَوَنِ تباهاکار، از زبان آفرین گوی فراتر
نمی‌رود.
آفرین گویی بر سه تن، ناسودمند است.
آفرین گویی بر چهارتن، نفرینی بر آفرین گوی است.

۱. آشموغ: گمراه کننده و فریفتار. (گپ.)

۲. ← بند ۵۴ همین فر.

۳. کسی که او را از دوزخ رهایی بخشند، کردارش بهتر از کردار کسی نیست که سر مردی را ببرد و دوباره او را
زنده کند. (گپ.)

۱۲

کسی که آشموغ نا آشون تباهکار را شیرۀ «هوم» یا پاره‌ای از «میزد» آفرین
بر آن برخوانده بدهد، کردارش بهتر از کردار آن نیست که با هزار اسب به شهرهای
مزدایرستان بتازد و مردمان را از دم تیغ بگذراند و گله‌های گاوان را به تاراج برد.

بخش دوم

۱۳

[ای زرتشت!] ...^۱

۱۴

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:
کیست «سروشاورز»^۲ فرمانبر سرورش پارسای نیرومند تن-مئنره‌ی سخت
رزم افزار، خداوند برترمنش؟

۱۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت آشون!
مرغی است به نام «پروڈش»^۳ — که مردم بدزبان، او را «کهرکتاس»^۴
می‌خوانند — مرغی که هنگام بامداد پگاه بانگ برمی‌دارد:

۱۶

ای مردمان!

۱. = بند ۷ همین فر.

۲. سروشاورز کسی است که جهان را به تکاپو درآورد. (گپ.)

۳. پروڈش به معنی «آن که دمیدن بامداد پگاه را از دور می‌بیند.» وصفی است برای «خروس».

۴. کهرکتاس به معنی «هنگامی که چنین خوانده شود، نیرومند است.» وصفی است برای «خروس» از زبان
بدزیانان. (گپ.)

بپاخیزید و بهترین آشه را بستایید که دیوان را فروافگند.^۱
اینک «بوشاسپ»^۲ دراز دست برفراز سر شما آید و همه آفریدگان را که در
همان دم بیدار شده‌اند، دیگر باره به خواب فروبرد.
بوشاسپ دیو، هریک از مردمان را چنین گوید:
بخواب! در خواب بمان! هنوز هنگام بیداری^۳ فرانسیده است!

۱۷

باز خروس گوید:
هرگز در سه کار نیک، سستی روا مدار: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار
نیک.
همواره از سه کاربرد روی گردان باش: اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد.

۱۸

در نخستین پاس شب، آتش — پسر اهوره مزدا — خانه خدا را به یاری همی
خواند و گوید:

۱۹

ای خانه خدا!
از جای برخیز. گشتی بر میان بند. جامه بر تن کن. دستان خویش را بشوی و
هیزم برگیر و نزد من آور.
پیش از آن که «آزی»^۴ دیو آفریده بدین جا آید و با مایه هستی من بستیزد و مرا

۱. خروس را طبل جهان خوانده‌اند. در بامداد پگاه که روشنائی بامدادان دیوان را خیره می‌کند، خروس بانگ
برمی‌دارد و با روشنی در پیروزی انباز می‌شود و مردم بر این باورند که او به بانگ خویش، دیوان را دور
می‌راند. خروس برای نبرد با دیوان و جادوان آفریده شده است... خروس و سگ دو هم پیمان سروش در
ستیز با دیوان‌اند. (بن. بخش ۱۹) نیز — تاریخ میرخواند، بخش نخستین پادشاهان ایران و صدر، ۳۲
(زگد).

۲. دیو خواب دیر هنگام و اهریمنی است که همواره با صفت «دراز دست» از او یاد می‌شود. (— یاد.)

۳. هنگام ورزیدن خویشکاریهای دینی. (گپ.)

۴. چنین می‌نماید که «آزی» شکل دیگری از «آزی» باشد که در اساطیر کهن با «آتر» (آذر) در ستیزه است.

نابود کند، مرا با هیزم پاک و با دستان پاگ شسته، برافروز.^۱

۲۰

در دومین پاسِ شب، آتش — پسراهوره مزدا — برزیگر را به یاری همی خواند و گوید:

۲۱

ای برزیگر!

از جای برخیز...^۲

۲۲

در سومین پاسِ شب، آتش — پسراهوره مزدا — سروش پارسا را به یاری همی خواند و گوید:

ای سروش پارسای بُرزمند!

به یاری من بشتاب تا یکی از مردمان — پیش از آن که «آزی» دیوا آفریده بدین جا آید و با مایه هستی من بستیزد و مرا نابود کند — با دستان پاگ شسته، هیزم پاک نزد من آورد.

۲۳

پس آنگاه، سروش پارسا، مرغی را که «پروذرش» نام دارد — و مردم بد زبان او را «کهرکتاس» می خوانند — بیدار می کند و مرغ، بانگ برمی آورد و دمیدن بامداد را نوید می دهد:

۲۴-۲۵

۳

← (زگد.) «اژی» (اژی دهاک) برای ربودن «فرناگرفتی» در برابر ایزد «آذر» قرار می گیرد. (— زام. بندهای ۴۶-۵۰)

۱. مزدپرست همین که از خواب برخیزد، باید «کنشی» برتن ببندد، دستانش را بشوید و هیزم در آتش بگذارد. (زگد.)

۲. = بند ۱۹ همین فر.

۳. = بندهای ۱۶-۱۷ همین فر.

۲۶

آنگاه هم بستران به یکدیگر می‌گویند:
برخیز. این خروس است که مرا می‌خواند.
هریک از آن دو که نخست از جای برخیزد، نخست به بهشت رود.
هریک از آن دو که نخست با دستان پاگ شسته، هیزم پاک نزد آتش — پسر
اهوره مزدا — برد، آتش از او خشنود شود و براو خشم نگیرد و آنچه را که نیاز دارد، بدو
بخشد و برای او چنین خواستار افزونی شود:

۲۷

بشود که گله‌های گاوان تو افزون شود و از پسران بسیار بهره‌مند شوی.
بشود که اندیشه و زیرکی تو افزایش یابد.
بشود که روان تو در تکاپو باشد.
بشود که همه شبهای زندگی را با شادکامی و روان خوشی بسرآوری.
چنین است افزون خواهی آتش، آورنده هیزم خشک را، هیزمی که آشوانه در
روشنایی روزواری و پاکیزه شده باشد.

۲۸

کسی که به مهربانی و پرهیزگاری جفتی از این مرغ من «پرودرش»
— نرینه‌ای و مادینه‌ای —^۱ به آشون مردی بدهد، چنان است که خانه‌ای با صد ستون و
هزار تیر و ده هزار پنجره بزرگ و ده هزار دریچه بدو داده شده باشد.^۲

۲۹

کسی که همچند مرغ من «پرودرش» گوشت به آشون مرد بدهد، من
— اهوره مزدا — نیازی نمی‌بینم که از او پرسشی دیگر باره کنم. او یگراست به بهشت

۱. خروسی و ماکیانی.

۲. در روز پاداش. (گپ.) مفهوم عبارت این است که اندازه نیکی دادن جفتی خروس و ماکیان به مردی
آشون، در شمار پسین همچند دادن خانه‌ای آنچنان است و یا آن که در بهشت، چنان بجانه‌ای بدو داده خواهد
شد. (زگد.)

خواهد رفت.

بخش سوم

۳۰

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
آیا تو در جهان استومند، به تنهایی و بی آن که نرینه ای به تو نزدیک شود، بارور
می شوی؟

۳۱

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!
چنین نیست. من در جهان استومند، به تنهایی و بی آن که نرینه ای به من
نزدیک شود، بارور نمی شوم.

۳۲

چهار نرینه اند که از آن منند. آنان همان گونه مرا آستن فرزندان می کنند که
دیگر نرینگان، مادینگان خویش را.

۵۰

۳۳

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
کیست نخستین تن از نرینگان تو؟

۳۴

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!
نخستین نرینه من کسی است که آشونی به خانمان وی درآید و او از گنجینه

گرانبهای خویش، چیزی — هرچند اندک مایه — به وی ندهد.^۱

۳۵

چنین کسی همان گونه مرا آباستن فرزندان می کند که دیگر نرینگان، مادیگان
خویش را.

۳۶

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
چه چیزی می تواند تاوان این کردار باشد؟

۳۷

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!
چنین چیزی آن است که آن مرد به مهربانی و پرهیزگاری و بی آن که از او
خواسته باشند، از گنجینه گرانبهای خویش، چیزی — هرچند اندک مایه — به یکی از
آشوتان بدهد.

۳۸

او بدین کار خویش، فرزندان مرا در زهدان چنان از میان می برد که گرگی
چار پای، کودکی را از زهدان مادری بیرون کشد و بردرد.

۳۹

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
کیست دومین تن از نرینگان تو؟

۴۰

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:

۱. — فر. ۳، بند ۳۴

ای سروش پارسای بُرزمند!
دومین نرینه من کسی است که بر همه روی پای خویش بشاشد.

۴۱-۴۲

.....^۱

۴۳

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:

ای سروش پارسای بُرزمند!

چنین چیزی آن است که آن مرد پس از برخاستن از شاشیدن و سه گام دور رفتن از آن جا، سه بار نیایش «آهون ویریه...»^۲، دوبار نیایش «هومتتم...»^۳، سه بار نیایش «هوخشثروتمام...»^۴ و بار دیگر نیایش «آهون ویریه...» و یک بار نیایش «ینگه هاتم...»^۵ را بخواند.

۴۴

او بدین...^۶

۴۵

سروش پارسا...^۷

۴۶

پس دروج...^۸

۱. = بندهای ۳۶-۳۵ همین فر.

۲. = «آشیم و هو...» (= فر. ۱۰، بند ۸)

۳. یس. ۳۵، بند ۲ (= فر. ۱۱، بند ۴)

۴. یس. ۳۵، بند ۵ (= فر. ۱۰، بند ۸)

۵. یس. ۴، بند ۲۶

۶. = بند ۳۸ همین فر.

۷. = بند ۳۹ همین فر. با دگرگونی شماره به «سومین».

۸. = بند ۴۰ همین فر.

سومین نرینه من کسی است که هنگام خواب منی فروریزد.

۴۷-۴۸

.....^۱

۴۹

پس دُروچ دیونیرنگ باز پاسخ داد:

ای سروش پارسای بُرزمند!

چنین چیزی آن است که آن مرد، هنگام برخاستن از خواب، سه بار نیایش...^۲

۵۰

او بدین...^۵

۵۱

پس آنگاه، آن مرد [منی در خواب فروریخته] امشاسپند سپندارمذ را بگوید:

ای سپندارمذ!

من این مرد را به تو می‌سیارم. تو این مرد را در روز بزرگ رستاخیز به من باز پس ده. او را بسان مردی شناسای «گাহان» و «یسنه»، مردی دین‌آگاه و پاسخ‌گوی رازهای دین، مردی خردمند و زیرک و تن‌مَنشره به من باز پس ده.

۵۲

پس او را به نام «آتش داد» یا «آتش تبار» یا «آتش زاد» یا «آتش بوم» یا هر

نام دیگری که با «آتش» پیوند یافته باشد، بخوان.^۳

۱. = بندهای ۳۶-۳۵.

۲. دنباله مانند بند ۴۳ همین فر.

۳. «نیبرگ» می‌نویسد: «نطفه بنابر باورداشت آریایی یک «مرد کوچک» است؛ یک عضو زائیده نشده تیره است. همه تشریفات متوجه این نکته است که برای یک «مرد کوچک» که ناخواسته از مجموعه بزرگ برون تاخته و گمراه شده است، بستگی به تیره را تأمین کند. از این رو وی به «آرمیتی» خدای مادینه تیره سپرده می‌شود تا از این راه، آن خدا او را به هنگام نوسازی بزرگ جهانی، همچون فرزندی که از همسر خود باردار

۵۳

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دُروج تیره روز و تبه‌کار!
کیست چهارمین تن از نرینگان تو؟

۵۴

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!
چهارمین نرینه من کسی است — خواه مرد، خواه زن — که پس از پانزده
سالگی «گشتی» بر تن نبندد و «سُدره» نپوشد.

۵۵

در چهارمین گام^۱ ما دیوان، بی درنگ زبان و مغز او را تباه کنیم و او از آن پس
با نیرومندی گام در راه ویران کردن جهان «سپندمینو» گذارد و همچون جادوان و
«زَندیکان»^۲ به تباهی جهان کمر بندد.

۵۶

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبه‌کار!
چه چیزی می‌تواند تاوان این کردار باشد؟

۵۷

پس دُروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!

— شده، معرفی کنند. این چه کسی است؟ از راه نام پسرش اشاره می‌شود که با «آتر» باید ترکیب شده باشد.

این «وهُومَن» است که صورت تجلی یافته اش آتریعی آتش است. «(دینها، ص ۴۵۶)

۱. پادافره سه گام برداشتن بی «گشتی»، سه تازیانه با سروش-چرن است. از چهارمین گام به بعد، گناه
«تنافور» به شمار می‌آید. (گپ.)

۲. در متن Zanda آمده و در زگد. به غول یا شخص خشن و ناپروورده ترجمه شده است. در گپ. «زندیک» آمده
به معنی گمراه و پیرو عقیده باطل. (— یاد.)

چنین گناهی را هیچ تاوانی نیست.

۵۸

هنگامی که مردی پس از پانزده سالگی کُشتی نابسته یا سُدره ناپوشیده، گام بردارد...

۵۹

در چهارمین گام...^۱

بخش چهارم

۶۰

[ای زرتشت!]...^۲

۶۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

کیست که ترا به تلخ‌ترین اندوه دچار می‌کند؟

کیست که ترا با تلخ‌ترین درد، دردمند می‌کند؟

۶۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

چنین کسی «جَهِی»^۳ است که به روسپیگری در پی آشَوَن و نا آشَوَن،

مزدپرست و دیوپرست و نیکوکار می‌رود.^۴

۶۳

نگاه او یک سوم از سیلابهای روانِ کوهساران را می‌خشکاند.

۱. = بند ۵۵ همین فر.

۲. = بند ۷ همین فر.

۳. زن روسپی که تجسمی از ماده دیوی به همین نام است.

۴. چه او تن خود را به آشَوَن بسپارد، چه به نا آشَوَن یکسان است. هرگاه با سه مرد همخوابه شود، «مرگ ارزان» باشد. (گپ.)

نگاه او یک سوم از گیاهانِ رویانِ زیبای زرین فام را می‌پژمراند.

۶۴

نگاه او یک سوم از رستنیهایی را که پوشش زمین است^۱ می‌پژمراند.
نزدیک شدن بدو یک سوم از اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک و یک سوم
از نیرومندی و توان آشون مرد را می‌کاهد.^۲

۶۵

ای سپیتمان زرتشت!

براستی من — اهوره مزدا — می‌گویم:
چنین آفریدگانی بیش از ماران شیبا^۳، بیش از گرگان زوزه کش، بیش از ماده
گرگی درنده که بر گله شبیخون زند، بیش از ماده غوکی که با هزار گله از تخمهایش
برآنها فرود آید، سزاوار کشتن اند.

۶۶

[ای زرتشت!] ...^۴

۶۷-۶۸

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

۱. یک سوم از نیروی سپندارمذ را. (گپ.)
۲. اگر زن روسپی به آبهای روان بنگرد، بازایستند؛ اگر به گیاهان بنگرد، از رویش بازمانند؛ اگر با مرد پارسا
هم سخنی کند، هوش و پاکی مرد پارسا از میان برود. (صدر، ۶۷)
۳. در فرهنگهای فارسی «شیبا» به معنی «افمی» آمده؛ اما «مار شیبا» که در پهلوی هم به صورت «ماری
شیپاک» بکار رفته، به معنی مارتندخزنده یا تندرو است. فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین گفته
است:

«سردیوار او پرمار شیبا جهان از زخم آنها ناشکیبا» (پور. یس. ج ۱، ص ۱۶۲، زیر).
در کتاب دین (اوستا) نوشته شده است: ای زرتشت سپیتمان! دربارهٔ زن، من به تومی‌گویم: هر زنی که تن
خویش را در یک روز به دو مرد بسپارد، کشتنی تراز گرگ یا شیر یا مار است. کسی که چنین زنی را
بکشد، چنان ثوابی بدست می‌آورد که با فراهم آوردن هیزم برای هزار آتشکده یا ویران کردن هزار گنام مار
گرزه یا دیگر ماران، کژدم، شیر و یا گرگ می‌تواند بدست آورد. (رک. ۵۹ ب)

اگر مردی دانسته و آگاهانه^۱ با زنی دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار — دشتان مرزی کند و آن زن به سازگاری و دانسته و آگاهانه بدین دشتان مرزی تن دردهد، تاوان و پادافره آن مرد برای گناهی که او و آن زن کرده‌اند، چیست؟

۶۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
اگر مردی...^۲

۷۰

آن مرد باید آشونانه و پرهیزگاران هزار سرستور کوچک را بکشد و اندرونه آنها را همراه با «زور» به آتش^۳ پیشکش کند.
او باید استخوانهای شانه را به ایزدبانوی آبها پیشکش کند.^۴

۷۱

او باید آشونانه و پرهیزگاران هزار بسته هیزم از چوب نرم «اورواشنی» یا «وُهو-گون» یا «وُهو-کیرتی» یا «هَذَا-نَیْتَا» یا هر گیاه خوشبوی دیگری نزد آتش برد.

۷۲

او باید هزار دسته «برسم» را ببندد و ویژه آیین نیایش کند.
او باید آشونانه و پرهیزگاران هزار «زور» همراه با «هوم» و شیر به پاکیزگی آماده شده — که آشون مردی آنها را از آلائش پالوده باشد — همراه با ریشه‌های گیاه «هَذَا-نَیْتَا» پیشکش ایزدبانوی آبها کند.

۱. با آگاهی از وضعیت زن و دانستن این که این کار گناه است. (گپ.)

۲. مانند بند ۶۷-۶۸ از «اگر مردی...» تا «... تن دردهد.»

۳. آتش بهرام.

۴. استخوانهایی که گوشت آنها را مردم پرهیزگار خورده باشند. (گا.) ایرانیان هریک از اندامهای قربانی را به یکی از ایزدان پیشکش می‌کردند و ویژه اومی شمردند. (— یس. ۱۱، بند ۴، زیر.)

۷۳

او باید هزار مار بر شکم خزنده و دوهزار از گونه های دیگر ماران را بکشد.^۱
 او باید هزار تا از قورباغگانی را که در خشکی می زینند و دوهزار تا از
 قورباغگان آبی را بکشد.^۲
 او باید هزار مور دانه کش و دوهزار از گونه های دیگر موران را بکشد.^۳

۷۴

او باید سی پل بر آبراهه ها بسازد.
 او باید هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن را برتابد.^۴

۷۵

چنین است تاوان و پادافره ای که او باید بار آن را بردوش کشد تا از گناه کردار
 ناروای خویش پاک شود.

۷۶

اگر او این تاوان و پادافره را بپذیرد، به جهان آشوتان درمی آید؛ اما اگر آن را
 نپذیرد، به جهان دُرَوندان، بدان جهان تاریک که از تاریکی ساخته شده و زاده تاریکی
 است، فرومی افتد.

۱. دوهزار «مار بانک» (گپ.) در بند ۵ فر. ۱۴ در متن «ماران سگ-نمای» و در زیرنویس «مار بانک»، آمده است.

۲. قورباغگان از دوزیستان اند و معلوم نیست چرا در این جا گروهی از آنان زیست کننده در خشکی و دسته ای «آبی» معرفی شده اند. شاید منظور از گروه دوم، قورباغگان نوزاد باشد که تا پیش از دگرپسی و بلوغ، کاملاً آبی اند و در بیرون از آب نمی توانند زیست کنند.

۳. درباره مور دانه کش — فر. ۱۴، بند ۵، زیر. ۴

۴. پنج تنافهر که برابر است با شش هزار درهم.

فرگرد نوزدهم

بخش یکم

۱

اهریمنِ مرگ آفرین، سالار دیوان از سرزمینِ آباختر، از سرزمینهایِ آباختر پیش
تاخت.

اهریمنِ مرگ آفرینِ نیرنگ باز تبهکار چنین گفت:
ای دروج!

به سوی زرتشتِ آشون بتاز و او را تباه کن.

دروج و «بویستی» و «مَرِشَوَن» — آن سیجِ نهان روان، آن دوزخ زاده —
تاخت کنان بیامدند.^۱

۲

زرتشت «آهونَ وِیرِیه...» را به بانگ بلند برخواند:

۱. در این فرگرد، اهریمن می‌کوشد تا زرتشت را بکشد و هنگامی که در این کار شکست می‌خورد، به فریبکاری
روی می‌آورد. زرتشت با هر دو گونه رزم افزار استومند و میثوی در برابر این تبهکاری اهریمن ایستادگی
می‌کند و از اهوره مزدا خواستار آشکار کردن پاره‌ای از روشهای آیینی می‌شود. چگونه می‌توان دیوان را از خود
راند؟ چگونه آفرینش مزدا را باید ستود؟ چگونه ناپاکی را باید شست و از میان برد؟ پس از مرگ، بر روان
آدمی چه می‌گذرد؟

اهریمن و گروه دیوان کار گزار وی نومید می‌شوند و ناتوان از تبهکاری خویش به دوزخ می‌گریزند. این
فرگرد را می‌توان «مکاشفه» نامید و استخوان بندی «وندیداد» به شمار آورد. نتیجه آن، در میان بخشهای یکم
و سوم جای گرفته است. بخش یکم کوشش دیوان را برای مانع شدن از «مکاشفه» نشان می‌دهد و بخش سوم
حاصل این کوشش را بیان می‌دارد و بخش دوم در میان این دو بخش، تجربیدی از روشهای آیینی یا فشرده و
خلاصه «وندیداد» را دربر می‌گیرد. (یادداشت افزوده بر آغاز این فرگرد در گزارش دارمستر)

.....^۱

پس آنگاه نیایشی دیگر بر خواند؛ آبهای نیک رود «دایتیا» ی نیک^۲ را بستود و به پیروی از «داد» مزدایرستان خستوشد.

دروج و «بویتی» و «مَرِشَوَن» — آن سیجِ نهانِ روان، آن دوزخ زاده — هراسان رو در گریز نهادند.

۳

دُروج نیرنگ باز، اهریمن را چنین گفت:

ای اهریمنِ تباهاکار!

«فر» زرتشت چنان بزرگ است که من کشتن وی را هیچ راهی نمی یابم.
زرتشت در نهاد خویش، دیوان و «دُروَند» ان تباهاکار را دید و با خود اندیشید.
آنان کشتن مرا به هم سخنی نشسته اند.

۴

زرتشت از جای برخاست و بی هیچ لرزشی از بیم اهریمن و دشواری
چیستانهای بدخواهانه او،^۳ سنگی — همچند خانه ای — را^۴ که از آفریدگار اهوره مزدا
گرفته بود، در دستهای خویش به چرخش در آورد.

اهریمن پرسید:

تو که بر فراز کوهی در کرانه رود «دَرِجا»^۵ در خانه «پوروشَسَب»^۶ ایستاده ای،

۱. = بند ۱۹ فر. ۸

۲. ← فر. ۱، بند ۳

۳. این پاره ای از یک اسطوره کهن است که در آن زرتشت و اهریمن، به ترتیب نقشهای «ادیپوس» و «ابوالهول» را بر عهده دارند. (← «اورمزد و اهریمن»، بندهای ۱۶۵-۱۶۳)

۴. برخی بر آنند که این سنگ، نماد نیایش «آهونَ وِیَرِته» بوده است. همچنین آن را با چوب نه گره که در آیین «نرشنوم» (فر. ۹، بند ۱۴) بکار می رود، یکی شمرده اند. در ار. (بند ۲۰) این سنگ، نماد نیایش «آهونَ وِیَرِته...» خوانده شده است.

۵. رودی است که زرتشت بر فراز کوهی در کرانه آن، دین اهورایی را پذیرفت و پیام آور آن شد. دار آن را با رودی به نام «دَرَه» که از کوه سیلان در آذربایجان سرچشمه می گیرد و به رود ارس می پیوندد، یکی شمرده است.

۶. پدر زرتشت.

این سنگ را از کجای این زمین پهنآور گوی سانِ دور کرانه برگرفته و برای چه آن را به چرخش در آورده‌ای؟

۵

زرتشت به اهریمن پاسخ داد:
ای اهریمن تباهکار!
من آفرینش دیو را فرومی‌گویم.
من «نَسو»ی دیوآفریده را فرومی‌گویم.
من پری «خَنَتی تی»^۱ دیوآفریده را فرومی‌گویم.
تا بدان هنگام که سوشیانت پیروز و دیوافکن از دریای «کیانسیه»، از سرزمین
نیمروز، از سرزمینهای نیمروز پا به پهنه زندگی بگذارد.

۶

اهریمن نیرنگ باز، آفریدگار جهان بدی، دیگر باره بدو گفت:
ای زرتشتِ آشون!
آفریدگان مرا نابود مکن.
تو پسر پوروشسبی^۲ و از مادر خویش زاده شده‌ای.^۳
از دینِ نیکِ مزداپرستان روی برتاب تا از آن کامروایی که آن کشنده مردمان^۴
— فرمانروای جهان — از آن برخوردار بود، بهره مند شوی.

۷

سپیشمان زرتشت در پاسخ به اهریمن چنین گفت:
نه! من هرگز از دینِ نیکِ مزداپرستان روی برنتابم؛ اگرچه تن و جان و روانم از

۱. — فر. ۱، بند ۱۰

۲. در گپ. پیش از این جمله آمده است: «من می‌دانم.»

۳. (— بند ۴۶ همین فر.) شاید بتوان گفت که از این جمله چنین برمی‌آید: «مادرت از من یاری خواست.»
گپ. افزوده‌ای اینچنین دارد: «نیاکان تو مرا می‌پرستیدند؛ تو نیز مرا پرستش کن.»

۴. اشاره است به «اژی دهاک» موجود اساطیری که بنا بر اسطوره هزار سال به کامروایی بر جهان فرمانروایی کرد.

هم بگسلد.

۸

اهریمنِ نیرنگ باز، آفریدگارِ جهان بدی، دیگر باره بدو گفت:
با کدامین گفتار بر من چیره می شوی و مرا از خود می رانی؟
آفریدگان نیک با کدام رزم افزار بر آفریدگان من — که اهریمنم — چیره
می شوند و آنان را از خود می رانند؟

۹

سپیشتمان زرتشت در پاسخ به اهریمن، چنین گفت:
هاون [پاک]، تشت [پاک]، هوم و مئثره ی ورجاوند که مزدا مرا آموخته
است، اینهاست رزم افزارهای من؛ بهترین رزم افزارهای من.
ای اهریمن تباهاکار!
با این مئثره ی ورجاوند اهورایی، من بر تو چیره می شوم و ترا از خود می رانم.
آفریدگان نیک، با این رزم افزار بر تو چیره می شوند و ترا از خود می رانند.
این رزم افزار را سپندمینو در زمان بی کرانه^۱ به من داد.
این رزم افزار را امشاسپندان، شهریارانِ نیک خوب گُشت، به من دادند.

۱۰

زرتشت نیایش «آهونَ ویرِته...» را به بانگ بلند برخواند.
زرتشت آشونَ به بانگ بلند چنین گفت:

«ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه [باید باشد] نیایش فروتنانه دلدادگان تو؟

ای مزدا!

[بگذار] کسی همچون تو، [آن را] به دوستی چون من بیاموزد. پس در پرتو

۱. نیایش «آهونَ ویرِته...» پیش از آفرینش جهان به زرتشت فرو فرستاده شد. (یس . ۱۹)

آشَه یِ گرامی، ما را یاری بخش تا منشِ نیک به سوی ما آید.»^۱

بخش دوم

۱۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
[زرتشت بر فراز کوهی در کرانه رود «دَرَجَا» نشسته، نیایش کنان و پرستش به بارگاه
اهوره مزدا، به امشاسپندان نیک — بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ — برده بود.]

۱۲

چگونه جهان را از گزند «دُروج» و از آسیب «اهریمن» تباهاکارهایی
بخشم؟

چگونه آرایش آشکار و نهان را از جهان دور کنم؟
چگونه «نَسو» را از خانمانِ مزداپرستان بیرون برانم؟
چگونه آشَوَن مرد را از آرایش پاک کنم؟
چگونه آشَوَن زن را از آرایش پاک کنم؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت!

دَینِ نیکِ مزداپرستی را بستای.

ای زرتشت!

امشاسپندان، شهریاران هفت کشور روی زمین را بستای.

ای زرتشت!

آسمان زَبرین و زمانِ بی کرانه و «وِیو» ایزد زَبردست را بستای.

ای زرتشت!

۱. = گاه. یس. ۴۴، بند ۱

باد نیرومند مزدا آفریده و سپندارمذ — دختر زیبای اهوره مزدا — را بستای.

۱۴

ای زرتشت!

فَرَوَشی مرا — که اهوره مزدا یم — بستای.

فَرَوَشی مرا — که بزرگترین، بهترین، زیباترین، استوارترین، هوشیارترین،
بُرمندترین و در آشه بلندپایگاه‌ترین [مینویان] ام و همه روانم مَثَرَه‌ی وَرجاوند است —
بستای.

ای زرتشت!

سراسر آفرینش مرا — که اهوره مزدا یم — بستای.

۱۵

[اهوره مزدا چنین گفت:]

زرتشت گفتار مرا پذیرفت و پیرو شد [و گفت:]

سراسر آفرینش پاک اهوره مزدا را می‌ستایم.

مهر فراخ چراگاه، آن ایزد در بردارنده بهترین و شکوهمندترین و دیوافکن‌ترین رزم‌افزارها
را می‌ستایم.

سروش پارسای بُرمند را می‌ستایم که گرژی را برای فرو کوفتن بر سر دیوان در
دستهای خویش می‌گرداند.

۱۶

مَثَرَه‌ی وَرجاوند فره‌مند اهورایی را می‌ستایم.

آسمان زَبرین و زمان بی‌کرانه و «ویو» ایزد زَبردست را می‌ستایم.

باد نیرومند مزدا آفریده و سپندارمذ — دختر زیبای اهوره مزدا — را می‌ستایم.

«داد» نیک‌مزدپرستی، «داد» دیوستیز زرتشتی را می‌ستایم.

۱۷

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای دادار جهانِ نیکی! ای اهوره مزدا!

با کدامین نیایش، آفرینش اهوره مزدا را بستایم، و بدان یاری رسانم؟

۱۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

به سوی آن درخت زیبا^۱ — آن درخت فرارویدیده و نیرومند در میان درختان

فرارویدیده — برو و این سخنان را برگو:

درود بر تو ای درختِ آشَوَنِ مزدا آفریده!

«آشَم وُهو...»

۱۹

آشَوَنی باید تا ترکه^۲ «بَرَسَم» را به درازای گاو آهن و به ستبری دانه^۳ جو، از آن

درخت ببرد؛ آن را به دست چپ خویش برگیرد و هنگام نیایش اهوره مزدا و امشاسپندان

و هوم زَرین برازنده^۴ زیبا و بهمن و «راتا»^۵ ی نیک آشَوَنِ مزدا آفریده^۶ والا، چشم از آن

برنگیرد.^۷

۲۰

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای دانای دانایان! ای همیشه بیدار! ای هماره هشیار!

آشَوَنِ نیک منش، آشکارا و پنهان دچار آرایش می شود. دیوانی که در تن

مردگان راه یافته اند، او را می آلاینند.

آشَوَنِ نیک منش، چگونه می تواند تن و جامه^۸ خویش را از این آرایش رهایی

بخشد و پاک کند؟

۲۱

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. درختی که شاخه های بَرَسَم را از آن می چینند.

۲. مزداپرستان برآنند که موبد برگذارکننده آیین نیایش و پرستش، باید در تمام مدت برگذاری آیین، چشم بر

ترکه های بَرَسَم که در دست گرفته است، بدوزد. (رک. ۹۷ ب)

گمیز و رز او اخته نشده‌ای را — بدان سان که روش آیین است —^۱ برگیر و
آشون آلوده را به دشت مزدا آفریده^۲ ببرتتا برگرد خویش، شیار بکشد.^۳

۲۲

پس نیایش «آشیم و هو...» را یکصد بار برخواند.
آنگاه نیایش «آهون و یریه...» را دویست بار برخواند.
سپس تن و جامه آلوده خویش را چهار بار با گمیز و دو بار با آب آفریده بغ
بشوید.^۴

۲۳

بدین سان تن و جامه آشون نیک منش پاک شود. پس آنگاه جامه خویش را با
دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ برگیرد و آن را در زیر آسمان
بلند، در پرتو اختران آفریده بغ بگذارد تا نه شب سپری شود.^۵

۲۴

هنگامی که نه شب سپری شد، زور به آتش نیاز کند، هیزم سخت چوب به
آتش برد، بخور و هو گون به آتش برد و تن و جامه را بدان خوشبو کند.

۲۵

بدین سان تن و جامه آشون نیک منش پاک شود. پس آنگاه جامه خویش را با
دست چپ و دست راست با دست راست و دست چپ برگیرد و به آوای بلند، چنین
بخواند:

۱. رنگ چنین «ورزاو»ی باید به طور کامل سفید باشد. حتی اگر یک موی سیاه برتن او باشد، درخور چنین
کاری نیست. (Sorābji Kāvāsi Khambātā, in the Indian Antiquary, VII, 180)

۲. منظور همان جای شستشو دادن و پاک کردن آلودگان است که «برشنوم گاه» نام دارد.

۳. (فر. ۹، بند ۱۰)

۴. این رهنمود پاک کردن تن و جامه با آنچه پیش از این گفته شد (فر. ۸، بند ۳۷ و فر. ۹، بند ۲۸) هماهنگ
نست.

۵. منظور آن است که در این نه شب در داخل خانه و در زیر سقف ن خوابد. جامه او نیز باید در این مدت در هوای
آزاد گذاشته شود. درباره جامه مرده — فر. ۷، بند ۱۲

شکوه از آنِ اهوره مزدا باد!
شکوه از آنِ امشاسپندان باد!
شکوه از آنِ همه دیگر آشَوَنان باد!

۲۶

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:
ای اهوره مزدا! ای دانای دانایان!
آیا آشَوَن مرد و آشَوَن زن را به دین تو فراخوانم؟
آیا دیو پرستِ تبهکار را که زمین مزدا آفریده و آب روان و گندم سرسبز و همه
دیگر چیزهای گرانبهای خویش را بیهوده و بی بهره گیری رها می کند، به کار نیک
اهورایی وادارم؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
چنین کن. این خویشکاریِ تست که چنین کنی.

۲۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
کردارهای نیک به کجا می روند و در کجا فراهم می آیند؟
کردارهای نیک را که مردمان در زندگانی استومند برای آمرزش روانهای
خویش بجای آورده اند، در کجا بازمی یابند؟

۲۸

اهوره مزدا پاسخ داد:
بدان هنگام که روزگارِ زندگی کسی سپری شود و بمیرد، دیوان بدکار دوزخی
بر او می تازند.
چون سومین شب بگذرد و بامداد پگاه پدیدار شود و روشنایی برآید و ایزدمهر،
دارنده بهترین رزم افزارها، کوهساران سراسر شادی بخش را سرشار کند و خورشید
سربرزند...

۲۹

... دیوی که او را «ویزَرش» خوانند، روانهای دُرَوَندانِ تبهکار در گناه زیسته را فرو بسته می برد.^۱ روان دُرَوَندانِ تبهکار و نیکوکار، هر دو از راه زمان ساخته که به «چینودپل» می پیوندند، می گذرند. بر سر چینودپل — پل اهوراییِ مزدا آفریده — آنان پاداشِ کردارهای نیک جهانی را که پیش از آن برای جان و روان خویش بجای آورده اند می جویند.^۲

۳۰

پس آنگاه دوشیزه ای خوش اندام، نیرومند، بلندبالا، بازشناسنده^۳، آراسته و برازنده، کارآمد و چیره دست و بسیار زیرک، با سگانی در دو سوی او^۴ فرامی رسد.^۵ او روان نیکوکار را از فراز البرز کوه^۶ و از چینودپل می گذراند و در برابر ایزدان میثوی جای می دهد.

۳۱

بهمن^۷ از سریر زرین خویش برمی خیزد و بانگ برمی آورد:
ای آشَوَن!

چگونه از آن جهان پرآسیب بدین جهان جاودانه درآمده ای و به سوی ما می آیی؟^۸

۳۲

روانهای نیکوکاران به شادکامی به نزدیک اورنگ زرین اهوره مزدا، به نزدیک

۱. هرکس بندی بر گردن خویش دارد که پس از مرگ، اگر نیکوکار باشد از گردن او می افتد و اگر تبهکار باشد، او را بدان بند به دوزخ می کشانند. (گپ.) — فر. ۵، بند ۸
۲. — فر. ۳، بند ۳۴ و ۳۵ و فر. ۱۸، بند ۳۳.
۳. بازشناسنده نیکوکار از تبهکار.
۴. سگان نگهبان چینودپل. (— فر. ۱۳، بند ۹)
۵. سنج. هاد. فر. ۲، بند ۹
۶. بنا بر اساطیر ایرانی، البرز کوهی است میثوی که خورشید از آن سرمی زند و آرامگاه ایزدان در آنجاست.
۷. به گفته یکی از موبدان زرتشتی، بهمن نگاهبان در بهشت است. (زگد.)
۸. سنج. فر. ۷، بند ۵۲

تختهای زرین امشاسپندان، به «گرزمان»، به سرای اهوره مزدا، به سرای امشاسپندان،
به سرای همه دیگر میثویان آشون می‌رسند.

۳۳

دیوان تبه‌کار بد کردار پس از مرگ آشون مردی که خود را از آرایش پالوده
باشد، چنان از بوی خوش روان او می‌هراسند که گوسفندی گرگ زده^۲.

۳۴

روانهای نیکوکاران در آن جا با ایزد «تریوسنگ»^۳ دوست مزدا اهوره همنشینی
می‌کنند.
ای زرتشت!

تو خود، این جهان آفریده اهوره مزدا را بستای.

۳۵

زرتشت آن گفتار اهوره مزدا را پذیرفت:
جهان آشون آفریده اهوره مزدا را می‌ستایم.
زمین و آب مزدا آفریده و درختان آشون را می‌ستایم.
دریای فراخ کرت را می‌ستایم.
آسمان درخشان را می‌ستایم.
گیهان زترین و درخشان و جاودانه را می‌ستایم.

۳۶

سرای روشن و پرفروغ و سرشار از کامروایی آشونان را می‌ستایم.
گرزمان، سرای اهوره مزدا، سرای امشاسپندان، سرای همه دیگر میثویان آشون
را می‌ستایم.

۱. یعنی آیین «برش‌نوم» را برگزار کرده باشد.

۲. اهوره مزدا همه بوی خوش و اهریمن همه آلودگی و گند است. (بن. بخش یکم) روانهای پروان آنها نیز
چنان است. در آیین برش‌نوم، تن و روان هر دو خوشبو می‌شود.

۳. ایزد پیک و پیام‌آور اهوره مزدا. (سفر. ۲۲، بند ۷)

سرای کامروایی جاودانه و چینودیل مزدا آفریده را می ستایم.

۳۷

«سَوَگ» ی نیک فراخ دیدگاهِ آشون را می ستایم.
 فروشی های توانای نیکوکاران را می ستایم.
 همه آفرینش نیک را می ستایم.
 ایزد بهرام اهوره آفریده، دارنده فرمزدا آفریده را می ستایم.
 یسثر ستاره روشن و درخشان را که به پیکر گاوی زرین شاخ درآید، می ستایم.

۳۸

گاهان آشون نیک، شهریاران همه رَدان^۱ را می ستایم.
 آهونود گاه را می ستایم.
 اُشتود گاه را می ستایم.
 سپنتمد گاه را می ستایم.
 وُهوُشتر گاه را می ستایم.
 وهیشتوایشْت گاه را می ستایم.

۳۹

کشورهای آرزه‌ی و سوهی را می ستایم.
 کشورهای فرَدَدَفشو و ویدَدَفشو را می ستایم.
 کشورهای واورو برشتی و واورو جَرِشتی را می ستایم.
 «خونیرث» درخشان را می ستایم.
 هیرمند درخشان و فرَه مند را می ستایم.^۲
 اَشَی نیک را می ستایم.
 چِیستی نیک را می ستایم.

۱. شهریاران آفرینش که بر همه دیگر رَدان و فرمانروایان، فرمان می رانند و به وسیله آنان است که دیگر آفریدگان ستوده می شوند. (گپ.)

۲. فر. ۱

بهترین چِستی را می‌ستایم.
 قَرَّ سرزمینهای ایرانی را می‌ستایم.
 قَرَّ جَمِ خوب رَمه را می‌ستایم.

۴۰

سروش پارسای بُرزمند دیوافگن را چون پرستش و نیایش کنند، شادمان شود و
 آن پرستش و نیایش را بپذیرد.
 زور و هیزم سخت چوب به آتش ببر.
 بخور و هو-گون به آتش ببر.
 آتش وازِشت، فروافگنده شینجَر دیو را پرستش و نیایش کن و گوشت پخته و
 شیر جوشان نزد وی ببر.

۴۱

سروش پارسا را پرستش و نیایش کن که کوند^۱ دیو بی می مست را فروافگند؛
 دیوی که بر دُروچ مردان سست^۲، بر دیو پرستان تبهکار در گناه زیسته فروافتد.

۴۲

کَر ماهی را می‌ستایم که در ژرفای دریاچه‌ها، در زیر آبها می‌زید.
 کهکشان زَبَرین و کهن، بزرگترین آوردگاه دومینو^۳ را می‌ستایم.
 هفتورنگ درخشان را با فرزندان و گله‌هاشان^۴ می‌ستایم.

بخش سوم

۴۳

اهریمن مرگ آفرین، سالار دیوان، ایندَر دیو سَور و دیو، نانگ هَیثیه دیو،

۱. = کوندی. — فر. ۱۱، بند ۹

۲. پیروان دروج که خویشکاریهای دینی را فرومی‌گذارند.

۳. شینت مینیو و آنگَر مینیو.

۴. هفتورنگ یا ستارگان هفت گانه مشهور به هفت برادران را به گونه هفت تن دارای فرزندان و گله‌ها (کنایه از ستارگان) مجسم کرده‌اند.

توروی دیو، زیریچ دیو، دیوِخشم خونین درفش، اکثش دیو، زاوَرَوَن دیو کشته پدران،
بویستی دیو، دُریوی دیو، دیوی دیو، گسوی دیو، پیتی شه دیو و مَرِشَوَن دیو آساترین همه
دیوان، نگران و اندیشناک بدین سوی و آن سوی می رفتند.

۴۴

اهریمن نیرنگ باز تبهکارِ مرگ آفرین، چنین گفت:
چرا درنگ کرده ایم؟
دیوان تبهکارِ بدسرشت بر فراز «آرِزور»^۱ گرد آیند.

۴۵

دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و گریختند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و به بدچشمی نگریستند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و بانگ برآوردند:
بر فراز آرِزور گرد آییم...

۴۶

... هم اکنون زرتشتِ آشَوَن در خانه پوروشَسب زاده شد. چگونه کشتن او را دست
به کار زنیم؟
هستی او، خودِ رزم افزاری است دیوافگن. اوست که با دیوان و دُروجان و
دیو پرستان و «نسو»ی دیو آفریده بستیزد و دروغ دروغگویان را ناچیز کند.

۴۷

دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و گریختند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت به ژرفای تاریکی، به دوزخ سهمناک گریختند.
«آشیم وُهو...»

۱. دروازه دوزخ. (← «آرِزور» دریاد.)

فرگرد بیستم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

«ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشون! چه کسی بود نخستین پزشک خردمند، فرخنده، توانگر، فره‌مند، روین تن^۱ و پیشداد؟^۲»

چه کسی بود که بیماری را به بیماری بازگرداند؟^۳
چه کسی بود که مرگ را به مرگ بازگرداند؟^۴
چه کسی بود که نخستین بار نوک دشنه و آتش تب را از تن مردمان دور راند؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

«ثریت» بود نخستین پزشک خردمند، فرخنده، توانگر، فره‌مند، روین تن و پیشداد که بیماری را به بیماری بازگرداند، که مرگ را به مرگ بازگرداند، که نخستین بار نوک دشنه و آتش تب را از تن مردمان دور راند.^۴

۱. که همچون اسفندیار، هیچ رزم‌افزاری در او کارگر نمی‌افتد. (گپ.)
۲. پیشداد یا پیشدادی نام نخستین دودمان شاهان داستانی ایران است و معنی واژگانی آن «کسی که پیش از دیگران داد آورد» است.
۳. یعنی بیماری و مرگ را به بند کشید. (گپ.)
۴. ثریت نخستین کسی است که بیماری و مرگ را از جهان دور می‌راند. اهوره مزدا ده هزار گیاه دارویی را که بر گرداگرد درخت جاودانگی — گویون یا هوم سفید — روییده است، از بهشت می‌آورد و در دسترس او می‌نهد. نام ثریت را جز در این فرگرد، تنها یک بار در اوستا (یس . ۹، بند ۷) می‌بینیم که در شمار نخستین

او بود که به جست و جوی داروها و شیوه‌های درمان برآمد و امشاسپند «شهریور»^۱ برای پایداری در برابر بیماری، در برابر مرگ، در برابر درد و تب، در برابر ناخوشی و پوسیدگی و گندیدگی — که اهریمن به پتیارگی خویش برای گزندرسانی به تنِ مردمان آفرید — داروها و شیوه‌های درمان را بدو بخشید و آموخت...

→ نیایشگران «هوم» پدیدار می‌شود. آنچه دربارهٔ چهره‌دستی ثریت در کار پزشکی و درمان بخشی آمده است، با هوم پیوند دارد. از آن‌جا که هوم مایهٔ زندگی و تندرستی است، نخستین نیایشگران وی نیز باید نخستین پزشکان باشد.

ثریت در اصل با «ثُریتون» یکی بوده است. از یک سو در «ریگ‌ودا» می‌بینیم که پیروزی بزرگ ثُریتون به «ثریت» یا «ثُرایتان» یا «ثریت آیتیه» (پسر آنها) نسبت داده می‌شود که هم نیایشگری آسمانی است و هوم در باران می‌افشانند و هم پهلوانی گیجانی است و ازدهای توفان را می‌کشد. از سوی دیگر می‌بینیم که ثُریتون همان خویشکاری‌هایی را به سرانجام می‌رساند که ثریت.

بنا به نوشتهٔ «حمزهٔ اصفهانی» او بنیان‌گذار دانش پزشکی و داروسازی است و بر تعویذها یا عزایمی که برای دفع موجودات شریر و درمان بیماری‌ها بکار می‌رود، نام او را می‌نگارند. در خود اوستا برای از میان بردن بیماری‌های گری، تب، آب‌گونه‌های چرکین گوناگون، ناتوانی و آسیب‌های دیگری که از مار پدید آمده است، فروشی ثُریتون ستوده می‌شود. (فرور. بند ۱۳۱) از این بند چنین برمی‌آید که ایرانیان، بیماری‌ها را پدید آمده از مار و به دیگر سخن، گونه‌ای زهرآلودگی می‌دانسته‌اند. این نظریه که دانش جدید نیز آن را یکسره رد نمی‌کند، نقش بزرگ مار را در پرستش «آسکلپیوس» یادآوری می‌کند. (در اساطیر یونان، آسکلپیوس یا اسکولاپ در عین حال هم قهرمان و هم خدای پزشکی به شمار می‌آید و از نشانه‌های ویژهٔ او مارهای پیچیده به دوریک چوب است. فایر.) همان‌گونه که بیماری از مار پدید می‌آید، درمان آن نیز باید — یا می‌تواند — از آن پدید آید و به هر حال سبب آن که کشتهٔ مار را می‌ستوند، آن بود که می‌خواستند کاری برضد مار بکنند.

بدین سان «ثریت» یا «ثُریتون» برای داشتن عنوان «نخستین پزشک» حقی دوگانه دارد؛ چه هم نیایشگر هوم و هم چهره شونده بر اژدها (= مار) است. به نظر می‌رسد که درودها نیز «ثریت» خدای پزشکی بوده است. (رو. کتاب هشتم، بخش ۴۷، بند ۱۳) (دار.)

۱. امشاسپند «خَشَنَر وِیَرَه» (= شهریور) نگاهبان فلزهاست و کاردی زرنشان به ثریت می‌دهد. بنابراین، او نخستین کسی است که «کارد پزشکی» می‌کند. (— فر. ۷، بند ۴۴) از بند ۴ همین فرگرد برمی‌آید که ثریت در عین حال نخستین کسی است که با گیاهان دارویی و با مَثَرَه‌ی وِرْجاوند به کار پزشکی و درمان دست می‌زند. (— فر. ۲۲)

۴

... و من — که اهوره مزدا یم — گیاهان دارویی را — که صدها و هزارها و ده هزارها، گرداگرد درخت گوگیرن^۱ رویده است — بدو فرو فرستادم.

۵

همه این گیاهان دارویی را با بزرگداشت و آفرین و نیایش برای درمان تن مردمان فرامی خوانیم ...

۶

... پایداری در برابر بیماری، مرگ، درد، تب، سردرد، تب لرزه، بیماری، «آژن» [؟]، بیماری «آژهو» [؟]، خوره، مارگزیدگی، بیماری «دوروگ» [؟]، بیماری همه گیر، بدچشمی، پوسیدگی و گندیدگی را که اهریمن به پتیارگی خویش برای گزند رسانی به تن مردمان آفرید.

۷

من می گویم: ای بیماری دور شو.
من می گویم: ای مرگ دور شو.
من می گویم: ای درد دور شو.
من می گویم: ای تب دور شو.
من می گویم: ای ناخوشی دور شو.^۲

۸

به نیروی گیاهان دارویی «دُروج» را فرو می کوبیم.

۱. گوگیرن یا هوم سفید را شهریار گیاهان دارویی خوانده اند. گفته شده است که گیاهان دارویی به شمار ده هزار آفریده شده اند تا در برابر بیماریهای بسیاری که اهریمن آفریده است، چاره گریاشند. (بن. بخش ۹. همچنین — فر. ۲۲، بند ۲) در هند نیز گفته شده است که «سوم» (= هوم ایرانیان) شهریار گیاهان دارویی است و این گیاهان از آسمان آمده اند. «گیاهان دارویی» هنگام فرود آمدن از آسمان، گفتند: هریک از مردمان که بر ما دست زند، هرگز از هیچ زخمی رنج نبرد. (رو. بخش ۱۰، بندهای ۱۷ و ۱۷)
۲. در وندیداد ساده، این دورباش به همه بیماریهای گفته شده در بند پیش نیز داده شده است.

به نیروی آنها می‌توان «دُروج» را فرو کوفت.
ای اهوره!

آنها می‌توانند ما را نیرو و توان بخشند.

۹

من بیماری را دور می‌رانم.

من مرگ را دور می‌رانم.

من تب را دور می‌رانم.

من پوسیدگی و گندیدگی را — که اهریمن به پتیارگیِ خویش برای
گزندرسانی به تنِ مردمان آفرید — دور می‌رانم.

۱۰

من همه گونه‌های بیماریها و مرگها را دور می‌رانم.

من همه جادوان و پریان و همه «جینی»^۱های تبهکار را دور می‌رانم.

۱۱

بشود که «آیرِیمَن»^۲ گرمی بدین جا آید، شادمانی مردان و زنان زرتشتی را؛
شادمانی آشون را با پاداشی سزاوار که پیروی از دین اهورایی پدید آورد؛ با بخشش
پسندیده‌اش که اهوره‌مزدا ارزانی دارد.

۱۲

بشود که «آیرِیمَن» گرمی همه گونه‌های بیماریها و مرگها را، همه جادوان و
پریان را و همه جینی‌های تبهکار را فرو کوبد.

۱۳-۱۴

۳

۱. — فر. ۷، بند ۵۹ و فر. ۲۱، بند ۲. در گد. جینی‌های تبهکار به «جن‌های کافر» برگردانده شده
است. (۴)

۲. — فر. ۲۲

۳. = بندهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ فر. ۸

فرگرد بیست و یکم

بخش یکم

۱

درود بر گاو پاک.^۱
درود بر تو ای گاو نیکوکار.
درود بر تو که افزونی می بخشی.
درود بر تو که می رویانی.
درود بر تو که بهترین آشون و آشونِ هنوز نازاده را بهروزی می بخشی.
درود بر تو که «جَهی»^۲ و «آشموغ» ناآشون و فروانروای ستمگر را نابود می کنی.

بخش دوم

۲

ای ابریا! شتابان بیا! در درازنای آسمان، از میان هوا به سوی زمین، هزار دانه،
ده هزاران دانه باران فروبار!
ای زرتشتِ آشون!

۱. گاو نخستین که اهوره مزدا او را بیافرید و اهریمن با یاری «جَهی» او را کشت. ستایش گاو پاک، سرآغازی است بر ستایش آب. در یک اسطوره کهن ابری را می بینیم که به گاوی همانند شده است و باران از آن فرومی بارد. («اورمزد و اهریمن»، بند ۱۲۲) این بند را هنگام برخورد با گاو نریا هرگونه چار پای دیگری می خوانند. (روا. ۳۸۶)

۲. = جَینی. — فر. ۷، بند ۵۹ و فر. ۲۰، بند ۱۰

چنین بگوی تا همه بیماریها را یکباره نابود کنی؛ تا مرگ را یکباره نابود کنی؛
تا همه بیماریهای پدید آورده جینی را یکباره نابود کنی؛ تا مرگ پدید آورده جینی را
یکباره نابود کنی؛ تا «گد» و «آپه گد» [؟] را یکباره نابود کنی.

۳

اگر بیماری مرگ زای شامگاهان فراز آید، درمان آن بامدادان برسد.
اگر بیماری مرگ زای بامدادان فراز آید، درمان آن شامگاهان برسد.
اگر بیماری مرگ زای شب هنگام فراز آید، درمان آن بامدادان برسد.
بشود که باران، آبهای تازه فروبارد؛ خاک را نو کند؛ درختان را سرسبز کند و
تندرستی نو و توانایی تازه در کار درمان پدید آورد.

بخش سوم

(الف)

۴

ای ابر!

دریای فراخ کرت جای گردآمدن همه آبهاست.^۱ تو نیز برای و به راه هوایی فراز
رو و به زمین فرود آی. به زمین فرود آی و به راه هوایی فراز رو.^۲
ای آن که اهوره مزدا راه هوایی را برای برآمدن و بالیدن تو پدید آورده است!
برای و به چرخش در آی.

۱. ایرانیان براین باور بودند که آب و روشنایی از یک چشمه اند و در یک بستر روان می شوند. همچنان که روشنایی از البرز — [کوهی که گرداگرد جهان را فرا گرفته است] — برمی آید، آبها نیز از همان جا می جوشند و به همان جا بازمی گردند. (بن، ۲۰) هر روز خورشید و ماه و ستارگان از البرز برمی آیند و هر روز همه آبهای روی زمین باهم به دریای فراخ کرت بازمی گردند و در آن جا فراهم می آیند تا بار دیگر از فرازهای البرز به زمین فرویززند. (بن، ۷-روا. ۴۳۱، وند. فر. ۵، بند ۱۵) از آن جا که روشنایی از سه سرچشمه (خورشید و ماه و ستارگان) پدید می آید، آبها را سه بار می ستایند: یک بار با خورشید، بار دیگر با ماه و سرانجام با ستارگان؛ چنان که گویی باران به خاستگاه دارد که با سه سرچشمه روشنایی پیوسته است. گفتنی است که تاکنون نیز مردم ایران در تعبیر رؤیا، آب را نشانی از روشنایی می دانند.

۲. آبها از آسمان به زمین فرود می آیند و از زمین به آسمان فرامی روند. (فر. ۵، بند ۱۵)

۵

ای خورشید تیز اسب!
برآی! از فراز البرز برآی و در درازنای آسمان به چرخش درآی و بر جهان فروغ
بیفشان. در درازنای راهِ مزدا آفریده، در درازنای راهی که ایزدان ساخته‌اند، راهی آبی^۱
که آنان گشوده‌اند.

۶

تو بدین نیایش و رجاوند، از گزند اهریمن آسوده خواهی ماند.^۲
ای کودک!
من ترا در زادن و بالیدن پاک می‌کنم.
ای زن!
من نیرو و تن ترا بی آلائش می‌کنم. من ترا زنی پر فرزند و پر شیر می‌کنم...

۷

... زنی^۳ پر تخمه، پر شیر، پر چربی، پر مغز استخوان و پر فرزند.
من ترا هزار چشمه جوشان و روان به سوی کشتزارها پدید می‌آورم که فرزندان را
خوراک دهند.

بخش سوم

(ب)

۸

ای ابر. ...^۴

۱. راه ابر و باران.

۲. این بند و بند پس از آن، از زبان «اردویسور اناهیتا» ایزدانوی آبهاست. (— آب.)

۳. بهتر است که در این جا به جای زنی، «مادینه‌ای» باشد. در متن برای «شیر» دو واژه آمده است که یکی
اشاره به شیر زن دارد و دیگری به شیر گاو.

۴. = بند ۴ همین فر.

۹

ای ماو دربرگیرنده تخمه گاو!^۱
برآی! از فراز البرز...^۲

۱۰-۱۱

.....^۳

بخش سوم

(پ)

۱۲

ای ابرا!...^۴

۱۳

ای ستارگان دربرگیرنده تخمه آبها!^۵
برآیید! از فراز البرز...^۶

۱۴-۱۶

.....^۶

۱۷

ای خورشید! ای ماه! ای ستارگان!

۱. هنگامی که گاو (گاو نخستین) مرد، هرچه در تخمه او روشن و نیرومند بود به فلک ماه برده شد و پس از پاک شدن در پرتو نور ستارگان، دو آفریده از آنها شکل گرفتند که یکی نرینه بود و دیگری مادینه و از آنان دویست و هفتاد گونه از جانوران پدید آمدند. (بن، ۴ و ۱۰-اورمزد و اهریمن، ۱۲۵ و ۱۲۷)

۲. = بند ۵ همین فر.

۳. = بندهای ۶ و ۷ همین فر.

۴. = بند ۴ همین فر.

۵. هنگامی که «تشتیر» ایزد باران به شکل ستاره ای در می آید، چنین می نماید که میان ستاره و باران پیوندی هست.

۶. = بندهای ۶ و ۷ و ۴ همین فر.

برآييد با خروش! دور راندين «گخوژى» را، دور راندين «آيهى» را ، دور راندين
«جَهي» به جادويى خو گرفته را.

بخش چهارم

۱۸-۲۳

۷
.....

فرگرد بیست و دوم

بخش یکم

۱

اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت چنین گفت:

من — اهوره مزدا، دادار آفرینش نیک — بدان هنگام که این سرای^۱ را ساختم،
چنان کردم که چشم اندازی زیبا و درخشان داشته باشد.^۲

۱. گَرزَمان. (گپ.)

۲. موضوع این فرگرد «آیَرِیْتَن»، مَثَرَه‌ی وَرجاوند و درمان بیماریها^۳ است. اهریمن ۹۹۹۹۹ بیماری می‌آفریند و اهوره مزدا برای درمان آنها از آیَرِیْتَن و مَثَرَه‌ی وَرجاوند یاری می‌خواهد.

«آیَرِیْتَن» (در سنسکریت «آرِیْتَن») یکی از ایزدان کهن هند و ایرانی است. در «ریگ‌ودا» او یک «آدیته» شمرده شده است که به ندرت او را به تنهایی می‌ستایند. او تقریباً همیشه همراه با «میتَر» و «وَرَوَن» ستوده می‌شود. معنی نام او مانند نام میتَر «دوست» است و او نیز همانند میتَر، خدای روشنائی آسمانی، مهربان و نیکوکار و یاور مردمان است.

در اوستا نام «آیَرِیْتَن» همان معنیهای ودایی را دارد؛ اما منش این ایزد دگرگونی زیادی پیدا کرده است؛ حال آن که در سرودهای ودایی، منشی متمایز از دیگر خدایان ندارد. در این جا به پیکر ایزدی درمان بخش پدیدار می‌شود که به گونه‌ای بسیار طبیعی، از شخصیت عام و پیشین وی مایه می‌گیرد.

«آیَرِیْتَن» در سرایی بسر می‌برد که «خانمان آیَرِیْتَن» (airyamnō-nmānem) خوانده می‌شود و همان «خانه درخشان» میتَر، آرِیْتَن و وَرَوَن در ادبیات ودایی و یا به تعبیر دیگر آسمان است. بنا به نوشته اسفندیارچی، پارسیان دوره‌های اخیر نیز آیَرِیْتَن را ایزد آسمان می‌دانند.

این فرگرد ناتمام است و یا درست‌تر بگوییم پایان آن را خواننده باید خود دریابد. آیَرِیْتَن از خانه خویش فراخوانده می‌شود. می‌آید و نه شیار بر زمین می‌کشد. شک نیست که این شیارها را برای آیین برنشوم (سجده فر. ۹) یا آیینی دیگر از همان دست می‌کشد و منظور از آنها پاک کردن ناپاک (و به دیگر سخن «بیمار») و بازگرداندن تندرستی بدو از راه بهره‌گیری از فضیلت «نیرنگ» و «مَثَرَه‌ی وَرجاوند» است. بنابراین فرگرد بیست و دوم با نیایشهایی برای دور راندن بیماری و مرگ پایان می‌پذیرد. (یادداشت دار. در

۲

پس، آن نا آشَوَنِ هرزه درمن نگرِیست.^۱ اهریمن نا آشَوَنِ هرزه، آن مرگ آفرین،
به پتیارگیِ خویش ۹۹۹۹۹ بیماری پدید آورد.
ای مَثَرَه ی وَرْجاوَنَد! ای قَرَه مندترین میثویان!
تو مرا به درمان بخشی یا ور باش.

۳

من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار توسن تیزتیک بادپای می بخشم.
من این بادپایان را پیشکش «سَوگ» ی نیک آشَوَنِ مزدا آفریده می کنم.
من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار اُشترِ بلند کوهانِ تیزتیک بادپای
می بخشم.
من این بادپایان را پیشکش سَوگ ی نیک آشَوَنِ مزدا آفریده می کنم.

۴

من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار گاویِ نیرومندِ جوان خرمایی رنگ
می بخشم.
من این گاوان را پیشکش سَوگ ی نیک آشَوَنِ مزدا آفریده می کنم.
من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار سرازِ همه گونه های ستورانِ کوچک
می بخشم.
من این ستوران را پیشکش سَوگ ی نیک آشَوَنِ مزدا آفریده می کنم.

۵

من با نیایشِ نیک وَرْجاوَنَد ترا آفرین می گویم؛ نیایشی دوستانه و وَرْجاوَنَد که
نیازمندان را بی نیاز و بی نیازان را بی نیازتر می کند؛ نیایشی که بیماران را به یاری می آید
و تندرستی دیگر باره می بخشد.

^۱ آغاز فر. (۲۲) موضوع این فرگرد را می توان با «اردیبهشت یشت» هم سنجید.

۱. چشم بد برمن دوخت. «اهریمن با چشم بد دوختن بر آفریدگان نیک اهوره مزدا، آنها را تباه کرد.» (Eznig,

۶

«مَثَرَه ي وَرْجاوَنَد» — فَرَه‌مَن‌دَتَرین مینو یان — در پاسخ به من گفت:

چگونه ترا به درمان بخشی یاور باشم؟

چگونه آن ۹۹۹۹۹ بیماری را از تو دور کنم؟

بخش دوم

۷

دادار اهوره‌مزدا ایزد «نَریوسَنگ» را فراخواند و بدو گفت:

ای نَریوسَنگ! ای پیک ایزدی!

شتابان به سرای «آیرِیَمَن» رو و او را چنین بگویی:

۸

«چنین گفت ترا اهوره‌مزدای آشَوَن:

من — اهوره‌مزدا، آفریدگارِ آفرینشِ نیک — ...^۱

۹

پس، آن نا‌آشَوَنِ هرزه در من نگریست. اهریمن نا‌آشَوَنِ هرزه، آن مرگ‌آفرین،

به پتیارگیِ خویش ۹۹۹۹۹ بیماری پدید آورد.

ای آیرِیَمَن بسیار پسندیده!

تو مرا به درمان بخشی یاور باش.»

۱۰-۱۲

.....^۲

بخش سوم

۱۳

نَریوسَنگ، پیک ایزدی، فرمانبرداریِ گفتار اهوره‌مزدا را شتابان به سرای

۱. = بند ۱

۲. = بندهای ۳-۵

آیریمَن رفت و او را چنین گفت:

۱۴-۱۸

.....^۱

بخش چهارم

۱۹

آیریمَن بسیار پسندیده بی درنگ، شتابان و آرزومندانه به سوی کوه پرسشهای ایزدی^۲، به سوی جنگل پرسشهای ایزدی رفت.

۲۰

آیریمَن پسندیده، نُه نریان با خود برد.^۳

آیریمَن پسندیده، نُه اشتر با خود برد.

آیریمَن پسندیده، نُه گاو با خود برد.

آیریمَن پسندیده، نُه ستور کوچک با خود برد.

آیریمَن پسندیده، نُه شاخه چوب^۴ با خود برد و نُه شیار بر زمین کشید.^۵

۲۱-۲۵

.....^۶

۱. = بندهای ۸ و ۹ و ۳ و ۴ و ۵.

۲. کوهی که زرتشت و اهوره مزدا در آن جا هم سخنی کردند. (— فر. ۱۹، بند ۱۱)

۳. اسفندیارچی می گوید. او نیروی نُه نریان را با خود برد تا در تن بیماران بدمد. (— تیر. بند ۲۴)

۴. چوب نُه گره. (گا.) همچنین — فر. ۹، بند ۱۴.

۵. این شیارها را برای برگذاری آیین «بَرشَنوم» می کشد که بزرگترین «نیرنگ-دین» به شمار می آید و در آن، همه شرها و بدیهای روانی و تنی از ناخوشیها و بیماریهای اهریمنی گرفته تا مرگ، از میان می رود. (Wilson)

The Parsi Religion, p. 341)

۶. = بندهای ۹-۱۴ فر. ۲۰ و بندهای ۱۹-۲۳ فر. ۲۱

آبان: (در پهلوی آبان) نام مینوی همه آبها و صفت ایزدبانو «اردویسور اناهیتا» ست. در پاره‌ای از نوشته‌های پهلوی «بُرزیزد» خوانده شده و با «اپام نیات» (= نیات اپام) یکی شمرده شده است. دهمین روز ماه و هشتمین ماه سال بدین نام خوانده می‌شود.
(— اپام نیات، اردویسور اناهیتا و بُرزیزد)

آبان (روز...): دهمین روز ماه است.

آبانگان (جشن...): دهمین روز ماه آبان را که نام روز و ماه یکی می‌شد، بدین نام جشن می‌گرفتند. در برهان قاطع آمده است: «آبانگاه بروزن آبان ماه روز دهم فروردین ماه باشد و نام فرشته‌ای نیز هست که موکل بر آب است. گویند اگر در این روز باران بیارد، آبانگاه زنان باشد و ایشان به آب درآیند و این عمل را بر خود شگون و مبارک دانند.»
احتمال دارد که در این نوشته برهان قاطع، «آبانگاه» به جای آبانگان» و «دهم فروردین» به جای «دهم آبان» آمده باشد.

آبان نیایش: (— اردویسور بانو نیایش)

آبان یشت: پنجمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستا و ویژه نیایش و ستایش ایزد بانو اردویسور اناهیتاست. این یشت، سی کرده و یکصد و سی و سه بند دارد.

آبتین: (در اوستا آتویه و در سنسکریت آبتیه) نام پدر فریدون است. این نام را در فارسی به گونه آبتین نیز نوشته‌اند. در اوستا آتوین صفت است به معنی «از خاندان آتویه» و این همان واژه است که در پهلوی «آسیان» شده و در برخی از کتابهای عربی و فارسی به صورت «اثقیان» آمده است.
آبرت: (در اوستا آبرت) عنوان پنجمین تن از هشت موبد یا پیشوایی است که در روزگار باستان برگذاری «یرشَن» (آیین نیایش و ستایش مزدپرستان) را برعهده داشتند. کار «آبرت» آوردن آب

بدین آیین و کارهای مربوط به آب بود. واژه «آبرت» به معنی «آورنده» است. امروزه تنها دو تن از پیشوایان هشت گانه با عنوانهای «زوت» و «راسپی» به جانشینی آن هشت تن «یزشن» را برگذار می‌کنند.

(← آتروخش، آستتر، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاوون)

آبریزگان: جشنی بوده است که در روز سی ام بهمن ماه بر پا می‌داشته‌اند.

(← فرن یغ)

آب زور: (→ زور)

آب زور نیایش: (← اردویسوربانو نیایش)

آبتین: (← آبتین)

آثر بان: (در اوستا آثروَن یا آثوروَن و در پهلوی آسروَن یا آسرون) به معنی نگاهبان آتش، عنوان پیشوایان دینی یا موبدان بود. آسرونان یکی از گروههای سه گانه اجتماعی بودند در کنار ارتشتاران (سپاهیان و رزمیان) و واستریوشان (کشاورزان).

در فارسی این واژه را آذریان نیز نوشته‌اند.

آتروخش: عنوان سومین تن از هشت موبد برگذار کننده «یزشن» است. نگاهداری آتش به این موبد واگذار می‌شد و او از سوی راست در برابر آتش می‌ایستاد.

(← آبرت، آستتر، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاوون)

آتش بهرام: (در پهلوی آتخشی و هرامان یا آتخشی و زهران) بزرگترین و مقدس‌ترین آتش و آتشکده است. (فپ).

و زهران / وهران آتخش برترین آتش زردشتیان است. (وگزر. ص ۲۲۵)

«آذر بهرام (آتش بهرام) یکی از هفت آتشکده ایران (در زمان ساسانیان) به شمار رفته، نام

آتشکده مخصوص نبوده، بلکه در بسیاری از شهرهای ایران آذر بهرام برقرار بود...

اردشیر بابکان هنگام رهایی یافتن از چنگ اردوان و رسیدن به خلیج فارس، بدان جا

روستایی به نام اردشیر بنا نهاد و ده آتش بهرام برکنار دریا فرمود نشانند.

در فرهنگها «آذرانشاه» را لقب «آذر بهرام» دانسته‌اند. (لد. زیر آذرانشاه) دارمستتر در

«زندی اوستا» ی خود می‌نویسد: دو قسم آتشکده موجود است. معابد بزرگ را آتش بهرام می‌نامند و

معابد کوچک را آذران یا آگیاری خوانند. در بمبئی سه آتش بهرام و در حدود صد آگیاری موجود

است. فرق بین آتش بهرام و آذران اساساً در چگونگی آتش و سپس در اصل و طرز تهیه آن

می‌باشد. تهیه آتش بهرام یک سال به طول می‌انجامد و آن از سیزده قسم آتش مختلف تشکیل

می‌شود و در خود جواهر آنها را که به منزله روح همه آتشفشانها می‌باشد، تمرکز می‌دهد. تهیه و تصفیه این آتشفشان مستلزم تشریفات مختلف است که در وندیداد توضیح داده شده است. (س. وند. فر. ۸)
 «طبق سنت زرتشتیان، هریک از حوزه‌های بهدینان باید آتش بهرام داشته باشد. بعضی از دستوران معتقدند که فقط یک آتش بهرام باید باشد؛ چه آن شاه است و چند پادشاه در اقلیمی نگنجد. امروزیکی از مهمترین آتشفشانهای بهرام، آتشکده نوساری هندوستان است که تقریباً هفصد سال از بنای آن می‌گذرد.

در فرهنگهای پارسی، آتشکده بهرام را کنایه از برج حمل دانسته‌اند، بواسطه آن که حمل خانه بهرام (مَریخ) است.

در یسنه (۱۷ بند ۱۱) از پنج قسم آتش نام برده شده و به هریک جداگانه درود فرستاده شده است که نام نخستین آنها «پِرِزی سَوَنگَه» به «بلند سود» یا «بزرگ سود» ترجمه گردیده و در تفسیر پهلوی نام عمومی آتش بهرام خوانده شده است. (مزد.، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۳۵۴ تا ۳۶۰)
 دارمستتر نوشته است: «آتش بهرام هزار و یک آتش وابسته به شانزده گروه است (نود و یک آتش مردارسوز، هشتاد آتش رنگرزان و جز آن) که با هم در آمیخته و نماد زمینی آتش آسمانی است. این آتش، کانون پاکی است که هر آتش زمینی برای آن که به کانون نخستین خود پیوندد، آرزوی بازگشت بدان را دارد.» (وند. فر. ۸، بند ۸۱، زیر.)

در وندیداد «دایتیوگاتو» آمده که در گزارش پهلوی «داتگاس» (= دادگاه به معنی مطلق آتشکده) شده است. (وند. فر. ۸، بند ۸۱) دارمستتر این ترکیب را مترادف «آتش بهرام» دانسته، اما در برخی از منابع دیگر، آتش بهرام در کنار آتش آذران و آتش دادگاه یکی از سه آتش مقدس زرتشتیان شمرده شده است. (زگد.)

«م. بویس» می‌نویسد: «آتشفشانهای مقدس سه درجه دارند. مهم‌ترین آنها آتش بهرام است که با زحمات و کوشش فراوان از ترکیب شانزده نوع آتش (از جمله آتش حادث از رعد و برق) به وجود آمده و تقدیس و ستایش می‌شود... آتش بهرام باید همواره — حتی در شب — با شعله‌های درخشان و فروزنده بسوزد. مراسم و عبادات خاصی برای احترام و بزرگداشت آن بعمل می‌آید و در آغاز هر پنج‌گاه، چوبهای خوش‌بو داخل آن سوزانده می‌شود. فقط موبدی که از هر لحاظ حائز صلاحیت کامل باشد، می‌تواند وارد حریم آن آتش شود و فقط ادعیه و نیایشی که مربوط بدان آتش است باید در جوار آن از حفظ تلاوت گردد. بهدینان و موبدان معمولی فقط می‌توانند آتش بهرام را از میان پنجره‌های مشبکی که در دیوار حریم آتش قرار دارد، ببینند و از همان‌جا ادعیه و نیایش خوانده و چوبهای صندل خوش‌بوئار نمایند.» (دیانت. ص ۱۵۷ — ۱۵۶)

«آتش بهرام از شانزده آتش گوناگون پدید می‌آید که هریک خود پس از بجای آوردن

آیینهای پیچیده، دشوار و طولانی که سبب تطهیر آن می‌شود، بدست می‌آید هنگامی که هریک از شانزده آتش پس از طی مراسم فراهم آمد، در نخستین روز از پنج روز پایان سال (خمسه مسترقه) آتشها را به یک آتشدان می‌نهند و در همه نخستین ماه سال نو سرودهای دینی به گرد آن می‌خوانند. سپس در روزی مقدس موبدان صفی می‌آیند و گرزها و شمشیرها را که نشانه‌های ایزد بهرام است، در دست می‌گیرند و آتش را در نهایت احترام و مراقبت تمام در اطاقک داخل آتشکده بر جای خویش می‌نهند، شمشیری و گرسی بردیوار آن می‌آویزند و در هر کنجی زنگی برنجین به زنجیری می‌آویزند و در هریک از پنج گاه روز که باید سرودی بر آتش خواند، آنها را به صدا در می‌آورند...

سه آتش اصلی ایرانیان باستان — قرن ب، گشتسپ و بُرزین مهر — از نوع آذر بهرام‌اند.

(پژ. ص ۱۰۱-۱۰۰)

آتش بهرام نیایش: پنجمین نیایش از پنج نیایش خرده اوستاست که ۲۰ بند دارد. این نیایش را در هر پنج گاه شبانروز، موبدان در آتشکده‌ها می‌خوانند و در آذر روز (نهم) هر ماه نیز خوانده می‌شود.

(— آتش بهرام)

آتش زوهر: (— زور)

آتش دادگاه: (— آتش بهرام)

آدا: به معنی پاداش میثوی نیکوکاران و پادافره گناهکاران هردو، بارها در گاهان و اوستای نو بکار رفته است. گاه این واژه نام ایزدی است (یس . ۴۹، بند ۱؛ یس . ۶۸، بند ۲۱؛ ویس . ۴، بند ۱)

این نام با نام ایزد بانو آشی (= آرت) ایزد توانگری و پاداش همراه آمده و برخی برآنند که نام دیگری برای اشی است.

آدان و آدا و آذا گونه‌های دیگر این نام، همه از مصدر «دا» به معنی دادن و بخشیدن آمده و در گزارش پهلوی به «دَهِشَن» (دهش یا پاداش روزشمار) برگردانده شده است.

آذَرَن: نام کوهی است در شمار نامهای کوههای دوهزار و دویست و چهل و چهار گانه روی زمین که در زامیاد یشت (بند ۳) آمده است.

آدیتیه: در «زیگ ودا» نام گروهی از مِهین ایزدان (همانند امشاسپندان در اوستا) است که آریتمَن (= آریتمَن در اوستا) یکی از آنهاست. (— ایریمن، ایریمن ایشیه و ایریمن و ورون)

آذر: (= آتش) ایزد نگاهبان آتش و یکی از بزرگترین ایزدان دین مزدایرستی است. در اوستا آتر و آترش و در پهلوی آتر و آتخش آمده است.

برای بزرگداشت ایزد آذر، او را پسر اهوره مزدا خوانده و گاه در گروه امشاسپندان جای داده‌اند. (یس . ۱، بند ۲) در اساطیر دینی ایرانیان، کارهای مهمی برعهده ایزد آذر است که از آن جمله می‌توان همراهی با امشاسپند اردیبهشت و ایزدان «وای» و «دین» در نبرد با آن گروه از دیوان که در فروباریدن باران درنگ پدید می‌آورند و همکاری در داوری پسین درباره کردار مردمان را برشمرد. (یس . ۳۶، بندهای ۲ و ۳) «آذر» همچنین در کشمکش برسر دست‌یابی به فر ناکرنتی و در نبرد با آزی (= اژی دهاک) نقش چشم‌گیری دارد. (— زام. بندهای ۵۰-۴۶) نهمین روز ماه و نهمین ماه سال به نام این ایزد خوانده شده و به نوشته بندهشن (بخش ۲۷، بند ۲۴) گل «آذرگون» ویژه اوست. (— آذرگان و آزی)

آذر (روز...): نام روز نهم ماه است. (— آذر)

آذر بُر زین مهر: (— برزین مهر)

آذر قرن یغ: (— فرن یغ)

آذر فروزان (آزمون...): آزمایش بزرگ ایزدی در روز پسین که در برابر آذر فروزان برگذار می‌گردد و از تابش آن آتش، آشون از دروند و کرفه کار (ثوابکار) از گناهکار باز شناخته می‌شود و هریک از دو گروه نیکوکاران و گناهکاران، پاداش و پادافه سزاوار خویش را می‌یابند. برخی از پژوهشگران برآنند که کاربردهای چندگانه این ترکیب در گاهان جنبه کنایی دارد و مقصود از آن، دشواریهای طاقت‌فرسایی است که آدمی در کشاکش زندگی، ناگزیر با آنها روبرو می‌شود و برای رسیدن به هدف نهایی، باید آنها را برتابد؛ اما در اوستای نوبدین تعبیر، مفهومی عینی داده‌اند. این نام همچنین اشاره‌ای است به گونه‌ای از «وَر»ها (آیینهای دادرسی) در ایران باستان. (— ور)

آذرگان (جشن...): نام جشنی است که در روز نهم ماه آذر برگذار می‌شود و ابوریحان بیرونی آن را «آذر جشن» خوانده است. در این روز بویژه به زیارت آتشکده‌ها می‌رفتند. (— آذر) آذر گشنسپ: (— گشنسپ)

آراستی: بنا به سنت زرتشتیان و نوشته بندهشن، نام عموی زرتشت و پدر «میدیویی ما ونگته» (مدیوماه) نخستین گرونده به دین مزدپرستی است. (— مدیوماه سپیتمان)

آرش: نام تیرانداز بلندآوازه ایرانی است که در روزگار منوچهر شاه با پرتاب تیری از یکی از بلندیه‌های البرز به سوی کوهی در کرانه آمودریا، مرز ایران و توران را نشان گذاری کرد.

در تیریششت (بندهای ۶ و ۳۷) از آرش یاد شده و شتاب رفتن «تشتیر» — ایزد باران — به سوی دریای «فراخ کرت» به شتاب تیر او مانند شده است. نام او در اوستا «اِرِخْشَن» و صفت او

«خشوئوی ایشو» (سخت کمان، دارای تیر تیزرو) و در پهلوی «شپاک تیر» و در فارسی «شیواتیر» (مجله التواریخ والقصص) و «آرش کمانگیر» (ویس و رامین) ضبط شده است.

بهرام چوبین سردار نامدار ایرانی و همستار خسرو پرویز ساسانی، خود را از تبار آرش می‌شمرد. در ادب و تاریخ ایران، داستان تیراندازی آرش برای نشان گذاری مرز ایران و توران مشهور است. فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه ویس و رامین می‌گوید:

«اگر خوانند آرش را کمانگیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر

تواندازی به جان من ز گوراب همی هرساعتی صد تیر پرتاب

(ویس و رامین، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۷۸)

بیرونی درباره جشن تیرگان که در تیرروز از ماه تیر برگزار می‌شد، چنین می‌نویسد:

«پس از آن که افراسیاب بر منوچهر چیره شد، او را در طبرستان محاصره کرد و قرار بر این نهادند که مرز ایران و توران با پرتاب تیری معین شود. در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر شد و فرمان داد تا تیر و کمانی چنان که در ابستا (اوستا) بیان شده است، برگزینند.^۱ آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود، برای انداختن تیر بیاوردند. آرش برهنه شد و بدن خویش را به حاضران بنمود و گفت:

— ای پادشاه و ای مردم! به تنم بنگرید. مرا زخم و بیماری نیست؛ اما یقین دارم که پس از انداختن تیر، پاره پاره شوم و فدای شما گردم.

پس از آن، دست به چلّه کمان برد و به نیروی خدا داد تیر از شست رها کرد و خود جان داد. خداوند به باد فرمان داد تا تیر را نگاهداری کند. آن تیر از کوه رویان به دورترین نقطه خاور، به فرغانه رسید و به ریشه درخت گردکانی — که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود — نشست. آن جا را مرز ایران و توران شناختند. گویند از آن جا که تیر پرتاب شد تا بدان جایی که فرونشست، شصت هزار فرسنگ فاصله است. جشن تیرگان به مناسبت آشتی میان ایران و توران بر پا می‌شد.» (آثار، ص ۲۲۰)

در تاریخ طبری و ترجمه بلعمی از آن و نیز در نوروزنامه و روضة الصفا، این داستان با اندک دگرگونی آمده است.

آرمیتی: (= آرمیتی) یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» است که در گاهان، خویشکاری مهمی دارد و در اوستای نو در ترکیب با صفت «شپنت» (= سپند) به صورت «شپنت آرمیتی» (= شپندارمذ)

۱. در اوستای کنونی — چنان که گفته شد — تنها اشاره‌ای به آرش شده و از جزئیات داستان اوستا سخن در میان نیست. از نوشته ابوریحان می‌توان دریافت که اوستای روزگار او کامل‌تر از اوستای کنونی بوده است.

درآمده و یکی از امشاسپندان خوانده شده است. (← سپندارمذ)

آز: (← آزی)

آزی: در اوستا آزی و در پهلوی و فارسی آرنام دیوآز و افزون خواهی است. در بندهشن (بخش ۲۸، بند ۲۷) درباره این دیوآمده است: «آز دیوان است که هر چیز را بیوبارد و چون نیاز را چیزی نرسد، از تن خورد. او آن دروجی است که چون همه خواسته گیتی را بدو دهند، انباشته نشود و سیر نگردد. چنین گوید که چشم آزمندان دمنی است که او را سامان نیست.»

(پژ. ص ۱۳۰)

در اوستا نام این دیوبیشتر با صفت «ذئودات» (دیوداد یا دیوآفریده) آمده و گاه از او با وصف «اهریمنی» یاد شده است.

از وندیداد (فر ۱۸، بندهای ۱۹ و ۲۱) برمی آید که دیوآز دشمن ایزد آذراست و آن ایزد هر بامداد از خانه خدا و برزیگر می خواهد که هیزم بر آتش نهند و آذر پاک را فروزان کنند تا آزی دیوآفریده نتواند با وی بستیزد و او را نابود کند. آوردن شیر و چربی به آیین نیایش، دیوآز را از پای درمی آورد. (← یس. ۱۶ بند ۸ و ۶۸ بند ۸)

دارمستتر گفته است: «چنین می نماید که آزی شکل دیگری از آژی باشد که در اساطیر کهن با آتر (= آذر) در ستیزه است.» (وند. فر. ۱۸، بند ۱۹، زگد.) یکی از نمایان ترین عرصه های درگیری «آزی» با «آذر» را می توان در زامیادیش (بندهای ۵۰-۴۶) دید.

در دینکرت آمده است: «آز اهریمنی، تباه کردن خُره (= فَر) را با مردمان در آمیخته است. آفریدگار، خِرَد را آفرید تا خُره را از آز بپاید... زندگی خُره از فرزانی خرد است و مرگ آن از خود کامگی وِرَن (شهوت).» (دین. ص ۳۴۲ و ۳۵۰ به نقل فتح الله مجتبائی در «شهر ربای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» از انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان)

آقای مجتبائی در کتاب یاد شده، این بیت حافظ را در زیر نقل قول از دینکرت آورده است که می تواند نشانه روشنی از تداوم همان اندیشه مندرج در دینکرت (تقابل «آز» و «خرد») در ادب فارسی باشد:

«سالها بندگی مذهب رندان کردم تا به فتوای خرد، حرص به زندان کردم»

رد پای «آز» را در جاهای دیگر از ادبیات فارسی نیز می بینیم. از آن جمله است:

«آزت هر روز به فردا دهد وعده چیزی که نباشد چنان»

(دیوان ناصر خسرو، تصحیح حاج سید نصرالله تقوی، از انتشارات کتاب فروشی تأیید

اصفهان، ص ۳۱۷)

در شاهنامه نیز در گفت و شنودی میان خسرو انوشیروان و بزرگمهر می خوانیم:

«بدو گفت کسری که: ده دیو چیست کز ایشان خود را ببايد گريست؟»

وبزرگمهر

«چنين داد پاسخ که: آزونياز دو ديوند با زور و گردن فراز»
آنگاه خسرو پرسيد که: کدام يك از آن ده ديو، به اهريمن زورمند باز پسته تر است؟ و

بزرگمهر

«چنين داد پاسخ به کسری که: آز ستمکاره ديوی بود ديرساز»

(شا. ج ۸، ص ۱۹۶)

پيشينه اين بحثهای شاهنامه درباره ديو «آز» را در متنهای پهلوی «دادستان دینی» و

«مينوی خرد» می توان دید.

(J.C. Coyajee: Studies in Shāhnāme, Bombay-1939, pp. 25-28 —)

آسکِلِپیوس: (= اسکولاپ) در اساطير يونان و رم (قهرمان و خدای پزشکی (قرینه «ثریت» در اساطير ايراني) است. (— وند. فر. ۲۰، بند ۲، زیر. و ثريت در همین یادداشتها)

آسمان: در اوستا و سنسکريت و پارسی باستان «آسمَن» و «آسن» به معنی سنگ است و چون سپهر را بسان سنگ می پنداشته اند، آن را بدین نام خوانده اند. در پهلوی «آسمان» آمده و در فارسی گذشته از آسمان، در ترکیههایی چون آسیاب، بادآس، دست آس، خراس و جز آن نیز ریشه این واژه را می بینیم.

آسمان همچنین نام ایزد نگاهبان سپهر است که چندین بار در اوستای نوسخن از ستایش او رفته و روز بیست و هفتم ماه به نام او خوانده شده است. اوست که دارایی می بخشد و در نبرد با اهريمن، کار دشوار زندانی کردن اهريمن و دیوان را برعهده دارد و «آگاهی پرهیزگاران» سواره و نیزه در دست، بیرون از آسمان ایستاده است تا آسمان را در پیکار با اهريمن یاری برساند.

آسمان (روز..): نام روز بیست و هفتم ماه است. (— آسمان)

آستتر: (در پهلوی آستار) عنوان ششمین تن از پیشوایان (موبدان) برگذارکننده «یزشن» بود و کار شستن ظرفها و افزارها و پالودن نوشابه هوم را برعهده داشت و در سوی چپ یزشنگاه قرار می گرفت. (— آبرت، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر، هاونن و یزشن)

آشتی: در اوستا «آخشتی» و در پهلوی «آشت» و «آشتیه» (آشتی و سازگاری و صلح) نام ایزد آشتی است که در هفتن یشت کوچک (بند ۶) و سی روزه کوچک (بند ۲) و سی روزه بزرگ (بند ۲) با صفتهای پیروز و سرآمد دیگر آفریدگان ستوده می شود.

آفرینگان: نام دسته ای از نیایشهای زرتشتیان است که در درازای سال در جشنها و هنگامهای گوناگون می خوانند. از آن میان چهار آفرینگان دهمن، گاهان، گهنبار و ریشوین (— همین

نامها) از همه مهمتر است.

در فرهنگهای فارسی «آفرینگان» را نام یکی از نسکهای بیست و یک گانه اوستای روزگار باستان خوانده‌اند؛ اما در منابع معتبر، هیچ کدام از نسکهای اوستا بدین نام خوانده نشده است. با اشاره به چنین پنداشتی است که لیبی می‌گوید:

«از اطاعت با پدر، زرتشت پیر خود به نسک آفرینگان گفته است»

آفرینگان دهمان: در اوستا «دَهَم» به معنی نیک و پاک است و آفرینگان دهمان (که «دَهَم آفریتی» و «دَهمان آفرین» نیز خوانده شده) نام نخستین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان و به معنی نیایش و آفرین پاکان و نیکان است که در روزهای چهارم و دهم و سی‌ام و در سر سال پس از درگذشت هر کس می‌خوانند و برای بازماندگان او نیایش بجای می‌آورند و برای قَرَوَشی آشوتان خواستار رستگاری می‌شوند.

برخی این آفرینگان را آفرینگان تندرستی نامیده‌اند. آفرینگان دهمان ۱۳ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست. (— دهم آفریتی و دهمان آفرین)

آفرینگان رَپِشَوین: نام چهارمین آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که هنگام نیمروز و در آغاز و انجام تابستان بزرگ (به تقویم ایران باستان از آغاز فروردین تا پایان مهرماه) برای خشنودی «رَپِشَوین» ایزد نگاهبان تابستان خوانده می‌شود.

در بندهشن (بخش ۲۷) آمده است که رَپِشَوین هفت ماه تابستان را روی زمین بسر می‌برد و در آغاز و انجام تابستان باید فرود و بدرود او را درود و سپاس گویند.

بدین سان «آفرینگان رَپِشَوین» باید در هَرَمَزَد روز از ماه فروردین و در انیران روز از ماه مهر خوانده شود؛ اما زرتشتیان ایران در خرداد روز از ماه فروردین و در مهراسپند (ماراسپند) روز از ماه مهر این آفرینگان را می‌خوانند و از آن‌جا که خرداد روز از ماه فروردین روزی گرمی و بزرگ برای ایرانیان است و ابوریحان بیرونی آن را «نوروز بزرگ» ایرانیان خوانده، این روز را برای نخستین برگذاری آفرینگان رَپِشَوین برگزیده‌اند. پارسیان هند، اردیبهشت روز از ماه فروردین را برای نخستین سرایش این آفرینگان تعبیین کرده‌اند؛ زیرا امشاسپند اردیبهشت که نگاهبانی این روز بدو سپرده شده و در جهان استومند نگاهبانی آتش است، با رَپِشَوین ایزد تابستان که زمین را پس از سرمای زمستانی گرما می‌بخشد، پیوندی دارد.

آفرینگان رَپِشَوین ۱۰ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست.

آفرینگان گاهان: نام دومین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که در پنج روز افزوده به پایان سال یا اندرگاه (روزهایی که به نام گاهان پنجگانه نامگذاری شده است) خوانده می‌شود. این آفرینگان را «آفرینگان قَروردگان» نیز می‌گویند؛ زیرا نیایشی است برای

خشنودی قَرَوَشی ها که هنگام خواندن این آفرینگان بر روی زمین بسر می برند.

آفرینگان گاهان ۶ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست.

آفرینگان گهنبار (گاهنبار): نام سومین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که در هریک از پنج روز گهنبارهای ششگانه سال می خوانند:

یازدهم تا پانزدهم اردیبهشت ماه

یازدهم تا پانزدهم تیر ماه

بیست و ششم تا سی ام شهریور ماه

بیست و ششم تا سی ام مهر ماه

شانزدهم تا بیستم دی ماه

پنج روز اندرگاه (روزهای افزوده به پایان سال)

آفرینگان گهنبار ۱۹ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست. (← گهنبار)

آگِرِپَت: به معنی «گرفتن» و به تعبیر وندیداد، نام گناه کسی است که رزم افزار بردست گیرد و قصد زدن دیگری را بکند. (← وند. فر. ۴، بند ۱۷ به بعد)

آهن گدازان (آزمون...): آزمایشی است برای بازشناختن کریفه کار از گناهکار و آشون از دُرَوَند در روز پسین که در گاهان چندین بار در کنار «آزمون آذر فروزان» از آن یاد شده و یک بار هم به صورت «آهن روان» آمده است. در یس. ۳۰، بند ۷، ۳۱ بندهای ۳ و ۹، ۴۳ بند ۴، ۴۷ بند ۶ و ۵۱ بند ۹، سخن از رستاخیز و آزمون آهن گدازان و آذر فروزان به میان می آید.

«پاداش و پادافره هر دو گروه از مردان: مزدیسنان و دیویستان یا پیروان دین راستین و پیروان کیش دروغین، پس از این آزمایش داده خواهد شد. نیکی و بدی و کرفه و گناه مانند زرسره و ناسره در برابر زبانه آذر مینوی و تابش آهن گداخته هویدا خواهد گردید. در آن روز، پاک از ناپاک شناخته خواهد شد و آنگاه آسیب پیروان دروغ و رستگاری پیروان راستی نشانه آن آزمایش بزرگ خواهد بود.» (گات. یس. ۵۱، بند ۹، زیر، ص ۱۴۱-۱۴۰)

گذر از میان خرمن آتش یا ریختن فلز گداخته بر تن برای نشان دادن بیگناهی، از آزمایشهای معمول در ایران باستان (و گاه نزد اقوام دیگر) بوده و داستان سیاوش در شاهنامه یکی از مشهورترین نمونه های آن است. در داستان ویس و رامین هم به دستور موبد قرار می شود که «ویس» و «رامین» برای اثبات بیگناهی خویش از میان دو کوه آتش بگذرند.

داستان رفتن زرتشت در آتش و ریختن فلز گداخته بر سینه او و افسردن آن و نمایش پاکی زرتشت در ادبیات دینی زرتشتیان (که همانند آن را در داستان آذر پاد مهر اسپندان و ارداویراف نیز می بینیم) از جمله این آزمونهاست.

آیین بازشناسی گناهکار از بیگناه را «پساخت» و «چاره آتشان» نیز می‌خوانده‌اند. «ور» در پهلوی (= وَرَنگَه در اوستا) نام دسته‌ای از این آیینهاست. — آذر فروزان (آرمون...) و «ور»

آیین دادرسی: (— ور)

۱

اَیَنَخ: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۳).

اَیَنُگَفَه: نام یکی از هماوردان بزرگ گرشاسپ است. (— رام. بند ۲۸)

اَپاختر: به معنی «شمال»، در اساطیر و دین ایرانیان، جای دوزخ و گنجم اهریمن و دیوان و دروجان و همه آفریدگان و کارگزاران اهریمن است و در تقابل با «نیمروز» (= جنوب) قرار می‌گیرد که سمت و سوی اهورایی و ایزدی است. (— نیمروز)

اَپارسن: (— اوپایری سَن)

اَپام نَپات: نام ایزد آب است. معنی این ترکیب «نبیره آبها» است. در پهلوی این ایزد را «بُریزید» و «آبان» هم می‌نامند. در اوستا این ترکیب را گاه به گونه «نَپات اَپام» هم می‌بینیم و غالباً با صفت‌های رَد بزرگوار، شهریار شیدور و تیزاسب همراه می‌آید. در «ودا»، نامه دینی هندوان نیز «اَپام نَپات» خدای آبهاست. (— آبان و اردویسور اناهیتا)

اَپوشن: (در پهلوی اَپُش، گویا به معنی پوشاننده و از میان برنده آب) نام دیو خشکسالی و بی بارانی و دشمن و همستار ایزد «تشتَر» (تیر) است که در تیر یشت (بندهای ۲۱ و ۲۷) به کالبد اسب سیاه سهمناکی با گوشها و یال و دُم کَل در برابر تشتَر پدیدار می‌شود و نمادی است از تابستانهای خشک و سوزان در بیشتر سرزمینهای ایرانی. تشتَر در نخستین نبرد از اَپوش شکست می‌خورد و نالان از چیرگی خشکسالی بر ایران زمین، می‌گریزد؛ اما در دومین نبرد، اَپوش را بسختی شکست می‌دهد و دور می‌راند و سرزمینهای ایرانی را نوید باران و آب و آبادانی می‌بخشد.

(— تشتَر)

اَپَه گَدَ: نام بیماری ناشناخته‌ای است (وند. فر. ۲۱، بند ۲) (— گَد)

اَپَه‌هان: نام مدت زمانی است که خویشاوندان مرده باید دور از دیگران و در تنهایی بگذرانند. این

مدّت به نسبت خویشاوندی که هر کس با شخص مرده دارد، تغییر می‌کند و شرح چگونگی هریک از مورد های آن را در وندیدا (فر. ۱۲) می‌خوانیم.

دارمستتر می‌نویسد: «آنچه باید از این واژه برآید، شرح داده نشده است؛ اما چنین پیداست که منظور از آن، مدّت ماندن ناپاک در آرمشگاه است که باید در طی آن جدا از دیگر پرهیزگاران و از هر چیز پاک بسر برد. چنین می‌نماید که خویشاوندان مرده صرفاً به سبب بستگی با او ناپاک به شمار می‌آیند و به همین دلیل آنان را از بخشهای عادی خانه و از تماس با دیگران دور نگاه می‌دارند. بنابراین افزون بر ناپاکی همگانی که از برخورد با تن مرده پدید می‌آید، گونه‌ای دیگر از ناپاکی هست که انگیزه آن، خویشاوندی با مرده است. رشته پیوند خونی که عضوهای یک خانواده را با یکدیگر مربوط می‌کند، به گونه‌ای است که هیچ کس در آن خانواده نمی‌میرد مگر آن که مرگ در هستی همه عضوهای آن خانواده راه یابد. این که آیا این شکل کهن سوگواری است یا تنها یکی از گونه‌های آن، مطلبی است که در این جا بدان نمی‌پردازیم.

از سوی دیگر خانه نیز در مدّت ایه‌مان — دست کم به سبب بودن خویشاوندان مرده در آن — ناپاک است و باید بی‌درنگ پس از مرگ پاک شود و البته این پاک کردن را نباید با آن پاک کردن که شرح آن در فرگرد هشتم وندیداد آمده است، اشتباه کرد. چنان که پیداست، پس از مرگ، در خانه، تنها به روی کسانی که با مرده پیوندی ندارند، گشوده می‌شوند.

حتی امروز در ایران، خانه‌ای که یکی از خویشاوندان در آن درگذشته باشد، بدشگون است و با بیزاری و تنفیری بسیار بیشتر از آنچه در اوستا دیده می‌شود، بدان می‌نگرند. پسر، خانه‌ای را که پدرش در آن مرده است، خراب می‌کند. او نمی‌تواند در آن خانه بد قدم زندگی کند. خانه هر مرده‌ای باید با خود او از میان برود و بنابراین، او (پسر) خانه را ویران می‌کند و خانه‌ای دیگر در جایی دور از آن جا می‌سازد. (سفرنامه شاردن، متن اصلی، ج ۳-ص ۷ و ۳۳ / ایرانیان، نوشته پولاک، متن اصلی، ج ۱-ص ۵۲)

این رسمی است که در زند اوستا هم اشاره‌هایی بدان شده است. «(زگد).

باید بدان چه دارمستتر به استناد روایتهای شاردن و پولاک درباره خانه شخص مرده آورده است، بیفزاییم که امروزه بعضی از مردم ایران — و نه همه آنان — خانه‌ای را که یکی از عزیزانشان (بویژه اگر جوان باشد) در آن درگذشته باشد، می‌فروشند و خانه‌ای دیگر می‌خرند که البته این ادامه همان سنت است به شکلی منطقی‌تر و عملی‌تر.

آترت: در اوستا «آتریث» نام پدر گرشاسپ است که در تاریخ و ادبیات فارسی، غالباً با املای «آترط» نوشته شده است. در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) آترت نیکوکارترین مرد خاندان سام، سومین کسی است که گیاه هوم را می‌فشارد و از آن نوشابه آیینی هوم را می‌سازد.

در نندیدا (فر. ۲۰) ثریت نخستین پزشک در میان مردمان است. (← ثریت)
 آثار توش آشات چیت هچا...: دنباله جمله آغاز نیایش مشهور «یته آهو ویر یو...» است که در
 بیشتر بخشهای اوستا، «زوت» سرودن آن را از پارسی دانا خواستار می‌شود. گزارش فارسی این
 نیایش، زیر «یته آهو ویر یو...» در آغاز دفتر خرده اوستا در همین کتاب آمده است. (← یته آهو
 ویر یو...)

آختیه: نام یکی از دیو پرستان است که یوایش (یوشت) از خاندان فریان، نود و نه چیستان او را
 گشود و بر او — که می‌خواست شهری را به آتش و خون بکشد — چیره شد و او را کشت.
 داستان یوایش و اختیه در کتاب کوچکی به زبان پهلوی (شامل ۳۰۰۰ واژه) به نام
 «ماتیکان یوشت فریان» آمده که در آن به جای نود و نه چیستان از سی و سه چیستان سخن رفته
 است.

درباره داستان یوایش و اختیه و بازتاب آن در کتاب مرزبان‌نامه، دکتر محمد معین
 رساله‌ای به نام «یوشت فریان و مرزبان‌نامه» به دوزبان فارسی و روسی منتشر کرده است.
 (تهران، چاپخانه مجلس-۱۳۲۲) متن این رساله پهلوی را نیز «محمود جعفری» همراه با ترجمه و
 توضیح در سال ۱۳۶۵ در تهران منتشر کرده است (← فهرست کتابها و گفتارهای مأخذ و مرجع
 در پایان کتاب)

آذوتو: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۶).
 آزد وصف دچار شدگان به یکی از بیماریهاست که در آبان یشت (بند ۹۳) آمده است؛ اما از
 چگونگی این بیماری آگاهی نداریم.

آرت: شکل پهلوی نام «آشی» ایزد بانوی پاداش و توانگری و گنجور اهوره مزداست. (← اشی)
 آرت یشت: هفدهمین یشت اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بانوی پاداش و توانگری «آشی»
 که شصت و دو بند دارد. (← آشی)

آرت: نام یکی از ایزد بانوان دین مزدپرستی است که در گزارش پهلوی اوستا به «زس» تبدیل شده
 است. از خویشکاری این ایزد بانو آگاهی نداریم؛ اما از آنجا که نام او غالباً همراه با
 «رستسات» و «آشی» و «چیستا» می‌آید، ناگزیر می‌توان پنداشت که از همکاران و یاوران آنان
 است.

آرتن: نام گونه‌ای از جانوران گزندرسان اهریمنی (خرفستران) است در آبان یشت (بند ۹۰) که
 آگاهی دیگری از آنها نداریم. در آبان یشت این جانوران از ماران شمرده شده‌اند.
 (← ورنویش و ووژک)

آرجاسپ: (= ارجاسپ) (← آرجاسپ خیون)

آرجاسپ خیون: در اوستا «آرجَسْتْ آسپ» (به معنی دارنده اسب گرانبها) نام پادشاه دیوپرست توران از قبیله خیون (هیون) است که با زرتشت و پذیرندگان دین وی سرستیز دارد و داستان نبردهای او با سپاهیان گشتاسپ در کتاب پهلوی «ایاتکار زریران» و در شاهنامه فردوسی به تفصیل آمده است. ارجاسپ سرانجام به دست اسفندیار پسر گشتاسپ کشته می‌شود.
آرد: یکی از شکل‌های نام ایزدبانوی پاداش و توانگری و پاداش «آشی» در زبان پهلوی است.
(← ارت واشی)

آرد (روزی...): نام روز بیست و پنجم ماه است که نگاهبانی آن به ایزدبانو آشی (= ارد) سپرده شده است.

آرداویراف‌نامه: نام رساله‌ای است به زبان پهلوی که شرح سفر یا معراج یکی از پیشوایان دین زرتشتی به نام «ویراف»^۱ به جهان میثوی و دیدارش از بهشت و همیستگان (برزخ) و دوزخ و صحنه‌های نمایشگر پاداش و پادافره کردارهای نیکوکاران و گناهکاران است.

از این رساله چند ترجمه به زبانهای اروپایی و فارسی در دست است که آخرین آنها ترجمه فارسی دکتر مهرداد بهار در پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، بخش بیست و یکم است.

إردَتْ فِذَری: نام مادر سومین و آخرین موعود زرتشتی (سوشیانت یا سوشیانس) است. معنی این نام «مایه آبروی پدر» و به تعبیری «دارای پدری کامیاب» است. اردت فذری سومین دوشیزه پانزده ساله‌ای است که هنگام تن شویی در دریاچه کیانسیه (هامون) از تخمه (یا فرّه) بازمانده از زرتشت بارور خواهد شد و «آستوتِ اِرت» (سوشیانت) را خواهد زایید. (← استوت ارت، سوشیانت، کیانسیه و هامون)

آردوش: نام گناه کسی است که با رزم افزار آغاز به زدن کسی کند؛ اما به گونه‌ای که او را زخمی نسازد یا زخمی که بر او وارد می‌آورد، در مدت سه روز درمان پذیرد. (← وند، فر. ۴، بند ۱۷ به بعد)

آردوی: نام رودی است اساطیری. معنی آن را بارتولومه «رطوبت و نمناکی» نوشته است؛ اما بهار می‌نویسد: «ظاهراً به معنی پربرکت و حاصل خیز است.» و در زیرنویس می‌افزاید: «گیری آن را بزرگ و عظیم معنا می‌کند.» (پژ. ص ۴۹)

۱. «درباره نام این شخص که ویراف است یا Viraf، بحث‌های بسیار شده است. ← مقاله‌ای در J. A. 1949, 3-7 از شادروان مناس و به اثر هنینگ موسوم به Zoroastar، ص ۵۱، ی ۳ و نیبرگ در جلد دوم Manval، «(پژ. ص ۲۸۴)

اردوی همچنین جزء نخست نام ایزد بانوی آبهاست. (— اردویسور اناهیتا)

آردوی: ظاهراً یکی از واحدهای اندازه گیری درازا یا بلندا بوده است. دروندیداد، (فر. ۲، بند ۲۲) آنجا که سخن از زمستان دیوآفریده می‌رود، ستبری برف به بلندای «اردوی» است. دارمستر دربارهٔ این واژه نوشته است: «اندازه‌ای است.» (زگد.) بهار در گزارش خود از این فرگرد (پژ. بخش ۱۵) این عبارت را به «بریلندی اردوی» برگردانده و یادداشت پایان بخش، اردوی را همان رود اساطیری خوانده است.

آردویسور اناهیتا: نام ایزد بانوی آبهاست که «آبان یشت» — یکی از بلندترین یشتهای اوستا — در ستایش و نیایش اوست. نام این ایزد بانو از سه جزء ترکیب یافته است: جزء نخست همان «اردوی» است که جداگانه از آن سخن گفتیم (— اردوی) و در این ترکیب معمولاً به معنی مطلق «رود» گرفته می‌شود. جزء دوم «سورا» یا «سور» به معنی نیرومند و جزء سوم «آناهیتا» به معنی پاک و بی‌آلایش، همان است که در پهلوی آناهید و در ارمنی آناهیت و در فارسی تاهید شده و نام ستارهٔ زهره نیز هست. بر روی هم این ترکیب به معنی «رود نیرومند بی‌آلایش» است.

آبان (در پهلوی آبان) مینوی همهٔ آبها و صفتی برای اردویسور اناهیتاست.

(— آبان، آبان نیایش، آبان یشت، آب زور نیایش، اردویسور بانو نیایش و اناهیتا)

آردویسور بانو نیایش: چهارمین نیایش از پنج نیایش مزدپرستان در خرده اوستاست. این نیایش ۱۱ بند دارد و در کنار رود و جوی و نیز در آبان روز (دهم) هر ماه خوانده می‌شود. آبان نیایش، نام دیگر آن است.

آردیبهشت: در اوستای نو «آشه وهیشت» به معنی «بهترین آشه» نام یکی از مهم‌ترین امشاسپندان (مهین ایزدان) است که پس از «بهمن» و در دومین پایگاه امشاسپندان جای می‌گیرد. در گاهان، آردیبهشت غالباً به صورت آشه آمده و یکی از فروزه‌های اهوره مزداست که ارج فراوان دارد و آنان که یار اویند، بهترین پاداشها را خواهند یافت. اهوره مزدا او را از نیروی خیرد خویش آفریده و پدر اوست. آردیبهشت نگاهبان مرغزارها و گیاهان روی زمین است و پرهیزگاران در مرغزارهای او بسر می‌برند. به یاری او بود که اهوره مزدا هنگام آفرینش، گیاهان را برویانید.

در اشاره به همین خویشکاری امشاسپند آردیبهشت (نگاهبانی مرغزارها و گیاهان روی زمین) است که دقیقاً می‌گوید:

«درافکنند ای صنم ابر بهشتی به گیتی خلعت آردیبهشتی»

در یشتها، آردیبهشت زیباترین امشاسپند و دشمن دیو خشم و از میان برندهٔ بیماری و مرگ و جادوان و خرفستران است. در ویسپرد آمده است که اهوره مزدا آنچه را که به دست بهمن آفریده است، به دستیاری آردیبهشت افزایش خواهد داد.

در ادبیات پهلوی هُرمزد با بهمن و اردیبهشت ریزنی می‌کند و اردیبهشت است که آتش را می‌پاید و از میان کماله دیوان (دیوان بزرگ و کارگزاران اصلی آنگَرَمَینِیو) «ایندَر» — که به نوشتهٔ بند هشن دیو فریفتار و گمراه کننده است — هِستارِ اردیبهشت است.

در بندهشن می‌خوانیم: «اردیبهشت را خویشکاری این است که دیوان را نهلد تا روانِ دُروندان را اندر دوزخ، بیش از گناهی که ایشان را هست، پادافره کنند و دیوان را از ایشان بازدارد.» (به نقل پژ. ص ۱۱۰)

در همان کتاب آمده است: «اردیبهشت را به گیتی آتش خویش است. آن که آتش را رامش بخشد یا بیازارد، آن گاه اردیبهشت از او آسوده یا آزرده بود.» (همان. ص ۱۱۱)

ایزدان آذر و سروش و بهرام از یاوران و همکاران امشاسپند اردیبهشت اند. سومین یشت اوستا ویژهٔ ستایش و نیایش این امشاسپند و دومین ماه سال و سومین روز ماه به نام اوست و به نوشتهٔ بندهشن گل مرزنگوش بدو اختصاص دارد.

نیایش معروف «آشیم وُهو...» را نیز «نماز آشه» می‌خوانند و به این امشاسپند نسبت می‌دهند.

(← آشه و هِشْت و نماز آشه و آشیم وُهو...)

اردیبهشت (روز...): نام سومین روز هر ماه است که به نام امشاسپند اردیبهشت خوانده شده.

اردیبهشتگان (جشن...): نام جشنی است که در اردیبهشت روز (سومین روز) از ماه اردیبهشت برگزار می‌شد.

اردیبهشت یشت: نام سومین یشت اوستاست در ستایش و نیایش امشاسپند اردیبهشت که ۱۹ بند دارد. (← اردیبهشت)

آر زور: نام کوهی است اساطیری (وند. فر. ۳، بند ۷ و فر. ۱۹، بندهای ۴۴ و ۴۵) که گردنه و قلّه آن جای گرد آمدن دیوان خوانده شده است.

در بندهشن (بخش ۲۲، بند ۱۶) گردنهٔ آر زور کوهی است بر دروازهٔ دوزخ که دیوان از آن جا به پیش می‌تازند. در دادستانِ دینی (بخش ۳۳، بند ۵) آمده است که آر زور در شمال جای دارد و گُنام دیوان است. در مینوی خرد (بخش ۲۷، بند ۱۵) آر زور نام دیوی است که به دست گیومرت کشته شد و احتمال آن هست که میان نام این دیو و نام کوه و قلّه‌ای که جای دیوان و دروازهٔ دوزخ است، پیوندی باشد. دارمسترمی نویسد که شاید آر زور نام کوهی بوده که این دیو در آن به بند کشیده شده است؛ همچنان که فریدون اژی دهاک را در کوه دماوند به بند کشید. (زگد.)

آر زور: نام ششمین کوه روی زمین است در زامیاد یشت (بند ۲). در بندهشن آر زور کوهی است

در روم.

آرژوشمن: نام یکی از هم‌آوردان و دشمنان گرشاسپ است که در زامیاد یشت (بند ۴۲) از او با صفت «دارنده دلیری مردانه» یاد شده. آرژوشمن از گرشاسپ شکست خورد و به دست او کشته شد.

آرزه: (در پهلوی آرزه) نام یکی از هفت بوم یا کشور یا اقلیم جهان بنا بر بخش‌بندی جهان در ایران باستان (همچنان که نزد هندوان) است. ارزهی کشوری است در خاور جهان.

ارزی: نام رودی است که به دریاچه هامون می‌ریزد. (— زام. بند ۶۷)

اریش: نام یکی از کوه‌هاست. (— زام. بند ۲) معنی این نام «راست برافراشته» است.

ارزفیه: نام رشته کوهی است که در زامیاد یشت (بند ۲) پنجمین کوه برآمده از زمین خوانده شده. معنی این نام «شاهین» است.

در آبان یشت (بند ۴۵) ارزفیه نام کوهی است که کاووس بر فراز آن پیشکش نزد ایزد بانو اردویسورانا هیتا می‌برد و او را می‌ستاید و خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود.

آرشتاد: (در اوستا آرشتات و آرشتی و در پهلوی و فارسی آرشتاد و آشتاد) نام یکی از ایزد بانوان دین زرتشتی است. نام این ایزد بانو به معنی «راستی و درستی» است و با صفت‌های «جهان‌پرور» و «گیتی‌افزای» از او یاد می‌شود.

در باره خویشکاری این ایزدبانو، دارمستر (زند اوستا، ج ۲-ص ۳۲۱) به نقل از بندهشن بزرگ می‌نویسد: «ارشتاد راهنمای مینویان و جهانیان و زامیاد، مینوی زمین است و گفته شده است که رشن روان‌های مردگان را می‌شمارد و ارشتاد و زامیاد آنها را به ترازو می‌گذارند.» و باز در جای دیگر از همان کتاب (ج ۲، ص ۶۱۱) به نقل از همان مأخذ، نوشته است: «هنگامی که روان‌های مردگان برای شمار کردن نیک و بد به سرچینودپیل آیند، ارشتاد دستیار امرداد — امشاسپند نگاهبان گیاهان و بیمرگی — همراه با رشن و زامیاد فراروند.»

بدین سان بنا به نوشته بندهشن، خویشکاری ایزد بانو ارشتاد، همکاری با دیگر ایزدان و مینویان در برگذاری آیین شمار پسن و سنجش کردارهای مردمان است. در دیگر کتاب‌های پازند و پهلوی از جمله اوگم‌دئچا، ارداویراف‌نامه و شایست نشایست نیز بدین خویشکاری ارشتاد اشاره رفته است.

نام ارشتاد غالباً با رشن — ایزد دادگری — همراه آمده و از یاران و همکاران او به شمار آمده است، زیرا راستی و درستی با دادگری هماهنگی دارد.

هیجدهمین یشت اوستا (اشتاد یشت) در ستایش و نیایش این ایزدبانو و بیست و ششمین روز ماه به نام اوست.

آرشتی: (— ارشتاد)

آرمشیت: راکد، مانده، بی حرکت، ناتوان، تنبل، علیل. (فپ.)
آن گونه که از وندیداد (فر. ۵، بند ۵۹) برمی آید، شخص ناتوان و شکسته و از کار افتاده و یا شخص ناپاک (در دوره ناپاکی) را ارمشت می گویند.

آرمشتگاه: (در پهلوی آرمشیت گاس) انزواگاه، جا و محل زنان در مدت قاعدگی. (فپ.)
در وندیداد افزون بر جای ویژه اقامت و زیست زن دشتان در مدت ناپاکی، جای دیگر ناپاکان و آلودگان نیز بدین نام خوانده شده است و از آن جمله (در فر. ۳، بندهای ۱۸-۱۵) می خوانیم که جای کسی که پیکر مرده ای را به تنهایی به دخمه برده باشد، جایی است متروک و دور از آتش و آب و مردمان که گرداگرد آن چینه ای برمی آورند و چنین کسی را در آن جا تنها می گذارند.

دار مستتر نوشته است که چنین جایی را ارمشتگاه یعنی جای شخص ناپاک می خوانند.
(زگد.) (— دشتانستان)

جای دادن زنان در خانه یا اتاقی جداگانه در مدت عادت ماهانه، در میان دیگر اقوام نیز معمول بوده است. «الیاده» می نویسد: «نزد Wemale ها، قرص ماه یک «خدا-دما» است و معتقدند که دوره بی نمازی آن در وقت ماه نو (هلال) است که ماه در این دوره به مدت سه شب از دیده ها پنهان می گردد و به همین علت است که زنان به هنگام قاعدگی در کلبه های مخصوصی تنها می مانند و از دیگران دوری می جویند. هرگونه تخلف از این منع و نهی، موجب برگذاری تشریفاتی برای جبران مافات و دادن کفاره گناه سر پیچی از دستور می شود.» (اسطوره. ص ۱۱۳)
آرتنگ: یکی از درود مهم و مقدس در اساطیر ایران است که رنگها نیز خوانده شده است.
(— رنگها)

آرتوگ: نام یکی از دو دختر (یا خواهر) جمشید است که اثری دهاک پس از چیرگی بر جمشید، آنان را به همسری برمیگزیند و پس از پیروزی فریدون بر اثری دهاک، هر دو به همسری فریدون در می آیند.

در شاهنامه این زن ارنواز و خواهرش شهرناز خوانده شده است:

«دو پاکیزه از خانه جم شید	برون آوردند لرزان چوبید
که جمشید را هر دو دختر بدند	سربانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهرناز	دگر پاکدامن به نام ارنواز»

(شا. ج ۱-ص ۵۱)

آزوتدتر: (— اوزوتتر)

آزیتن: (← آدیته و آیریتن)

آزیرین: نام ایزد نگاهبان یکی از پنج گاه شبانروزی یعنی از عصر تا فرو رفتن خورشید (یا سرشب) است و دوایزد «فراذت ویر» و «دخیوم» از همکاران اویند.

آزیرینگاه: نام یکی از پنج گاه شبانروزی یعنی از عصر تا فرو رفتن خورشید (یا سرشب) است.

آزیرینگاه: نام یکی از نمازها یا نیایشهای پنجگانه شبانروز است که در خرده اوستا آمده.

آزدهای شاخدار: نام ازدهایی است اساطیری که اسبان و مردان را به کام خویش فرومی برد و زهر زردگون او به بلندای نیزه‌ای روان بود و گرشاسپ پهلوی در دیگی بر پشت او خوراک می پخت.

این ازدها سرانجام بردست گرشاسپ کشته شد. (← یس . ۹، بند ۱۱)

آژن: نام بیماری ناشناخته‌ای است. (وند. فر. ۲۰، بند ۶)

آژهو: نام بیماری ناشناخته‌ای است. (وند. فر. ۲۰، بند ۶)

آژی دهاک: (در اوستا آژی دهاک و در پهلوی آزدهاک و در فارسی ازدها و ضحاک) نام ازدهایی است سه کله و سه پوزه و شش چشم که می‌خواهد جهان را از مردمان تهی کند و آنگرمینو (اهریمن) به پتیارگی خود، او را بدین خویشکاری اهریمنی و دیوآسا آفریده است. ایزد آذر دشمن و همستار اوست و بر سر دست یافتن به فرایزدی با او می‌ستیزد و اپام نیات بر او چیره می‌شود و سرانجام فریدون به نبرد با آژی دهاک برمی‌خیزد و او را فرومی‌کوبد و به بند می‌کشد.

در اوستای کنونی هیچ گونه سخنی از این که آژی دهاک آفریده‌ای انسانی و شاه باشد، در میان نیست و اگر چه او نیز همانند شاهان و پهلوانان پیشکش نزد ایزدان می‌برد و از ایشان خواستار پیروزی می‌شود، ذکر از نشستن او بر جای جمشید و فرمانروایی درازمدت وی نرفته است.

در ودا «ویشوه روتیه» همانند آژی دهاک، ازدهایی سه کله است که گاوها را می‌رباید. سنجش این اسطوره با آن بخش از داستان ضحاک در شاهنامه که گاو برمایون به دست او کشته می‌شود، می‌تواند به روشنی یادآور بنیاد کهن و مشترک دو اسطوره ایرانی و هندی باشد.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) ازدهاک مردی تازی است که به ایران می‌تازد و بر جمشید چیرگی می‌یابد و پس از هزار سال فرمانروایی اهریمنی، سرانجام فریدون بر او می‌شورد و او را شکست می‌دهد و در کوه دثباوند (دماوند) به بند می‌کشد. گفته شده است که او در هزاره هوشیدر ماه (دومین موعود زرتشتی) بند می‌گسلد و یک سوم از جهان را به تباهی می‌کشانند و سرانجام اهوره مزدا به ایزدان سروش و نریوسنگ فرمان می‌دهد تا گرشاسپ را — که در دشت پیشانیسیه در کابلستان به خواب فرو رفته است — برای نبرد با ازدهاک بیدار کنند و گرشاسپ پس از برخاستن از خواب با گرز خویش، آن پتیاره اهریمنی را فرومی‌کوبد.

در کتابهای پهلوی و در شاهنامه به اژی دهاک لقب «بیوراسب» (دارای ده هزار اسب) داده شده و در شاهنامه نام او «ضخاک ماردوش» شده است.

در نوشته‌های فارسی و عربی (و از آن جمله در آثارالباقیه) گاه سخن از ضخاک دیگری می‌رود که با از میان برداشتن جمشید، زمینها را از مالکان آنها بازمی‌ستاند و به دهقانان می‌دهد و زنان را نیز از آن‌ها همگان می‌شمارد. دکتر مهرداد بهار چنین انگاشته است که این ضخاک معترف قیام مردم بومی ایران بر ضد اشرافیت آریایی باشد که در اساطیر به صورت قیام شاه بیگانه درآمده است. (پژ. ص ۱۵۳)

نگارنده گمان می‌برد که شاهان و موبدان دوره ساسانی (از روزگار خسرو اول به بعد) مزدک بامدادان را که خواستار دگرگونیهای بنیادی در سازمان اجتماعی آن دوران بود و قیام او به خون کشیده شد، از سر کین توی و دشمنی، ضخاک خوانده بوده‌اند و بعدها این نام با آن توصیف در برخی از نوشته‌ها باقی مانده است.

در دینکرت درباره علت این که فریدون، ضخاک را شکست و در بند کرد، چنین آمده

است:

«درباره غلبه فریدون بر ضخاک. برای میراندن ضخاک گرز بر شانه دل و سر کوبیدن و نمردن ضخاک از آن ضربه و سپس به شمشیرزدن و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ضخاک بس گونه خرفستر پدید آمدن. گفتن دادار هُرمزد به فریدون که او را مشکاف که ضخاک است؛ زیرا اگر وی را بشکافی، ضخاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ.» (دین. ۱۱۸ به نقل پژ. ص ۱۵۴)

در گزیده‌های زاد سپرم (بخش ۲۴) آمده است که: «جز دهاک (=ضخاک)، همه کس به دادِ قوشگرد کرداری (= قانون بازسازی زندگی) بگروند و دهاک توبه ناکرده کشته شود.» (گز. ص ۳۵)

(درباره اژی دهاک و جنبه‌های گوناگون اساطیری و تاریخی شخصیت او — آیین.

گفتار نهم: «اژی دهاک در افسانه و تاریخ»)

آسَ بَن: نام یکی از خاندانهای تورانی از قبیله «دانو» است که در آبان یشت (بند ۷۳) از «گَر» و «وَر» دو تن از بستگان بدین خاندان نام برده می‌شود.

آسپَرِن: یک درهم. (— وند. فر. ۴، بند ۴۸ و فر. ۵، بند ۶۰)

آسپَرِس: (در پهلوی آسپَرِس) میدان اسب دوانی، میدان چوگان بازی.

آسپَرِس: واحد اندازه گیری درازای راه بوده که با طول میدان اسب دوانی برآورد می‌شده است. در ایران باستان، واحدهای اندازه گیری راهها با فاصله‌های میدان اسب دوانی ارتباط داشته است.

چنین می‌نماید که زمین اسپریس اندازه معین و مشهوری داشته است؛ زیرا در وندیداد (فر. ۲، بند ۲۵) اهوره مزدا به جم فرمان می‌دهد که: «مردمان و جانوران را «وَر»ی بساز، هریک از چهار برش به درازای اسپریسی.»

در گزارش پهلوی، درازای هریک از برهای آن «وَر» دو «هاسَر» (= هاسَر) یعنی دو فرسنگ ذکر شده و بدین سان باید گفت که اسپریس زمینی به درازا (و احتمالاً به پهنا)ی دو فرسنگ بوده است. اما برای هاسر اندازه‌های گوناگونی را ذکر کرده‌اند. در بندهشن (بخش ۱۴، بند ۴) آمده است که هر هاسری بر زمین، درست به اندازه فرسنگی است و در جای دیگری از همین متن (بخش ۱۶، بند ۷) هاسریک چهارم فرسنگ شمرده شده است. بهار به نقل از هنینگ می‌نویسد: «در اصل اوستایی خود، یک هاسر برابر طول یک اسپریس بوده است که محتملاً حدود ۷۰۰ متر برآورد می‌شده است.» (پژ. ص ۳۷-۳۶)

واژه «اسپریس» در زبان ارمنی به صورت «آسپارز» معمول است و بنا بر حواشی ترجمه فارسی تاریخ ارمنستان علاوه بر معنی «میدان اسب دوانی»، معنی واحد مسافت هم دارد که معادل ۲۳۰ متر است و گاه میان ۱۵۹۸ تا ۲۶۶ متر نوسان دارد. (— موسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمه گ. نعلبندیان، نشریات دانشگاه یروان، ۱۹۸۴، ص ۳۰۲-۳۰۱)

آسپهه-آشتر: نام یکی از افزارهای مجازات گناهکاران بوده است. دارمستر نوشته است: «از گزارش اسفندیارجی و ریشه‌یابی در منابع سنسکریت و یونانی برمی‌آید که نام گونه‌ای تسمه یا تازیانه بوده که بدان، اسب را به تند تاختن برمی‌انگیخته‌اند.» (وند. فر. ۳، بند ۳۶، زگد.)

برخی از گزارشگران، این ترکیب را به «سیخ اسب رانی» برگردانده‌اند و این تعبیر، همان است که در مورد «آشتر» در فرگرد دوم وندیداد (داستان جم) نیز نوشته‌اند و درست در نمی‌آید.

آن گونه که از کاربرد این ترکیب در وندیداد (از فر. ۳ به بعد) برمی‌آید، روشن است که نام گونه‌ای تازیانه و افزار مجازات و تنبیه گناهکاران بوده است و غالباً با «سروشو-چَرَن» همراه آورده شده. «نیبرگ» بدون هیچ گونه توضیحی «اسپهه اشتر» و «سروشو-چَرَن» را «تازیانه اسب» و «تازیانه تسمه‌ای» می‌خواند. (— آشتر و سروشو-چَرَن)

آسِتوتِ اِرِت: نام سومین و آخرین شوشیانت (موعود) مزدایرستان است که در پایان سومین هزاره پس از زرتشت، از تخمه (یا فرّه) بازمانده وی در آب دریاچه کیانسیه (هامون) و از مادری به نام «اِرِدَتِ فِدَری» زاده می‌شود و کار قَرَشْکَرْد (نوکردن جهان و دین مزدایرستی) را به پایان می‌رساند. در زامیاد یشت (بندهای ۹۶-۹۳) از خویشکاری و کامیابی «استوت ارت» سخن به میان آمده است. در اوستا هرجا که «سوشیانت» مفرد آمده است به استوت ارت اشاره دارد و غالباً به جای نام او همین صفت بکار می‌رود و صفت پیروز را نیز همراه دارد.

از نشانه‌های پدیدار شدن استوت ارت ایستادن خورشید در میان آسمان است و چون او پیدا شود، همه جاودانگان (کیخسرو و گودرز و گیو و توس و پشتون و گرشاسپ و دیگران) به وی پیوندند و رستاخیز بر پا گردد و جهان استومند پایان پذیرد و جهان آشه (جهان میثوی) آغاز شود.
(← اِردَت فِذری، موشیانَت و کیانسیه)

اَسْتودان: (به معنی جای نگاهداری استخوان) چاه یا گودال یا شکافی است در کنار دخمه یا برج خاموشی، دور از دسترس جانوران که استخوانهای مردگان را در آن فرومی‌ریزند.
در برهان قاطع به معنی «دخمه و مقبره گبران» آمده است.

اَسْتوَمَند: استخوان‌دار، جسمانی، مادی، خاکی، گیتیانه. «اَسْتوَمَندان: عناصر، ارکان. کلمه استومند چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو مطابق می باشد با آنچه به زبان یونانی «اَسْتوئیخون» خوانده شده و در کتب فلسفی عربی به صورت «اَسْطُقُس» نقل گردیده است. ریشه تقریبی استومندان به عربی همان ارکان می باشد که به جای عناصر بکار رفته است. ریشه لغت «استومند» از «اَسْت» آمده که به معنی استخوان است (لاتین اُس و یونانی اُسْتون) و در کلمات هسته، ستون، استوانه، استودان و استخوان باقی مانده است. شاید «اُس» و «اساس» عربی نیز با ریشه «اَسْت» یکی باشد. (صادق هدایت: ترجمه زند و هومن یسن، بخش یکم، در سوم، زیرنویس بند ۶)

اَسْتوَمَند (جهان...): جهان مادی، گیتی، جهانی که اهوره مزدا در آغاز سه هزاره دوم آفرینش، آفرید و در آن به مینوها تن بخشید.

(← استومند، مینو، میثوی)

اَسْتو ویذتو: (در پهلوی «اَسْتویهاد» به معنی «زوال تن» یا «بخش کننده استخوانها») نام دیو مرگ است که زندگی را از میان می برد و در ادبیات پارسی میانه، او را با «بدوای» یکی خوانده اند. در امان ماندن از گزند این دیو و دیو خشم، به یاری ایزدان سروش و مهر ممکن است.

در بندهشن درباره این دیو می‌خوانیم: «استویهاد وای بدتراست که جان را بستاند. چنین گوید که چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ آید و چون سایه افکند، تب آید و چون او را به چشم بینند، جان را از میان برد.» (به نقل پژ. ص ۱۳۱)

در وندیداد (فر. ۵، بندهای ۹-۸) از اَسْتو ویذتو و بدوای جداگانه و همچون دو دیو همکار نام برده شده است.

گاهی به جای دو جزء نام این دیو، تنها جزء دوم (ویذتو) همراه با صفت «دیو آفریده» آمده است. (← بدوای و ویذتو)

اَسْکولاپ: (← اَسْکلیپوس)

آسموخوانونت: نام یکی از نخستین گروندگان به دین زرتشت است که در هرمزد یشت (بند ۳۰) به فرّوشی او درود فرستاده شده و در فروردین یشت (بند ۹۶) نام او در سرهمه پاکان و آشوانانی که فرّوشی آنان ستوده شده است، جای دارد. معنی این نام «فروغ آسمان» است.

آشتونت: (در پهلوی آشتونند) نام کوهی است. (زامیادیش، بند ۵). در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۶) می‌خوانیم که اسنوند کوهی است در آذربایجان و در همان کتاب (بخش ۱۷، بند ۷) آمده است که کیخسرو آتشکده آذرگشنسپ را در کوه اسنوند بنانهاد. در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۶، بند ۲۲) نیز آمده است که آذرگشنسپ پیروز در کنار دریاچه چیچست (ارومیه) واقع است و باز در همان کتاب (بخش ۱۱، بند ۹) می‌خوانیم که آذرگشنسپ در کوه اسنوند در آذربایجان است. همچنین در همین متن (بخش ۲۳) آمده است که: «مینوی دریاها و رودها با زرتشت به همپرسگی (دیدار، ملاقات) آمد و به اسنوند کوه، هُرمزد دربارۀ نگاهداری و سپاسداری آنها سخن گفت.» (به نقل پژ. ص ۲۰۷)

بنابراین اسنونت (اسنوند) کوه باید نزدیک دریاچه ارومیه باشد؛ اما نمی‌دانیم کدام یک از کوههای آن ناحیه است. جکسن گمان برده است که این کوه همان «سهند» باشد که در جنوب شهر تبریز است. (جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمۀ فارسی، ص ۵۶-۵۵).

پیوند اسنونت کوه با آذر (آتش) روشن است و در دوسوی روزه کوچک و بزرگ (بند ۹، آذر روز) و در «آتش بهرام نیایش» (بند ۵) از این کوه یاد شده است.

آسَنیه: نام ایزد نگاهبان پنج گاه شبانروز است.

آسَنیه: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۴).

آشتاد: (← ارشتاد)

آشتاد (روز...): نام روز بیست و ششم ماه است. (← ارشتاد)

آشتاد یشت: نام هیجدهمین یشت اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بانو ارشتاد (اشتاد). این یشت از جمله یشتهای کوتاه اوستاست که تنها ۹ بند دارد.

آشت آوزونت: نام یکی از رقیبان و همستاران گشتاسپ است. (گو. بندهای ۳۰-۲۹)

معنی لفظی این نام «دارنده هشت [اسب] تیزرو» است و احتمالاً این شخص از تورانیان دیوپرست (دشمن مزدپرستان) و از قبیلۀ خیون بوده است. در «گوش (درواسپ) یشت» (بند ۳۰) از او با توصیف «دارای خود سرتیز، سپر سرتیز و گردن ستر و دارنده هفتصد اشتر» یاد شده است.

آشتر: (در پهلوی «آشتر») نام یکی از دو افزاری است که اهوره مزدا به «جم» می‌دهد تا او را در

فرمانروایی بر مردمان بکار آید. در وندیداد (فر. ۲، بند ۶) از این دو افزار که «آشترای زر نشان» و «سوورای زرین» نام دارد، سخن به میان می‌آید.

پژوهندگان اوستا و ادبیات پهلوی درباره این دو افزار، بسیار نوشته‌اند؛ اما هنوز کسی به نتیجه‌ای پذیرفتنی و بی‌چون و چرا نرسیده است. دوهارله اشترا را سیخ یا سیخک اسب‌رانی معنی کرده، ولف آن را تازیانه دانسته، دارمستتر آن را شمشیر پنداشته، بارتولومه نظر ولف را تأیید کرده و پورداد معنی عصا یا چوب‌دست را برای آن آورده است.

در سالهای اخیر نیز پژوهشهایی درباره این دو افزار شده است که از آن جمله می‌توان به یادداشت‌های دکتر محمد مقدم (جم.) و مهرداد بهار (پژ.) و مقاله «شهرام (م) هدایتی» به نام «سوورا و اشترا در داستان جم وندیداد» (باستان. سال ۸، شماره ۲ - تهران ۱۳۴۲) اشاره کرد.

از مجموع این پژوهشها در مورد «سوورا» (چنان که در زیر این نام خواهد آمد) می‌توان به احتمال بسیار زیاد، آن را گونه‌ای نفیر یا گاودُم (افزاری برای بانگ برآوردن و ساز نواختن) دانست؛ اما در مورد اشترا هنوز هم تشبث در آراء و برداشتها کم نیست.

بهار نوشته است: «در مورد واژه اشترا، کار بدین آسانی نیست. واژه اشترا در اوستا و پهلوی به معنای شلاق و تازیانه آمده است. ممکن است این واژه در اصل به دو معنا بکار می‌رفته است. یکی تازیانه و دیگری آلتی برای نواختن سازی.» (پژ. ص ۱۷۹)

باید گفت که معنی تازیانه برای اشترا در اوستا شناخته و قطعی است و در ترکیب «آسپَه-آشتر» بارها در وندیداد (فر. ۳ به بعد) بکار رفته است. (— اسپهه - اشترا در همین یادداشتها)

اما هیچ گونه نشانه‌ای از این که در جایی به معنی گونه‌ای ساز یا افزار بانگ برآوردن آمده باشد، در اوستا و ادبیات پهلوی وجود ندارد و آقای بهار هم تنها به حدس و گمان و با قید «ممکن است» معنی مفروض «آلتی برای نواختن سازی» را برای آن ذکر کرده است.

در کتاب «روایت پهلوی» درباره رویدادهای دوران اوشیدر (هوشیدر) نخستین موعود مزدپرستان آمده است که: «نوع گرگ همه به یک جای شوند و اندر یک جای برهم آمیزند و گرگی که پهنایش چهارصد و پانزده گام و درازایش چهارصد و سی و سه گام است، پدیدار شود. به دستوری اوشیدر، مردم سپاه آریند و به کارزار آن گرگ شوند... پس مردمان، آن دروج را به اشترا و کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیرو دیگر ابزارها بکشند...» (به نقل پژ. ص ۲۲۹)

بهار در یادداشتی درباره این مطلب کتاب روایت پهلوی، نوشته است: «اشترا در این جا ظاهراً سلاحی است.»

آشکار است که در این جا اشترا — بی هیچ گونه توضیح اضافی — می‌توان رزم افزار

(سلاح)ی در ردیف کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر دانست؛ اما آیا اشتر به همان معنی شناخته خود (تازیانه) نمی‌تواند در عین حال گونه‌ای رزم‌افزار یا آلت نبرد و پیکار هم باشد؟ در موردی مانند آنچه در کتاب روایت پهلوی آمده است، آیا مردم نمی‌توانسته‌اند اشتر (تازیانه) را هم در کنار دیگر رزم‌افزارها برای فرو کوفتن و از پای در آوردن آن پتیاره اهریمنی بکار گیرند؟ از سوی دیگر می‌توان و باید پرسید که: در داستان جم، آیا می‌شود هر دو افزار بخشیده اهوره مزدا به جم (سوورا و اشترا) را آلتی برای نواختن ساز و بانگ برآوردن دانست و دلیلی پذیرفتنی برای آن ارائه داشت؟

به گمان نگارنده این یادداشت، می‌توان «اشترا» را در وندیداد (فر. ۲، همچنان که در دیگر فرگردها) به معنی تازیانه دانست که جز کاربرد مجازات گناهکاران، در مواردی هم می‌توانسته است در نبرد با دشمن یا همستار همچون رزم‌افزاری بکار آید.

در داستان جم بویژه، اهوره مزدا سوورا و اشترا را به عنوان افزارهای ضروری برای فرمانروایی و شهریاری به جم می‌بخشد و مگر نه آن است که در سرتاسر اساطیر و تاریخ، همین دو افزار (افزار بانگ برآوردن و آوازه‌گری^۱ و افزار هراس‌انگیزی و مجازات و سرکوب) اصلی‌ترین افزارهای فرمانروایی بوده است؟^۲

آشتر-میریه: نام دیگر «آسپه-آشتر» است. این نام تنها یک بار در وندیداد (فر. ۱۸، بند ۴) بکار رفته است و از کاربرد آن، اهمیت آیینی این افزار بیشتر شناخته می‌شود.

در باره نخستین جزء این ترکیب (اشترا) در یادداشت مربوط به آن سخن گفتیم. جزء دوم آن (میریه) صفت است به معنی گناهکار و سزاوار مرگ که در بسیاری از جاهای اوستا و از جمله «ذر واسپ یش» (بندهای ۱۸ و ۲۲) برای افراسیاب شاه توران آمده و ناگزیر در ترکیب کنونی (اشترا-میریه) معنی آن «تازیانه‌ای برای پادافره دادن به گناهکاران» است.

(— اسپه-اشترا و اشترا)

آشتودگاه: (= اوشتوتی گاتا) نام دومین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه است که به نام دومین سرود از گاهان پنجگانه زرتشت، نامگذاری شده. (— اندرگاه)

آشتی: ظاهراً واحدی برای اندازه‌گیری ستبری بوده است. در وندیداد (فر. ۱۳، بند ۳۰) این واژه به عنوان واحدی برای اندازه‌گیری ستبری (کلفتی) آمده و دارمستتر در زیرنویس گزارش خود آن را اندازه‌ای ناشناخته خوانده است. اسفندیارچی آن را «ایشتی» خوانده و در گزارش خود، به

۱. همان که اکنون نام فرینده «رسانه‌های گروهی» را بدان داده‌اند.

۲. گونه‌های تکامل یافته و امروزی این افزارها را همگان می‌بینند و می‌شناسند.

«خشت» (آجر) برگردانده است.

آشتی گفَته: (= استی گفیه) یکی از رقیبان و همستاران گرشاسپ است که به دست او کشته می‌شود. (— رام. کر. ۷، بندهای ۲۸-۲۷)

آش سَیمَبَن: نام کوهی است و معنی «پناه‌بخش آشه» دارد. (— رام. بند ۵)
آشموغ: در اوستا «آشه‌مَوغ» و در پهلوی آشموغ یا آشموک یا آهرموک یا آهلموک و در پازند آشموغ به معنی «برهم‌زن آشه» است و در ادبیات دینی مزدایران به مفهوم بی‌دین، از دین برگشته، ملحد، بی‌تقوا، ناپرهیزگار، گمراه‌کننده و روحانی دروغی آمده و در متن پهلوی مینوی خرد به معنی «بدعت‌گذار» بکار رفته است.

این صفت یا عنوان در اوستا غالباً معنی گمراه‌کننده و فریفتار دارد و از آن جمله است در «هرمزد یشت» (بند ۱۰). در گزارش پهلوی همین بند، سه گونه آشموغ باز شناخته شده است: نخست فریفتار، دوم خود دوستار (خودپسند) و سوم فریفته یعنی کسی که به فریفتاری دل می‌دهد و از او پیروی می‌کند.

آشموغ را در بیشتر کاربردهایش در تراز تباهاکاران و گناهکاران و در برابر آشَوَنان و پرهیزگاران می‌بینیم. در بندهشن از این صفت، اسم مصدر «آشموغی» نیز ساخته شده و در برابر آشَوَنی بکار رفته است.

در وندیداد (فر. ۴، بند ۴۹) از آشموغ ناپارما سخن به میان می‌آید که از خوردن خوراک سر باز می‌زند. دارمستتر این بیان را اشاره‌ای به درگیریهای فکری میان پیشوایان زرتشتی با مسیحیان و مانویان می‌داند که روشهای انزواجویی و ریاضت‌کشی را تبلیغ می‌کردند.

آشموغ: نام دیو فریفتار و گمراه‌کننده است در ادبیات دینی زرتشتیان. در فرهنگهای فارسی و نیز در ادبیات فارسی این واژه به صورت «آسموغ» آمده است. در برهان قاطع زیر همین نام می‌خوانیم: «آسموغ نام دیوی است از متابعان اهرمن که سخن چینی و فتنه‌انگیزی و دروغ گفتن و میان دو کس جنگ انداختن و عداوت بهم رسانیدن، تعلق به او دارد.»

در لغت‌نامه دهخدا در زیر واژه «آسموغ» بیتی از «طیّان» آمده است:

«گفته‌اش جملگی دروغ بود او سخن چین چو آسموغ بود»

آشیم و هو...: نام یکی از سه نیایش (نماز) مشهور و مهم دینی مزدایران است که به نام نخستین واژه‌های آغاز آن، خوانده می‌شود. این نیایش را «آشه و هیشک» و «نماز آشه» نیز خوانده‌اند و گزارش فارسی آن چنین است:

«آشه بهترین نیکی [و مایه] بهروزی است. بهروزی از آن کسی است که درست کردار [و خواستار] بهترین آشه است.»

(— آشه وهیشت، نماز آشه ویته آهوویژیو... و نیز برای آگاهی بیشتر از چگونگی این نیایش — پور: خرده. ص ۵۷-۴۴)

آشوزد نگهه: (در پهلوی «آشوزد» شده و معنی «از آشه پایدار» دارد) نام دوتن از پارسایان نامدار در دین مزداپرستی است که یکی پسر «پوروداخشتی» و دیگری پسر «سایورژری» خوانده شده. (آب. کر. ۱۸، بند ۷۲)

در فرورین یشت (بند های ۱۱۳ — ۱۱۲) به فروشی این هر دو «اشوزدنگه» درود فرستاده شده است. در کتابهای پهلوی بارها از «آشوزد» پسر «پوروداخشت» یاد شده و از آن جمله در کتاب نهم دینکرت (بخش ۱۶، بند ۱۷) یکی از جاودانگان به شمار آمده است که در خونیرث شهریاری می‌کند. در دادستان دینی (بخش ۹۰، بند ۷) نیز او در زمره هفت تن جاودانگان و فرمانروا و شهریار خونیرث است. در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۶) هم نام او در شمار جاودانگانی چون نرسی، توس، گیو و گودرز می‌آید که در پایان جهان برمی‌خیزند و سوشیانت را یاری می‌رسانند.

آشوزوشته: به معنی «دوستدار راستی» نام پرنده‌ای است (مرغ حق؟) اساطیری که به نوشته وندیداد (فر. ۱۷، بند ۹) مزداپرستان هنگام دور ریختن تراشه‌های ناخن خود، نیایشی را خطاب بدو می‌خوانند و برآنند که با این کار، دیوان می‌لرزند و توان آن را نمی‌یابند که تراشه‌های ناخن را برگیرند.

در بندهشن (بخش ۱۹) آمده است که اگر مردمان هنگام ریختن تراشه‌های ناخن، این نیایش را نخوانند، دیوان و جادوان آنها را همچون تیرهایی به پرنده اشوزوشته پرتاب می‌کنند و او را می‌کشند و هنگامی که ریختن تراشه‌های ناخن با خواندن نیایش همراه باشد، پرنده آنها را برمی‌گیرد و می‌خورد تا دیوان و جادوان نتوانند آنها را وسیله آسیب‌رسانی قرار دهند. در سنت جدیدتر زرتشتیان، این پرنده با «جغد» یکی شمرده شده است.

(— وند. فر. ۱۷، بند ۲ و ۵، زیرنویس دارمستتر درباره همانندی آیین دورریزی تراشه‌های ناخن در ایران با آیینها و باورهای ملتها و اقوام دیگر)

آشون: پرو «آشه»، رهرو راه «آشه»، ضد «دروند». (— آشه و دروند)

آشه: (= آشا) به معنی «راستی» و جزء اصلی نام امشاسپند «آردیبهشت» (در اوستا «آشه وهیشت») است. معنی «آشه» را در گزارشهای مختلف گاهان در هند و اروپا و ایران، راستی، حق، حقیقت، دادگری، سامان آفاق، قانون ابدی آفرینش، نظم و ترتیب کامل، سامان مقرر مزدایی و تعبیرهای دیگری از این دست نوشته‌اند. با این حال، هنوز کسی حرف آخر را نزده و نتوانسته است تعریف جامع و مانعی از این اصل و اصطلاح گاهانی بدست دهد. از همین روست

که برخی از گزارشگران گاهان ترجیح داده‌اند خود واژه «آشه» را ترجمه ناکرده در گزارش خویش بیاورند. در گزارش کنونی نیز از این روش پیروی شده است.

«آشه» به صورت آهیخته، یکی از اصول اساسی و مهم دین مزدپرستی است که در سراسر اوستا (بویژه در گاهان پنجگانه) همواره بدان اشاره می‌رود و می‌توان گفت که در این دین، همه راههای رستگاری به «آشه» می‌پیوندد.

«آشه» گاه به جای «آشم و هو...» (= آشه و هیش) نام یکی از سه نیایش مهم مزدپرستان بکار می‌رود. (— اردیبهشت، آشه و هیش و اشم و هو و نماز آشه. درباره آشه همچنین — محمود عبادیان: آشا در اوستا (مقاله)، فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، ص ۲۸۷-۲۶۷)

آشه و هیش: (— اردیبهشت)

آشهین: (= اوشهین) نام زمان میان نیمه شب تا برآمدن خورشید (یکی از پنج گاه شبانروز) است. در اوستا «اوشه» به معنی «سپیده دم» است.

آشهین: نام ایزد نگاهبان زمان میان نیمه شب تا برآمدن خورشید است.

آشهینگاه: (اشهین) نام زمان میان نیمه شب تا بامداد پگاه (برآمدن خورشید) است.

آشهینگاه: نام نیایش (نماز) ویژه اشهین (زمان از نیمه شب تا بامداد پگاه) است که یکی از نیایشهای پنجگانه شبانروزی مزدپرستان به شمار می‌آید و در خرده اوستا جای دارد.

آشی: (در پهلوت آرت و آرد) نام ایزد بانوی توانگری و پاداش و گنج‌آور اهوره مزداست که غالباً با صفت «ونگوهی» (به، نیک) همراه می‌آید و در پهلوی گاه نام و صفت او را درهم آمیخته و به گونه «آرششونگ» (یا آشیشونگ یا آرشونگ یا آهلش ونگ) در آورده‌اند.

در گاهان (گذشته از فروزه‌های مزدا اهوره) از آشی در کنار آذر و سروش نام برده می‌شود؛ اما برخی از پژوهندگان گاهان برآنند که این نامها در سرودهای زرتشت، جنبه شخصی ندارد و مفاهیمی آهیخته را بیان می‌دارد. در اوستای نوخوشکاری این ایزد بانو در جهان استومند، بخشیدن دارایی و خواسته و خوشی به پرهیزگاران و آشنوان است و در جهان میثوی در روز پسین، بخشیدن پاداش کردارهای نیک و پادافره کردارهای بد به دست اوست.

در تفسیر واژه «آشی» آمده است: «توانگری که از درستکاری و آشنونی است.» (گپ.)

آشی از همنشینان و یاوران ایزد سروش است و نگاهبانی بیست و پنجمین روز ماه بدو سپرده شده و شکوفه‌های بهاری و بیه اوست. ایزد بانو «پارندی» (پارند) از یاران و همراهان آشی است و نام این دو غالباً در کنار هم می‌آید. «آدا» را که در بخشهایی از اوستای نو نام ایزد بخشنده پاداش و پادافره است، برخی با آشی یکی شمرده‌اند.

ایزدبانو آشی، را دختر اهوره مزدا، خواهر امشاسپندان و برخوردار از خرد سوشیانتها خوانده‌اند. (ار. بند ۲) همچنین اهوره مزدا پدر وی، سپندارمذ مادرش و سروش و رشن و مهر، برادرانش و دین خواهرش شمرده شده‌اند.

«ارت یشث» (هفدهمین یشث) سرود ویژه ستایش و نیایش این ایزدبانوست.

(— ارت، ارت یشث، ارد)

آغریث: (در اوستا آغریث به معنی دارنده گردونه پیشتاز) نام پسرپشنگ و برادر افراسیاب شاه توران است که در بسیاری از جاها با صفت «نرو» (نر، دلیر، مرد، پهلوان) از او یاد شده است. برخی از پژوهشگران «نرو» را نام خانوادگی آغریث دانسته‌اند و پیوندی میان او و افراسیاب قائل نیستند.

در اوستا و دیگر متونهای دینی ایرانیان، از این سردار تورانی همواره به نیکی سخن رفته و بدو درود فرستاده شده است. در پهلوی او را «گوپت شاه» یا «گوتدشاه» خوانده‌اند و به نوشته بندهشن، در شمار جاودانگان دین زرتشتی است. در گزیده‌های زادسپرم آمده است که گاو اساطیری «هَدیوش» دربارویی فلزین به سرداری «گوتدشاه» نگاهداری می‌شود و این همان گاوی است که در پایان نبرد هَرَمَزَد و اهریمن در هزاره دوازدهم، سوشیانت برای ساختن «آنوش» او را می‌کشد. صفت یا عنوان «گوپت» (گوتد) که در پهلوی جانشین نام آغریث شده، خود به همین معنی «گاو بان» یا «نگاهبان گاو» است که در اسطوره یاد شده، خویشکاری وی به شمار آمده است.

در بندهشن و دایستان دینی از کشوری به نام سَوَکَوسْتان در نزدیکی آب دایتی در ایرانویج نام برده شده که آن را «گوپت» هم می‌گفته‌اند و آغریث پسرپشنگ و برادر افراسیاب بر آن فرمانروایی می‌کرده و بدان سبب گوپت شاه خوانده شده است.

به نظر می‌رسد که این روایت، جدید و ساخته دوره‌های پسین ادبیات دینی ایرانیان باشد و روایت گزیده‌های زادسپرم، ریشه اساطیری کهن تری دارد.

دکتر احمد تفضلی نوشته است: «پسر آغریث است. جزء اول نام او است که همان سغد است. بنابراین نام وی به معنی «حاکم گو» است. بعداً کلمه را بسیط گمان کرده و «شاه» را بدان افزوده‌اند.» (مینو، ص ۸۱، زیر.)

در شاهنامه آغریث سپهدار لشکر توران است و برخلاف برادر دیگرش گرسیوز نسبت به ایرانیان احساس دوستداری و مهربانی دارد. سرداران و ناموران سپاه ایران که پس از شکست شاه نوذر گرفتار افراسیاب شده بودند، به پایمردی او آزاد شدند؛ اما خود او به گناه همدلی با ایرانیان به فرمان افراسیاب کشته شد و در متونهای ایرانی از کار افراسیاب به عنوان یکی از گناهان بزرگ او

یاد شده است.

افراسیاب: (در اوستا «فرنگرتسین» به معنی «هراس انگیز» یا «کسی که به هراس افگند») در پهلوی «فراسیاو» یا «فراسیاب» یا «فراسیاب» نام شاه نامدار توران، پسر پشنگ، پهلوان اصلی تمام درگیریها و جنگهای طولانی میان ایرانیان و تورانیان از دوره نوذرشاه تا روزگار شهریاری کیخسرو است که می‌توان گفت بخش عمده حماسه ایران را دربر می‌گیرد.

از مهم‌ترین رویدادهای زندگی افراسیاب، کشتن برادرش اغریث (— همین.) و سیاوش شاهزاده و پهلوان ایرانی و پسر کاووس شاه است و همین دورویداد است که در اوستا همواره بزرگترین گناهان افراسیاب شمرده شده و کشته شدن او به دست نبیره اش کیخسرو پسر سیاوش، نتیجه دست‌زدن به این گناهان است.

در برابر کارهای اهریمنی و گناهانی که کارنامه افراسیاب را سیاه کرده، کارنیکی هم بدو نسبت داده شده و آن کشتن «زین گاو دُرَوَند» تازی است که بر ایران چیره شده بود و افراسیاب به خواهش ایرانیان او را شکست داد و کشت. (— زام. بند ۹۳ و زین گاو)

سرگذشت افراسیاب و داستان جنگهای خونین و پر کشمکش وی با ایرانیان در اوستای کنونی و متنهای پهلوی به کوتاهی و در حد اشاره آمده است و شخصیت او در این متنها بیشتر اساطیری و دیوآماسه تا داستانی و حماسی. اما در شاهنامه و برخی دیگر از متنهای تاریخی-ادبی فارسی، داستان او به تفصیل بیان شده و شخص او بیشتر منش شاهان و پهلوانان را پیدا کرده است که البته پایگاهی انیرانی و اهریمنی دارد.

شخصیت شاه-پهلوان که افراسیاب در برخی از بخشهای اوستای نو و متنهای پهلوی و بویژه در شاهنامه و دیگر متنهای فارسی (و عربی) دارد، شخصیت ثانوی و متأخر اوست؛ وگرنه در بیشتر بخشهای اوستای نو (از آن جمله در زامیادیش) و ادبیات پهلوی، نشانه‌های آشکاری از منش اصلی اساطیری او — که ریشه در یادگارهای کهن فرهنگ هند و ایرانی دارد — به چشم می‌خورد. او در این کالبد دیرینه، نه یک شاه-پهلوان که در شمار اژدهایان و دیوان است و در نبردهای کیهانی ایزدان و دیوان درگیر می‌شود. چنان که در زامیادیش شناوری او را در دریای فراخ کرت در پی دست‌یافتن به فرایرانی می‌بینیم و خشم و خروش او و ناسزاگویی اش که می‌خواهد همه نیک و بد و تر و خشک را در جهان آفرینش بهم درآمیزد و اهوره مزدا را به تنگنا درافگند، یادآور نبردی همتراز نبرد هرمزد و اهریمن است.

بازداشتن باران از ایرانشهر که به نوشته بندهشن یکی از کارهای اهریمنی افراسیاب است و در شاهنامه بدون ذکر نام افراسیاب، تنها اشاره‌ای مبهم بدان می‌رود، شکل دگرگون شده‌ای از اسطوره کهنی است که در آن، افراسیاب شخصیتی اژدهاگونه دارد و آبها را در کام می‌کشد و

خشکسالی پدید می‌آورد. به‌نوشته‌گزیده‌های زادسپهرم، این امشاسپند سپندارمذ است که کار افراسیاب را بی‌اثر می‌کند و آب را دیگر باره به ایران‌شهر بازمی‌گرداند.

همانند همین روایت است داستان رودی به نام «واتئینی» در سیستان که به دریاچه کیانسیه می‌ریخت و افراسیاب آن را لگد کوب کرد و از میان برد. این داستان در بندهشن آمده و ریشه اساطیری شخصیت افراسیاب را در آن به روشنی می‌توان دید.

آفسمَن: در گاهان به معنی بند، گزارش و پاسخ آمده و یک سطر شعر بدین نام خوانده شده است. در گزارش پهلوی اوستا، گاه «پتمان» (= پیمان به معنی اندازه و مقیاس) و گاه «گاس» (= گانا یا سرود) در برابر این واژه آمده است.

معنی واژه «افسمن» بر بسته و بهم پیوسته و به تعبیر ادبی امروز به نظم در آمده و منظوم یا موزون و دارای وزن است. در فارسی نیز پیوستن به معنی به نظم در آوردن و سخن منظوم سرودن آمده است. فردوسی درباره‌ی دقیقی می‌گوید:

«بپیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین دُر آکنده را»

(به نقل مزد. ج ۲، ص ۵)

آگتَش: (به معنی «آفریننده‌ی بدی») نام دیوی است. نام این دیو دوبار در اوستا آمده (فر. ۱۰ بند ۱۳ و فر. ۱۹ بند ۴۳) و با دیو خشم مربوط است.

در وندیداد نام آگتَش در شمار نام دیوان مشهور و یاوران و کارگزاران اهریمن آمده؛ اما سخنی از خویشتکاری وی در میان نیست.

در بندهشن آگتَش دیو در وچ انکار (پهلوی نیگریابه) است که آفریدگان را از چیز نیکو منکر (پهلوی نیگری) کند. چنین گوید که کسی که چیز بدان کس دهد که مردم را از چیز نیکو منکر دارد، آن گاه آگتَش دیواز او راضی شود. (به نقل پژ. ص ۱۳۰)

آگَمَن: (در اوستا «آگَمَن» یا «آگَمَنگَه» و در پهلوی «آکومن» به معنی اندیشه‌ی بد یا منش بد) نام دیوی است از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران اصلی آنگَرَمَینویا اهریمن) که همستار امشاسپند بهمین به‌شمار می‌آید. در گاهان (یس. ۳۰ بند ۶) این نام مفهومی آهیخته و اخلاقی دارد و گفته شده است که «دیوگزینان، راست را برنگزیدند و به بدترین منش گرویدند.» که در این مورد، «بدترین منش» برگردان «آچیشْت مَننگَه» اوستایی است. در زامیادیشْت (بند ۴۶) اکمن پیک و پیام‌آور اهریمن خوانده شده است.

در بندهشن آمده است: «اکومن را کار این که بداندیشی و ناآشتی به آفریدگان دهد.»

(به نقل پژ. ص ۱۲۸)

در گزیده‌های زادسپهرم درباره‌ی این دیو می‌خوانیم: «سرانجام اهریمن، اکومن را بفرستاد و

گفت که: تو مینوتری، زیرا که اندرونی ترینی (= محرم‌ترین دیوان هستی). برای فریفتن بر اندیشه زردشت برو [و] اندیشه او را به سوی ما که دیویم بگردان (= متمایل کن)...» (گز. ص ۲۳)

(← بدترین منش، بهمن و کماله دیوان)

آلبرز: (در اوستا «هرا»، «هریتی» و «هرایریتی» و در پهلوی «هریژز») نام کوهی است اساطیری که در فارسی البرز شده و اکنون رشته کوه‌های معروف شمال ایران را بدین نام می‌خوانیم.

در سرتاسر اوستای نوبارها به نام وستایش این کوه برمی‌خوریم. در زامیاد یشت (بند ۱) کوه هرا همه کشورهای خاوری و باختری را فرا گرفته و نخستین و بزرگترین کوه جهان است. در رشن یشت (بند ۲۵) می‌خوانیم که ستارگان و ماه و خورشید، گرداگرد ستیغ کوه هریتی چرخانند. در مهریشت (بند ۱۳) آمده است که مهر ایزد نگاهبان فروغ و پاسدار پیمان، نخستین ایزدی است که پیش از دمیدن خورشید از کوه هرا به سراسر سرزمینهای ایرانی می‌نگرد. در همان یشت (بند ۵۰) می‌خوانیم که آرامگاه مهر بر فراز کوه هریتی جای دارد که در آن جا نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آلائش دیو آفریده. از فراز کنه هریتی مه برنخیزد.

کاخ ایزد سروش که یک هزار ستون دارد و خود روشن و ستاره آذین است، بر فراز البرز جای دارد. (یس. ۵۷، بند ۲۱) گیاه هوم که نوشابه آیینی «هوم» را از آن برمی‌گیرند، بر فراز البرز می‌روید. (یس. ۱۰)

در بندهشن (بخش ۱۲) آمده است که همه کوهها در هیجده سال رویدند؛ اما البرز در هشتصد سال به کمال رسید: به دویست سال تا به ستاره پایه، به دویست سال تا به ماه پایه، به دویست سال تا به خورشید پایه و به دویست سال تا به آسمان زبرین رُست و دوهزار و دویست و چهل و چهار کوه روی زمین از البرز جدا شد.

در دینکرت گفته شده که یک سر «چینودپل» بر البرز کوه نهاده شده است.

آم: ایزد نیرو و دلیری است که نام او بیشتر همراه نام ایزد بهرام می‌آید و صفت‌های «نیک آفریده» و «بُزرگند» را در پی دارد. معنی این نام نیرو و دلیری و جرأت است و صفت آن در اوستا «آمَوَنت» و در پهلوی (در متن مینوی خرد) «آماوند» به معنی دلیر و نیرومند و با جرأت آمده است. در بهرام یشت (بندهای ۷ و ۹) هنگامی که ایزد بهرام به کالبدهای گاونرواسب نمایان می‌شود، «آم» بر فراز شاخهای گاو و بر پیشانی اسب پدیدار است.

آمرداد: (در اوستا «آمروتا»، در پهلوی «آمرداد» یا «آمردات» و در فارسی «آمرداد» یا «مرداد» به معنی «جاودانگی و بیمرگی») در گاهان یکی از فروزه‌های مزدا اهوره است؛ اما در

اوستای نوبه صورت امشاسپند بانویی تجسم یافته که نام وی همیشه همراه با نام امشاسپند بانو خرداد می‌آید. امرداد در جهان میثوی نماینده پایداری و جاودانگی اهوره مزداست و در جهان استومند، نگاهبانی گیاهان و خوردنیها خویشکاری اوست.

بنا بر تفسیر «تاراپوروالا»، امرداد و خرداد و سپندارمذ، گروه سه گانه امشاسپند بانوان را تشکیل می‌دهند که نماد مادر خدایی اهوره مزدا به شمار می‌آیند. (— پیش. بخش ۴)

پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه به نام این امشاسپند بانو و گل «چمبک»^۱ ویژه اوست. ایزدان رشن و ارشئات و زامیاد ازیاران و همکاران امشاسپند بانو امرداد و «زیریچ» (دیو گرسنگی) یکی از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران اصلی انگرمینویا اهریمن) همیستار اوست.

در بند هشت درباره این امشاسپند بانو می‌خوانیم: «امرداد بی مرگ سرور گیاهان بی شمار است؛ زیرا او را به گیتی گیاه خویش است. گیاهان را رویاند و رمة گوسفند را افزاید؛ زیرا همه دامها از او خوردند و زیست کنند. به قرشکرد سوشیانت و نوسازی جهان نیز آئوش از امرداد آریند. اگر کسی گیاه را رامش بخشد یا بیازارد، آن گاه امرداد (از او) آسوده یا آزرده بود...»

(به نقل پژ. ص ۱۱۷)

امرداد (روز...): نام هفتمین روز ماه است که به نام امشاسپند بانو امرداد نامیده شده. با اشاره به خویشکاری این امشاسپند در جهان استومند که نگاهبانی از گیاهان روی زمین و سرسبز و بارور نگاه داشتن آنهاست و با توجه به این که وی نماد جاودانگی و بی مرگی و جوانی همیشگی است، مسعود سعد سلمان می‌گوید:

روز مرداد مسژده داد بدان که جهان شد به طبع باز جوان

امردادگان (جشن...): نام جشنی است که در امرداد روز (هفتمین روز) ماه مرداد برگزار می‌شد.

امشاسپند: (در اوستای نو «آمش شپنت» و در پهلوی «آمش شپند» یا «آمهر شپند» به معنی «ورجاوند جاودانه») عنوان مبین ایزدان یا گروه میثویان در دین مزدآپرستی است که بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و امرداد را شامل می‌شود و نزدیک ترین میثویان به آفریدگارند و اصلی ترین خویشکاریها در آفرینش و نگاهبانی آفریدگان و نمایش جنبه های گوناگون منش اهوره مزدا بر عهده آنهاست.

اهوره مزدا (سپند مینویا شپنت مینویو) در سر امشاسپندان جای دارد و از این رو غالباً سخن از

۱. گلی است زرد رنگ و خوش بو و تند. در تحفة المؤمنین آمده است که گل زنبق را به هندی چمبک گویند.

هفت امشاسپندان می‌رود. گاه ایزد سروش را در سر امشاسپندان جای داده‌اند.
(برای آگاهی بیشتر دربارهٔ امشاسپندان — نام هریک از آنها در همین یادداشتها و پیش
بخش ۴)

امشاسپندبانو: گروه سه گانهٔ «سپندارمذ، خرداد، امرداد» را که مادینه پنداشته شده و نماد
مادرخدایی آفریدگارند، در این گزارش، «امشاسپندبانو» نامیده‌ایم. (— پیش . بخش ۴)
آناهیتا: (— آردویسور آناهیتا)
آنتَرنگه: (به معنی «جای گرفته در میان کشور») نام دهمین کوه برآمده از زمین است. (زام.
بند ۲)

در مهریشت (بند ۱۴۴) همین ترکیب صفتی است برای ایزدمهر.
آنتَرنگه: (به معنی «جای گرفته در میان کنگ») نام کوهی است. (زام. بند ۴)
(— سیچی دَو)

آندرگاه: عنوان کلی پنج روزی است که ایرانیان باستان در سال شماری خود برای رساندن
روزهای سال به سیصد و شصت و پنج روز و نگاه داشتن کیسه برپایان دوازدهمین ماه سال
(اسفند) می‌افزودند و هریک از آن روزها را به نام یکی از گاهان پنجگانهٔ زرتشت می‌خواندند.
این کیسهٔ سال را در پهلوی «وَهیجک» و در فارسی بهیجک، پنجهٔ دزدیده، پنج روز
گاهانی، پنج گاه، پنجه، پنجهٔ نیکو، گاه و آندرگاه خوانده‌اند و در کتابهای عربی «خمسهٔ
مسترقه» آمده است.

آندرمه: (در اوستا «آنتَرما ونگهه») بنا به گزارش پهلوی اوستا و نوشتهٔ بندهشن و دینکرت،
روزهای یکم تا پنجم همراه بدین نام خوانده شده و نیز همین ترکیب نام ایزد نگاهبان این پنج روز
است که در بسیاری از نیایشهای اوستا ستوده می‌شود. (— پُرماه و ویشَپَتَت)
آندرِوای: (در اوستا «آنتَرَوایو» یا «وَویو» و در پهلوی و فارسی «آندرِوای» یا «دَرِوا» یا «وای»
به معنی هوا) نام ایزد هواست که غالباً با صفت «زبردست» همراه می‌آید. در پهلوی «رام» نام
دیگر این ایزد و «رام‌یشت» (یشت پانزدهم) در ستایش و نیایش وی و روز بیست و یکم ماه به نام
اوست.

بنا به نوشتهٔ «رام‌یشت» و یونان بهنهٔ کیهانی میان جهان میثوی و جهان تیرهٔ اهریمنی
است و ویوآفرینش «شپنت مینیو» را از آفرینش «آنگَر مینیو» جدا می‌کند.
در بندهشن (بخش یکم) می‌خوانیم که در بخش زیرین این جو، فروغ جاودانی
فرمانرواست و آن جایگاه اهوره مزداست و بخش زیرین آن که تیرگی ابدی آن را فرا گرفته، جای

اهریمن است. ویو (هوا) در میان این دو بخش پرفروغ و تیره جای گرفته و آوردگاه دو میثوی نیکی و بدی است. بهشت در بخش پرفروغ و دوزخ در بخش تیره و همیستگان (برزخ) در بخش میانی (هوا) جای دارد.

بنابراین هوایی که در نزدیکی جهان میثوی است، از پاکی اهورایی برخوردار است و ایزد ویو (اندروای) به نگاهبانی آن گماشته شده و درخور نیایش و شایسته ستایش است. اما هوایی که نزدیک به جهان تیرگی و جای اهریمن است، ناپاک و اهریمنی است و نماد و نگاهبان آن را دیوی دانسته اند.

در رام یشت و دیگر جاهای اوستا، بارها می‌خوانیم که: «ای اندروای! آنچه از ترا که از آن سپند مینوست، می‌ستاییم.» بدین سان دو ویو (وای) هست. یکی ایزد نگاهبان هوای پاک و سودبخش و اهورایی که او را «وای درنگ خدای» نیز خوانده‌اند و دیگری دیو هوای ناپاک و زیان‌بخش و اهریمنی. در رام یشت از دیو هوای ناپاک نام برده نشده؛ اما در وندیداد (فر. ۵) از این دیو سخن به میان آمده و از همکاران و دستیاران «آستوویذتو» (دیو مرگ) شمرده شده است. بندهشن دیو هوای بد را با استوویذتو (آستویها پهلوی) یکی شمرده است.

در «مینوی خرد» (بخش ۲، بند ۱۱۵) از «وای وه» و «وای وتر» (هوا خوب و هوا بد) سخن گفته شده و وای وتر همراه آستوویذتو و دیگر دیوان در برابر وای وه و سروش و بهرام در سرچینودیل می‌کوشند که روان مرده را به دوزخ بکشانند.

ما در این گزارش، این دو «وای» را «به‌وای» و «بدوای» نامیده‌ایم. افزون بر آنچه درباره اندروای گفته شد، بندهشن او را ایزد جنگ و نگاهبان آفرینش نیک نیز می‌خواند. «وای نیکو جامه زرین، سیمین، گوهر نشان، والغونه (سرخ‌گون) و بس رنگ پوشیده که جامه ارتشتاری است، زیرا فراز رونده بودن از پس دشمنان و پتیاره را از میان بردن و آفرینش را پاسبانی کردن، خویشکاری اوست.» (بن. به نقل پژ. ص ۳۹-۳۸) اندروای گاه با ایزد «باد» (اوستایی: وات) یکی شمرده شده است.

(— استوویذتو، باد، بدوای، به‌وای، رام، رام یشت، وای، وای درنگ خدای و ویذتو) **آنقران:** (در اوستا «آنقر رَ وچاو» یا «آنقر رَ وچه» به معنی «فروغ بی آغاز» یا «روشنایی ازلی») نام دیگر «گرزمان» (گرودمان) برترین بهشت یا جهان روشن اهوره مزداست. در ادبیات دینی ایرانیان این واژه نام ایزدی است که نگاهبانی سی‌امین روز ماه بدو سپرده شده. در بندهشن این نام را به گونه آنقر و آنقران می‌بینیم و در شمارش هفت پایه آسمان در این متن پهلوی می‌خوانیم: «... پنجم گرودمان که انقر روشن خوانده شود و خورشید بدان پایه ایستد...» (به نقل پژ. ص ۳۹) و باز در همان کتاب آمده است: «انقران میثوی، انقر روشن است که خانه گوهر نشان،

سفته یا قوت و مینوان ساخته است.» (همان، ص ۱۱۳)

در پهلوی و فارسی این نام را «انیران» نیز نوشته‌اند که نباید آن را با «انیران» به معنی نایرانی و بیگانه اشتباه کرد.

(— گرزمان)

آنْغران (روز): نام روزی ام ماه است. (— آنْغران = گرزمان)

آنْگَرْمینو: (— اهریمن)

آنوش: (در اوستا «آنْ اوش» به معنی «بی مرگ») در پهلوی به معنای پادشاه و تریاق و اکسیر آمده است.

در بندهشن این واژه نام خوراکی است که در قَرشْگردسازی جهان (در روزگار سوشیانت) از درآمیختن پیه گاو «هَدیوش» و «گوکَرَن» (گوکِرَن) یا «هوم سفید» درست می‌کنند و به مردم می‌دهند و آنان با خوردن آن جاودانه و بی مرگ می‌شوند.

(— اغریث، گوکرن، هدیوش، هوم سفید)

انیران: (در اوستا «آنْ اَیریه» و در پهلوی «اَیران» و در فارسی «انیران» یا «نیران» به معنی نایرانی، غیرایرانی، بیگانه) نامی است که ایرانیان به همه قومها و مردمان جز خود داده بودند.

انیران: = انْغران (— همین.)

انیران (روز...): (— انْغزان)

آوایرِشْت: (به معنی «تاب دادن و گرداندن») نام گناه کسی است که رزم افزاری را تاب دهد و بگرداند و آهنگ زدن دیگری را بکند.

اوپایری سَین: (به معنی «برتر از [پرش] شاهین یا سیمرغ») نام کوهی است. (یس . ۱۰ بند ۱۱ و زام. بند ۳)

در بندهشن بارها از این کوه که «اپارسن» خوانده شده، سخن به میان می‌آید. از آن جمله در بخش ۱۲، بند ۹ این کتاب آمده که گذشته از البرز، اپارسن بزرگترین کوه است. آغازش از سکستان و انجامش در خوزستان است و در همان کتاب (بخش ۲۰، بندهای ۱۶ و ۱۷ و ۲۱-۲۲) می‌خوانیم که هری رود از اپارسن جاری است. هلمند رود که در سکستان است، سرچشمه‌اش در اپارسن می‌باشد. مرو رود از اپارسن می‌آید. بلخ رود از کوه اپارسن به بامیکان (بامیان) می‌آید.

بدین سان می‌توان گفت که اوپایری سن (اپارسن) بخش باختری هندوکش یعنی سلسله کوه باباست که پنج هزار و چهارصد و نود متر بلند دارد و سنگهای خاراى آن که دندانها و شکافها و تیغه‌هایی در آن پدیدار و همیشه برف پوش است، یادآور واژه اوستایی «ایشگت» است

که در زامیادیش (بند ۳) پیش از نام اوپایری ستن آمده و بارتولومه با قید احتیاط و تردید، آن را «سنگ خارا» معنی کرده است.

در یسنه (هات ۱۰ بند ۱۱) اوپایری ستن از جمله کوههایی است که گیاه ورجاوند «هوم» بر آن می‌روید.

اوپرتات: (به معنی «برتری و سرآمدی») نام ایزد برتری و زبردستی است. نام این ایزد غالباً با نام ایزدان بهرام و آم همراه می‌آید و صفت «پیروز» را در پی دارد.

اوپتمن: (— دامویش اوپتمن)

اوخشیت ارت: (در پهلوی «اوشیدر» و در فارسی «هوشیدر» به معنی «پروراندۀ پرهیزگاری») نام نخستین سوشیانت یا سوشیانس ([موعود] رهایی بخش) در دین مزداپرستی است که در پایان نخستین هزارهٔ پس از زرتشت، از تخمه یا فرۀ بازماندهٔ او در دریاچهٔ کیانسیه و از مادری دوشیزه به نام «شروت فذری» — که هنگام تن شویی در دریاچه از آن تخمه یا فرۀ بار می‌گیرد — زاده می‌شود و ویراستاری دین مزداپرستی و سامان بخشی کار جهان، خویشکاری اوست.

در فارسی، گاه به دنبال نام این سوشیانت صفت «بامی» (= درخشان) افزوده شده است و او را «هوشیدر بامی» خوانده‌اند.

دربارهٔ بنیاد هستی اوخشیت ارت (هوشیدر) معمولاً از تخمهٔ بازماندهٔ زرتشت در دریاچهٔ کیانسیه یاد می‌شود که ۹۹۹۹۹ تن از قرّوشی‌های آشوتان و پارسایان به نگاهبانی آن گماشته شده‌اند؛ اما در بندهشن سخنی از این تخمه در میان نیست و گفته شده است:

«دربارهٔ این سه پسر زردشت که اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس‌اند، گوید که پیش از آن که زردشت جفتی یابد، آن گاه ایشان (= ایزدان) فرۀ زردشت را اندر دریای کیانسیه برای نگاهداری به آبان فرۀ که ایزد اناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندر بن دریا بدرخشید، به شب آنها را همی بینند. یکی یکی، چون ایشان را زمانۀ خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سر شستن بدان آب کیانسیه شود و او را فرۀ اندر تن آمیزد، آبستن شود. ایشان، یکی یکی، به زمانۀ خویش چنین زاده شوند.» (به نقل پژ. ص ۱۵۰-۱۴۹)

در دینکرت آمده است: «نزدیک به پایان هزارهٔ زرتشت، اهریمن که روزگار خویش را رو به پایان می‌بیند، می‌کوشد تا خورشید را که بر شمارندهٔ روزها و سالهاست از رفتار بازدارد تا مگر واپسین روز فرانسد و بدین روی است که خورشید ده شبانروز درنگ می‌کند و اورشیدر به همپرسگی (دیدار، ملاقات) هُرمزد می‌رسد و به نیروی دادار اهریمن در این کوشش شکست می‌خورد و خورشید به رفتار در می‌آید تا زمانۀ اهریمن را سپری کند...» (همان. ص ۱۶۲)

اما در زندوهومن یسن، داستان به گونه‌ای دیگر است. در این کتاب می‌خوانیم که اوشیدر

در سی سالگی به همپرسگی هُرمَزَد می‌رسد و دین می‌پذیرد و چون از همپرسگی باز می‌آید، خورشید تیزاسب را بانگ می‌کند که: «بایست!» و خورشید ده شبانروزی ایستد تا همهٔ مردم جهان به بهدین مزدیسنان بگروند و آن‌گاه مهر فراخ چراگاه، اوشیدر ویراستار دین راست را بانگ می‌کند که: «بخشهایی از جهان تاریک است. پس خورشید را بانگ کن که برو!» اوشیدر چنین می‌کند و خورشید دیگر باره رفتار می‌آغازد.

بنابراین روایت، ایستادن خورشید یک شگفت کاری پیامبری است و نه یک کوشش اهریمنی. (همان، ص ۱۶۳، ← استوت ارت، اوخشیت نم، سروئت فذری، سوشیانت و کیانسیه).

اَوْخْشِیتَ نَمَ: (در پهلوی «اوشیدرماه» یا «اوشیدر ماهان» و در فارسی «هوشیدرماه» به معنی «پروانندهٔ نماز») نام دومین سوشیانت مزداپرستان است که در پایان دومین هزارهٔ پس از زرتشت، از تخمه یا فرّهٔ بازماندهٔ او در دریاچهٔ کیانسیه و از مادری دوشیزه به نام «وَنگْهُو فذری» — که هنگام تن شویی در دریاچه از آن تخمه یا فرّه بار می‌گیرد — زاده می‌شود و پی‌گیری ویراستاری دین مزداپرستی و سامان بخشی کار جهان — که سوشیانت پیشین (هوشیدر) آغاز کرده بود — خویشکاری اوست. (← استوت ارت، اوخشیت ارت، سوشیانت، کیانسیمه، ونگهوفذری، هوشیدرماه)

اَوُذَرِیَه: نام کوهی است. (زام، بند ۶)

اَوُرو: نام هشتمین سرزمین و کشوری است که به نوشتهٔ ونیدیداد (فر، ۱، بند ۱۱) اهوره مزدا آن را آفرید. در ونیدیداد، نام اَوُرو با صفت «دارندهٔ چراگاههای پر بار» همراه آمده است. دارمستتر نوشته است: «بنا بر گزارش اسفندیارجی اَوُرو همان سرزمین توس است در خراسان، اما باید آن را با مَسان که در روزگار ساسانی به گرداگرد اصفهان گفته می‌شده یکی دانست.» (زگد).

دارمستتر کاربرد نام «مَسان» را (که معنی بزرگان و مهتران دارد) به شاهنامهٔ فردوسی (چاپ ژول مول، ج ۵، ص ۲۷۰) حواله داده است که در آن جلد و آن صفحه (و به قرینهٔ آن در دیگر چاپهای شاهنامه) جوینده بودیم و یابنده نبودیم و در هر حال «اورو» — هشتمین سرزمینی که اهوره مزدا آن را آفرید — همچنان برای ما ناشناخته مانده است.

اَوُرواخشِیه: نام پسر اَتَرَت (ثَرِیت) و برادر گرشاسپ از خاندان سام است که در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) از او با صفت «داور داد گستر» یاد شده و در رام یشت (بند ۲۸) و زامیاد یشت (بند ۴۱) دربارهٔ او می‌خوانیم که هیتاسپ زرین تاج، اورواخشیه را کشت و گرشاسپ به خونخواهی برادر، هیتاسپ را نابود کرد.

اورواخشیه و گرشاسپ را آفریدگار به پاداش ساختن نوشابهٔ آیینی «هوم» به ثریت بخشید.

(— اترت، ثریت، گرشاسپ و هیتاسپ)

اوروازِشتَ (آذر...): نام یکی از آتشیهای پنجگانه است که در گزارش پهلوی یسنه به معنی «شادمانی بخشنده تر و رامش دهنده تر» آمده و آتش گیاهان شمرده شده است.

در گزیده‌های زادسپرم «اوروازِشت» آمده و گفته شده است: «اوروازِشت آن است که در گیاهان است که در تخم ایشان آفریده شد. او را زمین سفتن، آب را تراویدن، تفتن و بدان شکوفه گیاهان را دلپسند، نیک چهره و خوش بوی کردن و میوه را رساندن و به بس مزه تبدیل کردن اندر خویشکاری است.» (به نقل پژ، ص ۹۱)

اورواشنی: (در پهلوی «راسن») نام یکی از گیاهان خوش بو است که برای گندزدایی و خوش بو کردن هوا و زیستگاه (بویژه جاهایی که به گند مرده آلوده بوده است) در آتش می‌سوزانند.

دارمستتر (وند. فر. ۸، بند ۲، زگد.) راسن را گونه‌ای «سیر» دانسته است. (؟) (— وهو کرتی، وهو گون و هذانیثا)

اوروی: (راسویا روباه؟) نام گونه‌ای از سگان و از آفریدگان ستوده و ارزشمند اهوره مزداست. (— وند. فر. ۵، بند ۲۳، زیر.)

اوروتت نَر: (در پهلوی و در تداول زرتشتیان کنونی «آروتدتر») نام دومین پسر زرتشت است که در سنت او را نخستین بزرگتر خوانده‌اند و به نوشتهٔ وندیداد (فر. ۲، بند ۴۳) او و زرتشت فرمانروا و زدهٔ ساکنان «ورجمکرد» اند. در بندهشن (بخش ۳۲) نیز آمده است: «اوروتدتر، بزرگ بزرگتران بود و اینک بزرگ ورجمکرد است.»

اوروتت نر در شمار جاودانگان است که هنگام قرشکرد (نوسازی دین و جهان) به یاری سوشیانت برمی‌خیزند. (— قرشکرد و ورجمکرد)

اورودا: نام رودی است که به نوشتهٔ زامیاد یشت (بند ۶۷) چراگاههای بسیار بر کرانه دارد و به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. (؟)

اوروران: در فرهنگ پهلوی اوروران ضبط شده که شاخه‌های کوچک درخت انار است. (— وند. فر. ۱۴، بند ۸، زیر. و پراهوم)

آوزوساز: نام سردار و فرمانروایی است که از کیخسرو شکست خورد. (— رام. بند ۳۳-۳۱)

آوزونت: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۳). این واژه در اوستا چند معنی دارد: نخست تند و تیز و دلیر و پهلوان که بویژه صفت اسب است (مهر، بند ۴۲). دوم (به گونهٔ صفت به جای

موصوف) اسب (همان. بند ۱۲۵). سوم نام کوهی است که در گزارش پهلوی اوستا و دیگر کتابهای پهلوی «اروند» ضبط شده است و امروز الوند می‌گوییم که نام کوه مشهور همدان است و جغرافیادانان نیز همگی آن را اروند نوشته‌اند. همین نام برای رود دجله هم بکار رفته است.

اورونو وایذیمیدگ: نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اَوُرْدانَوَن (دریاچه...): نام شاخابه‌ای است که هنگام گریختن قَر از چنگ افراسیاب، از دریای فراخ کرت پدید می‌آید (زام. بند ۶۲)

اوستا: نام کلی مجموعه کهن‌ترین نوشتار ایرانیان و قدیم‌ترین نامه دینی مزدایران است که در روزگار باستان (به نوشته منابعی چون دینکرت و جز آن) بیست و یک نسک (کتاب) داشته و در شکل کنونی خود، شامل شش بخش گاهان، یسنه، یشتها، وندیداد، ویسپرد و خرده اوستاست.

واژه اوستا که در خود کتاب نیامده، مرکب است از پیشوند «آ» و صفت مفعولی «ویشته» از مصدر «وید» یا «وِید» (در پهلوی «وینداتن») به معنی شناختن، دانستن، یافت شدن، پدیدار آمدن که با واژه «ودا» (= وید) نام کهن‌ترین کتاب دینی هندوان نیز هم‌ریشه است.

بر روی هم «اوستا» را می‌توان به معنی «آگاهی نامه» یا «دانش نامه» دانست.

دکتر علی اکبر جعفری در نوشتاری درباره واژه «اوستا» به بحث پرداخته و در ترکیب آن، پیشوند «آ» را پیشوند نفی دانسته و مجموع آن را به معنی «سخن سربسته، گوهر نهفته، رازنهانی، کلام آسمانی، رمزباطنی و بالاتر از فهم نارسای جهانیان» گرفته است. (باستان. سال ۴، شماره ۲، تهران-اسفندماه ۱۳۴۵)

(درباره کتاب اوستا و جنبه‌های گوناگون آن — پیش.)

اوستای نو: عنوانی است کلی برای بخشهای پنجگانه متأخر اوستا (یسنه، یشتها، ویسپرد، خرده اوستا و وندیداد) که در دوره‌های پس از زرتشت به نگارش درآمده است و از هر دو دیدگاه شیوه نگارش و درون مایه اندیشگی، از گاهان سروده زرتشت، متمایز شمرده می‌شود. (— پیش.)

اوسیشخ: (= اوسیج به معنی «خواستار») نام گروهی از پیشوایان و فرمانروایان دیوپرستان (دشمنان دین مزدایرستی) بوده است. این نام تنها یک بار در اوستا (گاه. یس. ۴۴، بند ۲۰) آمده است. در «ریگ ودا» به معنی «کاهن»، لقب یا عنوانی است برای «آگنی» (= آتش).

اوشتم: نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اوشْت خوارن: (به معنی «قَرآرمانی») نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اوشْتویتی: (به معنی «دارنده آنچه آرزو شده بود») نام رودی است که به دریاچه کیانسیه (= هامون) می‌ریزد و از آن با صفت «توانا» یاد شده است.

این واژه همچنین نام زنِ آشَوَنی است که در فروردین یشت (بند ۱۳۹) به قَرَوَشی او درود فرستاده شده است.

اوشَتَوَیتی گانا: نام دومین سرود از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه، هات ۴۳ تا ۴۶ را دربر می‌گیرد.

این نام را بر دومین روز از اندرگاه نیز گذاشته‌اند که در پهلوی «اشتودگاه» خوانده شده است. (← اشتودگاه و اندرگاه)

اوشتر: به نوشته دینکرت، نام وزیر کاووس بود و کاووس بر اثر فریب خوردن از اهریمن، او را که با کارهای نابعدانه وی مخالفت می‌ورزید، کشت. اوشتر در هوش و زیرکی بلند آوازه بوده و غالباً از او با صفت «دانا» یاد شده است. در کتاب هفتم دینکرت (بندهای ۳۶-۳۷) آمده است: «فرّه جمشید به اُشتر بسیار زیرک پیوست. از آن فرّه بود که اشنر در شکم مادر سخن آموخت و به سخن‌گویی از شکم مادر، بس شگفتیها نمود و اهریمن را بزد. اشنر وزیر کاووس و سامان‌بخش هفت کشور بود. او گفتار و فرهنگ سرزمینها و مردمان را فراگرفت و انیران نیز پاسخ‌گویی او شکست خوردند و ایرانیان را به فریادرس‌ترین اندرزاها اندرز داد.» (نقل به معنی با اندکی اختصار از پژ. ص ۱۵۶)

در «آفرین پیامبر زرتشت» (بند ۳) زرتشت برای گشتاسب آرزو می‌کند: «بشود که تو همچون مزدا نیک کنش، همچون فریدون پیروز، همچون جاماسپ نیرومند، همچون کاووس بسیار زورمند و همچون اوشتر زیرک شوی...»

در زبان پهلوی رساله‌ای به نام «اندرژ اوشتر دانا» (اندرژ اوشتر دانا) مشتمل بر ۲۰۰۰ واژه هست.

اوشتر در پهلوی و فارسی به گونه اوشتر و اُشتر نیز نوشته شده است. در ادبیات دینی مزداپرستان، کشتن اوشتر از گناهان بزرگ کاووس شمرده شده است. در شاهنامه نامی از اوشتر نیامده است.

اوشیدر: (← هوشیدر و اوخشیت ارت)

اوشیدرماه: (← هوشیدرماه و اوخشیت نم)

اوشیدرن: (= اوشیدم) نام کوهی است در سیستان که به نوشته بندهشن، زرتشت بر فراز آن پیام ایزدی را دریافت کرد. در گزارش پهلوی «اوش داشتار» آمده که معنی آن «هوش بخش» است.

اوشیدم: (← اوشیدن)

اَوِگَمَدَنیچا: کتاب کوچکی است که ۲۹ بند از اوستا (شامل ۲۸۰ واژه) و گزارش پازند آن بندها

(شامل ۱۴۵۰ واژه) در آن آمده است. از ۲۹ بند اوستایی این کتاب، تنها ۵ بند در اوستای کنونی هست و ۲۴ بند دیگر از بخشهای گم شده و از دست رفته اوستای روزگار باستان است.

موضوع این کتاب، زندگی و مرگ آدمی و چاره‌ناپذیری مرگ در هر حال و رسیدن روان آدمی در چهارمین بامداد پس از مرگ به سرچینودپل است و این بخش اخیر آن بویژه با بخشی از مینوی خرد و با هادخت نسک همانندی دارد.

نام این کتاب دانسته نبوده و نامی که اکنون بدان می‌دهیم، از نخستین واژه کتاب گرفته شده است.^۱ همچنین نویسنده آن نیز ناشناخته است و درباره تاریخ نگارش آن، دکتر ویست بر آن است که زمان تألیف آن را نمی‌توان از قرن دوازدهم میلادی جدیدتر دانست.

دانشمند اوستاشناس آلمانی ویلهلم گیگر متن این کتاب را ویراسته و با ترجمه سنسکریت آن به خط لاتین در آورده و همراه با ترجمه آلمانی و یادداشتهای انتقادی و آموزنده و فهرستی از واژگان اوستایی و پازند و سنسکریت در ۱۸۷۸ ب.م. در ارلانگن به چاپ رسانیده است. همچنین دارمستر پانزده سال پس از انتشار ترجمه گیگر، ترجمه دیگری از این کتاب به زبان فرانسه منتشر کرد که برخی از نارساییهای ترجمه گیگر در آن تکمیل شد.

اویسروثریم: نام ایزد نگاهبان «اویسروثریمگاه» (از شامگاه تا نیمه شب)، یکی از پنج گاه شبانروز است. واژه «اویی گیه» را که غالباً همراه نام این ایزد می‌آید، برخی صفتی برای او دانسته‌اند که به معنی «نگاهبان زندگی» است و پاره‌ای آن را مترادف نام اویسروثریم شمرده‌اند.

«فراقت ویسپم هوجیایتی» و «زرتوشثروتم» از ایزدان همکار ویاور اویسروثریم‌اند.

(— همین نامها)

اویسروثریمگاه: نام یکی از پنج گاه شبانروز است که از شامگاه (هنگام پدیدار شدن ستارگان در آسمان) تا نیمه شب را دربر می‌گیرد. (— اویسروثریم)

اویسروثریمگاه: نام یکی از نیایشها (نمازها)ی پنجگانه شبانروزی مزدپرستان در خرده اوستا است. (— اویسروثریم)

آهریمن: (در اوستا «آنکرَمینو») و در پهلوی و فاسی آهرِمن یا آهرِمن یا آهرِمن به معنی «مینوی ستیهنده و دشمن») نام یکی از دو مینوی اصلی در اسطوره آفرینش نزد ایرانیان است که در برابر «شپنث مینو» (سپندمینو) قرار دارد. در ادبیات پارسی میانه از آهریمن با عنوان گَنامینو (ganâg mênôg) به معنی «مینوی از میان برنده و نابود کننده» و با صفت zaclâr kâmag (مایل

۱. آقای دکتر احمد نفعلی این نام را «اَوگمندنجه» خوانده است. (— مینو، ص ۱۱۸)

به از میان بردن و نابود کردن) نیز یاد شده است.

در اوستای نو و ادبیات دینی مزداپرستان، اهریمن سرکرده و سالار کماله دیوان (دیوان همیستار و دشمن امشاسپندان) و دیگر دیوان و جادوان و پریان و برترین دشمن «هَرْمَزْد» (اهوره مزدا) است.

در گاهان تنها یک بار (یس . ۴۵ بند ۲) از او نام برده شده؛ اما در اوستای نو نام او بارها آمده و سرکرده همه دیوان و آفریدگار همه آفرینش ناپاک و همه پتیارگان ستیهنده با آفرینش اهورایی (همچون اژی دهاک) و پدیدآورنده همه بیماریها و ناخوشیها و زشتیها و تباهیها خوانده شده است و سرانجام در کشمکش با نیروهای اهورایی شکست می‌خورد.

در وندیداد گفته شده که کَنام و پایگاه اهریمن در آپاختر (= شمال) و در دوزخ است.

در اساطیر ایرانی، دوران نبرد «شپنت مینو» و «آنگر مینو» (هَرْمَزْد و اهریمن) دوازده هزار سال است که هزاره‌های دهم تا دوازدهم (روزگار پیدایی سوشیانت‌های سه گانه) واپسین دوره آن است و در پایان آن اهریمن دچار شکست نهایی می‌شود و جهان آشفته آغاز می‌گردد. این دوران دوازده هزار ساله را «زمان کرانمند» می‌گویند، در برابر «زمان درنگ خدای» یا «زمان بی کرانه» یا زمان ازلی-ابدی. (← زروان)

آهَمایی رَئِشَجَه... نخستین واژه‌های یازدهمین بند یسنه، هات ۶۸ است که یکی از نیایشهای مشهور مزداپرستان به شمار می‌آید و با همین واژه‌ها نامیده می‌شود و بارها در سراسر اوستا تکرار شده است.

آهو: (= آنگهَو) خدایگان، خانه خدا (مادینه آن «آنگه‌ی» به معنی «کدبانو» ست) سرور، سرور جهانی. این واژه در بیشتر جاها با «رتو» همراه آمده و از اهوره مزدا و زرتشت با این دو صفت یاد شده است.

در تیر یشت (بند ۱) اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید: «تو جهانیان را آهو و رتو باش.» و در ویسپرد (کر. ۲، بند ۴) خود اهوره مزدا با صفهای آهو و رتو ستوده شده است. (← رتو)

آهو: (= جان) یکی از نیروهای پنجگانه آدمی است که خوبشکاری آن نگاهداری تن و سامان بخشی زیست آن است. این نیرو با تن هستی می‌پذیرد و با مرگ از میان می‌رود. در پهلوی آن را آخو (axw) گویند.

آهو: (در اوستا «آنگه» یا «آنگهَو») جهان (خواه جهان استومند، خواه جهان مینوی).

در ترکیب «دُزْآنگهَو» (= دوزخ) به معنی «جهان بد» هم همین واژه را می‌بینیم.

آهورن: نام کوهی است. (زام. بند ۵) معنی این نام «کوه خدا» ست و در «صد در بند هشتن» (بخش ۳۵) آمده است که کوه خدا نزدیک دریاچه هامون جای دارد. از این رو برخی گمان

برده‌اند که این کوه همان «کوه خواجه» باشد که مادران سوشیانت‌های سه گانه از بالای آن برای تن شویی به دریاچه «کیانسیه» (هامون) می‌آیند.

آهورَه: پاره نخست از نام اهوره‌مزداست که در بسیاری از جاهای اوستا به جای آن بکار رفته است. (— اهوره‌مزدا)

آهورَه‌مَزدا: (در اصل اوستایی آهورَه‌مَزدا) نام آفریدگار جهان آشه و نیکی (سراسر آفرینش نیک و پاک) در دین مزدپرستی است. در پهلوی و پازند، این نام را به گونه‌ای اوهرمَزدا، هُرمَزدا، اورمَزدا و آهورایِ مَزدا و در فارسی به صورت آهورامزدا و هُرمز می‌بینیم. در گاهان تنها سه صورت این نام یعنی «اهوره»، «مَزدا» و «مَزدا آهورَه» آمده است، اما در دیگر بخشهای اوستا بیشتر «آهورَه‌مَزدا» دیده می‌شود.

نام اهوره‌مَزدا از دو جزء «آهوره» و «مَزدا» (مَزدا) ترکیب یافته است. جزء نخست همان است که در سنسکریت «آسوره» گویند و عنوان گروهی از دیوان در اساطیر کهن هندوان بوده و در اساطیر و دین ایرانیان وارونه شده و به خداوند و آفریدگار تبدیل یافته است.

در اساطیر کهن هندوان، «پَرَه‌جا-پَتی» (= زَروان در اساطیر ایرانی) به معنای «خداوند آفرینش» نام پدر خدایان است که در آغاز تنها بسر می‌برده است. او خدایان و دیوان یا بنا به اصطلاح هندی خود در دوره «براهمنه»ها، «دِوه»ها و «آسوره»ها را آفریده است. «دِوه»ها که خدایانند از دَم وی و «آسوره»ها که دیوان‌اند، از بادِ فُرو دین او پدید آمدند.

اهوره در اوستا به معنی بزرگ و سرور، به عنوان صفتی برای ایزدان مهر و اپام نیات هم بکار رفته و در گاهان و اوستای نوبه معنی فرمانروا و سالار و بزرگ در مورد آدمیان نیز آمده است و در گزارش پهلوی، آن را به «خونای» (خدای) برگردانده‌اند.

مَزدا — که ایرانیان آن را به اهوره افزوده‌اند — به معنی هوشیار و دانا و آگاه است و در گزارش پهلوی، آن را به «داناک» (دانا) برگردانده‌اند. در سنسکریت «مِذاس» (برابر مزدای ایرانی) به معنای دانش و هوش است.

بر روی هم «آهورَه‌مَزدا» (آهورَه‌مَزدا) به معنی «سرور دانا» یا «خداوندگار آگاه» است که در ایران — هم پیش از پیام‌آوری زرتشت و هم (بویژه) پس از پیامبری او — نام آفریدگار بزرگ جهان نیکی و آشه و آفرینش نیک، شناخته شده و «شَپِنت مَینِیو» (سپند مینو) به معنی «مِینوی ورجاوند» مِینوی ویژه اوست که در اوستای نو، گاه به جای نام او و برابر با آن بکار می‌رود و در نبرد بزرگ آفرینش پاک و نیک با آفرینش ناپاک و بد، در برابر «آن‌گَر مَینِیو» (اهریمن) به معنی «مِینوی ستهنده» قرار دارد. (— آن‌گَر مَینِیو، شَپِنت مَینِیو و زَروان)

آهوَمَنت: (در اوستا «آهوَمَنت» به معنی سرور و بزرگ یا دارای سروری و بزرگی) وصفی است که

چندین بار در اوستا — همراه با «رتومند» — برای اهوره مزدا آمده است. (← رتومند)
آهونود گاه: (= آهونوی گاتا) نام نخستین روز از پنج روز اندرگاه است که آن را به نام نخستین
 سرود از گاهان پنجگانه زرتشت خوانده اند. (← اندرگاه)

آهونور: (← یته آهونویو...) (← رتومند)

آهونوی گاتا: نام نخستین گاتا از پنج گاهان زرتشت است که یسه (هات ۲۸-۳۴) را دربر
 می گیرد. (← اندرگاه و اهنود گاه)

آهون ویرته: (در پهلوی «آهونور» و «هونور») نام دیگری است برای نیایش معروف «یته آهون
 ویرته...». (← همین.)

ایاسرم: (در اوستا «ایاثریم») نام چهارمین گهنبار (گاهنبار) از گهنبارهای ششگانه یا جشنهای
 ششگانه سالیانه آفرینش است که از دویست و ششمین تا دویست و دهمین روز سال، یعنی از
 آشتاد روز (بیست و ششم) تا آنیران روز (سی ام) مهرماه برگزار می شود. فاصله سومین تا چهارمین
 گهنبار سی روز است که در تقویم امروز از ۲۶ شهریور تا ۲۴ مهرماه می شود و روزهای برپایی
 جشن چهارمین گهنبار به تقویم کنونی ۲۴-۲۰ مهرماه است. در چهارمین گهنبار، اهوره مزدا
 گیاهان را آفرید.

ایاسرم به معنی «بازگشت به خانه» است و این جشن را هنگام بازگشت شبانان و گله ها
 از چراگاههای تابستانی می گرفتند.

آیر: نام ایزد نگاهبان روز است.

ایران: (در اوستا «آیرین») به معنی «سرزمین آیرته ها» نامی است که «آیرته ها» (تیره های
 آریایی، نیاکان ایرانیان کنونی) پس از کوچ به سرزمین فعلی بدان دادند و در پهلوی «ایران» و در
 فارسی «ایران» شده است.

در اوستا (فروردین یشت، بندهای ۱۴۴-۱۴۳) فرروشی های مردان و زنان آشون
 سرزمینهای ایران در کنار فرروشی های مردان و زنان آشون سرزمینهای توران، سیریم، ساینی و دایه
 ستوده شده اند.

در شاهنامه (داستان پادشاهی فریدون) می خوانیم که فریدون فرمانروایی سرزمینهای
 ایران، توران و روم را میان سه پسر خویش — ایرج و تور و سلم — بخش می کند. (← ایرج)

ایران و بیج: (در اوستا «آیرین و بیج» یا «آیرین و بیجنگه» به معنی «سرزمین ایرانیان» یا «بنگاه و
 پایگاه [اصلی] ایرانیان») نام سرزمینی است که ایرانیان در آغاز در آن می زیستند. چنان که از
 کاربردهای مکرر این نام در اوستای نو (بویره در فردگردهای یکم و دوم وندیداد) و پژوهشهای

بسیاری از دانشوران و ایران‌شناسان و دستاوردهای باستان‌شناسی برمی‌آید، این سرزمین جایی در آسیای میانه، در حدود خوارزم (خیوه) بوده است.

به نوشته وندیداد (فر. ۱، بند ۳) ایران ویج نخستین و بهترین سرزمین از سرزمینهای شانزده گانه آفریده اهوره مزداست و در برابر آن، اهریمن به پتیارگی خویش، اژدها و زمستان دیو آفریده را پدید می‌آورد و بر جهان چیره می‌سازد.

بیشتر رویدادهای اساسی و مهم در اساطیر و دین ایرانیان در ایران ویج و در کنار رود «دایتیا» — که در این سرزمین روان است — اتفاق می‌افتد. در وندیداد (فر. ۲، بندهای ۲۱-۳۱) می‌خوانیم که اهوره مزدا و ایزدان میثوی از یک سو و جم و مردمان گرانیامیه از سوی دیگر در ایران ویج نامی بر کرانه رود دایتیای نیک انجمنی بر پا می‌کنند و اهوره مزدا، جم را از آمدن زمستانی مرگبار و کشنده می‌آگاهاند و به ساختن «وَرَجَم‌گَرْد» (پناهگاه مردمان و جانوران) فرمان می‌دهد.

در بندهشن (بخش ۳۲، بند ۳) گفته شده است که چون زرتشت دین خویش را آورد، نخست در ایران ویج «یَرَشَن» کرد (آیین ستایش و نیایش برگزار کرد) و مدیوماه از او دین پذیرفت. در آبان یشت (بندهای ۱۷-۱۸) می‌خوانیم که آفریدگار اهوره مزدا در ایران ویج، بر کرانه رود دایتیای نیک ایزد بانو اردویسور اناهیتا را می‌ستاید و بدو آفرین و درود می‌فرستد و از وی خواستار می‌شود که زرتشت در اندیشه و گفتار و کردار، دینی باشد.

در دیگر بخشهای اوستای نو نیز بارها به نام ایران ویج و رود دایتیا برمی‌خوریم و در یک سخن می‌توان گفت که نام «ایران ویج» در اوستا و دین و اساطیر ایرانیان، نام ایزدی‌ترین و وَرجاوَن‌ترین جاست. (— دایتیا)

«کریستن سن» درباره این نام می‌نویسد: «ایران ویج نام قدیمی میهن ابتدایی ایرانیان که در کتابهای دینی مشهور است، در طی زمان برای نامیدن نواحی مختلف ایران بکار رفته است که در آنها دین مزدیسنی در دوره‌های مختلف، مهم‌ترین مرکزیت خود را داشت.» (نخستین. ج ۱، ص ۲۲۳) «کریستن سن» برای این ادعای خود، هیچ گونه دلیل و مدرکی ارائه نمی‌کند.

ایرج: (در اوستا «آیریآو») نام خاندان منوچهر است. در فروردین یشت (بند ۱۳۱) قَرَوَشی منوچهر آشون از خاندان آیریآو ستوده می‌شود.

در شاهنامه ایرج نام پسر فریدون است که به دست برادرانش سلم و تور کشته می‌شود و نبیره او منوچهر به خونخواهی وی با آن دو برادر کش می‌جنگد و آنان را نابود می‌کند.

بهار نوشته است که نام ایرج از واژه اوستایی «آیریته» (نام تیره‌های ایرانی) گرفته شده است. (پژ. ص ۱۴۳) (— ایران)

آیرِیَمَن: (در پهلوی آریامن و ایرمان) نام ایزد دوستی و پیوند و آرامش، یکی از ایزدان بزرگ دین مزدآپرستی است. او را نخستین پزشک میثوی شمرده اند که چاره و درمان دردها و ناخوشیها به دست او سپرده شده است و هنگامی که اهریمن ۹۹۹۹۹ بیماری را به جهان آورد، به فرمان اهوره مزدا به زمین آمد تا درمان آن بیماریها را بیاورد. (— وند. فر. ۲۲)

معنی «ایریمَن» دوست و یاور است و در گاهان عنوانی است برای پیشوایان دینی؛ اما در دیگر بخشهای اوستا و در بندهشن از او به عنوان ایزد درمان بخش دردها یاد شده است.

در «ریگ ودا» نامۀ دینی کهن هندوان «آریَمَن» ایزدی است در گروه ایزدان بزرگ مشهور به «آدیثیه» که نام او همواره همراه «میثر» و «وَرَوَن» می آید و ستوده می شود. معنی این نام در سنسکریت مانند «میثر» دوست است و او نیز همچون میثر خدای روشنائی آسمان و مهربان و نیکوکار و یاور مردمان است.

در ادبیات فارسی این نام «ایرمان» شده و در شاهنامه به معنی دوست و میهمان و سرور آمده است:

«چوموبد پدید اندر آمد ز در ابا او یکی ایرمانی دگر»
و در جایی دیگر:

«اگر کشته گردد به دست تو گرگ توباشی به روم ایرمانی بزرگ»
درویس و رامین نیز به همین واژه برمی خوریم:

«چو داری در خراسان مرزبانانی خراجویی دگر جا ایرمانی»
اما غالباً تنها به معنی میهمان بکار رفته و ترکیب «ایرمان سرای» به معنی سرای سپنج و خانه عاریت آمده است. خاقانی می گوید:

«یارب چه ناخلف پسری کز وجود تو دارالخلافت پدر است ایرمان سرای»
(— آدیثیه و آیرِیَمَن ایشیه)

آیرِیَمَن ایشیه: نامی است که از نخستین واژه های یسنه، هات ۵۴ گرفته شده و این هات را به همین نام خوانده اند. ایریمن ایشیه که از نیایشهای بسیار مشهور و مهم مزدآپرستان است، در بخش بندی کنونی اوستا جزو گاهان نیست؛ اما شیوۀ نگارش آن نشان می دهد که در اصل بخشی از آن بوده است. در تأیید این نظر، در وندیداد (فر. ۱۰، بند ۱۱) می خوانیم که این نیایش هم تراز نیایش گاهانی «یَئَه اهو وِیژیو...» و جزو آن بخش از گاهان شمرده شده است که باید چهار بار خوانده شود.

«آیرِیَمَن ایشیه» (= یس. ۵۴) تنها دو بند دارد که دومین بند آن به نثر است و پارسیان هند، امروزه آن را در آیین زناشویی و گاه برای بهبود بیمار و بازیافتن تندرستی می خوانند.

«آیَرِیْمَن ایشیه» نماز توانای پیروز دشمن شکن و بزرگترین گفتار آشه خوانده شده و در بخشهای گوناگون اوستا از بزرگی و گرانبایگی آن سخن به میان آمده است. از آن جمله درباره آن می‌خوانیم: «ایریمَن (= ایریمن ایشیه) نمازی است که اهریمن و جادوان و پریان را برمی‌اندازد و بزرگترین و بهترین و زیباترین و نیرومندترین و کارآمدترین و پیروزترین و درمان‌بخش‌ترین منشوره‌ی ورجاوند به شمار می‌آید.» (اردی، بند ۵)

«ایشیه» صفت آیَرِیْمَن و به معنی گرمی و آرمانی است.

آیَرِیُوخْشَوْت: نام کوهی است که آرش کمانگیر تیر خویش را از فراز آن به سوی مرز ایران و توران انداخت. بازشناسی جای این کوه آسان نیست. ابوریحان بیرونی کوه رویان در طبرستان و میروخواند کوه دماوند را جای پرتاب تیر آرش می‌داند. (— آرش)

آیریه: (— ایران)

ایزد: (در اوستا «یَرَت» و در پهلوی «یَرَد» به معنی «ستودنی، درخور ستایش») عنوان کلی همه میثویان دستیار و کارگزار آفریدگار در آفرینش اهورایی و نیز عنوانی برای آشَوَنان و پارسایان بزرگ و ستودنی در جهان استومند است. در اوستا از ایزدان میثوی و جهانی سخن به میان آمده که اهوره مزدا سرور ایزدان میثوی و زرتشت سالار ایزدان جهانی است.

واژه‌های «بسته» و «یتشت» و «یَرِشَن» در اوستا و «ایزد» و «یزد» و «ایزدان» (که جمع یزد = ایزد است و امروزه مفهوم مفرد دارد) و «جشن» در فارسی از همین بنیاد است.

در اوستا به نام شمار زیادی از ایزدان برمی‌خوریم که هر کدام در سامان آفرینش و زندگی میثوی و استومند، خویشکاری ویژه‌ای دارند و مجموع آنان منظومه راهبران و کارگزاران آفرینش اهورایی را تشکیل می‌دهند. در نیایشهای اوستایی با یادآوری خویشکاریهای ایزدان است که نیایشگران، آنان را می‌ستایند و بدانان درود و آفرین می‌فرستند و از ایشان یاری می‌جویند. در سرتاسر فرهنگ ایرانی و در زبان و ادب فارسی، نامها و ترکیبهای بسیاری با واژه «ایزد» و هم‌ریشه‌های آن ساخته و بکار برده شده است.

ایزد بانو: گروهی از ایزدان در اساطیر و دین ایرانیان، مادینه پنداشته شده‌اند که برخی از گزارشگران، آنان را به روال زبان عربی «الهی» خوانده و پاره‌ای با ترکیب فارسی «زن ایزد» یا «یَع بانو» از آنان یاد کرده‌اند. ما در این گزارش، این گروه از ایزدان را «ایزد بانو» نامیده‌ایم.

ایزد نریوسنگ (آذر...): نام گونه‌ای آذر (آتش) است که از آن با صفت «خَشْثرو نَپَتر» (نافه شهریاری) یاد شده، یعنی آتشی که در پشت و صلب شهریاران جای دارد.

نریوسنگ (در اوستا «نیریوسنگه») خود نام ایزدی است. (— همین.)

ایست و استر: نام بزرگترین پسر زرتشت است که اکنون «ایست و استر» خوانده می‌شود. درست، او را نخستین آثربان (پیشوای دینی) خوانده‌اند و هموست که در هنگام رستاخیز به داوری درباره‌ی کردار مردمان می‌نشیند.

ایست و استر: (— ایست و استر)

ایشگت اوپاری سِن: (— اوپاری سَن)

ایشوش هوانثخت: (به معنی «تیر خودپر») نام دیوی است. دارمستتر او را یکی از کالبدها (یا نمادها)ی شخصیت دیو مرگ می‌خواند که تیر مرگ را به سوی آفریدگان پرتاب می‌کند یا خود به گونه‌ی تیری پرنده است.

ایندر: (در پهلوی «آندر») نام یکی ازخدایان نیرومند در اساطیر کهن هند و ایرانی بوده که در دین زرتشت به گونه‌ی شناخته شده است. لقب او «وَرثَرغَن» (در پهلوی وهرام یا ورهران و در فارسی بهرام) در اساطیر و ادبیات دینی ایرانیان، نام ایزد دلاوری و جنگ شده است.

ایندر در اساطیر و ادبیات دینی ایرانیان از گماله دیوان (دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن) و همستار امشاسپند اردیبهشت است.

آیوینو: نام گونه‌ای از سگان است (وند. فر. ۵، بند ۳۲). دارمستتر می‌نویسد: این نام و «جرو» و «ویزو» در گزارش پهلوی ترجمه نشده و مبهم بجا مانده است. (زگد. — جرو و ویزو).

آیهی: در گزارش پهلوی اوستا آیهی به معنی «نازایی»، صفتی است برای اهریمن. دروندیداد (فر. ۲۱، بند ۱۷) از خورشید و ماه و ستارگان خواسته شده است که برای دور راندن آیهی برآیند.

ب

باد: (در اوستا «وات» و در پهلوی «وات») نام ایزد باد است که همواره با صفت پیروز (دلیر، بی پروا) و همراه نام ایزدان مهر و دامویش او پَمَن می‌آید. به نوشته‌ی بند هشن (بخش ۲۷، بند ۲۴) گیاه «واترنگوی» (بادرنگبوی) ویژه‌ی این ایزد است.

ایزد باد همراه با تشر و فروردین از یاران و همکاران امشاسپند بانو خرداد است. تشر آب

را بدو می‌سپارد و او به یاری ابرها آنها را به کشورها رهنمون می‌شود.

در گزیده‌های زاد سپرم آمده است که: «مینوی باد به شکل مرد، در زمین پیدا شد. روشن، بلند و به آیین (= مطابق معمول) موزه‌ای (= کفشی) چوبین به پای داشت. چون جان که تن را بجنباند [و] تن به هم‌زوری آن حرکت کند، آن مینوی «باد اندر چهری»، «باد اندروایی» را جنبانید (= به حرکت درآورد) و باد همه زمین را یکسره فراوزید و آب را بغلتانید و به اطراف زمین افگند...» (گز. ص ۹)

در کتاب «روایت پهلوی» در داستان روان گرشاسپ می‌خوانیم که دیوان باد را فریفتند و او چنین اندیشید که کس از من نیرومندتر نیست و از آن پس چنان سخت وزید که همه دار و درختی را که بر راهش بود برهوا کرد و تاریکی در همه جا ایستاد و سرانجام گرشاسپ بر او چیره شد و او را ناگزیر کرد که پیمان ببندد تا باز به زیر زمین رود و نگاهداری زمین و آسمان را که هُرمزد به وی واگذاشته است، عهده‌دار شود. (پژ. ص ۱۸۴)

در گزیده‌های زاد سپرم همچنین سخن از «باد دیو» می‌رود که اهریمن او را همراه «تب دیو» و «درد دیو» هریک را با یکصد و پنجاه دیو برای بیمار کردن مادر زرتشت و در نتیجه کشتن زرتشت که در زهدان او بوده است، می‌فرستد و مادر زرتشت از باد^۱ و تب و درد به رنج دچار می‌شود (گز. ص ۲۲)

بدین سان به نظر می‌رسد که «باد» گذشته از نام اینزد باد (که گفته شد) نام دیوی نیز هست که نماد باد زیانبار و گزندرسان و ویرانگر به شمار می‌آید.^۲ این دوگانگی منش «باد» یادآور همین دوگانگی در شخصیت اندروای است. (— اندروای)

در کتاب «روایت پهلوی» همچنین گفته شده است که هُرمزد به هنگام رستاخیز برای زنده کردن دیگر یارۀ مردگان، استخوان را از زمین و خون را از آب و موی را از گیاه و جان را از باد خواهد. یکی را به دیگری آمیزد و شکلی که خود دارد، (به آن) بدهد. (پژ. ص ۲۳۲)

باد (روز...): نام روز بیست و دوم ماه است.

باژ: (در اوستا «وَج» و در پهلوی «واج» و «واجک») به معنی سخن و گفتار، عنوانی است برای همه نیایشهای کوتاه ایرانیان مزدآپرست که آهسته بر زبان می‌رانند یا زیر لب می‌خوانند و ترکیبهای «باژ گرفتن»، «باژ گفتن»، «باژ کردن» و «باژ داشتن» همه به معنای خواندن نیایشهای کوتاه به

۱. آیا واژه «باد» به معنی حالت یا کیفیتی از بیماریها که در اندامهای تن آدمی پیدا می‌شود و او را به رنج و ناخوشی دچار می‌کند و امروزه در زبان فارسی بکار می‌رود، یادآور این اسطوره نیست؟

۲. شاید ترکیب «دیو باد» به معنی «گردباد» که در فارسی هست، ریشه در این نگرش کهن اساطیری داشته و تنوره کشیدن دیوان از زمین به آسمان، باز نمودی تصویری-ذهنی از حرکت باد باشد.

همین شیوه است.

واژ، واژه، باز، باج، واج، واک، آوا، آواز، آوازه، گواژ و گوازه در فارسی، همه با باژ (وریشه اوستایی آن) بنیادی مشترک دارند. لاتینی، فرانسوی و انگلیسی نیز از همین خانواده اند.

در پاره‌ای از کتابهای فارسی و عربی پس از اسلام به جای باژ، «زَمَزَم» و «زَمَزَمَه» آمده است. فردوسی می‌گوید:

«جهاندار بگرفت باژمه‌هان به زمزم همی رای زد در میان»

و:

«پرستنده آذر زرد هشت همی رفت با باژ و برسم به مشت»

و:

«فرود آمد از اسب و برسم به دست به زمزم همی گفت، لب را بیست»

بیرونی به نقل از «آذرخور مهندس» می‌نویسد: «سروش نخستین کسی بود که فرمان به زمزمه داد و آن اشاره‌ای است با آوایی در بینی و نه با واژگانی مفهومی و چنان است که ستایش و نیایش پروردگار را بجای می‌آورند و آن گاه خوراک می‌خورند و سخن گفتن در میان نماز، ایشان را روا نیست. همه و اشاره می‌کنند؛ اما سخن بر زبان نمی‌آورند.» (آثار، ص ۲۱۹)

بهار نوشته است: «باژ گفتن، باج گفتن، سپاسگزاری از نعمتهای ایزدی است که پیش از آغاز به صرف غذا انجام می‌پذیرد و طی آن بخشی از اوستا خوانده می‌شود و گاه پیش و پس از صرف غذا خوانده می‌شود.» (پژ. ص ۲۸۴)

ایرانیان مزداپرست، سخن گفتن در هنگام خوردن خوراک و نوشیدن آب و باژ نکردن را گناهی بس گران می‌شمردند. «ارداویراف» در سفر به جهان میثوی، روان مردی را می‌بیند که از گرسنگی و تشنگی بانگ می‌کند که «بمیرم!» و موی و ریش خویش را می‌کند و خون می‌خورد و کف بر دهان می‌آورد. ایزدان سروش و آذردر پاسخ ارداویراف که: «این مرد چه گناهی کرده است؟» می‌گویند که: «به گیتی آب و گیاه را (که از آن) خرداد و امرداد است در حال سخن گفتن جوید و به بیداد خورد و باژ نداشت...» (ارد. پژ. ص ۲۶۴)

باقیه: (به معنی روشن و تابان) نام ایزدی است که هر بامداد، پیش از برآمدن خورشید، گردونه او را رهنمونی می‌کند. (— هوشبام)

بَیَر: (در اوستا «بَیوری») جانوری آبی است همانند گربه دشتی که آن را «وَبَر» هم می‌خوانند. در لاتینی fiber و در انگلیسی beaver گویند. این واژه در اصل به معنی «سرخ تیره» است و جانور یاد شده را به سبب رنگ پوستش چنین نامیده‌اند. پوست آن بسیار گرانبه‌است و از آن، جامه‌های

فاخر می سازند.

در آبان یشت (بند ۱۲۹) از جامه ایزد بانو اردویسور اناهیتا سخن به میان آمده که از پوست سیصد ماده بتر درست شده است.

«سگ آبی» که فرگرد چهاردهم وندیداد ویژه اوست، نام دیگری است برای این جانور.^۱
(← کویرنیت)

بدترین زندگی: برگردان «آچیشث آنگهوه» است که مفهوم دوزخ و شوربختی ابدی از آن اراده می شود.

بدترین منش: برگردان «آچیشث مننگه» و صورت دیگری از آگ من است. (← آگ من).
بدوای: (در پهلوی «وای وتر») نام دیوهوای بد و ناپاک و زیان بخش است که گاه او را همکار و دستیار «آستوویذنو» (آستویهاد) دیومرگ خوانده و گاه با او یکی شمرده اند. (← اندروای)
برجیه: ایزد نگاهبان بنشها (دانه های خوراکی) است و همراه با «نمانیه» از یاوران و همکاران ایزد «آشهین» به شمار می آید. (← آشهین و نمانیه).
برزیزد: (← آبان)

برزی سونگه (آذر...): (= برزی سو) نام یکی از آتشیهای پنجگانه است که در پهلوی «بلندسوت» (بلندسود) شده و در زندیسنه (هات ۱۷، بند ۱۱) نام عمومی «آتش بهرام» به شمار آمده است؛ اما در بندهشن (بخش ۱۷) آتشی است که نزد اهوره مزدا فروزان است و بنیاد آتش بهرام به «آذر شینیشث» (← همین.) نسبت داده شده.

در گزیده های زاد سپرم درباره این آتش می خوانیم: «بلندسود نیز در آسمان است؛ آن فره که جایش در آتش بهرام است، مانند کدخدای است برخانه...» (گر. ص ۱۶)
در همان کتاب آمده است که پاسپانی خفتگان به هنگام شب و یاری ایزد سروش از خویشکاریهای اوست.

برزین مهر (آذر...): (= آذر برزین به معنای «آذر مهر بلند پایگاه») نام یکی از سه آتشکده بزرگ و مشهور روزگار ساسانیان بوده که در کوه «ریوند» خراسان (در نزدیکی نیشابور) جای داشته و آتش ویژه برزیگران بوده است.

۱. در فرگرد چهاردهم وندیداد، زدن و کشتن سگ آبی از گناهان بسیار سنگین شمرده شده است و کسی که مرتکب چنین گناهی شده باشد، باید تاوان پیشکش ایزد بانوی آنها کند. بنابراین، معلوم نیست اشاره به جامه ایزد بانو اناهیتا را که از پوست سیصد ماده بتر (= سگ آبی) درست شده است، چگونه باید توجه کرد.

بندهشن نشانیدن آتش برزین مهر در ریوند را به گشتاسپ نسبت می‌دهد و می‌نویسد که آن را «پشت و یشتاسپان» نیز خوانند که به معنی «پشت و پناه گشتاسپ» است.

در ژند «آتش بهرام نیایش» آمده است که: «جای آذر برزین در کوه ریوند است. کار آذر برزین مهر، کشاورزی است. از یآوری این آتش است که کشاورزان در کار کشاورزی داناترو کوشاترو پاکیزه‌تر شوند و با این آتش بود که گشتاسپ هم سخنی کرد.» (پور. خرده. ص ۱۳۲)

بهار درباره نامگذاری این آتش و سبب پیوند آن با کشاورزان به ارتباط «مهر» فراخ چراگاه با کشاورزان که در این دشتها کار می‌کنند، اشاره می‌کند. (پژ. ص ۸۰)

برسم: (در اوستا «برسمَن» از ماده «برز» به معنی بالیدن و روییدن) نام شاخه‌های تازه بریده درخت است که هنگام ستایش و نیایش بردست می‌گرفته‌اند. فردوسی می‌گوید:

«پرستنده آذر زردهشت همی رفت با باژ و برسم به مش»

در هیچ جای اوستا گفته نشده است که این شاخه را از چه درختی باید برید؛ اما در ادبیات دینی متأخر مزداپرستان آمده است که این شاخه‌ها باید از درخت انار بریده شود. این شاخه‌ها را با کارد ویژه‌ای که «برسم چین» خوانده می‌شود، از درخت می‌برند و آیین شست و شوی ویژه‌ای همراه با نیایش برای آن بجای می‌آورند. جایی که هنگام برگذاری آیین نیایش، برسمها را در آن می‌گذارند، «برسمدان» نام دارد و آن را «ماهروی» نیز خوانده‌اند، زیرا بخش بالایی آن دو انتهای برسمها را نگاه می‌دارد، به شکل دو تیغه ماه است.

در اوستا درازا و ستبری شاخه‌های برسم نیز تعیین شده است. درازای شاخه‌ها باید برابر درازای گاوآهن (خیش) و ستبری آنها برابر ستبری دانه جو باشد. (وند. فر. ۱۹، بند ۱۹) همچنین به شماره شاخه‌های برسم اشاره رفته است: «سروش نخستین کسی است که برسم بگسرد. سه تای و هفت تای و نه تای تا به بلندی زانو و تا به نیمه پا رسنده...» (سروش یشت سرشب = یس. ۵۷، بند ۶)

اکنون شماره برسمها در آیینهای گوناگون یکسان نیست. در آیین وندیداد و ویسپرد ۳۵ تا، در آیین یسنه ۲۳ تا، در باژ ۵ تا و در نیرنگستان ۳ تا است.

آیین گستردن و بردست گرفتن برسم، ریشه در اساطیر کهن ایرانی دارد. در رام یشت (بند ۷) هوشنگ پیشدادی را می‌بینیم که بر تخت و بستر زرین، نزد برسم گسترده، پیشکش به ایزد «ویو» (آندروای) می‌برد. یسنه، هات ۲ — که درباره نماز زور و برسم است — در دست نویسه‌های کهن، «برسم یشت» خوانده شده است.

هنگام برگذاری آیین نیایش، شاخه‌های برسم را با بندی از برگ خرما بافته می‌بندند؛ همان گونه که هر مزداپرستی «گُستی» (= گُشتی) بر میان می‌بندد. این بند دور شاخه‌های برسم

را «کشتی برسم» می‌گویند. (← کشتی)

مقصود از گستردن و بردست گرفتن برسم و خواندن نیایش برآن، سپاس و ستایشی است آفریدگار را که گیاهان و رستنیها بر روی زمین، آفریده اوست. این که درازا و ستبری شاخه‌های برسم برابر درازای گاوآهن و ستبری جودانه است، خود نشانه‌ای از توجه به کار کشاورزی و رستن و بالیدن گیاهان تواند بود. همچنین در آیین برسم، هنگامی که شاخه‌های برسم را در «آب‌زور» (← همین.) می‌گذارند و از تری بدان تازگی و نیرو می‌بخشند، این کار یادآور باران و آبیاری کشتزارهاست.

تعبیرهای «برسم گستردن» و «برسم گسترده» که در سراسر اوستا بکار می‌رود، یادآور رسمی کهن است که هنگام قربانی کردن جانوران، در محل این آیین، شاخه‌های برسم را می‌گسترده و گوشت قربانی را برآن می‌نهادند.

در وندیداد (فر. ۱۹، بندهای ۱۷-۱۹) می‌خوانیم که اهوره مزدا در پاسخ زرتشت که چگونگی ستایش آفریدگار را پرساست، می‌گوید: «به سوی آن درخت زیبا (درختی که شاخه‌های برسم و از آن می‌برند) برو و این سخنان را برگو: درود بر تو ای درخت آشون مزدا آفریده...» و در دنباله آن می‌خوانیم که: «آشونی باید تا ترکه برسم را به درازای گاوآهن و به ستبری دانه جو، از آن درخت ببرد و آن را به دست چپ خویش برگیرد و هنگام پرستش اهوره مزدا و امشاسپندان و... چشم از آن برنگیرد.»

در کتاب روایات کهن آمده است که موبد برگذارکننده آیین نیایش، در تمام مدت بر پای آیین، باید چشم بر شاخه‌های برسم — که بردست گرفته است — بدوزد.

در تاریخ دوره ساسانیان آمده است که در آن روزگار، پیش از خوردن خوراک، برسم بردست بازمی‌گرفته‌اند. در شاهنامه فردوسی بارها بدین آیین اشاره رفته که از آن جمله است در میهمانی «نیاطوس» فرستاده رومی نزد خسرو پرویز که خسرو پیش از خوردن خوراک، برسم بردست بازمی‌گیرد و نیز یزدگرد سوم که هنگام پناه بردن به آسیابی در مرو، در وقت خوردن خوراک، برسم بردست بازمی‌گیرد. (← باژ و هوم)

«جکسن» نوشته است که در یزد شاخه‌های درخت گز را به منزله «برسم» بکار می‌برند و آنها را با نواری از پوست درخت توت می‌بندند. هم‌و یادآوری می‌کند که گاه میله‌های برنجی جایگزین این ترکه‌ها می‌شود، چنان که در نزد پارسیان هند معمول است؛ اما در یزد این جایگزینی تنها در زمستان که بدست آوردن ترکه‌ها ناممکن است، صورت می‌گیرد. (← جکسن: سفرنامه ایران در گذشته و حال، ص ۴۲۰).

برش‌نوم: آیین ویژه پاک کردن تن و جامه آلودگان به مردار است که شرح پرطول و تفصیل آن در

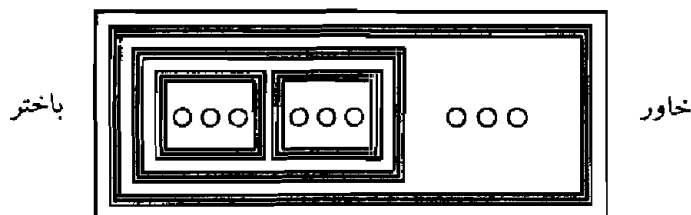
وندیداد (فر. ۹) آمده است و چون اجرای آن مدت نه شب به درازا می‌کشد، آن را «برشنوم نه شبه» نیز خوانده‌اند.

دارمستتر درباره «برشنوم» می‌نویسد: «چنین می‌نماید که واژه برشنوم اشاره به خود آیین نباشد و چیزی جز واژه زند به معنای تازک سر نیست که در این آیین، نخستین بار باید شسته شود. (— وند. فر. ۹، بند ۱۵ زگد.)

این آیین، بزرگترین و کارآمدترین آیین پاک کردن آلودگان است که نه تنها آلوده را پاک می‌کند، بلکه درهای بهشت را به روی او می‌گشاید. (— همان. بند ۳۳) بنابراین، اگرچه در گذشته این آیین تنها برای آلودگان به مردار برگذار می‌شد، نزد پارسیان کنونی کاری است پرهیزگاران که می‌توان آن را بی هیچ گونه آلودگی به مردار هم انجام داد. یعنی برگذاری آن، دست کم یک بار در هنگام نوزودی (در سن پانزده سالگی که پارسی نوجوان کُشتی می‌بندد و رسماً به جرگه مزداپرستان درمی‌آید) تجویز شده است و این بدان منظور است که ناپاکی طبیعی که وی در زهدان مادر بدان آلوده شده است، از تن او شسته شود. (فر. ۹، بند ۱، زگد.)

برشنوم گاه: جای برگذاری آیین برشنوم است که شرح جزئیات آن در وندیداد (فر. ۹) آمده است. «ج. ج. مُدی» نقشه برشنوم گاه را به دست داده است. در اوستای نو «مگه» به معنی برشنوم گاه یا جای پادیابی نیز بوده است. (— برشنوم، پادیاب، پادیابی، مگه).

شمال



جنوب

نقشه «برشنوم گاه (= مگه)، ترسیم «ج. ج. مُدی»

به نوشته مُدی، موبد و مرد ناپاک از باختر به خاور به برشنوم گاه رهسپار می‌شوند. در بیرون از این جا، موبد سرود دینی را که بند ۱۰ یسنه، هات ۴۹ است باز می‌گیرد و مرد ناپاک آن را باز می‌خواند. آنگاه کار پاک کردن مرد ناپاک در درون شیارها و بر سر گودالهای نه گانه — به شرحی که در فرگرد نهم وندیداد آمده است — آغاز می‌شود.

برشنوم نه شبه: (— برشنوم)

بَرمایون: نام ورزای است که ایزد بانو آشی (آرت) ایزد توانگری و پاداش بدو پناه می‌برد. این نام تنها یک بار در اوستا (ار. بند ۵۵) بکار رفته و پورداود در زیرنویس گزارش خود درباره آن نوشته است: «از این واژه معنی بر نمی‌آید.»

در شاهنامه (داستان فریدون) «بَرمایه» نام ماده گاوی است که فریدون را در کودکی شیر می‌دهد. آیا می‌توان میان «بَرمایون» (ورزاواوستا) و «بَرمایه» (ماده گاوشاهنامه) پیوندی یافت؟ «اسدی طوسی» نام گاو شیردهنده و پرورنده فریدون را «برمایون» ضبط کرده و این بیت دقیقی را شاهد مثال آورده است:

«مهرگان آمد جشن ملک افریدونا آن کجا گاو نکو بودش برمایونا» (لف).

بَرن: (به معنی «برنده») نام کوهی است. (زام. بند ۶)

بَرو: نام جانوری است که اهریمن به پتیارگی در برابر آفرینش سرزمین بلخ، می‌آفریند. (وند. فر. ۱، بند ۷) اسفندیارجی در گزارش خود، آن را «موردانه کش» دانسته و «نیبرگ» آن را معنی نکرده و ناروشن شمرده است.

بَرو سَرین: (به معنی «دربدارنده نیکویی و زیبایی») نام تیرک یا ستیغ کوهی است. (زام. بند ۶)

بَشی: نام دیوی است. این نام تنها دو بار در اوستا (خرداد. بندهای ۲ و ۳) آمده است. پورداود حدس زده که در اصل نام یکی از بیماریها بوده است. در برخی از دست‌نویسها به جای آن «غشی» آمده است.

بَغان یشت: نامی است که به سه هات از یسنه (هاتهای ۲۱-۱۹) داده شده و معنی آن «سرود ستایش ایزدان» است.

بَندو: نام یکی از شهریاران دیوپرست است که با دین مزدآپرستی و پیام‌آوری زرتشت در ستیز بوده و زرتشت در سومین سرود خویش (گاه. یس. ۴۹، بند ۱ و ۲) او را «بزرگترین ستیهنده» با خویش و «آموزگار دروغین» می‌خواند.

بَندِهشن: (= بَندِهش، به معنای «بنیاد آفرینش») نام یکی از مهم‌ترین متنهاى بازمانده از ادبیات پارسی میانه (پهلوی) در زمینه اساطیر و دین و دانش و فرهنگ ایرانیان است. این کتاب که نویسنده آن شناخته نیست، ۴۶ بخش دارد. از بندهشن — که می‌توان آن را فرهنگنامه‌ای کوچک شمرد — دو دست‌نویس بازمانده است که یکی را «بندهشن هندی» (یا کوچک) و دیگری را «بندهشن بزرگ» (یا ایرانی) می‌خوانند و دست‌نویس ایرانی کامل‌تر است. این کتاب را «زند آکاسیه» (زند آگاهی) نیز خوانده‌اند و «دکتروست» تاریخ نگارش آن را ۸۸۱ ب.م. و

دارمستر ۸۶۲ ب.م. می‌داند.

از میان ترجمه‌های بندهشن می‌توان به ترجمه انگلیسی «وست» در مجموعه «کتابهای مقدس خاورزمین» (S.B.E.) و ترجمه «انکلساریا» (بمبئی ۱۹۵۶) اشاره کرد. ترجمه فارسی کتاب را نیز دکتر مهرداد بهار در دست اقدام دارد که بخشهایی از آن در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» (پاره نخست، تهران ۱۳۶۲) منتشر شده است و انتشار جداگانه و کامل آن را چشم به راهیم.

آقای بهار «واژه‌نامه بندهشن» را پیش از این در یک جلد منتشر کرده است.

بَنگ: (در اوستا «بَنگَه» و در پهلوی «بَنگ» یا «مَنگ») نام گردی است که از ساییدن برگها و سرشاخه‌های گلدار شاهدانه می‌گیرند و در فارسی آن را «چرس» و «حشیش» هم می‌گویند و از ماده‌های تخدیرکننده مشهور است.

در وندیداد (فر. ۱۵، بند ۱۴) این ماده در شمار دیگر ماده‌ها و داروهایی که زنان باردار برای فروافگندن «دَشْتک» (جنین) از زهدان خویش بکار می‌برند، آمده است.

بوجی: نام دیوی است. (خرداد. بند ۲) پورداود حدس زده است که این واژه در اصل، نام یکی از بیماریها بوده است.

بُوری: (= با بیروش در پارسی باستان) نام سرزمینی است. در آبان یشت (بند ۲۹) می‌خوانیم که «اژی دهاک» در سرزمین «بُوری» قربانی نزد ایزد بانوی آبها می‌برد. (← کویرنیت).

بوشاسپ (= بوشاسپ): (در اوستا «بوشِشتا» یا «بوشِشتا» ظاهراً به معنی آنچه پیش آمدنی است) نام دیو خواب نابهنگام و اهریمنی است که غالباً با صفت «دراز دست» و گاه با توصیف «زرد» از او یاد می‌شود. در فرهنگهای فارسی «بوشاسپ» به معنی خواب و رؤیا آمده است.

در وندیداد (فر. ۱۸، بندهای ۷-۱۵ و ۲۳-۲۵) می‌خوانیم که هنگام بامداد، خروس بانگ برمی‌دارد تا مردمان را به بیداری و پرداختن به اندیشه و گفتار و کردار نیک برانگیزد؛ اما بوشاسپ آنان را به خوابی نابهنگام و سنگین فرومی‌برد و از کارهای نیک بازمی‌دارد.

در بندهشن آمده است: «بوشاسپ دیو آن است که تنبلی آورد... آسَویهاد، وای بدتر است که جان را بستاند. چنین گوید که چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ (آید)...» و در همین کتاب درباره خواب گرشاسپ در دشت پیشانمه — که تا هزاره اوشیدر ماه خواهد پایید — می‌خوانیم: «او را (گرشاسپ را) آن بوشاسپ بد بُرده است.» (به نقل پُر. ص ۱۳۱-۱۳۰ و ۱۸۷).

بوقیه: (به معنی «خاکی» یا «زمینی») نام هفتمین کوه از کوههای روی زمین است. (زام. بند ۲).

بوی: (در اوستا «بَوَدَ» و «بَوَدَ» و در پهلوی «بُویتن») به معنی بوییدن است که افزون بر معنی مشهور، معنای آگاه شدن و دریافتن و پی بردن هم دارد و در فارسی هم «بوبردن» را به معنی پی بردن به خبری یا رازی و آگاهی یافتن از آن بکار می‌بریم.

در اوستا این واژه به معنی نیروی درک و دریافت و فهم آدمی است که حافظه و هوش و نیروی بازشناسی (تمیز) را اداره می‌کند و یکی از نیروهای پنجگانه در هستی آدمی به شمار می‌رود. این نیرو با تن هر کس پدید می‌آید و پس از مرگ نیز برجا می‌ماند و به روان می‌پیوندد. بوییتی: به نوشته پورداود، نام دیوت پرستی است. او یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن و در شمار گروهی از دیوان است که «دیوآساترین دیوان» خوانده شده‌اند.

از همین ریشه، واژه «بوت» در پهلوی و «بت» در فارسی برجا مانده است. در بندهشن و برخی دیگر از نوشته‌های پهلوی، بوییتی با «بودا» یکی گرفته شده که گویا اساسی ندارد و همانندی نسبی دو نام وجود پیکره‌های بودا در پرستشگاههای بودایی، باعث این پنداشت نشده است.

به نوشته وندیداد (فر. ۱۹، بندهای ۱ و ۲ و ۴۳) بوییتی از نخستین دیوهایی است که به فرمان اهریمن برای کشتن زرتشت می‌روند.

آقای بهار در یادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «واژه بُت در فارسی ظاهراً از نام بودا گرفته شده است و ربطی به بوییتی ندارد. ارتباط بوییتی و بت پرستی هم سخت مشکوک است.»

بویذی: نام دیوی است. (وند. فر. ۱۱، بند ۹) استاد پورداود حدس زده است که این نام و مادینه آن «بویذیژا» شکل‌های دیگری از «بوییتی» باشند. (← بوییتی)

بویذیژا: (← بویذی)

بهترین زندگی: برگردان «وَهیشْت اَنگَهو» است که مفهوم بهشت و بهروزی ابدی از آن اراده می‌شود.

بهترین همنش: برگردان «وَهیشْت مَنگَه» و صورت دیگر «وُهوَمَن» یا «بهمن» است. (← بهمن)

بهرام: (در اوستا «وَرِترَهَن» و در پهلوی «وَرَهْران» یا «وَرَهْران» به معنی زننده یا کشنده و رتر) نام ایزد رزم و پیروزی، یکی از ایزدان بزرگ و مهم در دین مزدا پرستی است که در پایگاه میثوی همتای ایزد سروش به شمار می‌آید.

در اساطیر کهن هندوان «وَرِترَهَن» به معنی «زننده و کشنده و رتر» (ازدهای بازدارنده آبها) صفت «اینذر» خدای مشهور است و در اوستا این صفت، خود نام ایزدی شده است. (← اینذر).

در مهریشت، ایزد بهرام یار و همکار ایزدمهر و در بهرام یشت، ایزدان مهرورشن یاوران و همراهان ایزد بهرام‌اند و با «مهرذروجان» (پیمان‌شکنان) می‌ستیزند. هنگام جنگ، رزم‌آوران برای دست‌یابی به پیروزی و چیرگی بر هم‌آوردان، ایزد بهرام را به یاری می‌خوانند و هریک از دو رده رزم‌آوران که ایزد بهرام را ستایش و نیایش بیشتر کنند و نیاز زیادی‌تری نزد او ببرند و او را خشنودتر سازند، رستگار و کامیاب خواهند شد.

در آغاز بهرام یشت، اهوره‌مزدا در پاسخ زرتشت، ایزد بهرام را ایزدی می‌خواند که در میان ایزدان میثوی زیناوندتر از همه است.

در ادبیات دینی ایرانیان آمده است که روان هرکس در روز چهارم پس از مرگ، هنگام سپیده‌بامداد بر سر چینه‌پل با ایزدان سروش و باد و بهرام از یک سو و آستویدُتو (آستویهاد) دیو مرگ و دستیارانش از سوی دیگر روبرو می‌شود. گروه نخست می‌کوشند تا او را به بهشت رهنمون شوند و گروه دوم تلاش می‌کنند تا وی را به دوزخ بکشانند.

در بندهشن (بخش ۲۷، بند ۲۴) آمده است که گیاه «سیسنبر» ویژه ایزد بهرام است. همچنین گونه‌ای از گل بیدمشک را «بهرامج» (بهرامک) نامیده‌اند. ستاره مریخ (= مارس) را هم در فارسی بهرام می‌خوانند.

(درباره ایزد «بهرام» و «بهرام یشت» — یشت ویژه ستایش و نیایش ایزد بهرام — آیین. گفتارهای «بهرام یشت» و اساطیر کهن چینی»، «ستاره‌شناسی و احکام نجوم در بهرام یشت» و «سنگ نگاره طاق بستان»).

بهرام (روز...): نام روز بیستم ماه است که نگاهبانی آن به ایزد بهرام سپرده شده و زرتشتیان این روز را بویژه گرامی و ورجاوند می‌شمارند و جشن می‌گیرند و به نیایشگاه «آتش بهرام» می‌روند. (— آتش بهرام)

بهرام‌یشت: نام چهاردهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بهرام که ۲۲ کرده و ۶۴ بند دارد. (— بهرام)

بهشت: (در اوستا «وَهیشت» صفت تفضیلی و عالی است از «وَنگَهو» به معنی «به»). در پهلوی «وَهیشت» و در فارسی «بهشت».

در اوستا این صفت با واژه «آنگَهو» به معنی جهان و زندگی همراه آمده و بر روی هم به معنی «بهترین جهان» یا «بهترین زندگی» است که از آن، سرای آشَوَنان و نیکان در جهان میثوی اراده شده و در برابر «دژانگَهو» (دوزخ یا سرای تیرگی و جای ناآشَوَنان و بدان) قرار می‌گیرد.

صفت «وَهیشت» همان است که در ترکیب نام امشاسپند «اردیبهشت» هم دیده می‌شود. (— اردیبهشت)

بهمن: (دراوستا «وَهْمَنَ» یا «وَهْمَنَتَنگَه» به معنی منش خوب یا نهاد نیک و گاه «وَهیشَت مَن» به معنی بهترین منش آمده و در پهلوی «وَهْمَن» و در فارسی «بهمن» شده است.)

در گاهان، بهمن یکی از فروزه‌های مزدا اهوره و در اوستای نویکی از امشاسپندان است که نماد اندیشه نیک و خرد و دانایی آفریدگار به شمار می‌آید. بهمن آدمی را از خرد و تدبیر بهره‌مند و او را به آفریدگار نزدیک می‌کند. اوست که زرتشت را هنگام زادن از دستبرد اهریمن و دیوان نگاهبانی می‌کند و روان زرتشت را در خواب به بارگاه اهورایی رهنمون می‌شود.

در گاهان بهمن پسر مزدا اهوره خوانده شده است و در روز پسین، کردار مردمان را می‌سجد و هُرمزد ارزش کار مردمان را به یاری و میانجی او درمی‌یابد. در دیگر بخشهای اوستا، اهوره مزدا به دستکاری بهمن جهان را می‌آفریند و بهمن است که نیکوکاران و آشنوان را به بهشت رهنمون می‌شود. درمان بخشی «هوم» با خوشی «بهمن» همراه است.

ایزدان ماه و گوش و رام از همکاران و یاران امشاسپند بهمن و «اگ مَن» یا «اگ مَتَنگَه» از گماله دیوان و دستیاران اهریمن، همستار اوست. (اگ مَن)

خویشکاری بهمن در جهان استومند، پرورش و نگاهداری همه جانوران سودمند است. خروس که سپیده‌دمان به بانگ خویش، مردمان را از خواب برمی‌انگیزد و به نیایش و کار و زندگی فرامی‌خواند و نیز جامه سفید و گل یاسمین سفید ویژه امشاسپند بهمن است. دومین روز ماه و یازدهمین ماه سال را به نام این امشاسپند خوانده‌اند.

بهمن (روز...): نام دومین روز ماه است که به نام امشاسپند بهمن خوانده شده و نگاهبانی آن بدو سپرده شده است.

بهمنگان (جشن...): نام جشنی است که در بهمن روز ماه بهمن (دوم بهمن ماه) برگزار می‌شد و ابوریحان بیرونی آن را «بهمنجنه» خوانده و درباره آن نوشته است: «بهمنجنه، بهمن روزی است از بهمن ماه و بدین روز بهمن سپید^۱ به شیر خالص پاک خورند و گویند حفظ آید مردم را و فراموشی برود. و اما به خراسان مهمانی کنند بر دیگری که اندر او از هر دانه خوردنی [که] خورند، کنند و گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنچه اندر آن وقت اندر آن بقعه یافته شود از تره و نبات.» (التفهیم... به نقل پور. یش. ج ۱، ص ۸۹-۹۰)

اسدی نیز درباره این جشن آورده است: «بهمنجنه رسم عجم است. چون دوروز از ماه بهمن گذشته بودی، بهمنجنه کردند و این عیدی بودی و طعام پختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد

۱. بیخی است سپید رنگ یا سرخ مثل زردک که بهمنین یا بهمنان نیز خوانده می‌شود و سابقاً ریشه آن را به اسم بهمن سرخ و بهمن سپید در داروها مصرف می‌کردند. واژه فرانسوی Behen به همین معنی است و از بهمن فارسی گرفته شده. (فم.)

برسر کاسه‌ها برافشانندی.» (لف.)

فرّخی سیستانی از جشن بهمنجنه بدین گونه یاد می‌کند:

«فرّخش باد و خداوندش فرخنده کناد عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه»

انوری نیز چنین اشاره‌ای بدین جشن دارد:

«اندر آمد ز در حجره من صبحدمی روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه»

به‌وای: (در پهلوی «وای‌وه») (— آندروای و رام)

بی‌پُشت: صفت گروهی از کسانی است که اهوره‌مزدا در آمدن آنان را به «وَرَجَمکرد» روا نمی‌داند. واژه اوستایی که در این مورد بکار رفته «آهاوئی» است که در زَند وندیداد به جای آن «زَفَنگَل» آمده.

در گزارش فارسی دکتر محمد مقدم (ص ۹۷) همان واژه اوستایی به «بی‌خیه» برگردانده شده است. سید محمدعلی داعی الاسلام نیز در گزارش خود از وندیداد، واژه یاد شده را به «نامرد» ترجمه کرده است. دارمستر هم در گزارش انگلیسی وندیداد، واژه impotent را بکار برده که به معنی «سست کمر و ناتوان در فعالیت جنسی» است. بهار در گزارش فرگرد دوم وندیداد (پژ. ص ۱۶۹) واژه «زَوَنگَل» را آورده است که در برهان قاطع به معنی «مردم گوژپشت و حقیر» آمده و صورتی از همان زَفَنگَل زَند وندیداد است با معنایی بکلی متفاوت. بهار در یادداشت خود افزوده است: «تفسیر پهلوی این واژه چنین است: کسی که ستون سینه‌اش شکسته باشد، ولی این معنا مورد تردید است.» (همان.)

با توجه به این که در همین بند از گوژپشت و گوژسینه جداگانه نام برده شده است، آوردن واژه دیگری به معنای «گوژپشت و یا کسی که ستون سینه‌اش شکسته باشد» موردی ندارد و حق با آقای بهار است که این معنا را مورد تردید قرار می‌دهند.

بنابر آنچه گفته شد، ما در گزارش وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) واژه اوستایی «آهاوئی» (= زَفَنگَل زَند وندیداد) را به «بی‌پشت» به معنای شخص ناتوان از تولید مثل و محروم از داشتن فرزند، برگردانیدیم.

بَین: نام کوهی است. (زام. بند ۳)

پ

پااوزو: نام کسی است که از او با توصیف «کشتی ران کاردان» یاد می‌شود. (آب. بند ۶۱)

فریدون «پااوژو» را به پیکر کرکسی در می آورد و وادار به پرواز در هوا می کند و اوسه شبانروز در هوا سرگردان می ماند و نمی تواند به خانه خویش فرود آید. سرانجام ایزد بانو اردویسور اناهیتا را می ستاید و نوید هزار زور به آیین ساخته و پالوده، آمیخته به هوم و شیر می دهد و از او خوستارهایی می شود و اناهیتا او را بی هیچ گزندی به زمین فرود می آورد و به خان و مانش می رساند.

داستان و نام «پااوژو» همین یک بار در اوستا آمده و در کتابهای پهلوی و شاهنامه هم نشانی از آن نیست و احتمالاً بخشی از یک اسطوره گم شده است.

پاداش: (در پهلوی «پات دِهشَن» و در فارسی «پاداشَن»، «پاداشت» و «پاداش») در متنهای دینی مزدایرستان به معنای سزای کار نیک و کردار شایسته در برابر «پادافره» (سزای کار بد و کردار ناشایسته) آمده است.

در فارسی این واژه هم به معنی سزای کار نیک و هم به معنی مکافات کردار بد و هم به معنی مطلق مکافات و سزای عمل (اعم از نیک و بد) بکار رفته است.

دقیقی در بیان معنی مشخص و متمایز پاداش و پادافره می گوید:

«به جای هر بهی پاداش نیکی به جای هر بدی پادافراهی»

نمونه کاربرد «پاداشت» (= پاداش) برای مکافات کردار بد را هم در این عبارت می بینیم: «و این جزا و پاداشت بیدادکاران است.» (تفسیر ابوالفتح، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۱۳۷ به نقل فم.) (— پادافراه)

پادافره (= پادافره): (در پهلوی «پاتفراس» و در فارسی پادافره و پادافراه و بادافره) به معنی سزای کار بد و کردار ناشایسته یا مکافات و مجازات است و در متنهای دینی مزدایرستان همواره به همین معنی بکار رفته است. (— پاداش)

پادیاب، پادیابی: (در اوستا «پیتی یاپ» و در پهلوی «پاتیاب» و «پادیاب») به معنی شست و شو و پاکیزه کردن تن و غسل آمده و به منزله وضو نزد مسلمانان است.

کسی که می خواهد پادیاب کند، نخست یک بار «به خشنودی اهوره مزدا» می خواند و پس از آن یک بار نیایش «آشیم و هو...» (— همین.) می سراید. آنگاه روی دستها و پاها را می شوید و سپس گشتی نو می کند، یعنی گشتی خود را از میان می گشاید و خدای را یاد می کند و به اهریمن نفرین می فرستد و «نیرنگ گشتی بستن» (— همین.) می خواند و دوباره گشتی را بر میان می بندد.

در «ارداویراف نامه»، پادیابی به معنی وضو گرفتن آمده است. (— پژ. ص ۲۸۲)، همچنین پادیابی را به معنی «برش نوم» و مترادف با آن نیز بکار برده اند. (— برش نوم)

پارند: (— پارندی)

پَنبَه شُهیم: (در اوستا «پَنیش هَهیه» و در پهلوی «پَنیه شهیم» یا «پَدیشَه») نام سومین گهنبار (گاهنبار) از گهنبارهای ششگانه یا جشنهای ششگانه سالیانه آفرینش است که از یکصد و هفتاد و ششمین روز تا یکصد و هشتاد و هشتاد و هشت روز (بیست و شش روز) تا انیران روز (سی امین روز) در ماه شهریور به مدت پنج روز برگزار می‌شود. روزهای این جشن به تقویم

امروزی از ۲۱ تا ۲۵ شهریور است.

معنی پتیه شهیم «دانه آور» یا «گردآوری غله» است و این جشن را هنگام خرمن برداری و گردآوری دانه های خوراکی می گرفتند.

پَنَتیه: نام خاندانی است که گرشاسپ نه تن از پسران آن را کشت. این نام تنها یک بار در اوستا (زام. بند ۴۱) آمده است.

پَراهوم: (در اوستا «پَرَهَوَه» به معنی «هوم دیگر») آمیزه ای از افشره گیاه هوم، افشره گیاه هذائیتا و آب و شیر است که در آیینهای ستایش و نیایش بکار می رود. در بسیاری از جاهای اوستا هوم و پراهوم همراه یکدیگر آمده که مقصود از اولی افشره خود گیاه هوم و از دومی همین آمیزه ای است که شرح داده شد.

در فرهنگ پهلوی آمده است: «پَراهوم: آب تقدیس شده (زور) مخلوط با هوم و اورورام (شاخه های کوچک درخت انار) و شیر است که در مراسم مذهبی بکار می رود.»
(— اوروران، زور، هذائیتا و هوم)

پَرمه: (در اوستا «پَرِنوماونگَه») هنگام پربودن دایره ماه، هنگام بدر تمام. در زند اوستا در توضیح پرمه آمده است: «پَنچیک دَیگر» (پنج دَیگر). در بندهشن گفته شده است که پرمه از دهم تا پانزدهم ماه است. در دینکرت هر ماه به شش بخش پنج روزه تقسیم شده است: اندرماه از آغاز تا پنجم، پذیره اندرماه از ششم تا دهم، پرمه از یازدهم تا پانزدهم، پذیره پرمه از شانزدهم تا بیستم، ویشپَشت از بیست و یکم تا بیست و پنجم و پذیره ویشپَشت از بیست و ششم تا سی ام. در بسیاری از بخشهای اوستا «پرمه» نام ایزد نگاهبان پنج روزه پرمه است که در نیایشها و سرودهای دینی ستوده می شود. (— اندرماه و ویشپَشت)

پَروذرش: (به معنی «پیش بین») نامی است که به خروس داده شده، از آن رو که این مرغ (نماینده ایزد سروش بر روی زمین) فروغ روز را از پیش می بیند و با آواز خود، مژده دمیدن بامداد را می دهد و مردمان را به بیداری و نیایش و کار و کوشش فرامی خواند.

در اوستا واژه «خَراس» (= خروس و خروش در فارسی) هم آمده؛ اما همیشه به معنی خروشیدن و فریاد برآوردن است و نه نام خروس، مرغ خانگی مشهور. در فارسی واژه خروس به مناسبت خروش برآوردن این مرغ، نام او شده است.

در وندیداد (فر. ۱۸) از پروذرش (خروس) مرغ ورجاوند ایزدی و گماشته ایزد سروش بر روی زمین و خویشکاری او در بیدار کردن مردمان در سپیده دمان و ناچیز کردن پتیارگی بوشاسپ دیو که مردمان را به خواب نابهنگام و بیکارگی و تنبلی می خواند، سخن به میان آمده است.
پروذرش (خروس) نزد ایرانیان مرغی ایزدی و ورجاوند بوده و از این رو خوردن گوشت او را

روا نمی‌داشته‌اند.

در تاریخ بلعمی و در آثار الباقیة ابوریحان بیرونی، وصفی از خروس و خویشتکاری او در گزاردن فرمان ایزد سروش می‌خوانیم. (← کهرکتاس)

پروین: (در اوستا «پَوایرِیَه اینی» در حالت جمع و در پهلوی «پَروز» و در فارسی پروین و پَرَن و پرویز و خوشه پروین و در عربی ثریّا و عقد ثریّا) در اصطلاح اخترشناسی، خانه سوم قمر، مجموعه چهار ستاره از برج ثور و دو ستاره کوچک دیگر را بدین نام خوانند.

در اوستا پروین در کنار ستاره‌های دیگر ستوده شده است. (تیر. بند ۱۲)

پساخت: آزمایش دینی، آیین دادرسی و بازشناسی گناهکار از بیگناه. (← آهن گدازان و چاره آتشان).

پَشَن: نام یکی از رقیبان و همستاران گشتاسپ است که از او با صفت «دیوپرست» یاد شده. او از تورانیان خیون بوده است. (آب. بند ۱۰۹، زام. بند ۸۷)

پَشوتَنو: در اوستا «پَشوتَنو» به معنی «کسی که تن خود را باید برای گناهی که کرده است بدهد» آمده و در گزارش پهلوی «تَناپوهر» یا «تَنافوهر» یا «تَناپوهرل» شده که از ترکیب دیگر اوستایی «تَنوپَرِت» به معنی «تن به سزا رسیده» و به مفهوم «گناهکار و بَره‌گر» مایه گرفته است.

در زَند، در توضیح «تَناپوهر» افزوده شده است: «مرگ ارزان» یعنی کسی که سزاوار مرگ و درخور کشته شدن است.

بهار درباره «تَناپوهر» نوشته است: «حدی از گناه است که مانع عبور گناهکار از پل چینود می‌شود و کفاره آن سیصد سکه چهار درهمی (هزار و دویست درهم) یا دویست تازیانه بوده است...» (پژ. ص ۲۴۹)

در وندیداد «پَشوتَنو» در اکثر موارد توصیف گناهکاری است که سزای گناهش، دویست تازیانه یا «آشپَه-آشُرا»، دویست تازیانه یا «سَروش-چَرَن» است. بنابراین «پَشوتَنو» و «تَناپوهر» یکی است به شرط آن که توضیح زَند، یعنی برابر دانستن پَشوتَنو با مرگ ارزان را نپذیریم. اما حل مسئله به این سادگی نیست. باز هم در وندیداد (فر. ۱۵، بند ۱) می‌خوانیم که پَشوتَنو گناهکاری است که پشیمانی و دادن تاوان، او را رهایی نبخشد و در همان کتاب (فر. ۱۶، بند ۱۸-زیر. به نقل از گپ.) آمده است که پَشوتَنو گناهی است ساده‌تر از تَنافوهر که مرگ ارزان باشد.

چنان که می‌بینیم این دو تعریف در مقابل یکدیگر قرار دارد و کمکی به روشن شدن مسئله نمی‌کند. دارمستر که با همین سرگردانی روبرو بوده، چنین انگاشته است که پَشوتَنو در اصل معنی «مرگ ارزان» داشته و بعدها تعدیل شده و به هر گناهکاری که سزای گناهش دویست

تازیانه یا دادن تاوانی برابر هزار و دویست درهم باشد، اطلاق گردیده است.

پشوتنو: (در پهلوی و فارسی «پشوتن») پسر گشتاسپ است که در ادبیات دینی مزدآپرستان از ورجاوندان و جاودانگان به شمار می‌آید.

بهار نوشته است: «او در اواخر هزاره زردشت، به نجات بخشی از گنگ دژ به ایرانشهر می‌آید. ولی ظاهراً اسطوره‌های مربوط به این قدیس دلاور زردشتی نباید قدمت زیادی داشته باشد و چون پشوتن به دنبال قیام بهرام ورجاوند ظاهر می‌شود، بعید نیست که در اصل تنها بهرام ورجاوند در اسطوره‌ها بوده است و بعدها زردشتیان نام این پسر گشتاسپ را هم به سبب علاقه به گشتاسپ در شمار جاویدانان قرار داده و بعضی از اسطوره‌های بهرام ورجاوند را به او نسبت داده باشند.» (پژ. ص ۱۶۱)

در شاهنامه (داستان رستم و اسفندیار) پشوتن برادر اسفندیار و رازن و همراه اوست و نقش خردمند زیرکی را دارد که طرح و توطئه پدرش گشتاسپ را برای از میان بردن رستم و اسفندیار درمی‌یابد و بسیار می‌کوشد که اسفندیار را از درگیری با رستم و افتادن در دام فاجعه بازدارد؛ اما همه کوششها و رهنمونیه‌ای اوبی ثمر می‌ماند و دردناک‌ترین تراژدی حماسه ایرانیان یا شوربختی دو تهمتن پایان می‌پذیرد و پشوتن در برابر گشتاسپ می‌ایستد و آشکارا او را پسرکش می‌خواند که چنین برخورد و رفتاری، البته با تصویری که در ادبیات زرتشتی از گشتاسپ و پشوتن هست، سازگاری ندارد.

جای شگفتی است که واژه ترکیبی «پشوتنو» (= پشیوتن یا پشوتن) با معنا و مفهومی که دارد، نام چنین کسی شده است. مگر آن که این ترکیب معنا و مفهوم دیگری هم داشته و یا برای این نامگذاری دلیل و توضیح پذیرفتنی در کار بوده است که ما نمی‌دانیم.

پنام: (در اوستا «پیتی دان» و در پهلوی پنام و پندام و پندام و پنوم) جامه‌ای است که در زیر زره می‌پوشیده‌اند. در آبان یشت (بند ۱۲۳) اینزد بانو اردویسور اناهیتا «پنام زرین» در بر کرده و در وندیداد (فر. ۱۴، بند ۹) پنام جزو افزارهای ضروری برای رزم‌آوران شمرده شده است.

پنام: نام دو تکه پارچه کتانی سفید است که بر دهان می‌آویزند و با دو نوار از پشت سر گره می‌زنند. (همانند پارچه‌ای که پزشکان در اتاق عمل بر دهان می‌بندند.)

زرتشتیان ایران این پارچه را «رو بند» می‌نامند. بنا به توضیح زند اوستا، پنام باید تا دو بند انگشت پایین‌تر از دهان را بپوشاند و هنگامی آن را بکار می‌برند که موبد در برابر آتش ورجاوند می‌ایستد تا نیایشها و سرودهای اوستایی را بسراید و آیینهای دینی را بجای آورد.

بستن پنام برای آن است که آتش از نفس و بخار دهان آلوده نشود. پنام از افزارهای ضروری برای آثربانان (موبدان) است (وند. فر. ۱۴، بند ۸) و از هیچ جای اوستا بر نمی‌آید که

برای همه مزدپرستان لازم باشد. دروندیداد (فر. ۱۸، بند ۱) اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید: «آن کس که پنم برده‌ان بندد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته باشد، هرگاه بگوید من آتربانم، دروغ می‌گوید.»

در دربارهای ایران و چین باستان هم کسی که نزد شاه می‌رفت و با او هم سخنی می‌کرد، ملزم بود که پنم برده‌ان بیاویزد.

پنج‌گاه: نام کلی پنج بخش شبانروز (هاونگاه، ریشوینگاه، ازیرینگاه، اویسروثریمگاه و اشهینگاه) و نیز نام مجموع نیایشها و نمازهای ویژه این پنج هنگام است که در خرده اوستا آمده و ما از هریک از این نیایشها جداگانه و در زیر نام آن، سخن گفته‌ایم. (— همین نامها)

پنج نیایش: نام کلی پنج نیایشی است که در خرده اوستا آمده و به ترتیب به خورشید و مهر و ماه و آب و آتش بهرام اختصاص دارد. از هریک از این نیایشهای پنجگانه در زیر نام آن سخن گفته‌ایم (— خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، اردویسوربانو نیایش و آتش بهرام نیایش)

پنجاسدورا: (به معنی «دارنده پنجاه در») صفت ماهی اساطیری «واسی» است که در دریای فراخ کُرت بسر می‌برد. (— واسی)

پوروات: (به معنی پیشوایی و پیش رفتاری) نام ایزد پیشوایی و پیش رفتاری است و در شمار ایزدان «اِرت»، «آشی» و «چیستی» جای دارد. (— ویس. کر. ۹، بند ۴)

پوروچیستا: (به معنی «پردازش») نام جوان‌ترین دختر زرتشت است که بنا بر روایتهای سنتی زرتشتیان به همسری جاماسپ وزیر و رایزن گشتاسپ در می‌آید و بسیاری از پژوهندگان اوستا، آخرین سرود از گاهان پنجگانه زرتشت (یس. هات ۵۳) را اشاره‌ای به زناشویی او با جاماسپ می‌دانند. اما «نیبرگ» زناشویی پوروچیستا و جاماسپ را تعبیر غلطی از یسنه ۵۳ می‌داند. (— دینها. ص ۲۶۴)

پوروذاخشتی (= پوروذاخشت): (— آشوزدنگه)

پورووشسپ: (به معنی «دارنده اسب پسر») نام پدر زرتشت است. در پهلوی و فارسی این نام را به گونه پورشسپ و پورشسب هم نوشته‌اند. مسعودی در مروج الذهب معرب آن را به صورت «پورشسف» آورده است.

در یسنه (هات ۹، بند ۱۳) پورووشسب چهارمین کسی است که در جهان استومند نوشابه آیینی «هوم» را آماده می‌کند و به پاداش این کار، «زرتشت» برای او زاده می‌شود.

پوتیک (= پوتیک): نام دریایی است اساطیری که با دریای «فراخ کُرت» پیوستگی دارد. دارمستتر می‌نویسد که این نام معنی «پاک» دارد و در اصل صفتی بوده است برای دریای

فراخ کرت و بعدها برای پاسخ گویی بدین پرسش که «آبهای ناپاک و آلوده دریای فراخ کرت در کجا پاک و پالوده می‌شود؟» از این صفت نام دریای دیگری را درست کرده‌اند که دروندیداد (فر. ۴، بند ۱۶) گفته شده است آبهای ناپاک از دریای فراخ کرت بدان جا (دریای پویتیک) می‌روند و پس از پاک و پالوده شدن، دیگر باره به جای نخستین خویش بازمی‌گردند.

در گزیده‌های زاد سپرم آمده است: «فراخ کرد در سوی نیمروز (= سمت جنوب) البرز قرار دارد و پوید یک هم مرز آن است. میان ایشان دریای سدویس است که بند (= ارتباط) به [ستاره] سدویس — که ناحیه دریای نیمروز (= جنوب) در وظیفه [او] است — دارد، همچنان که گردش هرچیز در افزایش و کاهش که مذ و جزراند، به ماه پیوسته است.» (گز. ص ۱۰)

بهار در بررسی جغرافیای اساطیری ایران سه دریای فراخ کرد (= فراخ کرت) و پویدیک (= پویتیک) و سدویس را به ترتیب با اقیانوس هند، خلیج فارس و دریای عمان برابر می‌شمارد. (پژ. ص ۱۰۶-۱۰۳)

پیتون: نام یکی از هم‌ستاران گرشاسپ است که در نبرد با گرشاسپ کشته می‌شود. این نام با صفت «پری دوست» همراه آمده است. (زام. بند ۴۱)

پیتی‌شه: نام یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن است که دروندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۳) از آنان با توصیف «دیو‌آساترین دیوان» یاد می‌شود. دارمستتر این نام را «مخالفت و ضدیت» معنی کرده و دیوی را که بدین نام خوانده شده، تجسم کردارهای اهریمن و نیروی ویرانگری وی شمرده است. (زگد.)

پیرامون فروار: فضای گرداگرد خانه. باغچه و گل کاری و درخت کاری دور خانه. این ترکیب را استاد مقدم در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم.) به جای «پیری وارم» اوستایی بکار برده است. (سـ فروار)

پیری قیتی: (به معنی «وهم و خیال واهی و بی بنیاد») نام دیو و هم و تباه اندیشی است. پیس جدا کرده تن: پیس (جذامی) که تن او را از دیگران جدا کرده و در جایی دور نگاه داشته‌اند.

این ترکیب را مهرداد بهار در کتاب «اساطیر ایران» بکار برده و در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» (که صورت گسترده‌تر و کامل‌تر کتاب پیشین است) به «پیس جدا شده از دیگران» دگرگون کرده است. نگارنده همان ترکیب پیشین را ترجیح داد و از ایشان وام گرفت. دکتر مقدم پیش از آن در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) ترکیب «پیس گذارده تن» را بکار برده بود.

پیشینگه: (در پهلوی پیشانی یا پیشانیه) نام دریاچه و دشتی است که بیشتر رویدادهای مهم

زندگی گرشاسپ پهلوان اساطیری ایران در آنجا اتفاق می افتد. در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۱۱) آمده است: «دشت پیشانسه به کابلستان است. گفته شده است که آشکارترین بلندی است به کابلستان. آنجا که دشت پیشانسه است از آن بلندتر، بالایی نیست.»

«امروز این دشت موسوم است به پیشین. دشت بسیار پهنی است. بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است و دارای چراگاهان بسیار مرغوب می باشد. مردم آنجا به پرورش گوسفند می پردازند و گله و رمه فراوان دارند. قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن می گذرد، به اسم این دشت نامیده شده و در بلوچستان به دریاچه (باتلاق) آب ایستاده می ریزد.» (گیگر به نقل پور. یش. ج ۱، ص ۲۰۰)

بنابر اساطیر ایرانی گرشاسپ در همین دشت پیشینگه (= پیشانسه) به خوابی که بوشاسپ دیو بر او چیره ساخته، فرو رفته اما نمرده است و زندگی او بدین خویشکاری است که چون در هزاره هوشیدر ماه «اژی دهاک» از دماوند زنجیر بگسلد و جهان را به آشوب و تباهی کشد، او از خواب بیدار شود و به گرز خویش آن پتیاره اهریمنی را فرو کوید و بکشد.

ت

تباہ دندنان: وصف گروهی از مردمان نارسا تن است که اهوره مزدا به جم سفارش می کند تا از راه دادن آنان به «ورجمکرد» خودداری کند. (— وند. فر. ۲، بند ۲۹)

تثریا و نت: (به معنی «تیره منش») نام یکی از هیستاران و دشمنان گشتاسپ است که از او با صفت «دژدین» یاد می شود. وی سرانجام به دست گشتاسپ کشته شد.

تخمه آبها: گوهر و بُن-مایه همه آبهای روی زمین که گمان می بردند در ستارگان جای دارد. در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۱۳) آمده است: «ای ستارگان در بردارنده تخمه آبها! برآید...»

دارمستتر می نویسد: «هنگامی که تشر ایزد توفان که باران را فرومی باراند، به پیکر ستاره ای در می آید، چنین گمان می رود که میان باران و ستارگان پیوندی هست.» (زگد.)

تخمه گاؤ: در اوستا گاؤ (گَو یا گِوُش) نام کلی همه چار پایان و ستوران سودمند است و گمان می بردند که تخمه و بنیاد آنها (و نیز تخمه غله ها و گیاهان دارویی) در ماه نگاهداری می شود. در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۹) گفته شده است: «ای ماه در بردارنده تخمه گاؤ! برآی...»

در بندهشن آمده است: «پنجمین نبرد را گاویکتا آفریده کرد. چون در گذشت، به سبب

سرشت گیاهی از اندامهای [فروافتاده] گاو، پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه درمانی از زمین رست. روشنی و زوری که در تخمه گاو بود به ماه سپرده شد. آن تخمه به روشنی ماه پالوده شد. به همه گونه‌ای آراسته شد. جان در او کرده شد و از آن، جفتی گاو، یکی نرویکی ماده [برزمین آورده شد]. سپس برزمین از هر نوعی دوتا، یعنی دویست و هشتاد و دو نوع فراز پیدا شدند...» (به نقل پژ. ص ۷۷-۷۶) (← گاونختین و ماه)

تَرَبَتَان: (← تَرَبَت)

تَرَمَنشی: برگردانی است از «تَرومیتی» که در گاهان آمده است. (← تَرومیتی)

تَرَوَقِیتی: (در گاهان «تَرَمَیتی» و در دیگر بخشهای اوستا «تَرَوَمَیتی» و در پهلوی «تَرَوَمَد» به معنی «کوچک شمارنده اندیشه») صفت گماله دیو «نانگ هیشیه» هیمستار امشاسپند بانو سپندارمذ است که گاه به جای نام او و گاه به صورت نام دیوی جداگانه می‌آید.

واژه تَرَمَنشیت «که در برهان قاطع به معنی بدکرداری آمده، همین واژه اوستایی است که در پازند هم آن را به شکل «تَرَمَیش» می‌بینیم. (← نانگ هیشیه)

تَرَبَت: (← تَرَبَت)

تَرَبَت آئِنَه: (← تَرَبَت)

تِشتر: (در اوستا «تیشتریه» و در پهلوی «تیشتر» و در فارسی «تیشتر» و «تیر») نام ایزد-ستاره‌ای است که او را با «شعرا یمانی» یکی شمرده‌اند.

تشت در اساطیر ایرانی و دین مزداپرستی ایزد باران و یکی از مهم‌ترین ایزدان است که سرود ستایش و داستان پرشور رزم او با دیو خشکسالی را در یشت هشتم (تیر یشت) می‌خوانیم.

نام تشت در اوستا همواره با دو صفت «رایومند» و «قره‌مند» همراه است. «ستویس» و «پروین» و «هفتوزنگ» و «وَنند» چهار ایزد-ستاره‌اند که در تیر یشت و دیگر بخشهای اوستا، نامهای آنها همواره در کنار نام تشت می‌آید و این پنج ستاره تنها ستارگانی‌اند که در اوستا به نامشان برمی‌خوریم.

به نوشته تیر یشت، تشت ستاره‌ای سپید و درخشان و از دور نمایان است که سرشت آب دارد و تواناست و نژادش از «آپام نپات» است. او رَد همه ستارگان و در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، هم تراز اهوره مزداست. اگر او نبود و نمی‌کوشید، دیو خشکسالی همه جهان را به تباهی می‌کشاند. اگر او را بستایند و پیشکشی سزاوار نزد او برند، دشمن و گردونه‌ها و درفشهای برافراشته دشمن و بیماریها به سرزمینهای ایرانی راه نیابند. دمیدن او با جوشان شدن دوباره چشمه‌های آب هم زمان است.

تشت به کالبدهای مرد و اسب و گاو درمی‌آید و «آپوش» دیو خشکسالی و بی بارانی را که

نخست بر تشر چیرگی یافته است، در نبرد واپسین شکست می‌دهد و بانگ شادی برمی‌دارد که خوشا به روزگار شما ای سرزمینهای ایرانی. از این پس آب فراوان در این سرزمینها روان خواهد شد.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی)، تشر سپاهبد بخش خاوری آسمان خوانده شده و در تقابل و تضاد با سیاره «تیر» قرار گرفته است. سیزدهمین روز ماه و چهارمین ماه سال به نام «تیر» (= تشر) نامگذاری شده است. (— تیشتریینی)

تَشْتِ زَوَر: تشک یا پیاله ای است برای نگهدای آب زور. (— آب زور و زور)
تَنافوهر: (= تناپوهر = تناپوهر) (= پشوتنو و مرگ ارزان)

تَن-مَنشره: (در اوستا «تَنو-مَنشره» و در گزارش پهلوی اوستا «تن فرمان» به معنی «کسی که همه هستی و تن او مَنشره و فرمان ایزدی است یا کسی که تن به فرمان ایزدی دارد») از صفتهای ایزد سروش (نماد فرمانبرداری از آفریدگار و شنوایی گفتار و مَنشره ی وَرجاوند ایزدی) است. (— سروش)

تَوَذَشک: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

تور، توران، تورانی: در اوستا «تور» و در پهلوی و فارسی «توران» (به معنی دلیر و پهلوان) نام سرزمینی است فراتر از آمودریا (جیحون) در شمال خاوری ایران و «تویریته» در اوستا (= «تورانی» در فارسی) نام مردمان آن سرزمین است که احتمالاً با ایرانیان، بنیاد مشترک و خویشاوندی قومی و نژادی و دست کم پیوندها و مناسبتهای تنگاتنگ داشته‌اند و از بسیاری از فرمانروایان و نامداران آن (افراسیاب، اغریث، گرسیوز، پسران خاندان ویسه، یوایش، ارجاسپ و دیگران) و نام قبیله‌ها و خاندانهای آن (دانو، خیون، فریان، ویسه و جز آن) و نیز جاها و کوهها و رودهای آن سرزمین (گنرگاه خششروسوک، کوه کنگ، کوه خوانونت و جز آن) در بخشهای گوناگون اوستا سخن به میان می‌آید.

در اوستا سخن از قومهای «آیریته، تویریته و سیریم» (= ایرانی، تورانی و سلمی در فارسی) می‌رود و در شاهنامه، ایرج و تور و سلم — که نامشان از نام این سه قوم گرفته شده است — فرزندان فریدون‌اند که فریدون سرزمینهای زیر فرمان خود را میان آنان بخش کرد و هریک از آنان بنیادگذار فرمانروایی در یکی از این سرزمینها و کشورها شدند.

درگیریها و جنگهای خونین و طولانی ایرانیان و تورانیان — که سرتاسر حماسه ملی ایرانیان را دربر گرفته است — احتمالاً ریشه در کشمکشهای دورانهای کهن پیش از تاریخ و نخستین روزگار زیست این اقوام دارد.

در اوستا بسیاری از تورانیان، دیوپرست و دژدین و گناهکار و تباہکار و ویرانگر و اهریمنی خوانده شده‌اند و نگاه کُلی به سرزمین توران، که از جمله سرزمینهای انیران (= پیگانه و نایرانی) به‌شمار آمده، دشمنانه و کین‌توزانه است؛ اما گهگاه به نام و ستایش برخی از نامداران یا خاندانهای آن مرز و بوم نیز برمی‌خوریم که آشون و پارسا خوانده شده‌اند. از آن جمله است در فروردین یشت (بندهای ۱۴۳-۱۴۴) که فروشی‌های مردان و زنان آشون توران در کنار فروشی‌های آشونان دیگر قومها ستوده می‌شوند. همچنین از نامدارانی چون اغریث و یوایش به نیکی و ستایش یاد می‌شود و حتی اغریث در شمار ورجاوندان و جاودانگان در دین مزدپرستی درمی‌آید. (← همین.)

ترک خوانده شدن تورانیان و ترکستان نامیده شدن سرزمین توران که در متنهای فارسی و عربی و از آن جمله در شاهنامه راه یافته، حاصل یک اشتباه تاریخی است که بر اثر مهاجرت اقوام ترک تبار آسیای میانه به سرزمین باستانی توران از روزگار اشکانیان به بعد پیش آمده است.

تورو: (← تورو)

تورو: (در پهلوی «تاریچ» یا «تریز» به معنی «تارومارکننده») نام دیوتشنگی است که آب را زهرآگین کند. این دیو از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) و همستار امشاسپند خرداد است و نام او پیوسته همراه نام «زیریچ» — دیو گرسنگی و همستار امشاسپند امرداد — می‌آید، همان گونه که نامهای امشاسپندان خرداد و امرداد هم غالباً با هم می‌آید. در بندهشن درباره این دیو گفته شده است: «تریز دیو آن است که زهر به گیاهان و دامها آمیزد.» (← زیریچ)

توس: در اوستا «توس» از خاندان «نوتیریه» (نوذریان) از جنگاوران و نامداران ایرانی است که بارها به نام او برمی‌خوریم. در آبان یشت (بند ۵۳) توس ایزدبانو اردویسور اناهیتا را بر پشت اسب ستایش و نیایش می‌کند و از او خواستار پیروزی بر پسران دلیر و یسه و چیرگی بر سرزمینهای تورانی می‌شود. توس در این نیایش گزاری، هیچ گونه نیاز و پیشکشی نزد ایزدبانوی آنها نمی‌برد؛ حال آن که دیگر نامداران و بزرگان، هریک صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش می‌برند و حتی خود آفریدگار اهوره مزدا و پیامبر زرتشت هم ایزدبانو را «در ایرانویچ بر کرانه رود دایتیای نیک با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و مژده، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا» می‌ستایند و از او خواستار کامیابی می‌شوند.

بنابراین، رفتار توس در این میان یک استثنای شگفت است. پورداود تنها به این اشاره بس کرده است که: «طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش نمود. مثل سایر نامداران قربانی نکرد. فدیۀ گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست.» نگارنده می‌گوید نیاز و قربانی و پیشکش بردن

نزد کسی بر پشت اسب و حتی رزم کنان، کاری است ممکن، چنان که در همان یشت (بند ۱۱۲) در مورد «زریر» می بینیم و اصولاً پیشکش بردن دیگران هم در این یشت و یشت‌های دیگر، بیشتر جنبه نمادی دارد و توس و دیگران نمی‌خواسته‌اند به تن خویش، اسب و گاو و گوسفند نزد ایزدبانویا دیگر ایزدان ببرند. پس مسئله، ریشه و علت دیگری دارد که اکنون برای ما روشن نیست.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) توس از پهلوانان و نامداران بزرگ و در شمار جاودانگان است.

در شاهنامه طوس پسر نوذر از شاهزادگان و سرداران و رزم‌آوران رده نخست و سپهبد زرینه کفش کیخسرو است و سرانجام نیز در شمار همراهان کیخسرو — هنگام رفتن کیخسرو از جهان — در زیر برف مدفون می‌شود.

توشناقیتی: (به معنی «اندیشیدن در آرامش») این ترکیب تنها یک بار در اوستا (گاه. یس. ۴۳، بند ۱۵) آمده و بارتولومه آن را نام دیگری برای امشاسپند بانو «شپنت آرمیتی» (سپندارمذ) دانسته است. برخی از مفسران، این ترکیب را نام ایزد نماینده منشی آرام شمرده‌اند. (— سپندارمذ)

تولا: واحد وزن است برابر یک چهارم دینار یا معادل وزن ۱۰۵ تا ۱۰۷ دانه گندم. (آ. به نقل زگد. وند. فر. ۱۶، بند ۷)

توریه: (— تور، توران، تورانی)

تهمورث: (در اوستا «تخمواوروپ») نام شهریار فره‌مندی است که بر هفت کشور روی زمین فرمانروایی کرد و بر دیوان و مردمان [دُرُوند] و جادوان و پریان و گویان و کَر پان چیرگی یافت و اهریمن را به کالبد اسبی در آورد و مدت سی سال سوار بر پشت او به دو کرانه زمین تاخت. نام تهمورث در اوستا با صفت «زیناوند» (به معنی «دارای رزم‌افزار») یا «مسلح» همراه آمده است. در شاهنامه و دیگر متونهای عربی و فارسی، تهمورث (طهمورث) با ترکیب «دیوبند» توصیف شده که یادآور چیرگی او بر دیوان و سواری او بر پشت اهریمن است.

تهمورث پس از هوشنگ، دومین شهریار پیشدادی است و این ترتیب را در اوستا (رام. بندهای ۱۱-۱۳) هم می بینیم که او پس از هوشنگ، دومین کسی است که ایزد «ویو» (آندروای) را می‌ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود.

در پهلوی نام تهمورث را به گونه «تخمورث» می بینیم (که از شکل فارسی آن به اصل اوستایی نزدیک‌تر است) و در «روایات داراب هرمزدیار» اسطوره سواری او بر پشت اهریمن را به تفصیل می‌خوانیم که بنا بر آن، تهمورث سی سال سوار بر اهریمن بر گرد زمین می‌تازد تا آن که اهریمن همسر او را می‌فریبد و راز ناتوانی او را درمی‌یابد و در گذرگاه تنگی در البرز کوه، او را به

زمین می‌زند و می‌بلعد و بعد جمشید او را از شکم اهریمن بیرون می‌کشد.

تیر: (← تشر)

تیر (روز...): نام سیزدهمین روز ماه است به نام ایزد تشر (= تیر). (← تیر و تیرگان)

تیرگان (جشن...): نام جشنی است که در تیر روز (سیزدهمین روز) ماه تیر (چهارمین ماه سال) برگزار می‌شد. ابوریحان بیرونی تیراندازی آرش کمانگیر به سوی مرز ایران و توران را در این روز می‌داند و جشن تیرگان را جشن آشتی میان ایرانیان و تورانیان می‌شمارد. (آثار، ص ۲۲۰)

تیر یشت: نام هشتمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش ایزد تشر (= تیر) که ۱۶ کرده و ۶۲ بند دارد. (← تشر)

تیشتر تیشنی (= تیشتر تیشنی): نامی است که دوبار در اوستا (تیر، بند ۱۲ و نیا، بند ۸) آمده و در گزارش پورداود در هر دو مورد صورت جمع دارد و در توضیح آن گفته شده است:

«اسم یک دسته از ستارگانی است که در نزد یک تشر می‌باشد... گروهی از مستشرقین از آن‌کتیل — که ترجمه‌اش فقط سنتی است — گرفته تا اشیگل و دوهارله و گلدنر، کلمه مذکور را اسم جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشر محسوب است گرفته‌اند. به تحقیق نمی‌دانیم که کدام ستارگان مجاور تشر از آنها اراده شده است.» (یش، ج ۱، ص ۳۴۵-زیر)

بهار این واژه را نه نام ستارگانی که نام ستاره‌ای می‌شمارد و می‌نویسد: «هنینگ در پی بحثی درباره ستاره همراه تیشتر یعنی تیشتر تیشنی (برابر پهلوی تیشگ) که آن را با کلب اصغر یکی می‌گیرد، جای بحثی باقی نمی‌گذارد که تیشتر همان شعرای یمانی است.» (پژ، ص ۳۲)

ث

ثَرِتَوَن: (← ثَرِیت و فریدون)

ثَرِیت: (= اترت) نام پدر گرشاسپ و سومین کسی است که بر روی زمین نوشابه آیینی «هوم» را آماده کرد و به پاداش این کار، دو پسر — اورواخشیه و گرشاسپ — بدو داده شد. (← اترت و اورواخشیه)

ثَرِیت: نام نخستین پزشک و درمان‌بخش روی زمین است. (وند، فر، ۲۰، بند ۲) دارمستر این «ثَرِیت» را با «ثَرِتَوَن» (= فریدون) که نام او در یسنه (هات ۹، بند ۷) آمده است، یکی می‌شمارد و با پژوهش در دیگر مورد‌های ذکر این نام در اوستا و ریشه‌یابی آن در «ودا» و اساطیر

کهن هند و سنجش این موردها با اساطیریونان و رم به معرفی این شخصیت اساطیری می‌کوشد. (— وند. فر. ۲۰، بند ۲-زیر.)

نُرتی: (در پهلوی «شریت») نام دومین دختر زرتشت است که در فروردین یشت (بند ۱۳۹) قَرَوَشی او در شمار قَرَوَشی های اَشَوَنان و پرهیزگاران ستوده شده است.

نُواش: (به معنی تند و تیز و چالاک) در اوستا مفهوم جو و هوا و فضای میان زمین و آسمان دارد و نام ایزد جو و فضا است که غالباً با صفت «جاودانه» همراه می‌آید. (پور.)

به نظر می‌رسد که این نام و صفت همراه آن چیزی جز توصیف ایزد «وَبو» (= آندروای) نیست. (— آندروای)

ج

جاماسپ: (— جاماسپ هُوگتو)

جاماسپ هُوگتو: نام یکی از نخستین گروندگان به دین مزدپرستی است. بنا بر روایتهای مثنوی زرتشتیان، وی داماد زرتشت (همسر پوروچیستا جوان‌ترین دختر زرتشت) بود.

جاماسپ در «ایاتکار زیریران» و دیگر متنهای پهلوی و در شاهنامه و دیگر متنهای فارسی، وزیر و رایزن گشتاسپ است و در ایاتکار زیریران و داستان رستم و اسفندیار (در شاهنامه) نقش مهمتی دارد. «هُوگتو» (= هُوو) نام خاندان جاماسپ است که با نام یکی دیگر از نامداران آن «فرشوشتر» (برادر جاماسپ) نیز در اوستا آشنا می‌شویم. (— پوروچیستا و فرشوشتر)

در منظومه پهلوی «ایاتکار زیریران» (یادگار زیریر) از جاماسپ با صفت «بیذخش» یاد شده که معنی «دارنده قدرت دوم کشور» یا «شخص دوم کشور» (= وزیر اعظم یا صدراعظم) دارد و آگاهی و دانایی افسانگی و اغراق آمیزی بدو نسبت داده شده است؛ از این گونه که چون ده روز باران آید، می‌تواند بگوید چند مرشک (قطره) بر زمین آمده است و می‌تواند بگوید که کدام گل امروز بشکفتد و کدام فردا و می‌تواند بگوید که کدام ابر بارانی است و کدام بی باران. کتابی هم به نام «جاماسپ نامک» (جاماسپ نامه) به زبان پهلوی (دارای ۵۰۰۰ واژه) در دست است که پاسخهای جاماسپ به گشتاسپ را دربر می‌گیرد و حکایت از هوش و دانش و فرزاندگی جاماسپ دارد. این کتاب به پازند و فارسی هم ترجمه شده است.

جامه دخمه: جامه ویژه ای است که «نَسوگش» ها (مرده کشان) در هنگام بردن مرده به دخمه، به جای جامه های معمولی خود برتن می‌کنند. (توضیح گپ. وند. فر. ۸، بند ۱۰-زیر.)

جان: یکی از نیروهای پنجگانه آدمی است که «آهو» نیز خوانده می‌شود. (← آهو)
 جاودانگی: برگردان «آیره‌تات» است که در گاهان بدین صورت آورده‌ایم. (← امرداد)
 جزو: نام گونه‌ای از سگان است. (← دند. فر. ۱۳، بند ۱۶-زیر).

جم. (← جم و یونگهان)

جمشید: (← جم و یونگهان)

جم و یونگهان: (در اوستا «ییمه» پسر «ویوهونت» و در پهلوی «یَمَک» یا «جَمَک» پسر «ویونگهان» و در سنسکریت «یَمه» پسر «ویوشوت») یکی از کهن‌ترین چهره‌های اساطیر هند و ایرانی است.

در اوستا پدر جم نخستین کسی است از مردمان که گیاه هوم را می‌فشارد و نوشابه آیینی «هوم» را از آن برمی‌گیرد و به پاداش این کار، پسر به نام جم برای او زاده می‌شود.

جم در اوستا چند صفت دارد: یکی «خَشِیت» (در فارسی «شید») به معنی شاهوار یا درخشان، دیگر «هوردَرس» به معنی «خورشید دیدار»، دیگر «شریر» به معنی زیبا و نیک دیدار و دیگر «هونتو» که در پهلوی «هورمک» و در فارسی «خوب رَمه» شده است.

دومین فرگرد وندیداد (داستان جم) یکی از کهن‌ترین و ارزشمندترین سندهایی است که بخشی از اسطوره‌های این شخصیت نیمه خدا-نیمه آدمی اساطیر هند و ایرانی را دربرمی‌گیرد.

در شاهنامه شخصیت جم (جمشید) تا حدود زیادی تطور یافته و جنبه اساطیری آن کاهش پیدا کرده است. او در منظومه فردوسی، شهریاری توانا و شکوهمند است که دیرگاهی بر جهان فرمان می‌راند و کار مردمان را سامان می‌بخشد و بسیاری از نهادهای زندگی آدمیان را بنیاد می‌نهد.

(برای آگاهی بیشتر از شخصیت و داستان جم ← پور. : یش. ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۰ پژ.

ص ۱۷۸-۱۷۵)

جَهِی (= جَهِیکا): (در پهلوی «جِه» به معنی زن فرومایه و بدکار و روسپی) نام دختر اهریمن است که اهریمن را به تاختن به جهان اهورایی برمی‌انگیزد و یاری می‌رساند. او فریبده و اغواگر مردان است و در اساطیر زرتشتی، زنان از او پدید آمده‌اند.

در اوستا «جَهِی» یا «جَهِیکا» در برابر «نایری» یا «نایریکا» (به معنی «زنی نیک

برگزیده») آمده است. در وندیداد (فر. ۱۸، بندهای ۶۵-۶۱) «جَهِی» به معنی «

روسپگری در پی آشون و نا آشون، مزدپرست و دیوپرست و نیکوکار رود» و نیز به

از ماده دیوی به همین نام» آمده و کسی است که اهوره‌مزدا را به تلخ‌ترین اندر

این بندها پس از توصیف همه تباهیهای که از جهی برمی‌خیزد، سرانجام او «مرگ ارزان» (سزاوار مرگ) خوانده شده است.

در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۱) جهی و اشموغ ناپارسا و فرمانروای ستمگر، کشندگان گاو پاک (گاو نخستین، گاو یکتا آفریده) شمرده شده‌اند و در بند ۲ همان فرگرد، بیماریهای گوناگون و مرگ، پدید آورده «جینی» دانسته شده است. (سم جینی)

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) به جای جهی، «جه» آمده و در برهان قاطع، «جه» به معنی «زن فاحشه و بدکاره» و «جهمرز» به معنی «مباشرت و جماع با فاحشه» آمده است. ظاهراً واژه اخیر به جای «جهمرزی» بکاررفته است.

جینی (= جنی): نام موجودی است که گنبد بیماریهای گوناگون برآمده از دخمه‌های آلوده و بویناک را در اندامهای مردمان، به اندازه یک سوم نیرومندتر می‌کند. (وند. فر. ۷، بند ۵۹)

زید وندیداد، «جینی» را همان «جهی» می‌داند و دارمستتر می‌نویسد: «گمان می‌رود که جینی همان جهی آورنده بیماریها باشد.» (زگد.) البته اشاره دارمستتر به بند ۲ فرگرد ۲۱ وندیداد است که در آن «جینی» و نه جهی آورنده بیماریها شمرده شده.

در وندیداد (فر. ۲۰، بند ۱۰) همچنین سخن از «جینی‌های تبهکار» در میان است. «داعی الاسلام» «جینی‌های تبهکار» را به «جن‌های کافر» (۴) برگردانده است. (گد.)

پورداود این واژه را «جنی» نقل کرده که علاوه بر وندیداد در یسنه (هات ۱۰)، بندهای ۱۵ و ۱۷) به معنی «زن» (زن به طور اعم، نه زن بد کردار و هرزه به تنهایی) آمده است. (یاگا. ص ۲۸۹)

بدین سان می‌توان گفت که «جینی» یا «جنی» در کاربردهای یاد شده در وندیداد، به معنی کلی «زن» و با اشاره به مفهوم‌های دوگانه «جهی» (زن بدکاره و روسپی) و «جهی» (ماده دیو تباهکار و آفرینش آشوب — دختر اهریمن —) آمده است.

چ

چاره آتشان: (— آهن گدازان)

چخَر: نام سیزدهمین کشور و سرزمین آفریده اهوره مزداست. اهریمن در برابر آفرینش این سرزمین، گناه نابخشودنی «مردار سوزان» را پتیاره آفرینی کرد. (وند. فر. ۱، بند ۱۷)

دارمستتر درباره «چخَر» نوشته است: «سرزمینی است ناشناخته. اسفندیارچی آن را چین

پنداشته که به یقین نادرست است. همچنین شهری بدین نام (کرخ؟) در خراسان بوده است. «(زگد.)»

چکش: نام یکی از رزم افزارهای ایرانیان باستان بوده است که از شکل و چگونگی کاربرد آن آگاهی نداریم. در گردونه مهر فراخ چراگاه، هزارتا از این رزم افزار هست.

در گزارش پورداود به جای این واژه، «تبرزین» آمده و در زیرنویس یادآوری کرده اند که در متن اوستا «چکوشه» (= چکش) آمده و معلوم می شود که در قدیم از آلات جنگ بوده است. با توجه به زنده بودن واژه «چکش» در زبان فارسی (اگرچه امروزه کاربرد رزمی ندارد) نگارنده ترجیح داد که در گزارش کنونی، همان واژه اصلی (چکش) را به جای «تبرزین» — که ترجمه ای نسبی است — بیاورد.

در متن پهلوی «خسرو قبادان و ریدک وی» نیز این واژه بکار رفته و نام یکی از افزارهای نبرد است. «دکتر معین» در زیرنویس ترجمه خود از این متن نوشته است: «از اسلحه پرتابی قدیم.» (ص ۸۸)

چیچست: (در اوستا «چیچست» و در پهلوی «چیچست» و در فارسی «چیچست» و به تحریف «خنجست») نام دریایی (یا دریاچه ای) اساطیری است که در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) آن را با دریاچه «ارومیه» یکی شمرده اند.

عرصه بسیاری از رویدادهای مهم زندگی کیخسرو، کرانه این دریاچه است. در کنار این دریاچه ژرف و پهناور است که کیخسرو پیشکش نزد ایزدبانو اردویشور اناهیتا می برد و از او خواستار پیروزی و کامیابی می شود. «دژبهن» که کیخسرو در نبرد غول آسا و سهمگین آن را می گشاید و از چنگ دیوان بدر می آورد، در نزدیکی همین دریاچه است و در همان جاست که کیخسرو پس از پیروزی، «آذر گشنسب» را — که در هنگامه نبرد بریال اسب او فرود آمده است — می نشاند. سرانجام در کرانه همین دریاچه «چیچست» است که کیخسرو، «افراسیاب» و «گرمیوز» را به خونخواهی اغریث و سیاوش می کشد.

چیستا: (در پهلوی «فرزانتک» به معنی «دانش و آگاهی و فرزاندگی») نام ایزدبانوی دانش و فرزاندگی است که با صفتیایی چون «راست ترین»، «مزداداده» و «آشون» توصیف شده. نام این ایزدبانو بیشتر با ایزدبانو «دین» همراه می آید و شانزدهمین یشت (دین یشت) که ویژه ستایش و نیایش «چیستا» است، از جهتی به «زرتشت» و دین وی اختصاص دارد. برخلاف چندین یشت دیگر که در آنها شهریاران و پهلوانان و نامداران، ایزدان و ایزدبانوان را می ستایند، در «دین یشت» تنها «زرتشت» و همسرش «هووی» و آثربان (پیشوای دینی) و شهریار کشور، ایزدبانو «چیستا» را می ستایند.

در واقع نامگذاری این یشت به «دین یشت» و ستایش «چیستا» ایزدبانوی دانش و فرزاندگی در آن، نشانه‌ای است که اندیشه‌وران دین زرتشتی بر پیوستگی دین و دانش تأکید می‌ورزیده‌اند.

در بخشهایی از اوستا با نام «چیستی» هم برخورد می‌کنیم و پورداود، آن را همان «چیستا» شمرده است؛ اما در «سروش یشت هادخت» (بند ۱۶) نامهای «چیستی نیک» و «چیستای راست‌ترین» جداگانه و در کنار هم آمده است و گمان نمی‌رود که این دو، یکی باشند.

در ترکیب نام «پوروچیستا» – کوچکترین دختر زرتشت – هم، واژه «چیستا» را می‌بینیم.

در مهریشت، آن‌جا که از گردونه راندن ایزدمهر سخن می‌رود، گفته شده است: «چیستای راست کردارترین، از سوی چپ گردونه مهر می‌تازد.» (مهر، بند ۱۲۶)

در این بند، از «چیستا» با توصیفهای «زور نیازکننده» و «سفید و سفیدپوش» یاد شده است و این سفیدپوشی یادآور سفید جامگی آثربانان (موبدان) از روزگار باستان تا کنون است.

بیست و چهارمین روز ماه که «دین روز» خوانده شده، به یک معنی روز «چیستا» است که در بند ۲۴ سی روزه کوچک و سی روزه بزرگ در کنار «دین» ستوده می‌شود.

«نیبرگ»، چیستا (= چیستی) را نمادی از نیروی بینایی می‌داند که البته با دانش و فرزاندگی منافاتی ندارد. (— دینها، ص ۸۱)

چیستی: (— چیستا)

چیتود: (= چینواد = چینوت = چینوات به معنی آزماینده، برگزیننده و جداکننده) این واژه غالباً در اوستا با «پیرئو» (در پهلوی «پوهل») به معنی پل و گذرگاه همراه می‌آید و بر روی هم «چینودپل» یا «چینوت‌پل» (= گذرگاه داوری) نام پلی است که به اعتقاد مزدآپرستان، روان هریک از مردمان در چهارمین روز پس از مرگ باید از روی آن بگذرد و پس از شناخته شدن کردارهای نیک از کردارهای بد، روانه بهشت یا دوزخ شود.

برسر این پل است که «دین» (— همین.) هر کس به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و خوش اندام (اگر شخص نیکوکار و آشنو باشد) و یا به پیکر زنی پتیاره و زشت و هولناک (اگر شخص گناهکار و دُرَوَند باشد) روان او را پذیره می‌شود و او را به بهشت یا دوزخ می‌کشانند.

در دینکرت (کتاب نهم، بخش ۱۹، بند ۳) آمده است که یک سر چینودپل بر چکاد دایتیک در ایران ویج و سر دیگرش بر فراز البرز کوه جای دارد و دروازه دوزخ در زیر آن است. همه نیکان و بدان باید از روی این پل بگذرند. این گذرگاه برای آشنوان به پهنای نه نیزه (هر نیزه به

بلندای سه تیر) فراخ شود و برای گناهکاران چون لبهٔ اُستَره (تیغ موی تراشی) تیز و باریک گردد. در زَندِ اوستا و در بندهشن، دَیستَن دینی، مینوی خرد، ارداویراف نامه و جز آن نیز از «چینودپل» یاد شده و توصیف گذر روان نیکان و بدان از روی آن آمده است. (برای آگاهی بیشتر ← کات. مقاله «چینودپل» و پژ. ص ۲۹۱-۲۸۸)

خ

خَرّ: جانوری است اساطیری که نامش تنها یک بار در اوستا (یس . ۴۲، بند ۴) آمده و دربارهٔ آن، هیچ گونه توضیحی داده نشده است.

در بندهشن (بخش ۱۹) شرح مفصلی دربارهٔ این جانور می‌خوانیم. بنا به نوشتهٔ این کتاب، «خَرّ» جانوری است سه پا با تنی سفید و شش چشم و نه پوزه و دو گوش و یک شاخ زرین که هزار شاخ دیگر از آن رویده است و با آن، جانوران اهریمنی را نابود می‌کند. گوشهایش چندان بزرگ است که سرزمین مَرَنَدَران را فراتواند گرفت. گرداگرد کوچکترین پایش، هزار سوار دور تواند زد. این جانور در میان دریای فراخ کرد ایستاده و هنگامی که سر در آب دریا فروبرد و گوشهایش را بجنباند، دریا به جوش و خروش افتد و لرزه و جنبش در کرانه‌های کوه گناؤد پدید آید. بر اثر بانگ او همهٔ جانوران مادهٔ اهورایی در دریا آبستن شوند و همهٔ جانوران اهریمنی دشتک (جین) فرونهند. پالودن آبهای دریا که به سوی هفت کشور روان شود، خویشکاری این جانور است. اگر اهوره مزدا او را نمی‌آفرید، آب دریا از گزند اهریمن زهرآگین می‌شد و همهٔ جانوران نابود می‌گشتند.

در مینوی خرد (بخش ۶۲، بندهای ۲۷-۲۶) نیز از این جانور یاد شده و چنین آمده است که او همهٔ آبهای آلوده به مردار را که به دریا می‌رسد، پاک و پالوده می‌کند. واژهٔ «خر» که در فارسی نام چهار پای دراز گوش معروف است، از همین واژهٔ اوستایی بازمانده.

خُرَد (آذر...): (← فَرَن یَغ)

خُرَداد: (در اوستا «هُورَوَات» و در پهلوی «خُردات» یا «هُرداد» به معنی «ربایی و کمال» درگاهان، یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپندان و نماد کمال و ربایی آفریدگار است که با «سپندارمذ» و «امرداد» گروه سه گانهٔ امشاسپند بانوان را تشکیل می‌دهند؛ گروهی که نمایشگر جنبهٔ مادر-خدایی اهوره مزدا به شمار می‌آید. (← پیش . بخش ۴)

نام این امشاسپند بانو، همواره با نام امشاسپند بانو امرداد همراه می‌آید و نگاهبانی آب در جهان استومند، خویشکاری بزرگ اوست. چهارمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستا ویژه ستایش و نیایش خرداد و سومین ماه سال و ششمین روز ماه به نام اوست.

ایزدان تشر و فروردین و باد از همکاران و یاوران خردادند و «نَروِی» دیو (در پهلوی «تاریج» یا «تَریز») یکی از گماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) همستاری است. گل سوسن را ویژه امشاسپند بانو خرداد شمرده‌اند.

در بندهشن درباره این امشاسپند بانو می‌خوانیم: «ششم از مینویان، خرداد است.^۱ او از آفرینش گیتی، آب را به خویش پذیرفت. به یاری و همکاری وی، تیر و باد و فروردین داده شدند که تیر، تیشتر است که در (دوران) اهریمنی آن آب را به یاری فروردین که فروهر پرهیزگاران است، ستاند، به مینوی به باد بسپارد. باد آن آب را به نیکویی به کشورها راهبر شود، بگذراند، به افزار ابر با همکاران بباراند.» (پژ. ص ۴۱)

در خرداد یشت (بندهای ۲ و ۳ و ۸) می‌خوانیم که چون نام امشاسپندان، بویژه خرداد را بر سر مرده بر زبان رانند، «نَسو» (دیولاشه و مردار) از پای در می‌آید. (— امرداد)

خُرداد (آذِر...), (— قَرَن تَغ)

خُرداد (روز...): نام ششمین روز هر ماه است. بنا به سنت زرتشتیان، زرتشت در خرداد روز از ماه فروردین زاده و در چنین روزی به پیامبری برگزیده شد و گشتاسپ در چنین روزی دین پذیرفت و رستاخیز در همین روز بر پا خواهد شد. این روز در سنت ایرانیان «نوروز بزرگ» یا «نوروز خردادی» خوانده شده و اهمیت ویژه‌ای داشته و آیین‌های خاصی در طی آن برگزار می‌شده است. همچنین زرتشتیان بنا بر سنت خود، این روز را که زادروز «زرتشت» می‌دانند، جشن می‌گیرند.

خُرداد یَشت: چهارمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست که ویژه ستایش و نیایش امشاسپند بانو «خرداد» است و یازده بند دارد. (— خرداد)

خُرده اوستا: به معنی «اوستای کوچک» نام یکی از بخش‌های اوستای کنونی است که مجموعه‌ای از نیایشها و نمازهای روزانه مزداپرستان را دربر می‌گیرد و از سراسر اوستا گردآوری شده است. (— پیش.)

خَرَفَسْتَر: نام کلی همه جانوران و حشره‌های گزنده و آسیب‌رسان است که به اعتقاد مزداپرستان از پتیاره آفرینهای اهریمنند در برابر آفرینش نیک و پاک اهورایی و برای تباهی جهان پاکی و آشه

۱. ششم را با برش مردن «مپندینو» در سرگروه ششگانه امشاسپندان می‌گوید که خرداد ششمین و «امرداد» هفتمین آنهاست و در جمع، «هفت امشاسپندان» خوانده می‌شوند.

آفریده شده‌اند.

کشتن و نابود کردن خرفستران از خویشکاریهای پیروان دین مزداست. واژه «خَستَر» در فارسی، بازمانده همین واژه اوستایی است. (— بق.).
 خَرفِستَرغَن: (در پهلوی «خَرفِستَرگَن» یا «مارغَن» به معنی «خرفسترزن» یا «خرفسترافکن» یا «خرفسترکش») نام چوب دستی یا عصای سر سیخ‌داری است که با آن خرفستران را می‌زدند و می‌کشتند.

خرفسترغن در شمار افزارهای ویژه آئربانان (پیشوایان دینی) است. (— وند. فر. ۱۴، بند ۸) در ایران باستان، موبدان همیشه «خرفسترغن» در دست داشته و کشتن جانداران گزندرسان را ثواب بزرگی می‌شمرده‌اند.

خَرو: (— خرویفنی)

خَرویفنی: در وندیداد (فر. ۱۱، بند ۹) به دو نام «خرو» و «خرویفنی» برمی‌خوریم که در یکی از نیایشها، نیایشگر خواستار دور راندن آنها می‌شود. درباره این دو نام چیزی نمی‌دانیم؛ اما از آن‌جا که هر دو نام در شمار دیوان و آفریدگان ناپاک اهریمنی آمده است، چنین می‌نماید که اینها نیز به چنین آفریدگانی تعلق داشته باشد.

دارمسترمی‌نویسد: «خرو و خرویفنی با یکدیگر پیوسته نیستند. معنی آنها جداگانه «زخم» و «زخمی» است. این که آیا این نامها به اساطیر واقعی تعلق داشته و یا صورت تجریدی محض بوده است، معلوم نیست و داوری در این باره دشوار است. ممکن است که این واژه‌ها نامهای محض و یا لقبهای «اَئِشمَ خرویدرو» (خشم خونین درفش) باشد.» (زگد).
 (— خشم)

خَستو: (در پهلوی «خوستوک») اقرار کننده، اعتراف کننده، معترف، پذیرنده باور و اعتقادی. فردوسی می‌گوید:

«به هستیش باید که خستوشوی ز گفتار بی‌کاریک سوشوی» (شا. ج ۱، ص ۱۲)
 خَستویی: (در پهلوی «خوستوکیه») اقرار، اعتراف، یقین، اطمینان، باور و اعتقاد داشتن.

خَستویی (هات...): یسنه، هات ۱۲ را به سبب آن که مزداپرستان با خواندن آن به پیروی از دین مزداپرستی اقرار و اعتراف می‌کنند و پذیرفتار این دین می‌شوند، «هاتِ خَستویی» می‌خوانند.
 خُسرو: نام پسر سیاوش و نبیره کاووس و افراسیاب است که بیشتر با عنوان «کی» بکار می‌رود.
 (— کیخسرو)

خُسرو: نام شاخابه‌ای از دریای فراخ کرت است که هنگام گریختن فرّاز چنگ افراسیاب پدید

می‌آید. (— زام. بند ۵۶)

بند هشتن (بخش ۲۲، بند ۸) دریاچه خسرو را در پنجاه فرسنگی دریاچه چیچست می‌داند. در «آتش بهرام نیایش» و دومی روزه کوچک و بزرگ (بند ۹)، نخست به کیخسرو و سپس به دریاچه خسرو درود فرستاده شده است. (— اوژدان ون وونگزهاده)

خُشتاوی: عنوان یا صفت منسوبان به خاندان ایرانی «خُشتاَو» است که در فروردین یشت (بند ۳۷) از آنان با صفت «دلیر» یاد شده و گفته شده است که با تورانیهای «دانو» می‌جنگیدند. خُشتر و سوگ: (به معنی «روشنی شهر» یا «فروغ شهر یاری») نام گذرگاهی بر فراز کوه بلند و مقدس «گنگ» (کنگ دژ) بوده که به نوشته آبان یشت (بندهای ۵۴ و ۵۷) آوردگاه «توس» سردار و سپاهبد ایرانی با پسران «ویسه» (پهلوانان نامدار تورانی) بوده است.

خُشتر و یزته: (— شهر یور)

خشم: (در اوستا «آئشم» و در پهلوی «خیشم» یا «خشم» یا «هشم» یا «اشم» و در فارسی خشم یا خیشم) در اصل اوستایی به معنی «شتابان» و در فارسی به معنی «غضب، قهر، غیظ»، نام دیو خشم، همستار ایزد سروش است. در اوستا هیچ دیوی شدیدتر و شریرتر از دیو خشم دانسته نشده است. نام این دیو در بیشتر جاها با صفت «خونین درفش» (دارای درفش خون آلود) همراه آمده است و او را واپسین کماله دیو و از سپاهبدان اهریمن خوانده‌اند.

در گاهان گفته شده است که بدکرداران به خشم روی می‌آورند و پرهیزگاران به نابودی آن می‌کوشند. دیو خشم دشمن رمه‌ها خوانده شده و در یشتها دشمن «آشه» و پیام‌آور اهریمن به شمار آمده است.

«نیبرگ» واژه اوستایی «آئشم» را به معنی «کشتار خواهی» گرفته است. (— دینها.

ص ۱۰۳)

در بند هشتن (بخش ۲۸، بند ۱۵) آمده است که به دیو خشم هفت نیرو داده شده تا با آن نیروها به ستیزه با نیروهای اهورایی بکوشد. در همین متن می‌خوانیم که: «... آن جای که خشم بنه دارد، بسیار آفریده را که نابود کند و بس ویرانی کند. همه بدی را بر آفریدگان هُرمزد، خشم بیش آفرید. آن کیان و یلان از بد کنشی خشم بیشتر شکست یافتند. چنین گوید که «خشم خونین درفش» زیرا همه [داغ و] درفش را او کند.» (پژ. ص ۱۲۹)

در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۹) آمده است که از زناشویی «خشم» و «منوشک» (خواهر منوچهر) گروه «فرّه کاستاران» (در اوستایی «گَخواردَ» و در پهلوی «کوخرید» یا «کوخریت» به معنی «کاهش دهندگان فرّه» که دسته‌ای از آفریدگان اهریمنی اند، زاده می‌شوند. (همان. ص ۲۱۱)

در تورات، نامهٔ دینی یهودیان، نام این دیوبه گونهٔ "ashmadai" (تحریف شدهٔ «آشَمَ دَئو» ی اوستایی) به معنی بغض و کینه آمده است.

(E. Blochet, Quelques notes à props de Arda Viraf'd Dans Oriental Studies, in honour of C.P. Pavry, p. 52)

«ریخت» صورت راه یافتهٔ این ترکیب به «کتاب مقدس» را Asmodeus ذکر می‌کند و

آن را به کتاب مشکوک Tobit نسبت می‌دهد. (H. Reichelt : Avesta Reader, p. 114)

(← خروینگی و کخوارذ)

خُئْتی تی: پری نماد پری کامگی (بت پرستی) است که اهریمن به پتیارگی در برابر آفرینش «وَنَه کَرِت» (= کابل) از سوی اهوره مزدا، می‌آفریند. این پری به گرشاسپ می‌پیوندد (در روان او راه می‌یابد و او را می‌فریبد) و در نتیجه «بوشاسپ دیو» بروی چهره می‌شود و او را در خواب بوشاسپی — که تا پایان هزارهٔ هوشیدر ماه ادامه خواهد یافت — فرومی‌برد. (وند. فر. ۱، بند ۹)

در جای دیگری از وندیداد (فر. ۱۹، بند ۵) نیز از این پری یاد می‌شود و زرتشت به اهریمن می‌گوید که من پری «خُئْتی تی» دیوآفریده را نابود می‌کنم.

معنی این نام روشن نیست و بارتولومه آن را ایرانی نمی‌داند.

خُئِنْت: نام نهمین سرزمین و کشوری است که اهوره مزدا آن را آفرید (وند. فر. ۱، بند ۱۲) در زَند وندیداد آمده است که: «خُئِنْت نام رودخانه‌ای است در گرگان.» دارمستتر به استناد این نوشتهٔ گزارش پهلوی، می‌نویسد: «... بنابراین باید همان رودخانهٔ گرگان باشد.» (زگد.)

خواسترا: نام رودخانه‌ای است که به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. (زام. بند ۶۷) این واژه صفت است به معنی «دارای چراگاه خوب» که غالباً توصیفی است برای ایزد «رام»؛ اما صورت دستوری مادینهٔ آن، نام رودخانه‌ای است که امروزه «خاش رود» خوانده می‌شود و از سوی خاور به دریاچهٔ هامون می‌ریزد و از سرچشمه (کوه‌های ایماق و هزاره) تا مصب آن ۳۸۰ کیلومتر است. (پور: یش. ج ۲، ص ۳۴۴)

خوارَنگَه‌تَی: نام رودخانه‌ای است که به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. این نام به معنی «قره‌مند و شکوهمند» است و امروزه «هررود» یا «هاروت» نامیده می‌شود و از سرچشمه (سیاه‌کوه) تا مصب آن ۳۵۰ کیلومتر است. (همان. ص ۳۴۴)

خَوانوَنَت: نام کوهی است که تیر آرش — بهترین تیرانداز ایرانی — برای نشانه‌گذاری مرز ایران و توران به سوی آن پرتاب شد. آن گونه که از نوشته‌های ابوریحان بیرونی و دیگران برمی‌آید، این کوه احتمالاً در کرانهٔ آمودریا (جیحون) یا سرزمین فرغانه بوده است. (← آرش)

خودآفریده: صفت یکی از دوگونه روشنی است که در «وَرَجَمکرد» هست و مقصود از آن روشنی

اهورایی است که از آغاز آفرینش بوده و از آفریده‌های پسینِ اهوره‌مزدا نیست. به تعبیر دیگر، روشنیِ قدیم در برابر روشنیِ حادث. (← هستی آفریده)

خورشید: (در اوستا «هُوَ خَشِیت» به معنی «خور درخشان») نام کرهٔ آسمانی مشهور و نام ایزدی است. نام خورشید در اوستا با صفت‌های «جاودانه»، «رایومند» (شکوهمند) و «تیزاسب» همراه می‌آید. «خورشید یشت» و «خورشید نیایش» ویژهٔ ستایش و نیایش وی و یازدهمین روز ماه به نام اوست. خورشید پاک کنندهٔ تخمهٔ «گیومرت» (نخستین انسان آفریدهٔ اهوره‌مزدا) و نگاهبان آن است.

به نوشتهٔ بندهشن در میان هفت پایهٔ آسمان، خورشید در پنجمین پایه («گرودمان» = «گَرُزمان» = «آتَر روشن» یا «آئیران») جای دارد.

خورشید نیز مانند ماه و ستارگان، راه ویژهٔ خود را می‌سپارد که قَرَوَشی‌ها بدو نموده‌اند. (فرور. بندهای ۱۶ و ۵۷) (← خور. و نیا.)

خورشید (روز...): نام یازدهمین روز ماه است که آن را «خیر روز» نیز می‌خوانند. (← خورشید)

خورشید چهر: (در اوستا «هُوَ چِیتر») نام دومین پسر از سه پسر زرتشت است. معنی این نام را می‌توان «خورشید روی» یا «خورشید تخمه» (خورشید نژاد) دانست.

در سنت مزداپرستان، خورشید چهر نخستین ارتشتار و پیشوا و سردار ارتشتاران خوانده شده است. در بند هشت (بخش ۳۲) گفته شده است: «خورشید چهر، بزرگ سپاهیان بود. اینک در کنگ دژ فرمانده لشکریان پشوتن پسر گشتاسپ است.»

خورشید نیایش: نام نخستین نیایش از پنج نیایش خرده اوستاست که به ستایش و نیایش خورشید اختصاص دارد و دارای نوزده بند است. این نیایش را سه بار در روز (بامداد و نیمروز و پسین) می‌خوانند. (← خورشید)

خورشید یشت: نام ششمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانهٔ اوستاست که ویژهٔ ستایش و نیایش خورشید است و هفت بند دارد. (← خورشید)

خونیرث: (= خَنِیرث = خَنِیرَه = خونیرَس) نام کشور میانی (بزرگترین کشور) از هفت کشور یا اقلیم جهان بنا بر بخش‌بندی جهان در ایران باستان (همچنین نزد هندوان) است. ایران در این بخش جای دارد. نام خونیرث، گاه با صفت «بامی» یا «درخشان» همراه است. (← ارزشی، سوهی، فرددَقشو، واورو برشتی، واورو جرشتی و وید دَقشو)

خونین درفش: صفت دیو خشم است. (← خشم)

خویشکاری: یکی از تعبیرهای مهم دینی مزدپرستان است. هریک از میثویان (از اهوره مزدا — آفریدگار جهان — گرفته تا کوچکترین ایزدان) و استومندان (از مردمان گرفته تا دیگر آفریدگان و نهادهای آفرینش)، وظیفه و کار ویژه‌ای دارد که باید آن را به سرانجام برسانند. این «کار ویژه» را «خویشکاری» می‌خوانند و آن کس را که این خویشکاری را بجای آورد، «خویشکار» می‌نامند.

نویسندهٔ بندهشن می‌گوید: «هُرمَزِد را نیز خویشکاری، آفرینش بود. آفرینش را به دانایی می‌توان آفرید و بدین روی است که جامعهٔ دانایان پوشید [که] آسرونی است.» (به نقل پژ. ص ۳۸) در همان کتاب آمده است: «او (اهوره مزدا) فرمود به آتش [که ترا خویشکاری] در [دوران] اهریمنی، پرستاری مردم کردن و خورش ساختن و از میان بردن سردی است. هنگامی که ترا چیزی برنهند، بیرون آی. چون هیزم برنهند، فراز گیر.» (همان. ص ۳۹)

خویشکاری سبب اصلی هستی هرکسی و هرچیزی است و هیچ کس و هیچ چیز بی خویشکاری، هستی به معنای واقعی ندارد. «فَرَه»، نیروی میثوی و توانایی اهورایی یا نیروی پیونددهنده میان جهان میثوی و جهان استومند است که رسیدن به اقبال و افزونی خواسته و کامروایی، بستگی بدان دارد و این «فَرَه» خود بر اثر خویشکاری بهره هرکسی می‌شود. هرکس، هر گروه و هر قوم، اگر خویشکار باشد، یعنی بدانچه خویشکاری و کار ویژه اوست پای بند بماند و آن را به سرانجام برساند، فَرَه‌مند و بهروز می‌شود و به خواسته و کامروایی می‌رسد. روان هرکس برای خویشکاری آفریده شده و در برابر کردارهای خود پاسخ گوشت.

در بندهشن می‌خوانیم: «... هُرمَزِد گفت که روان پیشتر آفریده شد و تن، سپس برای آن آفریده شد. روان در تن آفریده شد تا خویشکاری را بیافریند و تن به خویشکاری آفریده شد. آن را گزارش این است که روان پیشتر آفریده شد، تن از پس. روان در تن، خویشکاری را فرمان دهد.» (همان. ص ۱۱۹، ۱۲۰ و ۱۲۸)

در برابر «خویشکار» (کسی که خویشکاری می‌ورزد و کار ویژه خود را به سرانجام می‌رساند) در پهلوی تعبیر «آخویشکار» (ناخویشکار) آمده است؛ یعنی کسی که خویشکاری خود را نادیده می‌انگارد و بدان رفتار نمی‌کند. (— مینو. ص ۴، همچنین — فردرهمین یادداشتها)

خَیَوَن: (در اوستا «خَوِیَوَن» یا «هَیَوَن» و در پهلوی «خَیَوَن» یا «هَیَوَن» و در فارسی «خَیَوَن» یا «هَوَن») نام سرزمین و مردمی بوده است در آن سوی آمودریا (جیحون) که به احتمال زیاد یکی از اقوام ایرانی به‌شمار می‌آمده‌اند.

در اوستا «خَیَوَن» از قبیله‌های تورانی شمرده شده و در ایاتکار زیران، ارجاسپ پادشاه توران، از خَیَوَنان است. این قبیله همان است که بعدها با شاپورد دوم ساسانی (۳۸۰-۳۰۹ م.) در

زدو خورد بوده و مورخ رمی «امیانوس مارسلینوس» از «گرومباتس» نامی که پادشاه «خیونیت» بوده و در داغستان نیز سلطنت داشته و با شاپور دوم رقیب بوده است، نام می برد.
در چند جای اوستا، گشتاسپ همستارِ سران و نامداران دیوپرست «خیون» خوانده شده است. (گو. بند ۳۱-۲۹، زام. بند ۸۷)

از نخستین سده های میلادی (= اواخر دوره اشکانی) که اقوام ترک تبار در این سرزمین و بخشهای گرداگرد آن، جانشین اقوام ایرانی شدند، به تدریج «خیون»ها یا «هیون»ها با ترکان و هفتالان یا هیاطله یکی به حساب آمدند. (— تور، توران، تورانی)

د

داد: (در اوستا «دات») قانون، دادگری، انصاف و نام ایزد نماینده و نگهبان دادگری و قانون است. در بسیاری از جاهای اوستا (از جمله مهر. بند ۱۳۹ و وند. فر. ۱۶، بند ۱۸) «داد» به معنی دین مزدپرستی و مجموع فرمانها و قانونها و نهادهای آن بطور کلی آمده است. این واژه همچنین بخشی از ترکیب «وی دثودات» (وندیداد) است که در این کتاب آن را به «داد دیوستیز» برگردانده ایم. (— همین.)

دادار (= دی): آفریدگار، خداوند. صفتی است برای اهوره مزدا و نام هریک از روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه است که برای بازشناختن آنها از یکدیگر، نخستین را «دی به آذر» (یعنی دی روزی که آذر روز را به دنبال دارد)، دومین را «دی به مهر» (دی روز پیش از مهر روز) و سومین را «دی به دین» (دی روز پیش از دین روز) می گویند.
(— دی)

داد دیوستیز: نام بخشی از اوستاست که در اصل اوستایی «وی دثودات» (قانون دوردانده دیویا قانون ستیزنده با دیو) نام دارد و در فارسی به تحریف «وندیداد» شده است.
در گزارش کنونی، این نام ترکیبی اوستایی را به «داد دیوستیز» برگردانیم که به روشنی گویای معنی اصلی و مفهوم بنیادی آن (کشمکش و نبرد دیر پای میان دو مینوی اهورایی و اهریمنی در پهنه آفرینش) است. (— پیش.)

دادستان: آزمایش روز پسین (رستاخیز) که از آن با توصیف «دادستان بزرگ ایزدی که به میانجی سپندمینو و آذر میثوی انجام خواهد گرفت» یاد شده است. (— گاه. یس. ۳۱، بند ۳، یس. ۴۷، بند ۶ و یس. ۳۶، بند ۲).

دادستان دینی: (در پهلوی داتستان دینیک) کتابی است به زبان پهلوی، دارای ۲۸,۶۰۰ واژه، نوشته «منوش چهریوان ییمان» (منوچهر پسر جوان جم) موبد بزرگ زرتشتیان کرمان و فارس در نیمه دوم سده نهم میلادی. در این کتاب به ۹۲ پرسش دینی پاسخ داده شده است. واژه «دادستان» در این ترکیب به معنی «رأی، حکم، فتوی» است.

دارک: گونه‌ای مور گزنده و گودال کن و آسیب‌رسان است. (وند. فر. ۱۴ بند ۵) دارمستتر معنی این نام را «مورچه چوب» دانسته و پرسیده است: «آیا همان موریانه است؟» (زگد).

داشتیانی: نام خاندانی است که گرشاسپ پسرانی از آن خاندان را می‌کشد. (زام. بند ۴۱)

داغ خوردگان اهریمن: وصف همگانی بیماران و نارسان تنانی است که اهوره‌مزدا در آمدن آنان را به «ورجمکرد» روانمی‌داند. (— وند. فر. ۲، بند ۲۹)

دامویش اوپمن: (در پهلوی «دَهْم آیر پَه مَنِشَن یَرَت») نام ایزدی از یاران و همکاران ایزد مهر است که غالباً از او با صفتهای چیره‌دست و دلیر یاد می‌شود. معنی این نام «نفرین نیکوکار و پارسا» است و بیشتر همراه با «دَهْم آفریتی» (= دَهْمان آفرین) به معنی «آفرین نیکوکار و پارسا» می‌آید. دارمستتر و جکسن «دامویش اوپمن» (یا کوتاه شده آن «اوپمن») را ایزد نماد نفرین نیکوکار و پارسا خوانده‌اند.

در مهریشت (بند ۱۲۶) از این ایزد به گونه «اوپمن دین مزدایرستی» یاد شده است. در همان یشت (بند ۱۲۷) می‌خوانیم که دامویش اوپمن دلیر، سواره و به پیکر گرازی تیز دندان و تیز چنگال در پی گردونه مهراسب می‌تازد. (— اوپمن)

دانش آموزشی: دانشی که بر اثر آموزش و کار و کوشش و به رهنمونی مزدا به دست می‌آید. دانش اکتسابی. دانشی که در جهان استومند می‌توان آموخت و یاد گرفت.

دانش سرشتی: دانش فطری. دانش سرشتی و ذاتی. دانشی که از راه کار و کوشش به دست نمی‌آید. دانشی که اهوره‌مزدا آن را در وجود کسی به ودیعه گذاشته باشد.

دانو: نام یکی از قبیله‌های تورانی است که بسیاری از سرداران و دلاوران ایرانی در آبان یشت و دیگر بخشهای اوستا، آرزومند چیرگی و پیروزی بر نام‌آوران و جنگ‌جویانی از آن قبیله می‌شوند. (— توره‌توران، تورانی)

دانی: نام خاندانی است که گرشاسپ «وَرشو» نامی از آن خاندان را می‌کشد. (زام. بند ۴۱)

داهی: نام سرزمینی بوده است (گویا) در کرانه سیر دریا (سیحون) که قبیله‌هایی به نام «داهه» در آن می‌زیسته‌اند. شاید این سرزمین، همان باشد که جغرافیایانویسان از آن با نام «دِهستان» یاد می‌کنند.

در فروردین یشت (بند ۱۴۴) قَرَوَشی های مردان و زنان آشَوَن سرزمینهای داهی در کنار قَرَوَشی های آشَوَنان دیگر سرزمینهای ستوده می‌شوند.

دایتیا (= دایتی): نام رودی است اساطیری در ایران و یج که برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند تا آن را با «ارس» یا «زرافشان» یکی بشمارند؛ اما در دوره ساسانیان این نام را بر رود «سند» نهادند.

در اوستا نام «دایتیا» با صفت «وَنگوهی» (= وه، به، نیک) همراه می‌آید و در پهلوی «وه‌روت» (= به‌رود) گفته‌اند. این رود، یکی از مهم‌ترین و وَرجاوَن‌ترین جاها در جغرافیای اساطیری و دینی ایرانیان است و بسیاری از رویدادهای بنیادی دین مزداپرستی در کرانه آن اتفاق می‌افتد. در کنار همین رود است که اهوره‌مزدا با جم همپرسگی می‌کند و او را به ساختن «وَرَجَمکرد» رهنمون می‌شود. نیز در همان جاست که زرتشت با اهوره‌مزدا و امشاسپندان همپرسگی و هم‌سخنی می‌کند.

در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۱-۲) می‌خوانیم که اهریمن تباهکار، در وچ را همراه با دیگر دیوان به کشتن زرتشت برمی‌انگیزد. در برابر آنان زرتشت نیایش «یته‌آهو ویریو...» را می‌سراید و آبهای دایتیای نیک را می‌ستاید و بدین سان دیوان را شکست می‌دهد.

(← ایران و یج)

دایتیک (= دایتی): نام کوهی است اساطیری در ایران و یج که در بسیاری از جاهای اوستا و نامه‌های پهلوی، از چکاد آن یاد می‌شود. گفته شده است که یک سر «چینود پل» بر چکاد دایتیک و سر دیگرش بر البرز کوه است. (← چینود)

دایتیوگاتو: (← آتش بهرام)

دَخِمَه: (در اوستا «دَخَم» و در پهلوی «دَخَمَک») حصاری دایره‌وار و برج مانند است که دور از شهر و روستا و معمولاً بر فراز کوهپایه یا تپه‌ای می‌سازند و پیکر مردگان را در آن جا، رو به آفتاب و در حالت نشسته (با گذاشتن دو چوب در زیر بغلها) در هوای آزاد می‌گذارند تا پرنده‌گان مردارخوار گوشت آنها را بخورند و پس از چندی استخوانهای بازمانده را در گودال یا شکافی به نام «آستودان» می‌ریزند.

پورداود می‌نویسد: «هیچ شگی نیست که آریاییها در قدیم، مردگان خود را در آتش می‌سوزانیده‌اند، چنان که هندوان از زمان بسیار قدیم تا به امروز، آتشی انبوه افروخته، در آن نفت یا روغن پاشیده، مردگان خود را در آن می‌سوزانند و خاکسترش را به آب می‌دهند. لابد ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته‌اند، چنان که کلمه دخمه به معنی «داغگاه» است، یعنی محلی که مردگان را در آن می‌سوزانند. ریشه این کلمه که «دَگ» باشد، به معنی سوزانیدن است و

کلمه «داغ» از همین ماده است. از خود اوستا هم مفهوم می‌شود که در قدیم، ایرانیان لاشهٔ مردگان را می‌سوزانیده‌اند. در وندیداد، از جرم سوزاندن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش می‌سوزانند، معین شده است. فردوسی هم در شاهنامه به این عادت قدیم اشاره کرده، گوید:

«همی هر کسی هر سو آتش فروخت یکی خسته بست و یکی کشته سوخت

(یش. ج ۱، ص ۵۰۹)

برخی از پژوهشگران (و از آن جمله «جکسن» برآند که وجود «گل تپه» ها یا «کول تپه» ها (تپه‌های خاکستر) در نواحی شمال باختری ایران (اطراف دریاچهٔ ارومیه و منطقهٔ کردستان) نشان و بازمانده‌ای است از روزگاری که برخی از ایرانیان، مردگان خود را در آتش می‌سوزانده‌اند. (— ایرانویج. ص ۱۵۴-۱۵۱)

دخمه در اصطلاح زرتشتیان، «برج خاموشی» یا «برج خاموشان» نیز خوانده می‌شود.

(برای آگاهی بیشتر دربارهٔ دخمه و دخمه‌گذاری مردگان — دیانت. و ایران.)

دَخیوم: (در اوستا «دَهِیوم» به معنی «ایالت یا کشور» و در فارسی «یده») نام ایزد نگاهبان ایالت یا کشور است که از همکاران «اُزَترین» شمرده می‌شود. (— همین.)

دَرِجا: (در اوستا «دَرِجِیه پیتی زَتره» و در پهلوی «دَرَجَن زَبار» به معنی «دَرِجا آن سوی تپه») نام رودی است در ایران و بیج و نیز نام کوهی یا پشته‌ای است بر کرانهٔ آن رود که خانهٔ پُوروشسپ — پدر زرتشت — بر فراز آن جای داشته و زرتشت در آن جا زاده شده است.

در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۴ و ۱۱) از این رود یاد شده است. دارمستتر این رود را با رود

«دَرَه» — که از کوه سبلان در آذربایجان سرچشمه می‌گیرد و به «ارس» می‌پیوندد — یکی شمرده و نوشته است که زرتشت بر فراز کوهی در کرانهٔ این رود، دین اهورایی را پذیرفت و پیام آور آن شد. (زگد.)

در گزیده‌های زاد سپرم (بخش ۲۲) از همپرسگی و هم سخنی اهوره مزدا و امشاسپندان با

زرتشت سخن به میان آمده که واپسین آنها همپرسگی و هم سخنی امشاسپند امرداد است در کرانهٔ رودهای «دَرِجا» و «دایتی» و جاهای دیگر. (— اسنونت)

دَرشینیگ: (به معنی «کسی که گستاخانه حمله کند») نام یکی از دیوپرستان هِمستار گشتاسپ است. (گو. بند ۳۱-۲۹)

دَرِواشپ: (در اوستا «دَرِواشپا» و در پهلوی «درواسپ» به معنی «دارندهٔ اسب درست») نام ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران است که رمه‌های گاو و گاوکان را تندرستی می‌بخشد. (گو. بند ۱) (— گوش و گوش‌تشن و گوش‌رون)

درواسپ یشت: (← گوش یشت)

دروناث: ایزد تندرستی است. نام این ایزد، بیشتر با واژه «تنو» (= تن) همراه می‌آید و با «تندرستی» فارسی برابر می‌افتد و گاه نیز بی واژه «تنو»، اما باز هم به همان معنی بکار می‌رود. در ویسپرد (کر، ۴، بند ۱) نام این ایزد با صفت «نیک» و همراه نام ایزدان آدا، آشی و چیستی آمده است.

دروچ: (در اوستا «دروچ» یا «دروگ» و در پهلوی «دروز» به معنی «دروغ») نام ماده دیودروغ و نادرستی و پیمان شکنی است.

گاه مقصود از این واژه، کیش دروچ یا دین دیوپرستی در برابر دین مزداهرستی و پیروی از آتش است (یس . ۳۱، بند ۱) و گاه از آن فریب (یس . ۳۳، بند ۴) و یا پیرو کیش دروچ (یس . ۴۴، بند ۱۳) اراده شده است. (یس . ۳۳، بند ۴ و یس . ۴۴، بند ۱۳)

پاره‌ای از پژوهشگران با استناد به برخی از کاربردهای «دروچ» در اوستا و متنهای پهلوی، آن را به معنای مطلق «دیو» دانسته‌اند. از جمله این موارد می‌توان این نوشته کتاب «روایت پهلوی» را یادآوری کرد که: «پس دو دروچ فراز مانند: اهریمن و آذر.»

چنان که در این نوشته دیده می‌شود، اهریمن سرکرده و سالار و آفریدگار همه دیوان و دیوآز که از نام آورترین دیوان است، هر دو «دروچ» خوانده شده‌اند. اما در جای دیگری از همین متن، می‌خوانیم: «پداست که هر شب اهریمن و دیوان و دروجان برای میراندن آفریدگار هرمزد از دوزخ بتازند.» که در این جا از اهریمن در پایگاه سالاری و فرمانروایی و از دیوان و دروجان به منزله کارگزاران و سپاهیان وی، جداگانه نام برده شده است.

در مهریشت به ترکیب «میشرو دروچ» به معنی «دروغ گوی به مهر» (= پیمان شکن) برمی‌خوریم که در همه جا مفهومی برابر با «پیمان شکن» دارد. (← مهر دروچ)

درویشونث: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

درون: (در اوستا «درون» یا «دروننگه») نان کوچک سفید بدون خمیرمایه‌ای است که در آیینهای دینی پیشکش ایزد سروش می‌کنند. این نان نشانه و نماد همه پیشکشهای غیرآبکی مانند نان و گوشت و میوه و جز آن است که «میزد» خوانده می‌شود.

یسنه، هات ۸-۳ را «سروش درون» می‌خوانند و در یسنه، هات ۱۱، بند ۴ «درون» به معنی مطلق پیشکش آوردن و نذر و قربانی آمده است.

بهار درباره این واژه می‌نویسد: «درون نام سفره‌ای و نانی است که در آیینهای دینی زردشتی وجود دارد. این نام که به صورت کوچک یا بزرگ از آرد گندم تهیه می‌شود، نماد این جهان است. برجستگی دایره دور نان، نماد کوه البرز است که زمین را چون حلقه‌ای فرا گرفته

است. «گوِشواد» که روغن نهاده در میان نان است، نماد چکاد دائیتی است که در میان زمین است. قرص نان، نماد خورشید است. نانی که به صورت هلال تهیه می‌شود، نماد ماه است. سه تکه چوب بویایی که در سفره است، نماد اندیشه و گفتار و کردار نیک است. آب، سبزی و میوه، نماد دریاها، مرغزارها و جنگلهاست. (پژ. ص ۱۲۶-۱۲۵)

(در باره «درون» همچنین ← مینو. ص ۱۱۳)

دُرَوَند: (در اوستا «دُرگَوَنت» و در پهلوی «دوروَوند» یا «دوروَند» ضد «آشَوَن») پیرو دروج، دروغ پرست، دیو پرست، گمراه، ناپاک (= ناآشَوَن، ناپرهیزگار). دارمستتر از این واژه تعبیری جداگانه دارد و «دروند» را به معنی «دَوان» و نام دیو توفان می‌شمارد؛ اما در جای دیگری اشاره‌ای بدین تعبیر دارمستتر نشده است. (← آشَوَن و دُرَوَج)

دُریوگ: عنوان یا صفت گروهی از کسانی است که اهوره مزدا راه یافتن آنان را به «وَرَجَمکرد» ناروا می‌شمارد. این واژه در زبان پهلوی به چند معنی بکار رفته که از آن جمله «پدر و مادر فرزندی حرام زاده» است. بهار در گزارش فرگر دوم وندیداد (بند ۲۹) همین معنی را مناسب حال می‌داند؛ اما استاد مقدم معنی «کسانی که در بدنشان نقص یا علتی باشد» را ترجیح می‌دهد (جم. ص ۹۷) که با انتخاب دارمستتر در گزارش وندیداد (poverty) نیز هماهنگی دارد.

دُریوی: دیو دریوزگی و گدایی و از همکاران و یاوران نزدیک اهریمن است. در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۳) نام این دیو را در شمار کارگزاران بزرگ اهریمن می‌بینیم.

دست-پیمان: تعبیری است در گزارش وندیداد، برای دومین گونه از پیمانهای ششگانه در دادهای وندیدادی. در کتاب «روایات بزرگ» (بخش ۱، بند ۱) درباره این گونه پیمان می‌خوانیم: «هنگامی که دو سوی پیمان با فشردن دست و گفت و شنود با یکدیگر سازش می‌کنند و پیمان می‌بندند.»

دستور: در نوشته‌های پهلوی برای وزیر بزرگ یا بزرگ فرمدار (نخست وزیر) و گاه برای سرکرده و سالار پیشوایان دینی (موبدان) و نیز به معنی داور و داوری آمده است. فردوسی می‌گوید: «سیامک خجسته یکی پور داشت که نزد نیا جای دستور داشت» (پور. به نقل فپ.).

دَشْتان: (در اوستا «دَشَشْت» و در گزارش پهلوی «دَشَشْتْ» به معنی علامت و نشان به طور کلی و نشان خونی است که زنان بینند. «دشتان» در پهلوی و فارسی از همین ریشه است.)

۱. قاعدگی، حیض، عادت ماهانه زنان، خونریزی ادواری زنان. ۲. زن حائض (حائضه)، زنی که روزهای خونریزی و عادت ماهانه خود را می‌گذراند.

این واژه با تلفظ «داشتان» تاکنون در زبان ارمنی بکار می‌رود.

دشتان بهنجار^۱: ۱. خونریزی یا حیض زنان که به هنگام طبیعی باشد. ۲. زنی که به هنگام و به روال طبیعی، خون دشتان از وی برود.

دشتانستان: ساختمان یا بخشی از خانه که زن دشتان باید در مدت ناپاکی در آن بسربرد. (— ارمشگاه)

دشتان قرزی: درآمیختن و همخوابگی مرد با زن دشتان که گناهی بس بزرگ است.

دشتان نابهنجار^۱: ۱. خونریزی یا حیض زنان که اتفاقی و در هنگام غیرطبیعی باشد. ۲. زنی که در هنگام غیرطبیعی و برحسب اتفاق، خون دشتان از وی برود.

دروندیداد (فر. ۱، بند ۱۹-۱۸) دشتان نابهنجار از پتیاره آفرینی های اهریمن خوانده شده است.

دشتک: جنین، کودک پیش از زادن و هنگامی که هنوز در زهدان مادر است.

دوراکت: نام یکی از تورانیان دیوپرست (از قبیلۀ دانق) است. (آب. بند ۷۳) معنی این نام «دارنده آرزوهای دور و دراز» است.

دوروگ: نام یک بیماری ناشناخته است. (وند. فر. ۲۰، بند ۶)

دوزخ: (در اوستا «دوژانگه» یا «دوژانگهو» به معنی «جهان بد» یا «جهان زشت» یا «زندگی بد» در برابر «بهشت» یا «بهترین سرای» یا «بهترین زندگی») کُنام اهریمن و دیوان و جای گناهکاران و گمراهان و دروغ گویان در زندگی پس از مرگ است که از آن به «خانمان دروغ» یا «سرای دروغ» نیز تعبیر کرده اند و ما «کُنام دُروج» را در برابر آن آورده ایم.

در ادبیات دینی ایرانیان، دوزخ در میان زمین جای دارد؛ اما گاه جای آن در آفاخر (= شمال) است. در بندهشن می خوانیم: «دوزخ در میانه زمین، آنجاست که اهریمن زمین را سفت و بدان درتاخت.» و در جای دیگری از همان کتاب آمده است. «او (هُرمزد) هفتورنگ را به ناحیه شمال گمازد، آنجا که چون اهریمن درتاخت، دوزخ شد.»

دوزخ جایی است بسیار تاریک و تنگ و پر گند و دشواری و بدی. در همان کتاب بند-هشن آمده است: «دوزخ را گوید که تاریکی آن را) به دست توان گرفت و گندیدگی (آن را) به کارد توان بریدن...» و باز در جای دیگر از بندهشن می خوانیم: «دیوان از تاریکی (= دوزخ) بانگ کردند که: مردم اید، دیورا پرستید تا شما را رشک بنشیند...» که در این مورد «تاریکی» به معنی «دوزخ» بکار رفته است.

۱. این ترکیب را نگارنده در گزارش وندپداد بکار برده است.

در هر دو کتاب بندهشن و دینکرت گفته شده است که دوزخ در زیر «چینودیل» است.
(— چینود و گنام دروج)

دوژاگ: نامی است که مردم بد زبان به سگ «وَنگهاپَرَه» می‌دهند. (— ونگهاپره ووند. فر. ۱۳، بند ۲، زیر.)

دَهک: واژه‌ای است که به ساخت جمع در برابر آثرِبانان (موبدان) آمده است. پورداود درباره‌ی این واژه نوشته است: «در تفسیر پهلوی دَخَشک کاهنِبتار ترجمه شده و از برای توضیح افزوده‌اند: کسی که نشانه‌ی هُرمزَد بکاهد. در ترجمه سنسکریت اوستا، دَهک به Cihna که به معنی نشانه و علامت خاص است، ترجمه شده است. بنابراین تفاسیر، دهک برخلاف آثرِبان که حافظ علائم دینی است، کسی است که در او آثار و علائم دینی نیست.» (پور. یس. ج ۱، ص ۱۸۰) (— مورک و ورشن)

دَهَم آفریتی: (— آفرینگان دهمان و دهمان آفرین)

دَهَمان آفرین: (— آفرینگان دهمان و دهم آفریتی)

دِی: (در اوستا «دئوش» یا «دَدوش» و در پهلوی «داتار» و در فارسی «دادار» یا «دی») صفت اهوره‌مزدا است به معنی «آفریدگار». روزهای هشتم و پانزدهم و بیستم و سوم ماه و ماه دهم سال، بدین نام خوانده شده است.

گاه «دئوش» را در فارسی به «دین» برگردانده و روزهای سه گانه یاد شده را به ترتیب «دین به آذر»، «دین به مهر» و «دین به دین» خوانده‌اند. اما درست همان «دی» است و «دین» جداگانه نام ایزد است که روز بیست و چهارم ماه به نام اوست. (— دادار و دین)
یادآوری این نکته بجاست که واژه «دی» به معنی «زمستان» که در فارسی بکار رفته، از ماده «زیم» یا «زین» در اوستاست و با «دی» به معنی «دادار» یا «آفریدگار» پیوندی ندارد.

دی به آذر (روز...): نام روز هشتم ماه است. (— دادار = دی)

دی به دین (روز...): نام روز بیست و سوم ماه است. (— دادار = دی)

دی به مهر (روز...): نام روز پانزدهم ماه است. (— دادار = دی)

دین: (در اوستا «دینا» و در پهلوی و زند «دِن» یا «دین» یا «دینا» یا «دینک» و در فارسی «دین» از مصدر «دا» به معنی «اندیشیدن و شناختن»، هم‌ریشه با واژه سنسکریت به همین معنی است.)

در اوستا این واژه گاه به معنی «مذهب و کیش» و گاه به معنی «یکی از نیروهای پنجگانه آدمی» — که از آن به وجدان یا نیروی ایزدی بازشناسی نیک از بد تعبیر کرده‌اند — آمده

است. این نیرو پایدار و نامیرا و ازودیمه‌های اهوره‌مزدا در تن آدمی است. همین نیروی درونی است که در روز چهارم پس از مرگ بر سر چینودپل، اگر شخص نیکوکار و آشون و پاک باشد، به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و اگر گناهکار و ناآشون باشد، به کالبد زن پستیاره زشتی، روان او را پذیره می‌شود و او را به بهشت یا دوزخ می‌کشاند. (— هادخت نسک در همین کتاب)

بسیاری از پژوهشگران برآنند که واژه عربی «دین» به معنی «کیش و مذهب»، هیچ پیوندی با «دئنا»ی اوستایی ندارد و از بنیاد واژه آکدی «دینو» یا «دینو» به معنی قانون و حق و داوری است.

دین: نام ایزد بانوی نگهبان دین مزدپرستی است و با «چیستا» (— همین.) پیوند نزدیک دارد. او دختر اهوره‌مزدا و سپندارمذ و نگاهبان آسایش زنان است.

بیست و چهارمین روز ماه به نام این ایزدبانو است و شانزدهمین یشت که ویژه ستایش و نیایش ایزدبانو چیستاست، به سبب پیوند نزدیک این دو ایزدبانو، «دین یشت» خوانده شده است. (— دین یشت و چیستا)

دین (روز...): نام بیست و چهارمین روز ماه است. (— دین)

دین آگاه: کسی که از دین و دادها و آیینهای آن، آگاهی تمام دارد و آموزگار و رهنمون مردمان به آموزش و دریافت و پذیرش دین است. (— دین)

دین آگاهی: آگاهی تمام از دین و دادها و آیینهای آن و آموزگاری و رهنمونی مردمان به آموزش و دریافت و پذیرش دین. (— دین)

دین بُردار: کسی که دادها و آیینها و فرمانهای دین را به میان مردمان می‌برد و آنان را به دین‌باوری و دین‌پذیری رهنمون می‌شود. پیامبر. (— دین)

دین بُرداری: بردن دادها و آیینها و فرمانهای دین به میان مردمان و رهنمونی آنان به دین‌باوری و دین‌پذیری. پیامبری. (— دین)

دینگرت (= دینگرد): (در پهلوی «دینگرت» به معنی «کرده دینی» یا «کردارهای دینی») نام کتابی است بزرگ به زبان پهلوی که پژوهشگران فرهنگ ایرانی، آن را فرهنگنامه (دایرة المعارف) دانشهای دینی و عقلی خوانده‌اند.

این کتاب در حدود سده نهم میلادی (سده دوم و سوم هجری) در بغداد از روی بازمانده‌های ادبیات پارسی میانه (پهلوی) گردآوری و تدوین شده و در نه بخش به نگارش درآمده است که دو بخش نخستین آن از دست رفته و باقی مانده آن، ۱۶۹,۰۰۰ واژه را دربر می‌گیرد.

گردآورنده و نویسنده نخستین این کتاب، «آتور فرن یغ فرخ زاتان» (آذر قرن یغ پسر فرخ زاد)

بوده و پس از وی «آتور پات اُیستان» (آذر پاد پسر امید) آن را از نو تنظیم و تلخیص کرده و «دینکرت هزار در» نامیده است.

از چاپهای دینکرت می‌توان به ترجمه انگلیسی- گجراتی، چاپ «دستور بهرام پشتون سنجانا» و پسرش «پشتون دستور داراسنجانا» در سالهای ۱۹۲۸-۱۸۷۴ م. و ترجمه انگلیسی متن کامل دینکرت، چاپ «مدن» در دو جلد، بمبئی سال ۱۹۱۱ میلادی و ترجمه انگلیسی «وست» در جلد‌های ۱۸ و ۳۷ و ۴۷ S.B.E. اشاره کرد.

(برای آگاهی بیشتر درباره این کتاب مهم — دکتر محمدجواد مشکور: «گفتاری درباره دینکرت»، تهران ۱۳۲۵)

دین یشت: نام شانزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزدبانو چیستا (که با ایزدبانو «دین» پیوند تنگاتنگ دارد). این یشت، ۷ کرده و ۲۰ بند را دربر می‌گیرد. (— چیستا و دین)

دیو: (در اوستا «دَیَوَ») نام همگانی آفریدگان و کارگزاران و دستیاران اهریمن است که در برابر آفرینش اهورایی ایستاده و به پتیارگی با آن در ستیزند. خود اهریمن را «دیوان دیو» یعنی سالار و فرمانروای دیوان خوانده‌اند.

دیو در دین مزدیسنتی، مترادف «دُروج» (= دروغ) است، چنان که «دَیَوَیَسْتَه» (دیوپرست) را با «دروغ پرست» یا «دُروَند» به یک مفهوم بکار می‌برند. از دیوان و جادوان و پریان و گویان و کَر پان، غالباً با هم یاد می‌شود و همه آنان به یکسان نکوهش و نفرین می‌شوند. دیوان نزد هند و ایرانیان باستان، گروهی از پروردگاران ستودنی بوده‌اند؛ چنان که «دیو» یا «دِوا» در سنسکریت تاکنون به مفهوم «خداوند» (معنی اصلی آن «فروغ و روشنائی» است) باقی مانده و از همان بزرگداشت دیرینه برخوردار است. خط سنسکریت را نیز «دیوانگاری» (یعنی نگارش دیوان) می‌خوانند.^۱

در دیگر زبانهای هند و اروپایی نیز واژه‌های هم‌ریشه این واژه به همان معنی کهن دیده می‌شود، مانند «زنوس» در یونانی و «دئوس» در لاتینی و «دیو» در فرانسه و «دیوتس» (= خدایان) در ارمنی. اما درد گرگونیهای دینی و فکری ایرانیان (احتمالاً از مدت‌ها پیش از زرتشت)، سرشت و منش دیوان تغییر کرد و به کارگزاران و دستیاران اهریمن و گمراه کنندگان مردمان و تباه‌سازندگان آفرینش نیک اهورایی تبدیل شدند؛ همچنان که «آسوره»ها (= اهوره) نزد

۱. این نامگذاری یادآور خط آمیزی دیوان به «تهمورث» در شاهنامه است.

هندوان سرشتی اهریمنی و گمراه کننده یافتند.^۲
(— اهوره مزدا و ایندر)

دَیووک: عنوان یا صفت گروهی از کسانی است که اهوره مزدا در آمدن آنان را به «وَرَجَمکرد» ناروا می‌شمارد. (وند. فر. ۲، بند ۲۹) در زَند وندیداد «دَیوی» آمده و در توضیح آن افزوده شده است. «فریفتار». استاد مقدم در یادداشتهای خود برگزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) «دَیوی» را عَلت یا نقصی در بدن شمرده، اما بهار در گزارش همین فرگرد «فریفتار» توضیح زند وندیداد را آورده است. (پژ. ص ۱۶۹)

«دَیوی» — چنان که در شرح زیر این نام در همین یادداشتها آمده — نام دیو فریب است و بنابراین کاربرد آن در فرگرد دوم وندیداد به معنای «فریفتار» اشاره‌ای به همین دیو دارد و می‌تواند تعبیری از «آشموغ» هم باشد. (— آشموغ و دیوی)

دَیوی: نام دیوی است از دستیاران و کارگزاران مهم اهریمن که در شمار گمراه دیوان و دیگر دیوان از او یاد می‌شود. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)

دارمستتر این نام را با «دَیووک» — که در زَند وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) آمده است — یکی می‌شمارد. پورداود این دیورا «دیو فریب» خوانده است. (یش. ج ۲، ص ۴۰) (— دَیووک)

ر

راقا: نام اینزد نگاهبان داد و دهش و بخشندگی است. واژه‌های «رات» و «راتیه» در پهلوی و «راد» و «رادی» در فارسی بازمانده این واژه اوستایی و اصل آن به معنی فدیّه و نیاز و دهش و بخشش است.

راسپی: (در اوستا «رَئِثویشکر» و در پهلوی «راثوی») عنوان هفتمین تن از پیشوایان (موبدان) هشتگانه‌ای است که در ایران باستان برگذاری «رَئِشَر» (آیین نیایش و ستایش) را برعهده داشتند. راسپی (رئثویشکر) که معنی آن «آمیزشگر» یا «بهم‌آمیزنده» است، در این گروه در رده هفتم بود و کار آمیزش هوم با شیر و آب زور و بخش کردن آن را برعهده داشت و جای وی در سوی راست «فَریرتر» بود.

۲. نکته جالب توجه این است که هندوان کنونی در عین حفظ واژه «دیو» به همان معنی کهن «خدایوند»، واژه «دیوانه» را که از همان ریشه است، به معنایی که در فارسی دارد، بکار می‌برند.

امروزه همه کارهای برگذاری این آیین را تنها دو موبد (زوت و راسپی) برعهده دارند و در واقع راسپی به تنهایی نقش هفت موبد زیردست زوت را اجرا می‌کند.

در بندهشن درباره رویدادهای رستاخیز آمده است که در «یَرِشَن» بدان هنگام، اهوره مزدا خود «زوت» است و سروش پرهیزگار «راسپی». (— آبرت، آتروخش، آسنتر، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاوَنن.)

رام: (در اوستا «رام» یا «رامَن» به معنی «آرامش») نام ایزد هواست که به نامهای «ویو» (= وای یا وای درنگ خدای یا آندروای) و «وای وه» (= به وای) نیز خوانده شده است.

در اوستا «رام» جدا از «ویو» (= وای) است؛ اما در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) با او یکی شده است. نگاهبانی روز بیست و یکم ماه برعهده او و «رام یشت» (یشت یازدهم) در ستایش و نیایش وی است و نام او در اوستا با صفت «دارنده چراگاه خوب» و غالباً همراه نام ایزد مهر می‌آید.

درباره این ایزد در بندهشن می‌خوانیم: «رام که وای نیکوی درنگ خدای خوانند، خود وای درنگ خدای است که اندر مینوان، ارتشتاران سرداری را (به) خویشکاری دارد. روان پرهیزگاران را چون به چینود پل گذرد، وای نیکو دست بگیرد و به آن جای (مناسب) خویش برد. بدان روی رام خوانده شود که رامش بخش همه آفرینش است. هنگامی که وای بدتر جان را در تن از میان برد، او که وای نیکو است (آن را) بپذیرد و خورسندی بدهد.» (به نقل پُر، ص ۱۰۹)

(— آندروای، بدوای و به وای)

رام (روز...): نام روز بیست و یکم ماه است. (— رام)

رام یشت: نام پانزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد رام (= به وای = آندروای = ویو) که ۱۱ کرده و ۵۷ بند دارد. (— آندروای و رام)

رایومند: (در اوستا «رَیَوَنت» به معنی «دارنده جلال و شکوه و فروغ») صفت اهوره مزدا و برخی از ایزدان و آدمیان است و غالباً با «قره مند» (از قره برخوردار) همراه می‌آید.

همین واژه نام کوهی است در نیشابور که در فارسی «ریوند» گویم و به سبب آتشکده بزرگ «آذر بُر زین مهر» که در آن بوده، شهرت یافته است. (— رثونت)

رَیَمَن: نام کوهی است (زام. بند ۵). پورداود احتمال داده است که این نام به معنی «دولت خانه» یا «ثروت سرا» باشد.

رَیَوَنت: نام کوهی است (زام. بند ۶). این نام در فارسی «ریوند» شده و جای آتشکده مشهور «آذر بُر زین مهر» در آن بوده است. در بندهشن، جای این آتشکده یک بار کوه ریوند و یک بار کوه گناود (گناباد) خوانده شده است. (— برزین مهر و رایومند)

رَپِشَوین: (در اوستا «رَپِشَوین» و در پهلوی «رَپِشَوین» و «رَپِیهوین» به معنی «نیمروز») نام دومین گاه در بخش بندی گاههای پنجگانه شبانروز است که «رِپشَوینگاه» نیز خوانده می شود. (— رِپشَوین ایزد و رِپشَوینگاه)

رَپِشَوین: نام ایزد نگاهبان دومین گاه از گاههای پنجگانه شبانروز (از نیمروز تا پسین) است و «فَرادت فشو» (ایزد نگاهبان چار پایان خُرد) و «زنتوم» (ایزد نگاهبان بخش یا ناحیه) از یاران و همکاران اویند.

این واژه در کتابهای روایت و نیایشهای زرتشتیان با نگارشهای گوناگون آمده است. از آن جمله: رفتن، رفتون، ر پتیین، ر پتین، ریشون، ر پتون، ریتن، رفیتون و رفیتن. رَپِشَوین: نام ایزد نگاهبان تابستان است و «آفرینگان رَپِشَوین» ویژه اوست. (— آفرینگان و رِپشَوین)

رَپِشَوینگاه: در بخش بندی گاههای پنجگانه شبانروز، دومین گاه یعنی از نیمروز تا پسین (از ظهر تا عصر) را بدین نام می خوانند. در «روایات داراب هرمزدیار» و در «نیرنگستان» آمده است: «رِپشَوینگاه از نیمروز تا سه ساعت پس از نیمروز را گویند.»

رَپِشَوینگاه: نام یکی از پنج نیایش (نماز) شبانروز است که به هنگام نیمروز تا پسین اختصاصی دارد. این نیایش که در بخش «پنج نیایش» در «خرده اوستا» آمده است، ۱۲ بند را دربر می گیرد. رَتو: (در پهلوی «رَت» و در فارسی «رَد») این واژه در اوستا به دو معنی بکار رفته است. نخست به معنی گاه و هنگام و زمان و دوم به معنی داور داد گاه ایزدی. در گاهان (یس . ۲۹، بندهای ۳ و ۶ و یس . ۳۱، بند ۲) زرتشت خود «رَتو» (داور میان دو گروه مزداپرستان و دیوپرستان) خوانده شده است. در اوستای نو، واژه «رَتو» با «آهو» (— همین.) همراه آمده و معنی داور و سرور و بزرگ و پیشوای میثوی دارد. در گزیده های زادسپرم نیز این واژه به معنی سرور پیشوایان دینی (موبدان) آمده است.

در ترکیب «ویسپرد» نیز همین واژه «رَتو» را می بینیم. (— ویسپرد) رَتومند: (در اوستا «رَتومنت» به معنی «دارنده سروری و بزرگی») صفت اهوره مزداست که غالباً همراه «آهومند» (آهومنت) می آید. (— آهومند) رَد: به معنی سرور و بزرگی روحانی (به مفهوم عام) و گاه به معنی «موبدان موبد» آمده است. (— رتو)

رسایی: برگردان «هوروتات» است که در گاهان بدین صورت آورده ایم. (— خرداد) رَسَنات: نام یکی از ایزد بانوان در دین مزداپرستی است که معنی لفظی آن را «دادگری و

جوانمردی» نوشته اند. نام این ایزد بانو غالباً با صفت «نیک» و همراه با نام «اِیَرِث» (همین.) می‌آید. از خویشکاری «رَستات» در اوستا سخنی به میان نیامده و تنها می‌توان دریافت که از یاران و همکاران ایزد بانوان «آرت» (= اشی) و «چیستا» است.

رَشن: (در اوستا «رَشنو» به معنی پرهیزگاری یا درخشش [۴]) نام ایزد دادگری، یکی از ایزدان نامدار در دین مزدیسنا است. رشن پس از ایزدان مهر و سروش، سومین داور روزپسین به‌شمار می‌آید. او پسر اهوره مزدا و سپندارمذ و برادر ایزدبانو آشی و ایزدان سروش و مهر و ایزدبانو دین است. (ار. بند ۱۶) اوست که همراه ایزدان مهر و بهرام به میان رده‌های رزم‌آوران می‌رود و راست‌کرداران را پیروزی می‌بخشد. (بهرام، بند ۴۷)

نام این ایزد، غالباً با صفت «راست» یا «راست‌ترین» همراه می‌آید و گذشته از مهر و سروش با ایزد آرشتات (= آرشتاد = آشتاد) نیز پیوند نزدیک دارد.

دوازدهمین یشت اوستا و هیجدهمین روز ماه به نام این ایزد است. از «رشن یشت» برمی‌آید که رشن بویژه با دزدان و راهزنان در ستیزه و مایه نگرانی آنهاست. رشن نه تنها در سراسر هفت کشور زمین، در خشکی و دریا، بلکه در جهان زَبرین، در سپهر ستارگان و ماه و خورشید و فضای فروغ بی پایان (گَرزَمان) نیز حضور دارد.

در بندهشن، رشن ایزد دادگری و مینوی راستی است که برای رهایی و بهروزی جهان استومند، دیوان و بدکرداران رانابود می‌کند. در «آوگَمَدَیِچا» از آمدن رشن همراه ایزد مهر و سروش و باد و اشتاد و بهرام و قَروشی‌های آشَوَنان به پذیره روان نیکان در گذشته در بامداد روز چهارم پس از مرگ، سخن به میان آمده است. اردای ویراف‌نامه و مینوی خرد این ایزد را ترازو دار روزپسین می‌خوانند که کفۀ ترازو را به هیچ سویی متمایل نکند و سرمویی نادرستی و بیداد در کار او راه نیابد. در بندهشن گفته شده است که یوغ (میانه شاهین) ترازوی ایزد رشن بر چکاد دایتی است. (همین.) به نوشته همین متن، گل نستر (= نسرین) و بیره این ایزد است.

نام ایزد رشن را در ادب فارسی به گونه «رَش» هم می‌بینیم.

رَشن (روز...): نام هیجدهمین روز ماه است که نگاهبانی آن را ایزد رشن برعهده دارد. در اشاره به روز رشن، فردوسی می‌گوید:

«چو هور سپهر آورد روز رش ترا زندگی باد پدram و خوش»

و عتصری:

«درآمد در آن خانه چون بهشت به روز رش از ماه اردیبهشت»

رَشن یشت: نام دوازدهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد رشن که ۳۸ بند دارد. (همین رشن)

رَنگها (= آرتگ): نام یکی از دورود مهم و ورجاوند در اساطیر ایرانیان است که جای آن را در ایران ویج دانسته‌اند و بارها در بخشهای گوناگون اوستای نواز آن سخن به میان می‌آید و رویدادهای بسیاری در کرانه آن اتفاق می‌افتد.

سرزمینهای گرداگرد سرچشمه رود رنگها، شانزدهمین بخش جهان است که اهوره‌مزدا آن را آفریده است. (وند. فر. ۱، بند ۲۰)

بسیاری از پژوهشگران اوستا کوشیده‌اند تا جای این رود را بشناسند و آن را با یکی از رودها در سرزمینهای ایرانی تطبیق دهند؛ اما برخی برآنند که نمی‌توان این رود را رودی واقعی دانست و باید آن را رودی اساطیری و افسانگی شمرد.

بهار نوشته است که در دوره ساسانیان، این نام را با «آروند» (دجله) یکی شمرده‌اند. (پژ. ص ۷۹)

روان: (در اوستا «اورَوَن» و در پهلوی «رووان») چهارمین نیرو از نیروهای پنجگانه آدمی و پاسخ‌گوی کردار اوست. گزینش خوب یا بد برعهده این نیرو است و پس از مرگ پاداش‌گذار نیک و یا پادافره‌گذار بد را دریافت می‌کند. روان پرهیزگاران به قزوشتی آنان می‌پیوندد و در بهشت بسر می‌برد و روان بد کرداران تنها می‌ماند و در دوزخ رنج می‌کشد.

در گزیده‌های زاد سپرم، روان سه بخش دارد: روان اندر تن یا روان نگهبان، روان بیرون از تن یا روان اندر راه و روانی که در جهان میثوی است.

روایات بزرگ: نام دیگری است برای «روایات داراب هرمزدیار». (سهمین.)

روایات داراب هرمزدیار: نام یکی از مشهورترین کتابهای روایت است که در سال ۱۹۲۲ ب.م. در بمبئی به کوشش «هیرید مانکجی رستم جی اونوالا» به چاپ رسیده است.

رَوَذِیْت (= رَوایذِیْت): نام کوهی است (زام. بند ۲). در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۷) این کوه «رُذِشْتَوَمَنَد» نامیده شده و نویسنده آن کتاب، این نام را به معنی «کوهی که گیاهان فراوان در آن روید» گرفته است. دارمستتر گمان برده است که این کوه همان «رویان» باشد در طبرستان که جغرافیادانان بدان اشاره می‌کنند.

ریگ ودا: نام کهن‌ترین بخش نامه باستانی هندوان است به زبان سنسکریت که سرودهای ستایش خدایان را دربر می‌گیرد. زمان نگارش این بخش و دیگر بخشهای وداها را از ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد دانسته‌اند. (سهم ودا)

ز

زاد-مرگ: نام خانه یا اتاقی است که پیکر مرده را در دورهٔ بدی آب و هوا، پیش از بردن آن به دخمه، در آن می‌گذارند. (وند. فر. ۸، بند ۸، زگد.) (— کده)

زامیاد: (در اوستا «زَمَیَرَت» و در پهلوی «زام‌یَرَد» به معنی «ایزد زمین») نام ایزدی است که غالباً از او با صفت «نیک گنش» یاد می‌شود. نوزدهمین یشت — اگر چه جز نخستین هشت بند آن که نام کوههای روی زمین را دربر دارد، دیگر بندهای آن به «فر» مربوط می‌شود — به نام ایزد زامیاد نامگذاری شده است. بیست و هشتمین روز ماه نیز به نام این ایزد خوانده می‌شود و گل زعفران ویژهٔ اوست. به نوشتهٔ بندهشن ایزد زامیاد از همکاران و یاران امشاسپند امرداد است.

برخی از پژوهشگران برآنند که «زامیاد» نام دیگری است برای امشاسپند «سپندارمذ»، امشاسپند بانوی نگاهبان زمین. اما جای این پرسش باقی است که: اگر این دو یکی هستند، چرا روز پنجم ماه به نام «سپندارمذ» و روز بیست و هشتم به نام «زامیاد» خوانده شده است؟
زامیاد (روز...): نام روز بیست و هشتم ماه است. (— زامیاد)

زامیاد یشت: نوزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانهٔ اوستاست که به نام ایزد زامیاد (— همین.) خوانده شده و هشت بند سرآغاز (نام کوههای روی زمین) و پانزده کرده (مشمول بر ۸۸ بند) را (که به فر اختصاص دارد) دربر می‌گیرد. این یشت را «کیان یشت» نیز خوانده‌اند.

زاورون: (در پهلوی «زَرمان» به معنی پیر یا پیرانندیشه) نام دیوی است از یاوران و کارگزاران بزرگ اهریمن که او را «دبو کشندهٔ پدران» یا «دیوپیری» خوانده‌اند. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)
زَرُشت (= زَرُدشت): (در اوستا «زَرَتوشتر» به تعبیری به معنی «دارندهٔ اشر زرد» و به تعبیر دیگر «دارندهٔ روشنائی زرین رنگ») نام پیامبر و بنیادگذار دین زرتشتی یا مزداهپرستی یا دین بهی و سرایندهٔ گائاهای پنج گاهان (کهن‌ترین بخش اوستا) است. (— پیش. بخش ۱)

زَرُشت سپیتمان: نام زرتشت است همراه با نام خانوادگی او. (— سپیتمان)
زَرُشتوم: (در اوستا «زَرَتوشترَویتَم» و در پهلوی «زَرَتُشتوم» به معنی «همانند زرتشت» یا «زرتشت‌سان») نام ایزدی است از همکاران «آویسرَوتریتَم» (— همین.) که پرستاری و نگاهبانی همهٔ پیشوایان دینی بدو سپرده شده است.

برخی از پژوهشگران اوستا، این واژه را عنوان بزرگترین پیشوای دینی یا «مَسْمَغان» (سرکرده و سالار مغان) دانسته‌اند که به منزلهٔ پاپ نزد کاتولیکها بوده است. بیرونی «مَصمغان» نوشته و مرکز فرمانروایی روحانی او را شهر «ری» دانسته است.

این واژه، همچنین به معنی قلمرو فرمانروایی چنین پیشوایی نیز آمده است. (— فرور.

بند ۲۱)

زَرْتَوِشْتَرَوَقَم: (— زرتشتوم)

زَرْدَقَه نام کوهی است. (زام. بند ۱) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) نام این کوه «زَرید» آمده و با «مانوش» (= اوستایی «مَنوش») یکی شمرده شده است. در زامیاد یشت، این رشته کوه در برابر «هَریتی» (= البرز) و دومین کوهی است که از آن سوی «مَنوش» نیز همه سرزمینهای خاوری و باختری را در میان گرفته است. (— منوش و هریتی)

زَرَقِیَه: صفت روغنی است که در ساختن خورش بهشتی بکار می‌رود؛ خورشی که پس از درآمدن روان پرهیزگاران و آشنان به فروغ بی پایان برای آنان می‌آورند. (هادر. فر. ۲، بند ۱۸)

این واژه، صفت است به معنی «بهاری» (منسوب به «زَرِم» به معنی «بهار»). در دایستان دینی (بخش ۳۱، بند ۱۴) درباره این واژه آمده است: «چون کره به دست آمده از شیر گاو که در دومین ماه بهار دوشیده باشند، به خوبی ولدت بخشی معروف است، در اوستا این نام (زَرِیْتَه) را برای روغنی که در خورش بهشتی بکار می‌رود، برگزیده‌اند.»

زَرِنَوَقَمَت: نام دریاچه یا آبیگری است که در خرده اوستا (بند ۸) ستوده می‌شود. در بندهشن (بخش ۲۲، بند ۶) می‌خوانیم که دریاچه «زرمند» (= زرنومنت) در همدان است، اما امروزه نمی‌توان جای درست آن را تعیین کرد.

زَرِنَوَقِیْتی: نام یکی از رودهایی است که به دریاچه کیانسیه (هامون) می‌ریزد. این نام، ساخت مادینه (مؤنث) «زَرِنَوَقَمَت» (زرمند یا دارای زر) است. در بندهشن (بخش ۲، بند ۳۴) «هیرمند» و «زرمند» نام یک رودخانه خوانده شده، اما در زامیاد یشت (بند ۶۷) از «زَرِنَوَقِیْتی» و «هَرِنَوَقَمَت» (هیرمند) جداگانه یاد شده است.

زَرَوَان: (در پهلوی «زوروان» و در فارسی «زروان» به معنی «زمان» و «زمانه») نام ایزدی است که از او با صفت‌های «بی کرانه» و «درنگ خدای» یاد شده و مانند دیگر میثویان و آفریدگان اهوره مزدا درخور ستایش و شایسته نیایش است.

در روزگار ساسانیان، فرقه‌ای در دین زرتشتی وجود داشت که در ملل و نحل شهرستانی و دیگر منابع، از آن به نام «زروانیته» یاد شده است. درباره باورهای این فرقه، نوشته‌اند که اینان اهوره مزدا و اهریمن — هر دو — را از آفریدگان «زروان» می‌دانستند. شهرستانی روایتی را می‌آورد که بنا بر آن، زروان بزرگترین آفریده نور بود و او را در چیزی شک پیدا شد و از آن شک، «اهریمن» پدید آمد. همو روایت دیگری را نقل می‌کند که به موجب آن، زروان بزرگ نه هزار و

نهد و نود و نه سال به نیایش ایستاد تا او را پسری آید و چون آرزوی او برنیامد، با خود اندیشید که شاید این جهان هیچ باشد. از همین توهم او اهریمن پدید آمد و هرمزد از عالم یقین برخاست و هر دو در شکم مادر بودند. هرمزد نزدیک در بود؛ اما اهریمن به نیرنگ شکم مادر را بردرید و پیش از آن به بیرون شتافت و جهان را بگرفت.

در رساله «علمای اسلام به دیگر روش» — که پاسخنامه ای است از سوی پیشوایان دین زرتشتی به پرسشهای علمای دین اسلام و پیداست که نویسنده ناشناس آن، خود از گروه زروانیان بوده — چنین می‌خوانیم: «در دین زرتشت چنین پیداست که خدا جز از زمان، دیگر همه (را) آفریده است و آفریدگار، زمان است و زمان را کرانه پیدا نیست و بالا پدید نیست و بن پدید نیست. او همیشه بوده است و همیشه باشد و هر که خردی دارد، نگوید که زمان از کجا پیدا آمد و با این همه بزرگواری که بود، کس نبود که وی را آفریدگار خواندی؛ زیرا که آفرینش نکرده بود. پس آتش و آب را بیافرید. چون به هم رسانید، اورمزد پدید آمد. زمان هم آفریدگار بود و هم خداوند به سوی آفرینش که کرده بود. پس اورمزد روشن و پاک و خوش بو و نیکو کردار بود و بر همه نیکوییها توانا بود. چون فروشیب نگریست نود و شش هزار فرسنگ، اهریمن را دید سیاه و پلید و گنده و بد کردار و اورمزد را شگفت آمد که دشمنی سهمگین بود. اورمزد چون آن دشمن را دید، اندیشید که مرا این دشمن بر باید گرفت و اندیشه کرد به چند وجه اقرار همه بیندیشید و پس آغاز کرد و اورمزد هر چه کرد، به یاری زمان کرد و هر نیکی که در اورمزد بایست، بداده بود و زمان درنگ خدای اورمزد پیدا کرد...»

از مجموع افسانه‌ها و مدرکهای کهن درباره «زروان»، می‌توان چنین برداشت کرد که زروان پیش از هر چیز دیگر وجود داشت و هزار سال به نیایش ایستاد تا او را پسری که نامش هرمزد خواهد بود، پدید آید؛ پسری که باید آسمان و زمین و همه دیگر آفریدگان را بیافریند. اما پس از هزار سال به اندیشه ای شک آلود فرو رفت که: «آیا بیهوده کوشیده‌ام؟» و در این هنگام بود که هرمزد و اهریمن به زندان وی درآمدند. هرمزد از خواست و آرزوی او به داشتن فرزند و اهریمن از شک وی.

زروان چون از وجود فرزند آگاهی یافت و دانست که هرمزد به دهانه زهدان نزدیک‌تر است، سوگند خورد که: «هر که زودتر نزد من آید، فرمانروایی جهان را بدو سپارم.» هرمزد که از اندیشه پدر آگاه بود، در همان زهدان، اهریمن را از آن اندیشه آگاه ساخت. اهریمن کوشید که پیش از هرمزد از زهدان بیرون شود؛ اما چون هرمزد به دهانه زهدان نزدیک‌تر بود، اهریمن زهدان را درید و از آن بیرون جست و خویشتن زشت خویش را به زروان بنمود که: «من فرزند توام.» زروان چنان فرزندی را که همه تیرگی و گند و ستیز بود، نپسندید. در همین هنگام هرمزد

زاده شد که روشن و خوش بوی بود و زروان دانست که پسر آرماني اوست. زروان چون سوگند خورده بود، ناگزير جهان را به اهریمن سپرد و گفت: «ای اهریمن! ترا شهریار می‌کنم تا نه هزار سال فرمانروایی کنی؛ اما هرمزد را چنان آفریده‌ام که بر تو چیرگی یابد و پس از دوره‌ی نه هزار ساله تو، اوست که به شهریار جهان خواهد رسید و چنان فرمان خواهد راند که کام اوست.»

آنگاه زروان به هرمزد دسته‌ای «برسم» سپرد که نشانه‌ی موبدی بر جهان است و بدو گفت «تا این زمان من برای آمدن تو نیایش کرده‌ام؛ از این پس، این تویی که برای من نیایش خواهی کرد.»

بدین گونه اهریمن فرمانروای جهان شد و هرمزد به یاری نیایش کردن‌ها سرانجام بر او چیرگی خواهد یافت.

زروان خدای زمان است که در اوستا اهمیت چندانی ندارد؛ اما از نوشته‌های روزگار ساسانیان برمی‌آید که در آن دوران، سخت مورد توجه و ستایش مردم بوده است. سرشت او جاودانگی و بی‌کرانگی است و همه‌ی آفرینش در اوستا. سرچشمه‌ی هستی و بن‌مایه‌ی ماده، زمان، سامان کیهانی و در یک سخن، هستی کل است. خود منشأیی ندارد و منشأ همه چیز است. هیچ کس را توان برآشتن و فرمانروایی بر او نیست. خرد و توانایی او نیز بی‌کران است.

زروان بی‌کرانه است و از این رو برای هیچ‌یک از آفریدگان او — حتی خدایان — شناختنی نیست. از زروان بی‌کرانه، زروان کرانمند با نه هزار سال درازا پدید می‌آید که در طی آن، میان دو فرزند زروان بی‌کرانه — هرمزد و اهریمن — نبرد درمی‌گیرد و با پیروزی هرمزد بر اهریمن پایان می‌پذیرد و دوران زروان کرانمند به سر می‌رسد.

سال کیهانی زروانی که نه هزار سال درازا دارد، در برابر سال کیهانی مزدایی قرار می‌گیرد که دوازده هزار سال است و به چهار دوره‌ی سه هزار ساله بخش می‌شود. (نقل به اختصار و با اندک دگرگونی در نگارش، از مقاله‌ی پورداود به نام «زروان» در «خرده». ص ۹۷-۹۱ و توضیح‌های بهار در پژ. ص ۱۲۳-۱۲۱)

آقای بهار در یادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «فرقه‌ی زروانیه به احتمال قوی قبل از زرتشت وجود داشته و دین توده‌ی مردم بوده است و ظهور آن به دوره‌ی ساسانیان ربطی ندارد.»

«مؤسس خورناسی» مورخ ارمنی روایتی را درباره‌ی «زروان» از «سیبیل لا بروس» نقل می‌کند که بنا بر آن، زروان به اتفاق دو برادر خود «تیتان» و «هابه‌توسته» که همان «سام» و «کام» و «هابت» بودند، پیش از ساختمان برج بابل بر روی زمین فرمانروا شدند و بعد زروان بر دو برادر خویش چیره شد و سرانجام زرتشت مغ، پادشاه بلخیها یعنی مادها زروان را مبدأ و پدر خدایان نامید. (— مؤسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمه‌ی گ. نعلبندیان، نشریات دانشگاه

یروان ارمنستان / ۱۹۸۴-ص ۳۰)

زَریز: (در اوستا «زیری ویری» به معنی «زَرَتین بر» یا «زَرَتین زره») نام پسر لهراسپ و برادر گشتاسپ^۱ و سپاهبد ایران در جنگهای دینی ایرانیان و تورانیان به روزگار پیامبری زرتشت و شهریار گشتاسپ است که در همین جنگها به دست «بیدرفش» جادو، سپاهبد تورانیان کشته می‌شود.

داستان زندگی و رزم‌آوری زریز در منظومه پهلوی «آیاتکار زریران» (یادگار زریز) و در هزاربیت سروده دقیقی (که در شاهنامه فردوسی درج شده) آمده است.

زَمَرَم: (= زمزمه) تعبیری است برای «باز» که در کتابهای فارسی و عربی آمده است. (— باز) زَتوم: نام ایزد نگاهبان «زنتو» (بخش یا ناحیه) و از همکاران ایزد «ریشوین» است. (— ریشوین)

زَنَد: (در اوستا «زنتی» یا «آزیتسی» به معنی گزارش، تفسیر و آگاهی) در نوشته‌های پهلوی مقصود از این واژه، متنهاي اوستایی و بویژه گزارش پهلوی آنهاست و گاه برای روشنی بیشتر «زند اوستا» می‌نویسند.

برخی از پژوهندگان، واژه معرب «زندیق» را از همین ریشه دانسته‌اند. (— زندیک) زَنده زَوَان: به نوشته دارمسترنام آیین نیایشی است برای زنده کردن روان و سزاوار ساختن آن به درآمدن به بهشت. (وند. فر. ۹، بند ۵۶-۵۵، زیر.)

زَنَدیک: (در اوستا «زَنَد») کسی که پیرو دین مزدایی نباشد یا از آن برگشته باشد. این واژه را غالباً با «جادو» (کسی که کارش جادویی است یا به تعبیر امروزی جادوگر) همراه می‌آورند. «مانی» اندیشه و رب بزرگ روزگار ساسانیان از سوی موبدان زرتشتی با همین واژه «زندیک» توصیف شده و این همان واژه است که معرب آن «زندیق» را در نوشته‌های پس از اسلام فراوان می‌بینیم. دکتر تفضلی نوشته است که «زندیک» در مورد کسی که متون دینی را برخلاف شرع و به روش غیرمجاز تفسیر می‌کرده، بکار می‌رفته است. (— مینو. ص ۱۳۵) (— وند. فر. ۱۸، بند ۵۵-زیر.)

زَو: (در اوستا «اوزو» به معنی «یاری‌رسان» پسر «توماشپ» به معنی «دارنده اسبان فربه») نامی است که تنها یک بار بدان برمی‌خوریم. او از آشونان و پاکان شمرده شده و به فروشی او درود فرستاده شده است. (فرور. بند ۱۳۱)

۱. «نیرگ» بدون آوردن دلیل و مدرکی، «زریز» را پسر گشتاسپ می‌خواند. (— دینها. ص ۳۲۶)

به نوشته دینکرت (کتاب هشتم، بخش ۱۲) زو پسر تهماسب از پشت منوچهر و از پادشاهان ایران زمین بوده است. در بندهشن، این نام به گونه زاب تهماسبان آمده و گفته شده است که پس از کشته شدن نوذربه دست افراسیاب، او که نبیره نوذرو از پشت منوچهر بود به پادشاهی برگزیده شد و پنج سال بر ایران زمین فرمانروایی کرد. (بن. بخش ۳۱، بند ۲۳ و بخش ۳۴، بند ۶) حمزه اصفهانی این نام را یک بار زاب بن سوما سب و بار دیگر زو بن تهماسب نوشته و مدت فرمانروایی او را چهار سال دانسته است. ابوریحان بیرونی زاب بن تهماسب را به چند واسطه از پشت منوچهر شمرده و مدت پادشاهی او را نه سال نوشته است. بلعمی این نام را زوار پسر طهماسب نوشته و مدت فرمانروایی او را سی سال دانسته است.

در شاهنامه زو پسر طهماسب خوانده شده و بی آن که از نیاکان او سخنی به میان آید، مدت پادشاهی او پنج سال نوشته شده است.

زوت: (در اوستا «زوتر») عنوان بزرگترین پیشوای دینی است که یرشن (آیین ستایش و نیایش) را رهبری می‌کند و هفت موبد دیگر که عنوانهای آنها به ترتیب القبایی آبرت، آتروخش، آسنتر، راسپی، سروشاورز، فربرتار و هاوتن است، به رهنمونی او عهده‌دار کارهایی در برگذاری این آیین‌اند. (— همین نامها)

اهمیت این عنوان در دین مزدپرستی تا بدان پایه است که به نوشته بندهشن (بخش ۳۰، بند ۳۰) در هنگام رستاخیز برای نابود کردن اهریمن یرشن برگذار می‌شود و در آن آیین، اهوره‌مزدا خود نقش «زوت» را برعهده می‌گیرد. همچنین در گاهان (یس. ۳۳، بند ۶) زرتشت خود را «سرودخوان» (= زوت) خوانده است و در دینکرت (بخش ۹، فر. ۳۳، بند ۵) می‌خوانیم که در روز پسین و هنگام فرسگرد (نوشدن دین و جهان) زرتشت به ستایش می‌ایستد و خود در آن یرشن «زوت» می‌شود.

امروزه نقش هفت موبد زیردست «زوت» را تنها «راسپی» برعهده می‌گیرد و اجرا می‌کند. این واژه در سنسکریت «هوتا» یا «هوتر» است به معنی سرودخوان و شاعری که در خواندن سرودهای دینی تخصص داشته باشد.

زور: (در اوستا «زوتر») و در پهلوی و فارسی «زهر» یا «زور» (نیازها و پیشکشهای آبکی) (مایع) مانند شیر و نوشابه «هوم» و مانند آنهاست که به آیین نیایش می‌برند و در برابر «میزد» (نیازها و پیشکشهای غیرآبکی) قرار می‌گیرد. در نوشته‌های زرتشتیان برای بازشناسی این واژه از واژه‌های همانند، آن را به گونه «آب زور» یا «آب زهر» هم آورده‌اند و «آب زور نیایش» نام دیگری است برای «اردویسوربانو نیایش».

نوع دیگری از «زور» هم هست که آن را «آتش زهر» یا «آتش زور» گویند و آن به دنیه

گوسفند است که در موردهای ویژه‌ای به آتش مقدس می‌دهند.

(— آب زورو میزد)

زَوَر: نام ایزد بانویی است که نیایشگران از او یاری می‌خواهند. (یس . ۸، بند ۳)

زَری: (— زیریچ)

زَریچ: (در پهلوی «زَریز») نام یکی از گماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) است. نام این دیوبه معنی «زرد رنگ» یا «سبز رنگ» است و او را دیو گرسنگی خوانده‌اند که نامش همواره همراه «توروی» (دیوتشنگی) می‌آید.

زیرِیچ هِیستارِ امشاسپند بانو امرداد است و در بندهشن «زهرسان» خوانده شده است.

(— توروی)

زَیری فِیاگ: نامی است که مردم بدزبان به دیوی به نام «زَیری فِینگوره» داده‌اند.

(— همین.)

زَیری فِینگوره: نام دیوی است از آفریدگان اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده سپند مینورا می‌کشد. (— وند. فر. ۱۳، بند ۶-زیر.)

می‌توان گمان برد که این نام، صورتی از نام «زَیری» یا «زَیریچ» باشد. (— زیریچ)

زیناوند: (در اوستا «آزینَوَنَت» یا «زَینتَنگَهَوَنَت» به معنی «دارنده رزم افزار»^۱) صفتی است که غالباً برای «تَهَمورث» (— همین.) و گاه برای دیگران آمده است.

جزء نخست این ترکیب را که «زین» (به معنی «رزم افزار») است در فارسی در ترکیب‌هایی چون «زین افزار» (به همان معنی «رزم افزار») و «زندان» (در اصل به معنی اتبار رزم افزار یا اسلحه‌خانه) می‌بینیم.

زین گاو: (در اوستا «زَینِگاو» یا «زَینِگاو» و در پهلوی «زین گاو») نام یکی از دشمنان ایران است که افراسیاب او را می‌کشد. (زام. بند ۹۳) این نام با صفت «دروغ گو» (دروغ پرست) همراه آمده و «یوستی» در «نامنامه ایرانی» معنی آن را «دارنده گاو زنده» دانسته است. بهارنوشته است: «محملاً معنی گاو زنده می‌دهد.» در گزارش اوستای «پورداد» این نام به صورت «زینگیاب» آمده است.

به نوشته بندهشن، «زین گاو» از تازیان بود که به ایران شهر آمد و شاهی آن را بگرفت و به هر که به بدچشمی نگریست، کشته شد. ایرانیان افراسیاب را به خواهش خواستند تا آمد و آن زین گاو را کشت و خود شاهی ایران شهر کرد.

۱. دکتر طفلی «زیناوند» را «هوشا» معنی کرده است. (— مینو. ص ۱۱۸)

در شاهنامه از زین گاو تازی سخنی به میان نمی‌آید؛ اما گفته می‌شود که تازیان به ایران آمدند و افراسیاب با ایشان جنگ کرد و آنان را شکست داد.
زینیاور خویذاهه: نام آوردگاهی است که گشتاسپ در آن بر هیستاران خود چیرگی می‌یابد.
 (گو. بند ۳۰) گلندر در متن اوستای خود، این نام را «جینیاور» ضبط کرده است.

س

سام: (← گرشاسپ)
سام گرشاسپ: (← گرشاسپ)
سام گرشاسپ نریمان: (← گرشاسپ)
ساوگنت: نام کوهی است که در خرده اوستا (نیا. بند ۸) با صفت «مزدا آفریده» آمده و ستوده شده است.
ساوَنگَهی: (از ریشه «سَوَنگَه» به معنی «سود و بهره») نام ایزد نگاهبان چارپایان بزرگ و از همکاران «هاونی» است. (← هاونی)
سایریوت: نام کوهی است. (زام. بند ۴)
ساینی: نام سرزمینهایی است که در فروردین یشت (بند ۱۴۴) قَرَوَشی های زنان و مردان آشَوَن آنها ستوده شده است. پورداود نوشته است: «تعیین مملکت سایینی بکلی غیرممکن است. وندیشمان و بعد از او دارمستتر نوشته‌اند که از این مملکت چین اراده شده است؛ اما امروزه کسی طرفدار این عقیده نیست.» (یش. ج ۲، ص ۵۶)
سایوژدزی: نام کسی است که در آبان یشت (بند ۷۲) از دو پسر او «آشَوژدنگَه» یاد می‌شود.
 (← اشوزدنگه)
سَینی: نام دیوی (یا بیماری؟) است که تنها در خرداد یشت (بندهای ۲ و ۳) بدان برمی‌خوریم و آگاهی دیگری از آن نداریم.
سَینَت آرمیتی: (← سپندارمذ)
سَینَت گاه: (= سَینَت مَینوگاتا) نام سومین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه است که از نام سومین گاتا گرفته شده است. (← اندرگاه)
سَینَت مَینوگاتا: نام سومین گاتا یا سرود از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه، هات ۴۷ تا

۵۰ را دربر می‌گیرد. در پهلوی و فارسی این سرود را «سپنتمد گاه» یا «سپنتمد گات» هم خوانده‌اند.

سپنتودات: (در پهلوی «سپنددات» به معنی «آفریده ورجاوند مینوی» و در فارسی به تحریف «اسفندیار») نام شاهزاده و پهلوان نامدار داستانهای کهن ایرانی و پسر گشتاسپ است که در اوستا به کوتاهی و در شاهنامه (داستان رستم و اسفندیار) به تفصیل از او سخن به میان می‌آید. (در باره شخصیت پیچیده اسفندیار — مقد.) (— گشتاسپ)

سپنتودات: نام کوهی است. (زام. بند ۶) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲ و ۲۳) «سپنددات» نام کوهی است در نزدیکی «ریوند» در خراسان. در شاهنامه نیز از کوهی به نام «سپند» نام برده می‌شود که رستم به دژی در آنجا لشکر می‌کشد.

سپنجقر: نام دیوی است که مانند «آپوش» (— همین.) دیو خشکسالی خوانده شده و دروندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۰ و «دینکرت» (بخش هشتم) و «بندهشن» (بخش ۲۸، بند ۳۹) گفته شده است که آتش «وازیشت» (— همین.) که از گرز تشر شراره می‌کشد، این دیو را نابود می‌کند.

سپندارمذ: (در اوستا «سپنت آرمیتی» و در پهلوی «سپندارقت» یا «سپندارمذ» و در فارسی «سپندارمذ» یا «اسفندارمذ» یا «اسفند» مرکب است از دو جزء «سپنت» به معنی «ورجاوند» و «آرمیتی» یا «آرمیتی» که معنی آن را اندیشه و فداکاری و بردباری و سازگاری و فروتنی نوشته‌اند. در پهلوی معنی این ترکیب را «خرد کامل» نوشته‌اند.)

در گاهان، غالباً جزء دوم آن «آرمیتی» به تنهایی آمده و یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» است؛ اما در اوستای نو، سپندارمذ نام یکی از امشاسپندان است که در گروه سه گانه امشاسپند بانوان — سپندارمذ، خرداد و امرداد — جای دارد و از نمادهای مادر-خدایی اهوره مزدا به شمار می‌آید. این امشاسپند بانو در جهان مینوی نماد دوستداری و بردباری و فروتنی اهوره مزدا و در جهان استومند، نگاهبان زمین و پاکی و باروری و سرسبزی آن است. او دختر اهوره مزداست و ایزد بانوان آبان (اردویسور اناهیتا) و دین و آشی از یاران و همکاران اویند و «ترومیتی» (نانگ هبیشه) دیو ناخشنودی و خیره‌سری و یکی از گماله دیوان، همستار اوست.

در گاهان از «سپنت آرمیتی» چون پرورش دهنده آفریدگان یاد می‌شود و از طریق اوست که مردم برکت می‌یابند. «مزدا اهوره» او را آفریده است تا رمه‌ها را مرغزارهای سرسبز ببخشد. در اوستای نو، او دارنده ده هزار داروی درمان بخش است. (هرمزد. بند ۲۷) و نام او (بویژه در وندیداد) غالباً مترادف با «زمین» می‌آید.

بهار نوشته است: «درودها arāmati آمده که بعضی آن را با زمین یکی دانسته‌اند. مولتن براین گمان است که این نام در اصل arā-mâtâ بوده است به معنی «مادر زمین».

۱. چ. گری گمان می‌کند که در اساطیر ایرانی، «ارمتی» همسر و نه دختر خدای آسمان بوده است که برابر آن درودها *dyāvā prthvi* است و سپس چون هرمزد خدای بزرگ شده است، این اسطوره در ادبیات بعد از زرتشت به صورت دختر هرمزد درآمده است. (پژ. ص ۵۱)

واژه «ساندارمیت» (به معنی «اندرون زمین») در زبان ارمنی، صورتی از «سپندارمذ» است. (— موسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمه گ. نعلبندیان، نشریات دانشگاه یروان / ۱۹۸۴ — ص ۲۳-۳۲۲)

پنجمین روز ماه و دوازدهمین ماه سال به نام این امشاسپند بانو است که در فارسی «اسفند» گفته می‌شود. گل بیدمشک را نیز ویژه او دانسته‌اند. (— ترومیتی و نانگ هیشیه و زامیاد)

سپندارمذ (روز...): نام پنجمین روز ماه است. (— سپندارمذ)

سپندارمذگان (جشن...): نام جشنی است که در سپندارمذ روز (روز پنجم) ماه سپندارمذ (اسفند) برگزار می‌شد.^۱

ابوریحان بیرونی می‌نویسد که این جشن ویژه زنان بوده است و در آن، از شوهران خویش هدیه دریافت می‌کرده‌اند و از این رو آن را جشن مزدگیران نیز می‌خوانده‌اند. (آثار. ص ۲۲۹)

سپندترین: برگردان *Spantotamo* و صفت ویژه «مزدا اهوره» است که یک بار در گاهان (یس. ۴۵، بند ۵) و دو بار در یسنه (هات ۱ و ۳۷) و یک بار در هرمزد یشت و بارها در وندیداد آمده است.

سپندترین مینو: برگردان «سپنیشث مینو» و صورت دیگری از «سپنث مینو» است. این ترکیب را گاه به «مینوی افزونی» هم برگردانده‌اند. (— سپند مینو)

سپند مینو: (در اوستا «سپنث مینو» به معنی «مینوی ورجاوند») در گاهان، مینوی مزدا اهوره آفریدگار جهان نیکی و برترین فروزه اوست؛ اما در اوستای نوتجسم شخصی یافته و مترادف با نام اهوره مزدا شده است و گاه به جای آن می‌آید.

«انگَر مینو» (= اهریمن، به معنی «مینوی مستهینده و دشمن») همستار اصلی سپند مینوست و داستان نبرد دیر پای این دو مینو و دستیاران و کارگزارانشان، مضمون سرتاسر آفرینش است. در گاهان از دو مینوی آغازین — سپنت مینو و انگَر مینو — سخن به میان می‌آید و سپند مینو به

۱. یادآوری این خاطره بجاست که به پیشنهاد استاد پرداود، برای زنده کردن این جشن در هیاتی امروزی، این روزه نام «روز پرستار» اعلام شده بود و همه ساله در چنین هنگامی جشنها و مراسمی برای بزرگداشت پرستاران و بزرگداشت از کوششهای آنان برگزار می‌شد و نشستهای این جشن را با «بیدمشک» — گل ویژه امشاسپند بانو سپندارمذ — می‌آراستند.

هستار خود می‌گوید که سرشت و منش ما از آغاز در همه چیز با یکدیگر ناسازگار بوده است.
(— زروان)

سپنیشْت (آذر...): به معنی «وَرجاوندترین» نام یکی از آتشفهای پنجگانه است. در زَندِ اوستا، این واژه نام آتشی خوانده شده که در گرژمان در پیشگاه اهوره مزدا فروزان است. در بندهشن، سپنیشْت آتشی است برای کار جهانی و بنیاد آتش بهرام از آن است. (— آتش بهرام)
سپنینگه: = سپنْت (— سپند مینو)

سپیتْ گونْ: به معنی «سپیدگون» یا «سپید رنگ» نام یکی از کوههایی است که گیاه «هَوم» (= هَوم) بر آن می‌روید. دارمستر این کوه را از کوههای سلسله هندوکش شمرده و به دو شعبه «کوه بابا» که هر دو «سفید کوه» خوانده می‌شود، اشاره می‌کند.
(— یه . ۱۰، بند ۱۱)

سپیتْمان: (در اوستا «سپیتام») نام خاندان زرتشت پیامبر و داد‌گذار مزدآپرستی است. در گاهان هفت بار از زرتشت، تنها با نام خانوادگی اش یاد شده است. در بندهشن «سپیتْمان» نهمین نیای زرتشت خوانده شده که نام خاندان و دودمان وی از آن گرفته شده است.

معنی لفظی «سپیتْمان» کاملاً روشن نیست و تنها پاره نخست آن «سپیتْ» را می‌شناسیم که به معنی «سپید» (سفید) است. «یوستی» در «نامنامه ایرانی»، این نام را برگرفته از «سپیتْ مینس» می‌داند که در نوشته‌های یونانیان در سخن از ایران، نام یکی از سرداران است و لفظاً باید به معنی «سپیدمنش» یا «برخوردار از منش پاک و روشن» باشد.
در متنهای پهلوی و فارسی و عربی، این نام با نگارشهای سپیتَم، اسپیمان، شبیمان، سپتْمان، اسپتْمان و اسفْتْمان نیز آمده است.

برخی از پژوهندگان برآنند که «سپیتْمان» نام کوچک پیامبر مزدیسنا و برگرفته از نام نهمین نیای اوست و «زرتشت» عنوان یا لقبی بوده که پس از نام آوردن به پیامبری، بدو داده شده است.

سپیتْمان زَرْتشت: نام زرتشت پیامبر است که گاه با پیش آوردن نام خانوادگی او، بدین گونه آمده است. (— زرتشت و سپتْمان)

سپیتْمانیان: عنوان یا لقبی است برای خویشاوندان و بستگان زرتشت که همه به «سپیتْمان» نیای زرتشت می‌پیوندند.

زرتشت در گاهان (یه . ۴۶، بند ۱۵) گروهی از خویشان خود را «سپتْمانیان» می‌خواند و در همان جا (یه . ۵۳، بند ۳) دختر خود «پوروچیستا» را «سپتْمانی» خطاب می‌کند.
(— سپتْمان)

شَبِیتَ وَرَنَ: نام کوهی است. (زام. بند ۶) برخی برآنند که این کوه همان «شَبِیتَ گَوَن» است که در شمار کوههای رویشگاه گیاه «هَوم» از آن نام برده شده است.

شَبِیتَیَوَن نام کسی است که پیکر «جمشید» را با آزه برید و به دونیم کرد. (زام. بند ۴۶)
در بندهشن (بخش ۳۱، بند ۵) می‌خوانیم: «سپیتیور برادر جمشید است که با اژی دهاک، جمشید را کشت.»

در شاهنامه نامی از سپتیور نیامده و تنها گفته شده است که جمشید پس از آن که خود را جهان آفرین می‌خواند و در نتیجه فریزدان از او می‌گسلد، از ضحاک (اژی دهاک) شکست می‌خورد و صد سال پنهان از چشم مردمان زندگی می‌کند تا به چنگ ضحاک می‌افتد و او جمشید را با آزه به دونیم می‌کند.

به نوشته روضة الصفا جمشید را پس از آن که صد سال متواری بود، در کنار دریای چین در میان درختی کهن سال و میان تهی یافتند و با آزه به دونیم کردند.

شَبِینج اوروَشک: نام یکی از دیوپرستان هیمتار گشتاسپ است (گو. بند ۲۹-۳۱). این نام در پهلوی به «شَبینجروش» تبدیل شده است.

شَترو سَاژ: (احتمالاً در اصل «شَتارو سَاژ» به معنی «ستاره سر» یا «کوهی که سر به ستاره می‌کشد») نام یکی از کوههایی است که گیاه «هَوم» (= هَوم) بر آن می‌روید. دارمستتر این کوه را از سلسله «غوربند» می‌شمارد.

شَتوتِ یَسَنیه: در یسنه (هاتهای ۵۴ و ۵۵) و در چندین جای دیگر اوستا، از بخشهایی از «یسنه» که سرودن آنها ویژگی دارد، به ساخت جمع «شَتوتِ یَسَنیه» یاد شده است. درباره این که این یسنه‌های ویژه کدامند، پژوهندگان و گزارشگران اوستا نظرهای گوناگونی ابراز داشته‌اند. در کتابهای روایت «ستود یشت» (= ستوت یسنیه) نخستین نسک اوستا و شامل ۳۳ کرده (بخش) خوانده شده و در «شایست نشایست» گفته شده است که این یسنه‌ها از یسنه، هات ۱۴ آغاز می‌شود؛ اما به پایان آنها اشاره‌ای نرفته است. دینکرت «ستوت یسنیه» را نسک بیست و یکمین (آخرین نسک) اوستا می‌شمارد. «وست» هاتهای ۱۸-۱۴، ۵۱-۲۲، ۵۵-۵۳ و ۵۹-۵۸ را «ستوت یسنیه» می‌داند و «دارمستتر» هاتهای ۵۹-۱۴ را و دیگران نیز هریک نظرهایی دارند.

در فرهنگ پهلوی «ستوت یسن» و «ستوت یست» و «ستوت یشت» ضبط گردیده و درباره آن گفته شده است: «نام یکی از نسکهای اوستاست که شامل گاهان و یسنه، هفت هات می‌شود.»

شَتو یس: (در اوستا «شَتو یس» و در پهلوی «ستویس» یا «سدویس» آمده و معنی آن را به اختلاف «دارای صد چاکر» یا «دارای صد خانه» نوشته‌اند.) نام ایزد-ستاره‌ای است از یاران و

همکاران نزدیک ایزد «تشتَر» که او را سپاهید نیمروز (= جنوب) خوانده‌اند و دریاها به خویشتکاری اوست و از ستارگان گردنده، ناهید دشمن اوست.

گیگر اوستاشناس آلمانی، ستویس را یکی از ستارگان برج «نَسَر واقع» می‌شمارد و دارمستتر آن را با «پروین» و بارتولومه با «دبران» یکی می‌انگارد و تقی زاده در گاه‌شماری، آن را «سهیل» می‌داند که دومین ستاره درخشان آسمان است.

شَیِر: (= سین) واحد وزن که به قولی شش ونیم و به قولی دیگر چهار درم بوده است. (ف. پ.)
در رزید و نیدیداد (فر. ۷، بند ۴۱) «ستیر» یکی از واحدهای پول است؛ اما از مبلغ آن سخن در میان نیست.

سِیج (= سیج): نام دیگر «مَرشَوَن» دیو فراموشی و زوال است که از او با توصیف «نهران روان» یاد شده. (س. مرشون)

سَچِی: شخص دچار به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است. از چگونگی این بیماری یا نارسایی، آگاهی نداریم. در آبان یشت (بند ۹۲) ایزدبانو اردویسور اناهیتا کسانی را که نباید از «زور» پیشکش شده بدو بنوشند، نام می‌برد و «سچی» یکی از آنهاست. (س. کسویش و هرت)

سُدَره: پیراهن دینی زرتشتیان است که در زیر دیگر جامه‌ها می‌پوشند و «گُستی» (= گشتی) را بر روی آن می‌بندند. نام دیگر این پیراهن «شَبی» (در پهلوی «شَبیگ») است.

سدره پیراهن سفید و ساده و گشاد و بی‌یخه‌ای است با آستینهای کوتاه که بلندی آن تا زانو می‌رسد و از پیش، چاک در میان دارد تا پایان سینه و در آخر آن چاک، کیسه کوچکی دوخته شده است که آن را «کیسه کِرَفه» (کیسه ثواب) می‌گویند و نشانه‌ای از گنجینه اندیشه و گفتار و کردار نیک است. پوشیدن این پیراهن — همچنان که بستن «گُستی» (= گشتی) — بر هر زرتشتی که به سن بلوغ (پانزده سالگی) رسیده باشد، واجب است.^۱

سَدَویس: در نوشته‌های پهلوی نام دریایی است میان دریای «فراخ کرت» و دریای «پویتیک» (= پویدیک). بهار در بررسی جغرافیای اساطیر ایران، دریای «سدویس» را با دریای «عَمان» یکی می‌داند. (پژ. ص ۱۰۶-۱۰۳)

سِیدیس: نخستین سه شبانروز پس از مرگ هر کس را بدین نام می‌خوانند. ظاهراً این واژه، شکل دگرگون شده‌ای از «سیدوش» یا «مه‌دوش» (= سه شب) است. (س. وند. فر. ۷، بند ۵۴-۵۲،

۱. گشتی است که در میان جامه‌های ستنی کودکان نوزاد در خانواده‌های اصفهانی، جامه‌ای به نام «سدره» هست که می‌تواند یادگاری از «سُدَره» زرتشتیان باشد.

زیر).

سرای آشه: تعبیری است برای «بهشت» که «سرای منش نیک» و «خانمان آشه» نیز خوانده شده است. (— بهشت)

سردار: دارمستتر نوشته است: «موبدی که او را سردار می خوانند، همه چیزهایی را که برای برگذاری یرش بایسته است، آماده و پاکیزه می کند و می آراید.» (وند. فر. ۱۴، بند ۴-ز.گد.)
با این توصیفی که دارمستتر از کار «سردار» در «یرش» می کند، ظاهراً باید عنوان دیگری باشد برای «سروشاورز» و احتمالاً اصطلاح پارسیان (زرتشتیان هند) است. (— سروشاورز) سرد: نام ایزد نگاهبان سال است.

سروقت فیدری: (به معنی «دارنده پدری نامی و بلند آوازه») نام مادر «هوشیدر» نخستین سوشیانت مزدایرستان است از خاندان «بهروز خداپرست» که در پایان دهمین هزاره براتر تن شویی در دریاچه کیانسیه (هامون) و بارگیری از تخمه (یا فرة) زرتشت، آبستن می شود و «هوشیدر» از او به جهان می آید.

نام مادر هوشیدر در «صد در بند هشن» به صورت «نامی بد» (= پهلوی «نامیگ بد») آمده است. (— کیانسیه و هوشیدر)

سروش: (در اوستا «سروش» از ریشه «سرو» به معنی «شنیدن، شنوایی و فرمانبرداری، بویژه شنوایی و فرمانبرداری از فرمانهای ایزدی و سخن خداوندی») نام یکی از بزرگترین ایزدان و میثویان در دین مزدایرستی و نماد شنوایی و فرمانبرداری و تجسم پرهیزگاری و درست کرداری است. پایگاه این ایزد را با ایزدمهر برابر دانسته و گاه او را در شمار امشاسپندان آورده اند.

سروش از جمله ایزدانی است که در کار داوری پسین، خویشکاری دارد و کار شمار و منجش کردارهای مردمان بر دست اوست. نام این ایزد در اوستا غالباً با صفتهای پارسا، پرهیزگار، پاک، نیک، پیروز، بخشنده پاداش نیک، توانا، دلیر، سخت رزم افزا، بُرزمنده، تن-مُثَره، جهان آرا، رد پاک، اهورایی و سالار آفریدگان اهوره مزدا همراه آمده است. از میان این صفتهای بویژه «تن-مُثَره» یاد کردنی است که در اوستا «تنو-مُثَره» آمده، یعنی که همه تن و سراسر هستی او «مُثَره» (یا شنوایی و فرمانبرداری از «مُثَره») است و این صفتی است هماهنگ با خویشکاری اصلی ایزد سروش.

درباره این میهن ایزد دین مزدایرستی در اوستا می خوانیم که در میان آفریدگان مزدا، سروش نخستین کسی است که زبان به ستایش و نیایش آفریدگار و امشاسپندان گشود و نخستین کسی است که «یرش» بجای آورد و پنج سرود (گاهان زرتشت) را بسرود.

ابوریحان بیرونی نیز می نویسد سروش نخستین کسی است که مردمان را به ستایش

پروردگان به زمزمه کردن و بازگرفتن فرمان داد. (— باژ)
 در ادبیات دینی زرتشتیان، سروش پیک ایزدی و آورنده گفتار اهورایی خوانده شده است و بر بنیاد همین برداشت، در کتابهای فارسی و عربی هم او را با «جبرئیل» یکی شمرده‌اند. حال آن که ایزد «نیریوسنگته» (نیریوسنگ) این خویشکاری را دارد. (— نیریوسنگ) نام سروش غالباً همراه ایزدان مهر و رشن و ایزد بانو آشی می‌آید و در «ارت یشت» (بند ۱۶) به ایزد بانو آشی گفته می‌شود که: «اهوره مزدا پدر تو، سپندارمذ مادر تو و سروش نیک و پارسا و رشن و مهر برادران تواند.»

سروش نیز مانند ایزد مهر، همواره بیدار است و هرگز خواب در چشم او راه نمی‌یابد. اوست که سرتاسر جهان استومند و همه آفریدگان مزدا را پس از فرورفتن خورشید با رزم افزار آخته خویش نگاهبانی می‌کند. گردونه سروش رانیز مانند گردونه مهر، چهار اسب سپید درخشان بی سایه و زرین شُم می‌کشند و پایگاه او هم مانند پایگاه ایزد مهر، بر فراز البرز کوه در بارگاهی هزار ستون و خود روشن و ستاره آذین است.

سروش در اوستا غالباً با دیو دروغ در ستیزه است و در هر شب سه بار به گرد رمین می‌گردد و با دیوان نبرد می‌کند. از جمله دیوان دشمن سروش، «کوئذ» دیوبی می‌مست است که نام او احتمالاً با «گُند» و «گُندی» در فارسی پیوند دارد و طبیعی است که در برابر سروش، ایزد همیشه بیدار و دلیر و چالاک و رزم‌آور قرار گیرد؛ اما بزرگترین همستار ایزد سروش، «آئشم» دیو خشم خونین درفش است که واپسین گماله دیوبه شمار می‌آید.

خروس نماینده و کارگزار و گماشته ایزد شب‌زنده‌دار سروش بر روی زمین است که بامدادان بانگ برمی‌دارد و مردمان را به بیداری و ستایش آفریدگار و کار و کوشش فرا می‌خواند و مژده سپری شدن شب تیره و دمیدن سپیده پرفروغ را می‌دهد.

«سروش یشت هاڈخت» (یازدهمین یشت اوستای کنونی) که بخشی از بیستمین نسک گم‌شده اوستای کهن به نام «هاڈخت نسک» است و نیز «سروش یشت سرشب» (= یس . ۵۷) که در نخستین سه شب پس از مرگ هر کس و نیز در سراسر سال، هر شب پیش از خواب خوانده می‌شود و «سروش باژ» که یکی از نیایشهای خرده اوستاست و «سروش ڈرون» (= یس . ۸-۳) همه ویژه ستایش و نیایش این ایزد بزرگ و نشانه اهمیت فراوانی است که برای او قائل بوده‌اند. هفدهمین روز ماه را نیز به نام این ایزد می‌خوانند.

در ادبیات فارسی (بویژه در حماسه و ادب عرفانی) سروش حضوری پیوسته و نقشی چشم‌گیر دارد و می‌توان گفت که شخصیت او در این بخش از فرهنگ ایرانی، گسترش نوینی یافته است.

(برای بررسی بخشی از نقش سروش در ادب فارسی — آیین. گفتار ششم: «مقام سروش یشت در تاریخ تصوف»)

سروش (روز..): نام هفدهمین روز ماه است. ابوریحان بیرونی می‌نویسد که سروش روز در همه ماهها روزی مبارک است.

سروشاورز: (در پهلوی «سروشاورز») عنوان هشتمین تن از پیشوایان (موبدان) هشت گانه ای است که در ایران باستان، برگذاری «یَرَشَن» (آیین ستایش و نیایش) را برعهده می‌گرفتند.

کار «سروشاورز» سامان بخشی به وضع پرستشگاه در هنگام «یَرَشَن» بوده است. معنی این ترکیب، «گماشته و کارگزار سروش» است و همین عنوان را به «خروس» هم — که نماینده و کارگزار ایزد سروش بر روی زمین است — داده‌اند. (— زوت)

سروش باژ: نام یکی از نیایشهای مشهور مزدایرستان است که هر بامداد پس از برخاستن از خواب می‌خوانند و آن را «نیرنگ دست‌شو» نیز نامیده‌اند.

سروش باژ سپاس و درودی است که بامدادان پس از سپری شدن تیرگی شب به ایزد سروش — که در سراسر شب به نگاهبانی جهان ایستاده است — می‌گویند. افزون بر آن، همه نیایشهای زرتشتیان — و بویژه نیایشهای آیین یادبود درگذشتگان — با سروش باژ آغاز می‌شود.

سروش باژ ۵ بند دارد و دو پاره پازند نیز به آغاز آن افزوده‌اند. جای این نیایش در بخش خرده اوستاست. (— سروش)

سروش درون: شش هات از یسنه (هاتهای ۸-۳) را بدین نام خوانده‌اند. (— درون)

سروشو-چرن: (در پهلوی «سروشو چرنام») «تنبیهی است خاص برای حدی از گناه و این دسته از گناهان نیز سروشو چرنام خوانده می‌شوند. واژه در اصل نام چویدستی است که پیشوایان دین برای تنبیه گناهکاران در دست می‌گرفته‌اند.» (پژ. ص ۲۴۹)

در «ارداویراف نامه» (فر. ۶) آمده است که: «هرکس را کرفته (= ثواب) سه سروشو چرنام بیش از گناه باشد، به بهشت رود و کسی را که گناه سه سروشو چرنام بیش از کرفته باشد، به دوزخ برند.»

پورداود با اشاره به این نوشته «ارداویراف نامه» درباره «سروش چرنام» می‌نویسد: «وزن سبکی است.» (گات. ص ۵۱-زیر.)

«دکتر رحیم عقیقی» در زیرنویس گزارش فارسی «ارداویراف نامه» می‌نویسد: «در این جا منظور سبکی وزن است.»

در وندیداد (از فر. ۳ به بعد) بارها «سروشو-چرن» در کنار و مترادف با «اسپهه-اشترا» به معنی تازیانه یا افزار تنبیه گناهکاران می‌آید و چنین می‌نماید که از هر دو، یک افزار اراده شده

است. (— اسپهه-اشترا)

سروش یشت سرشب: یسنه، هات ۵۷ را که هرشب پیش از خوابیدن و در نخستین سه شب پس از درگذشت هرکس می‌خوانند. بدین عنوان یاد می‌کنند. دارمستر با تصور این که این یسنه تنها برای خواندن در نخستین سه شب پس از مرگ است، آن را به غلط «سروش یشت سه‌شبه» خوانده است. (— سروش)

سروش یشت هادخت: نام یازدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست که ۵ کرده و ۲۳ بند دارد و بخشی از بیستمین نسک گم شده اوستای روزگار باستان بوده است. (— سروش)

سُفتن: کار واژه‌ای است که در گزارش فارسی ونیدیداد (فر. ۲) بکار رفته و بهار درباره آن نوشته است: «فعل سُفتن (به ضم سین) و سُفتن (به فتح سین) و واژه سوورا را شاید بتوان از ریشه sav به معنای صدا کردن و آواز دادن دانست که امروزه واژه سوت را به صورت اسم مفعول از آن در دست داریم.» (پژ. ص ۱۷۹)

نگارنده این توضیح و برداشت آقای بهار را پذیرفته و در گزارش ونیدیداد (فر. ۲، بند ۱۰) «بَرُسفت» را به معنی «آواز داد، بانگ برآورد» بکار برده است. (— سوورا)

سُگیتیه: نام گونه‌ای «خَرَقَشْتَر» (— همین.) است که اهریمن به پتیارگی خویش در برابر آفرینش اهورایی دومین سرزمین جهان (جلگه سفد)، آن را می‌آفریند تا مرگ در گلّه گاوان بیفکند. (وند. فر. ۱، بند ۵)

دارمستر این واژه را ناشناخته خوانده و احتمال داده است که معنی آن «حشره گلّه گاوان» باشد.

در زَندِ ونیدیداد و گزارش اسفندیارچی آمده است: «حشره‌ای است که در میان غله و علوفه پنهان می‌شود و بانیش زهرآلود خود، گاوی را که آن غله و علوفه را می‌خورد، می‌گزد.»

سُگ-دید: آیینی است برای پاک کردن محیط زندگی از گند و ناپاکی «نَسو» (دیولاشه و مردار). (— وند. فر. ۷، بند ۳-زیر.)

سُگی که باید در آیین «سُگ-دید» بیاورند، «سُگ زرد چهارچشم یا سُگ سفید زرد گوش» توصیف شده است. (— وند. فر. ۸، بندهای ۱۶ و ۱۷-زیر.)

بهار درباره ریشه اساطیری آیین «سُگ-دید» نوشته است: «در ریگ ودا، یتّه دو پیام-برنده دارد که هر دو سُگ‌اند. سُگ‌های یتّه، چهارچشم، پهن بینی، راه‌راه و قهوه‌ای‌اند. این دو سُگ، پاسدار راه بهشت‌اند و مردگان را وامی‌دارند تا بی آن که از راه به در روند، به انجمن پدران که در کنار یمه نشسته‌اند، پیوندند. این سُگ‌ها در مراسم تشییع مردگان در دین زردشتی نیز

وظیفه‌ای به عهده دارند که با این اسطوره مربوط است. ولی ارتباط خود را با جم از دست داده‌اند.» (پژ. ص ۱۷۶)

نگارنده احتمال می‌دهد که سگان دوگانه یتمه (= جم) با دو سگ نگاهبان «چینودیل» که در اساطیر ایران آمده است، مربوط باشند. این پیوند را هم و برابری شماره سگان و هم در یکسانی وظیفه و کار آنها که پاسداری راه بهشت است، می‌توان دید. در آیین «سگ-دید» تنها یک سگ را می‌بینیم که موبدی آن را از درازای راه عبور دادن مرده به دخمه می‌گذراند و کارش زدن و دور راندن «تسو» (دیولاشه و مردار) است.

شناویدگ: نام یکی از کسانی است که به دست گرشاسپ کشته می‌شود. (— زام. بندهای ۴۳-۴۴)

سنگنهوک: نام یکی از دو دختر (یا خواهر) جمشید است که اژی دهاک پس از چیرگی بر جمشید، آنان را به همسری برمی‌گزیند و هنگام پیروزی فریدون بر اژی دهاک، به همسری وی درمی‌آیند.

در شاهنامه به جای این نام، «شهرناز» آمده است. «دکتر بهمن سرکاراتی» در گفتار تحقیقی و ارزنده خود به نام «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران»، این دو خواهر (شهرناز و آرنواز شاهنامه یا سنگنهوک و آرنوک اوستایی) را تجسم مردمانه دو امشاسپند بانو خرداد و امرداد می‌شمارد. (شانا.)

سورا: (— هورا)

سوروز: (در پهلوی «ساوول») سومین تن از گماله دیوان (میهن دیوان و کارگزاران اهریمن) و هیستار امشاسپند شهریور است.

سوشیانت (= سوشیانتس): (در اوستا «سوشیانت» به معنی «سودبخش» یا «سودرسان» و در معنای گسترده، «رهاننده» یا «رهایی بخش» است.) در گاهان این صفت چند بار برای زرتشت آمده؛ اما در دیگر بخشهای اوستا صفت یا عنوان هریک از سه موعود زرتشتیان و بویژه سومین آنهاست که نام او «آشتوت اِرت» است. (— استوت اِرت، هوشیدرو و هوشیدرماه)

سُوگ: (در پهلوی «سُوگ») ایزد بانوی نگاهبان خوشی و بالیدن و پرورش و نماد خوشی ایزدی است. نام این ایزدبانو را در یشتها و دروندیداد با صفت‌های «نیک»، «آشون»، «فراخ دیدگاه» و «مژدا آفریده» همراه می‌بینیم.

در بندهشن، این ایزد بانو «سُوگ نیکو» خوانده شده و ازیاران و همکاران امشاسپند شهریور به شمار آمده است. در جای دیگری از همان کتاب، از همکاران ماه شمرده شده و درباره او چنین آمده است: «مینویی را که با ماه همکار است، سُوگ خوانند. همه نیکوییها که از

آبرگران (کارگزاران بلند پایه اهورایی، ایزدان) به گیتی آفریده شد، نخست به سوگ آید. سوگ آن را به ماه بسپارد. ماه به اردویسور و اردویسور به سپهر بسپارد و سپهر به جهان بخشاید.» (به نقل پژ. ص ۱۱۰)

بهار نوشته است: «در ادبیات دینی ایران، ظاهراً دو ایزد سوگ موجود بوده است. یکی ایزد سوگ، الهه‌ای که خواسته و سود می‌بخشد و بیشتر برمی‌آید که این ایزد با سپهر و ایزدان سماوی همکار باشد و دیگری که در ارتباط با هَرَمَزَد، مهر، باد و قَرَه می‌آید، ایزدی است نیز سماوی که برابر با Soka سنسکریت است به معنی درخشان. در اوستا این نام به صورت atra saoka ظاهر می‌شود.» (پژ. ص ۴۹)

سوگند: (در اوستا «سَوَگَنت» صفت است از مصدر «سَوَگ» به معنی سوختن و زبانه کشیدن که «سو» به معنی روشنایی چراغ و بینایی چشم در فارسی از آن برجا مانده است.) این صفت در اوستا، نام «گوگرد» بوده و چون آب آمیخته به سوده گوگرد را در آیین دادرسی به همپشکاران (مذعیان) می‌نوشانیده‌اند تا گناهکاری یا بیگناهی آنان ثابت شود، سوگند در ادبیات پهلوی به معنی «وَر» (آیین داری) بکار رفته و در فارسی نیز سوگند خوردن یادگار آن است. (— وَر) سوم: در اساطیر کهن هندوان، سوم (برابر «هَوم» در اوستا) شهریار گیاهان دارویی است که از آسمان آمده‌اند. (— هَوم)

سوؤرا: (در اوستا «سوؤرا» یا «سوفرا» یا «سوفار» و در پهلوی «سوراگ اُمتد») نام یکی از دو افزاری است که اهوره مزدا به «جم» می‌دهد تا با آنها بر جهان فرمان براند. این نام در وندیداد (فر. ۲، بند ۶) آمده و با صفت «زَرین» همراه است.

درباره چستی این افزاں پژوهندگان اوستا برداشتهایی بسیار گوناگون دارند و آن را به خیش، تیر، مهر (خاتم) و جز آن ترجمه کرده‌اند؛ اما هیچ‌یک از این معنیها پایه و اساس ندارد و با توصیفی که در متن داستان جم (وند. فر. ۲) از آن آمده است، سازگار نمی‌آید.

«شهرام (م) هدایتی» در مقاله‌ای به نام «سوؤرا و آشرا در داستان جم وندیداد» (باستان. سال ۸، شماره ۲، تهران ۱۳۴۹) در شناخت این افزار و افزار دیگر (آشرا) پژوهش کرده و بدین نتیجه رسیده است که «سوؤرا» افزاری آوایی است چون نفیر یا گاوژم و «صور» در عربی از همین ریشه است و در فارسی کنونی هم «سوت» (در گویشها «شوت») از آن بازمانده است.

«هدایتی» بر آن است که سوؤرا یا سوفرا یا سوفار اوستا از واژه عبری «شوفار» وام گرفته شده که بیش از هفتاد بار در «عهد عتیق» بکار رفته و معنی آن افزاری است چون گرنای که بدان بانگ برمی‌آورند و واژه «شیپور» فارسی نیز بازمانده‌ای از این واژه عهد عتیق به شمار می‌آید.

بهار هم در برداشتی همانند درباره «سوؤرا»، آن را با فعل «سُفتن» یا «سَفتن» (احتمالاً

از ریشه sav به معنای «صدا کردن» مربوط دانسته و توضیح «فروید گرزید» را که در گزارش پهلوی وندیداد درباره فعل «سفتن» آمده، با توجه به معنی «گرزیدن» (نالیدن و دادخواهی) دلیل روشنی بر آوایی بودن «سوورا» و برابری آن با نفیر یا گاو دُم شمرده است. بهار همچنین احتمال داده است که واژه «سورنای» یا «سُرنا» در فارسی از ریشه «سوورا» باشد. (پژ. ص ۷۹-۱۷۸)

«زادسپرم» می‌نویسد: «... [چون] یشت کرده شد، به همان گونه که جم در آن صور زرین، آن گاو دُم بنمید، سوشیانس پیروز گزر خواند که...» (گز. بخش ۳۵، بند ۲۰، ص ۶۵) یکی از پژوهندگان معاصر، کوشیده است تا «سوورا»ی جمشید را نخست با «جام جم» و سپس با «استرلاب» انطباق دهد؛ اما با وجود شاهد مثالهای فراوانی که از آثار ادبی گذشته، ذکر کرده، نتوانسته است، مدعای خویش را با دلایلی روشن و استوار به اثبات برساند. (— دکتر جواد برومند سعید: حافظ و جام جم)

(درباره «سوورا» همچنین — مقاله «سوورای جمشید، سوورای ضحاک» نوشته دکتر احمد تفضلی در «جشن نامه استاد محمد مقدم»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۴، سال ۲۳، زمستان ۲۵۳۵)

(— اشترا و سفتن)

سَوَهی: (در پهلوی «سَوَه») نام یکی از هفت اقلیم یا کشور روی زمین بنا بر بخش بندی ایرانیان باستان است. سوهی کشوری است در باختر.

سیاهک: نام کوهی است. (زام. بند ۵) «وست» حدس زده است که این کوه همان «سیاه کوه» در افغانستان باشد که از سوی خاور هرات تا هری رود کشیده شده است.

سیامک به معنی «سیاه موی» یا «دارای موی سیاه» است و نام پسر «گیومرت» در شاهنامه همین واژه است.

سیاوش: (در اوستا «سیاورشن» و در پهلوی «سیاوخش» و در فارسی «سیاوش» یا «سیاوش» به معنی «دارنده اسب سیاه» یا «دارنده اسب قهوه‌ای») نام پسر «کاووس» و پدر «کیخسرو» است که به فرمان افراسیاب کشته می‌شود. در اوستا چند بار بدین داستان اشاره رفته و در شاهنامه داستانی دراز و اندوهبار درباره آن آمده است.

بهار اسطوره سیاوش را یکی از آیینهای ایزدان گیاهی می‌داند و با آیینهای تموز و ایشتربابلی و از آن کهن تر با آیینهای سومری مربوط می‌شمارد و حدس می‌زند که شاید واژه اوستایی در اصل به معنی «مرد سیاه» یا «مرد سیاه چرده» باشد که اشاره به رنگ سیاهی است که در این آیین بر چهره می‌مالیدند یا صورتکی سیاه که بکار می‌بردند و بر این مبنا گمان می‌برد که «حاجی فیروز» نیز بازمانده‌ای از این آیین کهن باشد.

البته همه این گمانها و برداشتها نیاز به پژوهشهای دیگری دارد تا اثبات شود.
(درباره «سیاوش» و سنجش جنبه‌های گوناگون اسطوره او با اسطوره‌ای همانند آن در اساطیر چین، سه آیین. همچنین برای آشنایی بیشتر با شخصیت پیچیده و پر رمز و راز سیاوش در اساطیر و حماسه سه سوگ.)

سیچی دَو: نام کوهی است. (زام. بند ۵) به نوشته بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه رشته‌ای از کوه «آنثر گنگه» به شمار می‌آید.

سی روزه بزگ: نام بخشی از «خرده اوستا»ست مشتمل بر سی بند که به نام بردن و وصف کردن و ستودن اهوره مزدا و دیگر میثویان و ایزدان نگاهبان سی روزماه و یاران و همکاران آنان اختصاص دارد.

«سی روزه» را در روز سی ام هرمه و بویژه در روز سی ام ششمین و دوازدهمین ماه پس از درگذشت هرکس می‌خوانند و آن را نیایشی برای آموزش روان مردگان می‌شمارند و به همین سبب، یسنه، هات ۲۶ را که درباره فروشی هاست، در پایان آن افزوده‌اند.

سی روزه کوچک: خلاصه و فهرست نامها و صفتهای اهوره مزدا و دیگر میثویان و ایزدان نگاهبان سی روزماه را در بر می‌گیرد.

سیریم: نام یکی از سرزمینها و اقوام باستانی است که در اوستا آمده و بعدها نام «سلم» (= سرم) یکی از سه پسر فریدون از آن گرفته شده است. در ادبیات پهلوی «هروم» (= روم) جانشین «سیریم» اوستایی شده و آسیای کوچک و سوریه را در نوشته‌های دوره ساسانی (و سپس در دوره اسلامی) بدین نام خوانده‌اند.

در شاهنامه، «سلم» نام یکی از پسران سه گانه فریدون است که فرمانروایی و شهریاری روم را برعهده دارد.

سی-شو: شستشوی ساده تن شخص آلوده به «نسو» را که شامل سی بار شستن با گمیز و آب می‌شود، «سی-شو» می‌نامند. این گونه شستشوها در صورتی پذیرفتنی است که آیین «سگ-دید» انجام پذیرفته باشد. در غیر این صورت، شخص آلوده باید در آیین «برشونوم» شرکت کند.

(سه وند. فر. ۸، بندهای ۳۵ و ۳۶ و ۹۸، متن و زیر. و نیز برشونوم، سگ-دید و نسو)

سیفویز: احتمالاً نام سرزمینی بوده که سنگی از سنگهای آن را دارای ویژگیهای شگفت و معجز آسا دریاری رسانی و نیروبخشی به مردمان می‌دانسته‌اند. (سه بهرام. بندهای ۶۰-۵۹)

سیمرغ: (در اوستا «سین» یا «میرغوسین» و در پهلوی «سین مورو» و در فارسی «سیمرغ» و «سیرنگ») نام مرغی است اساطیری که در اوستا و کتابهای پهلوی، آشیانه او بر فراز درخت

«ویسپویش» در میان دریای فراخ کُرت و در شاهنامه برفراز البرز کوه است. در شاهنامه (بویژه در داستان خاندان زال) سیمِرخ نقش مهمی دارد و در داستان اسفندیار به سیمِرخ دیگری نیز برمی‌خوریم که اسفندیار او را می‌کشد.^۱ در گزیده‌های زادسپرم، سیمِرخ و شبکور دو مرغی شمرده شده‌اند که اهوره‌مزدا آنها را «دیگر سرشت» بیافرید و دهان و دندان دارند و به شیرستان، بجگان پرورند. در ادبیات فارسی (بویژه در ادب عرفانی) سیمِرخ (= عنقا) حضوری مکرر و چشم‌گیر دارد و شیخ عطار، منظومه عرفانی منطق‌الطیر را براساس برداشت صوفیانه و اخلاقی خویش از نام و شخصیت این مرغ اساطیری پرداخته است. (← گرشفت)

ش

شایست نشایست: کتابی است به زبان پهلوی (دارای ۱۳,۷۰۰ واژه) درباره فرمانهای دین زرتشتی و روا و ناروا در این دین. متن این کتاب را «جهانگیر تاوادیا» از پارسیان هند با آوانوشت به خط لاتین و ترجمه انگلیسی، منتشر کرده است. در برخی از جاها، نام این کتاب را «شایست لاشایست» هم نوشته‌اند. شَیْت: نام یکی از داروهای است که زنان آبستن با بکار بردن آن، دشتک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند. (← وند. فر. ۱۵، بند ۱۴) شَبی: (در پهلوی «شَبیگ») نام دیگری است برای «مُدَره». (← مدَره) شِفَتِن: (= شِفَتیدن) خارانیدن، خراشیدن، شخودن. (← وند. فر. ۲، بند ۱۸) شَهَرِیَوَن: (در اوستا «خُشَثَر وَیَرَه» و در پهلوی «شَهَرَوَر» و در فارسی «شَهَرِیَوَر» یا «شَهَریر» به معنای «شهریاری دلخواه» یا «شهریاری آرمانی» یا «توانایی میثوی آرمانی» یا «آرمان شهر») در گاهان، یکی از فروزه‌های «مَزدا اهوره» و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپندان است که در جهان میثوی نماد شهریاری و فرّ و فرمانروایی اهوره‌مزدا و در جهان استومند نگاهبان فلزها و پاسدار فرّ و پیروزی شهریاران دادگر و یاور بینوایان و دستگیر مستمندان است و او را مینویِ مهربانی و جوانمردی خوانده‌اند.

۱. درباره دوگانگی نقش سیمِرخ در حماسه فردوسی، ← مقاله «محمد مختاری» زیر عنوان «دوگانگی سیمِرخ در حماسه» در شانا.

شهریور جزو گروه سه گانه امشاسپندان نرینه (بهمن، اردیبهشت، شهریور) است که نماد پدر خدایی اهوره مزدا به شمار می آیند. (— پیش. بخش ۴)
 در گاهان آمده است که اهوره مزدا پاداش و پادافره واپسین را به میانجی شهریور به مردمان می دهد. واژه «شهریور» در این مورد می تواند ایهامی هم به «فلز» داشته باشد و اشاره ای به آزمون آهن گدازان و آذر فروزان به شمار آید. (— آذر فروزان و آهن گدازان)
 در اوستای نو، گاه واژه «شهریور» به صراحت معنی «فلز» می دهد. از آن جمله است در ونیداد (فر. ۹، بند ۱۰).

ایزدان مهر و خورشید و آسمان و اتیران و سوگ و اردویسور اناهیتا و هوم و آپم نپات، از یاران و همکاران امشاسپند شهریور و «سورو» گماله دیونماد شهریار بد و آشوب و مستی، هیمستار بزرگ اوست. چهارمین روز ماه و ششمین ماه سال را به نام این امشاسپند می خوانند و به نوشته بند هشن، شاسپرغم (ریحان) گیاه ویژه اوست.

شهریور (روز...): نام چهارمین روز ماه است. (— شهریور)
 شهریورگان (جشن...): نام جشنی است که در شهریور روز (چهارمین روز) شهریور ماه برگزار می شد و به نوشته ابوریحان بیرونی (آثار ص ۲۲۱) آن را «آذر جشن» نیز می خوانده اند. (— شهریور)

ص

صد در: (= صد در نثر، صد در بُند هشن) نام دو رساله دینی زرتشتیان است به زبان فارسی که به کوشش «هیربد بهمن جی نوشیروانجی دهابر» در سال ۱۹۰۹ ب.م. در بمبئی منتشر شد.
 موضوع این دو رساله، شرح و بیان شایسته نشایست ها یا روا و نارواهای دینی و اخلاقی مزدپرستان است که هریک در صد در (صد باب یا فصل) تدوین شده است.
 از نویسندگان یا گردآورندگان این رساله ها آگاهی نداریم و تاریخ نگارش آنها به احتمال در اواخر سده نهم یزدگردی (۸۶۴ تا ۸۹۶) بوده است.

رساله های «صد در نثر» و «صد در بند هشن» از جمله نوشته های دینی زرتشتیان است که «روایات» خوانده می شود و موضوع آنها پاسخهای موبدان ایرانی است به پرسشهای دینی موبدان همکیش خود در هندوستان و به دو دسته «روایات کهن» و «روایات نو» یا «روایات بزرگ» بخش می شود. (— روایات داراب هرمزدیار)

صد در بند هشتن: (← صد در)

صد در نثر: (← صد در)

ع

علمای اسلام: رساله ای است کوتاه به زبان فارسی که موضوع آن گفت و شنود میان علمای دین اسلام و موبدان دین زرتشتی است و در آن، موبدان در پاسخ پیشوایان مسلمانان، اصول دین مزداهرستی را شرح داده اند.

علمای اسلام به دیگر روش: در کتابهای روایات از دو رساله «علمای اسلام» یاد شده است که نخستین آن دو، مفصل تر از دومین است و مطلب آن دو نیز متفاوت است. دومین رساله (رساله مختص) را برای بازشناختن از نخستین، «علمای اسلام به دیگر روش» خواننده و تاریخ نگارش آن را پس از سال ششصد یزد گردی نوشته اند.

نویسنده ناشناخته «علمای اسلام به دیگر روش» از فرقه «زروانیان» بوده است. (← زروان)

غ

غنان: نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن «دشتک (جنین) را از زهدان خود می انداخته اند. (← وند. فر. ۱۵، بند ۱۴).

ف

قره: (در اوستا «خوَرَنَه» یا «خوَرَنَنگَه» و در پارسی باستان «قَرَنَه» و در پهلوی «خَوَرَه» یا «خَوَرگ» و در نوشته های مانوی «قَرَه» و در فارسی «قَر» یا «قَرَه» یا «خَوَرَه» یا «خَرَه») فروغ یا موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، برازنده سالاری و فرمانروایی گردد و به شهر یاری رسد و آسایش گستر و داد گر شود. از پرتو قره است که مردی آشون و اهورایی به رهبری

مردمان برانگیخته شود و در شهریاری و دین گستری بر همگان برتری یابد. در اشاره به این سرشت دوگانه فره‌مندان است که در شاهنامه می‌خوانیم:

«منم گفت با فره‌ایزدی همم شهریاری و هم موبدی»

کوتاه سخن آن که به باور مزدایرستان، همه آفریدگان برگزیده و نامدار اهوره‌مزدا، از پیامبران و پیشوایان آشون و یزدان‌پرست گرفته تا فرمانروایان و شهریاران دادگر و پهلوانان و رزم‌آوران راست‌راه و درست‌کردار، فره‌مند و برخوردار از این فروغ یا موهبت ایزدی‌اند. به همین جهت در اوستا نه تنها شهریاران و پهلوانان بیدادگر و ستمکار همچون اژی‌دهاک (ضحاک) و افراسیاب از فره‌بی بهره‌اند و هرچند تلاش می‌ورزند، هرگز نمی‌توانند از آن برخوردار گردند، بلکه شهریاران فره‌مندی همچون جمشید و کاووس هم چون دچار برتنی و خودستایی شوند و پای از گلیم خویش فراتر نهند و زبان به دروغ بیالایند و بیدادگری پیشه کنند، فرّاز آنان می‌گسلد و به سرانجامی شوم دچار می‌شوند.

در اوستا معمولاً از دو فرّیاد می‌شود: «آیَریتیَم خَورَنُ» (فرّ ایرانی) و «کَوَیتیَم خَورَنُ» (فرّ کیانی). فرّ ایرانی از ستور برخوردار خوب رمه، توانگر و فره‌مند است. خیزد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم شده می‌بخشد. آژ را درهم می‌شکند و دشمن (انیران) را فرومی‌کوبد. فرّ ایرانی اهریمن و دیوان کارگزار و دستیار او و سرزمینهای انیران را شکست می‌دهد. (اشناد. بند ۱ و ۲) فرّ کیانی بهره‌ناموران و شهریاران و آشوتان می‌شود و از پرتو آن به رستگاری و کامروایی می‌رسند. این فرّ همیشه از آن ایرانیان است و تأییدار شدن سوشیانت و برپایی رستاخیز، روی از ایران و ایرانیان بر نخواهد تافت. (زام. کر. ۱۵-۱۱)

مهرداد بهار نوشته است: «فرّه به معنای سعادت، شکوه و درخشش است. در ادبیات اوستایی و پهلوی، فره با برکت، اقبال و خواسته مربوط است و در واقع، رسیدن به برکت، اقبال و خواسته، وابسته به داشتن فره است. اما فره بر اثر خویشکاری به دست می‌آید. اگر هر کس، هر طبقه و هر قوم خویشکاری ورزد، یعنی به وظایف خویش و وظایف طبقه و قوم خود عمل کند، فره‌مند می‌گردد و به سعادت و خواسته می‌رسد.

فرّه نیرویی کیهانی و ایزدی نیز هست. فره‌سوزان، درخشان و روشنی بخش است. بدین روی، برمی‌آید که فره باید نیرویی کیهانی و ایزدی باشد که بر اثر خویشکاری و ورزیدن مردم، به صورت قدرت، ثروت، موفقیت و جز آن برزندگی مردم اثر می‌گذارد و شکل می‌پذیرد. از این نکته روشن می‌گردد که خویشکاری رابط این نیروی کیهانی و جهان انسانی است...

بهره‌وری از فره فقط پس از ورزیدن خویشکاری حاصل می‌شود که وظیفه روان است... با هر انسان روانی آفریده شده است که بر اثر انجام دادن یا انجام ندادن وظایف عمومی و خصوصی

خویش — خویشکاری — به بهشت یا دوزخ می‌رود و این روان است که در این جهان، انسان را سعادتمند و فره‌مند یا بی‌سعادت و بی‌فره می‌کند.

از نوشته‌های پهلوی برمی‌آید که فره‌بعدها، در دوره ساسانی با بخت معنایی برابر یافته است. این مسئله، به گمان نگارنده، تحول بعدی فره است. در زمانی که توده مردم، در زیر فشارهای شدید طبقاتی و اجتماعی دوره ساسانی، از هرگونه سعادت دنیوی محروم بودند و ورزیدن یا نورزیدن خویشکاری تأثیری در یافتن یا از دست دادن فره نداشت، دیگر نمی‌شد به ارتباط حتمی فره‌مند بودن و ورزیدن خویشکاری معتقد ماند. بنابراین سعادت و قدرت و خواسته که نتایج عینی فره‌مند بودن بود، با بخت ارتباط یافت و در نتیجه، فره معنی بخت پیدا کرد و مرد خویشکار، تنها می‌توانست به سعادت اخروی روان خویش دل‌بندد.

چنانکه در اعتقادات اقوام دیگر نیز دیده می‌شود، اعتقاد به فره مربوط به جامعه کهن و ابتدایی انسان است. فره نیروی رابط جهان انسان و جهان خدایان است. انسان یا قبیله‌ای که وظایف خویش را در مورد جهان خود و جهان پیرامون خود دقیقاً انجام داده باشد، انتظار دارد ایزدان یا مظاهر طبیعت نیز در مقابل، او را یاری دهند. شاید همین اعتقاد به ارتباط طبیعی است که بعداً با تخصصی شدن کارها در جامعه، وظایف جادوگران را در مورد انگیزتن لطف ایزدان و دور کردن قهر ایشان مشخص می‌کرد. جادوگر می‌توانست ارتباط فرد یا قبیله خود را با جهان خدایان حفظ کند و توسعه دهد و آنان را وادارد که فره‌بخشی کنند؛ یعنی سعادت و نیکبختی فرد یا جامعه را تأمین کنند.

سپس، هنگامی که جامعه طبقاتی شد، فره نیز مفهومی طبقاتی یافت، فره آسرونان یا روحانیان، فره کیان یا فره سلطنت و جز آن، نمودار تأثیر این تحولات طبقاتی بر امر فره است. (پژ. ص ۱۱۹-۱۲۰)

برخی از پژوهشگران برآنند که مفهوم «فره» به دینهای سامی نیز راه یافته و در دین یهود عنوان «Sexina» به خود گرفته و در قرآن از آن به «سکینه» تعبیر شده و شش بار بکار رفته است. (دکتر سلیم: نکته‌ای اساطیری درباره شاهنامه، مجموعه سخنرانیهای سومین تا ششمین هفته فردوسی / انتشارات دانشگاه فردوسی-۱۳۶۷، ص ۶۶-۲۶۴)

«ثعالبی» از «فره» با تعبیر «شعاع السعادة الالهية» یاد می‌کند. (همان. ص ۲۶۶)

(برای آگاهی بیشتر درباره فره-پور: مقاله «فره»، یش. ج ۲، ص ۳۰۳-۳۲۲ و «شهر

زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» و نیز:

H.W. Bailey: Zoroastrian Problems in The Ninth Century Books, Oxford 1943, p. 1-77 and J.C. Coyajee: Studies in Shāhnāmeh, pp. 251-307).

فَرابازو: نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده است. دارمستر آن را واحدی ناشناخته خوانده و احتمال داده است که به درازای بازو باشد.

فَرابته: نام کوهی است. (زام. بند ۶)

فَراخ کَرَت: (در اوستا «وَاوَرَوَکَش» و در پهلوی «فراخ کرت» یا «فراخ کرد» به معنی «فراخ بریده» نام دریایی است بزرگ در اساطیر ایران که در سراسر اوستا، پیوسته از آن نام برده می‌شود. پورداود احتمال داده است که این دریا با دریای خزر یکی باشد و در این برداشت، به نوشته‌های متنهای گوناگون استناد کرده است. از آن جمله این نوشته بندهشن (بخش ۲۹، بند ۱۰) که «کنگ دژ» را در چندین فرسنگی خاور دریای فراخ کرت می‌داند و این یادآوری مینوی خرد (بخش ۶۲، بندهای ۱۴-۱۳) که «کنگ دژ» را در خاور و در سرحد ایران و بیج می‌داند.

اما بهار در بررسی جغرافیای اساطیر ایران، پس از بحث و پژوهش دقیقی، این دریا را با اقیانوس هند، یکی می‌شمارد. (پژ. ص ۱۰۶-۱۰۳)

در «تیریشْت» (بند ۳۲) می‌خوانیم: «آنگاه مه از آن سوی هند — از کوهی که در میانه دریای فراخ کرت جای دارد — برخیزد.» و این تأییدی آشکار است بر یکی بودن «فراخ کرت» و اقیانوس هند.

(درباره فراخ کرت، همچنین — وند. فر. ۲۱، بند ۴-زیر.)

فَرادَت فُشو: (به معنی «پرورنده چار پایان کوچک») نام ایزد نگاهبان چار پایان خرد و ازیاران و همکاران ایزد «رَ پِشوین» است. (— ر پِشوین)

فَرادَت وِرَ: (به معنی «پرورنده مردان») نام ایزد نگاهبان و پرورنده و افزاینده مردمان و ازیاران و همکاران ایزد «اَزَیرین» است. (— اَزیرین)

فَرادَت وِسپم هوجیایتی: (به معنی «پرورنده همه آنچه زندگی خوش را بایسته است») نام ایزد نگاهبان زندگی خوش و خرم و ازیاران و همکاران ایزد «اَویشروثریم» است. (— اویسروثریم)

فَرادائنی: نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده است که زَند وندیداد آن را برابر با چهارده انگشت و دارمستر برابر با یک پا می‌شمارد. (زگد.)

فَرَاآشکوب: (در پهلوی «فَراچ آشکوب») سقف بلند، خانه بلند.

فَرَبَرَتَر: (در پهلوی «فَرَبَرَتار») عنوان چهارمین تن از هشت موبدی است که در ایران باستان برگذاری «یَرَشَن» (آیین ستایش و نیایش) را برعهده می‌گرفتند. کار «فَرَبَرَتَر» آماده کردن افزارها و گذاشتن آنها در دسترس پیشوای بزرگتر بوده است. (— آبرت، آتروخش، آستتر، راسپی، زوت،

سروشاورزو هاوژن)

فَرَدَنّا: (به معنی «افزایش و بالاش و رویش») نام رودی است که از سوی شمال خاوری به دریاچه هامون می‌ریزد و اکنون «قَرَاه رود» خوانده می‌شود. درازای این رود از سرچشمه تا ریزشگاه ۵۰۰ کیلومتر است و شهر «قَرَه» یا «قَرَاه» که در هجوم مغولان ویران شد، بر کرانه همین رود جای داشت.

فَرَدَنَشَو: (در پهلوی «فَرَدَنَش») نام کشور یا اقلیم جنوب خاوری است در بخش بندی جهان به هفت کشور یا اقلیم که در ایران باستان معمول بود.

فَرَزْدَانَو: (در پهلوی «فَرَزْدان») نام دریاچه‌ای است که گشتاسپ در کنار آن از ایزدبانو اردویسور اناهیتا خواستار پیروزی بر هیمتارانش می‌شود.

در «بهمن‌یشت» (بخش ۳، بند ۱۳) می‌خوانیم که: «اوخشیت ایرث (= هوشیدر، نخستین موعود مزدپرستان) در کنار دریاچه فرزندان زاده خواهد شد.»

در بندهشن (بخش ۲۲، بند ۵) آمده است که: «فرزدان در سگستان (سیستان) جای دارد. اگر پارسایی چیزی در آن بیفگند، آب آن را می‌پذیرد و نگاه می‌دارد؛ اما اگر ناپارسایی چیزی در آن بیندازد، آب آن چیز را بیرون می‌افگند. سرچشمه فرزندان به فراخ کرت پیوسته است.»
پورداود نیز نوشته است که جای این دریاچه باید در سیستان باشد. «یوستی» در «نامنامه ایرانی» گمان برده است که این دریاچه همان «آب ایستاده» کنونی در جنوب غزنه است؛ اما «بارتولومه» حدس او را نادرست می‌داند.

فَرَسپات: نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن، دَشَنک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند. (— وند. فر. ۱۵، بند ۱۴)

فَرَسْتَوِه... نام یکی از نیایشهای دینی مزدپرستان است. (— یس. سرآغاز، بند ۴)

فَرَشْگَرَد: (در اوستا «فَرَشو کِرتی») جهان نوساخته در پایان دوره دوازده هزار ساله زمان کرانمند و برقراری جاودانه پاکی و آشه و پرهیزگاری یا نوسازی جهان و دین پس از برخاستن سوشیانتها و پاک کردن جهان از همه پتیاره‌های اهریمنی است.

فَرَشوشتر: (— فرشوشتر هوگو)

فَرَشوشتر هوگو: (در گاهان و در اوستای نو «فَرَشوشتر») به معنی «دارنده شتر کارآمد و راهوار» نام یکی از نخستین پذیرندگان و پیروان دین زرتشت و پدرزن اوست و «هوگو» یا «هوَوَ» نام خانوادگی وی است.

او و برادرش «جاماسپ هوگو» هر دو وزیر گشتاسپ‌اند و از مزدپرستان نامبردار به شماره

می‌آیند که در سرتاسر اوستا از آنان با درود و ستایش یاد می‌شود. «شهاب‌الدین سهروردی» (شیخ اشراق) در کتاب «حکمة الاشراق» خود «فرشوشتر» را در تراز «جاماسپ» و «بوذرجمهر» از حکیمان ایران کهن می‌داند که روش فلسفی آنان قاعده اشراق در نور و ظلمت بوده است. (به نقل مقا. ص ۳۸۸) (← جاماسپ هوگو)

فَرَّ کِیانی: (← فَرَّ)

فَرَّگَرْد: (به معنی «فرابریده») هریک از بخشهای «وندیداد» (و نیز برخی از کتابهای پهلوی، از جمله «ارداویراف‌نامه») را با این عنوان می‌خوانند. این واژه به زبان عربی هم رفته و در شعر ابونواس به صورت «فِرَجَرْد» (جمع آن «فِرَجَرَدات») آمده است:

«وَمَا يَتَلَوْنَ فِي شَرْوَيْنِ دَسْثِي وَفِرَجَرَدَاتٍ رَامِسِيْنَ وَوَيْسِ»

فَرَّناگرفتنی: «فَرَّناگرفتنی آفریده اهوره مزدا، خویشکاری آسرونان (آثربانان) است و از آن روی ناگرفتنی است که باید با فرهنگ بدست آورده شود.» (زَندِ یسَته، هات ۳، بند ۱۶)

پورداود درباره افزوده شدن صفت «ناگرفتنی» به فَرَّ نوشته است: «این صفت به این مناسبت است که در کرده‌های ۷-۹ زامیاد یشت میان خواستاران فَرَّستیزه درمی‌گیرد و هنوز پس از گرشاسپ به کسی تعلق پیدا نکرده است.» (یش. ج ۲، ص ۳۳۹، بند ۴۵-زیر) (← فَرَّ)

در بند هشت آمده است: «فَرَّناگرفتنی آن است که آسرونان راست؛ زیرا همواره دانایی با ایشان است. هر مزد خود آسرون است. از این روی (آن را) فَرَّناگرفتنی خوانند که هر مزد در میان مینوان، مینویی تواند بود که ناگرفت فَرَّ است. بدین روی ایدون تواند بود که او را (حتی) مینوان نبینند.» (به نقل و ترجمه مهرداد بهار: پژ. ص ۱۰۷)

فَرَّ نَیَغ (آذِر...): (= فَرَّو نَیَغ = فَرَّو باک = فَرَّا = خَرَّاد = خُرَداد = خُورا = خُورَه (خُرَه) = خُرَین به معنی «فَرَّه ایزدی» یا «فَرَّه خدایی») نام یکی از سه آتشکده بزرگ روزگار ساسانیان است که در کاریان فارس بود و به موبدان و اشراف اختصاص داشت.

آذر فَرَّ نَیَغ (فرنیغ) همان است که ابوریحان بیرونی آن را «آذر خورا» می‌نامد و دریاد کردن از ماهها و جشنهای ایرانیان می‌گوید: «پسروز پادشاه ساسانی هنگام خشکسالی بدین آتشکده روی آورد و نماز گزارد و ستایش آفریدگار را بجای آورد و خواستار شد که آن گزند را از مردم گیتی بگرداند و کام او برآمد و باران فروبارید و آن روز سی ام از بهمن ماه بود که انیران روز باشد و مردم از خوشی و شادی که به آنان روی آورده بود، به روی همدیگر آب می‌پاشیدند و این آیین تا به امروز در ایران پایدار است و از این روست که در همه جا و در اصفهان نیز به یاد روزی که بر ایرانیان باران فروبارید، جشن می‌گیرند و این جشن را آبریزگان (آفریجگان) می‌خوانند، یعنی جشن ریختن آب.» (آثار. ص ۲۲۸-۲۲۹)

در بند هشن آمده است: «جم به شهریاری خویش، همه کارها را به یاری این سه آتشکده (آذر برزین مهر، آذر فرن یغ و آذر گشنسب) بهتر همی کرد و آذر خَره را به دادگاه (آتشکده) در خَره اومند کوه (فرهند کوه) به خوارزم بنشاند. هنگامی که دیوان جم را (با آره) بیریدند، آذر خَره، فرّه جمشید را از دست اژدهاک (ضحاک) رهایی بخشید. در پادشاهی گشتاسپ، چنان که در دین آمده است، (این آتش را) از خوارزم به روشن کوه کاریان (بردند و بدانجا) نشاندند، همان گونه که اکنون نیز در آن جاست.» (بن. چاپ انکلساریا، بمبئی ۱۹۰۸، ص ۱۲۵-۱۲۴)

فَرِنی: (به معنی «افزون و فراوان») نام بزرگترین دختر زرتشت است. در پهلوی این نام را «فَرِن» نوشته اند. در فروردین یشت (بند ۱۳۹) فَرَوَشی این بانو همراه با فَرَوَشی های مادر و دو خواهرش ستوده شده است. در همان یشت (بند ۱۴۰) از چهار زن آشَوَن دیگر به همین نام نیز سخن به میان می آید و فَرَوَشی های آنان ستوده می شود.

فَرَواز: بروزن پروار، خانه تابستانی را گویند عموماً و بالاخانه ای که اطراف آن درها و پنجره ها داشته باشد، خصوصاً و به معنی خانه زمستانی هم به نظر آمده است. (بق.)

در «متنهای پهلوی» ویراسته «جاماسپ آسانا» (Pt. II, 162 sq) واژه Parvārān و در «زبور پهلوی» ویراسته «آندریاس-بار» (Paryvāry (Ph. Ps., 121. 1. 57) به معنی «کاخ» آمده است. (— پیرامون فروار)

فَرَوَرَانِه: نخستین واژه یسنه (هات ۱۲) ویژه خستویی مزدپرستان به پیروی از دین مزدپرستی و فرمانهای آن است که بارها در سراسر اوستا هنگام اشاره به این هات از یسنه بکار رفته است.

این هات از یسنه را «فَرَوَرَتی» (= خستویی) می نامند و بندهای ۸-۹ آن را که در «نیرنگ کشتی بستن» گنجانیده شده است، زرتشتیان چندین بار در شبانروز، هنگام کشتی بستن می خوانند.

(— خستو، خستویی، نیرنگ کشتی بستن و نیز یسنه، هات ۱۲)

فَرَوَرْدگان (جشن...): نام جشنی است که در روز نوزدهم ماه فروردین برگزار می شد و آن را فروردینگان نیز می خواندند.

فَرَوَرْدگان (جشن...): نام جشن ده روزه ای است که از بیست و پنجم اسفند ماه تا پایان پنجمین روز اندرگاه بر پا می شد و ویژه ستایش و بزرگداشت فَرَوَردها (فَرَوَشی ها)ی درگذشتگان و آشَوَنان و پارسایان پیشین بود و برابر بود با واپسین گهنبار سال (هَمَسَپَتَم).

این جشن که ابوریحان بیرونی نیز بدان اشاره کرده است، همان جشن است که زرتشتیان کنونی در ده روز آخر سال به نام «فَرَوَرْدیان» برگزار می کنند و آیینهای دینی بجای می آورند. در مینوی خرد (بخش ۵۷، بند ۱۳) تنها پنج روز اندرگاه جشن فروردیان خوانده شده است.

جشن فروردین یا نوروز که تاکنون بزرگترین جشن سالیانه همه ایرانیان (و برخی از اقوام و مردم ایرانی تبار و ایرانی فرهنگ سرزمینهای همسایه) و آغاز بهار و سال خورشیدی ایرانی به شمار می‌آید، همان جشن فروردگان (فروردینگان یا فروردیان) باستانی است و اگرچه امروزه به ظاهر رنگ و روی دینی کهن را از دست داده؛ اما هنوز تمام نشانه‌های دیرینه این جشن را به گونه‌ای نمادی در بر می‌گیرد. (— فروردین، فروشی، گهنبار، همسپتدم)

فروردین: جمع «فرورد» است که در زبان پارسی باستان «فرورتی» و جمع آن «فرورتین» بوده و مفردش برابر «فروشی» اوستایی است. نوزدهمین روز ماه و نخستین ماه سال و سیزدهمین یشت اوستا، بدین نام خوانده شده است. (— فروشی)

فروردین (روز...): نام نوزدهمین روز ماه است. (— فروردین، فروشی)

فروردینگان (جشن...): (— فروردگان)

فروردین یشت: نام سیزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست که ۳۱ کرده و ۱۵۸ بند دارد و موضوع آن، ستایش و بزرگداشت فروشی‌های همه مردان و زنان آشون و پارسا از گیومرت (نخستین بشر) تا سوشیانت (واپسین موعود مزدپرستان) است.

(— فروردگان، فروردین، فروشی)

فروشی: (در پارسی باستان «فرورتی» و در پهلوی «فرَوهر» و در فارسی «فرور» یا «فرورد» یا با دگرگونی آواها «فرَوهر») نام پنجمین نیروی مینوی آفریدگان است که پیش از آفرینش گیتیانه و هستی‌تن، وجود دارد و پس از مرگ نیز پایدار می‌ماند.

بسیاری از پژوهندگان و دانشوران، «ایده» (= مثال) را در فلسفه افلاطون، صورتی از فروشی در اندیشه‌های دینی و هستی‌نگری ایرانیان می‌دانند.

در اوستا و دیگر متن‌های معتبر دینی مزدپرستان، از فروشی بدکرداران سخنی به میان نمی‌آید و تنها آشونان و پارسایان و راستی پرستانند که فروشی دارند. تنها در «صد در بُنَد هِشْتَن» می‌خوانیم که فروشی مرد گناهکار با بوی و روان او در دوزخ بسر خواهد بود. اما از خود اوستا چنین برمی‌آید که «دیو» به منزله فروشی شخص گناهکار است، چنان که در وندیداد (فر. ۸، بند ۳۱) در توصیف گناهکار می‌خوانیم: «اوست که در همه هستی خویش همسان دیواست. اوست که پیش از مرگ همسان دیواست و پس از مرگ یکی از دیوان ناپیدا شود.»

نه تنها مردمان و میثویان آفریده اهوره مزدا، بلکه همه آفریدگان آسمانی و زمینی و آتش و آب و گیاه و جانور نیز دارای فروشی ویژه خودند که از آنها نگاهبانی و پاسداری می‌کند. از همه برتر، خود آفریدگار جهان — اهوره مزدا — نیز دارای فروشی است؛ چنان که در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۱۴) آفریدگار از زرتشت می‌خواهد که فروشی وی را که بزرگترین، بهترین، زیباترین،

استوارترین، هوشیارترین، بُرزقندترین و در آشه بلند پایگاه‌ترین (میثویان) است، بستاید. دربارهٔ معنی قَرَوَشی، در سنت زرتشتیان و در میان آرای پژوهندگان اوستا به تعبیرهای گوناگون برمی‌خوریم که پرداختن به یکایک آنها در این جا، سخن را به درازا می‌کشاند. پورداود، پس از بررسی و نقد بسیاری از این برداشتها، با توجه به دو جزء سازندهٔ این واژه ترکیبی، معنی «پشتیبانی کردن و پناه دادن» یا «پوشاندن و دربر گرفتن» را (که با معنی نخستین نیز سازگاری دارد) برای آن پیشنهاد کرده که با خویشکاری قَرَوَشی‌ها نیز هماهنگ است. بهار در ریشه‌یابی این ترکیب و چگونگی معنی آن و نیز خویشکاری قَرَوَشی‌ها می‌نویسد: «این واژه ظاهراً از صورت فرضی ita-vaṇaṇa آمده است. واژه vaṇaṇa به معنای دفاع و ایستادگی است و با واژهٔ ایرانی میانه ونو «گُرد» به معنای دلیر و قهرمان خویشاوند است. علت این نامگذاری را باید در وظایف دفاع عمومی بر ضد اهریمن و اعمال دلاورانهٔ قَرَوَشی‌ها در دفاع از خویشان و نزدیکان دانست.

با توجه به وظایف متعددی که در زمینهٔ دفاعی، برکت بخشیدن و همکاری با هُرمزد در امر نگاهداری جهان برعهدهٔ قَرَوَشی‌هاست، می‌توان باور داشت که در مرحله‌ای بسیار کهن، اقوام ایرانی به قَرَوَشی به عنوان روان‌نیاگان می‌نگریسته‌اند و بعدها روان و قَرَوهر از یکدیگر جدا گشته، دو چیز مستقل شدند.» (پژ. ص ۴۴)

دربارهٔ خویشکاری قَرَوَشی‌ها و اهمیت نقشی که در سامان آفرینش برعهده دارند، «فروردین یشت» گویا و رساست و نیازی به تکرار مطالب آن در این جا یا افزودن توضیحی دیگر نمی‌بینم.

(← فروردین، فروردینگان، فروردین یشت)

قَرَه: (← قَر)

قَرَه‌مَند (فرهمند): (در اوستا «خَوَرَنَه وَنَت») برخوردار از قَر، دارندهٔ قَر. (← قَر)

قُربان: نام یکی از خاندانهای بلند آوازهٔ تورانی است که ناموران آن از دوستان زرتشت بوده‌اند. در گاهان (یس. ۴۶، بند ۱۲) از این خاندان به نیکی یاد شده است. مشهورترین کسی از این خاندان که در اوستا از او نام برده شده، «یوایشْت» است.

(← اختیه و یوایشْت)

فریدون: (در اوستا «فَریدَتَوَن» پسر «آئویَه» و در پهلوی «فَریدون» و در فارسی «آفریدون»، و «آفریدون» و «فریدون») نام یکی از کهن‌ترین چهره‌های اساطیری در اوستا و دیگر متنهای دینی ایرانیان و نیز در شاهنامه و دیگر کتابهای فارسی و عربی پس از اسلام است.

در یسنه (هات ۹، بند ۸-۶) «آتبین» پدر فریدون دومین کسی است که در جهان

استومند، نوشابه آیینی قوم را از گیاه قوم برمی‌گیرد و به پاداش این کار است که پسری به نام فریدون بدو داده می‌شود؛ پسری که اژی دهاک سه پوزه سه کله شش چشم ... را شکست می‌دهد و به بند می‌کشد. هموست که دو همسر اژی دهاک (دختران یا خواهران جمشید) را به همسری خود درمی‌آورد. (آب. بندهای ۳۳-۳۵) فرشاهی که به پیکر مرغ «وارغن» از جمشید جدا می‌شود، به فریدون می‌پیوندد و از پرتو آن پرورزترین مردمان می‌شود. (زام. بند ۳۶)

دروندیداد (فر. ۱، بند ۱۷) سرزمین «ورن» زادگاه فریدون خوانده شده است و در دیگر بخشهای اوستا نیز «ورن» را جای رویدادهای مهم زندگی فریدون می‌بینیم.

دروندیداد (فر. ۲۰)، از «ثریث» — نخستین پزشک و درمان‌بخش روی زمین — سخن به میان می‌آید و دارمستتر، پس از بحث و ریشه‌یابی این نام و سنجش آن با «ثریتون»، نتیجه می‌گیرد که «ثریث» و «ثریتون» دو شکل یک نام است و درواقع این فریدون است که از او به عنوان نخستین پزشک یاد می‌شود. (زگد.) همانند این برداشت دارمستتر را در ادب و سنت ایرانیان نیز درباره فریدون می‌بینیم و نام او در شمارنامهایی است که بر تعویذهای درمان‌بخش می‌نوشتند.

در شاهنامه فریدون پسر آبتین و فرانک خوانده شده و داستان پادشاهی او که با قیام مردم به سرداری کاوه آهنگر و پیروزی بر ضحاک (اژی دهاک) آغاز می‌شود، در مرز اساطیر و حماسه جای دارد. پادشاهی فریدون با بخش کردن سرزمینهای زیرفرمان او میان سه پسرش ایرج و سلم و تور و کشته شدن ایرج به دست برادران و جنگ منوچهر — نبیره ایرج — با آن دو برادرکش و کشتن آنها پایان می‌پذیرد که خود آغازی است بر نبردهای طولانی ایرانیان و تورانیان؛ نبردهایی که سرتاسر بخش حماسی شاهنامه را دربرمی‌گیرد.

(— اژی دهاک، ثریث، ورن)

فُشوشو مَنثَرَه: (به معنی «مَنثَرَه درباره چار پایان سودمند اهلی») عنوانی است که به یسنه، هات ۵۸ داده شده. این هات جزو «هاذخت نسک» بیستمین نسک گم شده روزگار باستان بوده است. در کتاب پهلوی «شایست نشایست» (بخش ۱۳، بند ۴۹) فُشوشو مَنثَرَه بخشی از نسکهای گائائیک (وابسته به گائاها) خوانده شده است.

فُشوشو مَنثَرَه یکی از مشهورترین نیایشهای مزدپرستان و نمازی است برای فراوانی و گشایش. در ویسپرد (کرده یکم، بندهای ۳-۹) که سخن از نیایشهای مهم و نمازهای برگزیده مزدپرستان می‌رود، این نماز نیز در شمار آنهاست.

در هرمزد یشت (بند ۱۳) فُشوشو مَنثَرَه در شمار نامه‌های اهوره مزدا آمده، یعنی که آفریدگار، خود «مَنثَرَه‌ی پرورش دهنده چار پایان و افزاینده روزی و فراوانی» است. (— ماراسپند)

ک

کائلی بد سایه: بنا بر گزارش پهلوی وندیداد نام هفتمین سرزمین و کشور نیکی که اهوره مزدا آفریده، «وئِه کِرتَه (= کابل) بد سایه» است. (وند. فر. ۱، بند ۱۰) «نیبرگ» اصل این نام را «وئو کِرتَه» (آفریده وئو) می‌داند و انطباق آن با کابل را مربوط به ترجمه‌های پهلوی اوستا و تنها حدسی می‌شمارد. (دینها، ص ۳۱۷)

«کریستن سن» آن را با نامه «Vēgerd» که به نوشته «دینکرد»، یکی از برادران «هوشنگ» بوده است، مربوط می‌داند و می‌گوید این نام در اصل «نام نژاد» (éponyme) است و کشور Gandhara (= قندهار) را مشخص می‌کند. (نخستین، ج ۱، ص ۱۳۹)

در بحث دربارهٔ صفت «بد سایه»، بیشتر گزارشگران و پژوهندگان اوستا همان معنی متداول «سایه» را در نظر داشته و در نتیجه دچار سردرگمی شده‌اند. از آن جمله است دارمستر که در گزارش وندیداد، سایه را به ساخت جمع گرفته و مجموع نام و صفت را «وئِه کِرتَه ی سایه‌های بد (زیان بخش)» آورده است.

دکتر احمد تفضلی در مقاله‌ای به زبان انگلیسی زیر عنوان «پاره‌ای نقل قولهای پارسی میانه در متنهاى کهن عربی و فارسی»^۱ که در یادنامه «ژان دومناش»^۲ (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۸۵) منتشر شده است، با استناد به کاربرد واژه «سایه» در تاریخ قم، معنی سرای، ساختمان، خانه را برای آن باز می‌شناسد و به واژه ترکیبی «همسایه» هم اشاره می‌کند.

یادآوری می‌شود که در «قابوس نامه» (چاپ دکتر غلامحسین یوسفی، سازمان کتابهای جیبی، ص ۱۴۱) «همسایه» برابر «همسرایه» (هم سرای، هم خانه) آمده است و در گویش گیلکی تا به امروز «سایه سر» به معنی «بزرگ و سالار خانواده» بکار می‌رود.

بنابر آنچه گفته شد، ترکیب وصفی «بد سایه» را که در وندیداد برای «وئِه کِرتَه» آمده است، باید به معنی «بد سرای» یا «دارای خانه‌ی (های) بد» گرفت. اما جای این پرسش باقی است که: چرا هفتمین سرزمین و کشور نیک آفریده اهوره مزدا، با چنین صفتی توصیف می‌شود؟

کاووس: (در اوستا «کوی اوسن» و در پهلوی «کایوس» یا «کاهوس» و در فارسی «کاووس» — که «کاوس» هم نوشته می‌شود — و «کیکاووس» و یا معرب آن «قابوس») نام یکی از شاهان و فرمانروایان نامور و بلندآوازه اساطیری در اوستا و دیگر متنهاى کهن است و در حماسه ایران و

1. Some Middle-Persian Quotations In Classical Arabic And Persian Texts.

2. Memorial Jean de Menasce

متنهای تاریخی پس از اسلام، پادشاهی نامدار و پرشکوه و توانا و بلندپرواز از دودمان کیانیان به شمار می‌آید.

در اوستا و بندهشن کاووس پسر «کی اپیوه» و نبیره «کی قباد» است، اما در شاهنامه و برخی از منابع دیگر عربی و فارسی، پسر «کی قباد» خوانده شده است.

نام کاووس از دو جزء «کوی» و «اوسن» ترکیب یافته که جزء نخست به گونه «کی» (به معنی پادشاه و فرمانروا) بر سر نام بسیاری از شاهان داستانی کهن مانند کی قباد، کی خسرو، کی لهراسپ و کی گشتاسپ باقی مانده است و جزء دوم را — که به معنی آرزو و اراده و میل است — به صورت اسم عام هم در اوستا می‌بینیم؛ چنان که در گاهان (یس . ۴۵، بند ۹) بدین گونه بکار رفته است. در گزارش پهلوی آن را به «خوسندی» برگردانده‌اند. بارتولومه، آن را به معنی «دارنده چشمه‌ها» می‌داند؛ اما اشیگل و یوستی آن را «آرزومند، با اراده، توانا» ترجمه کرده‌اند.

کاووس در اساطیر و حماسه ایرانیان، از یک سونماد توانایی و بلندپروازی و از سوی دیگر نمونه سرکشی و نافرمانی و گناهکاری و خیره‌سری در برابر آفریدگار و مثال نابخردی و تندخویی است. پس از جمشید، او دومین فرمانروا و شهریاری است که «فَر» از وی پیوند می‌گسلد و در نتیجه به شوربختی دچار می‌شود.

به نوشته دینکرت (کتاب نهم، بخش ۲۱، بندهای ۱۲-۴) در «سونکرنسک» نخستین نسک از نسکهای بیست و یک گانه اوستای کهن که بعدها از دست رفته، از کاووس به تفصیل سخن رفته بوده است. نویسنده دینکرت در خلاصه‌ای که از آن شرح مفصل در کتاب خویش آورده، می‌نویسد:

«کاووس در هفت کشور بر دیوان و مردمان چیرگی داشت و فرمان می‌راند و شاهی می‌کرد و فرمانش تندتر از جنبش دست، روان می‌شد. او هفت کاخ برفراز البرز ساخت. یکی زرین، دو سیمین، دو پولادین و دو آبگینه‌ای (بلورین). کاووس دیوان مَرَنَدری را از تباه کردن جهان بازداشت و آنان را به خدمت خویش گماشت. مردمی که از پیری نیرویشان تباه شده و جانشان نزدیک به بیرون رفتن از تن بود، خود را به کاخ او می‌رساندند و در پیرامون آن می‌گشتند تا پیری از ایشان دور می‌شد و جوانی بدانان بازمی‌گشت ...

پس دیوان آهنگ مرگ کاووس کردند و دیو خشم بدین کار نزد کاووس آمد و شاهی بزرگی را که او بر هفت کشور داشت، در چشم وی خوار کرد و او را به شهریاری آسمان و پایگاه امشاسپندان بفریفت و کاووس از فریکاری دیو خشم و دیگر دیوان، پیکار با ایزدان را بنیاد نهاد و با گروه دیوان و دروندان به تاریکی بی کران پرتاب شد و از سپاهش جدا افتاد و از خیره‌سری

دست از ستیزه با ایزدان برنداشت و آفریدگار، فرّایزدی از او برگرفت و سپاه کاووس از اوج بر زمین افتاد و کاووس به دریای فراخ کرت فرود آمد و این نیز گفته شده است که هنگام گردش در آسمان، کسی پیوسته به کاووس بود و از پی آنان ایزد نریوسنگ می‌تاخت و می‌خواست که او را جدا کند. ناگاه از کیخسرو هنوز نازاده چنان بانگی برخاست که گویی از هزار سپاهی خروش برآمده باشد، که:

ای نریوسنگ! مباد که او را بکشی؛ زیرا اگر او را بکشی، در آینده کسی نباشد که سپاه کین خواه را به نبرد با توران برانگیزد؛ چه از این مرد، سیاوش زاید و از سیاوش من زایم که خسروام که دلیران و یاوران دینی را به نبرد با دلاوران تورانی در پهنه کارزار برانگیزم و آن سپاه را پریشان سازم و چنان کنم که پادشاه توران روی به گریز نهد.

نریوسنگ از این سخنِ فرّوشی کیخسرو شاد شد و دست از کاووس برداشت و کاووس

زنده ماند.»

در کتاب پهلوی «دانا و مینوی خرد» (بخش ۲۶، بند ۵۵-۵۴) نیز در همین زمینه آمده

است: «واز کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد.»

اسطوره فرمانروایی شکوهمند کاووس بر مردمان و دیوان و درگیری و نبرد او با دیوان و سرانجام فریب خوردن او از دیوان و پرواز به آسمان و فروافتادن او از اوج غرور و برتنی و سرکشی را با دگرگونی‌های درخور ساخت و پرداخت داستانهای نیمه اساطیری-نیمه حماسی و با رنگ آمیزی ویژه روایت‌های پهلوانی-غنائی در شاهنامه و صورتهای ساده‌تری از آن را در برخی از متون تاریخی پس از اسلام هم می‌بینیم.

در اسطوره دیگری درباره کاووس (در گزیده‌های زادسپرم) آمده است که اهوره مزدا برای نشانه گذاری مرز ایران و توران، گاو بزرگی را آفرید و در بیشه‌ای بر سر مرز بر پای داشت تا هنگام درگیریهای دو قوم، مرز میان سرزمینهای آنان باز شناخته شود. کاووس که می‌خواست بخشی از خاک توران را زیر فرمان خود درآورد، آن گاو را به دستباری «شریث» کشت و این گناه او را زرتشت که بعدها زاده شد، به جهانیان گفت و پادافره آن از مرگ نیز بدتر بود.

یکی دیگر از گناهان بزرگ کاووس که در دینکرت از آن یاد شده، کشتن وزیر دانا و زیرک خود آوشتراست. (— اوشتر، سیاوش، کیخسرو)

گیت: نام گروهی از بدکرداران و تباهاکاران است. (— تیر. کر. ۳، بند ۵) واژه‌ای است ناشناخته که از مفهوم دقیق آن آگاهی نداریم.

گبست: (در اوستا «گپستی» و در پهلوی «گپست» و در فارسی «گبست» و معرب آن «گبسته») در تیر یشت (بند ۵۶) در شمار زیانها و آفت‌هایی است که اگر مردمان ستایش و نیایشی

شایسته برای ایزد تشریح جای آورند، به سرزمینهای آنان راه نخواهد یافت.

این واژه در فرهنگهای فارسی مترادف با حَنْظَل یا هندوانه ابوجهل شمرده شده و نام گیاهی است تلخ با میوه‌ای بسیار تلخ که کاربرد دارویی نیز دارد و جز آن به معنی کلی گیاهان زهردار هم آمده است.

گلدنر آن را به «زهر» و دارمستتر به «گیاهان زهرآلود» برگردانده است. دروندیداد (فر. ۱۱، بند ۹) در نیایشهای ویژه پاک کردن پهنه زندگی از ناپاکی و آلودگی، از جمله آمده است: «من کبست را دور می‌رانم.»

از این کاربرد نیز برمی‌آید که «کبست» (کپستی) ماده‌ای زهرآگین و آلاینده است. **گَخوارَدَ:** (در پهلوی «کوخرید» یا «کوخریت») این واژه در یسنه (هات ۶۱، بند ۲) بکار رفته و به نوشته گزیده‌های زادسپرم، نام قبیله یا طبقه‌ای از آفریدگان اهریمنی بوده که به کردارهای زشت و پست شناخته شده است و در گزارش پهلوی اوستا «فره کاستاران» یعنی کاهش دهندگان و از میان برندگان فره، خوانده می‌شود. این گروه از زناشویی دیو خشم — که از گم‌اله دیوان است — با مَنوشک خواهر متوجه‌ر پدید آمده‌اند.

در اردیبهشت یشت (بندهای ۹ و ۱۲ و ۱۶) این واژه بجای ساخت مادینه آن «گَخوارِیدی» برای زن بکار رفته است.

گَخوارِیدی: ساخت مادینه «گَخوارَدَ» است. (← همین.) این واژه با این ساخت، تنها یک بار در اوستا (یس. ۶۱، بند ۲) بکار رفته است.

گَخورِی: صفتی است برای اهریمن. در زَند اوستا، درباره این صفت توضیح داده شده است: «کسی که از روشنایی می‌کاهد.» (← وند. فر. ۲۱، بند ۱۷)

گَندَرَوَاسپ: (به معنی «دارنده اسبان کَهر») نام کوهی است. (زام. بند ۶) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه «گَندراسپ» نامیده شده و در همان کتاب (بخش ۱۲، بند ۲۴) درباره آن گفته شده است: «کوه گَندراسپ که دریاچه سوبر بر فراز آن جای دارد، در توس است.»

گَندِه: به معنای جای و سرای و خانه است و در گزارش وندیداد (فر. ۵، بند ۱۰) آن را به معنی اتاق یا جای سر پوشیده‌ای بکار برده‌ایم که در زمستان در گوشه‌ای از خانه یا در هر کوی برای گذاشتن پیکر مرده در آن می‌ساختند تا هنگامی که هوا برای بردن مرده به دخمه مساعد شود. (← زاد-مرگ)

گَر: نام کسی است از تورانیهای «دانو» از خاندان «اَسَ بَن» (آب. بند ۳۷)
گَر: نام یک ماهی شگفت اساطیری است که در دریای فراخ کرت زندگی می‌کند و پاسدار و

نگاهبان درخت «گوکِرَن» (هَوم سفید) در برابر گزندرسانی آفریدگان اهریمن است. در بندهشن (بخش ۱۸) آمده است که وزغ یا قورباغه یکی از زشت‌ترین آفریدگان اهریمن است و در دریای فراخ کورت بر گرد درخت «هَوم سفید» شنا می‌کند تا آن را بجود؛ اما ماهی خداگونه کَرَه‌رجا که وزغ بلغزد، از آن درخت نگاهبانی می‌کند.

نیروی بینایی ماهی کَر در اوستا نمونه و مثال است. زرتشت ایزدبانوچیستا را می‌ستاید و از او خواستار آنچنان نیرویی بینایی می‌شود که ماهی کَر در آب داراست که خیزابی همچند موی را در رود «رنگها»ی دور کرانه در ژرفای هزار بالای آدمی تواند دید. (دین یشت، بند ۷)

«جکسن» میان گونه‌ای سگ‌ماهی با نام علمی Accipenser Huso به درازای ۴/۵۷ متر که استخوان آن را در موزه علوم طبیعی تفلیس دیده است با کَر‌ماهی اوستایی این همانی قائل می‌شود. (← جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمه فارسی، ص ۲۶)

کَرَب (کَرَبان): در گاهان عنوان گروهی از پیشوایان دیوپرستان و دشمنان دین مزدپرستی است. در اوستای نوهم بدین نام — که بیشتر به ساخت جمع آمده است — برمی‌خوریم که در شمار دیوان و جادوان و پریان و اشموغان و ستمکاران قرار دارد.

در پهلوی karb به پیشوایان دینی مخالف زرتشت گفته می‌شود که دشمن‌ترین دشمنان او بودند و «توربرادرش» کشنده زرتشت نیز یکی از همین گروه بود. (← گز. ص ۱۱۲) در سنسکریت kalpa به معنی اجراکننده و مراقب شاعر و آداب و رسوم مذهبی آمده است.

گَرده: (در اصل به معنی «بریده») عنوان هریک از بخشهای درونی یشتها و نیز بخشهای ویسپرد است.

کِرِسانی: نام یکی از شهریاران دشمن دین مزدپرستی است که روانمی‌داشت پیشوایان دینی در سرزمین او آموزشهای خود را گسترش دهند. ایزد هوم دست این دین‌ستیز را از شهریاری کوتاه کرد. (یس. ۹، بند ۲۴)

گَرشفت: (در اوستایی «گَرشپیت» یا «گَرشپتر» و در پهلوی «گَرشفت» به معنی «تیز پرواز». در ژند در شرح آن آمده است: «چَخَروای»). نام مرغ میثوی است که در بهشت جای دارد و هرگاه در جهان استومند بسربرد، شهریار پرندگان است. اوست که داد [اهورایی] را به «وَرَجَم‌گرد» برد و اوستا را با زبان پرندگان برخواند. (بن. بخشهای ۱۹ و ۲۴)

در وندیداد (فر. ۲، بند ۴۲) زرتشت از آفریدگار می‌پرسد که: «چه کس دین مزدپرستی را بدان وَرَجَم‌گرد برد؟» و اهوره‌مزدا پاسخ می‌دهد: «ای سپیتمان زرتشت! گَرشفت مرغ.»

دارمستر نوشته است: «پرند را به سبب شتاب پروازش غالباً تجسم آذرخش می‌دانستند و همچنان که تندر را آوای خدایی می‌دانستند که از فراز سخن می‌گوید، نغمه پرند را نیز گفتار

خدایی و گونه ای وحی می انگاشتند.» (زگد).

در گزیده های زادسپرم (بخش ۲۳) از باریابی هفت گونه موجود که اندر دین همانند هفت امشاسپندند، سخن به میان می آید. این هفت موجود که از پنج گونه جانوران و نماد جهانی امشاسپند بهمن اند، به همپرسگی (دیدار) اهوره مزدا می روند و پیش از رفتن به همپرسگی، ایشان را زبان گشوده می شود و همچون مردمان سخن می گویند.

گرفشت (کرشپتر) و سیمرغ از پرندگان در این شمارند.

بهار نوشته است: «مرغی است که رهبر و بزرگ مرغان گوشت خوار است و زبان مردم را می داند و دین مزدیسنان را به ورجمشید می برد. نوعی کرکس، نوعی عقاب؟» (پژ. ص ۱۸۰)

گرفتار: نام خاندانی ایرانی است که در پرتو فروشی های آشونان، بسیار نیرومند می شود. (فرور. بند ۳۸)

گرکوی: نام یکی از آتشکده های مشهور روزگار باستان است که احتمالاً در شهر گرکوی سیستان بوده. در خرده اوستا (آتش. بند ۲۰) «مینیو گرد» آمده؛ اما پورداد احتمال داده است که در این ترکیب، حرف «د» با حرف «ک» که در الفبای اوستایی همانندی دارد، اشتباه شده و صورت اصلی و درست آن «مینیو گرکو» بوده است.

در باره این آتشکده، سرودی پنج سطری در شکل شعر هجایی از اواخر دوره ساسانی یا اوایل دوره اسلامی به گویش دری در تاریخ سیستان آمده که اصل آن در شاهنامه گم شده ابوالمؤید بوده است. (— تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۳۷-۳۵)

گستی: (— گشتی)

گسوی: نام یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن است. (— وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)

گسویش: شخص دچار شده به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است. از چگونگی این بیماری یا نارسایی آگاهی نداریم. در آبان یشت (بند ۹۲) ایزدبانو اردویسور اناهیتا از کسویش در شمار کسانی که نباید از زور پیشکشی بدو بنوشند، نام می برد و در وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) اهوره مزدا از کسویش در زمره بیمارانی یا نارساتانی که روا نیست به «ورجمگرد» راه یابند، یاد می کند.

استاد مقدم در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) به جای این نام «کوته [بدن]» آورده و دریادداشت خود آن را «نقص یا علتی در بدن» شمرده است.

بهار در گزارش همین فرگرد وندیداد (پژ. بخش ۱۵) در برابر این واژه «کوته بین» آورده و دریادداشت خود افزوده است: «در پهلوی کین سوگ و کوذک وین که نخستین به معنی کم سو و دومین به معنای کوته دید است و مقصود کسی است که درست نمی بیند.»

گسویش: نام دیو کین و کیفر است. (پور. یث. ج ۲، ص ۴۰)

کیش: نام شیاریایی است که در آیین «برش‌نوم» و برخی آیینهای دیگر بر گرد نیایشگر می‌کشند.
(— برش‌نوم و وند. فر. ۹، بند ۱۱-زیر.)

کشتزار-پیمان: عنوان یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است (فر. ۴) و آن پیمانی است که ارزش آن برابر بهای یک کشتزار آباد و بارآور باشد.

گُشتی (= گُستی): در اوستا «آیویانگَهَن» به معنی «میان‌بند» یا «کمر بند» به معنی عام و نام کمر بند ویژه دین مزداپرستی است که در پهلوی به صورت «آبیانگَهَن» در آمده و در فارسی «هامیان» و «همیان» را از این ریشه داریم. اما در زبان پهلوی و ادبیات زرتشتی میانه غالباً به جای این واژه، «کوستیگ» بکار رفته که در فارسی گُشتی و گُستی شده و معرب آن «گُستیج» است که آن را به «کساتیج» جمع بسته‌اند. «گشتی گیری» نام ورزش معروف نیز از همین واژه است به معنی گرفتن کمر بند.

گشتی یا بند دین و کمر بند دینی مزداپرستان هفتاد و دو نخ از پشم سفید گوسفند است که باید زن موبدی آنها را برسد و در شش رشته دوازده نخ بیافد. شماره هفتاد و دو نشانه هفتاد و دو هات یسته (مهم‌ترین بخش اوستا) است و دوازده اشاره به دوازده ماه سال دارد و شش یادآور شش گهنبار (گاه‌نبار) یعنی جشنهای دینی ششگانه آفرینش در درازای سال است.

این رشته‌های شش گانه را سه بار بر دور کمر می‌بندند به نشانه سه باور بنیادی دین مزداپرستی: اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک. در دور دوم، دو گره در پیش و در دور سوم — که آخرین دور است — دو گره دیگر در پشت می‌زنند. در «صد در بندهشن» درباره این چهار گره می‌خوانیم: گره یکم به هستی آفریدگار یگانه گواهی می‌دهد. گره دوم به راست بودن و اهورایی بودن دین مزداپرستی گواه است. گره سوم نشان خستویی به پیامبری زرتشت و گره چهارم نماد باور به اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است.

گشتی را بر روی «سُدره» (پیراهن دینی که بر تن لخت می‌پوشند) می‌بندند. هر کودک زرتشتی باید در سن پانزده سالگی به نشانه آغاز بلوغ و درآمدن به جرگه مزداپرستان، سدره بپوشد و گشتی ببندد و جشن گشتی‌بندی یکی از بزرگترین رویدادهای زندگی هر زرتشتی است. این جشن را پارسیان (زرتشتیان مقیم هندوستان) به تلفظ گجراتی «نوجوت» می‌نامند که در فارسی «نوزوت» یا «نوزود» می‌شود و پورداود بر آن است که در اصل «نوزات» یا «نوزاد» بوده به معنی «زایش نو» و مقصود آن است که این جشن و آیین گشتی بستن به منزله تولدی دیگر (تولد دینی و معنوی) برای کودک زرتشتی است.

مزداپرستان برای پوشیدن سُدره و بستن گُشتی، چندان اهمیت قائلند که می‌گویند هر گامی که یک زرتشتی پس از پانزده سالگی بدون در برداشتن سدره و گشتی بردارد، گناه بزرگی

مرتکب شده است و از این روی همواره سدره و کشتی را برتن دارند و تنها چند بار در شبانروز کشتی نو می‌کنند؛ یعنی رشته‌های شش گانه را از میان می‌گشایند و آفریدگار را ستایش می‌گزارند و اهریمن را نفرین می‌فرستند و «نیرنگ کشتی بستن» را می‌خوانند و کشتی را از نو بر میان برمی‌بندند. این چند بار کشتی نو کردن، عبارت است از: یکی بی درنگ پس از برخاستن از خواب، دوم پس از بول و بُرازه سوم پیش از نماز گزاردن، چهارم هنگام به گرمابه رفتن و تن شستن و پنجم پیش از خوراک خوردن. اگر کسی پس از برخاستن از خواب و پیش از خوراک خوردن، در نو کردن کشتی کوتاهی کند، چندان اشکالی ندارد؛ اما در سه مورد دیگر، غفلت روا نیست و حتماً باید کشتی نو کند.

هنگام نو کردن کشتی، اگر بامداد باشد روبه خاور و اگر پس از نیمروز باشد روبه باختر و اگر شبانگاه باشد روبه چراغ یا ماه می‌کنند.

در دوره‌های اخیر، آیین کشتی بستن کودک را در هفت سالگی و در مواردی در فاصله میان هفت تا پانزده سالگی برگزار می‌کنند و در هر حال از پانزده سالگی تأخیر نمی‌کنند.

بهار دربارهٔ «کشتی بستن» می‌نویسد: «کوستیگ بندی است مقدس که زردشتیان بر کمر می‌بندند و گمان دارند این بند مرز میان دو بخش تن انسان است: بخش زیرین که از آن اعمال نیک برمی‌خیزد و بخش زیرین که از طریق آن، اهریمن می‌تواند انسان را به عمل بد برانگیزاند.» (پژ. ص ۱۳۳)

(برای آگاهی بیشتر از همه جزئیات مربوط به کشتی و کشتی بستن ← «نیرنگ کشتی بستن»، پور. خرده. ص ۷۴-۵۸، همچنین ← سدره، نو-زود، نیرنگ کشتی بستن) کشتی بستن: (← کشتی)

کشتی بستن (نیرنگ...): (← نیرنگ کشتی بستن)

کشتی برسم: بندی است بافته از برگهای خرما که شاخه‌های «برسم» را بدان می‌بندند و چون همانند کشتی است که مزداپرستان بر میان می‌بندند، آن را بدین نام می‌خوانند. (← برسم و کشتی)

کشتی نو کردن: (← کشتی)

کَکْهُیو: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

کَمالِه دیوان (کَمالِگان): (در اوستای نو «کیرد» و در پهلوی «کمالگ» به معنی «چه‌سری!» و به مفهوم گسترده‌تر «چه سرِ نفرت‌انگیزی!») صفت است برای هفت تن از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن که در برابر امشاسپندان قرار می‌گیرند و نامهای آنها چنین است: «آگ مَن» (آگومَن)، «اَیندَر» (آندر)، «سورَو» (ساوول)، «نانگ هیشیه» (ناگهیس)، «ترومیتی»

(تَروَمَد)، «تَروزی» (تَریز) و «زَریج» (زَریز).

از این هفت نام، «تَرومیتی» را نه نامی جداگانه، بلکه صفتی برای «نانگ هَیثیه» دانسته اند که گاه به جای نام اومی آید. (← هریک از این نامها در همین یادداشتها)
گَنام دروج: تعبیری است برای «دوزخ» که سرای «منش بد» (آگ مَن) و پایگاه دیوان و دروجان است. (← دروج و دوزخ)

گَنگ: (در اوستا «گَنگَه» و در پهلوی «گَنگ دِژ» و در شاهنامه فردوسی «گَنگ دِژ») نام دژ یا شهری است در جایی از توران زمین که با داستان سیاوش در آن سرزمین پیوند دارد و بر کوهی به همین نام واقع شده است.

بهار در گفتاری بحث و استدلال کرده است که «گَنگ دِژ» شهری است آسمانی و کیخسرو در پایان جهان، آن را بر زمین فرود می آورد و بر روی «سیاوش کرد» — که سیاوش آن را در توران ساخته است — قرار می دهد. (← گَنگ دِژ و سیاوش کرد، سخنرانی مهرداد بهار، شانا، ص ۲۶۷-۲۶۱)

گوایرس: نام کوهی است. (زام. بند ۶) برخی از پژوهندگان اوستا این نام را با «گَندراس» یا «کَویراس» که در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۵) نام کوهی است در ایران ویج، یکی دانسته اند.
کوسرو پَت: (به معنی «تهی نشیب») نام یکی از کوههایی است که به نوشته یسنه (هات ۱۰، بند ۱۱) گیاه «هَوم» بر آن می روید.

دارمستتر احتمال داده است که این واژه، نام یکی از تنگه های کوه غوربند باشد.

کَونَد: (← کَونَدی)

کَونَدی: (در پهلوی «کَونَدگ») نام دیوی است که از او با صفت «بی می مست» یاد می شود. بهار درباره این نام نوشته است: «معنای مشخص ندارد.» (پژ. ص ۱۳۴)؛ اما دارمستتر می نویسد: «کَونَدی کوتاه شده کَونَدی یا کَونَد است و واژه هم آوای آن در سنسکریت کَونَد به معنی تغار چوبی یا ظرف جامه شویی و تن شویی است و بنابراین استعاره اساطیری، ابر بارانی معنی می دهد (رو. کتاب پنجم ۸۵/۳ و کتاب نهم ۷۴/۷). این واژه بعدها نام دیوی در ابر شده است. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۱) این دیورا در اساطیر یونان به نام Káavoo می شناسند (Kuhn, Herabkunft des Feuers, p. 134) (زگد).

باید یادآوری کرد که از بند ۴۱ فرگرد نوزدهم وندیداد، هیچ نشانه ای بر پیوند این دیو با ابر به دست نمی آید. در آن بند، تنها گفته می شود که ایزد سروش این دیورا فرومی کوبد.
 پورداد احتمال داده است که این دیو، دیو کَونَدی و سستی باشد. (← سروش)

کوندیتر: نام دیوی است. (وند. فر. ۱۱، بند ۹) دارمستتر آن را زاده «کوندی» می‌داند. (← کوندی)

کون قمری: همجنس‌بازی، همخوابگی مرد با مرد، لواط که در دین مزدآپرستی گناهی نابخودنی و مرگ ارزان است و از پتیاره آفرینی‌های اهریمن به شمار می‌آید. (← وند. فر. ۱، بند ۱۲ و فر. ۸، بندهای ۳۱-۳۲)

کوی: در گاهان نام یا عنوان یکی از فرمانروایان دشمن دین زرتشت است که همواره از او به زشتی یاد می‌شود؛ اما در همان جا این واژه عنوانی است برای «گشتاسپ» فرمانروای دین پذیرفتار و پشتیبان زرتشت. همین واژه است که در فارسی «کی» شده و آن را بر سر نام همه فرمانروایان دودمان کیانیان (از کی قباد تا کی گشتاسپ) می‌بینیم.

گاه در گاهان و دیگر بخشهای اوستا، این واژه به ساخت جمع می‌آید و گروهی از فرمانروایان دشمن دین مزدآپرستی از آن اراده می‌شود. بهار «کوی» را «فرمانروا-روحانی» ترجمه کرده و یادآور شده که از قرار معلوم در زمان زرتشت، این واژه به معنی «رئیس-گاهن» عشیره‌های آریایی بوده است. درودها کوی به معنی شاعر سرودهای مذهبی بوده که به حافظه سپرده می‌شده است. همچنین عنوانی بوده است برای کاهنان خدای «سومنه».

کویرینت: نام جایی است که «اژی‌دهاک» در آن، ایزد «ویو» (آندروای) را می‌ستاید و از آن با صفت «سخت راه» یاد می‌شود. (رام. بند ۱۹)

پورداد نوشته است: کویرینت همان است که اکنون موسوم است به کیرند و بر بالای کوهی میان بابل و ایران جای دارد و نزدیک به «بوری» (= بابل) میهن اصلی اژی‌دهاک است. این کوه همان است که در بندهشن (بخش ۱۲، بندهای ۲۹ و ۳۶) «آسپروچ» و در شاهنامه «آسپروز» نامیده شده است:

«همی رفت کاوس لشکر فروز بزد گاه بر پیش کوه اسپروز» (شا. ج ۲، ص ۸۴)
یونانیها این کوه را «زاگرس» خوانده‌اند (حاشیه معین بر برهان قاطع). درباره یکی بودن «بوری» و «بابل» همچنان تأمل و تحقیق لازم است. «نیبرگ» انطباق «بوری» و «بابل» را نادرست می‌داند و «بوری» را سرزمین «بیر»ها می‌خواند. (← بیر)

کهرکتاس: نامی است زشت و ناروا برای خروس. در اوستا نام پسندیده و سزاوار برای خروس، «پرودرش» است که معنی «پیش‌بین» دارد؛ اما چند بار گفته شده است که مردم بدزبان، این مرغ را «کهرکتاس» می‌خوانند. این نام از اسمهای صوت است، مثل «کیکری کیتوم» لاتینی که با اندک دگرگونی در تمام زبانهای اروپایی برای بانگ خروس بکار می‌رود. هنوز هم در گیلان، آواز ماکیان را «کرکتاس» می‌گویند. (← پرودرش و سروش)

کی آتش: (در اوستا «گوی آرش» نام یکی از پسران «کی آیه» و نبیره «کی قباد» و برادر «کاووس» است که در فارسی به گونه «کیارش» هم نوشته می‌شود. در شاهنامه «کی آرش» — همچنان که برادرش کاووس — پسر کی قباد خوانده شده است.

کی آیه: (در اوستا «گوی آیی ونگه» نام پسر «کی قباد» و پدر کاووس و کی آرش و کی بیارش و کی پشین است. بندهشن نیز تبارنامه کی آیه را همین گونه آورده است. این نام در کتابهای طبری و حمزه و بیرونی و دیگران، به گونه کیافوه، کی افوه، کی افینه، کی بینه، کینه و افوه ضبط شده است.

کیانیان: نام دومین دودمان پادشاهی در اساطیر و حماسه ایران است که از «کی قباد» تا «کی خسرو» (دوره یکم) و از «کی لهراسپ» تا «دارای دارایان» (دوره دوم) شهریار و فرمانروایی می‌کنند.

بهار درباره این دودمان نوشته است: «خاندان کیانی به دودسته تقسیم می‌شود. از کیقباد تا کیخسرو و از لهراسپ تا پایان کار کیانیان، که دسته دوم نیز خود از لهراسپ تا بهمن مربوط به خاندان کیانی آسیای میانه و از اردشیر یا بهمن بهمن تا دارای دارایان مربوط به خاندان هخامنشی است.

ظاهراً دسته دوم را به دسته نخستین چسبانیده‌اند و در اساطیر کهن با کیخسرو رفتن او به آسمان، این دوره اساطیری بسر می‌رسیده است و درست به همین دلیل که او فرجامین شاه بوده است، بنا به اساطیر، در پایان جهان باز خواهد گشت و جاودانه به سلطنت جهان خواهد رسید. اما بعدها که دسته دوم را به دنبال دسته دوم آوردند و بدان چسبانده‌اند، گشتاسپ، شاه پایان جهان شد که سلطنت را از کیخسرو تحویل خواهد گرفت. ولی افسانه‌هایی که در میان مردم وجود داشته است و در شاهنامه نیز منعکس است، نشان می‌دهد که مردم، برعکس روحانیان زردشتی، از گشتاسپ راضی نبوده‌اند و همچنان اسطوره سلطنت جاودانه کیخسرو را که پراز عدل و داد بوده است، پذیرفته و حفظ کرده‌اند.» (پژ. ص ۱۵۸)

(برای آگاهی بیشتر از احوال کیانیان — «کیانیان»، پور. یش. ج ۲، ص ۲۸۸-۲۰۷)

و «کیانیان» نوشته آرتور کریستن سن، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا)

کیانسیه: نام دیگر دریاچه «هامون» در سیستان است که در اوستا «گش آویه» یا «گنسو» بوده و در پهلوی و پازند «کیانسیه» یا «کیانسه» یا «کانشیه» و در فارسی در کتابهایی مانند «صد در بند- هشن» و «روایات داراب هرمزدیار» به گونه «کانشیه» آمده است.

این نام در اوستا گاه با «زویه» (= دریا) و گاه با «آپ» (= آب) یاد شده است. دریاچه کیانسیه (هامون) در اساطیر دینی ایرانیان، یکی از ورجاوندترین آبهای روی زمین است. در بند-

هشن می‌خوانیم: «در باره این سه پسر زردشت که اوشیدر، اوشیدر ماه و سوشیانس اند، گوید که پیش از آن که زردشت جفتی یابد، آن گاه ایشان (= ایزدان) قره زردشت را اندر دریای کیانسه برای نگاهداری به آبان قره که ایزد اناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندرین دریا بدرخشید، به شب [آنها را] همی بینند. یکی یکی چون ایشان را زمانه خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سر شستن بدان آب کیانسه شود و او را قره اندرتن آمیزد، آبستن شود. ایشان یکی یکی، به زمانه خویش چنین زاده شوند.» (به نقل پژ. ص ۱۵۰-۱۴۹)

(← هامون)

کیان یشت: (← زامیاد یشت)

کی بیارش: (در اوستا «گوی بیرشن» و در پهلوی «کی و یارش») نام پسر کی آپوه و نبیره کی قباد و برادر کاووس است. (← کی آپوه)

کی بشین: (در اوستا «گوی پسین» یا «گوی پیستنگه») نام پسر کی آپوه و نبیره کی قباد و برادر کاووس است.

این نام در برخی از دست‌نویسهای شاهنامه «نشین» شده و در طبری به صورت «فاشین» آمده است. (← کی آپوه)

کی خسرو (کی خسرو): (در اوستا «گوی هوسرو» یا «گوی هوسرونگه» و در پهلوی «کی هوسرو» و در فارسی «کی خسرو» یا «خسرو») نام پسر سیاوش و فریگیس و نبیره کاووس و افراسیاب و یکی از نامدارترین شهریاران و دلاوران در اساطیر و حماسه ایرانیان است.

نام کی خسرو مرکب از دو جزء است: جزء نخست همان «کی» (= گوی) است که بر سر نام همه شاهان و شاهزادگان کیانی می‌بینیم و جزء دوم «هوسرو» (= هوسرونگه) به معنی نامور و نیکنام یا خوش نام و خوش آوازه است. کی خسرو مانند «جم» از شخصیت‌های کهن هند و ایرانی است که در «ودا» نام او را به صورت «سوشروس» (Sushravs) می‌بینیم.

در یشتها بارها با ستایش و بزرگداشت ویژه و با توصیف پهلوان سرزمینهای ایرانی و استوار دارنده کشور و کین خواه سیاوش که ناجوانمردانه به فرمان افراسیاب تورانی کشته شد، از او نام برده شده است.

بنابر اساطیر ایران، کی خسرو بر همه کشورها فرمان می‌راند و جادوان و فرمانروایان ستمکار را برمی‌اندازد. در فروردین یشت (بندهای ۱۳۵-۱۳۳) ستایش بی‌همانندی درباره وی آمده است و فروشی او به عنوان «قره مندترین و درخشان‌ترین و دلاورترین و بزرگترین شهریار ایرانی» ستوده می‌شود.

در شاهنامه فردوسی نیز هیچ شهریار و فرمانروایی ارج و پایگاه کی خسرو را ندارد و

مهم‌ترین خویشکاری را در درازای جنگ‌های خونین و پرکین و کشتار ایرانیان و تورانیان، کیخسرو به سرانجام می‌رساند و پایان کار او که نمایشی پیامبرانه و مینوی دارد، در واقع پایان دوران اساطیر کهن ایرانی و بازتاب آن در حماسه ملی ایرانیان است.

می‌توان گفت که شهریار کیخسرو با چگونگی شگفت آغاز و پایانش و با آنچه در هنگام و هنگامه آن می‌گذرد، نمونه آرمانی شهریار و رهبری کامل و بی‌کم و کاست از دیدگاه ایرانیان بوده است و به گفته بهار به همین سبب ایرانیان باور داشته‌اند که او جاودان است و در پایان جهان از آسمان باز خواهد گشت و جاودانه شهریار خواهد کرد.

(در باره شخصیت شگفت کیخسرو و جنبه‌های گوناگون آن در اساطیر و حماسه

← «سوغ»، و J.C. Coyajee: Studies in Shahnameh, pp. 127-194.)

کَیْد: نام گناهی بزرگ است که چگونگی آن روشن نیست و گاه به گونه صفت برای ورزندگان آن گناه نیز بکار می‌رود. کَیْد ساخت نرینه واژه و گیزی ساخت مادینه آن است. پورداود نوشته است که در پهلوی این واژه به «کاستاری» برگردانده شده و از آنجا که در شمار گناهان سنگین چون دزدی و راهزنی و جادویی و پیمان شکنی می‌آید و در خرده اوستا (اویسروثریمگاه، بند ۹) در برابر «خستویی» قرار گرفته است، چنین برمی‌آید که گناه بی‌باوری به دین و انکار و ریشخند آن باشد.

کی سیاوش: (← سیاوش)

کیش واپسین: این ترکیب در خرده اوستا (ازیرینگاه، بند ۷) آمده و مقصود از آن چندان روشن نیست. پورداود نوشته است: «شاید مقصود، ایمان عهد سوشیانت باشد. چنان که می‌دانیم، در ظهور سه موعود زرتشتی ... دین مزدیسنا دیگر باره رونق گیرد و هریک از موعودها به نوبه ظهور خود نسک نوی به اوستا بیفزایند.»

کی قباد: (در اوستا «گوی گوات» و در پهلوی «گواد» یا «کباد» و معرب آن که در فارسی هم بکار می‌رود «قباد» است.)

کی قباد سردودمان و بنیادگذار پادشاهی کیانیان است. (← کیانیان)

کی گشتاسپ: (← گشتاسپ)

کی لهراسپ: (← لهراسپ)

کیومرث: صورت تحریف شده‌ای از «گیومرت» است. (← همین.)

گیزی: ساخت مادینه «کَیْد» است. (← کید)

گ

گاتا: (در اوستا «گاتا» و در پهلوی «گاس» و در فارسی «گاه» به معنی «سرود») عنوان کلی هریک از پنج سرود زرتشت است که بر سر نامه‌های ویژه هر کدام می‌آید.

در فارسی به جای گاتا، گاهی «گات» هم نوشته‌اند. «گاه» در اصطلاح هنر موسیقی ایرانی نیز ریشه در همین «گاتا»ی اوستایی دارد. (← گاتاها و گاس)

گاتاها: نام کهن‌ترین بخش اوستاست که گاهان پنجگانه یا پنج سرود زرتشت سپتمان را دربر می‌گیرد. در فارسی این نام را «گاتها» نیز نوشته‌اند. (← گاتا، اهنوییتی گاتا، اوشتوییتی گاتا، سپنت مینیو گاتا، و هوخشتر گاتا، و هیشتاویش گاتا)

(درباره ساخت ادبی و نظم و دیگر جنبه‌های گاتاها ← پیش.)

گاس: در پهلوی این واژه به دو معنی آمده است: یکی «گاتا» (= سرود) و دیگری «بک سطر شعر» (= پیمان = پیمان) که در برابر «افشمن» اوستایی است. (← افسمن، پیمان، گاتا)

گاو پاک: گاو (= چارپا، ستور) نخستین که اهوره مزدا آن را آفرید و اهریمن بیاباری «جهی» آن را کشت. (← وند. فر. ۲۱، بند ۱-زیر. و گاونخستین و ماه در همین یادداشتها)

گاو-پیمان: نام یکی از شش گونه پیمان در داده‌های وندیدادی است (فر. ۴) و آن پیمانی است که ارزش آن برابرهای یک گاو باشد.

گاو درفش: در اوستا (یس. ۱۰، بند ۱۴) «گاووش دَرَفَش» و در پهلوی «گاو درفش» تمثیلی است برای هر چیز که در جنبش و لرزش باشد.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «این رأیت که درفش کابیان نام داشت، از پوست خرس بود و به قوی دیگر از پوست شیرو به زرو گوهر آراسته بود.» (آثار. ص ۲۲۲)

خوارزمی نیز همانند این وصف را درباره درفش کابیان یا کابی یا علم کابیان می‌آورد.

(معانیح العلوم، ترجمه ج.م. اونوالا، ص ۳)

برخی این ترکیب را یادآور «درفش کاویانی» در شاهنامه می‌دانند: اما آقای دکتر بهار در یادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «منظور از «گاو درفش»، درفش دارای نقش گاو است که نشانی از نقشهای توتمی است و این ارتباطی با درفش کاویان ندارد.»

گاونخستین: (= گاو پاک = گاو یگانه آفریده = گاو یکتا آفریده) به نوشته بندهشن، نخستین جانوری است که اهوره مزدا او را در ایران و یج به میانه جهان در کرانه رود دایتی نیک بیافرید. آن گاو، سپید و روشن بود چون ماه و او را بالا به اندازه سه نای بود. آب و گیاه برای یاری رسانی بدو

آفریده شد؛ زیرا در دوران آمیختگی، او را زور و بالندگی از ایشان بود.
این گاو را اهریمن به یاری جهی کشت و از تخمه اوست که همه ستوران و چار پایان
جهان پدید آمدند. (← تخمه گاو، گاو پاک، گوش، گوشورون، ماه)
گاهان: (= گاتاها) نام کهن ترین بخش اوستا یعنی سرودهای پنجگانه زرتشت است.
(← گاتا و گاتاها در یاد. و پیش.)
گوتم: نام یکی از دیوپرستان رقیب زرتشت است که تنها یک بار در اوستا (فرور. بند ۱۶) آمده و
در هیچ جای دیگری از اوستا یا متنهای پهلوی دیده نشده است.
در سنسکریت «گوتم» نام گروهی از سرودخوانان وداست و نام اصلی «بودا» بنیادگذار
دین بودایی نیز همین واژه بوده است. به همین سبب برخی از پژوهندگان اوستا، هم سخنی یاد شده
در بند ۱۶ فروردین یشت، میان زرتشت و گوتم را هم سخنی زرتشت با بودا انگاشته اند که اساس
و بنیادی ندارد. (← پور. یشت. ج ۲، ص ۴۰-۲۸)
گذه: نام بیماری ناشناخته ای است در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۲). (← ایه گذه)
گذرگاه دآوری: تعبیر دیگری است از «چینودیل» (← چینود)
گر (= گری): بیماری جَرَب. یکی از بیماریهای پوستی انسان و سگ و دام است. در تیریشْت
(بند ۵۷) و وندیداد (فر. ۷، بند ۵۸) از این بیماری نام برده شده است.
گَرز پرتابی: در اوستا «گذا» نام یکی از رزم افزارهای ایرانیان باستان است که به نوشتن مهر یشت
(بند ۱۳۱) هزارتای از آن در گردونه ایزدمهر هست.
در گزارش پورداود، در برابر این واژه اوستایی، گَرزه آمده است و در زیرنویس درباره آن
توضیح داده اند: «ظاهراً یک گریزی بوده که می انداخته اند... چون الحال در فارسی اسمی از
برای گریزی که می انداخته اند، نداریم (یعنی که نگارنده در جایی به چنین اسمی برخورد نداشته) از
این جهت آن را به گَرزه ترجمه کردم...» (یشت. ج ۱، ص ۴۹۵)
در گزارش کنونی اوستا، ترکیب «گَرز پرتابی» را به جای «گذا» ی اوستایی آوردیم.
در متن پهلوی «خسرو قبادان و ریدک وی» واژه «سرانگیز» (= گَرز) به همین مفهوم آمده
و هم از ترکیب آن که معنی برکنیدن سرهستار را دربردارد و هم از کاربرد آن با فعل «انداختن»
روشن می شود که «گَرز پرتابی» بوده است. (← مقا. ص ۸۸)
گَرزمان: (در گاهان «گرودمان» و در دیگر بخشهای اوستا «گروتمان» و در پهلوی «گروتمان»
و در فارسی «گَرزمان» به معنی «خان و مان سرود و ستایش» یا «سرای نیایش») نام بارگاه
اهوره مزدا یا بهشت برین است.

به نوشته بندهشن «آنغر روشن» (= آنیران) نام دیگر «گروتمان» (گرزمان) است. در لغت فرس اسدی آمده است: «گرزمان: پارسیان گوینده عرش است و شعرا گویند آسمان است.» (← انیران)

گرسپوز: (در اوستا «کرسوزد» به معنی «دارنده پایداری اندک») نام برادر افراسیاب، شاه توران است که در کشتن سیاوش نقش عمده ای دارد و بارها در اوستا از او به نفرین و زشتی یاد شده است. وی سرانجام همراه با افراسیاب به دست کیخسرو کشته می شود.

در شاهنامه (داستان سیاوش) اگر چه مادر سیاوش دختری تورانی از خاندان گرسپوز خوانده شده است؛ اما گرسپوز همان گونه که در اوستا می بینیم سه تبهکار کین تیزی است که همه زمینه های لازم را برای ریختن خون سیاوش آماده می کند و سرانجام آن فاجعه را به بار می آورد.

گرشاسپ: (در اوستا «کرساسپ» به معنی «دارنده اسب لاغر») یکی از نامدارترین چهره ها در اساطیر ایران است. در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) «ثریث» پدر گرشاسپ از خاندان «سام» سومین کسی از مردمان است که نوشابه آیینی «هوم» را آماده می کند و به پاداش این کار ورجاوند دو پسر (گرشاسپ و برادرش اورواخشیه) بدو داده می شود.

در همین هات یسنه — همچنان که در بسیاری از جاهای دیگر اوستا — از گرشاسپ با صفتهای زبردست، گیشور (دارنده گیسوی بلند) و گرز بُردار یاد می شود.

به نوشته زامیاد یشت (بند ۳۸) قره جنگاوری و دلیری (یکی از سه قره جمشید)، هنگامی که از جمشید می گسلد، به گرشاسپ می پیوندد و بدین سان می توان گفت که در سامان اساطیر ایران، آن بخش از خویشکاری جمشید که با دلاوری و نبرد پیوند دارد به گرشاسپ واگذار می شود و شاید سبب آن که در کتابهای پس از اسلام، دودمان گرشاسپ را به جمشید پیوسته اند، همین بوده است.

پورداد نوشته است که گرشاسپ در اوستا به منزله رستم شاهنامه یا هرکول اساطیریونان است. این سنجش به طور کلی درست است؛ جز آن که شخصیت گرشاسپ در اوستا و متنهای دینی پهلوی خداگونه و نبردهای او همه نبرد غولان است و هماوردان او غالباً ازدهایان و پتیارگان اهریمنی اند و او همچون توانمندترین و نام آورترین ایزدان به رزم آفریدگان اهریمن می رود؛ حال آن که جنبه اساطیری شخصیت رستم در شاهنامه بسیار کم رنگ تر از آن گرشاسپ است و نبردهای او زمینه و حال و هوای انسانی و زمینی بیشتری دارد.

در شاهنامه و گرشاسپ نامه و بیشتر متنهای پس از اسلام، از سام پسر گرشاسپ پسر نریمان سخن به میان می آید و این سه نام نتیجه درهم آمیختن نام و نام خانوادگی و یکی از صفتهای گرشاسپ است. درست آن است که بگوییم گرشاسپ نریمان (= نرمنش، دلیر) از

خاندان سام. «ابوریحان بیرونی» بر یکی بودن این هر سه نام تأکید ورزیده است. گرشاسپ در ادبیات دینی ایرانیان به اندازه‌ای اهمیت داشته که فرگرد پانزدهم «سوتگرنسک» (یکی از نسکهای گم شده اوستای کهن) ویژه او بوده است و امروز تنها گزیده‌ای از این فرگرد را در کتاب پهلوی دینکرت در دست داریم؛ اما در سرتاسر اوستای کنونی (بجز گاهان) نیز کمتر بخشی است که در آن نامی از گرشاسپ یا اشاره‌ای به زندگی و نبردها و دلاوریهای او نیامده باشد و خواننده اوستا پیوسته بدین نمونه‌ها برمی‌خورد. همچنین است منتهای دینی به زبان پهلوی که همواره در آنها نام و گوشه‌هایی از زندگینامه گرشاسپ را می‌بینیم. گرشاسپ از جاودانگان و در شمار یاوران سوشیانت است. او نمرده است و تا روزگار سوشیانت در خواب خواهد بود. دروندیداد (فر. ۱، بند ۱۰) گفته شده است که اهریمن در برابر آفرینش سرزمین «وَنَه کِرَتَه» به پتیارگی و جادویی، پری «خَتِیتی» را بیافرید که به گرشاسپ پیوست.

در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۷) می‌خوانیم که: «گفته شده است که سام (مقصود گرشاسپ از خاندان سام است) یکی از جاودانگان است؛ اما به سبب بی‌پروایی نسبت به دین مزدپرستی، یکی از تورانیان به نام نوهین (= نیاک یا نیاها یا نیاهاک) او را در دشت پیشیانی (نزدیک کابل) با تیری زخمی کرد و خواب غیرطبیعی بوشاسپ بر او چیره شد. قَر از فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که اژی‌دهاک دیگر باره زنجیر بگسلد و بنای تباهی و ویرانی بگذارد، او از خواب برخیزد و اژی‌دهاک را با گرز خویش فروکوبد و نابود کند. ده هزار از قَروشی‌های آشونان به نگاهبانی پیکر او گماشته شده‌اند.»^۱

همین داستان در «بَهمن یَشت» (وَهومن یَسَن) (بخش ۹، بندهای ۲۴-۱۲) چنین آمده است: «هنگامی که اژی‌دهاک زنجیر بگسلد و آزمندانه به جهان روی آورد و گناهان بی‌شمار از او سرزند و یک سوم از مردمان و ستوران و گوسفندان و دیگر آفریدگان ایزدی را نابود کند و به آب و آتش و گیاه گزند رساند؛ آنگاه آب و آتش و گیاه به درگاه اهوره مزدا گله می‌برند و می‌گویند. فریدون را دیگر باره برانگیزد تا اژی‌دهاک را فروکوبد. ای اهوره مزدا! اگر خواهش ما برآورده نشود، ما را نیروی پایداری در جهان نخواهد ماند. آتش گوید: من ندرخشم. آب گوید: من نتازم. آنگاه آفریدگار اهوره مزدا به سروش و نیروسنگ گوید: پیکر سام (گرشاسپ) را بجنابید

۱. در فروردین یشت (بند ۶۱) شماره قَروشی‌های نگاهبان پیکر گرشاسپ ۹۹۹۹۹ تن است. لابد در بندهشن هم در اصل صد هزار بوده که بعد به اشتباه ده هزار شده است.

۲. چون آب و آتش و گیاه به درگاه اهوره مزدا گله برده‌اند، ناچار باید گیاه نیز گفته باشد: «من نرویم». اما در متن «بَهمن یَشت» (وَهومن یَسَن) چنین جمله‌ای نیامده است.

تا از خواب برخیزد. ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآورند و گرشاسپ را بخوانند. بار چهارم سام (گرشاسپ) با پیروزی برخیزد و به اثری دهاک روی آورد و به سخنان او گوش ندهد و گرز به تارک او فرو کوید و نابودش کند. آنگاه ویرانی و تباهی از جهان بیرون رود و هزاره آغاز شود. پس سوشیانتها دیگر باره جهان را پاک کنند و رستاخیز و زندگی آینده را برانگیزند.»

در فروردین یشت (بند ۶۱) به قروشی های پاک نیک توانای آشوان درود فرستاده می شود که ۹۹۹۹ تن از آنان به نگاهبانی از پیکر سام (گرشاسپ) گیشور و گرز بردار گماشته شده اند. در دینکرت (کتاب نهم، بخش ۱۴) گزیده آنچه را که گفتیم در سوتکرنسک باستانی درباره گرشاسپ آمده بوده است، چنین می خوانیم: «در فرگرد پانزدهم (آت قروخشا) اهوره مزدا روان گرشاسپ را در وضع هولناکی به زرتشت نشان می دهد و این وضع به سبب پیشینه کارهای گرشاسپ و برتری یافتن مردمان و دوری جستن آنان از گناه در پرتو کوششهای بی شمار وی، بر زرتشت ناگوار می آید و گرشاسپ از آفریدگار اهوره مزدا خواستار بخشایش گناهی می شود که در بی پروایی نسبت به آتش از او سرزده است. گرشاسپ در این هم سخنی با آفریدگار، از او پایگاهی والا می خواهد و به گواه شایستگی خویش برای داشتن چنین پایگاهی، کارهای دلبرانه ای را که از خویشکاری های وی بوده است، برمی شمارد. از آن جمله است کشتن اژدهای شاختار، شکست دادن گندرو زرین پاشنه و چیره شدن بر نیروی هولناک آن نابکار و برانداختن دودمان ناپاک نیویک و داشتانی و پایان بخشیدن به ستم و زیان آنان و به سازش آوردن باد نیرومند گزندرسان و بازداشتن آن از تباہ کردن آفریدگان اهورایی.

گرشاسپ همچنین به اهوره مزدا می گوید که او روزی در آینده اثری دهاک زنجیر گسته را که به تباہی جهان و نابودی آفریدگان برخواهد خاست، فروخواهد کوفت و برخواهد انداخت و آفریدگان گیتی را رامش و آسایش خواهد بخشید.

اما ایزد آذر همچنان به ناخشنودی از گرشاسپ پای می فشارد و به سبب آزاری که از گرشاسپ بدو رسیده است، او را از درآمدن به بهشت باز می دارد و از سوی دیگر «گوشورون» گرشاسپ را به سبب آبادی که از وی بهره اش شده است، از فروافتادن به دوزخ پاس می دارد و سرانجام، زرتشت از ایزد آذر خواستار بخشایش گناه گرشاسپ می شود و آذر این خواهش را می پذیرد و روان گرشاسپ به همیستگان (برزخ) در می آید.»

این داستان با تفصیل بیشتری در کتاب «روایت پهلوی» (و بخش افتاده ای از آن در «صند در بُندِهشَن») آمده است. (— پژ. بخش ۱۶، داستان روان گرشاسپ، ص ۱۸۷-۱۸۲ و

(۱۸۹

گرهم: نام یکی از شهریاران و پیشوایان دیو پرستان و از رقیبان و دشمنان زرتشت و دین وی است.

این نام تنها سه بار در گاهان (بسنه ۳۲، بند ۱۴-۱۲) آمده و در هیچ جای دیگر اوستا تکرار نشده است. نام گِرِهْمَ با کَرَبِها همراه آمده و زرتشت آنان را نکوهیده است که خود و پیروانشان با خروش و شادمانی چار پایان را قربانی می‌کنند. آنان از دروغ پرستانند و در روز پسین به گُنام دُروج (دوزخ) درآیند.

در گزارش پهلوی اوستا، این نام به «گَرَهْمَک» تبدیل شده است. (← کرب)
گزیده‌های زادِ سَپَرَم: (در پهلوی «وَجِشْکِیهای زاتِ سَپَرَم») نام کتابی است به زبان پهلوی نوشته «زاتِ سَپَرَم یووان یمان» (زادِ سَپَرَم پسرِ جوانِ جَم) هیربد نيمروز که در میانه سده سوم هجری زاده شد.

متن این کتاب با ویراستاری و دیباچه‌نویسی بهرام گورانکلساریا در ۱۹۶۴ م. در بمبئی به چاپ رسیده و بخشهایی از آن به زبانهای اروپایی نیز ترجمه و منتشر شده است. در زبان فارسی چند بخش از کتاب به ترجمه مهرداد بهار در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» و نیز واژه‌نامه کتاب (در یک جلد جداگانه) به کوشش و پژوهش ایشان منتشر شده است.

ترجمه فارسی متن کامل کتاب از «محمدتقی راشد محصل» همراه یادداشتهای پژوهشی ایشان در سال ۱۳۶۶ در تهران منتشر شد.

موضوع کتاب، شرح بخشهایی از اساطیر و باورهای دینی مزدپرستان درباره آفرینش و رستاخیز و فرشتگرد و مطلبهایی از این دست است.

گشتاسپ: (در اوستا «ویشْتاسپ» به معنی «دارنده اسب آماده») نام یکی از فرمانروایان هم‌زمان زرتشت است که پیامبر مزدپرستی بدو پناه برد و او دین وی را پذیرفت و از وی پشتیبانی کرد.

در گاهان، زرتشت چهار بار از این فرمانروا نام می‌برد که سه بار آن به گونه «کوی ویشْتاسپ» (کی گشتاسپ) است و «کوی» (= کی) — چنان که در زیر همین واژه گفته ایم — به معنی رئیس عشیره و فرمانروا، عنوان فرمانروایان دودمان کیانیان است که گشتاسپ نیز یکی از آنان است.

به سبب اهمیت فراوانی که در دین زرتشتی برای گشتاسپ و نقش او در استوارسازی و گسترش این دین قائل بوده‌اند، در اوستای کهن نسبی جداگانه به نام او و در ستایش او وجود داشته که در دینکرت از آن یاد شده است. در اوستای کنونی هم — گذشته از گاهان که گفتیم — بارها به نام و ستایش گشتاسپ برمی‌خوریم و در ویسپرد بخشی به نام «آفرین پیامبر زرتشت» هست که درود و آفرین و آرزوی نیک است از زبان زرتشت خطاب به گشتاسپ.

گفتنی است که در شاهنامه چهره گشتاسپ بکلی با آنچه در اوستا می‌بینیم، ناسازگار

است و در واقع در نقطه مقابل آن قرار دارد. به نظر می‌رسد که روایت اوستا درباره گشتاسپ، نمایشگر باور و برداشت موبدان زرتشتی و حوزه‌های دینی مزدایرستی بوده و در برابر آن، نقل و روایت دیگری از زندگی و کارکرد وی در میان مردم ایران وجود داشته که در شاهنامه آمده است. در حماسه فردوسی، گشتاسپ شاهی خودکامه و ستمگر و نیرنگ‌باز و ناتوان است که نمی‌تواند از ایران در برابر تاخت و تاز تورانیان پدافند کند و به سیستان می‌گریزد و هنگام هجوم تورانیان، همسر او کتابون به سراغش می‌رود و با سرزنش وی خبر این تاخت و تاز را بدو می‌رساند.

داستان رزمها و دلاوریا و سرانجام تلخ اسفندیار پسر گشتاسپ، یکی از تراژدیهای بزرگ (و شاید بتوان گفت بزرگترین تراژدی) شاهنامه فردوسی است. در این داستان نقش گشتاسپ، به کشتن دادن دانسته و آگاهانه اسفندیار است و این سخنی است که اسفندیار، خود در واپسین دم زندگی بدان گواهی می‌دهد:

«نه سیمرغ و تیرونه گرزو کمان به رزم از تن من ببرند جان
که این کرد گشتاسپ با من چنین بر او برنخوانم ز جان آفرین»

(شا. ج ۶، ص ۳۰۹)

بهار به درستی نوشته است: «در مجموع داستان گشتاسپ در شاهنامه، یکی از موارد معدودی است که انعکاس تاریخی وقایع اجتماعی و تضادهای طبقاتی را حفظ کرده است. (پژ. ص ۱۵۸) (— مقد. و J.C. Coyajee: Studies in Shāhnāme, pp. 195-250)

گُشتَسپ (آذر...): (در اوستا «آتور گُشتَسپ» و در پهلوی «آدور گُشتَسپ» و در فارسی «آذر گُشتَسپ» یا «آذر گُشتَسب» یا «آذر گُشتَسب» به معنی «آتش اسب‌نر») نام یکی از سه آتشکده بزرگ روزگار ساسانی است که آن را آتش ویژه ارتشتاران می‌دانسته‌اند و جای آن در کوه «آستوند» در آذربایجان بوده است.

سبب نامیدن این آتشکده بدین نام، آن است که بنا بر اساطیر ایران، کیخسرو هنگام گشودن «بهمن دژ» در نیمروز با تیرگی شبانه که دیوان به پتیارگی و جادویی پدید آوردند، روبرو شد. آنگاه آتشی بریال اسب وی فرود آمد و جهان را دیگر باره روشن و تابان کرد و کیخسرو پس از پیروزی و گشودن بهمین دژ، به پاس این یآوری اهورایی، آتش فرود آمده را در آن جا بنشانند.

گفتار پیمان: نام یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است که شرح آن را در وندیداد (فر. ۴) می‌خوانیم. در این گونه پیمان — که ساده‌ترین گونه‌هاست — دو سوی پیمان، با هم — سخنی و گفت و گوبا یکدیگر پیمان می‌بندند و در واقع باور کردن به راست گفتاری یکدیگر، پشتوانه چنین پیمانی است.

گَمیز: (مرکب از «گ» = «گاو» + «میز» = «شاش» یا «ادرار») شاش یا ادرار گاو است که

گاه به معنی مطلق شاش هم بکار رفته است.

در روشهایی که دروندیداد (فر. ۵، بند ۵۱ و جاهای دیگر) آمده، بنا به سنتی دیرینه که ریشه در اساطیر کهن هند و ایرانی دارد، گمیز را در مرحله ای از آیین پاک کردن تن و جامه آلودگان به «نسو» (مردار) بکار می برده اند.

«کریستن سن» می نویسد: «... جمشید جسد تهمورث را پاک کرد و برای او استودانی ساخت و آن جسد را در آن جا نهاد... دست جمشید بر اثر تماس با اهرمن، دچار برص گردید و خشک شد و پیوسته نگران بود که مبدا این درد به مردمان نیز سرایت کند و بر اثر آن، آدمیان تباه شوند؛ تا روزی که در بیابان زار و نزار به خواب رفته بود. گاوای بردست او ادرار کرد و او آن گاو را در خواب دید... آنگاه سروش به نزد وی آمد و... از او خواست که به مردمان توصیه کند که هرگاه از خواب بیدار می شوند «دستشوی» (= ادرار گاو) بر تن خویش زنند.»

«کریستن سن» آنگاه می افزاید: «با دست زدن به جسد موجود ناپاک، دست کسی که او را آزاد کرده است به بیماری دچار می شود؛ شفای آن از اتفاق نیک، از گاوی است که بردست بیمار ادرار می کند و اصل کاربرد ادرار گاو به عنوان وسیله تطهیر، از این جاست. (افسانه ای تعلیلی).» (نخستین. ج ۱، ص ۳۵-۲۳۳)

گندَر و زَرین پاشنه: نام پتیاره ای است اهریمنی که به نوشته آبان یشت (بند ۳۸) گرشاسپ او را در کرانه دریای فراخ کُرت از پای در می آورد و می کشد. در کتابهای دوره های پسین نوشته اند که آب دریا تا پاشنه این پتیاره یا دیوبود و این توصیف از آن جا پیدا شده که واژه اوستایی «زیری» (= زَرین) را در ترکیب وصفی «زیری پاشنیم» (= زَرین پاشنه) با واژه اوستایی دیگری یعنی «زریه» (= زَره یا دریا) اشتباه کرده و مجموع ترکیب را «زیره پاشنه» (= دریا پاشنه) خوانده اند و آن توصیف توجیهی را برای آن ساخته اند.

گَوَپَت شاه (= گَوَپَد شاه). عنوان یا لقبی است که در ادبیات پهلوی به اغریث داده شده است. (— اغریث)

گوَد: نام آبشاری است در رود «رنگها» (= آرنگ) که گرشاسپ در کرانه آن ایزد «ویو» (= آندروای) را می ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می شود. (— رنگها)

گوسفند-پیمان: نام یکی از گونه های ششگانه پیمان در دادهای وندیدادی است. (فر. ۴) ارزش چنین پیمانی برابرهای یک گوسفند است.

گوشَن: نام جانوری است که از روده آن زو کمان می ساخته اند. (بارتولومه) این واژه تنها یک بار در اوستا (مهر. بند ۱۲۸) آمده و گفته شده است که در گردونه ایزدمهر، هزار کمان هست که بسی از آنها زو گوشَن دارد.

دارمسترو کانگا این واژه را به روده گاو تعبیر کرده‌اند.

گوش: (د راوستا «گو» = «گاؤ» = «گاؤش» = «گوش» و در پهلوی «گوش» و در فارسی «گاو») در اصل به معنی «جهان» و «گیتی» و «مجموعه آفرینش» و همچنین نام کلی همه چار پایان و ستوران اهلی است. گاه این واژه به معنی گوشت یا شیر هم آمده است. (← گوش تشن، گوشورون)

گوش (روز...): نام روز چهاردهم ماه است که به نام «گوش» (= گوش)، ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران خوانده می‌شود. (← گوش و گوش تشن)

گوش اوزون: (← گوشورون)

گوش تشن: (به معنی «آفریدگار جهان» یا «سازنده آفرینش») در گاهان به احتمال زیاد، عنوانی است برای «مزدا اهوره». در اوستای نونام ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران است. این نام در بسیاری از جاهای اوستا با «گوش اوزون» (= گوشورون) همراه می‌آید. گاه به جای دو جزء این نام، تنها «گوش» بکار رفته است. «درواسپ» نیز نام دیگر این ایزد بانوست و «گوش یشت» یا «درواسپ یشت» در ستایش اوست. چهاردهمین روز ماه را نیز به نام این ایزد بانو می‌خوانند. (← گوش، گوشورون، درواسپ)

گوشورون: («گوش اوزون» به معنی «روان آفرینش» یا «روان جهان» یا «روان زمین» در گاهان یکی از نمادها یا فروزه‌های آفرینش «مزدا اهوره» و در اوستای نوایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران است که «گوش» (= گوش) و «گوش تشن» نیز خوانده می‌شود. برخی از پژوهندگان «گوشورون» را تنها «روان گاو» یا نماینده همه چار پایان و ستوران می‌خوانند و با «گوش تشن» که آفریدگار گاو است، یکی نمی‌دانند.

در گاهان (یس . ۲۹، بند ۱) گوشورون از بد کرداری دیو خشم و ستم و بیدادی که مردمان در جهان بر چار پایان روا می‌دارند، به درگاه اهوره مزدا می‌نالد و گله می‌کند و پس از هم سخنی با وی، سرانجام زرتشت به نگاهبانی و پشتیبانی از چار پایان گماشته می‌شود. در اوستای نواز گوشورون با توصیف نگاهبان گله‌ها و رمه‌ها یاد شده است.

در ادبیات پهلوی گوشورون روان «گاونخستین» است و پرورش مردم جهان، خویشکاری اوست. در کتاب «روایت پهلوی» — چنان که در زیر نام گرشاسپ گفتیم — گوشورون به پشتیبانی از گرشاسپ برمی‌خیزد و او را از افتادن به دوزخ‌هایی می‌بخشد. گوشورون از ایزدان همکار و یاور امشاسپند بهمن است. (← گوش، گوش تشن، گرشاسپ، ماه، گاونخستین)

گوش یشت: نام نهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد

بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران (گوش یا گِوش تَشَن یا دَرِواسپ). این یشت را «درواسپ یشت» هم می‌خوانند. گوش (درواسپ) یشت، هفت کرده و ۳۳ بند دارد.
(— گوش، گوش تشن، درواسپ، درواسپ یشت)

گوکِرَن: (در پهلوی «گوکِرِن» احتمالاً به معنی «گاوشاخ») نام درختی است اساطیری که «هُوم سفید» نیز خوانده شده و به نوشته بندهشن در میان دریای «فراخ کرت» رویده و ماهی «کَر» در برابر گزندسانی اهریمن و آفریدگان اهریمنی، نگاهبان آن است.
برخی از پژوهندگان برآنند که گوکرن با «کوکنار» فارسی یکی است. (وند، گد، ۲۰، بند ۴، زیر، و پژ. ص ۸۰)

در بندهشن آمده است که اینزد «هُوم» در گوکرن است و قَرَشکَرْد سازی به یاری آن صورت می‌گیرد، بدین سان که از پیه گاو «هَدیوش» و «هُوم سفید» خوراکی به نام «آنوش» (جاودانگی) درست کنند و به همه مردمان دهند و آنان بر اثر آن جاودانه شوند. در همین کتاب، درخت گوکرن، دشمن پیری، زنده گر (زندگی بخش) مردگان و انوشه گر (جاودانگی بخش) زندگان خوانده شده است.

در باره پیوند گوکرن با هوم و اهمیت آن در اسطوره «ثَرِت»، نخستین پزشک — وند. فر. ۲۰، بند ۲ و ۴-زیر، و قَرَشکَرْد و کَر در همین یادداشتها)

گَهَنبار (= گاهنبار): (در پهلوی «گاسانبار») نام هریک از جشنهای ششگانه آفرینش است که در زمانهای معینی در درازای سال برگزار می‌شود.

اسطوره آفرینش در اساطیر ایران چنین است که اهوره مزدا آفریدگان خود را در شش بار (بر روی هم در یک سال) می‌آفریند و هریک از این بارهای آفرینش، نام جداگانه‌ای دارد که به ترتیب چنین است:

۱. نخستین گهنبار به نام «میدَیوزَرَم» (آفرینش آسمان).
 ۲. دومین گهنبار به نام «میدَیوشَم» (آفرینش آب).
 ۳. سومین گهنبار به نام «پَتِیه شَهِم» (آفرینش زمین).
 ۴. چهارمین گهنبار به نام «آیا سَرِم» (آفرینش گیاهان).
 ۵. پنجمین گهنبار به نام «میدَیارِم» (آفرینش جانوران).
 ۶. ششمین گهنبار به نام «هَمَسپَتمَدَم» (آفرینش مردمان).
- (برای دانستن معنی نام هریک از گهنبارها و هنگام برگزاری آنها — نامهای آنها در یاد.)

گیوَمَرَت: (در اوستا «گِیَه مَرِتَن» و در پهلوی «گیومرد» به معنی «زنده میرا» یا «جان نیستی پذیر»

و در فارسی به تحریف «کیومرث» و در واقع «گیومرت» نام نخستین بشر آفریده اهوره مزداست. او ششمین آفریده استومند آفریدگار است که آفرینش او هفتاد روزه درازا می‌گشت و در واپسین گهنبار (ششمین مرحله آفرینش) انجام می‌پذیرد.

گیومرت نخستین کسی است که اندیشید و آموزش و منش اهوره مزدا را دریافت و از این رو با صفت «نخست اندیش» از وی یاد شده است. اهوره مزدا مردمان جهان را از تبار او پدید آورد. «مشی» (= مَشِیه) و «مشیانه» (نخستین مرد و زن جهان) از تخمه بازمانده گیومرت به شکل دو شاخه «ریاس» (= ریواس) از زمین سربرآوردند و سپس پیکر آدمی پذیرفتند. در تحلیل اسطوره گیومرت می‌توان گفت که او بیشتر به تخمه بزرگ مردمان در جهان می‌ماند تا به انسانی واقعی.

در اوستا هنگام درود فرستادن به قَرَوشی‌های مردمان، همواره گفته می‌شود: «از گیومرت تا سوشیانت (واپسین موعود مزداپرستان و آخرین آفریده اهوره مزدا)».

در بند هشت (بخش ۳، بندهای ۱۹-۲۳ و بخش ۱۵) آمده است: «کیومرث نخستین بشر را اهوره مزدا بیافرید. او در مدت سی سال تنها در کوهساران بسربرد و در هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شده، بواسطه اشعه خورشید تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ بماند. پس از چهل سال از آن نطفه، گیاهی به شکل دو شاخه ریاس به هم پیچیده در مهرماه و مهرروز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروییدند. پس از آن از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه به همدیگر بودند، یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه. پس از پنجاه سال، آن دو با همدیگر ازدواج نمودند و بعد از انقضای مدت نه ماه از آنان یک جفت نر و ماده پا به عرصه ظهور نهادند. از این یک جفت، هفت جفت پسر و دختر متولد شدند. یکی از آن هفت جفت موسوم بوده به سیامک و زنش موسوم بوده به نساک (= وساک). از سیامک و نساک یک جفت متولد شدند و موسوم به قَرواک و قَراواکین. از آنان پانزده جفت به وجود آمدند که کلیه نژادهای مختلف هفت کشور، از پشت آنان است. یکی از آن پانزده جفت، هوشنگ و زنش گوزک نام داشتند و ایرانیان از پشت آنان می‌باشند.» (به نقل پور. یش. ج ۲، ص ۴۵-۴۴) (= مشی و مشیانه)

گیه: نخستین جزء نام «گیومرت» است که در اوستا گاه «گیه مرتن» و گاه به تنهایی «گیه» آمده است، چنان که در فرور. بند ۸۶ و یس. ۶۸، بند ۲۲ و یس. کر. ۲۱، بند ۲ می‌بینیم. (= گیومرت)

ل

لهراسپ: (در اوستا «آوروث آسپ» به معنی «دارنده اسب تندرو» و در فارسی «لهراسپ» یا «لهراسب» یا «کی لهراسب») نام یکی از فرمانروایان کیانی است.
در شاهنامه، کیخسرو هنگام ترک جهان و رفتن به آسمان، شهریارِ خویش را بدو وامی‌گذارد؛ اما این کار در آغاز با ناخشنودی و اعتراض پهلوانان و نامداران روبرو می‌شود و سرانجام فرمانروایی او را با گونه‌ای اکراه می‌پذیرند. (← کیانیان، کیخسرو)

م

ماراسپند: (در اوستا «مَئَثَرِشِپَنَت» و در پهلوی «ماراسپند» و در فارسی «ماراسپند» یا «مارِشپند» یا «ماراسپند» به معنی «مئَثَره‌ی ورجاوند» یا «سخن ورجاوند اهورایی» است.
این نام ترکیبی در اوستا هم به صورت آهیخته بکار می‌رود و هم نام ایزدی است. در کتاب بندهشن درباره آن می‌خوانیم: «ماراسپند سخن هُرمزد است که اوستاست و آن را تعبیر، ستایش پاک است.» در ادبیات پهلوی از آن با نام «مائِسر پاک» نیز یاد شده است.
در اوستای نوبیشر به معنی نام ایزدی که نماد سخن ورجاوند اهورایی است، توجه می‌شود و «روان سپید روشن درخشانِ اهوره‌مزدا» (فرور. بند ۸۱)، «پیک دشمن دیو» (همان. بند ۱۴۶)، «نیروی آسایش‌بخش آشون» (خرداد. بند ۴) و «سخت نیرومند در برابر دیوان» (سرو. بند ۲) خوانده شده است و اهوره‌مزدا او را که قره‌مندترین قره‌مندان است به از میان بردن ۹۹۹۹۹ بیماری که اهریمن آفریده است، می‌گمارد. (وند. فر. ۲۲، بندهای ۲ و ۶)
ماراسپند (روز...): نام روز بیست و نهم ماه است. (← ماراسپند)
ماربانک: نام گونه‌ای مار است که در زَند و نَدیداد «مارسگ‌نمای که روی بخش پسین تن خود می‌نشیند»، توصیف شده است. (← وند. فر. ۱۴، بند ۵ و فر. ۱۸، بند ۷۳)
ماه: (در اوستا «ماونگه» نام کره آسمانی مشهور و نام سی روز گردش ماه به گرد زمین و نام ایزدی است که «ماه یشت» و «ماه نیایش» در ستایش و نیایش اوست و گیاه «روگس» (= لک یا لاک) را ویژه او خوانده‌اند.
در اوستای نو و بندهشن، ماه «دربرگیرنده تخمه گاو (= چار پایان و ستوران)» خوانده شده است. در بندهشن می‌خوانیم که نخستین جانور آفریده اهوره‌مزدا «وَرزاو» بود. اهریمن دیوآز

و رنج و گرسنگی و بیماری را به آزار ورزاو گماشت. ورزاو از آن آسیب اهریمنی چندان لاغر و ناتوان شد که جان سپرد. هنگام مردن، از هریک از اندامهای او پنجاه و پنج گونه بُشَن و دوازده گونه گیاه درمانی پدید آمد و آنچه از تخمه ورزا و پاک و نیرومند بود، به ماه راه یافت و در پرتو فروغ آن پالوده شد و از آن، جفتی جاندار نرینه و مادینه پدید آمد و از آن دو، دویست و هشتاد و دو جانور دیگر زاده شدند.

هنگامی که ورزاو جان می‌سپرد، روان او (گوشورون) از کالبدش بیرون آمد و در برابر وی ایستاد و چنان خروشی برکشید که گویی هزار مرد با هم فریاد برآورده‌اند و از ستمی که در زمین برستوران می‌رود، بنالید و از اهوره‌مزدا پرسید:

— جهان آفریدگان را به که سپردی؟ کردارهای زشت زمین را ویران کرد و گیاهان بی آب ماندند. کجاست آن مردی که تو نوید آفریدن او را دادی، مردی که دین‌رهای و رستگاری آورد؟

اهوره‌مزدا گفت:

ای گوشورون! رنج تو از اهریمن است. اگر آن مردی که آفریدن او را نوید داده‌ام، امروز هستی یافته بود، هرآینه اهریمن چنین گستاخ نمی‌شد. آنگاه گوشورون به ستارگان شتافت و گله از سر گرفت. پس به ماه درآمد و باز خروش شکوه برآورد و سرانجام به سپهر خورشید شتافت و در آن جا اهوره‌مزدا قَرَوَشی زرتشت را بدو بنمود و گفت:

این است آن کسی که خواهم آفرید و دین‌رهای خواهد آورد. پس گوشورون خشنود شد و خویشکاری خود را که پرورش مردمان و خوراک دادن به آنان است، پذیرفت. (بن. بخش ۴ و «اورمزد و اهریمن» نوشته دارمستر، ص ۱۴۴-۱۴۵) این نوشته بندهشن، گزارشی است از هم‌سخنی گوشورون (روان آفرینش) با مزدا اهوره در نخستین سرود گاهان (یس. ۲۹).

ابوریحان بیرونی می‌نویسد که ایرانیان در روزگار او می‌پنداشته‌اند که گردونه ماه را گاوی از نور که دو شاخ زرّین و ده پای سیمین دارد، می‌کشد. این گردونه در شب شانزدهم دی ماه به مدت یک ساعت پدیدار می‌شود و کسی که آن را بنگرد، هر آرزویی که داشته باشد، برآورده می‌شود. (آثار، ص ۲۲۶) (— گاو نخستین، گوشورون)

ماه (روز...): نام دوازدهمین روز ماه است.

ماه نیایش: نام سومین نیایش از پنج نیایش مشهور مزدایرستان در «خرده اوستا» ست که ۱۲ بند دارد. این نیایش را در سی روز ماه، سه بار می‌خوانند: باریکم هنگام دیدن ماه نو (هلال)، بار دوم

در میانه ماه، هنگام پُر ماه (بدر تمام) و بار سوم در پایان ماه، هنگامی که ماه دیگر باره باریک می‌نماید. (← ماه)

ماه یشت: نام هفتمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ماه که از یشت‌های کوتاه به شمار می‌آید و تنها ۷ بند دارد.

ماهیه: نام ایزد نگاهبان ماه است.

مَیْتِج: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

مَدیوماه سپیتمان: (در اوستا «مَدیوی یا مَدیوی ماونگنه» و در پهلوی «مَتیوک ماه» به معنی «در میانه ماه زاییده») بنا بر سنت‌های دینی مزداپرستان و اشاره‌هایی در اوستای نو و متون پارسی میانه، نام پسر عموی زرتشت و نخستین پذیرفتار و پیرو دین زرتشت است. مدیوماه پسر «آراستی» و از خاندان «سپیتمان» است. (← سپیتمان)

زرتشت در گاهان از مدیوماه سپیتمان در شمار ناموران و یاران بزرگ خود یاد می‌کند که پس از دریافتن دین مزدا، دیگر مردمان را بدین کیش راست رهنمون شد.

در فروردین یشت (بند ۹۵) پس از ستایش قَرَوَشی مدیوماه پسر آراستی، او نخستین کسی خوانده شده است که به گفتار و آموزش زرتشت گوش فراداد.

در بند هشت (بخش ۳۲، بند ۳) آمده است: «آنگاه که زرتشت در ایران ویج دین آورد، مدیوماه آن را پذیرفت.»

در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۲۴) گفته شده است که: «زرتشت در نخستین ده سال پیامبری خود، یک پیرو داشت و بس و او مدیوماه بود. دو سال پس از آن، گشتاسپ دین وی [را] پذیرفت.» (گز. ص ۳۶-۳۵)

در دینکرت (بخش ۲۴، بند ۱۹) نیز نام مدیوماه در سرآغاز نام‌های پذیرفتاران و پیروان دین زرتشت آمده است.

مردم-پیمان: نام یکی از گونه‌های ششگانه پیمان در دادهای وندیدادی است. (فر. ۴)

مَرَشَوَن: نام دیو زوال و فراموشی، از دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن است. در زَند اوستا، نام این دیو به «سِج (سِج) نهان روان» ترجمه شده است.

در بند هشت (بخش ۲۸، بند ۲۶) می‌خوانیم: «سج دشمنی است که نیستی و زوال آورد.»

در صد در بند هشت (بخش ۳۲) آمده است: «در دین به پیداست که دروجی است (دیو دروغ) آن را سِج خوانند. به هر خانه که کودک بود، آن کوشد تا گزند بدان خانه رساند.»

(← سج)

مرگ آفرین: یکی از صفت‌های اهریمن است.

مَرگ آرزان: شایسته مرگ. سزاوار کشتن. کسی که پادافره گناهش مرگ (اعدام) باشد.

(— پشتون، توافهر)

مَزدا: (— اهوره مزدا)

مَزدا آهوره: (— اهوره مزدا)

مَزَنَدَرِی (دیوان...): در بیشتر بخش‌های اوستا (بویژه در یشتها) بارها از دیوان «مَزَن» یاد می‌شود که در بسیاری از گزارش‌ها — و از آن جمله در گزارش پورداد — به دیوان مازندران برگردانده شده است. (دیوان مازندران در شاهنامه نیز باید بنا بر همین بنیاد بکار رفته باشد). اما پژوهشگران اوستا و اساطیر و حماسه ایران درباره این واژه و شناخت دقیق آن، بررسی‌های تازه‌ای کرده و به نتیجه دیگری رسیده‌اند. بهار می‌نویسد: «مَزَن به معنای عظیم، لقب گروهی از دیوان عظیم‌الجثه است. مَزَنَدَرِی صفت تفصیلی است و لقب همان گروه از دیوان است. در نامه دینکرد درباره قد و بالای مَزَنَدَرِی یا مَزَنان چنین آمده است: ایشان را بلند (چنان) است که دریای فراخ کرد تا میان ران (رسد) و باشد که تا ناف و آن جا که ژرف‌ترین جای است، تا دهان آید.» (پژ. ص ۵۷)

ضیاء پور نیز در گفتاری به جست‌وجوی جای واقعی مازندران رفته و پس از بحث و سنجش نوشته‌ها و نظر‌ها، چنین برداشت کرده است که مازندران شاهنامه نه این مازندران کنونی، بلکه بخشی از سرزمین هندوستان و همان جای دیوان مَزَنی یا مَزَنی است. (جلیل ضیاء پور: «مازندران فردوسی کجاست؟»، شانا. ص ۳۶۶-۳۵۶)

مَزِشَوَنَت: (به معنی «دارنده بزرگی») نام کوهی است. (زام. بند ۲) برخی از پژوهندگان، این نام را با «مَسیس» — نامی که ارمنیان در روزگار باستان به کوه «آرات» داده بودند — یکی شمرده‌اند. (— جکسن: سفرنامه ایران در گذشته و حال، ترجمه فارسی، ص ۳۳-۳۲)

مَشی و مَشیانه: (= مَهلی و مَهلیانه) نام نخستین مرد و زن در اساطیر ایران است که از تخمه بازمانده گیومرت در زمین، به گونه دو شاخه ریواس (ریواس) می‌رویند و سپس به پیکر آدمی درمی‌آیند و همه آدمیان در جهان، از تبار ایشانند.

نام این نخستین مرد و زن — که «مَشیه و مَشیانه» هم نوشته شده است — در اوستای کنونی نیست؛ اما به نوشته دینکرد در «چهرداد نَسک» (یکی از نَسک‌های گم‌شده اوستای کهن) از آنان سخن در میان بوده است.

در شاهنامه نام و نشانی از مشی و مشیانه به چشم نمی‌خورد و «سیامک» پسر گیومرت است. (— گیومرت، مهرگان)

مُغ: (از ریشه اوستایی «موگو» mogu به معنی «کار بزرگ»، «وظیفه مهم»، «بزرگی و

شکوه» که برخی از پژوهندگان، آن را با واژه «مگه» در سنسکریت که به معنی «دارایی»، «پاداش» و «دهش» است، خویشاوند می‌دانند. در گزارش پهلوی اوستا، این واژه به "makih" به معنی «مهی و بزرگی» برگردانده شده و برای روشنگری بیشتر، افزوده شده است: «آپچکیه» = ویژگی).

در دوره‌های متأخر، «مغ» به معنی «موبد» یا «آثریان» و نیز «پیرو دین زرتشتی» بکار رفته است. در گاهان از این واژه نشانی نمی‌بینیم و احتمالاً کاربرد آن مربوط به دوران تدوین اوستای نو و شاخه غربی دین زرتشتی است. اما چندین بار از «مگه» و «مگون» سخن به میان آمده است.

در ادب فارسی، واژه «مغ» و ترکیبهای گوناگون آن، فراوان بکار رفته است و از آن، مطلق زرتشتی و پیرو دین مزدپرستی را اراده کرده‌اند و گفتنی است که در عرفان ایرانی و در شعر غنایی فارسی، معانی کنایی و رمزی گسترده‌ای به این واژه و ترکیبهای آن داده شده است. از جمله ترکیبهای «مغ» می‌توان اینها را یاد کرد: پیرمغان، دیرمغان، خرابات مغان، مغان، مغکنه، مغ بچه، مغ زاده، مغ سرا، سرای مغان، سنت مغان، مغانه و می مغانه.

واژه «مجوس» که در نوشته‌های عربی و فارسی سده‌های میانه به معنی مطلق زرتشتی بکار رفته و در قرآن و احادیث اسلامی هم دیده می‌شود، معرب «مگوس» یونانی است که خود از واژه «مغ» مایه دارد و در زبانهای اروپایی mage به جای آن آمده است که البته بیشتر معنی «جادو» و «جادوگر» می‌دهد و این معنی ربطی به دین ایرانیان — که آشکارا هرگونه جادو و جادویی را می‌نکوهد و اهریمنی می‌داند — ندارد و احتمالاً باید از کارکرد مغان کلدانی مایه گرفته باشد. (— موبد. درباره «مغ» همچنین — زرتشت. ص ۴۹)

مگون: واژه‌ای است گاهانی که ما آن را به همین صورت در این گزارش آورده‌ایم و برآئیم که به مفهوم هموند یا عضو «مگه» بکار رفته است. (— مگه)

مگه: واژه‌ای است گاهانی که ما آن را به همین صورت در این گزارش آورده‌ایم و برآئیم که به مفهوم جرگه یا انجمن پذیرندگان و پیروان پیام و آموزش زرتشت بکار رفته است.

برخی از پژوهندگان، این واژه را با «مغ» هم‌ریشه پنداشته و به معنی «آیین مغ» یا «انجمن برادری مغان» و نظایر آن گرفته‌اند. «مسینا» می‌گوید «مگه» به معنی «هدیه الهی» و «دین راستین» است. «نیبرگ» از اجتماع زرتشت و یارانش، تصویری یک گروه شمنی دارد و می‌گوید واژه «مگه» در اصل به معنی گروه خوانندگان بوده که در انجمن گاهانی سرود می‌خوانده‌اند و بعدها به معنای جای سرودخوانی گاهانی و برگذاری آیین نیایش بکار رفته و هنگامی که این سرودخوانی کهن فراموش شده، به معنی جای راندن دیوان درآمده که همان

«برش‌نوم گاه» در «وندیداد» است. (← برش‌نوم گاه)

این معانی و تعبیرهای دیگری که اوستاشناسان تاکنون برای این واژه پیشنهاد کرده‌اند، هیچ کدام روشن‌گر و رسا نیست و ما ترجیح دادیم که در حال حاضر، صورت اصلی آن را بکار بریم. (← مگون)

مَنَثَرَه: گفتار و رجاوند اهورایی، کلام مقدس، سخن ایزدی (← ماراسپند، منثره درمانی و منثره سپنت)

مَنَثَرَه درمانی: درمان بیمار با «مَنَثَرَه» که به منزله «گفتار درمانی» یا «روان درمانی» امروزی است. (← ماراسپند و وند. فر. ۷، بند ۴۴)

مَنَثَرَه سپنت: (← ماراسپند)

منش نیک: برگردان «وَهْمَن» یا «وَهْمَتَنگَه» است که ما در گاهان بدین صورت آورده‌ایم. (← بهمن)

منوچهر: (در اوستا «مَنوش چیثَر» به معنی «مَنوش نژاد») نام یکی از فرمانروایان بلندآوازه پیشدادی از خاندان ایرج است.

در شاهنامه داستان نبردهای خونین منوچهر با سلم و تور — برادران ایرج — و دیگر رویدادهای دوران شهریاری او را می‌خوانیم. داستان چیرگی تورانیان بر بخش بزرگی از ایران زمین و تیراندازی آرش کمانگیر برای نشانه گذاری مرز ایران و توران که ابوریحان بیرونی نیز آن را نقل کرده است، در روزگار فرمانروایی منوچهر اتفاق می‌افتد. (← آرش)

مَنوش: نام کوهی است. (زام. بند ۱) این واژه همچنین نام یکی از نیاکان منوچهر پادشاه پیشدادی است. (← منوچهر) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۱۰) این نام، «مانوش» خوانده شده و درباره آن آمده است: آن کوه بزرگی است که منوچهر در آنجا زاده شد.

موبَد: (در اوستا «مُغوپیتی» و در پهلوی «مَغوپَت») عنوان پیشوایان دینی زرتشتی است. (← مغ)

موبدان موبَد (= موبَد موبدان): (در پهلوی «مَغوپَتان مَغوپَت») عنوان موبد بزرگ یا بزرگترین موبد در میان موبدان (پیشوایان دینی زرتشتی) است. در اوستا گاه «رتو» (= رَد) نیز به همین معنی آمده است. (← رتو، رَد، مغ)

مورک: عنوان گروهی از دشمنان دین مزدآپرستی است که از دیدگاه گروه‌بندی اجتماعی، در برابر ارتشداران (یکی از گروههای سه‌گانه در جامعه ایران باستان) قرار می‌گرفته‌اند. (← یس)

(۱۱، بند ۶)

پورداد این نام را به قرینه واژه‌های همانند (و احیاناً هم‌ریشه) آن که در آبان یشت (بند ۹۳) و وندیداد (فر. ۲، بند ۲۲) آمده، به معنی‌های کم‌شعور، کاهل، تباه‌کننده و آسیب‌رسان گرفته است.

در گزارش پهلوی اوستا، این واژه به «موتک کرتار» تبدیل شده است و برای توضیح افزوده‌اند: «کسی که همه چیز را تباه کند». در ترجمه سنسکریت اوستا، مورک به māndya به معنی تنبلی و ناتوانی برگردانده شده است. (— دهک، ورشن)

موش پَری: (در اوستا «موش پَریکا» و در پهلوی «موش پَریگ») نام یکی از پریان است که نیایشگران برای ایستادگی در برابر گزند رسانی‌های او و دیگر آفریدگان اهریمن و پیروان راه دروغ، نهادهای اهورایی را می‌ستایند. (یس. ۱۶، بند ۸) در این بند از یسنه نام موش‌پری با دیو «آز» همراه آمده است.

در بندهشن (بخش ۵، بند ۲) «گوزهر» و «موش پریگ» با ستارگان گردنده (سیاره‌ها) — که خویشکاری آنها اهریمنی است — پیوند دارند و در برابر ماه و خورشید قرار می‌گیرند. در همین کتاب، «موش پریگ» دزد و دنباله‌دار خوانده شده است و می‌دانیم که پریان در اوستا همان ستارگان دنباله دارند و «گوزهر» (= جوزههر) نیز در فرهنگ‌های فارسی «عقده رأس ذنب یا دو نقطه تقاطع فلک حامل و مایل قمر» تعریف شده است.

در بندهشن همچنین می‌خوانیم که: «خورشید موش پری را به هم پیمانگی به گردونه خویش بست تا گناه کردن کم تواند؛ زیرا اگر هرزه (رها) شود، تا بازگرفتن، بس بدی بخشد.» (به نقل پژ. ص ۶۰)

مویذی: نام دیوی است. (— وند. فر. ۱۱، بند ۹) دارمستر نوشته است دیوی است ناشناخته و افزوده است که اسفندیارچی آن را به ویرانگری و تباهی ترجمه کرده است. (زگد.)

مهر: (در اوستایی «میثر» و در پهلوی «میثر» یا «میهر») در اوستای نوایزد فروغ و روشنایی و پیمان‌شناسی و یکی از بزرگترین ایزدان و میثویان در اساطیر کهن هند و ایرانی است که در بخش‌های پسین اوستا دیگر باره اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. «مهریشت»، دهمین یشت اوستا — که یکی از بلندترین و شیواترین یشت‌هاست — سرود ستایش و نیایش و حماسه رزم‌آورهای اوست.

مهر در اساطیر هند و ایرانی، برکت‌بخشنده و انباز در فرمانروایی جهان و نگاهبان پیمان است و بعدها در پی دگرگونی‌های اجتماعی، به ایزد پاسدار و پشتیبان همه گروه‌های اجتماعی جامعه تبدیل می‌شود و گذشته از خویشکاری‌های دیرینه، نگاهبانی او از راست‌گویی و درست‌پیمانی گسترش می‌یابد و «دروغ‌گوی به مهر» (مهر دروج) یا «مهر فریب» یا «مهر آزار» مترادف «پیمان‌شکن» می‌شود. در گاهان (یس. ۴۶، بند ۵) «میثر» تنها یک بار و به معنی «خویشکاری

دینی» آمده و دروندیداد (فر. ۴) به معنی «پیمان» بکاررفته است. در خود مهریشت هم این واژه گاه معنی پیمان دارد.

نام مهر در اوستا غالباً با صفت «واوروگو یوتی» به معنی «دارنده چراگاههای فراخ» یا «فراخ چراگاه» همراه آمده است و این صفت ترکیبی باخویشکاری او، یعنی پاسداری از راست گویی و درست پیمانی و فروکوفتن دروغ گویان و پیمان شکنان در سراسر جهان — که در مهریشت بیان شده است — هماهنگی کامل دارد.

شانزدهمین روز ماه و هفتمین ماه سال را به نام این ایزد خوانده اند و به نوشته بندهشن، گل بنفشه ویژه اوست.

ایزد مهر از یاران و همکاران امشاسپند «شهریور» است و خویشکاری او در جهان مینوی، شمارگری و راهنمایی روز پسین است. مهر در روز پسین، همراه با ایزدان سروش و رشن در سر چینودپل روان راست گویان را از دست دیوانی که می خواهند آنان را به دوزخ بکشانند، رهایی می بخشد.

ستایش و نیایش ایزد مهر در اساطیر و آیینهای دینی هند و ایرانی جای والایی داشته و بعدها کیشی جداگانه به نام «مهرآیینی» یا «میتراسم» از آن پدید آمده و در بخش بزرگی از آسیا و اروپا گسترش یافته است. بسیاری از نهادهای دینی مسیحیان و پاره ای از جنبه های ادیان دیگر، اقتباس از بنیادهای «مهرآیینی» است. بازمانده «مهراب» (= مهرابه) های کهن را در زیر بسیاری از کلیساها و در ترکیب دیگر پرستشگاههای کنونی و پیکره بزرگ ایزد مهر را در موزه کلیسای سن پتر واتیکان در رم و در دهها کلیسا و موزه و مرکز علمی و هنری دیگر، تا به امروز می توان دید.

(درباره مهر — پور. مقاله «مهر»، بش. ج ۱، ص ۳۹۲-۴۲۰ و استاد مقدم، مقاله «مهرابه یا پرستشگاه دین مهر» در باستان. دوره اول، شماره ۳، مهر ۱۳۴۳ و یادداشت های بهار در پژ. ص ۱۷۸-۱۷۶ و وند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر. و Éthudes Mithriaques, Première Série, Vol. IV, Acta Iranica, Vol. 17, Téhéran-Liège, 1978

مهر (روزی...): نام شانزدهمین روز ماه است. (— مهر)

مهر آزار: آزار رسان به مهر، پیمان شکن. (— مهر. بند ۸۲)

مهر دُروج: (در اوستا «میثرو دُروج» به معنی «دروغ گوی به مهر») پیمان شکن، نادرست پیمان، کسی که از راه راستی و درستی و پیمان شناسی پا بیرون گذارد. (— مهر)

مهر فریب: فریبنده مهر، پیمان شکن. (— مهر. بند ۱۰۴)

مهر کوش: (در پهلوی «ملکوس») نام دیوی است مهیب که در پایان هزاره هوشیدر، زمستان هولناکی پدید می آورد و زمین را به مدت سه سال دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد می کند و

همه آفریدگان را به نابودی می‌کشاند. آنگاه ساکنان «وَرَجَمکرد» از آن پناهگاه بیرون می‌آیند و زمین را دیگر باره آباد می‌کنند.

این واژه از ریشه «مَهرگ» به معنی مرگ و کشتن و میراندن است. در کتابهای پهلوی از زمستان و توفانی که دیو مهرکوش پدید می‌آورد به نام توفان ملکوسان یاد می‌شود. (— وَرَجَمکرد) **مهرگان** (جشن...): نام جشنی است که در شانزدهمین روز از هفتمین ماه سال (مهرروز در مهرماه) در ایران باستان برگزار می‌شد و آن را «میتراکانا» می‌خواندند. این جشن بزرگ را در فارسی مهرگان می‌گویند و در کتابهای عربی «مهرجان» نوشته‌اند. به نوشته بندهشن، «مشی و مَشیانه» (نخستین مرد و زن جهان) در این روز از تخمه گیومرت زاده شدند.

جشن مهرگان شش روز به درازا می‌کشید (شانزدهم تا بیست و یکم مهرماه) که روز آغاز آن را «مهرگان همگانی» و روز پایانی آن را «مهرگان ویژه» می‌خواندند. کنزیاس تاریخ‌نویس یونانی می‌نویسد که شهریاران هخامنشی هیچ‌گاه روا نبود مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که جامه گرانبهای ارغوانی می‌پوشیدند و در باده‌پیمایی با دیگر می‌خوارگان انباز می‌شدند. دوریس تاریخ‌نگار دیگر یونانی نیز می‌نویسد که در این جشن، پادشاه می‌رقصید. به گفته «استرابو» در جشن مهرگان، مرزبان (ساتراپ) ارمنستان بیست هزار کره اسب به دربار شهریار هخامنشی پیشکش می‌کرد. اردشیر بابکان و خسرو یکم (انوشیروان) در این روز جامه‌های نوبه مردم می‌بخشیدند.

در نوشته‌های پژوهندگان و تاریخ‌نگاران ایرانی و عرب نیز خبرهای زیادی درباره جشن مهرگان (مهرجان) آمده است. از آن جمله این که در هنگام این جشن، موبدان موبد خوانچه‌ای را که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و سیب و خوشه‌ای انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود، زمزمه کنان (باژگیران) نزد پادشاه می‌آورد.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «گویند مهر که نام خورشید است^۱ در چنین روزی پدیدار شد و بدین سبب، این روز را بدو نسبت داده‌اند. پادشاهان در این جشن، تاجی به شکل خورشید که دایره‌ای چرخ مانند در آن نهاده شده بود، بر سر می‌گذاشتند.

۱. مترادف شمردن مهر و خورشید جدید است. در همه نوشته‌های اساطیری و دینی ایرانیان مهر و خورشید نام دو ایزد جداگانه است که هریک نیایشها و ستایشها و سرودهای ویژه خود را دارند.

«استرابو» نوشته است که پارسیان، خورشید را مهر می‌نامند. (رساله جغرافیا، کتاب ۱۱، فصل ۳، بند ۱) اما «بنونیست» تأکید می‌کند که در اوستا «مهرایزد» خورشید نیست؛ بلکه خدای انوار مینوی است که پیش از خورشید بر می‌خیزد و در گردونه چهاراسبه‌اش، آسمان را می‌پیماید. (دین ایرانی بر پایه متنهاي مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکارانی، ص ۴۷-۴۶)

گویند در این روز، فریدون به بیوراسب که ضحاک خوانندش دست یافت. چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان به یاری فریدون فرود آمدند، به یاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مردی دلیر را می‌گماشتند که بامدادان به آواز بلند، بانگ برمی‌داشت:

— ای فرشتگان به سوی جهان بشتابید و جهان را از گزند اهریمن برهانید!

گویند در این روز، خداوند زمین را بگسترانید و در کالبدها روان بدمید و هم در این روز کره ماه که تابدان هنگام، گوی تاریکی بود، از خورشید روشنایی گرفت.

از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: ما در زمان ساسانیان براین باور بودیم که خداوند یاقوت را در نوروز برای زیور مردمان بیافرید و زبرجد را در مهرگان و این دو روز را بر دیگر روزهای سال برتری داد، چنان که یاقوت و زبرجد را بر دیگر گوهرها.

در واپسین روز این جشن (بیست و یکم مهرماه) فریدون ضحاک را در کوه دماوند به زندان انداخت و مردمان را از گزند او برهانید. پس این روز را جشن گرفتند و فریدون مردمان را فرمان داد که کشتی بر میان بندند و باژگیرند و هنگام خوردن و آشامیدن، لب از سخن فرو بندند. چون زمان چیرگی ضحاک هزار سال به درازا کشید و ایرانیان دیدند که زندگانی آدمی می‌تواند این همه دراز شود، از این روز به بعد، آرزوی نیکشان درباره یکدیگر چنین بود: هزار سال بزی! «^۱ (آثار. ص ۲۲۴-۲۲۲) فردوسی آغاز شهریاری فریدون را در مهرماه می‌داند و بنیادگذاری جشن مهرگان را بدو نسبت می‌دهد. (شا. ج ۱، ص ۷۹):

«پرستیدن مهرگان دین اوست تن آسانی و خوردن آیین اوست

اگر یادگار است از و ماه مهر بکوش و به رنج ایچ منمای چهر.»

(— باژ، کشتی، مشی و مشیانه، مهر)

مهر نیایش: نام دومین نیایش (نماز) از «پنج نیایش» مزدپرستان در خرده اوستاست در ستایش و نیایش ایزد مهر که ۱۷ بند دارد. این نیایش را هر روز سه بار در بامداد و نیمروز و پسین پس از «خورشید نیایش» می‌خوانند. (— خورشید نیایش، مهر)

مهر یشت: نام دهمین یشت اوستاست که در ستایش و نیایش و توصیف رزم آوریهای ایزد مهر سروده شده است. این یشت، یکی از بلندترین و شیواترین یشتهاست و ۳۵ کرده و ۱۴۶ بند دارد. (— مهر)

هیتَر: (— وند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر.)

۱. گمان می‌رود دعای «صد سال به این سالها» که تا به امروز ایرانیان در جشن نوروز به یکدیگر می‌گویند، صورت محفول‌تر و منطقی‌تر آن دعای دیرینه باشد.

میدیارم: (در اوستایی «میدیاریتَه» به معنی «میان سال») نام پنجمین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از دویست و هشتاد و پنجمین تا دویست و نودمین روز سال یعنی از دی به مهر روز (پانزدهم) تا فروردین روز (نوزدهم) دی ماه آن را جشن می‌گرفتند که به تقویم امروزی ما از آبان روز (دهم) تا گوشت روز (چهاردهم) دی ماه می‌شود.

سبب آن که این جشن را — که در زمستان برگزار می‌شد — «میان سال» می‌خواندند، این بود که در تقویم باستانی ایرانیان، هفت ماه آغاز سال، تابستان بزرگ و پنج ماه پس از آن، زمستان بزرگ خوانده می‌شد^۱ و جشن گهنبار «میدیارم» در فاصله این دو فصل بزرگ برپا می‌گردید و به همین علت، صفت «سَرِدا» (سرد) را نیز برای آن آورده‌اند.

از چهارمین گهنبار تا این گهنبار پنجم هشتاد روز است که در تقویم کنونی روزهای ۲۵ مهرماه تا ۱۴ دی ماه را دربرمی‌گیرد. در پنجمین گهنبار اهوره مزدا جانوران را آفرید. (← گهنبار)

میدویژم: (در اوستایی «میدویوی ژریتَه» به معنی «میان بهار») نام نخستین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از چهل و یکمین تا چهل و پنجمین روز سال، یعنی از خورشید روز (یازدهم) تا دی به مهر روز (پانزدهم) اردیبهشت ماه آن را جشن می‌گرفتند که به تقویم امروزی ما از آبان روز (دهم) تا گوشت روز (چهاردهم) اردیبهشت می‌شود.

از آغاز سال تا این نخستین گهنبار، چهل روز است که در تقویم کنونی، روزهای یکم فروردین ماه تا نهم اردیبهشت ماه را دربرمی‌گیرد. در نخستین گهنبار، اهوره مزدا آسمان را آفرید. (← گهنبار)

میدوشم: (در اوستایی «میدویوی شِم» به معنی «میان تابستان») نام دومین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از صد و یکمین تا صد و پنجمین روز سال، یعنی از خورشید روز (یازدهم) تا دی به مهر روز (پانزدهم) تیرماه برگزار می‌شد و به تقویم امروزی ما از دی به آذر روز (هشتم) تا ماه روز (دوازدهم) تیرماه می‌شود.

از نخستین گهنبار تا این دومین گهنبار، شصت روز است که در تقویم کنونی، روزهای ۱۵ اردیبهشت تا ۱۲ تیرماه را دربرمی‌گیرد. در دومین گهنبار، اهوره مزدا آب را آفرید. (← گهنبار)

مَیزَد: (در پهلوی «مَزد») نذرهای و پیشکشی‌های غیرآبکی مانند نان و گوشت و میوه و جز آن را

۱. در بخش ۲۳ «گزیده‌های زادسپرم» — که دربارهٔ دبدارهای هفتگانه «زرتشت» با «اهوره مزدا» و مینویان است — می‌خوانیم: «دبدار هفتم در طول زمستان انجام شد که پنج ماه در یک سال است. (گز. ص ۳۵)

گویند که به آیین‌های نیایش و ستایش می‌برند و در برابر «زور» قرار دارد که پیشکشی‌های آبکی است. بهار نوشته است: «غذایی که طی مراسم خاص دینی صرف می‌شود.» (پژ. ص ۲۸۴) (← زور)

«ذرون» نیز نشانه و نمادی است از میزد. (← درون)

مینو: (در اوستایی «مینو» یا «مینو» و در پهلوی «مینوک») به معنی جهان دیگر یا جهانی است که پیش از آفرینش جهان استونند بوده و پس از پایان این جهان بر پایی رستاخیز نیز خواهد بود و در فارسی به مفهوم بهشت و فردوس نیز آمده است.

همین واژه به معنی مثال یا هیأتی نااستونند است که هریک از آفریدگان پیش از آفرینش استونند خویش در جهان مینوی داشته و در گزارشهای فارسی از آن به خرد و روح و جوهر معنوی تعبیر شده است.

داشتن مینوتها ویژه مردمان نیست؛ بلکه هریک از جانوران و گیاهان و حتی آفریده‌های بی‌جان و هر کدام از نهادها و سرشتها و خصلتها نیز مینوی خاص خود را در جهان مینوی دارد.

آفریدگار جهان اهورایی «شپنت مینو» (= اهوره مزدا) و پتیاره آفریدگار جهان اهریمنی «آنکرمینو» (= اهریمن) هریک مینوی بخشی از آفرینش‌اند و در گاهان و اوستای نو و سایر متنها دینی ایرانیان، از آن دو به نام دو مینوی آغازین آفرینش یا دو مینوی همزاد یاد می‌شود. همچنین هریک از امشاسپندان و ایزدان، مینوی چیزی به شمار می‌آیند که در جهان استونند، پیکر گیتیانه می‌یابد.

بهار با جمع‌بندی اسطوره‌های آفرینش، می‌نویسد: «نخست زمان بی‌کرانه بود که ازلی است و ابدی و دو جهان روشنی و تاریکی که بر جهان روشنی هرمزد و بر دیگری اهریمن فرمانروا بود. هرمزد چون ذات مهاجم اهریمن را می‌شناخت، تصمیم گرفت که جهان روشن خویش را در برابر تازش اهریمن حفظ کند و بدین روی از زمان بی‌کرانه، زمان کرانه‌مند دوازده هزار ساله را آفرید. چون هیچ خلقتی بدون زمان ممکن نبود، با خلق زمان کرانه‌مند توسط هرمزد، اهریمن نیز قادر به آفرینش شد.

از این دوازده هزار سال، سه هزار سال به خلق مینوی جهان گذشت. امشاسپندان، ایزدان و مینوی جهان مادی: آسمان، آب، زمین، گیاه، حیوان و مردم آفریده شدند. در پایان این سه هزار سال، اهریمن به جهان روشنی بتاخت و با شنیدن سرود مقدس آهوتور سست شد و به جهان تاریکی فروافتاد. آنگاه هرمزد در رأس سه هزاره دوم، برای مینوهای جهان مادی تن آفرید...» (پژ. ص ۱۰۱)

مینوی (جهان...): جهان مینوان، جهانی که پیش از آفرینش گیتی (جهان استونند) بوده است،

جهانی که آفریدگانش هنوز پیکر گیتیانه و استومند نیافته اند.

در اوستا صفت «مَیْتِیَوَ» از واژه «مَیْتِیَوَ» (= مینو) ساخته شده و به معنی روحانی و معنوی است و در بسیاری از موردها با واژه «گَیْتِیَه» (از ماده «گَیْتَا» به معنی گیتی و جهان) همراه آمده و در فارسی مجموع این دو واژه به «جهان مینوی» برگردانده شده است. (— استومند و مینو)

مینوی خَرَد: نام کتابی است به زبان پهلوی که در اصل «داناک و مینوکی خَرَت» یا «داناک و مَیْنَوِی خَرَد» یا «دینایی مَیْنَوِی خَرَد» (= دانا و مینوی خرد) خوانده می‌شود و در فارسی معمولاً کوتاه شده آن «مینوی خَرَد» یا «مینو خَرَد» را بکار می‌برند.

این کتاب شامل پیشگفتار و ۶۲ پرسش «دانا» از «مینوی خرد» و پاسخهای مینوی خرد بدانهاست. موضوع این پرسش و پاسخها بیشتر مطالب اخلاقی است و از این حیث می‌توان مینوی خرد را در شمار اندرزنامه‌های پهلوی جای داد؛ اما کتاب از اشاره‌هایی به اساطیر و داستانهای آفرینش نیز خالی نیست.

نام نویسنده و زمان نگارش کتاب را نمی‌دانیم. پاره‌ای از پژوهندگان برآنند که در زمان ساسانیان و شاید در زمان شهریاری خسرو یکم (انوشیروان) نگاشته شده است.

از مینوی خرد دو نگارش پازند و سنسکریت، احتمالاً در سده ششم هجری به دست موبد نریوسنگ انجام گرفته و نگارشی به نشر فارسی و دو نگارش به نظم فارسی نیز از آن در دست است.

متن کامل پهلوی کتاب به کوشش «سنجانا» (در ۱۸۹۵ ب.م.) و با گزارش پازند و سنسکریت به ویرایش «تهمورث انکلساریا» و پیشگفتار «مدی» (در ۱۹۱۳ ب.م.) و با آوانوشت پازند و ترجمه انگلیسی و واژه‌نامه از سوی «دکتر وست» (در ۱۸۷۱ ب.م.) منتشر شده است.

در ایران دکتر احمد تفضلی نخست «واژه‌نامه مینوی خرد» و سپس ترجمه فارسی متن کتاب را در دو جلد جداگانه منتشر کرده است. (— مینو)

ن

نارُشَنی: نام گناهی است بزرگ و سنگین که چگونگی آن روشن نیست. از کاربرد این واژه در «آفرینگان گهنبار» (بند ۱۳) چنین برمی‌آید که گناه نارُشَنی برابر گناه کسی است که از برگذاری آیینها و بجای آوردن خویشکاریهای دینی روی برتافته باشد و او را از جرگه بهدینان (مزدپرستان) رانده باشند.

در گزارشهای پهلوی و سنسکریت اوستا نیز این واژه به همین گونه بکار رفته است. از توضیح‌های زَندِ اوستا برمی‌آید که شخص آلوده به گناه نارشنی سزاوار پادافره «تَنافوهر» (مرگ ارزان) است. (← تنافوهر، مرگ ارزان)

نَازِکْ هَیْئِیه: (در پهلوی «نا گهیس») نام دیوناخشنودی و خیره‌سری و برتنی و غرور، یکی از کماله دیوان و هَستارِ امشاسپند «بانو سپندارمذ» است. برابر این نام در سنسکریت nāsatiya لقب دوایزد همزاد ودایی به نام ashvin است که بیش از پنجاه سرود در ریگ‌ودا به نام آنهاست.

گاه به جای نام این دیو، صفت وی را که «ترومیتی» (پهلوی: تَرومَد) است، می‌آورند و در چند مورد نیز ترومیتی را نام دیوی جداگانه دانسته‌اند. (← ترومیتی و سپندارمذ)

ناوتاک: صفتی است که چند بار در زَندِ اوستا برای رودهای بزرگ و پرآب آمده است به معنی درخور و قابل کشتی‌رانی.

نَیرَه: نام بیماری ناشناخته‌ای است. (← وند. فر. ۷، بند ۵۸ و فر. ۱۶، بند ۱۷-زیر.)

نَپَات آپام: شکل دیگری از آپام نَپَات است. (← آپام نپات)

نخست‌اندیش: صفتی است برای گیومرت. (← گیومرت)

نَریوسَنگ: (در اوستا «نَریوسَنگَه» و در پهلوی «نَریوسَنگ» و در فارسی «نَرسی» و «نَرسِه» به معنی «نمایش مرد» یا «نمایش مردمان») نام ایزد پیک و پیام‌آور اهوره‌مزداست که دروندیداد (فر. ۱۹، بند ۳۴) دوست اهوره‌مزدا خوانده شده و در بندهشن گفته شده است که خویشکاری ایزد نریوسنگ رساندن پیام ایزدی به کیان ویلان است.

در یک اسطوره کهن درباره این ایزد آمده است که اهوره‌مزدا او را چون مردی پانزده ساله آفرید و برهنه در پس اهریمن قرار داد تا زنان با دیدن او دل در او بندند و او را از اهریمن بخواهند. («تئودور برخونی» به نقل پُر، ص ۴۸)

در پاره‌ای از جاهای اوستا ایزد سروش نیز پیک و پیام‌آور اهوره‌مزدا خوانده شده؛ اما پیام‌آوری آفریدگار، در اصل خویشکاری ایزد نریوسنگ است. (← سروش)

نَریوسَنگ: در چند جای اوستا از این واژه، گونه‌ای از آتشها اراده شده است. (آتش. بند ۶ / سی روزه، بند ۹ / یس. ۱۷، بند ۱۱)

نام نریوسنگ در این کاربرد با صفت «خَشَترو نَپَتَر» (نافه شهرباری یا نبیره پادشاهی) همراه آمده و بنا بر سنت، آتشی است که در ناف یا پشت (صلب) پادشاه جای دارد. (← ایزد نریوسنگ)

نَریوسَنگ: نام یکی از دستوران بزرگ پارسیان (زرتشتیان هند) در سده دوازدهم میلادی است که

متن اوستا و برخی دیگر از نامه‌های دینی ایرانیان را به زبان سنسکریت برگردانده است.

نَسَا: در پهلوی «نَسَا» برابر است با «نَسو» در اوستا. (← نسو)

گفتنی است که این واژه با تلفظ «نِسا» تا به امروز در گویش اصفهانی برجا مانده است و سمت جنوبی خانه را که آفتاب گیر نیست و همواره در سایه قرار دارد، «سمتِ نِسا» می‌گویند. این نامگذاری یادآور «گده» ای است که بنا بر داده‌های وندیدادی، در گوشه‌ای از خانه (و لابد در سایه گیرترین و خنک‌ترین جای آن) برای نگاهداری تن مرده به طور موقت و در شرایط بدی آب و هوا می‌ساختند. (← کده)

نَسَا سالار: سرکرده مرده‌کشان، موبد یا پیشوایی که همه کارهای دخمه‌سپاری مرده زیر نظر او انجام می‌پذیرد.

نَسک: (در اوستا «نَسک» به معنی «کتاب» یا هریک از جلد‌های یک کتاب بزرگ) نامی است که به هر کدام از جلد‌ها یا بخش‌های بیست و یک گانه اوستای بزرگ روزگار باستان داده بودند.

گاه واژه نسک را به معنی کلی «اوستا» بکار برده‌اند و «نسک خواندن» به مفهوم خواندن و آموختن اوستا آمده است. (← یس . ۹، بند ۲۲)

نَسو: (در پهلوی «نَسَا» یا «نَس» به معنی «مردار» یا پیکر مرده) نام دیوی است که برپیکر مردگان فرمان می‌راند و هر کس که به مردار نزدیک شود یا بدان دست زند یا به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد، «نَسو» از همه سوراخ‌های تن او به درون راه می‌یابد و او را می‌آلاید. (وند. فر. ۳، بند ۱۴)

چون نام امشاسپندان و بویژه امشاسپند بانو خرداد را برسر مرده بر زبان آورند، نسو از پای درمی‌آید. (خرداد. بندهای ۲ و ۳ و ۸)

نسو همچون مگسی از آباختر (پایگاه اهریمن و دیوان) برسر مرده می‌تازد و برای دور راندن و تاراندن او سگ چهارچشمی را برراهی که مرده را از آن به دخمه برده‌اند، می‌گذرانند و این آیین را «سگ-دید» می‌خوانند. (← سگ-دید)

برخی از پژوهشگران برآنند که واژه «نَخش» در عربی، شکل دگرگون شده‌ای از «نَسو» ی اوستایی و «نَسَا» ی پهلوی است. (← نسا)

نَسوگش: مرده کش، نَخش کش، کسی که تن مرده را به دخمه می‌برد. (← نسو)

نماز آشه: (← اشه، اشه و هیش، اشم و هو)

نَمائیه: نام ایزد نگاهبان خان و مان و ازیاران و همکاران ایزد «اَشهین» (← همین). است. این

واژه در اوستا صفت است از «نَمان» به معنی «خانه» که در گاهان به صورت «دِمان» نیز آمده است. در فارسی «مان» می‌گوییم که در ترکیب با «خان» (= خانه، سرای) «خانمان» یا «خان‌ومان» گفته می‌شود.

نام ایزد «نمانیه» در اوستا، همواره با نام «برجیه» همراه می‌آید. (— برجیه)

نَمت: واژه‌ای است مبهم در وندیداد (فر. ۱۴، بند ۱۴). دارمستتر آن را ناشناخته خوانده و داعی الاسلام «گونه‌های گیاه و علف که به چارپایان می‌دهند» ترجمه کرده است. آن گونه که از کاربرد این واژه در وندیداد برمی‌آید، نام چیزی است شمردنی؛ زیرا با شماره ۹ همراه آمده است و شاید بتوانیم تعبیر بسته‌های گیاه را برای آن در نظر بگیریم.

نَمدک: نام یا صفت هیزمی است که در آتش انداختن و سوزانیدن آن در دین مزداپرستان ناروا بوده است. این نام همراه با «هَپرسی» (گیاهی که دیوان و دیوپرستان در آتش می‌اندازند) در بهرام یشت (بند ۵۵) آمده است. پورداود درباره این دو نام نوشته است: «نظر به این که در آیین مزدیسنا چوب تر و بدبو نباید در آتش گذاشت، باید هپرسی و نمدک هیزمی باشد که خوب نمی‌سوزد یا بدبو است.» (یش. ج ۲، ص ۱۳۱)

نَنگهوشَمَنت: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

نَوَذَر: (در پهلوی «نَوَذَر») نام یکی از شاهان کهن ایران از دودمان فریدون است که به دست افراسیاب کشته می‌شود. در اوستا این نام نیامده، اما از خاندان «نَوَتیرَه» (نوذریان) نام برده شده است. (— توس)

در شاهنامه هم نوذر و هم خاندان نوذریان — که توس پسر نوذر از نامداران آنهاست —

در شمار شاهان و پهلوانانند. (— نوذریان)

نَوَذَرِیان: نام خاندان نوذر است. (آب. بند ۹۸)

نَوَزود (= نَوَزوت): نام جشن گشتی بندی و سُدَره پوشی است که پارسیان (زرتشتیان هند) به تلفظ گجراتی، آن را «نَوَجوت» می‌گویند. (— گشتی، سُدَره)

نیرنگ: واژه پهلوی است به معنی آیین دینی و نیایش و دعا. پارسیان به جای این واژه، کلمه گجراتی «کیریا» (در سنسکریت «کیریا») را بکار می‌برند. در عربی «نیرنج» (جمع آن «نیرنجات») معرب همین واژه پهلوی است. در «روایات داراب هرمزدیار» نیرنگ به معنی «گمیز» هم آمده است. (— وند. فر. ۵، بند ۵۱ و ۵۶-زیر.)

بسیاری از نیایشهای کوتاه دین مزداپرستی نیرنگ نامیده می‌شود؛ چنان که نیرنگ آتش، نیرنگ گشتی بستن، نیرنگ دست شو و جز آن.

این نیایشها را دارای تأثیر فوق عادت‌ی تصور می‌کرده و برای رفع پیشامدهای ناخوشایند و زشت و گزند رویدادها در هر مورد، نیرنگ ویژه‌ای داشته‌اند که بسیاری از آنها در کتابهای روایت (روایات داراب هرمزدیار و جز آن) گردآوری شده است. از آن جمله است نیرنگ حاجت خواستن، نیرنگ بیماری، نیرنگ ناخوشی گوسفند، نیرنگ سردرد، نیرنگ تب بستن، نیرنگ برای دفع شر دزد و نیرنگ برای آسان کردن زایمان زن دشواری.^۱

در سنت ایرانیان، نیرنگ از نیایشهای مشکل گشای بسیار کهن بوده است. در کتاب «آوگمَدَیجا» (بند ۱۰۱) می‌خوانیم که: «فریدون نیرنگ اندر جهان پدید آورد.»

نیرنگ از جمله واژه‌های دینی زرتشتی است که پس از اسلام تغییر معنی داده و از آن سحر و جادو و طلسم و شعبده و افسون و حيله اراده کرده‌اند و به طور عام این واژه و ترکیبهای آن مانند نیرنگ باز، نیرنگ بازی و نیرنگ بکار بردن به معنی حيله، حيله گر، حيله گری و حيله در کار آوردن است.

در ادبیات پهلوی و پازند مجموعه‌ای هست به نام «نیرنگستان» که پاره‌ای از نوشته‌های اوستایی با گزارش و توضیح پهلوی در آن گردآمده است و به تعبیر امروزی می‌توان آن را کتاب مراسم و مناسک خواند. (— نیرنگستان)

نیرنگِ دَست‌شو: (— سروش‌باز)

نیرنگِ دین: نیایش دینی، آیین دینی. برخی از پژوهشگران اوستا و دین ایرانیان، آیین «بَرشَوم» (— همین.) را بزرگترین نیرنگ دین خوانده‌اند. (— وند. فر. ۲۲، بند ۱۰-زیر.)

نیرنگستان: نام کتابی است با حدود ۳۲۰۰ واژه اوستایی و ۶۰۰۰ واژه پهلوی در گزارش و ۱۸۰۰ واژه اوستایی و ۲۲,۰۰۰ واژه پهلوی در شرح و توضیح آن.

این کتاب و کتاب دیگری به نام «آیژ پَستان» یا «هیر پَستان» (که اکنون در جزو نیرنگستان است) بازمانده‌ای است از یکی از نسک‌های گم شده اوستای کهن به نام «واسپارم نسک» یا «هوسپارم نسک» که هفدهمین نسک بوده و ۶۴ کرده داشته است.

در این کتاب از مراسم و آیینهای گوناگون و آداب نیایش و سرایش اوستا و خویشکامیهای موبدی و چگونگی برگزاری جشنهای گهنبار (— همین.) و نیز از سُدره و بَرسم و هیزم و آب زور و هوم و هاون و جز آن سخن به میان آمده است.

این کتاب را «سهراب جاماسپ جی بلسارا» در سال ۱۹۱۵ ب.م. در بمبئی منتشر کرده

۱. این نیرنگها یادآور دعاهاى است که تا به امروز در میان مردم مسلمان ایران رواج دارد و رَمَلاَن و دَعائِیوسان دست اندرکار تهیة آنها هستند.

است. (← نیرنگ)

نیرنگِ کشتی بستن: آیین ویژه کشتی بستن برتن نوجوانان پانزده ساله که نخستین بار به جرگه مزدپرستان درمی‌آید و نیز نیایش ویژه‌ای را که در این آیین خوانده می‌شود، بدین نام می‌خوانند. (← کشتی در همین یادداشتها و «نیرنگ کشتی بستن» در بخش «خرده اوستا» در همین کتاب)

نیمروز: به معنی «جنوب»، در اساطیر و دین ایرانیان، سمت و سوی اهورایی و ایزدی است و در تقابل با «آپاختر» قرار می‌گیرد که جای دوزخ و پایگاه اهریمن و دیوان و دروجان است. (← اپاختر)

نیویک: نام کسی است که گرشاسپ پسران او را می‌کشد. (زام. بند ۴۱)

و

وات: (در اوستا «وات» و در پهلوی «وات» و در فارسی «باد») نام ایزد باد و در همان حال، نام دیوباد است. (← باد)

واج: (← باژ)

واخذرِیک: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

وارغن (= وارغن): نام مرغی اساطیری است که «قر» هنگام گسستن از جمشید، به کالبد آن در می‌آید و به ایزد مهر و فریدون و گرشاسپ می‌پیوندد. (زام. بندهای ۳۵، ۳۸-۳۶) ایزد بهرام نیز در نمودهای گوناگونی که دارد، هفتمین بار به کالبد وارغن پدیدار می‌شود و به سوی زرتشت می‌آید. (بهرام. بند ۱۹)

در بهرام یشت (بندهای ۲۱-۱۹) توصیف شگفت و درخشانی از پیکر و پرواز این مرغ آمده و در همان یشت (بندهای ۳۸-۳۵) «بزرگ شهر» و «مرغکان مرغ» (سالار و فرمانروای همه مرغان) خوانده شده و گفته شده است که داشتن پری از وی و پسودن آن برتن یا همراه داشتن استخوانی از وی، دارنده را قر و بزرگواری بسیار می‌بخشد و او را در برابر جادویی و دشمنی هم‌آورد، شکست‌ناپذیر می‌کند.^۱

وارید گنا: نام دختر گشتاسپ است که با خواهرش «هومایا» (در شاهنامه «لهمای») گرفتار

۱. نقش و اهمیتی که در بهرام یشت برای «پروارغن» قائل شده‌اند، یادآور اهمیت «پرسیمرغ» در شاهنامه است.

سپاهیان تورانی می‌شوند و اسفندیار آنان را رهایی می‌بخشد.

در شاهنامه به نام، «به آفرید» آمده است. (— گو. بند ۳۱ و همای)

وازیشت (آذر...): (در پهلوی «وازیشت» به معنی «پیش برنده ترو سودمندتر») نام چهارمین آتش از آتشیهای پنجگانه است. وازیشت آتش ابرها (آذرخش یا برق آسمانی) خوانده شده که از گرز ایزد «تیشتر» شراره می‌کشد و «سپنجغَر» یکی از دیوان خشکسالی را نابود می‌کند. (— تیشتر، سپنجغر)

واسی: واسی نام یک ماهی اساطیری است در دریای فراخ کرت و پنچا سدورا (دارنده پنجاه در) صفت اوست که مقصود از آن روشن نیست. برخی پنداشته‌اند که این ماهی پنجاه پر دارد. در بند هشت (بخش ۱۲، بند ۵ و ۷) «واسی پنچا ستوران» نوشته شده و درباره آن آمده است: «واس در میان دریای فراخ کرت بسر می‌برد و درازای او به اندازه‌ای است که اگر تندرو مردی از بامداد تا شامگاه شتابان بدود، هنوز آن را نتواند پیمود. همه جانوران مزدا آفریده در دریای فراخ کرت در پناه نگاهبانی اویند.» (— پنچا سدورا)

واورو تیرشتی: (در پهلوی «وُرو تیرشت» یا «وُرو تیرشن») نام کشور یا اقلیم شمال باختری است در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (— پُر. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲ درباره جغرافیای اساطیر ایران)

واورو جیرشتی: (در پهلوی «وُرو جیرشت» یا «وُرو جیرشن») نام کشور یا اقلیم شمال خاوری است در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (— پُر. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲ درباره جغرافیای اساطیر ایران)

واوروش: (به معنی «گسترده، فراخ، تادور کشیده») نام کوهی است. (زام. بند ۵)

وای: (— اندروای، بدوای، به‌وای)

وایتی گیس: نام کوهی است. (زام. بند ۲) این کوه در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲)

«واتگیس» نامیده شده و در همان کتاب (بخش ۱۹) درباره آن آمده است: «واتگیس

کوهی است در مرز واتگیسان. جایی است پر از دارو درخت.»

این محل همان است که در فارسی «بادغیس» خوانده شده و کوهی است در شمال هرات. در معجم البلدان درباره آن گفته شده است که نام فارسی آن در اصل «بادخیز» بوده که این وجه اشتقاق پایه و بنیادی ندارد. آن قدر می‌دانیم که جزء دوم این نام در اوستا «گیس» به معنی «گیس» و «گیسو» است.

حفظه بادغیسی یکی از قدیم‌ترین شاعران فارسی زبان که در سده سوم هجری می‌زیسته،

از مردم این سرزمین بوده است.

وای درنگ خُدا: (— اندروای)

وَنه کِرَنه: (— کابل بدسایه)

وِدا: نام هریک از چهار کتاب کهن هندوان یا سرودهای کیش هندویی است که به زبان سنسکریت در میان ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد نگاشته شده است. کهن ترین بخش این سرودها «ریگ وِدا» (سرود ستایش خدایان) و دیگر بخشهای آن «یاجور وِدا» (سرودهای ستایش و دستورهای نذر و قربانی) که خود شامل دو دفتر است، «ساما وِدا» (آهنگها و نغمه ها) و «آثرو وِدا» (سرودهای ویژه آثرونها یا کاهنان نذر و قربانی) است.

واژه «وِدا» از ریشه «وید» به معنای دانش و دانستن است که با واژه «اوستا» نیز خویشاوندی دارد و در برخی از نوشته های کهن به جای «وِدا» همان «وید» را آورده اند. (— اوستا)

وَرَه نام کسی است از خاندان «آسَ پَن». (آب. بند ۷۳)

وَرَه: (— وِرِجَمَکَرَد)

وَرَه (در اوستا «وَرَتگَه» از ریشه «وَر» به معنی برگزیدن و باور کردن و مصمم شدن) نام آزمایش بازشناسی درست از نادرست و درستکار از نادرستکار است که با آیینهای ویژه ای برگزار می شده است.

در کتاب هشتم دینکرت می خوانیم که در اوستای روزگار باستان، بخشی از هیجدهمین نسک (سکاتوم نسک) ویژه ورهای گوناگون و موسوم به «وَرِستان» بوده است.

در اوستای کنونی این واژه تنها در «رشن یشت» (بندهای ۶-۳) و «خرده اوستا» (آفرینگان گهنبار، بند ۹) آمده و در هیچ جای دیگر نامی از آن به میان نیامده است.

بنا به نوشته متنها دینی پهلوی، شمار ورهای گوناگون به ۳۳ می رسیده است. در کتاب «شایست نشایست» می خوانیم که ۶ بند از یسنه، هات ۳۶ درباره شش گونه «وَرِ گرم» است. در خرده اوستا (آفرینگان گهنبار، بند ۹) نیز سخن از «گرمو وَرَتگَه» (وَرِ گرم) در میان است که در برابر «وَرِ سرد» قرار می گیرد. در اروپای سده های میانه نیز آزمونی به نام «اُردالی» Ordalie بوده که دو گونه سرد و گرم داشته است.^۱

از کتاب دینکرت برمی آید که در ایران باستان چند گونه ور بوده است که یکی را «گَرَمک وَر» (وَرِ گرم) و دیگری را «بَرَسَمک وَر» (وَرِ با بَرَسَم) و دیگری را «پا ورو خوران»

۱. در انگلیسی ordeal به همین معنی است.

می‌گفتند. در این گونه اخیر گویا دو سوی دعوا را به خوردن زدری وامی داشته‌اند تا هریک از آن دو که بیگناه است، از این آزمون تندرست بدر آید. در کتاب «دایستان دینی» نیز به این گونه و اشاره شده است و «وست» معتقد است که مقصود از این گونه وَر همان زهر نوشاندن به «همپتکاران» (دو مدعی) است.

آزمون آهن گدازان یا فلز گداخته نیز گونه‌ای وَر است و به نوشته بسیاری از کتابهای پهلوی مانند دینکرت، شایست نشایست و ارداویراف نامه، «آذر پادِ مِهرا سپندان» موبدان موبد یا دستور بزرگ روزگار شاپور دوم ساسانی و گردآورنده کتاب «خرده اوستا» برای رفع ناسازگاریهای دینی و اثبات برحق بودن کتاب اوستا و دین مزداپرستی، اجازه داد که فلز گداخته بر سینه‌اش بریزند و از این کار آسیبی بدو نرسید.

به نوشته «سوگندنامه» (بخشی از کتاب «روایت»، چاپ بمبئی، ۱۹۲۲ میلادی) ۹ من روی گداخته بر سینه «آذر پاد مِهرا سپندان» ریختند. این آزمایش را «وَر نیرنگ» هم می‌گفتند. در شایست نشایست (بخش ۱۵، بندهای ۱۷-۱۵) آمده است: «آزمایش فلز گداخته این است که بر روی دل (سینه) صورت می‌گیرد. دل باید به اندازه‌ای پاک و بی آرایش باشد که وقتی فلز گداخته روی آن ریخته شد، نسوزد. آذر پاد مِهرا سپندان چنان زیست که وقتی فلز گداخته به روی سینه‌اش ریختند، به این می‌مانست که به روی سینه‌اش شیر دوشیده باشند. اما هنگامی که فلز (گداخته) به روی سینه زشت کردار و گناهکاری بچکد، تنش می‌سوزد و می‌میرد.» آزمون آذر فروزان نیز در شمار وَرهاست و داستان گذشتن سیاوش از میان دو خرمن آتش که در شاهنامه آمده، از نمونه‌های آن است.

واژه «سوگند» و ترکیب «سوگند خوردن» که در فارسی مترادف با «قسم» و «قسم یاد کردن» (= قسم خوردن) آمده، یادگاریکی از گونه‌های «وَر» در روزگار باستان است که به همپتکاران (دو مدعی) آمیزه آب و «سوگنت» (گوگرد) می‌نوشانیده‌اند تا گناهکار را از بیگناه بازشناسند. همین واژه «سوگنت» اوستایی است که در فارسی «سوگند» را از آن داریم.

در رشن یشث (بندهای ۶-۳) نام برخی از وَرها باقی مانده است. مانند وَر آتش، وَر برسم، وَر کف دست سرشار (یا به گفته دارمستتر «مایع سرشار»)، وَر روغن و وَر شیر گیاه. از چگونگی این وَرها آگاهی دقیقی نداریم. پورداود حدس زده است که شاید وَر روغن از وَرهای گرم بوده که روغن داغ روی اندامی می‌ریخته‌اند و وَر شیر گیاه احتمالاً چنین بوده که شیر گیاهان زهر آگین را به خورد همپتکاران (مدعیان) می‌داده‌اند.

در بندهای یاد شده از رشن یشث، اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید که مردمان باید چنان درستکاری و پاک و بیگناه باشند که در برابر چنین آزمونهای سختی برخورد نلرزند و پایداری نشان

دهند.

(— آذر فروزان، آهن گدازان و برای آگاهی بیشتر درباره «وَر» — پور: مقاله «سوگندنامه»، ویس. ص ۱۷۲-۱۷۰)

وَر جمعگَرْد: نام پناهگاه زیرزمینی بزرگی است که به نوشته وندیداد (فر. ۲) «جَم» (جمشید) به فرمان اهوره مزدا آن را ساخت تا در برابر زمستان سخت و کشنده ای که دیو «مهرگوش» (ملکوس) پدید خواهد آورد، مردمان و جانوران در آن پناه جویند و جای گزینند. (— مهرگوش)

وَرَس: در اوستا به معنی موی مردم و جانوران هر دو آمده و در پهلوی «وَرَس» شده است. در فرهنگهای فارسی «وَرَسَن» به معنی «رَسَن» و «وَرَس» به معنی «مهارشتر» آمده و در گویش گیلکی «وَرَس» ریسمانی است که از کاه برنج می تابند. در کردی هم «گَرَس» به معنی ریسمان و نخ است.

درویسپرد (کر. ۱۰، بند ۲) به ترکیب «وَرَسِ هوم پالای» برمی خوریم. در این مورد وَرَس به معنی «غریال» آمده است، زیرا غریال را از موی یال اسب یا دم گاو می ساخته اند. این غریال برای پالودن فشرده گیاه هوم بکار می رفته است.

امروزه در آیینهای دینی زرتشتیان، «وَرَس» چیزی است درست شده از سه یا چهار یا هفت تار موی وَرَزاو سفید که آن را به نگینی پیوسته اند و در میان پیاله ای سوراخ دار که «تَشْتِ نُه سوراخ» خوانده می شود، می گذارند و فشرده گیاه هوم را با آن می پالایند.

وَرَسَرْد: گونه ای از وَرها یا آیینهای دادرسی در ایران باستان بوده است. (— ور) وَرَشَن: نام گروهی از دشمنان دین مزدابریستی است که از دیدگاه گروه بندی اجتماعی، در برابر برزیگران (یکی از گروههای سه گانه در جامعه ایران باستان) قرار می گرفته اند. (— یس. ۱۱، بند ۶)

ورشن در کاربردی که در یسنه دارد با واژه «پورو سَرَدَ» (= پُرگونه یا گوناگون) همراه آمده و در گزارشی پهلوی این ترکیب به «پُرسَرَتَک وَرزیتار» برگردانده شده، یعنی «گوناگون کارگزار» و در توضیح آن گفته شده است: «کسی که کار دادستان بسیار فرا گیرد؛ اما هیچ یک را به انجام نرساند.»

نریوسنگ در ترجمه سنسکریت اوستا، این واژه را نیاورده است. (— دهک و مورک)

وَرَشَوَ: نام کسی است از خاندان «دانی» که به دست گرشاسپ کشته می شود. (زام. بند ۴۱) (— دانی)

وَرَنَ گرم: گونه‌ای از وَرها یا آینه‌های دادرسی در ایران باستان بوده است. (← ور)
وَرَن: (در پهلوی «وَرَن» به معنی «هوس و شهوت») در ادبیات پهلوی نام دیوهوس و شهوت و
 بویژه شهوت جنسی است، اما در اوستا این واژه را به عنوان نام دیونمی بینیم.
 در بندهشن در وصف این دیوممی خوانیم: «وَرَنَ دیوان است که بد مالی (کار جنسی
 زشت) کند. چنین گوید که وَرَن بی راه (کننده).» (به نقل پژ. ص ۱۳۰)
وَرَن: نام چهاردهمین سرزمین آفریده اهوره مزداست که از آن با صفت «چهار گوشه» یاد می‌شود.
 (وند. فر. ۱، بند ۱۸)

دارمستتر در توضیح این واژه می‌نویسد: «گزارشگران در بازشناسی جای این سرزمین،
 میان کوه‌های پدشخوارگر (البرز) و کرمان سرگردانند. یکی از ملاحظات آنکه در این زمینه به
 آسانی متبادر به ذهن می‌شود، این واقعیت است که ورن عرصه کشمکش و درگیری میان فریدون و
 اژی‌دهاک (خدای توفان و اژدهای توفان) است و در اساطیر کهن، آسمان دارای چهار دروازه بوده
 است.

در سنت جدیدتر توجه بیشتر معطوف به پدشخوارگر است و این احتمالاً بدان سبب است
 که اژدها (اژی‌دهاک) سرانجام در کوه دماوند — بلندترین قله در این رشته کوه — به بند کشیده
 می‌شود. بنیاد نظریه‌ای که متوجه کرمان بوده، گویا در ریشه‌شناسی عامیانه از واژه کرمان است
 که سرزمین ماران معنی می‌دهد.» (زگد).

گفتنی است که در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۸) می‌خوانیم که اهریمن در برابر آفرینش
 سرزمین ورن، به پتیارگی و جادویی خویش، دستان نابهنجار زنان و بیدادگری فرمانروایان بیگانه
 را می‌آفریند. دارمستتر «بیدادگری فرمانروایان بیگانه» را در این بند، کنایه‌ای می‌داند از چیرگی
 «اژی‌دهاک» (ضخاک) که نماد فرمانروایی یک فاتح بیگانه (در سنت جدیدتر تازی یا عرب و
 احتمالاً در سنت کهن تر آشوری) است. (زگد).

در اوستا بارها از «ورن» به عنوان سرزمین دیوان و دُرَوندان یاد شده و یکی از آرزوهای
 بزرگ پهلوانان و شهریاران و نامداران ایران که از ایزدان و میثویان خواستار برآوردن آن می‌شوند،
 برانداختن دیوان مَزَنَدَری و دُرَوندان و دیوان وَرَن است.

آیا میان «وَرَن» دیوهوس و شهوت و نام این سرزمین پیوندی هست؟ تاکنون چیزی در این
 باره نمی‌دانیم.

وَرَنویش: نام گونه‌ای از جانوران است که اهوره مزدا ایزد بانو «اردویسورانهیتا» را از گزند آنها
 پاس می‌دارد. (آب. بند ۹۰) پورداود این نام و «آرِشَن» و «وَوَرگ» دو نام هم‌تراز آن را نام
 جانوران آبی می‌داند. بارتولومه همه این گونه جانوران را جانداران اهریمنی خوانده و «وَرَنویش»

را گونه ای عنکبوت زهردار دانسته است. جزء اخیر این نام یعنی «ویش» به معنی زهر بارها در اوستا بکار رفته و در هندی «بیش» و در پهلوی «وَش» و در فارسی «بش» آمده و بنا بر تحفه حکیم مؤمن، همان «زهرِ هلاهِل» است. (← ارژن، ووژک)

وَرَوَن: نام یکی از خدایان باستانی آریاییان و بویژه هندوان است. او خدای آسمان و نگاهبان نظام جهان و به منزلهٔ اهوره در اوستاست.

وَرَوَن و میثر و آریمن از گروه پروردگاران موسوم به «آدیثیه» به شمار می آیند و وَرَوَن بویژه با میثر (= میثر در اوستا) پیوند تنگاتنگ دارد و در بسیاری از موردها، از این دو همچون زوج جدایی ناپذیر «میثر-وَرَوَن» نام می برند.

آفتاب را غالباً چشم «میثر-وَرَوَن» یا «وَرَوَن» می نامند. «آذروان» (به معنی دارای آذر) صفت «آگنی» خدای آتش است و آگنی پسر ورون خوانده شده است، همچنان که در اوستا «آذر» پسر اهوره مزداست. (← وند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر.) و نیز اهوره مزدا در همین یادداشتها

وَزغ: (در اوستا «وَزغ» و مادینه اش «وَزغا» = قورباغه) جاندار است اهریمنی و از آفریدگان بسیار زشت و تباهاکار اهریمن که بیشتر از همه خرّشتران نکوهش شده است. همین جانور است که در دریای فراخ کرت می کوشد تا ریشهٔ درخت «گوکِرَن» (هَوم سفید) را بجود، اما ماهی کَر از آن درخت پاسداری می کند.

در بندهشن هنگامی که سخن از توصیف و تجسم بدی آفریدهٔ اهریمن در برابر آفرینش اهوره مزدا می رود، آن بدی دارای «تن وَزغ دیس بی ارزش» خوانده می شود. (← وند. فر. ۵، بند ۳۶-متن وزیر. و نیز فراخ کرت و گوکرن در همین یادداشتها)

وَشَن: نام کوهی است. (← زام. بند ۳)

وَفَرته: نام کوهی است. (← زام. بند ۵) در بندهشن این کوه «وَرَف مند» (برف مند، دارای برف) نامیده شده و از شاخه های کوه «آپارسَن» (← همین.) دانسته شده است. وست احتمال داده است که این کوه، سفید کوه افغانستان باشد که از سوی خاور هرات تا هری رود امتداد دارد.

وَنَدِر قینیش: نام برادر ارجاسپ پادشاه توران از قبیلهٔ خیون است که در جنگ با اسفندیار کشته می شود. این نام را «کسی که منش و خیالش در پی آوازه و ستایش است» معنی کرده اند. در شاهنامه این نام، «آندریمان» شده است.

وَنَدیداد: نام بخشی از اوستای نواست که ۲۲ فرگرد دارد. در زبان فارسی دو ترجمه دقیق و علمی از فرگرد دوم و نَدیداد (داستان جم) صورت پذیرفته که اولی را «دکتر محمد مقدم» و دومی را «دکتر مهرداد بهار» بعمل آورده است. (← سرآغاز کتاب، پیشگفتار و نَدیداد و داد دیوستیز و

وی دتو دات در همین یادداشتها)

وَنگوهی: در اوستا صفت است به معنی «به» که در پهلوی «وه» شده و صفت رود اساطیری «دایتیا» ست که گاه خود به تنهایی به جای «وَنگوهی دایتیا» (دایتیای نیک) می‌آید. (← دایتیا)

وَنگه‌پَره: خار پشت، ژوژ در اوستا این جانور در شمار سگان آمده است. (← وند. فر. ۱۳، بند ۲-زیر.)

وَنگَه‌زَده (دریاچه...): در اوستا این واژه صفت است به معنی «بهرتر دهنده» یا «نیکوتر بخشنده» و در پهلوی «وه دَهک» شده است. در زامیاد یشت (بند ۵۹) این واژه نام شاخه‌ای است که هنگام دومین گریز فرّاز دسترس افراسیاب، از دریای فراخ کرت پدید می‌آید.

وَنگَه‌وِ فِذری: (به معنی «دارای پدر خوب») نام مادر «اوخشیت نیم» (= هوشیدرمه) دومین سوشیانت یا موعود زرتشتیان است. وی دوشیزه‌ای از خاندان بهروز پسر فریان است که در آغاز هزاره دوم پس از زرتشت، هنگام تن شویی در دریاچه کیانسیه (هامون) از تخمه یا فرّه بازمانده زرتشت آبتن می‌شود و دومین موعود را به جهان می‌آورد. (← اوخشیت ارت، اوخشیت نم، هوشیدرمه)

وَنَد: (در اوستا «وَنَت» به معنی «چیره شونده، شکست دهنده») نام ستاره‌ای است که بارها از اوبا صفت «مزدآفریده» یاد شده و به احتمال زیاد با «نَسرواقع» (Vega) یکی است.

در بندهشن (بخش ۲، بند ۷) می‌خوانیم که وند در جهان زیرین، در میان جرمهای آسمانی سپاهیدی باختر را دارد و از ستارگان گردنده، بهرام دشمن اوست. در مینوی خرد (بندهای ۱۵-۱۲) می‌خوانیم که ستاره وند به نگاهبانی دروازه‌ها و گذرگاههای کوه البرز گماشته شده است.

از وند یشت برمی‌آید که این ستاره را بویژه برای رهایی از گزند خرفستران می‌ستایند و از او یاری می‌جویند.

وَنَد یشت: نام بیست و یکمین (آخرین) و کوتاه‌ترین یشت اوستاست در ستایش ستاره «وَنَد» که تنها یک بند دارد. (← وند)

وَوَزگ: نام گونه‌ای از جانوران است که اهوره مزدا ایزد بانو اردویسور اناهیتا را از گزند آنان پاس می‌دارد. (آب. بند ۹۰)

پورداد حدس زده است که این واژه، صورت خراب شده واژه اوستایی «وَزغا» (وزغ ماده) باشد. بارتولومه احتمال می‌دهد که این واژه به معنی زنبور باشد. (← ارثن، ورنویش)

وَهُوَ خَشْتَرُ گاه: (= وَهُوَ خَشْتَرُ گاتا) نام چهارمین روز از روزهای پنج گانه اندرگاه است که از نام چهارمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت گرفته شده. (← اندرگاه)

وَهُوَ خَشْتَر: به معنی «شهر خوب» یا «کشور نیک» (کشور جاودانی اهوره مزدا) و تقریباً مترادف با «خَشْتَر وِیرِیه» (شهریور) نام سومین امشاسپند است. (← شهریور)

وَهُوَ خَشْتَر گاتا: نام چهارمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه (هات ۵۱) را دربر دارد. این نام را بر چهارمین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه نیز نهاده و آن را «وَهُوَ خَشْتَر گاه» خوانده اند. (← گاتا و پیش.)

وَهُوَ فَرِیان (آذر...): نام دومین آتش از آتشیهای پنجگانه است که احتمالاً معنی «دوستدار نیکی» دارد و در گزارش پهلوی به «وِه فَرِنافتار» برگردانده شده و آتش تن مردمان و جانوران (گرمای غریزی) خوانده شده است.

وَهُوَ کِرتی: (در پهلوی «هوگرت») نام یکی از گیاهان خوش بویی است که برای زدودن بوی ناخوش و پاک کردن خانه از گند و ناپاکی مردان در آتش می سوزانده اند. در سنت پارسیان، هوگرتی با عود یکی است. (← وند. فر. ۸، بند ۲ و اورواسنی، وهوگون، هذائپتا)

وَهُوَ گون: (در پهلوی «هوگون») نام یکی از گیاهان خوش بویی است که برای زدودن بوی ناخوش و پاک کردن خانه از گند و ناپاکی مردان در آتش می سوزانده اند. در سنت پارسیان و هوگون درختی است که از آن لبان استخراج می کنند. (← وند. فر. ۸، بند ۲ و اورواسنی، وهوگرتی، هذائپتا)

وَهُوَ من: (= وَهُوَ منته) (← بهمن)

وَهُوَ نَرگ: سگ ولگرد. (← وند. فر. ۱۳، بند ۸ و ۱۹-زیر.)

وَهیشْتوا یشت گاتا: نام پنجمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه (هات ۵۳) را دربر دارد. (← گاتا و پیش.)

وَهیشْتوا یشت گاه: (= وَهیشْتوا یشت گاتا) نام پنجمین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه است که از نام پنجمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت گرفته شده است. (← اندرگاه)

وِیا فَبور: نام گروهی از دیوان است که تنها در بهرام یشت (بند ۵۴) از آنها سخن به میان می آید، بی آن که آگاهی و شناختی از آنها به دست داده شود. بارتولومه این نام را به معنی «ضد آب» گرفته است.

وی بازو: نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده که به درستی شناخته نیست. دارمستدر در یک جا حدس زده است که برابر یک گز باشد و در جای دیگر نوشته است به نظر می رسد برابر ده

گام باشد. پنداست که این دو نظر تا چه اندازه ناسازگار است و از قرینه‌هایی برمی‌آید که اندازه میان سرانگشتان دو دست را هنگام گشاده بودن بازوان «وی بازو» می‌گفته‌اند که تقریباً با همان «یک گز» هماهنگی دارد.

ویستی: نام یکی از واحدهای اندازه‌گیری درازا بوده است برابر دوازده انگشت. ویتنگوهیتی: (به معنی «فراخ، پهن») نام رودی است که از جای آن آگاهی نداریم. (← آب. بندهای ۷۶ و ۷۸)

ویشوش: (به معنی «نماینده گناه» یا «نمودار بزه») صفتی است برای گونه‌ای از «آب زور». (ویس. کر. ۶) پوردادو حدس زده است که شاید این واژه نام یا صفت آب زوری بوده است برای «ور» (آیین دادرسی ایزدی). (← آب زور ور)

وی دئودات: (به معنی «داد دیوستیز» یا «داد دیوگریز» یا «قانون ضد دیو») نام بخشی از اوستای نواست که در فارسی به تحریف «وندیداد» خوانده شده است. (← داد دیوستیز، وندیداد و پیشگفتار وندیداد)

ویده دَفَشو: (در پهلوی «ویده دَفَش») نام کشور (اقلیم) جنوب باختری است در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (← پژ. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲) ویذتو: (← استو ویذتو)

ویذوَن: نام کوهی است. (زام. بند ۳)

ویزباریش: عنوان گروهی از بیماران یا نارساتنانی است که اهوره مزدا به جم سفارش می‌کند که آنان را به «وَرِجَم‌گرد» راه ندهد. (← وند. فر. ۲، بند ۲۹)

استاد مقدم در گزارش فرگرد دوم وندیداد، در متن «کج و شکسته» آورده و در یادداشتها افزوده است: «نام نقصی است در بدن، شاید کجی و شکستگی.» (جم. ص ۸۰ و ۹۷) بهاری هیچ توضیحی، «خمیده پشت» آورده است.

با توجه به این که در آغاز همین بند از وندیداد، سخن از «گوژ پشت به میان می‌آید، آیا «خمیده پشت» تکرار آن نیست؟ مگر آن که این ترکیب اخیر را به معنای «پشت دوتا کرده» و به مفهومی متفاوت با «گوژ پشت» بگیریم.

ویزیش: (در پهلوی «ویزیش» به معنی «کسی که چیزی یا کسی را به هرسومی‌کشد») نام دیوی است که روان گناهکاران را با زنجیری تا «چینودپل» می‌کشد. او از همکاران «آستو ویذتو» (دیو مرگ) و «بدوای» است.

در بندهشن درباره این دیو می‌خوانیم: «ویزیش دیو آن است که روان مردمان مرده را

بدان سه شب که به گیتی اند، برجنگد و ترس و زش برَد و بر در دوزخ نشیند.» (به نقل پژ. ص ۳۰-۱۲۹)

نام این دیوتنها یک بار در اوستا (وند. فر. ۱۹، بند ۲۹) آمده و بار دیگر (همان. فر. ۷، بند ۵۲) اشاره ای بدورفته است. (— وند. فر. ۷، بند ۵۲-زیر.)

ویژو: نام گونه ای از سگان است. (— وند. فر. ۵، بند ۳۲ و فر. ۱۳، بند ۱۶-زیر.)

ویسپ توژویری: نام دیگری است برای «اردت فذری» مادر «سوشیانت» سومین و آخرین موعود مزدآپرستان. معنی این نام «همه را شکست دهنده» یا «برهمگان پیروز» است و در فروردین یشت (بند ۱۴۲) درباره سبب این نامگذاری می خوانیم: «بدین سبب ویسپ توژویری که او کسی را خواهد زاید که همه گزندهای دیوان و مردمان [دُرَوَند] را دور خواهد کرد و نیز برای ایستادگی در برابر آسبی که از جهی برآید.» (— اردت فذری، استوت ارت)

ویسپ توروآشتی: نام کسی است که پسرش «آشت آورونت» از رقیبان و هیستاران گرشاسپ است. (— گو. بند ۳۰ و اشت اورونت در همین یاد.)

ویسپرد: در اوستا «ویسپرتو» به معنی «[ستایش] همه ردان» نام بخشی از اوستای نواست که ۲۴ کرده دارد. (— پیش.)

ویسپویش: (به معنی «درمان بخش همگان» یا «پزشک همگان») نام دیگری است برای درخت گوگیرن «هوم سفید». (— گوکرن)

ویستورو: نام یکی از نامداران و بزرگان خاندان نوذراست. این نام به معنی «گشوده و پخش شده» است و دارمستر آن را با «گستهم» شاهنامه یکی می داند. (— آب. بند ۷۶)

ویسه: (در اوستا «ویسک») نام یکی از خاندانهای بزرگ و بلندآوازه تورانی است که پسران دلیر آن هیستاران «توس» پهلوان ایرانی به شمار می آیند. (— آب. بندهای ۵۴ و ۵۷)

در شاهنامه از این فرزندان خاندان ویسه نام برده شده و بویژه سه تن از آنان — پیران و هومان و بارمان — نقشهای عمده ای در رویدادها و نبردها دارند و از آن میان پیران ویسه از شخصتهای بزرگ و استثنایی در حماسه فردوسی است.

ویسیه: (از «ویس» به معنی «روستا») نام ایزد نگاهبان روستا و ازیاران و همکاران «هاونی» است. (— هاونی)

ویشتنت: (به معنی «هفتمی که در میان است») به نوشته دینکرت نام روزهای بیست و یکم تا بیست و پنجم ماه و نام ایزد نگاهبان این روزهاست. (— اندرماه، پرمه)

ویش پت: (به معنی «در همه جا» یا «گرداگرد») نام یکی از کوههایی است که گیاه هوم بر آن

می‌روید. دارمستتر این واژه را به معنی «گذرگاه» گرفته و نام یکی از تنگه‌های هندوکش شمرده است.

ویشو: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

ویو: (← اندروای)

ویونگهان: (← جم ویونگهان)



ها: (← هات)

هات: (در اوستایی «هایتی») هریک از بخشهای هفتاد و دو گانه «یسنه» را — که گاهان پنجگانه زرتشت نیز در شمار آنهاست — بدین عنوان می‌خوانند.

هاتِ خستویی: نامی است که به یسنه، هات ۱۲ داده‌اند. (← خستو و خستویی)

هائتر: (در پهلوی «هاسر») یکی از واحدهای اندازه‌گیری درازاست برای تعیین اندازه راهها. در روزگار ساسانیان این واحد را برابر یک فرسنگ یا کمتر از آن می‌دانستند. در اصل اوستایی، هائتر برابر درازای یک اسپریریس بوده که احتمالاً در حدود ۷۰۰ متر امروزی می‌شده است. (← اسپریریس)

هاذخت: (← هادخت نسک)

هاذخت نسک: (یا کوتاه شده آن «هاذخت») نام بیستمین نسک اوستای کهن بوده است.

هاذخت نسک: نام بخشی از اوستای کنونی است که پاره‌ای از پژوهشگران، آن را بیست و دومین یشت شمرده و گروهی پیوست یشتها دانسته‌اند.

هاذخت نسک کنونی و «سروش یشت هادخت» (یشت یازدهم اوستای کنونی) و «آفرینگان گهنبار» (در خرده اوستا) بخشهایی از هادخت نسک کهن بوده است.

هاسر. (← هائتر)

هامون: (← کیانسیه)

هاون: (= هاوَنی) این واژه که معنی آن «هاون» بازمانده در زبان فارسی است، نام ایزد نگاهبان نخستین گاه از پنج گاه شبانروز (از بامداد تا نیمروز) است.

هاون یکی از ورجاوندترین افزارهای آتشکده در دین مزدایی است که هم گیاه هوم را

در آن می‌کوبند تا از فشردن آن نوشابهٔ آیینی «هوم» را بدست آورند و هم بانگ آن (هنگام کوبیدن گیاه هوم) فراخوانی است به گردآمدن مزدپرستان در آتشکده و همان نقش ناقوس در کلیسای مسیحیان را دارد.

برخی از پژوهشگران برآنند که ناقوس همان هاون است که مانند بسیاری دیگر از چیزها و نهادها از مهرآیینی به مسیحیت رسیده و واژگونه در کلیسا آویخته شده است.
هاونگاه: در بخش‌بندی شبانروز به پنج گاه، نام نخستین گاه (از بامداد تا نیمروز) است.
 (← هاون)

هاونگاه: نام نیایش (نماز) ویژهٔ هاونگاه (از بامداد تا نیمروز) است که در خرده اوستا آمده و ۱۰ بند دارد.

هاونن: (در پهلوی «هاونان») عنوان نخستین تن از پیشوایان (موبدان) هشت گانه است که «یَرَشَن» (آیین ستایش و نیایش ایزدی) را در روزگار باستان برگزار می‌کردند. هاونن در برگذاری این آیین، نقش مهمی داشت و پس از «زوت» (رهبر گروه موبدان برگزارکنندهٔ آیین) نخستین پایگاه از آن او بود و کار آماده کردن نوشابهٔ آیینی هوم را برعهده داشت. (← آبرت، آتروخش، آستر، راسپی، زوت، سروشاورن، فربرتر)

هاونی: (← هاون)

هیرسی: نام یا صفت هیزم یا گیاهی بوده است که مزدپرستان سوزاندن آن را در آتش ناروا می‌دانسته‌اند. (← نمذک)

هچتسپ: (به معنی «دارندهٔ اسب پشنجیده») نام یکی از نیاکان زرتشت است که دوبار در گاهان آمده و به نوشتهٔ بندهشن و دینکرت و طبری و مسعودی و منابع دیگر، چهارمین نیای زرتشت بوده است.

هچتسپیان: بازماندگان هچتسپ. آنان که از دودمان و تبار هچتسپ‌اند. زرتشت در گاهان (یس . ۴۶، بند ۱۵) گروهی از خاندان خویش را با عنوان «هچتسپیان» به شنیدن پند و اندرز خویش فرامی‌خواند. همچنین در همان جا (یس . ۵۳، بند ۳) دختر خود «پوروچیستا» را «هچتسپی» خطاب می‌کند. (← سپتمانیان، هچتسپ)

هدیش: به معنی خانه و کاخ و کوشک و خانمان و نام ایزد نگاهبان خانمان است که نام او سه بار در اوستا (یس . کر. ۱، بند ۹- کر. ۲، بند ۱۱ و کر. ۹، بند ۵) همراه صفتهایی چون دارندهٔ کشتزار و برخوردار از پاکی، خوراک، آسایش و آموزش آمده.

در سنسکریت Sadas به معنی خانه و سرای و زیستگاه خویشاوند همین واژه است و در

پارسی باستان، هدیش چندین بار در سنگ نوشته‌های خشایارشا به معنی کاخ و کوشک آمده. این واژه از ریشه had به معنی نشستن است و بنابراین معنی آن در اصل نشستگاه یا نشیمنگاه بوده است.

در دینکرت (بخش ۱، بندهای ۱۲-۱۳) در اشاره به ایزد نگاهبان خانمان آمده است که: «اهوره مزدا [ایزد] هدیش را با گندم و نان نزد مشیه و مشیانه فرستاد و بخشایش و فراخی روزی را بدانان نوید داد.»

در لهجه کنونی بهدینان (زرتشتیان یزد و کرمان) hedes به معنی ییلاق و محل تابستانی است که باید از ریشه هدیش اوستایی و پارسی باستان باشد. (سجید سروشیان: فرهنگ بهدینان)

هَدیوش: نام گاوی است اساطیری که نگاهداری او به «آغریث» (= گوپت شاه) سپرده شده است و در پایان هزاره دوازدهم، سوشیانت این گاو را می‌کشد تا از پیه آن و هوم سفید (گوکرن) خوراکی به نام «آنوش» بسازد که مردمان با خوردن آن، جاودانه می‌شوند. (سجید آغریث، آنوش)

هَذَائِیتا: (در پهلوی «هَدَنپاک») گیاه خوش بوی ناشناخته‌ای است که بخور آن را برای خوش بو کردن خانه و زدودن بوی ناخوش و آلودگی مرداران آن، بکار می‌برده‌اند. در سنت پارسیان، هَذَائِیتا چوب درخت انار است.

این گیاه — گذشته از آنچه گفته شد — کاربرد دیگری نیز داشته که آمیختن افشده آن با آب زور و درست کردن «پَراهوم» از آن بوده است. امروزه افشده شاخه‌های درخت انار را بدین منظور بکار می‌برند. (سجید وند. فر. ۸، بند ۲، اورواسنی، پراهوم، وهوکرتی، وهوگون)

هَرا: (= هَریتی = هَراپرَیتی در اوستا و هَرپَرز در پهلوی) نام کوه البرز است که در اوستا و دیگر متون دینی و اساطیری ایرانیان، جنبه مینوی و اساطیری دارد و نمی‌توان آن را با رشته کوه البرز کنونی برابر دانست. (سجید البرز)

هَراپرَیتی: (سجید هرا، البرز)

هَریت: شخص دچار شده به یکی از بیماری‌ها یا نارسایی‌های تنی است که ایزدبانو اردویسور اناهیتا از وی در شمار کسانی که نباید از زور پیشکشی بدو بنوشند، یاد می‌کند. (آب. بند ۹۳)

از چگونگی این بیماری یا نارسایی تنی آگاهی نداریم. (سجید سچی، کسویش)

هَرَمَزَد: (= اوهَرَمَزَد = اورَمَزَد) (سجید اهوره مزدا)

هَرَمَزَد (روز...): نام نخستین روز ماه است که آن را به نام آفریدگار خوانده‌اند.

هُرمَزْد یَشت: نام نخستین یشت اوستاست که ۳۳ بند دارد و موضوع آن، برشمردن نامهای اهوره مزدا و نیایش و ستایش و بزرگداشت آفریدگار است.

هُرویشپ تُخْمَک: (= هرویشپ تُهمَک = وَش تُهمَک به معنی «همه تخمه» یا «بسیار تخمه») درختی است اساطیری و مینوی که امشاسپند بانو امرداد از آمیختن تخم هزاران گونه گیاه در میان دریای فراخ کرت — در نزدیکی درخت «گوکِرَن» (هُوم سفید) — پدید آورد که همه گونه های گیاهان روی زمین از آن می رویند.

آشیانه سیمرغ بر فراز این درخت است و هرگاه از آن به پرواز درمی آید، تخمهای خشک آن درخت به آب می ریزد و آن تخمها با باران به زمین می بارد.

در شاهنامه آشیانه سیمرغ بر البرز کوه است. (← گوکرن)

هُرَوَیتی: نام دهمین سرزمینی است که اهوره مزدا آن را آفرید. (وند. فر. ۱، بند ۱۳) دارمستتر این نام را با «هُروَوَتی» پارسی باستان یکی می شمارد و نام تازه آن را «هُروت» می داند. (زگد.)

هُرَیتی: (← هرا، البرز)

هُرَوُش: همکام. (← گاه. یس. ۲۸، بند ۸-زیر.)

هستی آفریده: صفت یکی از دو گونه روشنی است که در «وَرَجَمَگرد» هست و مقصود از آن روشنی این جهانی است که پس از آفرینش جهان استومند در آن پدید آمده و از آفریده های پسین اهوره مزداست. به تعبیر دیگر، می توان این گونه روشنی را روشنی حادث در برابر روشنی قدیم خواند. (← خود آفریده)

هشی: نام دیوی است که با یاد کردن نام امشاسپندان، بویژه امشاسپند بانو خرداد، می توان او و دیگر دیوان را دور راند. (خرداد. بندهای ۲ و ۳)

پورداود حدس زده است که شاید این واژه در اصل، نام یکی از بیماریها بوده است. این نام را جز در بندهای یاد شده خرداد یشت، در هیچ جای دیگری از اوستا نمی بینیم.

هفت رود: نام پانزدهمین سرزمینی است که اهوره مزدا آن را آفرید. (وند. فر. ۱، بند ۱۹) دارمستتر آن را «سرزمین آبخور رود ایندوس (سند) یا پنجاب کنونی» می داند. (زگد.)

هفتمین بوم: اشاره است به خُونیرِث (خُونیرَس)، هفتمین کشور (اقلیم) در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. ایران در هفتمین بوم جای داشت. (← خونیرث)

هَفْتَن یَشت بزرگ: نام دیگری است برای «هفت هات» (یس. ۳۵-۴۲). هفتن (= هفت تن) در این ترکیب، اشاره است به هفت امشاسپندان. (← هفت هات)

هَفْتَنِ یَشْتِ کوچک: نام دومین یشت اوستاست که ۱۵ بند دارد و در ستایش و نیایش امشاسپندان هفت گانه است.

هَفْتورَنگ: (در اوستا «هَپتَوایرِنگ» و در پهلوی «هَفْتورِنگ» به معنی «دارای هفت نشانه») نام گروه هفت گانه‌ای از ستارگان است که در فارسی «هفت برادر» (هفت برادران) و در عربی بنات التّلعش اکبر خوانده می‌شود.

در ادبیات پهلوی سپاهبدي آپاختر با هفتورنگ است و از ستارگان گردنده، هُرمزد دشمن او به شمار می‌آید. برخی برآنند که هَفْتورنگ نه صورت فلکی «دب اکبر» بلکه سومین ستاره درخشان آسمان شمالی یعنی «سماک رامیج» است. (← یادداشت مهندس سرفراز غزنی به نقل پژ. ص ۳۵-۳۴)

در اوستا گفته شده است که ۹۹۹۹۹ تن از قَرَوشی‌های توانای آشَوَنان به نگاهبانی از هفتورنگ گماشته شده‌اند. (فرور. بند ۶۰)

در مینوی خرد (بخش ۴۹) می‌خوانیم که هفتورنگ همراه با ۹۹۹۹۹ تن از قَرَوشی‌های آشَوَنان و نیکان به نگاهبانی دروازه‌های دوزخ و گذرگاههای آن گماشته شده است تا ستارگان ثابت و سپهرهای ایزدی را از گزند دیوان و پریان و جادوان نگاهداری کند.

هَفْت هات: (در اوستا «هَپتَنگ هایتی») نامی است که به یسنه، هاتهای ۴۲-۳۵ (اگرچه هشت هات را دربر می‌گیرد) داده شده و به سبب اهمیتی که این هاتها در نیایشهای مزداپرستان دارد، همواره از آنها جداگانه نام می‌برند.

از هفت هات با عنوان «هَفتن یشت بزرگ» نیز یاد شده است. (← هَفتن یشت بزرگ)

هَفْت هاتِ پَسین: یسنه، هات ۵۲ را که فاصله میان چهارمین و پنجمین سرود از گاهان پنجگانه زرتشت است، بدین نام و گاه به نام «هَفْت هات دیگر» می‌خوانند. (← هَفْت هات)

هَفْت هاتِ دیگر: (← هَفْت هات پَسین)

هَکَر: (در اوستا «هوگیریه» به معنی «خوب کنش») نام بلندترین چکاد «هَرایرِیتی» (= هَربُرز و یا آلُبرز) است که «اردویسور اناهیتا» (رود نیرومند بی آرایش) از فراز آن از بلندای هزار بالای آدمی به دریای فراخ کرت فرومی‌ریزد. (← البرز)

هُمای: (در اوستا «هُمَیا یا هوما یا هومَیه یا هومایه» و در پهلوی «هُماک» به معنی «همایون و فرخنده») نام یکی از دو دختر گشتاسپ است که در جنگ تورانیان با ایرانیان، گرفتار تورانیان می‌شود و اسفندیار او و خواهرش «واریذکنا» (در شاهنامه: به آفرید) را از چنگ آنان می‌رهاند. (← واریذکنا)

هَمَپَتگان: مدعی، صاحب دعوی، هریک از دو طرف یک دعوا.

هَمَسپَتَمَدَم: (در اوستا «هَمَسپَتَمَیْدَه» و در پهلوی «هَمَسپَتَمَدَم» یا «هَمَسپَهَمَدیم» به معنی «حرکت همه سپاه») نام ششمین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از سیصد و شصتمین روز تا سیصد و شصت و پنجمین روز سال، جشن گرفته می‌شد و آن را جشن آفرینش مردمان می‌دانستند.

این جشن در اصل اساطیری خود، آیین فرود آمدن گروهی فروشی‌های درگذشتگان از جهان میثوی به جهان استومند بوده و نام آن نیز اشاره‌ای بدین امر دارد. بعدها آیین «سوک سیاوش» نیز با این جشن درآمیخته است.

از پنجمین گهنبار تا این گهنبار، هفتاد و پنج روز است که به تقویم امروزی ما روزهای ۱۵ دی تا ۲۴ اسفند را دربرمی‌گیرد و روزهای گهنبار ششم، همان روزهای پنجگانه اندرگاه است و روزهای ۲۵ تا ۲۹ اسفند در تقویم کنونی برابر آن به‌شمار می‌آید.

جشن نوروز ایرانیان که در آغاز فروردین ماه برگزار می‌شود، هم‌زمان با پایان جشن گهنبار همسپتدم است و آیینهایی که در آن بجای می‌آورند، همه نشانه‌های آن جشن را به گونه‌ای نمادی درخود دارد. (← اندرگاه، فروردگان، فروشی، گهنبار)

هَمِستارَه به معنی هم‌آورد و دشمن و ستیهنده است و غالباً به صورت لقب یا عنوانی برای ایزدان و دیوانی که در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند، به کار می‌رود.

هَمکام: (← هَزوش)

هَمَنکُون: نام کوهی است. (زام. بند ۳)

همه تن مرگ: آن که همه هستی و تن او مرگ است. صفتی است برای اهریمن در نخستین فرگرد و نذیرداد.

هَمِستگان: (در اوستا «میسوان گاتو» یا «میسون گاتو» و در پهلوی «همیستگان» یا «هَمَسَتگان» به معنی «جای درآمیختگی») نام جایی است میان بهشت و دوزخ که هر کس کردارهای نیک و بدش به یک اندازه باشد، یا هر کس که کردارهای نیکش بر کردارهای بد افزون بود، اما ستایش و نیایش میثویان نکرده باشد، روان او را پس از مرگ بدان جا برند و تا تن پَسین (روز رستاخیز) در آن جا بماند.

در کتاب روایت پهلوی می‌خوانیم که جم را پس از آن که هَرَمَزَد و امشاسپندان و دیگر ایزدان، پشیمانی‌اش را پذیرفتند و او را بیامرزدند، از نیمه شمالی (دوزخ) به نیمه همستگانی بردند و شاهی همستگان از آن او شد. در همین کتاب درباره‌ی جای همستگان می‌خوانیم: «این نیز از اوستا پیداست که از زمین تا به ستاره پایه، همستگان است که به ستاره پایه است.»

در ارداویراف نامه درباره چگونگی زیست در همستگان، چنین آمده است: «پادافره آنان که به همستگانند از گردش هواس: سردی یا گرمی و ایشان را پتیاره دیگری نیست.» همستگان نزد مزدپرستان به منزله Purgatoire (Purgatory) نزد مسیحیان کاتولیک و «برزخ» در دین اسلام است.

(درباره «همستگان» و منابع پژوهش مربوط بدان ← پور: مقاله «همستگان» خرده. ص ۱۸۴-۱۸۱)

هنگ: (در اوستا «هنگن» به معنی «کنده» یا «کنده شده») نام پناهگاه زیرزمینی افراسیاب، شاه و پهلوان نامدار تورانی است. در کتاب «آوگمَدیچا» این پناهگاه، کاخی آهنین به بلندای هزار بالای آدمی، با صد ستون، دارای روشایی ستاره و ماه و خورشید و دربرگیرنده همه چیزهای دلخواه توصیف شده است که در ژرفای زمین ساخته شده بود. (← افراسیاب)

هوتوسا: (در اوستا «هوتوسا» از خاندان نوذر و در پهلوی «هوتس») نام همسر گشتاسپ است. در شاهنامه از این نام، نشانی نمی بینیم و همسر گشتاسپ، «کتایون» دختر قیصر روم است. در متن پهلوی «ایاتکار زیریران» (یادگار زیریر) از زبان «گشتاسپ» آمده است: «... و نیز آن هوتس که مرا خواهر و زن است که از پسر تا دختر، سی [تن] از او زاده شده است...» (ترجمه مهرداد بهار در پژ. ص ۲۰-۲۱۹)

هوخشتر و تمام: نام پنجمین بند یسنه، هات ۳۵ است که از نخستین واژه آن بند گرفته شده و همچون نیایشی جداگانه، در بسیاری از آیینها و هنگامها خوانده می شود. ترجمه این بند چنین است: «براستی شهرباری را از آن کسی شماریم و از آن کسی دانیم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهرباری کند: مزدا اهوره و اردیبهشت.»

هورا: (= سورا در سنسکریت) نام گونه ای آشامیدنی بوده است. (وند. فر. ۱۴، بند ۱۷ و آفرینگان گهنبار، بند ۴) از این هر دو کاربرد واژه برمی آید که «هورا» به عنوان نذر و پیشکشی به پیشوایان دینی داده می شده است.

در زَند و نَدیداد، «هور» آمده و هیچ گونه توضیحی درباره آن داده نشده است.

هور چیتَر: نام کوچکترین پسر زرتشت است. (← خورشید چهر)

هوروات: (← خرداد)

هوشبا: (به معنی «نیک اسب» یا «دارنده اسب خوب») چند بار به گونه صفت یا نام کسان در اوستا بکار رفته است. از آن جمله است در مهریشت (بند ۷۶) به گونه صفت برای ایزدمهر و در فروردین یشت (بند ۱۲۲) به گونه نام یکی از آشوفان.

هوشپا: نام یکی از رودهایی است که به دریاچه کیانسیه (هامون) می‌ریزد. (زام، بند ۶۷) در جغرافیای بطلمیوس (سده دوم میلادی) این نام به گونه «خواسپ» نگاشته شده است و اکنون «خوس پاس» می‌گویند و رودی است که از سوی خاور به دریاچه هامون می‌ریزد.

هوشبام: نام ایزد نماد پرتو خورشید است. در اوستا «اوشه» به معنی «سپیده دم»، نام ایزد این هنگام از شبانروز است. پیش از برآمدن خورشید، ایزد دیگری به نام «بامیه» به آسمان می‌آید و گردونه او را رهبری می‌کند. در ادبیات پهلوی از ترکیب نام این دو ایزد (اوشه و بامیه) هوشبام پدید آمده است که اوشبام نیز خوانده می‌شود.

در بندهشن می‌خوانیم: «اوش بام آن هنگام است که تیغ خورشید برآید؛ هنگامی که روشنی خورشید پیدا و تنش ناپیداست تا هنگامی که خورشید پیدا شود که بام اوش است...»

هوشبام: نام یکی از نیایشها (نمازها)ی مزداپرستان است که هنگام هوشبام (پیش از برآمدن خورشید) می‌خوانند. نیایش هوشبام، ۵ بند دارد و جای آن در خرده اوستاست.

هوشنگ پیشدادی: (در اوستا «هوشینگته» به معنی «کسی که خانه‌های خوب می‌سازد» و صفت آن «پَرذات» به معنی «داد گذار پیشین» یا «پیشداد») نام یکی از نخستین فرمانروایان ایرانی است از دودمانی که در شاهنامه و دیگر منابع پس از اسلام، پیشدادی یا پیشدادیان خوانده شده است.

هوشیدرن: (← اوخشیت ارت)

هوشیدرمه: (← اوخشیت نم)

هُوگو: (← فرشوشر)

هُوم: (در اوستا «هُوم» = «سوم» در سنسکریت) نام گیاه مقدسی است که افشرد آن گونه‌ای آشامیدنی آیینی به شمار می‌آید و آیینها و نیایشهای مربوط بدان در اوستای نو و در دین زرتشتی متأخر، جای ویژه‌ای دارد. از نوشابه هوم با صفت «دوردارنده مرگ» یاد می‌شود و به نوشته بندهشن هوم سرور و شهریار گیاهان است و درفشکرد، بی مرگی (= آنوش) را از او می‌آریند.

«نیبرگ» می‌نویسد که آنچه امروز به عنوان گیاه «هُنوم» (هُوم) بکار می‌رود، گیاهی است از گونه «إفدرا» (Ephedra) که در کوهستانهای ایران و افغانستان می‌روید و به بلندی بوته‌ای کوچک می‌رسد. به نظر می‌رسد که پاره‌ای ویژگیهای پزشکی داشته باشد و مردم آن را به صورت دم کرده بکار می‌برند برای آن که به انقباض (تنبناکویی) که از راه بینی می‌کشند) شدت بیشتری بدهند. (دینها.)

در تداول عامه در زبان فارسی، این گیاه را ریش بز^۱ نیز می‌گویند... از این گیاه و سایر درختان این تیره (تیره گنتاسه Gnétaceés) که به نام علمی افدرا خوانده می‌شود، آکالوئیدی به نام افدرین بدست می‌آورند که اثراتی مشابه آدرنالین دارد و سمیتش از آن کمتر است و برخلاف آدرنالین بیشتر از راه دهان مصرف می‌شود. (فم.)

در گاهان دوبار (یس . ۳۲، بند ۱۴ / یس . ۴۸، بند ۱۰) به اشاره — و نه به نام — از هوم یاد شده و آشامیدن افشره آن که مستی آورد و مردمان را به کارهای زشت و ناروا برانگیزد، به سختی نکوهش شده است. اما در اوستای نو (بویژه در یسنه، هاتهای ۹-۱۱) همواره از هوم با ستایش و نیایشی شیوا و پرشور سخن به میان آمده و هر کاری که با آماده کردن و بدست آوردن نوشابه هوم پیوند داشته باشد، از بهترین و پاداش مندترین کردارهاست.

در «پژشَن» (آیین بزرگ ستایش و نیایش مزدپرستان) پس از «زوت» — که پیشوایی و رهبری همه پیشوایان برگذارکننده آیین را برعهده دارد — نخستین پایگاه به «هاوتَن» (= هاوَنان) واگذار شده که کار او آماده کردن نوشابه هوم است. (— هاوَن و هوم ایزد...)

هوم: نام ایزدی است که نماد و نگاهبان گیاه مقدس و آیینی «هوم» به شمار می‌آید و یسنه، هاتهای ۹-۱۱ (که هوم یشت) نیز خوانده شده است) و نیز بیستمین یشت اوستا به نام «هوم یشت» (که برگرفته‌ای است از یسنه، هاتهای ۹-۱۱) سرود ستایش و نیایش اوست.

در شاهنامه «هوم» نام مرد پرهیزگاری است که در کوه بزمی برد و افراسیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد و به کیخسرو می‌سپارد تا آنان را به گناه کردارهای نارواشان بکشد.

بی شک «هوم» شاهنامه ترکیبی از گیاه هوم است که بر کوهها می‌روید و ایزد «هوم» که یاور و پشتیبان پاکان و راستان و نیز «مرگ‌زدای» و آراینده «بی‌مرگی» است و به کیخسرو یاری می‌رساند که خود از جاودانگان به شمار می‌آید و افراسیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد، که نماد کشتار و خونریزی و مرگ‌اند. جنبه اساطیری و آیینی هوم در شاهنامه تبدیل به خصلتی اخلاقی شده است.

۱. به احتمال زیاد «ریش بز» (= بز ریش) که به نقل «فرهنگ فارسی» در تداول عامه، نامی است برای گیاه «هوم»، صورت دگرگون شده‌ای از barzis اوستایی که در اصل معنی «بالش» داشته و مفهوم آیینی آن در ایران باستان، بستری از گیاهان بوده که هنگام قربانی کردن برای ایزدان، گوشت قربانی را بر آن می‌گسترده‌اند و برابر آن درودها barhis خوانده می‌شده است. (— بنونیست: دین ایرانی بر پایه متنهاي مهم يوناني، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص ۲۲، همچنین — برسم در همین یادداشتها)

«جکسن» شاخه‌ها و ترکه‌های بهم بسته «برسم» را با «برهیس» یا حصیرهای بهم بافته‌ای که برای نشستن خدایان در مراسم دینی و دایی در روزگاران قدیم بکار می‌رفته است» یکی می‌داند. (— جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمه فارسی، ص ۴۲۰)

(← هوم = هوم، هوم یشت)

هومتتم: نخستین و واپسین واژه «هفت هات» (← همین) است و بند ۲ یسنه، هات ۳۵ را که با این واژه آغاز می‌شود (و به نظر بسیاری از پژوهندگان اوستا، آغاز هفت هات از همین جاست) به همین نام «هومتتم» نیایش ویژه و با اهمیتی می‌دانند که بارها در اوستا (از آن جمله در وند. فر. ۱۸، بند ۴۳) از آن نام برده شده است. برگردان فارسی این نیایش، در گزارش کنونی چنین است: «اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا در هر جای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.»

هوم سفید: (← گوگرد و وند. فر. ۵، بند ۳۶ و فر. ۲۰، بند ۱-زیر.)

هوم یشت: (= یسنه، هات ۹-۱۱) (← هوم، هوم-ایزد...)

هوم یشت: بیستمین یشت اوستاست که تنها دو بند دارد و برداشتی است از یسنه، هاتهای ۹-۱۱. (← هوم، هوم ایزد...)

هوم یگ: نام یکی از تورانیان دیوپرست است که به دست زریر، پهلوان ایرانی کشته می‌شود. این نام تنها یک بار در اوستا (آب. بند ۱۱۳) آمده و در وصف «هوم یگ» گفته شده است: «با چنگ گشوده در هشت خانه بسر می‌برد.»

استاد اوستا شناس آلمانی «رایشلت» او را هیولایی دیوآسا خوانده که توصیفی اغراق آمیز

است. (H. Reichelt: Avesta Reader p. 108 ←)

هونور (= آهونور): (← یته آهویریو...)

هوو (= هوگو): (← فرشوشتر)

هووی: نام دختر فرشوشتر و همسر زرتشت است. (← فرشوشتر) «نیبرگ» زناشویی زرتشت و هووی را تعبیر غلطی از یسنه ۵۱ می‌داند.

هیتاسپ: نام کشنده «اورواخشیه» برادر گرشاسپ است که گرشاسپ به کین خواهی برادر، او را می‌کشد. از «هیتاسپ» در اوستا (رام. بند ۲۹ و زام. بند ۴۱) با صفت «زرین تاج» یاد شده است.

هیرتد: (در اوستا «ایثر پیتی» به معنی «استاد و آموزگار») عنوان گروهی از پیشوایان دینی است که به کارهای آموزشی می‌پرداختند و بعدها گاه به معنی مطلق پیشوای دینی و مترادف با موبد بکار رفته است.

بنا به سنت زرتشتیان، زرتشت هنگامی که در خرداد روز (شمین روز) اردیبهشت در هفتاد و هفت سالگی و در چهل و هفتمین سال پیامبری اش در آتشکده «نوش آذر» بلغ به دست یک

تن تورانی به نام «بَرَات روکرش» کشته شد، در میان گروه هیربدان بود و با اشاره به همین رویداد است که در شاهنامه آمده:

«وز آن جا به نوش آذر اندر شدند رد و هیربد را بهم برزدند» (شا. ج ۶، ص ۱۴۲)
که منظور از «رد» در این بیت، زرتشت است. (← رتو)

هیربدان هیرتد: سالار و بزرگ هیربدان. این ترکیب مانند موبدان موبد است و برخی از پیشوایان نامدار دین مزدپرستی این عنوان را داشته‌اند، چنان که «تَنَسَر» هیربدان هیربد روزگار اردشیر بابکان. (← هیربد)

هیرمَند: (= هیلمند = هلمند = هیرمند = هندمند) در اوستا «هیتومنت» به معنی «دارای سد و بند»، نام یکی از ورجاوندترین رودهاست. این رود که امروزه هیرمند خوانده می‌شود، به دریاچه هامون می‌ریزد.

در زامیاد یشت (بندهای ۶۹-۶۷) از این رود، با چنین وصفهایی یاد می‌شود: باشکوه، قره‌مند، برانگیزنده خیزابهای سفید، سرکش، دارای نیروی اسبی، دارای نیروی اشتری، دارای نیروی مردی دلیر، در بردارنده فرّکیانی تا بدان پایه که همه سرزمینهای اتیران را در خود فروتواند برد و دشمنان را سرگشته و پریشان و دچار گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما تواند کرد. هیرمَند: نام سرزمین آبخور رود هیرمند در سیستان است. در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۴) این سرزمین، یازدهمین کشوری است که اهوره مزدا آفرید.

ی

یائیریه هوشیتی: نام ایزد نگاهبان شش گهنبار است که در سراسر سال، خانمانهای خوب و آرامگاههای نیک به مردمان می‌بخشد. (← گهنبار)

یَته آهو وِیژیو...: نام مهم‌ترین و مشهورترین نیایش دینی مزدپرستان است که از نخستین واژه‌های آن گرفته شده. این نیایش در سراسر اوستا پیوسته تکرار می‌شود و همواره بر سر زبان پیروان دین مزداست. نخستین گفتار دینی که هر کودک زرتشتی می‌آموزد، همین نیایش و پس از آن نیایش مشهور دیگری به نام «آشیم وُهو...» و در مرتبه سوم نیایشی به نام «یَنگه هاتم» است.

دو نیایش «یَته آهو وِیژیو...» و «آشیم وُهو...» را «پیرامون یشت» هم خوانده‌اند، زیرا در آغاز و انجام اکثر نیایشها آمده و چنان است که گویی پیرامون و گرداگرد همه نیایشها و ستایشهای

دیگر را فرا گرفته است. بخش «خرده اوستا» در اوستای کنونی نیز با این دنیایش آغاز می‌شود. «یَته اهوویزیو...» را در اوستا «آهونَ ویزیته» و در پهلوی «آهونَور» یا «هونَور» نیز گفته‌اند. این نیایش از پاره‌های «گائانیک» (گائا مانند) اوستاست و دارای سه سطر شانزده هجایی است و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۹+۷) و در وزن درست مانند «آهونَیتی گائا»ست و به نظر می‌رسد که در اصل بر سر نخستین «گائا» جای داشته؛ اما جای کنونی آن در بند ۱۳ یسته، هات ۲۷ است.

«یَته اهوویزیو...» ۲۱ واژه دارد که به نوشته دینکرت، اهوره مزدا ۲۱ نسک اوستا را به شماره واژگان «اهونور» فرو فرستاد و چون «اهونور» بنیاد دین و دانش است، همه ۲۱ نسک اوستا، از حیث مطالب، به شماره سه سطر «اهونور» به سه گروه بخش شده: گائانیک، داتیک و هات مانسریک.

برگردان فارسی نیایش «یَته اهوویزیو...» در گزارش کنونی اوستا، چنین است: «همان گونه که او رَد برگزیده و آمانی جهانی (آهو)ست، رَد میثوی (رتو) و بنیاد گذار کردارها و اندیشه‌های نیک زندگانی در راه مزد است. شهر یاری از آن اهوره است. اهوره است که او را^۱ به نگاهبانی درویشان برگماشت.»

«هوک» این نیایش را چنین ترجمه کرده است: «همان گونه که خداوند گارمورد آرزوست، یک پیشوای دین نیز از بهر تقوی (مورد آرزوست تا) بخشنده اندیشه‌های نیک به کردارهای زندگی در راه مزدا باشد. شهر یاری از آن خدا یگانی است که او (= مزدا) به پرورش درویشان داده است.»

ترجمه «گلدنر» از این نیایش، بدین گونه است: «همان گونه که [او] خداوند گاری مورد آرزوست، آن آفریننده کردارهای اندیشه‌های نیک زندگی در راه مزدا نیز پیشوای بحق دین است. شهر یاری از آن هُرمزدا است که او را به پرورش درویشان داده است.» (به نقل پژ. ص ۱۱)

(← اشم و هو، ینگه هاتم)

(و برای آگاهی بیشتر درباره نیایش «یَته اهوویزیو...» ← پور: خرده. ص ۵۷-۴۴)

یَزیشن: (در اوستا «یسن» و در پهلوی «یَزیشن» یا «یَزیشن» یا «یَزیش» به معنی نیایش و ستایش و پرستش) نام آیین ویژه پرستش و ستایش و قربانی است که در آتشکده برگزار می‌شود و در روزگار باستان، هشت پیشوا (موبد) تدارک و رهبری آن را برعهده داشتند و امروزه تنها دو موبد (با عنوانهای زوت و راسپی) آن را برگزار می‌کنند.

یزشن در ادبیات دینی ایرانیان، خود مینویی یا ایزدی دارد. (سه زوت، راسپی، سردار)
یزشنگاه: جای برگذاری یزشن که «اورویسگاه» نیز خوانده می‌شود. (یزشن)
یسنه: (در اوستا به معنی نیایش و ستایش و پرستش) نام مهم‌ترین بخش اوستای کنونی است که ۷۲ هات دارد و گاهان پنجگانه زرتشت (گائاهان) نیز جزو همین ۷۲ هات به شمار می‌آید.
 (سه پیش.)

یسنو کِرتی: نام دیگر نیایش مشهور «ینگه هاتم...» است. (سه همین.)
یسنه: در اوستا به معنی «درخور ستایش و نیایش» آمده و به برخی از هاتهای یسنه که سرودن آنها بیشتر سفارش شده است، گفته می‌شود. (سه شتوت یسنه)
یشت: در اوستا «یشتی» هم‌ریشه و هم‌معنای «یسنه» (= ستایش و نیایش و پرستش) و «یشتَر» از همین ماده به معنی نمازگزار و نیایشگر و پرستنده است و واژه «جشن» را در فارسی از همین بنیاد داریم.

تفاوت «یشت» با یسنه این است که «یسنه» به معنی ستایش و نیایش به مفهوم عام و «یشت» به معنی ستایش و نیایش ویژه آفریدگار و میثویان (امشاسپندان و ایزدان) است و ۲۱ یشت اوستا، هر کدام به یکی از اینان اختصاص دارد.
یشتها: سومین بخش اوستای کنونی است که ۲۱ یشت را دربر می‌گیرد. از هریک از این یشتها جداگانه در این یادداشتها سخن گفته ایم. (سه پیش.)

ینگه هاتم...: نام سومین نیایش (نماز) کوتاه مزداپرستان است که از حیث اهمیت پس از دو نیایش «یسه اهو ویزو...» و «آشیم و هو...» جای می‌گیرد. این نیایش که «یسنو کِرتی» هم خوانده می‌شود، در گزارش کنونی اوستا، چنین به فارسی درآمده است:
 «مزدا اهوره کسانى را که در پرتو آشه بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.
 من نیز چنین کسانى را که بوده‌اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.»

(برای آگاهی بیشتر از چگونگی این نیایش سه پور: خرده. ص ۵۷-۴۴)

یوایشته: (در پهلوی «یوشت») نام یکی از بلند آوازگان تورانی از خاندان «فریان» است.
 (سه فریان و آب. بندهای ۸۲-۸۱)

یوجیستی: واحدی بوده برای اندازه‌گیری مسافت که اندازه آن بدرستی روشن نیست. این واژه در وندیداد (فر. ۱۳، بند ۱۷) بکار رفته و دارمستتر در زیرنویس گزارش خود، حدس زده است که مسافتی برابر فاصله چهارده خانه باشد. (زگد.)

يَهْمِيَه جَعَزَ (به معنی «کوه دارای صمغ») نام کوهی است. (زام. بند ۶)

فهرست واژه‌ها و ترکیبها

(اوستایی - پهلوی - پازند - فارسی)

آذربان	آبراهه
آذرزاد	آبِرت
آرمان شهر	آبریزان
آرمانی	آبریزگان
آزاد کامی	آب زای
آزار رسان	آب زور
آزار شکن	آب زی
آزرم	آبخور
آسرون	آبگونه
آسرونی	آثریان
آشموغ	آتروخش
آشتار	آتش بوم
آشتَر	آتش تبار
آسیب رسان	آتش داد
آغل	آشدان
آفرین	آتش زاد
آفرین خوانی	آتش زور
آفرینش	آتشکده
آفرینش آشوب	آتشگاه
آفرینگان	آخته
آگاهی نامه (= اوسنا)	آدمی کش
آلایش زدایی	آذران
آلونک	آذرانشاه
آم دبیره (= هام دبیره)	آذران شهریار

ارزانی	آمزش خواهی
آرمشت	آموختنی
آرمشگاه	آموزشی
آروند	آموزه
ازلی	آمیزشگر
ازلی-ابدی (زمان...)	آمیزه
اساطیر	آوازه
اساطیری	آوازه گری
اسپریس	آوانوشت
استبل	آوایی
آستره	آوردگاه
آستودان	آوند
آستومند	آهن گذاری (کورۀ...)
اسطوره	آهنبین با
اسطوره شناسی	آهنبین پی
آشترخان	آهنبین چانه
آشموغ	آهنبین چنگال
آشموغی	آهنبین دُم
آشون	آهیخته (= برکشیده، برگنده)
آشوانه	آهیخته (= abstract)
آشون بانو	آیین
آشون زاده	آیینی
آشون زن	
آشون مرد	ابدی
آشونی	آبرگر
آشه	آپاختر (= شمال)
آشه بنباد	آپچکبه
آشه نژاد	آخویشکار (= ناخویشکار)
افراشته دوفش	ارابه رانان
افرونی (مینوی...)	ارتشتار
افسانگی	آردبَهشت (= بهترین آشه)

ایزدبانو	آمرداد (= بی مرگی، جاودانگی)
ایزدستاره	آمشاپند
ایزدی	امشاسپند بانو
ایزدی (فرّ...)	انیازی
ایزدی (گفتار...)	اندرزگر
ایستا (ستارگان...)	اندرماه
این همانی	اندرونه
	اندک مایه
بادافراه	اندیشگی
بادافره	اندوه مایه
بادپای	اندیشه کنان
باد دیو	اندیشه ور
بازئرد (= ارجاع)	انزواگاه
بازسازی	آنگرمینو (= مینوی ستیهنده و دشمن)
بازوآویز (بند...)	آنیران (= آنغز روشن)
باز	آنیران (= نا ایرانی، نیران)
باز گرفتن	آوبارنده
باز گرفته	آوباریدن
باستان شناسی	اورنگ
باشنده	اورویسگاه (= یزشنگاه)
بال (= هریک ازدوسوی سپاه، جناح)	اوستا شناختی
بالا (= قد)	اوستا شناسی
بالاندن	اوستایی (خطّ... = دین دبیره)
بالش	اوستایی (زبان...)
بالندگی	اهریمنی
بالیدن	اهورایی
باور	اهوره آفریده
باورداشت	ایدون
بایسته	ایران شناسی
بختیار	ایرانی (فرّ...)
بخرد	ایزد

بزرگ سود	بُخردی
بزرگ شهر	بخش (= سهم، قسمت)
بزرگ فرم‌دار	بُخور
بزرگ منش	بد (اندیشه...)
بزه کار	بد (کردار...)
بزه گر	بد (گفتار...)
بسیار تخته	بدآمخته
بسج	بداندیش
بغ	بدچشمی
بلندا	بدسایه
بلندآوازی	بدکنش
بلندآوازه	بدمالی
بلنداندیش	بدنهاد
بلندبازو	بدنژاد
بلندبرخوانده	برترمنش
بلندچرخ	برترجوبی
بلنددسته	برتنی
بلندسود	برزمند
بلندکوهان (اشتر...)	برزیگر
بنگ	برزیگری
بن-مایه	برسفتن
بوشاشی	برسم
بوی (= نیروی دریافت و درک)	برسم (گشتی...)
به‌دین	برسم چین
به‌دینی	برسمدان (= ماهروی)
به‌روزی	برشنوم
به‌روزی (سرای...)	برشنوم گاه
بهمن (= منش نیک)	بُرنّا
به‌نجار (دستان...)	برنج‌گذاری (بوته...)
بهنگام	برنجین پیکان (تیر...)
بی‌آلایش	بزرگ درفش

پاشنه	بی آوا
پاک (گاو...)	بی پشت
پاک بنیاد	بی کران (زمان...)
پاک پرسیده	بی مرگی
پاک دین	بیم گین
پاک کننده	بی می مست
پاک نهاد	
پالاینده	پانت دهن
پالوده	پاتفراس
پایانه	پاتیپ
پای آورنجن	پاداش
پای بوش	پاداش بخش
پیت	پاداش رسان
پتمان	پاداشت
پتیارگی	پاداش مند
پتیاره	پاداشن
پتیاره آفریدگار	پادافراه
پتیاره آفرینی	پادافره
پتیت	پاذیاب
پتبیازک	پاذیابی
پتیارگیه	پاذیابو
پدافند	پارسا
پدام	پارسازاده
پدر-خدایی	پارسا زن
پذیرفتار	پارسا گش
پذیره	پارسا مرد
پرنابی (گزر...)	پارسایانه
پراهوم (= هوم دیگر)	پارسایی
پرتوان بازوان	پارسی باستان (زبان...)
پرخیزاب	پارسی میانه (زبان...)
پردهش	پازند

پیشکش	پرستشگر
پیشکشی	پُرسشگر
پیشگام	پُرسه زن
پیشگاه	پُرمه
پیمان شکن	پرواری
پیمان شناس	پرهیزگاران
پیوسته (= به نظم درآورده، منظوم)	پَری
پیوند گزین	پَریان
	پَریستار
تاخت گنان	پَری کامیگی
تاراجگر	پساویدن
تازیانه	پشت دوتا کرده
تاوان	پشوتن
تبار	پشوتنو
تباۀ دندان	پَنام
تباۀ روزگار	پَنوم
تباہی ناپذیر	پوزه گشاده
تب دیو	پویا (ستارگان...)
تَبالہ	پهلوان
تَبالہ سوز (آتش...)	پهلوی (زبان...)
تُخشا	پیخال
تُخشایی	پیرامونِ فروار
تخمه	پیرامونِ یشت
تراشه	پیر اندیشه
ترکش	پیراینده
ترَمَش	پیرایه
ترَمِشت	پیس
ترَمِشی	پیشاب
ترهیزم	پیشتاز
نک (= نه)	پیش خردی
نکاور	پیشداد

جاودانگی	تَنابوهر
جاودانگی (سرای...)	تَنافوهر
جاودانه	تَنِ پسین (= رستاخیز)
جدا کرده تن (پیس...)	تند زو مرد
جرگه	تند کردار
جشن	تندیس
جگن بوش	تنگ چشمی
جَمگَرَد (وَر...)	تَن-مَنتره
جنگاور	توانمند
جه	توسن
جهان آرا	توش
جهان پرور	تیره (= قوم)
جهنمرز	تیره درون
جهنمرزی	تیزاسب
	تیز پرواز
چابک سوار	تیز تک
چاره بخش	تیز تیغه
چاشت	تیز جنگال
چالاک	تیز-خمیده
چالاکی	تیز دندان
چاووش	تیز رو
چراگاه	تیز کنش
چرس	تیز گوش
چرکین	
چرمین	جادو
چست	جادویی
چستی	جام
چست کردار	جامعه شناختی
چست گفتار	جامعه شناسی
چشم انداز	جاودان بالنده
چشمخانه	جاودان زنده

چشمه سار	خُرده اوستا
چکاد	خرسنگ
چکامه	خَرَفَشتر
چمچه	خَرَفَشتر افکن
چنبر	خَرَفَشتر زن
چهار چشم (سگ ...)	خَرَفَشتر غن
چهره نگار	خَرَفَشتر گش
چیرگی ناپذیر	خرمن برداری
چیره دست	خرمی بخش
چیستا	خُره
چیستان	خَشتر
چیستی	خَسْتو
چینه	خَسْتویی
خاستگاه	خسروانه
خاک سپاری	خشما گین
خاک مال	خشود کنان
خال خال	خُل
خانمان	خمیده پشت
خانواده آزار	خمیده زانو
خانه بان	خنیا گر
خانه خدا	خواب آلوده
خداوند	خواردارنده
خداوندان خداوند	خوب بالیده
خرابات	خوب پرورده
خرافه باوری	خوب چشم
خُرَنک اوستاک	خوب رَهه
خُرداد (= رسایی و کمال)	خوب زَنش
خردپذیر	خوب گَنش
خردپذیری	خوب گزارده
خردورزی	خود (xud)
	خُود آفریده (روشنی...)

دادار	خُودپَر (تبر...)
دادآور	خُود روشن
دادخواه	خُود کامگی
دادخواهی	خُود کامه
دادرس	خورسند
دادرسی (آیین...)	خورشید دیدار
دادستان	خورشید سان
دادشکنی	خَوَزَگی
دادشناس	خَوَزَه
دادگاه (= آتشکده)	خوش یافت
دادگذار	خوش تراش
دادگذاری	خوش چهره
دادورز	خوش دیدگاه
دارک (مورچگانی...)	خوش ساخت
داغ خورده	خوشی دهنده
داغگاه	خونخواهی
دامان گسترده	خونین درفش (خشم...)
داناک	خوی
دانش آموخته	خوی ریزان
دانش پژوه	خوبشاوند پیوندی
دانشنامه (= اوستا)	خوبشکار
دانش نیاموخته	خوبشکاری
دانه کش (مور...)	خیره سر
دخمک	خیره سری
دخمه	خیزاب
دخمه (جامه...)	خیزاب برانگیز
دخمه گذاری	خیزاب شکن
دراز دست	خیزاب فروریز
درازنا	
در دِ دیو	داتستان
درست اندیش	داد

دُرُ کردار	درست اندیشی
دُرُ نِشت	درست باور
دُرُ نِشتک	درست باوری
دست آس	درست پیمان
دست-پیمان	درست پیمانی
دست ورز	درست کردار
دست شوی	درست گفتار
دست شوی (نیرنگِ ...)	درست گفته
دستگیر	درشت دانه
دستگیری	درفش
دست نویس	درمان بخش
دستیار	درمان بخشی
دستیاری	درنگ خدای (زروان ...)
دست یازیدن	دُروح
دشتان	دُروح (گُنام ...)
دشتانایستان	دُروح دیو
دشتان مَرز	دُروح مرد
دشتان مَرزی	دُروز
دشتک	دروغ پرست
دشتی	دروغ کیش
دشمنانگی	دروغ گفته
دشمن خوی	دُرَوند
دشمن شکن	درویش
دشنه	درهم افسرده
دشوارزای	درهم شکسته
دل (= میانه سپاه، قلب)	دُرُ نِشت
دلیر آفریده	دُرُ آگاهی
دلیر مرد	دُرُ باور
دودمان	دُرُ خرد
دور راندن	دُرُ خوی
دورزن	دُرُ زبستی (= زندگی بد و تیره روزانه)

دورکرانه	دین دبیره
دوروند (= دروند)	دین دبیری
دورووند (= دروند)	دین ستیز
دوئخ	دین گستر
دوئخ زاده	دین ناآگاه
دوئخی	دین ناآگاهی
دوست آزار	دین ناآگاهی
دوستکامی	دینی
دوشیزه	دیو
دهخدا	دیو آسا
دهش	دیو آفریده
دهک	دیو افکن
ده هزار چشم (مهر...)	دیوان دیو
ده هزار دیدبان (مهر...)	دیو باد
دیدبان	دیو پرست
دیدبانی	دیو خوی
دیر هنگام	دیو زاده
دیگر سرشت	دیو ستیز (داد...)
دین (= کیش، مذهب)	دیو گریز (داد...)
«دین» (= daena در اوستایی)	دیو گزین
دینار	دیو یستا
دین آگاه	دیو یستان
دین آگاهی	
دین آموخته	رادمرد
دین آموزی	رادمردی
دین باوری	رادی
دین بردار	راز-آیین
دین برداری	رازدار
دین پذیرفتار	راشیی
دین پذیری	راستا
دین داری	راست اندیش

راست بالا	روشن چشم
راست راه	روشن رنگ
راست کردار	روشن دیده
راست گفته	زَوَند
راست نژاد	رووان
راستی افزای	رویان
راستی پرور	رویین تن
رامش دهنده	رهایی بخش
راندنی	رهنمون
رایگان	رهنمونی
رایبوند	ریزدانه
رَت	ریزه خوار
رَد	ریم
رد پسند	ریین
رده	ریینی
رده برکشیده	زاد-مرگ
ردی	زایش
رزم آور	زبان آور
رزم افزار	زبان دراز
رزم افزاژ سالار	زبان شناختی
رزم گنان	زبان شناسی
رسایی	زبان
رستاخیز	زبردست
رستگاری	زبردستی
روان خوشی	زبرین
روان درمائی	زبرین (جهان...)
روایی	زخم (= ضربه)
رو بند (= پَنام)	زدوده
روسی	زوپمایی (پیمانۀ...)
روسپگری	زرتشنوم

زوتشی	زوبین
زردشتی	زوت
زردگون	زور
زردگوش (سگ سفید...)	زور (تَشیت...)
زركوب	زوروان
زرنشان	زهدان
زَروان	زهرآگین
زروان	زهرآلود
زَرین تاج	زهرآلودگی
زَرین چرخ	زه کشی
زَرین خُود	زیانمند
زَرین رزم افزار	زیرانداز
زَرین سُم	زیرین
زَرین شاخ	زیرین (جهان...)
زَرین طوق	زیستگاه
زَرین کمر	زین
زَرین گردونه	زیناوند
زَرین لگام	زبور
زَرین موزه	
زشت اندیشه	زُرفا
زشت کردار	زُرف بین
زشت گفتار	
زشت نهاد	ساق پوش
زمان ساخته	سالار
زند	سامان
زندگی بخشی	سامان بخشی
زنده دل	سامانمند
زنده روان	سایه سار
زنده گر	سیک پرواز
زَنَدیک	سیک گردونه
زَنش	سپردار

سپری شده	شُدِرِه
سپندارمذ (= بردباری و فروتنی پاک یا خرد کامل)	شُدِرِه پوِشی
سپند مینو (= مینوی و رجاوند)	سِدوش (= سه دوش)
سپید بازو	سراسر خوانده
سپیدمان	سَدِه
سپیدمنش	سِدیِس (= سِدوش)
سپیدمویی	سرایش
سپیده دمان	سرخوشی
ستاره آذین	سردار
ستاره شناسی	سرداری
ستایشگر	سرشار
ستایش کنان	سرشتی
ستبر	سرکش
ستبری	سرکشی
سترگ	سرکوفته
سترون	سرگشته
ستور پرور	سرگین
ستوه	سرگین سوز (آتش ...)
ستیر	سر هست
ستیزه جو	سُرنا (= سوزنای)
ستیزه شکن	سرود
ستیزه گر	سرودخوان
ستیغ	سروده
ستیهندگی	سُر و شاورز
ستیهنده	سره نویسی
ستییدن	سست باور
سخت باور	سست باوری
سخت باوری	سست پیمان
سخت چوب (درخت ...)	سفال گری
سخت رزم افزار	سفالینه
	سُفت

شافتِ رِغَم	شُفتن
شانه بند	سگ-دید
شایست (= روا، مجاز)	سگ نمای (مار...)
شایگان	سنگ‌بسته
شَبی (= سُدِرِه)	سنگ نگاره
شیخون	سنگ‌نوشته
شَبِیگ (= شَبی)	سنگین دست
شَخودن	سوت (= شوت)
شش چشم (ازدی‌هاک...)	سودبخش
شِفتن	سودرسان
شِفته	سوراگی اُفتند
شِفَتیدن	سوشیانت
شکست ناپذیر	سوشیانس
شکم‌پروری	سوفار
شکنجه	سوگ
شناخت	سه پوزه (ازدی‌دهاک...)
شوربختی	سه کله (ازدی‌دهاک...)
شوی گزین	سهمگین
شوی ناگزیده	سهمناک
شوی نیافته	سیسنبر
شهر	سی-شو
شهرآراسته	سیم‌پیمایی (پیمانه...)
شهربان (= مرزبان)	سیم‌گذازی (بوته...)
شهربانو	
شهرور	شاخابه
شهریار	شاخدار
شهربازان شهریار	شاخی
شهریاری	شادکام
شهریر	شادکامی
شهریور (= شهریاری آرمانی)	شادی‌انگیز
شیار (= کِش)	شادی‌بخش

فراز نمودن	شید
فراستودن	شیدور
فراسوی	شیربا
فراگیر	شیردان
فُریرَتر	شیوا
فرتوتی	شیون
فرخندگی	-
فرخنده	غزایم خوانی
فردوس	
فرزانک	عُنان
فرزانگی	
فرزانه	قَر
قَرشکرد	فرا بازو
قَرشکردسازی	فرا بریده
قَرگرد	قَراچ آشکوپ
فرمانروا زاده	قَراخ جَراگاه
فرمان گزار	قَراخ دیدگاه
قَروار	قَراخ سُم
قُروَدين	قَراخ سنگر
قَروَر	قَراخ کَرَد
قَروَرَد	قَراخ کَرت (= قَراخ کَرَد)
فروزه (= جلوه، تجلی)	قَراخنا
فروسوی	قَراخوان
قَروشی	قَراخور
فروغ افشان	قَراخی
فروفرستاده	قَرارائنی
فرومایه	قَرارسنده
قَروهر (= قَروشی)	قَراز آوردن
قَرَه	قَراز آشکوپ (= قَراچ آشکوپ)
قَرَه بخش	قَراز تازاندن
قَرَه کاستار	قَراز رفتن

فرّه‌مند	کام
فرهنگ پژوه	کامجویی
فرهنگ پژوهی	کامروایی
فرهنگنامه	کامگاری (= عافیت)
فرهیخته	کامه (= هدف، مقصود)
فرب ناپذیر	کامیابی
فریتار (= فربنده / فرفته)	کَبست
فریتاری (= فربندگی / فرفتگی)	کَبست
فزایش بخش	کدبانو
فزاندگی	کده
فلاخن	کَرانمند (زمان...)
	کرانه
کارآزموده	کردار
کارآگاه	کردگار
کارآمد	کرده (= بخش، فصل)
کار بُرد	کِرِفِه
کاربندی	کِرِفِه (کیسه...)
کاردان	کَرگَناس
کاردانی	کَررفتاری
کارد پزشکی (= جراحی)	کُستی (= کُشتی)
کارزار	کِش (= شیار)
کارساز	کشتارخواهی
کارکرد	کشتزارپیمان
کارگزار	کشتمند
کارگزاری	کُشتی (= کُستی)
کارواژه (= فعل)	کشتی بستن
کاستار	کشتی بندی
کاستاری	کشتی گشودن
کاسنی	کشتی نوکردن
کاشانه	کشور پرور
کالبد	کَک

گل	گاو (= ستور، چار پای اهلی)
گلان پیکر	گاو-پیمان
کلید-واژه	گاؤ درفش
گمالگ	گاؤ دم
گماله دیو	گاه (= سرود)
گنام	گاهان
گنبد	گاه شماری
گنبد مان	گجسٹک
کین سوگ	گدازان
گیش	گر
کنیز	گرایش
کوناه تن	گردن پوش (زره...)
کوته بدن	گردونه
کوته دبد	گُرز بُردار
کوته نوشت	گَرز مان
گودک وین	گَرزیدن
گوشینگ (= گستی، گشتی)	گروتمان
کوکناار	گِرونده
کون مرز	گری
کون مرزی	گزند رسان
کوهان	گزند رسانی
کیانی (فر...)	گزند ناپذیر
کیستی	گستاخ
کیش	گستاخی
کین نوزی	گستره
کین خواهی	گسیل
کینه ور	گشایش بخش
گات (= گاه)	گشن
گازگیر	گشن گیری
گاس	گشوده جنگال
	گشوده درفش

مادر-خدایی	گفتار-پیمان
ماده اشتر	گفتار درمانی
ماده دیو	گفتاری-شنیداری
ماده گاو	گمیز
مادیان	گنج خانه
مادبگی (اندام...)	گنجور
مادینه	گنجینه
مارا شپند	گند آگین
مارا شفند	گندزا
مار شپند	گندزدایی
مال بند	گند مایه
ماهروی (= برسمدان)	گوازه
مردار خوار	گوژ پشت
مردار سوز (آتش...)	گوژ سینه
مردار سوزان	گوسفند-پیمان
مردم-پیمان	گوشواره
مرد نادیده (دوشیزه...)	گوگیرن
مرغکان مرغ	گوهر
مرگ آفرین (اهریمن...)	گوی سان (= گروی)
مرگ آرزان	گویش
مرگ زدای	گهنبار
مزد آفریده	گهنباران و سپرد
مزد پرست	گیاه درمانی
مزد پرستی	گیتی افزای
مزد داده	گیتبانه
مزدایی	گیسور
مزدیسنا	
مزدیسنان	لابه
مزن (= مژندر)	لغزش
مژندر	لگام
مژندری (دیوان...)	

مهرآینی	مَرَنی (= مزندن)
مهرذروح	مُغ
مهریستای	مُغ آزار
مهرزفرب	مغان (خرابات ...)
مهرزورز	مغان (دیر...)
مهین ایزد (= امشاسپند)	مغان (سرای ...)
مهین ایزد بانو (= امشاسپند بانو)	مغانه
مهین گفتار	مغ بچه
میان بند	مغ زاده
میانجی	مغ سرا
میان رودان (= بین التهرین)	مغ کیده
میان مایه	مغوبت
میانه بها	مغوبتان مغوبت
میانین	مفرغین
میخی (خِط ...)	مکیه (makih)
میزد	مگون
مینو	مگه
میوی	مَنره (= گفتار ایزدی)
	مَنره درمانی
نا آستومند	منش
نا آشون	موید
نا آشون مرد	موبدان موید
نابَرنا	موتک گرتار
نابسامان	مورک
نابسامانی	موزه (= کفش، پای پوش)
نابکار	مویه
نابویا	مهادیو
نابهنجار (دشتان ...)	مهراب
ناپارسا	مهرابه
ناپارسا مرد	مهرآزار
ناپژمردنی	مهرآیین

ناموری	نابیوسته (به نظم درنیاورده، منشور)
نامیرا	ناخویشکار (= آخویشکار)
نانپاره	نادرست اندیش
ناوناک	نادرست پیمان
نخست آفریده	نادرست پیمانی
نخست اندیش	نادرست کردار
نخست وزیر	نادرست گفتار
نخستین (گا...)	نارادی
نخشکیدنی	نارسا اندام
نرم استخوانی	نارسا اندامی
نرم گفتاری	نارسان
نریان	نازندگی (= نا + زندگی)
نریان (= نرمش، مردمنش)	نازنین
نرینگی (اندام...)	ناستودنی
نرینه	ناسرشته
نژاده	ناسزا گویان
نژاده	ناشایست (= ناروا، غیرمجاز)
نسا	نافرمانبردار
نسا سالار	نافرمانی
نستوهی	نافرماند
نَشک	نافرهیخته
نسو	نافرینده
نسوگش	نافریفتنی
نغز	نافه
نغمه سرایی	ناکام
نقرین	ناگاه گیر (سگ...)
نکاستی	ناگرفتنی (فر...)
نکوهش	ناگستنی
نکوهیده	نام نژاد (= éponyme)
نگاهبان	نام واژه (= اسم)
نگاهبانی	نامور

نیزه آرنده	نلغزیدنی
نیستی ناپذیر	نماد
نیفتادنی	نماز (= نیایش، ستایش، پرستش)
نیک (اندیشه...)	نمازگزار
نیک (کردار...)	نمود
نیک (گفتار...)	نواختن
نیک آفریده	نواَین
نیک آگاهی	نودمیده
نیک اسب	نوزایی
نیک اندیش	نوزوت
نیک اندیشانه	نوزود
نیک اندیشی	نوزودی
نیک اندیشیده	نوشتار
نیک بخت	نوشتاری
نیک بنیاد	نوکننده
نیک خرد	نهاد
نیک خواه	نهاده
نیک خواهی	نهان روان
نیک دل	نهانگاه
نیک دیدار	نُه سِه (برشَنوم...)
نیک دین	نیاز
نیک زیستی (= زندگی خوب و بهروزانه)	نیازآوری
نیک کردار	نیازکنان
نیک کرده	نیایش
نیک گُش	نیایشگر
نیک گزارده	نیایشگزار
نیک گفتار	نیالوده
نیک گفتاری	نیرنگ
نیک منش	نیرنگ باز
نیک نامی	نیرنگ دین
نیکوتن	نیرومند بازوان

هات	نیگویی
هاسر	نیگرای
هام دَیره (= آم دیره)	نیگراییه
هافیان	نیمروز (= جنوب)
هاون	نیمروزی (= جنوبی)
هاونان	نیمه خوانده
هاونگاه	نیوشا
هاونی	
هراس انگیز	واپس کشیدن
هراس انگیزی	واریسی
هرزه	واژگان
هرزه درای	وانمود
هُرمَزد خُدای	ودایی
هُرویشپ تُخَمک (= بسیار تخمه، همه تخمه)	وَر (آزمون ایزدی، آیین دادرسی)
هزار گوش (مهر...)	وَر (پناهگاه جم کرد)
هستی	وَرَج
هستی آفریده (روشنی...)	وَرزائو
هستی نگری	ورزیدن
هماورد	ورزیده
هَمبَنکار	وَرَس
هَمبَرسگی	وَرَشَن
همچند	وَرغ دِیس
همخوابگی	وَنَدیداد (= دادِ دیوستین)
همخوابه	وی بازو
همداستان	وِشَنی
همسایه آزار	وِراستار
هَمیستار	وِراستن
هَمیستاری	وِرایش
هَمیستگان	وِسپَرَد
هَمیستگانی	ها

هیرتدان هیرتد	هم سخنی
	همسرایه (= همسایه)
یاری خواهی	همکام
یاری رسانی	همه تخمه
یخ بندان	همه تن مرگ (اهریمن...)
یزدان	هَئیان (= هافیان)
یزدان شناخت	هَمیستگان (= هَمیستگان)
یَرنش	همیشه بهار
یَرنشگاه (اورویسگاه)	هنجار (= دستور، روش)
یَسنه	هنگامه
یَشت	هوس انگیز
یکنا آفریده (گاؤ...)	هَوم
یگانه آفریده (گاؤ...)	هَوم بالای (وَرس...)
یل	هَوم دیگر (= پَراهوم)
یوجیستی	هَوم سفید (= گوگیرن)
بوغ	هیرتد

کتابنامه اوستا و مزدیسنا

الف. مأخذهای بنیادی در پژوهشهای اوستایی

۱. بارتولومه (Bartholomae) :

Vorgeschichte der iranischen Sprachen; Awestasprache und Altpersisch, GrIPh.,
Bd I, Strassburg, 1895-1901

این کتاب، جامع‌ترین سند خلاصه شده در آواشناسی و دستور زبان اوستایی است که آثار زبانشناسی پیش از آن را نیز به طور کامل دربر دارد.

۲. بارتولومه:

Altiranisches Wörterbuch, Strassburg, 1904; 2nd ed., Berlin, 1961

این پژوهش، تمام مواد موجود در اوستا و سنگنبشته‌های فارسی باستان را که در دسترس مؤلف بوده است، دربر می‌گیرد و تقریباً فهرست کاملی بر متن اوستا بشمار می‌رود. از نظر فارسی باستان، پس از بررسیهای «هینتز» و «کنت»، این اثر را باید کهنه و منسوخ دانست؛ اما برای مطالعه درباره زبان اوستا، همچنان مأخذی اساسی محسوب می‌شود.

۳. ه. رایشلت (H. Reichelt) :

Awestisches Elementarbuch, Hiedelberg, 1909

این اثر، مناسب‌ترین کمک برای پژوهشهای اوستایی است. مؤلف در آواشناسی و شکل‌شناسی کلمه‌ها پیرو «بارتولومه» است؛ اما در شکلی موجزتر. افزون بر آن، این رساله شامل فصل بزرگی در نحو (ترکیب) زبان اوستاست که اگر بررسیهای کهنه «شیپگل» را در نظر نگیریم، در نوع خود بی‌نظیر است. در ذیل (ضمیمه) کتاب، بخشهای زیادی از متن اوستا همراه با واژگان آن آمده است.

۴. ه. رایشلت:

Iranisch, Grundriss der indogermanischen Sprach-und Altertumskunde, II, Bd. 4-2,
Hafte, S. 1-84, Berlin-Leipzig, 1927

این کتاب، برآوردی کلی است از آگاهیهای درباره پژوهشهای ایرانی.

۵. ک. گلدنر (K. Geldner) :

Awestalliteratur, Grundriss der Iranischen Philologie, Bd. II, Strassburg, 1896-1904
در این کتاب، توصیفی از محتوای اوستا و آگاهیهای بدست آمده درباره دست‌نویسهای آن و تاریخچه پژوهشهای اوستایی و اصول زبانشناختی اوستایی آمده است. همچنین فهرستی از مأخذهای قابل مراجعه که پژوهشها و بررسیهای عام پیش از انتشار کتاب را دربردارد و انتشار متن و ترجمه‌های اوستا را شامل می‌شود، در این کتاب درج شده است.

۶. گ. مورگنشتیرن (G. Morgenstierne) :

Orthography and Sound-System of the Avesta, NTS, XII, 1942
این رساله، گذشته از بازسازی آزموننی دستگاه آوایی اوستای روزگار ساسانیان، شامل نظریه‌هایی درباره تکامل دستگاه آوایی زبانهای ایرانی است.

۷. ک. هوفمن (K. Hoffmann) :

Altiranisch, -"Handbuch der Orientalistik, Abt. IV Bd, Iranistik" I. Abschnitt, Linguistik, Leiden-Köln, 1958
این کتاب، برآوردی فشرده است از ویژگیهای آواشناختی و دستوری زبانهای اوستایی و فارسی باستان، همراه خلاصه‌ای درباره مسئله‌های بنیادی و وضع این زبانها از لحاظ همزمانی.

ب. چاپهای متن اوستا

۱. ه. رایشلت:

Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index, Strassburg, 1911
این چاپ، متن درسی بسیار مناسبی است از اوستا با گزیده‌هایی بسیار خوب از متنهای اوستایی همراه با گزارش و واژگان آن.

۲. ف. شپگل (F. Spiegel) :

Avesta, die heiligen Schriften der Parsen, zum ersten Male im Grundtexte sammt der Huzvaresch-Übersetzung herausgegeben, Bd I-II, 1853-1858
متن فارسی میانه که در این اثر آمده است، ارزش فراوان دارد.

۳. ک. گلدنر:

Avesta, die heiligen Bucher der Parsen, Bd I-III, Stuttgart, 1886-1895

این کتاب، ویرایشی انتقادی است که بر بنیاد شمار زیادی از دست‌نویسها قرار دارد و تاکنون مأخذی پذیرفتنی در پژوهشهای اوستایی است.

۴. ک. گلدنر:

Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafnensis, vol. VII-IX, K-5 (1937, 1938, 1939); vol. X-XI, K.3a, K3b, K-1 (1941, 1942); vol. XII, K-7, K-25 (1944)

این کتاب، رونوشت کامل بهترین دست‌نویسهای اوستا را که در کپنهاک موجود است، در دسترس خواننده می‌گذارد.

پ. ترجمه‌های کامل اوستا

۱. ج. دارمستتر (J. Darmesteter) :

Le Zend-Avesta, traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique, vol. I-III, Paris, 1892-1893, 2nd Ed.: Paris, 1962

این ترجمه، از دیدگاه زبانشناسی کهنه و منسوخ شده؛ اما از لحاظ تفسیر درباره برخی از ویژگیهای اوستا هنوز هم ارزشمند است.

۲. ف. ولف (F. Wolff) :

Avesta, die heiligen Bucher der Parsen, übersetzt auf der Grundlage von Chr. Bartholomae's Altiranischen Wörterbuch, Strassburg, 1910

گرچه درباره تعبیرها و تفسیرهای مندرج در این کتاب، نظرهای نوینی ابراز شده؛ اما کتاب در مجموع، ترجمه‌ای پذیرفتنی باقی مانده است. ترجمه «گاهان» که در این کتاب آمده، به وسیله «بارتولومه» صورت پذیرفته است.

ت. ترجمه‌های گاهان

۱. بارتولومه:

Die Gatha's des Awesta, Zarathustra's Verspredigten, Strassburg, 1905

۲. بُد (Bode) :

Songs of Zarathustra, The Gathas, Translated from the Avesta, London 1953

۳. انکلساریا (Anklesaria) :

The Holy Gathas of Zarathustra, Bombay, 1953

این دو ترجمه بویژه از این لحاظ که گزارش اوستا را از دیدگاه زرتشتیان کنونی نشان می‌دهد، جالب توجه است.

۴. ژر دوشن گیمن (J. Duchesne-Guillemin) :

Zoroastre, essai critique avec une traduction commente des gathas, Paris, 1948.

(English translation: The Hymns of Zarathustra, London, 1952, 2nd Ed., Boston, 1963)

ترجمه‌ای درست است؛ اما همواره با تعبیرها و تفسیرهای ادیبانه‌ای است که اساساً خصلت تاریخی و دینی دارد. مؤلف همچنین کوشیده است که بخشهای گاهان را به ترتیب زمانی مرتب سازد.

۵. م. سمیث (M. Smith) :

Studies in the Syntax of the Gathas of Zarathustra together with Text, Translation and Notes, Philadelphia, 1929

این کتاب، شامل تعبیرها و تفسیرهای اصیلی است که با ترجمه «بارتولومه» مقایسه شده و طبقاً مؤلف از آن بهره‌برداری کرده است.

۶. هومباخ (H. Humbach) :

Die Gathas des Zarathustra, Bd I, Heidelberg, 1959

۷. و. هینتز (W. Hinz) :

Zarathustra, Stuttgart, 1961

کتابی پژوهشی است درباره‌ی نخستین دوره‌ی رواج دین زرتشتی که ترجمه‌ای از گاهان و نامنامه‌ای جامع از مآخذ را نیز دربرمی‌گیرد.

ث. پژوهشهای دیگر

۱. اونوالا: نگرشهایی درباره‌ی دین پارتیان (بمبی ۱۹۲۵)

Unvala: Observations on the Religion of the Parthians, Bombay, 1925

۲. ا. بنونیست: مغان در ایران باستان (انجمن پژوهشهای ایرانی-۱۹۳۸)
E. Benveniste: Les Mages dans l'Ancien Iran
۳. ا. بنونیست و ل. رنو: «زرتره» و «زرتگره»
E. Benveniste et L. Ronou: Vrtre et Vrthragha, Paris, 1934
۴. ه. بیرکه لاند: زرتشت پیامبر ایران
H. Birkeland: Zaratustra, Iran's Profet, Oslo, 1943
۵. ه. و. بیلی: مسائل زرتشتی در کتابهای سده نهم میلادی
H.W. Bailey: Zoroastrian problems in the Ninth century books (Oxford, 1943)
۶. آ. و. جکسن: تعیین جای آذر فرنیغ (مجله شرقی آمریکا-۱۹۲۱)
A.V.W. Jackson: The Location of Farnbagh Fire, 1921
۷. آ. شتاین: ایزدان زرتشتی بر روی سکه های هند و سکایی (مجموعه آثار بابل و شرق)
A. Stein: Zoroastrian Deities on Indo-Scythian coins, Babylonian and Oriental Record. I, London, 1886-87
۸. کازارتلی: فلسفه دینی مزدیسنان در زمان ساسانیان
Casartelli: La philosophie religieuse du masdeisme sous les Sassanides
۹. آ. کریستن سن: فرگرد یکم وندیداد و تاریخ نخستین تیره های ایرانی
A. Christensen: Le Premier du Vendidad et l'histoire Primitive des tributs Iraniennes (D. Vid. slesk. hist-fil. Medd. XXIX. 4)
۱۰. ف. کومون: پایان جهان بنا بر قول مغان باختری (مجله تاریخ ادیان-۱۹۳۱)
F. Cumont: La fin du monde selon les mages occidentaux
۱۱. ب. گیگز: امشاسپندان
B. Geiger: Die Amesha Spentas, Sitzungsberichte der wiener Akademie, 1916
۱۲. ه. لومل: دین زرتشت بنا بر نوشته های اوستا
H. Lommel: Die Religion Zarathustras nach dem Avesta-dargestellt, Tübingen 1930
۱۳. ه. لومل: یشتهای اوستا
H. Lommel: Die Yashts des Avesta, übersetzt und eingeleitet
۱۴. آ. میه: سه سخنرانی درباره گاهان
A. Meillet: Trois conferences sur Gathas de l'Avesta, Paris, 1925
۱۵. ه. س. نیبرگ: متنهاي مربوط به تقویم مزدیسني
H.S. Nyberg: Texte zum mazdyasnischen kalender, Upsala Universitets Arsskrift, 1934
۱۶. وزن دنک: چگونگی آموزشهای زرتشت (لایپزیک-۱۹۲۷)
Wesendonk: Das wesen der Lehre Zarathustros
۱۷. ژ. هرتل: آتش شاهی و آتش بهرام در اوستا (رساله های آکادمی ساکس-۱۹۳۱)
J. Hertel: Die Awestischen Herrschafts und Siegesfeuer

فهرست کتابها و گفتارهای مأخذ و مرجع

آزاد (ابوالکلام): ذوالقرنین یا کورش کبیر، ترجمه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۲

آسمون (ج. پ. ب.)، بویس (دکتر مری) و کای بار (پرفسون): دیانت زرتشتی (مجموعه سه مقاله)، ترجمه فریدون وهمن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۸۶-تهران ۱۳۴۸
آشتیانی (مهندس جلال الدین): زرتشت (مزدیسنا و حکومت)، از انتشارات شرکت سهامی انتشار، تهران-بهار ۱۳۶۷

ابن الاثیر: تاریخ الکامل (بخش مربوط به ایران)، ترجمه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۷۳-تهران ۱۳۴۹
ابن التیم (محمد بن اسحاق): کتاب الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۴۳

ابوالقاسمی (محسن): درباره زبان آسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۶۹-تهران ۱۳۴۸
اوانسکی (ای. م.): مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸
ارداویرافنامه: (یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی)، ترجمه دکتر رحیم عفیفی، چاپ دانشگاه مشهد-مهر ۱۳۴۲

استاریکف (ا. ا.): فردوسی و شاهنامه، ترجمه رضا آذرخشی، انتشارات مجله پیام نوین، تهران ۱۳۴۱.

اسدی (ابونصر علی بن احمد طوسی): گرشاسپ نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران ۱۳۱۷

_____: لغت فرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۳۶

افشار (ایرج): درگذشت ابراهیم پورداود و سال شمار زندگی پورداود، ماهنامه راهنمای کتاب، سال یازدهم، شماره ۹-دی ماه ۱۳۴۷

الیاده، میرچا: اسطوره بازگشت جاودانه (مقدمه بر فلسفه ای از تاریخ)، ترجمه بهمن

سرکاراتی - انتشارات نیما، تبریز - بهار ۱۳۶۵

_____ : چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۲
اندروز خسرو قبادان: متن پهلوی با ترجمه و حواشی و فرهنگ پهلوی - فارسی از دکتر محمد مکرری،
چاپ دوم، تهران - دی ماه ۱۳۲۹

اومستد (ا.ت.): تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم، انتشارات ابن سینا، تهران
۱۳۴۰

ایران از نظر خاورشناسان: نوشته گروهی از دانشوران غربی، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، انتشارات
اقبال، تهران ۱۳۳۵

برومند سعید (دکتر جواد): حافظ و جام جم (مجموعه حافظ شناسی)، از انتشارات پازنگ، تهران
۱۳۶۷

بلعمی (ابوعلی محمد بن محمد): تاریخ بلعمی (ترجمه و تکلمه تاریخ طبری)، به تصحیح محمد تقی
بهار (ملک الشعرا) و به کوشش محمد پروین گنابادی، جلد اول از انتشارات وزارت فرهنگ،
تهران ۱۳۴۱

بنونیست (امیل): دین ایرانی بر پایه متنهاى مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، چاپ دوم، از
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۵۴

بهار (مهرداد): اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۴۳ - تهران ۱۳۵۲

_____ : پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، انتشارات توس - تهران ۱۳۶۲
_____ : جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، جلد
اول، شماره ۱ - تهران ۱۳۴۷

_____ : کنگ دژ و سیاوش گرد (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه
فردوسی، تهران ۱۳۵۷

_____ : واژه نامه بندهشن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۷ - تهران ۱۳۴۵
_____ : واژه نامه گزیده های زاد اسپرم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره
۱۳۱ - تهران ۱۳۵۱

بهرام پژدو (زرتشت): زراتشت نامه، به تصحیح فردریک روزنبرگ و تصحیح مجید محمد دبیرمیاقی،
انتشارات طهری - تهران ۱۳۳۸

بیرونی (ابوریحان محمد بن احمد): آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ سوم، انتشارات

امیرکبیر-تهران ۱۳۶۳

_____: الآثار الباقیه عن القرون الخالیة، چاپ زاخو، لایپزیگ ۱۹۲۳ ب.م.

پورداد (ابراهیم): اناهیتا (پنجاه گفتار)، به کوشش مرتضی گرجی، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۴۳

_____: پیشدادیان و کیانیان (مقاله)، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال چهارم، شماره ۲. اسفندماه ۱۳۴۵

_____: خرمشاه (سخنرانیهای درباره آیین و تاریخ و لغت ایران قدیم)، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۰۵

_____: زین ابزار (مقاله)، مجله بررسیهای تاریخی، شماره های ۱ و ۲ و ۳-تهران ۱۳۴۵

_____: سوشیانس (رساله ای درباره موعود مزدیسنا)، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی، بمبئی-اوت ۱۹۲۷ ب.م.

_____: فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۲۶

_____: هرمزدنامه، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۳۱

_____: یادداشتهای گاتها (بخش دوم گاتها)، به کوشش بهرام فره وشی، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۳۶

پیرنیا (حسن... مشیرالدوله): ایران باستان، ۹ جلد، چاپ سوم، کتابهای جیبی-تهران ۱۳۴۱-۴۲

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی: پژوهش و نگارش گروهی از خاورشناسان شوروی، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، انتشارات پیام-تهران ۱۳۵۴

تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز: پژوهش و نگارش گروهی از خاورشناسان شوروی، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش-تهران ۱۳۵۹

تاریخ جهان باستان: زیر نظر و. دیاکونف و س. کووالف، ترجمه ع. همدانی، ص. انصاری و م. ب. مؤمنی-تهران ۱۳۴۷

تاریخ سیستان: به تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، انتشارات زوار-تهران ۱۳۱۴

تفضلی (دکتر احمد): سوورای جمشید و سوورای ضحاک (مقاله)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران (جشن نامه استاد محمد مقدم)، سال ۲۳، شماره ۴-زمستان ۲۵۳۵ شاهنشاهی

(۱۳۵۵ خورشیدی)

- _____ : واژه‌نامه مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۶۳-تهران ۱۳۴۸
- تملّٰن ایرانی: نوشته چندتن از خاورشناسان فرانسوی، ترجمه دکتر عیسی بهنام، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۳۷
- ثعالبی (ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری): غرر اخبار ملوک الفرس، چاپ کتابخانه اسدی، تهران ۱۹۶۳ م. از روی چاپ زنتبرگ، پاریس ۱۹۰۰ م.^۱
- جعفری (دکتر علی اکبر): معنی اوستا (مقاله)، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال چهارم، شماره ۲-اسفندماه ۱۳۴۹
- جکسن (آ. و. ویلیامز): سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری-فریدون بدره‌ای، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۲
- حمزه بن حسن اصفهانی: تاریخ پیامبران و شاهان (ستّی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۱-تهران ۱۳۴۶
- خرده اوستا: گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۱۰
- خوینداسی (مویس): تاریخ ارمنستان، ترجمه گشورگی نعلبندیان، اداره نشریات دانشگاه یروان-۱۹۸۴
- دوشن گیمن (ژ): زرتشت و جهان غرب، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، شماره ۳-تهران ۱۳۵۰
- دبا کونوو (م. م.): اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان-تهران ۱۳۴۴
- دینشاه ایرانی: اخلاق ایران باستان، ترجمه عبدالحسین سپنتا، چاپ دوم، مطبعة مجلس-تهران ۱۳۱۲
- راستار گویووا (و. س.): دستور زبان فارسی میانه، ترجمه دکتر ولی الله شادان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۴۱-تهران ۱۳۴۷
- راوندی (مرتضی): تاریخ اجتماعی ایران (جلد اول: تاریخ اجتماعی ایران و کهن ترین ملل باستانی از آغاز تا اسلام)، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم-تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)

۱. مجتبی مینوی نام این کتاب را «غرر سیرالملوک» و مؤلف آن را «ابومنصور مرغنی» دانسته است. (—————
مقدمه توقیعات انوشروان)

- رضوی (سید محمد طاهر): پژوهشی درباره برخی از همانندیهای مزدپرستی و اسلام، ترجمه جلیل دوستخواه، نشرته دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، سال نهم، شماره دهم-۱۳۵۳
- روایت پهلوی (متنی به زبان فارسی میانه = پهلوی ساسانی): ترجمه مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۷
- زادسپرم پسر جوان جم: گزیده های زادسپرم، ترجمه محمّد تقی راشد محصل، از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶
- زّربن کوب (دکتر عبدالحسین): از گذشته باستانی ایران چه می توان آموخت؟، انتشارات اداره فرهنگ و هنر فرمانداری کلّ لرستان-آبان ۱۳۵۱
- زند و هومن یسن: ترجمه صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم-تهران ۱۳۴۲
- ستوده (دکتر منوچهر) و سروشیان (جمشید): فرهنگ بهدینان، انتشارات فرهنگ ایران زمین-تهران ۱۳۴۶
- سرکاراتی (دکتر بهمن): بنیان اساطیری حماسه ملی ایران (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی-تهران ۱۳۵۷
- سیمرغ: (نشرته بنیاد شاهنامه فردوسی) ۵ شماره از اسفندماه ۱۳۵۱ تا تیرماه ۱۳۵۷
- شهرستانی (ابوالفتح محمد بن عبدالحکیم): الملل والتحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح و تحشیه سید محمّد رضا جلالی نائینی، چاپ دوم، انتشارات اقبال-تهران ۱۳۳۵
- صد در نثر، صد دربند هشت: به کوشش هیرید بهمن جی نوشیروانجی دهابر-بمبئی ۱۹۰۹ ب.م.
- صفا (دکتر ذبیح الله): تاریخ ادبیات در ایران (جلد اول: از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی)، انتشارات ابن سینا، چاپ سوم-تهران ۱۳۳۸
- _____: حماسه سرایی در ایران از قدیم ترین عهد تاریخ تا قرن چهاردهم هجری، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۳۳
- صمدی (مهرانگیز): ماه در ایران از قدیم ترین ایام تا ظهور اسلام، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷
- ضیاءپور (جلیل): مازندران فردوسی کجاست؟ (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی-تهران ۱۳۵۷
- عبادیان (محمود): «آشا» در اوستا (مقاله)، فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، تهران ۱۳۶۶
- عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر: گزیده قابوس نامه، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی، سازمان

کتابهای جیبی-تهران ۱۳۵۳

فخرالدین اسعد گرگانی: ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۰۱۰-تهران ۱۳۴۹

فردوسی (ابوالقاسم): داستان سیاوش، به تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی-تهران ۱۳۶۳

_____ : شاهنامه (۱). چاپ کتابخانه یهود ابروخیم از روی چاپ وولرس وبا مقابله با چاپهای می کن ومول، ۱۰ جلد-تهران ۱۳۱۴. ۲. چاپ فرهنگستان علوم شوروی، ۹ جلد، مسکو ۱۹۷۱-۱۹۶۰. ۳. چاپ افست از روی چاپ ژول مول، ۷ جلد، سازمان کتابهای جیبی، چاپ سوم-تهران ۱۳۶۳. ۴. چاپ لندن-نیویورک، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتریکم-نیویورک (۱۳۶۶)

فرهوشی (دکتر بهرام): ایرانویج، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵

_____ : جهان فروری، بخشی از فرهنگ ایران کهن، انتشارات کاریان، چاپ دوم-تهران ۱۳۶۴

_____ : فرهنگ پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۴۱۴، چاپ دوم-تهران ۱۳۵۲

_____ : نقدی بر «وندیداد یا مجموعه قوانین زرتشت» (مقاله)، ماهنامه راهنمای کتاب، سال ششم، شماره ۸-آبان ۱۳۴۲

کارنامه اردشیر بابکان: (پوست «زند و هومن یسن»)، ترجمه صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۲

کارنوی (آ. جی.): اساطیر ایرانی، ترجمه دکتر احمد طباطبائی، انتشارات اپیکوربا همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین-تبریز ۱۳۴۱

کرین (هانری): روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان (فارسی و فرانسه)، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۲۵

کرستن سن (آرتور): ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات ابن سینا، چاپ سوم-تهران ۱۳۴۵

_____ : کیانیان، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، نگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۵۰
_____ : مزدآپرستی در ایران قدیم، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران-۱۳۳۶

- _____ : ملاحظاتى درباره قديم ترين عهد آيين زرتشتى (مقاله)، ترجمه دكتر ذبيح الله صفا، مجله دانشكده ادبيات تهران، سال دوم، شماره ۳-تهران، فروردين ۱۳۳۴
- _____ : نمونه هاى نخستين انسان و نخستين شهريار در تاريخ افسانه اى ايران، ترجمه احمد تفضلى و ژاله آموزگار، ج ۱، انتشارات نشرنو، تهران ۱۳۶۳ - ج ۲، تهران ۱۳۶۸
- كليما (اوتاكر): تاريخ جنبش مزدكيان، ترجمه دكتر جهانگير فكري ارشاد، انتشارات توس-تهران ۱۳۵۹
- كوياجى (ج. ك.): آيينها و افسانه هاى ايران و چين باستان، ترجمه جليل دوستخواه، سازمان كتابهاى جيبى، چاپ دوم-تهران ۱۳۶۲
- گاتها: (بخش يكم، گزارش دوم)، گزارش ابراهيم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتيان ايرانى-بمبئى ۱۳۲۹
- گاتها، سرودهاى زرتشت: ترجمه و تفسير مويد فيروز آذرگشسب، ۲ جلد-از انتشارات سازمان فروهر، تهران ۱۳۵۹-۱۳۵۱
- گاتها، سرودهاى مينوى زرتشت: گزارش دكتر حسين وحيدى، نشر آفتاب، تهران ۱۳۶۵
- گريمال (پي): فرهنگ اساطير يونان و رم، ترجمه دكتر احمد بهمنش، ۲ جلد، انتشارات دانشگاه تهران (شماره هاى ۶۸۵ و ۷۲۸، تهران ۴۱-۱۳۴۰)
- گيرشمن (ر): ايران از آغاز تا اسلام، ترجمه دكتر محمد معين، بنگاه ترجمه و نشر كتاب-تهران ۱۳۳۶
- ماتيكان يوست فريان (متن پهلوى، آوانويس، ترجمه، واژه نامه): ترجمه محمود جعفرىيان، سازمان انتشارات فروهر، تهران ۱۳۶۵
- ماه فروردين روز خرداد: متن پهلوى و ترجمه فارسى با واژه نامه و چند يادداشت، ترجمه دكتر صادق كيا، انتشارات انجمن ايرانويج (ايران كوده، شماره ۱۶)، چاپ دوم-تهران ۱۳۳۵
- مجتبائى (فتح الله): شهر زيباى افلاطون و شاهى آرماني در ايران باستان، انتشارات انجمن فرهنگ ايران باستان، شماره ۴-تهران ۱۳۵۲
- مجموعه سخنرانيهاى سومين تا ششمين هفته فردوسى: انتشارات دانشكده ادبيات و علوم انساني دانشگاه فردوسى-شماره ۱۰ / مشهد ۱۳۵۷
- مختارى (محمّد): دوگانگى سيمرغ در حماسه (مقاله)، شاهنامه شناسى ۱، انتشارات بنياد شاهنامه فردوسى، تهران ۱۳۵۷

- مسکوب (شاهرخ): سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)، انتشارات خوارزمی-تهران ۱۳۵۰
- _____: مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۴۲
- مشکور (دکتر محمد جواد): ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم-تهران ۱۳۴۷
- _____: فرهنگ هزوارشهای پهلوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۹-تهران ۱۳۴۶
- _____: گفتاری درباره دینکرد، مشتمل بر شرح بخشهای دینکرد، تاریخ اوستا و ادبیات دینی پهلوی (به یادبود شصتمین زادروز استاد پورداود)، تهران-شهریور ۱۳۲۵
- معین (دکتر محمد): مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین، جلد اول، مؤسسه انتشارات معین-تهران ۱۳۶۴، جلد دوم-تهران ۱۳۶۷
- _____: مزدیسنا و ادب پارسی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۵۵۳-تهران ۱۳۳۸
- _____: مزدیسنا و ادب پارسی، جلد دوم، به کوشش مهدخت معین، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۵۵۳/۲-تهران ۱۳۶۳
- _____: یوشث فریان و مرزبان نامه (فارسی و روسی)، چاپخانه مجلس شورای ملی ایران-تهران ۱۳۲۲
- مقدم (م.) (= دکتر محمد مقدم): چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان با واژه نامه، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شماره ۴)، چاپ دوم-تهران ۱۳۳۷
- _____: داستان جم، متن اوستا و زند فرگرد دوم «ویدیودات» با واژه نامه اوستایی و برگردانیده متن اوستا به فارسی، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شماره ۶)، چاپ دوم، تهران-آذر ۱۳۴۱
- _____: سرود بنیاد دین زرتشت، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شماره ۱۲)، تهران ۱۳۱۹ یزدگردی (= ۱۳۲۹ خورشیدی)
- _____: مهربه یا پرستشگاه دین مهر (مقاله)، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، دوره اول، شماره ۳-تهران، مهرماه ۱۳۴۳
- منظومه درخت آسوریک: متن پهلوی، آوانوشت، ترجمه فارسی، فهرست واژه ها و یادداشتها از دکتر ماهیارنوبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۵-تهران ۱۳۴۶
- موله (م.): ایران باستان، ترجمه دکتر ژاله آموزگار، چاپ دوم، انتشارات توس-تهران ۱۳۶۳

میراث ایران: نوشته ۱۳ تن از خاورشناسان، زیر نظر «ا. ج. آربری»، ترجمه چند تن از دانشوران ایرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۳۶

مینوی خرد: ترجمه دکتر احمد تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۰۱-تهران ۱۳۵۴
نرشخی (ابوبکر محمد بن جعفر): تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرّس رضوی، انتشارات توس-تهران ۱۳۶۳
نولدکه (تئودور): حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات دانشگاه تهران-تهران ۱۳۲۷
نیرگ (ه. س.): دینهای ایران باستان، ترجمه دکتر سیف الدین نجم آبادی، انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها-تهران ۱۳۵۹

وندیداد: (حَضّه سوم کتاب اوستا)، ترجمه سید محمدعلی حسینی (داعی الاسلام)، حیدرآباد دکن-۱۹۴۸ ب.م. (۱۳۲۷ خورشیدی)

ویسپرد: گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات ابن سینا-تهران ۱۳۴۳
هدایتی (م.): سوورا و اشترا در داستان جم وندیداد (مقاله)، پیوست نشریه شماره دوم، سال هشتم انجمن فرهنگ ایران باستان-تهران ۱۳۴۹

هَرَن (پاول) و هوبشمان (هاینریش): اساس اشتقاق فارسی، ترجمه و تنظیم جلال خالقی مطلق، ج ۱، بنیاد فرهنگ ایران، تهران-۲۵۳۶ (= ۱۳۵۶)

هیننگ (و.ب.): زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه کامران فانی-چاپ دوم از انتشارات پرواز، تهران ۱۳۶۵

یادگار جاماسپ: (= جاماسپ نامه)، ترجمه صادق هدایت، پیوست «زند و هومن یسن»، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۴۲

یادگار زریبران: (= ایاتکار زریبران)، ترجمه صادق هدایت، مجله سخن، دوره یکم-تهران ۱۳۲۲
یادنامه پورداود: (جلد اول گفتارهایی به زبان فارسی، جلد دوم گفتارهایی به زبانهای اروپایی) به کوشش و زیر نظر دکتر محمد معین به مناسبت شصتمین زادروز استاد ابراهیم پورداود-تهران ۱۳۲۵
یادنامه دینشاه ایرانی: نگارش گروهی از دانشوران و فرهنگ پژوهان، بخش اول (مقالات فارسی)-بمبئی ۱۹۴۳. ب.م.

یارشاطر (دکتر احسان): زبانها و لهجه های ایرانی (مقاله)، مقدمه لغت نامه دهخدا، انتشارات سازمان لغت نامه دهخدا-تهران ۱۳۳۷

یسنا (بخش یکم): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۰۷

یسنا (بخش دوم): گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات انجمن ایران‌شناسی-تهران ۱۳۳۷

یشتها (جلد اول): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۰۷

یشتها (جلد دوم): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۱۰

Anklesaria (B.T.): The Holy Gathas of Zarathushtra, Bombay 1953

Bailey (H.W.): Yasna 53; Modi Memorial Volume, Bombay 1930

—————: Zoroastrian Problems in the Ninth century Books, Oxford 1943

Bode (Dastur F.A.): Songs of Zarathushtra, London 1952

Bulletin of the Iranian Culture Foundation, Vol. 1, Part 1, 1969

Chatterjee (J.M.): The Ethical Conception of the Gathas, Navsary 1932

—————: Gathas or the Hymns of Atharvan Zarathushtra, Navsary 1933

Coyajee (J.C.): Studies in Shahnameh, Bombay 1939

Darmesteter (J.): The Zend-Avesta, part I The Vendidad (Sacred Books of the East, Vol. IV) Oxford 1880

Dinshah Irani Moemorial Volume, Bombay 1943

Études Mithriaques: Actes du 2e Congres International-Téhéran, du 1er au 8 septembre 1975 Acta Iranica 17, Première Série Volume IV, Téhéran.Liège 1978

Gray (L.H.): Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute, No. 15) Bombay 1929

Haug (M.): Essays of the Sacred Language, Writings And Religion of the Parsis; Second Edition, edited by West, London 1876

Hinnells (J.R.): Persian Mythology, The Hamlyn Publishing Group Limited, London, New York, Sydney, Toronto 1973

Jackson (A.V.W.): A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, Stuttgart 1888

—————: Persia, past and present, New York 1906

—————: Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, New York 1901

Kanga (K.E.): An English-Avesta Dictionary, Bombay 1909

—————: Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English, Bombay 1867

Kanga (S.P.): Metrical Version of the Gathas, Bombay 1934

Kapadia (Dinshah D.): Glossary of Pahlavi Vendidad, Bombay 1953

Khabardar (A.F.): New Light of the Gathas of Holy Zarathushtra, Bombay 1951

- Madan (D.M.):** Study of the Gathas; Part 1, The Gatha Ahunavaiti, Bombay 1916
- Mills (L.H.):** The Five Zoroastrian Gathas, Leipsic 1895
- Moulton (J.H.):** Early Zoroastrianism, London 1913
- Prof. Jackson Memorial Volume** (Papers on Iranian Subjects in honour of the late Prof. A.V. Williams Jackson-Publishid by The K.R. Cama Oriental Institute), Bombay 1954
- Punegar (K.E.):** Gathas (The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute, No. 12) Bombay 1928
- Reichelt (H.):** Avesta Reader, Texts, Notes, Glossary and Index, Strassburg 1911
- Sacred Books of the East (S.B.E.), Pahlavi Texts** by E.W. West, edited by F. Max Müller: Vol. V Oxford 1880
Vol. XVIII, Oxford 1882
Vol. XXIV, Oxford 1885
Vol. XXXVII, Oxford 1892
Vol. XLVII, Oxford 1897
- Sokolov (S.N.):** The Avestan Language, Nauka Publishing House, Moscow 1967
- Tafazzoli (Dr. Ahmad):** Some Middle-Persian Quatations in Classical Arabic And Persian Texts, Memorial Jean de Menasce, Edite Par Ph. Gignoux et A. Tafazzoli, Imprimerie Orintaliste Louvain 1974-Foundation Culturelle Iranienne 185
- Taraporewala (Irach J.S.):** The Gathas of Zarathushtra, Text with a free English translation, Bombay 1951
- : The Divine Songs of Zarathushtra, Bombay 1951
- The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz,** Their Version With Introduction And Notes by E.B.N. Dhabhar, Bombay 1932
- Vendidad,** Avesta Text With Phahlavi Translation by Dastuor Hoshang Jamasp, Vol. 1-The Texts, Vol. II-Glossarial Index, Bombay 1907
- Wolff (Frits):** Glossar Zu Firdosis Schahnameh, Hildesheim, Germany-1965

۱. مینوی ورجاوند، میثویان، آفریدگانِ آهورایی

<p>۲۵۲، ۲۵۰، ۱۷۴، ۱۷۳: آب (= ایزد بانوی آبها)</p> <p>تا ۲۵۵، ۲۸۲ تا ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۳۱، ۴۴۷، ۴۴۷، ۵۲۱، ۵۲۱ تا ۶۱۹، ۶۲۹ تا ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۶، ۵۹۷، ۶۳۶</p> <p>آبان: ۶۳۰، ۶۳۴</p> <p>آبها (= ایزد بانوی آبها): ۱۰۵، ۱۰۳، ۹۸، ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۲، ۵۶۳، ۵۶۸، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۳۴، ۸۱۴</p> <p>آبهای نیک (= ایزد بانوی آبها): ۱۰۷، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۰، ۳۲۲، ۵۴۵، ۵۶۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۷۴۴</p> <p>آتر (= آذن): ۸۵۵، ۸۴۹</p> <p>آتش (= آذن): ۷۹۵، ۷۹۶، ۸۱۷ تا ۸۱۹، ۸۳۳، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۶</p> <p>آدا: ۲۵۶، ۵۳۱</p> <p>آذن: ۱۷، ۲۱، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۵۵، ۶۴، ۷۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷ تا ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۶ تا ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۰ تا ۲۴۲</p>	<p>۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۳، ۳۵۴، ۳۸۴، ۴۲۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۲، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۷۵، ۵۸۴، ۵۸۵ تا ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۳ تا ۶۱۵، ۶۲۲، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۴۹، ۶۸۰، ۸۰۷، ۸۱۸، ۸۳۳، ۸۴۴، ۸۵۰</p> <p>آرقینتی: ۷، ۸، ۱۵، ۱۸ تا ۲۰، ۳۰، ۳۴، ۳۹ تا ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۸۱، ۱۵۹، ۱۹۴، ۲۲۹، ۲۶۵، ۷۰۸، ۷۷۴، ۸۵۵</p> <p>آسمان: ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۱، ۲۶۳، ۵۳۸، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۱</p> <p>آشتی: ۲۸۱، ۲۸۲، ۴۴۷، ۵۳۷، ۵۴۹، ۶۲۹، ۶۳۳</p> <p>آبام نَیات: ۱۰۳، ۱۲۲، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۸۳، ۲۸۲، ۳۱۰، ۳۳۰، ۳۳۷، ۴۲۵، ۴۹۴، ۵۳۸، ۶۱۰، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۳۴، ۶۳۶</p> <p>آرت (= آشی): ۶۳۵</p> <p>آرت: ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۶۷، ۴۷۹، ۵۴۱، ۶۳۱</p> <p>آرد (= آشی): ۶۳۵، ۶۳۱</p> <p>آردوی: ۲۹۸، ۲۹۷، ۵۲۱</p> <p>آردوی سوز: ۸۱۴</p>
---	---

آردوِسورَ اَناهیتا: ۲۷۷، ۲۹۷ تا ۲۹۹، ۳۰۱ تا

۳۲۲، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۹۵،

۶۰۱ تا ۶۰۳، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۱

آردوِسورِ یانو: ۶۰۱، ۶۰۲

آردِبهشت: سی و نه، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸،

۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۶۴، ۱۵۹، ۱۶۵،

۱۷۱، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۳۳،

۲۴۰، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳،

۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۷۵، ۴۸۲،

۴۹۲، ۴۳۹، ۴۵۹، ۵۹۰، ۶۱۳ تا ۶۱۵، ۶۲۶،

۶۲۹، ۶۳۳، ۶۴۴ تا ۶۴۶، ۶۴۹، ۸۶۵

آرَشْتاد: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،

۱۶۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷،

۴۰۴، ۴۰۸، ۴۵۳، ۶۲۵ تا ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۴،

تا ۶۳۶

آرَشْتی: ۲۲۸، ۳۹۴

اَزیرین: ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲،

۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۷

آشتاد: پنجاه و پنج، ۶۳۱، ۶۳۶

آشوزوشت: ۸۴۴

آشَه: سی و هشت، چهل و شش، ۷ تا ۱۲، ۱۴ تا

۲۶، ۲۸ تا ۳۵، ۳۹ تا ۴۲، ۴۴ تا ۵۰، ۵۲ تا

۵۹، ۶۳ تا ۷۴، ۷۷ تا ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۹۱ تا

۹۳، ۹۵، ۹۸ تا ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۰۷، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۱۶ تا ۱۱۸، ۱۲۰،

۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹ تا ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸،

۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲ تا ۱۵۵، ۱۵۸،

۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶،

۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱،

۱۹۳ تا ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶ تا ۲۰۸،

۲۱۰، ۲۱۲ تا ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱ تا ۲۲۷،

۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲،

۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰ تا ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳،

۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۸ تا ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۳،

۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۶۸،

۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۹، ۳۹۱ تا ۳۹۳، ۴۱۱، ۴۱۴،

۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸ تا ۴۳۰،

۴۳۹، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۵۱، ۴۶۸، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۸۷،

۴۹۱ تا ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۵ تا

۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷،

۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷،

۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷،

۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷،

۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷،

۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷، ۵۰۷،

۷۰۰، ۷۰۱، ۸۴۶، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۸

آشَه وَهَیشت: ۱۷۹

آشَین: ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۲۵،

آشَی: ۱۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰،

۱۴۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۴، ۲۱۳، ۲۲۲،

۲۳۶، ۲۵۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴،

۴۱۲، ۴۶۷ تا ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۹۴، ۵۳۱، ۵۳۷،

۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۷، ۵۴۹، ۶۳۵، ۸۷۲

آم: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۶۸،

۲۸۲، ۲۸۴، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۶۴،

۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵

اَمَرَداد: سی و هشت، سی و نه، چهل، ۲۷، ۳۰،

۹۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰،

۱۳۲، ۱۶۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۹، ۲۶۴،

۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۷۵، ۴۰۳، ۵۴۲،

۶۱۰، ۶۲۹، ۶۳۳

اَندرِماه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،

۳۲۶

تا ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹ تا ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸،
۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳،
۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳ تا ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳ تا
۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴،
۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۱ تا ۳۹۳، ۳۹۷،
۳۹۸، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸،
۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۸ تا ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۵،
۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰،
۴۹۴ تا ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲ تا
۵۱۴، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۵،
۵۳۷ تا ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۵۱ تا
۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۸،
۵۷۳، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۹ تا ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۹،
۶۰۵ تا ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳ تا ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۱
تا ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹ تا ۶۳۴، ۶۳۶،
۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۵۹ تا
۶۶۳، ۶۶۶، ۶۶۹ تا ۶۷۴، ۶۸۷ تا ۶۹۷،
۷۰۱، ۷۰۳ تا ۷۰۹، ۷۱۱ تا ۷۱۷، ۷۱۹ تا
۷۳۱، ۷۳۳ تا ۷۳۶، ۷۳۸ تا ۷۴۵، ۷۴۷،
۷۴۸، ۷۵۰ تا ۷۵۳، ۷۵۵ تا ۷۷۱، ۷۷۸ تا
۷۸۱، ۷۸۳ تا ۷۸۵، ۷۸۹، ۷۹۱ تا ۷۹۸،
۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۴ تا ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۷
تا ۸۲۲، ۸۲۵، ۸۲۸ تا ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۴۱،
۸۴۵ تا ۸۵۹، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۵ تا ۸۶۷، ۸۶۹
تا ۸۷۱، ۸۷۵، ۸۷۷ تا ۸۸۰، ۸۸۵ تا ۸۸۸

آهوره فرزاده: چهل

آیاسریم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،
۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۶

آبی گیاه: ۶۲۱، ۶۲۲

آیرتسن: ۱۹۴، ۲۱۵، ۵۷۵، ۸۷۸، ۸۸۵، ۸۸۷،
۸۸۸

آندروای: ۹۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۴۴۷ تا ۴۵۷، ۴۵۵
۴۵۹، ۵۸۵، ۵۹۰، ۶۳۰، ۶۳۵

اوپرتات: ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۶۸،
۲۸۲، ۲۸۴، ۴۴۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۴۱، ۵۸۵،
۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵

اوپمن: ۳۸۴

اویسروریم: ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳،
۱۲۸، ۶۲۱، ۶۲۲

آهوره: ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۳۰،
۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۴ تا ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵،
۵۷، ۶۵ تا ۶۷، ۷۰، ۸۵، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴،
۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۹،
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۳ تا ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۳۲،
۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۱ تا ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴،
۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲،
۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۶۹،
۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۸، ۴۰۷، ۴۱۲،
۴۱۴، ۴۲۴، ۴۳۱ تا ۴۴۵، ۴۹۳، ۴۹۹، ۵۲۵،
۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۴، ۶۰۷، ۶۱۰،
۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۸،
۶۶۵، ۸۱۴، ۸۶۴، ۸۷۲، ۸۷۸

آهوره فرزاده: سی و هفت، سی و نه، ۹۱ تا ۹۸،
۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱ تا ۱۱۴،
۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵ تا ۱۲۹،
۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵،
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵ تا ۱۶۸، ۱۷۳،
تا ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲ تا ۱۸۴، ۱۸۶،
۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴،
۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶،
۲۲۹ تا ۲۳۱، ۲۴۰ تا ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸،
۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹ تا ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱

اَبَرْتَمَن ایشَبه: ۲۱۵، ۵۲۲، ۵۲۵، ۶۱۰، ۶۲۹،

۶۳۳

اِیزد آب (= آبان): ۴۹۴

اِیزد باران (= تَشتر): ۸۸۲

اِیزد بانوی آبا (= آبان): ۲۴۲، ۲۵۱، ۸۱۴، ۸۴۷،

۸۸۱، ۸۵۹

باد: ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۵۹، ۳۳۷، ۳۵۵، ۳۹۳، ۳۹۴،

۳۹۸، ۴۱۵، ۴۸۲، ۵۳۸، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵،

۸۶۶

بَرَجَبه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸،

۵۸۳، ۶۲۵، ۶۲۶

بهنرین آشه: ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۶۳،

۲۷۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۶۱، ۴۲۹، ۴۴۱،

۵۲۴، ۵۴۳، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۹، ۶۱۴، ۸۴۹

بهترین قیش: ۱۵، ۱۸، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۶۳،

۷۸، ۷۲

بهرام: پنجاه وشش، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴،

۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۶، ۲۳۲، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۴،

۳۷۰ تا ۴۳۱، ۴۴۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۸۵، ۶۲۱،

۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۶، ۸۷۲

بهمن: سی ونه، ۹۵، ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۶۵، ۲۰۰،

۲۲۶، ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۷۵،

۴۲۱، ۴۹۲، ۵۴۹، ۵۹۰، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳،

۸۶۵، ۸۶۷، ۸۷۰

به وای: ۷۳۹

پارَند: ۳۳۸، ۳۶۹

پارَندی: ۱۵۸، ۵۳۷، ۶۳۱، ۶۳۵

بَنبَه شَهِیم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،

۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۵

پُرماس: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۳۲۶

پروین: ۳۳۲

پُوزَوَنات: ۵۴۱

پیک ایزدی (= نَربوسنگ): ۸۸۷

تَشتر: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۶۶، ۱۹۳، ۲۸۰،

۳۲۹ تا ۳۴۳، ۳۸۷، ۴۰۲، ۴۸۲، ۵۹۱، ۶۳۴،

۸۷۲، ۸۸۲

تیر (= تَشتر): پنجاه وشش، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۴۵

تیشتریشینی: ۳۳۲، ۵۹۱، ۵۶۳

لُواس: ۲۶۸، ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۳۰، ۶۳۵

جاودانگی (= اَفرداد): ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۲،

۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۷۸، ۱۷۰، ۲۴۸

جیستا: ۹۹، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۷۰، ۳۸۴، ۳۹۳،

۳۹۴، ۴۶۷، ۴۷۹، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵

جیستی: ۳۹۳، ۳۹۴، ۵۳۱، ۵۴۱، ۶۳۱، ۸۷۲،

۸۷۳

خَر: ۲۱۲

خُرداد: سی ونه، پنجاه وشش، ۲۷، ۳۰، ۹۵،

۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲،

۱۶۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۸،

۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۷۵، ۵۰۳، ۵۴۲،

۶۱۰، ۶۲۹، ۶۳۳

خُشترَه وِیزته: سی وهشت، چهل، ۸۷۶

خورشید: ۹۳، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴،

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۶، ۱۷۴، ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۳۶،

۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۴

۶۳۱
 زَنَسَن: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۶،
 ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۳، ۳۶۳، ۳۷۲،
 ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷ تا ۴۰۰، ۴۰۲
 تا ۴۰۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۴۱، ۴۷۱، ۵۳۷،
 ۵۴۶، ۶۲۵ تا ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵،
 ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۳۹
 روانِ آفرینش (= گِوشوَزَوَن): ۷
 زافیات: پنجاه و شش، ۶۳۱، ۶۳۶
 زَروان: ۲۶۸، ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۳۰، ۶۳۵
 زمان: ۳۶۹، ۸۷۰
 زمانِ بی کرائه: ۸۶۵، ۸۶۵
 زمانه: ۵۸۵، ۶۳۰، ۶۳۵
 زمین: ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۶۳، ۶۵۵
 زَنَوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹،
 ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۴۹
 ساوَنگهی: ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶،
 ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۴۳، ۵۳۳،
 ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۱۰
 شَینَتِ آرمیتی: ۶۶۷
 شَینَتِ قَینو: ۸۷۳
 سَیندارقَد: سی و نه، ۲۳، ۳۱، ۳۴، ۶۹، ۷۸، ۷۹،
 ۸۵، ۹۵، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۰،
 ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۸ تا ۲۸۱،
 ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۷۵، ۴۰۶، ۴۷۱، ۵۲۴، ۵۲۹،
 ۵۶۴، ۵۸۴، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳،
 ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۵، ۶۸۳، ۷۴۹، ۸۵۵، ۸۵۸،
 ۸۶۵، ۸۶۶

۳۵۶، ۳۶۵، ۳۷۵، ۴۰۳، ۴۲۲، ۴۲۵، ۵۶۳،
 ۵۶۴، ۵۸۶، ۵۸۹، ۵۹۰ تا ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۸،
 ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۷۹۲
 داد: ۳۸۶، ۵۹۵
 دامویش او یَمَن: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵،
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۹۸،
 ۴۱۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۶۱۱، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷،
 ۶۳۸، ۶۳۹
 دانش (= چیستنا): ۴۶۱ تا ۴۶۳، ۴۶۵، ۵۹۲،
 ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۶
 دُخِیوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸،
 ۵۹۳، ۶۱۷، ۶۱۸
 درواشپ: ۳۴۵ تا ۳۵۱، ۶۳۰، ۶۳۴
 دروَنات: ۵۳۱
 دُهم آفریتی: ۶۳۷، ۶۳۸
 دُهمان آفرین: ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷
 دی: ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۴ تا ۶۴۶
 دین: ۲۵۹، ۲۶۴، ۳۶۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۷۱، ۵۳۵،
 ۵۳۷، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵، ۶۳۶
 راتا: ۲۸۱، ۲۸۳، ۶۲۹، ۶۳۳، ۸۶۷
 رام: ۹۲، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۸،
 ۱۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۵۳، ۳۸۸،
 ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۸۵، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹ تا ۶۱۱،
 ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵
 رَپیشوین: ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲،
 ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۴۹، ۶۵۰
 رَسایی (= خرداد): ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴،
 ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۷۱، ۷۸، ۱۷۰، ۲۴۸
 رَستَنات: ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۴۶۷، ۴۷۹،

سپندترین: ۵۲، ۹۵، ۱۹۰، ۳۹۲

سپندترین مینو: سی و هشت، ۱۵، ۳۰، ۳۹، ۴۲، ۶۳، ۷۸، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۴۸، ۲۷۱، ۲۷۴، ۳۳۲، ۳۷۰، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۳۹، ۵۰۹، ۶۵۰، ۶۶۵، ۷۲۹، ۷۷۱، ۷۸۳، ۷۸۹، ۸۱۷، ۸۴۱، ۸۶۵، ۸۷۵

سپند مینو: سی و هفت، سی و هشت، ۷، ۴۰، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۶۳، ۶۴، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۲۳، ۳۴۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۹۲، ۵۴۹، ۵۸۵، ۶۳۰، ۶۳۵، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۵۰، ۷۸۰، ۷۸۹، ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۰۱ تا ۸۰۳، ۸۰۸، ۸۵۶، ۸۶۴

سپهر: ۳۶۹

ستویس: ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۳، ۴۱۴، ۶۳۰، ۶۳۴

سروش: پنجاه و پنج، پنجاه و شش، ۲۹، ۴۲، ۴۹، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱ تا ۲۲۸، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۱ تا ۳۹۵، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۷۱، ۴۳۷، ۵۳۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۷، ۵۸۳ تا ۵۸۵، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۸۰، ۷۳۹، ۷۷۳، ۷۸۱، ۸۰۲، ۸۰۷، ۸۴۸ تا ۸۵۰، ۸۵۲ تا ۸۵۶، ۸۶۶، ۸۷۳

سوک: ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۲، ۶۲۹، ۶۳۳، ۸۷۲، ۸۸۶

سمرغ: ۴۰۰، ۴۳۹، ۸۴۳

شهریاری (= شهریور): ۷۱، ۹۲، ۲۰۹

شهریاری میثوی: ۷، ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۱ تا ۲۴، ۳۰ تا ۳۵، ۴۰ تا ۴۳، ۴۶، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۴۴، ۲۵۶

۲۵۸، ۴۲۴، ۵۳۵

شهریوز: سی و نه، ۹۵، ۱۲۰، ۱۶۵، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۷۵، ۵۶۵، ۵۹۰، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳، ۶۴۵، ۸۶۵، ۸۷۶

فراذت فشو: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۴۹

فراذت ویز: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۷، ۶۱۸

فراذت ویسم هوجیانی: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۶۲۱، ۶۲۲

فروتی (= سپندارمذ): ۱۷۰

فروردین: ۶۳۰، ۶۳۵

کز (ماهی...): ۴۳۷، ۴۶۲، ۷۱۲، ۸۷۳

کرسفت (مرغ...): ۶۷۴

گاو (= نخستین جانور): ۵۶۸، ۸۷۹، ۸۸۲

گاو پاک (= گاو نخستین): ۶۵۵، ۷۸۹

گاو نخستین: ۸۷۹، ۸۸۲

گاو یگانه آفریده: ۳۲۵، ۳۲۷، ۵۹۹، ۶۳۰، ۶۳۴

گوش: ۲۵۶، ۳۲۹، ۵۹۰، ۶۳۴

گوش نشن: ۹۵، ۲۰۴، ۲۵۹، ۵۴۲، ۵۴۷، ۶۳۰

گوشورون: ۷، ۱۰، ۱۲، ۹۵، ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۰۶

۲۵۹، ۵۴۲، ۵۴۷، ۶۲۲، ۶۳۰، ۶۳۴

گَوِکِرَن (درخت...): ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۶۲۹،
۸۷۵، ۸۷۷، ۶۳۳

مادرِ زمین (= مینداوَقَد): سی ونه

ماراَسپَند: ۶۳۱، ۶۳۶

ماه: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۵ تا ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹،
۱۳۰، ۱۶۶، ۲۶۳، ۳۲۵ تا ۳۲۷، ۳۲۹، ۵۹۹،
۶۰۰، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۷۹۲

مَرَدَا: ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۶ تا ۲۰، ۲۴ تا ۲۸،
۳۴، ۳۹ تا ۴۲، ۴۴ تا ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳،
تا ۵۶، ۵۹، ۶۳، ۶۵ تا ۷۴، ۷۷ تا ۷۹، ۸۱،
۸۵، ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۸ تا
۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱،
۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۱۷۹ تا
۱۸۲، ۱۹۳ تا ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶،
۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۵،
۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۷۲ تا ۲۷۴،
۲۷۶، ۲۷۹ تا ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۷،
۲۹۸، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۳،
۳۴۵ تا ۳۵۱، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۸،
۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۲۵،
۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۵۲، ۴۶۱ تا ۴۶۳، ۴۶۵،
۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۱ تا ۴۸۳، ۴۸۵،
تا ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۷،
۵۲۰، ۵۲۸، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۴،
۵۸۵، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۶،
۶۱۷ تا ۶۱۹، ۶۲۹ تا ۶۳۱، ۶۳۳ تا ۶۳۶،
۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۴۹، ۷۷۱،
۷۷۴، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۲، ۸۶۱،
۸۶۴، ۸۶۶ تا ۸۷۲، ۸۸۱، ۸۸۶

مَرَدَا آهَوَرَه: سی وهفت، سی وهشت، ۷ تا ۹،
۱۱، ۱۵، ۱۷ تا ۲۴، ۲۷ تا ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵،
۳۹ تا ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱ تا ۵۸، ۶۳، ۶۴،
۶۶، ۷۰ تا ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶،
۱۱۸، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۹۴، ۲۰۰ تا
۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۴۴، ۲۶۵،
۳۵۴، ۴۲۷، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۱۴، ۵۳۵،
۵۳۹، ۵۵۴، ۵۶۷، ۵۷۹، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۷،
۶۰۸، ۶۴۴، ۶۶۷، ۸۷۱

مَنَرَه شَپَنَت (= ماراَسپَند): ۶۳۱، ۶۳۶

مَنَش نِیک (= بهمن): ۷ تا ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴ تا
۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱ تا ۲۵، ۲۷ تا ۳۵، ۳۹ تا
۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲ تا ۵۸، ۶۳، ۶۵ تا ۷۴، ۷۷،
تا ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۱۱۳، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۳ تا
۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۴۸، ۲۵۶،
۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۷، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۸۴،
۶۹۹، ۷۷۴، ۸۶۵

مَهَر: ۹۲، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۶۱،
۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۴،
۳۳۱، ۳۳۸، ۳۵۳ تا ۳۶۱، ۳۶۳ تا ۳۸۸،
۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۵،
۴۴۱، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۹۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۳۷،
۵۴۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹ تا ۶۱۱،
۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۸،
۶۷۵، ۷۳۹، ۸۶۶، ۸۸۹

مَیْدَبَارِم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۹،
۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۶

مَیْدِیَوَرِم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،
۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۵

مَیْدِیَوَشَم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹

ویشپَنتَ: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،
۳۲۶
ویو(= اندروای): ۸۶۵، ۸۶۶

هاوَنی: ۹۱، ۹۲، ۱۰۰ تا ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶،
۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶،
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۳۲،
۲۴۲، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۰۹
قدیش: ۵۲۲، ۵۲۶
هرمزد: پنجاه و هشت، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۵۸۱،
۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۷ تا ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۲۹،
۶۳۳

هفتنَرنگ: ۳۳۲، ۴۰۲، ۴۱۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۷۳
هَمَشپَندَم: ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹،
۴۱۶، ۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۶

هوشبام: ۵۸۷
هَوم: ۲۵، ۲۷، ۱۳۶ تا ۱۴۲، ۱۴۴ تا ۱۴۸، ۱۵۰ تا
۱۵۲، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۵، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۷۴،
۴۷۵، ۵۰۵، ۵۰۶، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۷۶

هَوم سفید: (درختِ ...): ۷۱۲، ۷۲۷، ۸۷۵،
۸۷۷
بایرُنه هوشی: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳،
۱۲۸ تا ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۵، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۳،
۶۳۴

۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۵
مینوی بهتر (= سَپَند مینو): ۷۴۱

ناهید (= آردو سوز آناهیتا): ۵۲۱
نَبات آبام: ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۶۷، ۶۲۹،
۶۳۱
نَریوسنگ: ۱۶۸، ۲۲۲، ۳۶۶، ۳۹۱، ۴۲۳، ۵۳۷،
۵۳۸، ۶۰۶، ۶۱۰، ۸۷۱، ۸۸۷
نَمانسَه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸،
۵۸۳، ۶۲۵، ۶۲۶

وَارِغَن (مرغ ...): ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۹۰،
۴۹۱

واسی پَنجاسدورا (ماهی ...): ۲۱۲
وَنگهاپَره: ۸۰۱، ۸۰۲
وَنند: ۳۳۲، ۴۰۲، ۵۰۷، ۵۹۱، ۶۳۰، ۶۳۴
وُهوخُشتر: ۵۶۵
وُهوَمَن: ۸۵۶

ویشویش (درختِ ...): ۷۰۷
ویشپَه: ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۱،
۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲،
۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۴۳، ۵۳۳، ۵۴۳،
۵۴۸، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۱۰

۲. مینوی سینه‌نده، دیوان، دُرُوجان، پتیاره آفریدگان

۷۸۶، ۷۹۲، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۳۷، ۸۳۸،	آز: ۵۱۴، ۲۵۳، ۱۶۷
۸۴۱، ۸۶۱ تا ۸۶۵، ۸۷۱، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۶	آزی: ۸۵۰، ۸۴۹
تا ۸۸۵ تا ۸۸۷	
ایشوش هَوَآخْتُ: ۷۷۹، ۶۹۹	آپوش: ۳۳۴ تا ۳۳۶، ۳۴۱، ۴۸۱، ۴۸۲
ایندَر: ۷۸۵، ۸۷۳	آرَن: ۳۱۳
	آزدها: ۸۷۶، ۶۵۹
بَدترین مَیش (= آنگَرَمَینو): ۱۵، ۲۶	آزدهای توفان: ۸۷۶
بَدوای: ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۳۹	آزدهای شاخدار: ۱۳۸، ۴۹۱
بَرَوَر: ۶۶۰	آزی (= آزی دِهالک): ۸۴۹، ۸۵۰
بَنی: ۲۹۳	آزی دِهالک: ۱۳۸، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۳۹، ۴۵۱،
بوجی: ۲۹۳	۴۹۱، ۴۹۳، ۵۰۲، ۸۵۰، ۸۶۳
بوشاسَب: ۳۷۶، ۳۸۵، ۴۸۱، ۷۹۱، ۸۴۹	آستویدَنو: ۶۹۹، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۳۹
بونی: ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۴	آکَنش: ۶۸۶، ۸۷۴
بویذی: ۷۹۱	آک مَن: ۴۹۳
بویذیژا: ۷۹۱	آنگَرَمینو: سی و هفت، سی و هشت، ۲۲۴، ۳۹۲،
	۴۰۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۹۲، ۴۹۳
پَیتی شَه: ۴۷۴	آنگَرَمَینو، سی و هفت، ۲۸۸، ۸۷۳
پَیری قَیتی: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱	اهرِمن: چهل و سه، ۹۴، ۱۳۸، ۱۷۶، ۱۹۳،
	۲۲۷، ۲۳۸، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۰،
تَرَمَیشی (= تَرَمَینی): ۲۸	۳۰۳، ۳۱۴، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۷۶، ۳۸۲،
تَرَمَینی: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱	۳۸۵، ۴۲۰، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۷۱،
تَوَزوی: ۷۸۵، ۸۷۴	۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۴، ۵۱۵،
جَهی: ۳۱۴، ۸۵۷، ۸۷۹، ۸۸۳	۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۴، ۶۰۷، ۶۵۵،
جَینی: ۷۴۱، ۸۷۸ تا ۸۸۰	۶۵۹ تا ۶۶۴، ۶۷۷، ۶۸۰، ۷۱۱، ۷۷۴، ۷۸۴

گندَرَوِي زَرِين ياشنه: ۱۰۴، ۴۵۲، ۴۹۱

مَرَسُون: ۸۴۷، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۴

مَنَش زشت (= آنگرَمينيو): ۲۳، ۲۴

موش پَرِي: ۱۶۷، ۲۵۳

مويذِي: ۷۹۱

مينوي دُرَوند (= آنگرَمينيو): ۸۶

مينوي ناپاک (= آنگرَمينيو): ۱۵۱

نانگ هَيْتِه: ۷۸۵، ۸۷۳

نَسو: ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۶۵۶، ۶۷۸، ۷۰۹، ۷۱۰،

۷۱۱، ۷۱۵، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۹، ۷۳۰،

۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۴۸، ۷۴۹،

۷۵۳ تا ۷۷۸، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۵، ۷۷۸،

۷۸۰، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۱، ۸۰۶،

۸۰۷، ۸۶۳، ۸۶۵، ۸۷۴

وات: ۷۸۶

وَرَنوويش: ۳۱۳

وَرَنَغ: ۷۱۱، ۷۱۲

وَرَزَك: ۳۱۳

ويامبور (ديوان...): ۴۴۲

ويذَتو (= آستويذَتو): ۲۳۰، ۳۷۶

ويَرِيش: ۷۳۹، ۸۷۰

هَشِي: ۷۹۳

خَرَو: ۷۹۱

خَرَوِيغني: ۷۹۱

خَشَم: ۱۰، ۱۵، ۶۸، ۶۹، ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۲۷،

۲۸۰، ۳۷۶، ۳۸۵، ۳۹۳، ۴۶۸، ۴۸۱، ۴۹۳،

۵۰۳، ۷۷۴، ۷۸۶، ۷۹۱، ۷۹۲، ۸۷۴

خَتَنِي تِي: ۸۶۳، ۸۶۱

خَو: ۸۰۵

دَرِيوِي: ۸۷۴

دِيوِي: ۸۷۴

زَاوَرَوَن: ۸۷۴

زَرِيغ: ۷۸۵، ۸۷۴

زَرِي فَيَاك: ۸۰۲، ۸۰۳

زَرِي مَتِينگوَرَه: ۸۰۲، ۸۰۳

سَتِيئِي: ۲۹۳

سَبِنجَغَر: ۸۷۳

سِج نِهَان رَوَان: ۸۴۷، ۸۶۱، ۸۶۲

سَكِيئِه: ۶۶۰

سَوَرَو: ۷۸۵، ۸۷۳

گَنوِي: ۸۷۴

کُونَد: ۸۷۳

کُونَدِي: ۷۹۱

کُونَدِيَر: ۷۹۱

۳. کسان (اساطیری — تاریخی)

آبایف (ای .): پنجاه و یک	آرزو شمن: ۴۹۲
آتبین: ۱۳۷، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۷۴، ۴۹۱	ارسطو: ۸۱۴
آلوی: ۴۲۶	اوشام: دوازده
آذر باد پسر امید: شانزده	آرتوک: ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۵۲
آذر باد مهربان: پانزده	آرتودنر: ۴۲۶
آذرفرغ پسر فرخ زاد: شانزده	آستوت ایرت: ۴۲۶، ۵۰۲
آذرگتسب (موبد فیروز): شش، چهل و شش، ۵۸، ۵۷، ۴۷	اسدی طوسی (علی بن احمد): پنجاه و هفت
آراستی: ۴۲۵	اسفندیار: ۴۲۶، ۸۷۵
آرش تیرانداز: ۳۳۱	اسفندیارجی: پنجاه و هفت، ۸۰۲، ۸۰۹، ۸۱۹
آسموسن (ج. پ.): پنجاه و شش	۸۲۹، ۸۳۹، ۸۸۵، ۸۸۸
آموزگار (دکتر زاله): پنجاه و پنج، پنجاه و هفت	اسکندر مقدونی: یازده، پانزده
انوشکیه: ۴۵۲	آسموخوانونت: ۲۷۹
ابن النذیم: بیست و سه	آشت آورونت: ۳۵۰
ابن بلخی: چهارده	آشتی گفیه: ۴۵۲
آترت: ۱۳۸	آشک بیست و دوم: پانزده
آترط: ۴۲۶	آشوزدنگهه (پسر پور و ذاختی): ۳۱۰
آختیه: ۳۱۲	آشوزدنگهه (پسر سایور ذری): ۳۱۰
آرجاسپ: ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۰، ۵۰۱	آغریرت: ۴۲۶
آرداویراف: ۸۱۷، ۸۱۸	آغریرت: ۳۴۸، ۴۲۶، ۴۹۹
ایر دت قدری: ۴۲۶	آفراسیاب: ۱۵۱، ۳۰۵، ۳۴۸، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹
اردشیر بابکان: پانزده	۵۰۲
	آفرگ: ۷۴۸
	افلاطون: ۸۱۴
	ایاده (میرجا): پنجاه و پنج

آنکلساریا: پنجاه و یک	بورنوف (اوژن): پنجاه
اوخشیت ایت: ۴۱۸	بوزانی (آ.): پانزده
اوخشیت نیم: ۴۲۶	بویس (م.): پنجاه و شش
اورواخشیه: ۱۳۸، ۴۵۲	بهار (دکتر مهرداد): هفت، پنجاه و پنج، پنجاه و شش، پنجاه و هشت، ۶۵۷، ۶۸۰، ۸۰۷
آوروت اسپ (= لهراسپ): دوازده	بهنش (دکتر احمد): پنجاه و هفت
آوروت تر: ۴۲۶، ۶۷۴	بهنام (دکتر عیسی): چهل و یک
آوروساز: ۴۵۳	بیرونی (ابوریحان): دوازده، شانزده، پنجاه و پنج
اوزلی: ۶۶۴	بیلی (ه. و.): پانزده، پنجاه و یک، ۶۶۱
اوسبخش: ۵۰	
اوشتر: ۴۲۶	
اوشیدر: ۴۲۶	پااوزو: ۳۰۸
اوشیدرماه: ۴۲۶	پالبارو (آ.): پانزده
اومستد (ا. ت.): چهل و یک، چهل و دو	پنتیه: ۴۹۲
ایران شهر (ح. ک.): چهل و یک، چهل و دو	پشن: ۳۱۷، ۵۰۱
ایرانی (دینشاه): سی و هفت، چهل و دو	پشوتن: ۴۲۶
ایرج: ۴۲۶	پشوتن: ۴۲۶
ایست و استر: ۱۸۴، ۱۹۱، ۴۲۶	پورداد (استاد ابراهیم): چهار، هفت، پنجاه و یک تا پنجاه و چهار، پنجاه و شش تا پنجاه و هشت، ۱۷، ۳۰، ۴۷، ۴۹، ۵۸، ۸۰، ۸۶، ۱۴۶، ۱۹۴، ۳۱۹، ۴۸۵، ۶۵۳، ۶۵۸، ۸۵۸
ایسندواستر: ۴۲۶	پوروچیستا: ۸۵، ۸۶، ۶۲۴
	پوروچیستای هجرتشی سیتمانی: ۸۵
بار (ک.): پنجاه و یک، پنجاه و شش	پوروذاخشی: ۳۱۰
بارتولومه (ک.): پنجاه و یک، ۳۰، ۸۰	پورووشسپ: ۱۳۹، ۳۰۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۷۴
بد (دستورف. آ.): پنجاه و یک	پیتون: ۴۹۲
برتلس (ا. ا.): پنجاه و یک	
برسون (ب.): چهل و نه	
بستون: ۴۲۶	
بستویری: ۴۲۶	
بلاش یکم: پانزده	تاراپور والا (ای. ج. س.): سی و هشت، پنجاه و یک، ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۸۵
بلعمی (ابوعلی محمد بن محمد): چهارده	تاگور (رایبندرانات): پنجاه و دو
بندو: ۶۹	تاوادیا: پنجاه و یک
بنونست (امیل): چهل و پنج، پنجاه و یک، ۸۰۲	تتریاونت: ۳۱۷، ۳۵۱، ۵۰۱
بودا: سی و هفت	

۶۵۵، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۸، ۷۲۸، ۷۲۹،
۷۳۳، ۷۴۱، ۷۷۷، ۷۹۵، ۸۰۷، ۸۲۱، ۸۳۴،
۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۶، ۸۸۵
داربوش یکم: یازده، بیست
داشثانی: ۴۹۲
داعی الاسلام (محمد علی): پنجاه و هفت، ۶۶۵
درشینک: ۳۵۰
دستورداراب: چهل و نه، پنجاه
دوپرون (آنکتیل): هفده، چهل و نه، پنجاه، پنجاه
و پنج، پنجاه و شش، ۸۰۹، ۸۳۷
دوراکیت: ۳۱۰
دومزیل (ژ): چهل و یک، پنجاه و یک
دومناش (پ. ژ): چهل و دو
دوهارله: پنجاه و یک، ۸۵
دهابر (ا. ب. ل.): پنجاه و یک
دهخدا (علی اکبر): پنجاه و هفت
راشد محصل (محمد تقی): پنجاه و هفت
رایشلت (ه.): هیجده، پنجاه و یک
رضازاده شفق (دکتر صادق): چهل و دو
زبیده: ۸۴۲
زرتشت: سه، پنج، شش، نه، یازده تا چهارده،
بیست، بیست و شش، سی و سه، سی و شش تا
سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هفت،
چهل و نه، پنجاه و شش، ۸، ۱۲، ۲۵، ۲۶،
۲۸، ۳۱، ۴۱، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۸۰،
۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴،
۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۱،
۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۱۸۰،
۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۳۵

تدسکوز: دوازده
تراپتان: ۸۷۶
تفضلی (دکتر احمد): پنجاه و هفت، ۶۵۸
تنس: یازده
توس: ۳۰۷، ۳۰۸
توماسپ: ۴۲۶
تهمورث زیناوند: ۴۴۹، ۴۸۹
ترتوت: ۴۲۶، ۸۷۶
ترت: ۴۲۶، ۶۵۵، ۸۷۵، ۸۷۶
ترتی: ۴۲۶
جاماسپ: ۴۲۶
جاماسپ: ۷۱، ۸۵، ۸۶، ۱۵۶، ۳۰۹، ۴۲۶
جاماسپ هوگو: ۵۸، ۸۰
جکسن (آ. و. ویلیامز): هفده، چهل و دو، پنجاه و
یک، پنجاه و دو
جسم: پنجاه و شش، ۱۳۷، ۴۲۶، ۴۵۰، ۴۹۰،
۴۹۱، ۴۹۳، ۶۶۵ تا ۶۷۲، ۸۷۳
جمشید: ۱۳۷، ۳۰۲، ۳۴۶، ۴۲۶، ۴۵۰، ۴۷۳،
۴۷۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۶۶۹
جیم وینگهان: ۲۵
حمزه اصفهانی: ۸۷۶
خسرو (= کیخسرو): ۴۲۶
خشیارشا: بیست، ۶۵۵
خورشید چهر: ۴۲۶
دارای دارابان: چهارده
دارستتر (ج.): هفده، پنجاه، پنجاه و شش، ۱۴۶،

سپیتمان: ۱۳۶، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۵۳، ۳۸۲، ۳۸۷،
۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۷۲

سپیتمان زرتشت: ۵۷، ۷۹، ۱۷۳ تا ۱۷۵، ۲۲۲،
۲۳۹، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۸۷،
۲۹۳، ۳۳۲ تا ۳۳۷، ۳۴۰ تا ۳۴۲، ۳۵۳،
۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۵،
۴۳۱، ۴۴۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۸۶،
۴۹۵، ۴۹۶، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۹،
۶۷۴ تا ۶۷۸، ۶۷۸ تا ۶۸۱، ۶۸۳ تا ۶۸۵، ۶۸۶،
۶۹۹، ۷۰۹ تا ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۳۷ تا ۷۴۰،
۷۶۳، ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۱،
۷۹۶، ۸۱۰، ۸۱۴، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۶۳، ۸۶۴،
۸۶۷، ۸۸۵

سپیتور: ۹۳

سپینج اوروشك: ۳۵۱

ستاری (جلال): پنجاه و پنج

سرکاراتی (دکتر بهمن): چهل و پنج

شروئت فیدری: ۴۲۶

سمیت (م.): پنجاه و یک

شناویندك: ۴۹۲

سنجانا: ۲۰

سنگهوك: ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۵۱

سوشانت: ۱۹۲، ۲۳۲، ۴۲۷، ۴۸۷، ۵۰۱، ۵۰۲،
۵۲۴، ۸۶۳

سوشیوس: ۸۳۷

سولون: ۸۰۹

سیاوخش: ۴۲۶

سیاوش: ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۲۶، ۴۹۹

شاپوردوم: پانزده

شاردن (ژان): پانزده

۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۱ تا ۲۷۳، ۲۷۶ تا
۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۵،
۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۸۲،
۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۰۵ تا ۴۰۷، ۴۰۹،
۴۱۴، ۴۱۸، ۴۲۵ تا ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۳۸،
۴۳۹ تا ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۱ تا
۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۹۱، ۴۹۴ تا ۵۰۱،
۵۰۹، ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۸،
۵۶۸، ۵۷۹، ۶۰۲، ۶۲۲، ۶۳۶، ۶۵۰، ۶۵۳،
۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۳، ۶۷۴، ۷۰۷،
۷۰۸، ۷۱۹، ۷۲۳، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۳۱ تا
۷۳۵، ۷۳۸، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۵۳، ۷۷۱، ۷۷۴،
۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۳، ۷۸۶، ۷۸۹، ۸۰۱، ۸۰۳،
۸۱۷، ۸۲۵، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۵ تا ۸۴۸، ۸۵۷،
۸۵۸، ۸۶۱ تا ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۴، ۸۷۵،
۸۸۸

زرتشت سپیتمان: ۱۲، ۷۹، ۸۵، ۱۰۷، ۱۱۱،

۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۸۴،

۱۸۷، ۱۹۱، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۸۴، ۳۱۹، ۵۰۵،

۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۷، ۵۹۰، ۸۵۸

زریز: ۳۱۸، ۳۱۹، ۴۲۶

زو: ۴۲۶

زیری ویری: ۴۲۶

زین گاو: ۵۰۲

سام: ۱۳۸

سام گرشاشپ: ۴۱۸

سایورژدري: ۴۱۸

سایورژدري: ۳۱۰

سپینتا (عبدالحسین): سی و هفت

سپیتودات: ۳۱۰

کَواژشَمَن: ۴۲۶	شیگل (ف.): هیجده، پنجاه و یک
کوریلویج (ای.): پنجاه و یک	شینون (ژ. د): ۷۵۳
کوباجی (ج. ک.): پنجاه و پنج	صفا (دکتر ذبیح الله): دوازده، ۶۵۴
کوی اوسَدَن: ۴۲۶	طهاسب: ۴۲۶
کوی سیاوژشَن: ۴۲۶	
کوی گَوَات: ۴۲۶	
کوی ویشناسَب: یازده، دوازده، ۴۲۶	عبدیان (محمود): شش
کوی هوشَرَو: ۴۲۶	عقیقی (دکتر رحیم): ۸۱۸
کی آژش: ۴۹۸	
کی آیتوه: ۴۹۸	فانی (کامران): پنجاه و شش
کی بیارژش: ۴۹۸	فردوسی (ابوالقاسم): پنجاه و هفت، ۵۸، ۸۱۸
کی پشین: ۴۹۸	فرشستر: ۹، ۷۱، ۸۰، ۸۵، ۱۵۶، ۲۶۱، ۴۲۶
کیخسرو: ۳۰۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۲۶، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۹، ۵۰۲، ۶۰۶	فرشستر هوگو: ۵۸، ۸۰
کی سیاوش: ۴۹۸	قزنی: ۴۲۶
کیقباد: ۴۲۶، ۴۹۸	فروزانفر (بدیع الزمان): ۴۸
کی کاوس: ۴۲۶	فره وشی (دکتر بهرام): پنجاه و پنج، پنجاه و هفت، ۶۵۳، ۶۵۸
کی گشتاسب: ۴۲۶	فریدون: ۱۳۷، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۴۷، ۴۲۶، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۷۴، ۴۹۱، ۵۰۲
کی گشتاسب: یازده، ۵۷، ۸۰، ۸۵، ۱۵۶، ۱۸۴، ۱۹۱، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۵۰، ۴۵۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۰۰ تا ۵۰۲	فریمان (آ. آ.): پنجاه و یک
گرچی (مرتضی): پنجاه و چهار	کانگا (ک. ا.): پنجاه و یک، ۴۹
گرزُم: ۴۲۶	کاوس (= کاووس): ۴۲۶
گرسبوز: ۴۹۹	کَر: ۳۱۰
گرشاسب: ۴۲۶	کیرساشَب: ۴۲۶
گرشاسب: ۱۳۸، ۴۵۲، ۴۹۱، ۴۹۲، ۶۶۱	کیرسانی: ۱۴۱
گرشاسب نریمان: ۱۳۸، ۳۰۴، ۴۹۱	کریستن سن (آ.): دوازده، سیزده، پنجاه و یک، پنجاه و هفت، ۶۵۴، ۸۴۲
گرشویج (ج.): پنجاه و یک	کشاووز (کریم): چهل و پنج
گرگانی (فخرالدین اسعد): ۱۵۸	کلکر (ی. ف.): پنجاه
گیرَهَم: ۲۶	

قنوش چیتر: ۴۲۶	گریمال (پس): پنجاه و هفت
مور (ج. ف.): چهل و سه	گشتاسب: چهارده، ۴۲۶
مورگشتیرن (گ.): پنجاه و یک	گشتاسب: ۸، ۳۱۵، ۴۷۹
مولوی (جلال الدین محمد): ۴۸	گشتاسب کیانی: یازده
میلز (ل. ه.): شش، چهل و چهار، چهل و شش، ۸۵	گلدنر (ك.): هیجده، سی و سه، پنجاه و یک
میه (آ.): شش، دوازده، سی و سه، پنجاه	گونم: ۴۰۸
نجم آبادی (دکتر سیف الله): پنجاه و شش	گورگشتاسب: ۷۲۴
نخست اندیش (= گیوهرت): ۵۶۳	گیرشمن (ر.): پانزده
نریوسنگ پسر دهاول: پنجاه	گیوهرت: ۱۵۹، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۵۶، ۴۲۳، ۴۲۷، ۵۶۳، ۵۶۸، ۵۹۰
نسنوز: ۴۲۶	گیه (= گیوهرت): ۲۶۰، ۴۲۳، ۴۶۸
نفیسی (سعید): پنجاه و پنج	لهراسپ: دوازده، ۳۱۷
نوذز: ۳۱۱، ۴۲۶	مأمون: شانزده
نیبرگ (ه. س.): پنج، پانزده، سی و سه، پنجاه و یک، پنجاه و شش، ۸۰، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۸۵۵	مَدَن: پنجاه و شش
نیویک: ۴۹۲	مَدی (رستم حیوانجی جمشید): چهل و نه، پنجاه و یک، ۶۵۷
واریدگنا: ۳۵۱	مَدیوماه: ۷۴۸
وحیدی (دکتر حسین): ۵۸	مَدیوماه (= مَدیوماه سپینمان): ۴۲۵
وَر: ۳۱	مَدیوماه سپینمان: ۸۱
وَرشو: ۴۹۲	مسعودی (ابوالحسن علی): شانزده
وست (ا. و.): پنجاه و یک	مسکوب (شاهرخ): پنجاه و هفت
ولف (ف.): ۶۳۵	مسیح: پنجاه و پنج، پنجاه و شش
وَلَدَرَمینش: ۳۱۸	معین (دکتر محمد): پانزده، پنجاه و چهار، پنجاه و هفت، ۶۵۹
وَنگهر فِذری: ۴۲۶	معین (دکتر مهدخت): پنجاه و هفت
وهمن (فریدون): پنجاه و شش	مُقَدَم (م.): چهل و چهار
ویشپ تور ویری: ۴۲۶، ۵۰۲	مُقَدَم (دکتر محمد): پنجاه و شش
ویشپ تور و آشتی: ۳۵۰	مینان: پنجاه و یک، پنجاه و دو
ویستوروز: ۳۱۱	منوجهر: ۴۲۶

ویشناسپ: (= پدر داریوش یکم): یازده، دوازده	۴۷۳، ۴۸۹
ویلبر (دونالد ن.): چهل و دو	هوشیدن: ۴۲۶
ویلسن: ۸۸۸	هوشیدریامی: ۴۲۶
ویونگهوت: ۴۲۶	هوشیدرمه: ۴۲۶
	هوشینگ: ۴۲۶
هاید (توماس): چهل و نه	هوک: پنجاه و یک، پنجاه و دو
هرتل (ه.): پنجاه و یک	هومباخ (ه.): پنجاه و یک
هرمز دیار (داراب): هفده	هومز: پنجاه و پنج
هرودوت: پنجاه و هشت، ۸۲۰	هوم یگ: ۳۱۸
همای: ۳۵۱	هوزوی: ۴۲۶، ۴۶۴
هینگ (و. ب.): پنجاه و یک، پنجاه و شش،	هیناسپ: ۴۵۲، ۴۹۲
۶۵۷	هیناسپ زَرین تاج: ۴۹۲
هوتوسا: ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۲۶، ۳۵۰	یوایش: ۳۱۱، ۴۲۶
هور چیتز: ۴۲۶	یوست قزبان: ۴۲۶
هوشنگ: ۴۲۶	یونکر (ه.): پنجاه و یک
هوشنگ پیشدادی: ۳۰۱، ۳۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹	ییم: ۴۲۶

۴. تیره‌ها، دینها، قومها، سازمانها، نهادها

ایرانی/ ایرانیان: سه، چهار، شانزده، هفده، نوزده، بیست، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هشت، پنجاه و یک، ۱۵۱، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۱ تا ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۵ تا ۴۹۸، ۵۶۳، ۶۵۴ تا ۶۵۷، ۶۶۴، ۷۵۳، ۸۵۹، ۸۷۰، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۰، آیریاو (خاندان...): ۴۲۶	آریایی: دوازده، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک، چهل و سه، چهل و پنج، چهل و هفت، ۶۵۵، ۸۴۳، ۸۵۵ آلمانی: پنجاه تا پنجاه و دو آمریکایی: چهل و دو، پنجاه و یک، پنجاه و دو آدیگ: ۸۴۲ اروپایی: چهار، هفده، چهل و دو، ۵۸ آسی تین (خاندان...): ۳۱۰ اسلام: شانزده، پنجاه و چهار، ۵۸۵ اشکانی/ اشکانیان: پانزده، ۶۵۴ امیرکبیر (انتشارات...): پنجاه و چهار انستیتوی خاورشناسی شوروی: پنجاه و هفت انگلیسی: شش، چهل و نه، پنجاه و یک اهورایی (دین...): ۴۲۸، ۵۰۱، ۵۳۳، ۶۹۸، ۸۶۲ اهورایی (کیش...): ۶۱۰ اهورایی کیش: ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۹۷، ۴۰۶، ۴۲۴، ۴۵۳، ۴۵۷، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹ اهوره (دین...): ۴۲۴، ۶۶۵ ایرانویج (انجمن...): پنجاه و شش
ایرانی/ ایرانیان: سه، چهار، شانزده، هفده، نوزده، بیست، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هشت، پنجاه و یک، ۱۵۱، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۱ تا ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۵ تا ۴۹۸، ۵۶۳، ۶۵۴ تا ۶۵۷، ۶۶۴، ۷۵۳، ۸۵۹، ۸۷۰، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۰، آیریاو (خاندان...): ۴۲۶	
بادلیان (کتابخانه...): چهل و نه بت پرستان: ۷۵۳ برهمنان: چهل و سه بنیاد شاهنامه فردوسی: پنجاه و هفت به‌دین/ به‌دینان: ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷	
پارسیها/ پارسیان (= قوم پارسی): دوازده، ۸۲۰ پارسی/ پارسیان (= زرتشتیان مقیم هند): چهار، هفده، چهل و نه تا پنجاه و دو، ۵۸، ۷۱۷، ۷۷۱، ۸۱۸، ۸۸۵	
تاتاران: ۶۶۴ تور/ تورانی/ تورانیان: بیست و شش، ۵۶، ۱۵۱، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۴۸، ۴۲۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۹۵	

۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۵۶، ۷۱۴،

۷۷۱، ۸۷۸

زرتشتی (دین...): نه، دوازده، پانزده، چهل و

هفت، چهل و نه، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷،

۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۳، ۳۹۱، ۵۴۹، ۵۵۵،

۵۸۲، ۶۱۱، ۶۵۶، ۶۵۷، ۸۶۶

زرتشتی (روحانیت...): ۶۵۵

زرتشتیان ایران: هفده

زردشتی (دین...): چهل و پنج، چهل و شش

ساسانی/ساسانیان: سه، پانزده، شانزده، بیست و

سه، ۶۶۴

سالتیکف شچدرین (کتابخانه همگانی...):

هیجده

سامی (اقوام...): ۶۵۵

سایینی (قوم...): ۴۲۷

سپیتمانی (خاندان...): ۵۷، ۸۵

سوئدی: پنج

سیریم (قوم...): ۴۲۷

شانتی نیکیتان (دانشگاه...): پنجاه و دو

فرانسوی: شش، چهل و یک، چهل و نه، پنجاه تا

پنجاه و دو

قریان (خاندان...): ۵۶، ۳۱۱، ۴۲۶

کیت‌ها: ۳۳۰

کتابخانه شاهي پاریس: چهل و نه

کتابخانه ملی پاریس: چهل و نه

گرسنرها: ۴۱۳

گیانیان: ۴۹۸

۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۲

تهران (دانشگاه...): چهار، پنجاه و دو

خشتاوی‌ها: ۴۱۳

خیون/خیونها (قبیله...): بیست و شش، ۳۵۰،

۵۰۱

داد دیوستیز زرتشتی: ۷۰۸

داد دیوستیز مزدا: ۷۰۸

داد زرتشتی: ۵۹۵، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۶

دانو (قبیله...): ۳۱۰، ۴۱۳

دانی (خاندان...): ۴۹۲

داهی (قوم...): ۴۲۷

دیو پرست/دیو پرستان: ۲۶۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۷،

۳۱۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۹۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۵۰۱،

۶۳۸، ۷۳۶، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۵۱، ۷۵۲، ۸۵۷،

۸۷۴، ۸۷۳

دیوستیز: ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۶، ۲۶۰،

۲۹۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۵۶،

۵۴۳، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳،

۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹

دیو پرستان: ۲۳

زرتشت (دین...): چهل و دو، چهل و چهار،

۳۴۳، ۴۲۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۶۶۵

زرتشتی / زرتشتیان (= پیروان دین زرتشتی): سه،

یازده، چهارده، پانزده، هفده، هیجده، سی و

شش، چهل و دو، ۸۰، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۳۷،

۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۲،

۲۵۶، ۴۲۴، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۵۵، ۵۷۶،

۵۸۱ تا ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱،

مَزْدَکِیَسَنّا (دین...): پنج، هیجده، چهل و پنج، چهل و شش، پنجاه و یک
مسلمانان: ۷۵۳

مسیحی (خداشناسی...): چهل و چهار

مسیحی (دین...): ۵۸۵

مسیحیان: ۷۵۳

مُغان (شریعت...): چهارده

مُغان (طایفه...): چهارده، ۶۵۳، ۶۵۷

مُغان باختری: ۶۵۳

مُغان مادی: ۶۵۳، ۶۵۷

مَگَکُون: ۲۹، ۸۰، ۶۰۲

مَگَکَ: ۱۳، ۵۷، ۸۰، ۸۶، ۳۵۰

مهرآیینی: ۲۵

نوذَر (خاندانی...): ۴۲۶

نوذَریان (خاندانی...): ۳۱۵، ۴۷۷، ۴۷۸

ویسه (خاندانی...): ۳۰۷

هَچَتَشَبی (خاندانی): ۵۷، ۸۵

هخامنشیان: دوازده تا چهارده

هندو: بیست و یک، سی و هشت، سی و نه، چهل و سه، چهل و پنج، چهل و شش، چهل و هفت،
۸۱۴

هندو ایرانی (اقوام...): چهل و پنج، ۶۵۵، ۶۵۷،
۷۲۹، ۸۸۵

هندی: چهل و سه، چهل و چهار، ۶۶۴

هندی: (قبایلی...): نوزده

هُوگَکَ (خاندانی...): ۴۲۶

هُوَوَ (خاندانی...): ۴۲۶

هُوَوَها: ۳۱۵

گاچوها: ۸۴۲

مادها (= قوم ماد): ۸۲۰

مَزدا (دین...): چهل و دو، ۴۲۵، ۶۸۲، ۶۸۵،

۶۸۶، ۷۷۱، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۶، ۸۰۷

مَزداپرست/مَزداپرستان: سه، نه، یازده، شانزده،

هفده، بیست و سه، چهل و هفت، ۹۱، ۱۰۱،

۱۱۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۱،

۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۱۵، ۳۶۹،

۳۸۲، ۴۳۰، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۵۰،

۵۵۵، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۵۹۵،

۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱،

۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۷، ۶۷۹، ۶۸۰،

۶۹۸، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۷،

۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۱،

۷۳۴، ۷۳۶، ۷۴۱، ۷۴۵ تا ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۴،

۷۶۲، ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۰، ۸۰۷،

۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۹، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۳۵،

۸۳۷، ۸۳۸، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۷، ۸۶۲، ۸۶۳،

۸۶۵، ۸۶۷

مَزداپرستی (دین...): سی و شش، چهل و پنج،

چهل و هفت، ۲۴، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰،

۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸،

۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۸۴، ۳۳۵،

۳۳۶، ۳۵۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴،

۴۲۶، ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۲۹، ۵۳۵،

۵۳۷، ۵۴۱ تا ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۸۲، ۵۹۲،

۵۹۳، ۵۹۵، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۶، ۶۳۱، ۶۳۵ تا

۶۳۷، ۶۵۵، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۷۴، ۸۶۵

مَزداپی (دین...): ۴۶۱

یهودی (دین...): ۵

یونانی / یونانیان: ۶۶۴ ، ۶۵۸

یهودی (خداشناسی...): چهل و چهار

۵. زبان، ادبیات، خط، کتاب، بخشهای کتاب، مجله، نشریه

- آبان نیایش: ۶۰۱
 آبان یشت: پنجاه و پنج، ۲۴۶، ۲۹۷، ۴۰۶، ۶۰۱، ۷۴۴، ۸۸۱
 آب زور نیایش: ۶۰۱
 آتش بهرام نیایش: پنجاه و پنج، ۶۰۵، ۶۳۰، ۶۳۴
 آثار الباقیه عن القرون الخالیه (ابوریحان بیرونی): دوازده، پنجاه و پنج
 آرامی (خط...): سیزده
 آریایی (اساطیر کهن...): ۶۵۵
 آفرینندگان دهمان: پنجاه و شش، ۲۳۸، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۷
 آفرینگان زینتین: ۶۴۹
 آفرینگان گاهان: ۶۴۱
 آفرینگان گهنبار: ۵۰۹، ۶۴۳، ۶۵۰
 آلمانی (زبان...): پنجاه
 آم دبیره: بیست و سه
 آیینها و افسانه های ایران و چین باستان (ج. ک. کویاجی): پنجاه و پنج
 آثار توش آشاث چیست هجا...: ۹۱، ۹۳، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۵۳، ۴۸۷، ۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۶۷، ۵۸۴، ۵۹۳، ۵۹۸
 ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹
 اخلاق ایران باستان (دینشاه ایرانی): سی و هفت
 ادبیات مزدیسنا (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و دو
 آرت (آشی) یشت: پنجاه و پنج، ۳۱۴، ۶۴۷، ۸۶۲
 آرداویراف نامه: چهارده، پنجاه و پنج، ۶۵۶، ۶۸۰
 آرداویراف نامه (ترجمه دکتر مهرداد بهار): ۶۸۰، ۸۰۷
 آرداویراف نامه (ترجمه دکتر رحیم عقیقی): ۸۱۸
 آردو یسوربانو نیایش: ۶۰۱
 آردیبهشت یشت: ۲۸۷، ۷۳۷، ۸۸۶
 آزرینگاه: ۶۱۷
 اساس فلسفه اخلاقی دین زرتشت (ج. ک. ایران شهر): چهل و دو
 آشنایشت: پنجاه و پنج، ۴۸۱
 آشتودگاه: بیست و شش، سی و چهار، ۳۷، ۲۶۵، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۱، ۶۱۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲
 آشیم و هو...: ۹۱ تا ۹۴، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۲
 تا...: ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۶ تا ۲۵۸، ۲۶۷،
۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۲۲،
۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۴،
۴۲۴، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۲،
۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹،
۵۲۰، ۵۲۴، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۶۷، ۵۷۱،
۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۲ تا ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰ تا
۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۷ تا ۶۰۹،
۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴،
۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۱ تا ۶۴۳، ۶۴۷،
۶۴۹، ۷۵۴، ۷۷۳، ۸۵۴، ۸۶۷، ۸۷۴

آشیم و هو و هیشتم آستی: ۱۷۸

آشه و هیشتم (= آشیم و هو...): ۵۲۰، ۵۲۴

آشه‌نگاه: ۵۸۳، ۶۲۵

الفهرست (ابن ندیم): بیست و سه

آناهیتا (پنجاه گفتار از استاد پورداود): پنجاه و

چهار

اوپانیشاد: چهل و سه

اورمزد و اهریمن (ج. دارمستتر): ۸۶۲، ۸۷۹،

۸۸۲

اوستا: سه تا هفت، نه، دوازده، تا هیجده، بیست،

بیست و سه، بیست و چهار، سی و سه، سی و

چهار، سی و شش، چهل و دو، چهل و چهار تا

چهل و هفت، چهل و نه، پنجاه تا پنجاه و دو،

پنجاه و چهار، ۱، ۱۳۷، ۲۳۰، ۳۹۵، ۴۴۷،

۴۹۵، ۵۰۹، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۹، ۶۳۵، ۶۵۴ تا

۶۵۶، ۶۵۸، ۷۸۳، ۸۱۷، ۸۵۸، ۸۷۵، ۸۷۶

اوستا (ترجمه سنسکرت...): پنجاه

اوستا (دست نویسه‌های...): چهل و نه، ۲۶۸

اوستا (زبان...): شش، بیست، پنجاه، ۵۸۲،

۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۳ تا ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱،

۶۰۲، ۶۰۵ تا ۶۰۷

اوستا (گزارش بهلوی...): ۵۲۰

اوستاشناسی (دانش...): چهار، پنج، هفت،

هفده، پنجاه، پنجاه و یک

اوستا، کهن‌ترین نوشته ایرانیان: چهار

اوستا، نامه میثوی آیین زرتشت: ۶۵۳

اوستای روزگار ساسانیان: پانزده، ۶۵۴

اوستای کنونی: پانزده و شانزده

اوستای کوچک: سی و شش

اوستای کهن: پانزده، شانزده، ۵۰۹

اوستای نو: چهار، پنج، دوازده، چهل و پنج، چهل و

شش، ۱۸، ۱۹، ۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۷

اوستایی (ادبیات...): شانزده، پنجاه و یک

اوستایی (الفبای...): نه، بیست و سه

اوستایی (پژوهشهای...): هیجده

اوستایی (خط...): نه، پانزده، شانزده

اوستایی (ریشه فعلهای...): ۶۵۴

اوستایی (زبان...): شش، نه، نوزده، بیست تا

بیست و دو، بیست و چهار تا بیست و شش،

سی و هشت، پنجاه، پنجاه و یک، ۸، ۱۸،

۱۹، ۵۸، ۱۷۳، ۴۲۶، ۶۳۶، ۶۵۷، ۶۶۱،

۷۸۴، ۷۸۹

اوستایی (نوشتارهای...): پنج، ۶۵۴

اوشنا آشتی اوشنا آهمایی: ۱۷۸

آوگمَدَیجا: پنجاه و پنج، ۷۱۸

آوینروترنگاه: ۶۲۱

آهمایی رَنُشَجَه...: ۲۲۸، ۲۵۴، ۲۸۰، ۲۸۵،

۲۹۲، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۵۱،

۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۵،

۴۷۹، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷

آهونودگاه: سی و سه، سی و چهار، ۵، ۱۱، ۵۲۰،

بُندِهَشَن: یازده، چهارده، پنجاه و پنج، ۴۰۶، ۴۱۸،
۵۰۲، ۶۵۶، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۲۷، ۷۲۹، ۸۰۵،
۸۱۴، ۸۴۳، ۸۴۹، ۸۷۱، ۸۷۷، ۸۸۰، ۸۸۲
بهرام یشت: پنجاه و پنج، ۳۱۴، ۴۳۱

پارسی باستان (زبانی...): دوازده، بیست، بیست و
دو، پنجاه و یک

پارسی میانه (ادبیات...): پنج، ۶۵۶

پارسی میانه (زبانی...): بیست و سه، سی و سه

پارسی میانه (متنهای...): یازده

پازَند (زبانی...): شش، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۹،
۵۹۳ تا ۵۹۵، ۵۹۷ تا ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵
تا ۶۰۷

پازَند (متنهای...): بیست و سه

پژوهشهای زرتشتی (آ. و. و. جکسن): چهل و دو
پژوهشی در اساطیر ایران (دکتر مهرداد بهار):

پنجاه و شش، ۶۵۷، ۶۸۰، ۸۰۷

پنج گاه: ۶۰۹

پنج نیایش: ۷۸۹

پوراندخت نامه (استاد پروداد): پنجاه و چهار

پهلوی (ادبیات...): شانزده

پهلوی (خط...): پانزده، شانزده

پهلوی (دست‌نویسهای...): چهل و نه

پهلوی (زبانی...): شش، شانزده، بیست و سه، سی
و سه، چهل و هفت، پنجاه، پنجاه و هفت،

۵۷۹، ۸۵۸

پهلوی (کتابهای...): چهارده، ۶۵۶

پهلوی (گزارش اوستا به زبان...): هیجده، پنجاه،
۲۷، ۵۸

پهلوی (متنهای...): هیجده

پیام نوین (ماهنامه...): پنجاه و چهار

۵۷۲، ۶۴۲، ۶۴۱، ۶۱۳، ۵۷۵، ۵۵۳، ۵۲۴
آهونَوَر (= آهونَ ویرَته): ۱۱، ۵۷۹
آهونَ ویرَته: ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۷۱،
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۲۵،
۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۷، ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۷۲،
۴۸۲، ۵۰۰، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۴۳، ۵۴۹، ۵۵۳،
۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۷، ۶۵۰، ۷۸۹، ۷۹۱ تا ۷۹۳،
۸۴۲، ۸۴۳، ۸۵۴، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۸

آیه زَته...: ۲۲۲ تا ۲۲۸

ایران (دونالدن، ویلر): چهل و دو

ایران از آغاز تا اسلام (ر. گیرشمن): پانزده، نوزده

ایران از نظر خاورشناسان: چهل و دو تا چهل و
چهار

ایران باستان (م. موله): پنجاه و پنج

ایران کوده (مجموعه...): چهل و چهار، پنجاه و
شش

ایرانویج (دکتر بهرام فره‌وشی): پنجاه و پنج

ایرانی (خطهای...): بیست و سه

ایرانی (زبانهای...): نه، چهل و نه

ایرانی (فرهنگ...): چهل و هشت

ایرانی (فرهنگنامه...): پنجاه و چهار

ایرانی (متنهای...): چهل و نه

ایرانی کهن (زبانی...): بیست، بیست و یک

ایزَتَمَن ایشَته (نماز...): ۲۱۵، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷،
۲۸۸، ۲۹۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۷۹۳

ایلپاد (هومر): پنجاه و پنج

باستان‌شناسی (دانش...): هفده

برهان قاطع (محمدحسین بن خلف تبریزی):

پنجاه و پنج

بغاف یشت: ۱۷۳

پیشدادیان و کیانیان (استاد پورداود / نشریه
انجمن فرهنگ ایران باستان): ۶۵۸
پیشگفتار بر گزارش وندیداد (ج. دارمستتر): ۷۱۷
پیوست یشتها: ۵۰۹

تاریخ (هرودوت/ کتاب هفتم): ۸۲۰
تاریخ ادیان (ج. ف. مور): چهل و سه
تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده
هجدهم (گروهی از تاریخ نگاران شوروی):
چهل و پنج
تحول قانون ایرانی (ر. ج. ج. مُدی): ۶۵۷
ترجمه و تکمیل تاریخ طبری (ابوعلی محمد
بلمعی): چهارده
تمدن ایرانی (چند تن از خاورشناسان): چهل و
یک، چهل و دو، چهل و پنج
تیرتشت: پنجاه و شش، ۳۱۴، ۳۲۹، ۸۸۸

چشم اندازهای اسطوره (میرچا الیاده): پنجاه و
پنج

خرداد یشت: پنجاه و شش، ۲۹۳، ۷۷۳، ۸۴۳
خُرده اوستا: پانزده، شانزده، سی و شش، چهل و
هفت، پنجاه و شش، ۵۰۹، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۷۷،
۶۳۶، ۶۵۶
خُشْتَرِم آهوزَه یی: ۱۷۵
خورشید نیایش: پنجاه و هشت، ۵۸۹، ۵۹۷ تا
۶۰۳، ۶۰۵ تا ۷۰۶، ۶۱۱، ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۲۴،
۶۲۷، ۶۴۲، ۶۴۷
خورشید یشت: پنجاه و شش، ۳۲۳، ۵۹۳

دادِ دوردازنده دیو: ۶۵۴
دادِ دیوسنیز: ۲۶۲، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۶
داستان جم (=فر ۲۰، وندیداد): ۶۵۵، ۶۵۳
داستانِ جم (ترجمه دکتر محمد مقدم): پنجاه و
شش
دانا و مینوی خرد: پنجاه و شش، ۶۷۵، ۶۸۶،
۷۳۹، ۸۲۱
در روشنی تاریخ (و. ب. هنینگ): یازده
ذرواسپ یشت: ۳۴۵
دریگوئی و اشنارم: ۱۷۵
دزد اشنگهو: ۱۷۵
دیانت زرتشتی (آسموسن، باره بویس): پنجاه و
شش
دین ایرانی بر پایه متنهاي مهم یونانی (ا.
بنونیست): چهل و پنج، ۸۰۲
دین پارسی (ویلسن): ۸۸۸
دین دبیره: سه، نه، پانزده، بیست و سه، بیست و
چهار، بیست و شش
دین دبیری (= دین دبیره): پانزده، بیست و سه
دینکرت: چهارده، پانزده، شانزده، چهل و دو، ۲۰،
۵۰۹
دینکرت (چاپ سنجانا): ۲۰
دینکرد (= دینکرت): پنجاه و شش، ۶۵۶
دینهای ایران باستان (ه. س. نیبرگ): شش،
پنجاه و شش، ۸۰، ۸۵۶
دین یشت: ۴۶۱، ۵۰۹
رام یشت: پنجاه و شش، ۴۴۷، ۵۰۹
راهنمای کتاب (مجله...): پنجاه و چهار، ۶۵۳
رَبِئُونِگَاه: ۶۱۳
رَئِن یشت: ۳۹۷

سابقهٔ زبانهای ایرانی در دوران پیش از تاریخ
(ک. بازنویسمه): پنجاه و یک

سال شمار زندگی پورداود: پنجاه و چهار

سپنتمه گاه: سی و چهار، ۶۱، ۱۷۰، ۲۶۱، ۵۲۱،
۵۲۵، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۱۴، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲

سپنتمه هات: ۱۷۰

شَکوتِ سَنتیه: ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۳۴،
۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۸۳، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۴۲،

۵۴۹، ۵۷۳، ۶۰۱

سرود بنیاد دین زرتشت (م. مقدم): چهل و چهار

سروش باژ: پنجاه و پنج، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۴، ۷۷۳

سروش درون: ۱۰۷

سروش یش: پنجاه و شش

سروش یش سَرشَب: ۲۲۱، ۳۹۵

سروش یش هادخت: ۳۸۹، ۵۰۹

سکایی (زبان...): نوزده

سنسکریت (زبان...): بیست و یک، بیست و دو،

سی و سه، سی و چهار، چهل و نه، پنجاه،

۵۸۹، ۸۸۵

سومری (الواج...): سیزده

سه سخنرانی دریاب گاهان (آ. میه): شش

سی روزهٔ بزرگ: ۶۳۱، ۶۳۳

سی روزهٔ کوچک: ۶۲۹

شاهنامه (ابوالقاسم فردوسی): پنجاه و هفت، ۹،

۴۲۶، ۵۸

شاهنامه (چاپ انستیتوی خاورشناسی شوروی):

پنجاه و هفت

شاهنامه شناسی ۱ (بنیاد شاهنامهٔ فردوسی):

پنجاه و هفت

شایست نشایست: ۱۵۱، ۶۵۶

روایات بزرگ: پنجاه و شش، ۶۸۸، ۷۰۹، ۷۱۶،

۷۶۴، ۸۱۷، ۸۲۶

روایات داراب هَرَمَزْدیاز: هفده

روایات کهن: پنجاه و شش، ۷۴۲، ۸۲۶، ۸۵۸،

۸۸۰، ۸۷۹، ۸۶۷

روایت (کتابهای...): هفده

روضه الصفا (میرخواند): ۸۴۹

رومی (نوشته های...): چهل و نه

ریگ ودا: چهل و پنج، پنجاه و شش، ۸۴۳، ۸۷۶،

۸۸۵، ۸۷۷

ریگ وید: چهل و شش

زامیادیش: پنجاه و شش، ۴۸۵، ۸۵۰

زبانهای اوستایی و پارسی باستان (ک. بازنویسمه):

پنجاه و یک

زرتشت سیاستمدار یا جادوگر (و. ب. هنینگ):

یازده، پنجاه و شش، ۶۵۸

زرتشتی (کتابهای دینی...): چهل و هفت

زند/زند اوستا (= گزارش پهلوی اوستا): پانزده،

پنجاه

زند اوستا (آنکتیل دوپرون): چهل و نه، پنجاه،

پنجاه و شش، ۸۲۶

زند اوستا (ج. دارمستتر): پنجاه

زیرنویس بر گزارش وندیداد (ج. دارمستتر):

۷۲۶، ۷۳۰ تا ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۲،

۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۳ تا ۷۵۵، ۷۶۲، ۷۶۸ تا

۷۷۰، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۸۹، ۷۹۱،

۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۵ تا ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۴، ۸۱۷،

۸۱۹، ۸۳۳، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۹،

تا ۸۵۱، ۸۵۶، ۸۷۰

شیونستم: ۱۷۵
شیونستم آنگهوش مردایی: ۱۷۴

صد ذر: ۶۹۹، ۷۰۹، ۷۱۷، ۸۰۷، ۸۱۴، ۸۲۶،
۸۴۹، ۸۵۸

کارنامه هشتاد سال زندگی (ج. دوستخواه):
پنجاه و چهار
کلیات شمس (تصحیح ب. فروزانفر): ۴۸
کیان یشت (= زامیادیشت): ۴۸۵

عبری (زبان...): ۵۸۵

عربی (زبان...): پنجاه و چهار
عربی (نوشته های...): چهل و نه
علمای اسلام (رساله...): ۸۴۳

گاتاها: چهل و شش

گاتاها: شش، سی و سه، چهل و شش، پنجاه و
هفت، پنجاه و هشت
گاتاها (گزارش استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و
هفت

فارسانامه (ابن بلخی): چهارده

فارسی (دست نویسه های...): چهل و نه
فارسی (زبان...): چهار، شش، بیست و یک،
بیست و چهار تا بیست و شش، پنجاه و چهار،
۱۹۷، ۴۲۶، ۵۸۵، ۶۵۳، ۶۵۴، ۸۰۱، ۸۵۸

گاتاها، سرودهای زرتشت (ترجمه موبد ف.
آذرگشسب): شش، چهل و شش
گاتاها: چهل و دو، چهل و چهار، چهل و پنج،
پنجاه و هفت
گاسان (= گاهان): سی و چهار

فرستویه...: ۹۲

فرورانه...: ۹۱، ۷۷۳

فروردین یشت: پنجاه و هفت، ۴۰۵، ۴۸۸، ۶۴۲،
۸۷۶

گاهان: سه، پنج، شش، یازده تا پانزده، شانزده،
بیست، بیست و شش، سی و سه تا سی و
هشت، چهل و چهار تا چهل و هفت، پنجاه،
پنجاه و هفت، ۳، ۱۱، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۴۹،
۵۲، ۵۸، ۶۷، ۸۵، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹،
۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۶،
۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۵ تا ۲۱۷، ۲۲۲،
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۵۸،
۲۶۰ تا ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۴، ۳۲۵،
۳۴۳، ۳۵۰، ۳۶۵، ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴،
۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۳۵، ۵۴۶، ۵۵۱، ۵۵۲،
۵۵۴، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۰۱،
۶۱۰، ۶۲۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۶۷،
۷۰۸، ۷۴۹، ۷۷۴، ۷۷۹، ۷۸۳ تا ۷۸۶، ۷۸۹،
۷۹۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۵۵، ۸۶۵، ۸۷۲

فرهنگ اساطیر یونان و رم (بیر گریمال): پنجاه و
هفت، ۸۷۶

فرهنگ ایران زمین (مجله...): شش

فرهنگ ایرانی کهن (ک. بارتولومه): پنجاه و
یک

فرهنگ بهلولی (دکتر بهرام فره وشی): پنجاه و
هفت

فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین): پنجاه و
هفت

فشوشقنتره: ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۷۴، ۵۲۲، ۵۲۵، ۶۱۴
فهرست اوزلی: ۶۶۴

- گاهانی (ادبیات...): ۶۵۵، ۸۴۳
 گاهانی (زبان...): چهل و پنج
 گرشاسب نامه: ۴۲۶
 گزارش اوستا (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و یک، پنجاه و چهار
 گزیده‌های زادشیرم: دوازده، پنجاه و هفت، ۶۵۶
 گزیده‌های زادشیرم (ترجمه م. ت. راشد محصل): پنجاه و هفت
 گوش بشت (= ذرواسپ بشت): پنجاه و هفت، ۳۴۵، ۴۷۴ تا ۴۷۶
 گهنباران و سپرد: سی و پنج
 لاتین (خط...): بیست و چهار تا بیست و شش
 لاتین (زبان...): چهل و نه
 لغت فرس (اسدی طوسی): پنجاه و هفت
 لغت نامه (علی اکبر دهخدا): پنجاه و هفت
 مادی (زبان...): نوزده
 ماه نیایش: ۵۹۹
 ماه بشت: پنجاه و هفت، ۳۲۵، ۵۹۹، ۶۰۰
 مجله دانشکده ادبیات تهران: دوازده
 مجموعه مقالات (دکتر محمد معین): پنجاه و هفت، ۶۵۹
 مرزبان نامه: ۴۲۶
 مزدآپرستی در ایران قدیم (آ. کریستن سن): ۶۵۴
 مزدیسنا و ادب پارسی (دکتر محمد معین): پانزده، پنجاه و هفت
 مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار (شاهرخ مسکوب): پنجاه و هفت
 ملاحظات درباره قدیم‌ترین عهدآیین زرتشتی (آ. کریستن سن): دوازده
 میهن‌آرته: ۶۵۵
 مهرنیایش: ۵۹۷
 مهرتشت: پنجاه و هفت، ۳۵۳، ۳۹۲، ۴۲۵، ۵۹۱، ۵۹۸، ۸۱۴
 میخی (خط...): بیست و هشت
 مینوی خرد (ترجمه دکتر احمد تفضلی): پنجاه و هفت
 نسکهای داتیک: شانزده، ۶۵۴
 نسکهای گاتانیک: شانزده
 نسکهای هات مانسریک: شانزده
 نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان: پنجاه و پنج
 نگل قر (اسطوره...): ۸۴۲
 نماز آشه: ۹۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۹۰، ۵۹۴
 نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران (آ. کریستن سن): پنجاه و هفت، ۸۴۲
 نیرنگ گشتی بستن: پنجاه و هفت، ۵۸۱، ۵۸۳
 ۵۸۹، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۵
 نیرنگستان: ۷۴۴
 واژه‌نامه گزیده‌های زادشیرم (دکتر مهرداد بهار): پنجاه و هشت
 ودا/وداها: پنجاه، ۶۵۵، ۸۷۶
 ودایی (ادبیات.../سرودهای...): بیست و یک، چهل و هفت، ۸۸۵
 وندیداد: سه، شش، هفت، پانزده، شانزده، هیجده، سی و پنج، سی و شش، چهل و شش، چهل و هشت، پنجاه و پنج، پنجاه و هشت

هاونگاه: ۵۵۱، ۶۰۹، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۴، ۶۲۶	۵۲، ۶۷، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۱۴، ۳۷۰، ۴۷۲
هَپَتِگِ هایتی: ۱۹۷	۵۱۱، ۵۸۴، ۵۸۷، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵ تا
هخامنشی (سنگنبشته های...): دوازده، بیست و سه	۶۵۹، ۶۶۱، ۸۱۷، ۸۶۱، ۸۸۰
هخامنشیان (تاریخ...): دوازده	وَنَدیداد (گزارش اسفندیارجی): پنجاه و هفت،
هَرَمَزْدِیشت: پنجاه و هشت، ۵۲، ۲۷۱، ۵۸۵	۶۶۲، ۷۶۴، ۸۰۳، ۸۱۹، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۵۹
هزار و یکشب: ۸۴۲	۸۸۸
هَفَتَن یَشَتِ بزرگ: ۱۹۷، ۲۸۵	وَنَدیداد (گزارش بهلولی = زَندِ وَنَدیداد): پنجاه و
هَفَتَن یَشَتِ کوچک: ۲۸۱	هفت، ۶۶۱ تا ۶۶۴، ۶۷۷، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶،
هفت هات: سی و چهار، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۲۵	۷۰۵، ۷۰۸، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۴،
۲۸۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۷	۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۷، ۷۳۹، ۷۴۳، ۷۴۵ تا ۷۵۰،
۶۱۰	۷۵۲، ۷۵۴، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۷۳،
هفت هاتِ پَسین: ۵۶۷ تا ۵۶۹	۸۰۱ تا ۸۰۳، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۱۳، ۸۱۷ تا
هند و اروپایی (زبانهای...): نوزده، بیست و یک	۸۲۱، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۳، ۸۳۷، ۸۳۹،
هندوان (نامهٔ کهنِ دینی...): پنجاه	۸۴۵ تا ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۶ تا ۸۶۰، ۸۶۳،
هند و ایرانی (اساطیر...): ۷۲۹	۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۵، ۸۸۵
هند و ایرانی (زبانهای...): چهل و هفت	وَنَدیدادِ ساده: ۸۷۷
هندی (فلسفهٔ کهن...): سی و نه	وَنَدِیشت: ۵۰۷
هندی باستان (زبان...): بیست و یک	وُهوخَشرگاه: سی و چهار، ۷۵، ۵۲۱، ۵۲۵،
هوخَشر و تمام...: ۸۵۴	۵۶۵، ۵۶۶، ۶۱۴، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲
هویشام: ۵۸۷	وُهو و هیشتمِ آستی: ۱۷۸
هویشتم...: ۱۹۹، ۸۵۴	وَهیشتاویشت گاه: سی و چهار، ۸۳، ۵۲۱، ۵۲۵،
هوم یَشت: ۲۷، ۱۳۶، ۵۰۵	۵۶۵، ۵۷۳، ۵۷۴، ۶۱۴، ۶۴۲، ۶۴۶، ۸۷۲
هوتور: ۵۷۹	وی دَیودات: ۶۵۴
هَیثِ آشایی و هیشثایی آشیم: ۱۷۸	ویسپرد: شانزده، هیجده، سی و پنج، چهل و هفت،
یادداشت‌های گاتها (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و هشت، ۵۸	پنجاه و هشت، ۲۷۰، ۳۷۳، ۵۱۷، ۶۵۶
یادنامهٔ پورداود (دکتر محمد معین): پنجاه و چهار	ویس و رامین (فخرالدین اسعد گرگانی): ۸۵۸
یادنامهٔ دینشاه ایرانی: چهل و دو	هاذخت: ۵۲۲، ۵۲۵
یَنه آهر...: ۵۸۲	هاذخت نَسک: پنجاه و هشت، ۲۳۳، ۵۰۹،
	۵۱۴، ۷۳۹، ۸۷۰
	هامِ دَییره: بیست و سه

۵۰۹، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۲،
۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۳ تا ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۵،
۵۶۷ تا ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۵،
۵۸۷ تا ۵۹۱، ۵۹۴، ۶۰۲، ۶۰۵ تا ۶۰۷،
۶۰۹، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۳۶ تا ۶۳۸،
۶۴۴، ۶۵۰، ۶۵۶، ۶۶۲، ۷۰۸، ۷۴۹، ۷۷۴،
۷۸۴، ۷۸۵، ۷۹۰ تا ۷۹۳، ۷۹۳، ۸۴۳، ۸۴۶، ۸۵۴،
۸۵۵، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۷۵

یَسْتَه، هفت هات: ۲۲۵، ۲۶۴، ۵۵۳، ۵۵۵،

۵۵۹، ۵۶۷

یَسْتِه: ۵۲۰

یَسْت/یَسْتها: شانزده، سی و پنج، چهل و پنج تا

چهل و هفت، پنجاه و هشت، ۱۷۳، ۱۹۷،

۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۹، ۳۳۰،

۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۸۱،

۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۳۱،

۴۳۲، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۷۲،

۴۸۷، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۹، ۶۵۴ تا ۶۵۶

یَنگِه هاتَم: ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۹،

۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹ تا ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۹ تا

۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷،

۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۲،

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۷،

۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶،

۳۵۵، ۳۹۱، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۷،

۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۲۴،

۵۳۱، ۵۴۲، ۵۵۸، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۴

۵۷۶، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۱۱، ۸۵۴

یَنگِه هاتَم آت یَس یَس: ۱۸۰

یونانی (منابع.../نوشته های...): چهل و نه

یَنه آهو و یَسو...: سی و سه، ۱۱، ۹۱، ۹۳، ۱۱۱،

۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۳،

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۶،

۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۹،

۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۶،

۲۶۷، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۵،

۲۹۷، ۳۲۲ تا ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۳،

۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۴۴،

۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۹، ۴۸۲، ۵۰۳، ۵۰۵،

۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۰،

۵۶۷، ۵۶۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۳،

۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۰ تا ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۱،

۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴ تا ۶۲۶،

۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۱ تا ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۴۹، ۷۴۹

۷۷۵

یَسنا (گزارش اسناد ابراهیم پورداود): ۸۵۸

یَسنو کَرْتی: ۲۲۵

یَسنه: شانزده، هیجده، بیست و شش، سی و سه، تا

سی و پنج، چهل و هفت، پنجاه، پنجاه و

هشت، ۷، ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۲، ۳۹،

۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۷،

۸۵، ۸۹، ۹۵، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۳،

۱۶۸ تا ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹،

۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۸ تا

۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸ تا

۲۵۱، ۲۵۵ تا ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴ تا

۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲،

۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۴۶،

۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۲،

۳۹۵، ۳۹۴، ۴۰۴، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۰،

۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۹، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۵ تا ۵۰۷،

۶. جاها (اساطیری - تاریخی)

استراسبورگ: هیجده	آذرَن (کوه...): ۴۸۵
استونی: ۸۴۱	آذربایجان: دوازده، ۸۶۲
اسکاندیناوی: پنجاه و یک، ۸۴۳	آذر قَرَن بُغ (آتشکده...): هفده، ۶۰۵
آشتونَت (کوه...): ۴۸۶، ۶۰۶	آذر گُشَنَسَب (آتشکده...): ۶۰۷
آسِیَه (کوه...): ۴۸۶	آسیا: ۶۵۷
اشتوتگارت: هیجده	آسیای میانه: دوازده، نوزده، ۶۵۷
آش شِیمِین (کوه...): ۴۸۶	آکسفورد: چهل و نه
اصفهان: هفت، ۶۵۸، ۸۴۲	آلمان: پنجاه و یک، پنجاه و دو
افغانستان: نوزده	آمریکا: پنجاه و یک
البرز (کوه...): ۱۴۶، ۲۱۱، ۲۲۵، ۳۰۱، ۳۴۵	آیَنَخ (کوه...): ۴۸۶
۳۴۸، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲	آذَوَتَو (کوه...): ۴۸۶
۴۰۱، ۴۰۲، ۴۴۸، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۵، ۸۷۰	آردوِسور (رود...): ۶۶۹، ۷۳۲
۸۸۲ تا ۸۸۰	آرزور (کوه...): ۴۸۵، ۸۷۴
آترَدَنگِهَو (کوه...): ۴۸۵	آرِزِهی (اقلیم.../کشور...): ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۸۵
آترَنگَنگَه (کوه...): ۴۸۶	۳۹۹، ۵۴۳، ۸۷۲
انگلستان: پنجاه و یک	إِریزی (رود...): ۴۹۷
آنبران (= آتَمَرَزَنوَجَه): ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰	إِریزش (کوه...): ۴۸۵
۱۶۶، ۲۶۳، ۴۱۷، ۵۱۳، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۳۶	إِریزِفیه (کوه...): ۳۰۵، ۴۸۵
۶۴۵	آرس (رود...): ۸۶۲
آنبران (سرزمینهای...): ۴۸۱، ۴۹۸	آرمشتگاه: ۶۷۹، ۷۱۷، ۷۷۶
اوپایری سَین (کوه...): ۱۴۶، ۴۸۵	آرتگ (رود...): ۳۷۸
اودرِیه (کوه...): ۴۸۶	اروپا: شش، هیجده، چهل و نه، پنجاه
اودمیه (دریاچه...): دوازده	ارومیه (دریاچه...): دوازده
اؤزو (سرزمین...): ۶۶۱	

بمبشی: چهل ونه، پنجاه و دو، پنجاه و چهار، ۸۴۱	اوژوذا (رود...): ۴۹۷
بوزی (سرزمین...): ۳۰۳	آوژونت (کوه...): ۴۸۶
بوقیه: (کوه...): ۴۸۵	اورونیوایذیمیدک (کوه...): ۴۸۶
بهترین زندگی (= بهشت): ۴۴، ۱۷۶، ۵۳۷، ۵۷۳	آوژدان ون (دریاچه.../شاخابه...): ۴۹۶
بهترین سرای آشونان (= بهشت): ۶۳۸، ۶۳۶	اوشتم (کوه...): ۴۸۶
بهشت: ۱۷۴، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۴۱، ۴۰۴، ۵۳۷، ۵۷۳	اوشت خوارنه (کوه...): ۴۸۶
۷۸۱، ۸۴۶، ۸۵۱، ۸۷۰، ۸۷۵	اوشوتی (رود...): ۴۹۷
بین (کوه...): ۴۸۵	اوشیدرن (کوه...): ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۶۳۶، ۶۳۱، ۵۰۳، ۴۸۵، ۲۷۹، ۱۳۰، ۱۲۵
بین التهرین: نوزده، ۶۵۷	اوشیدم (کوه...): ۴۹۷، ۴۸۵، ۲۷۹
پارس: بیست	آهورن (کوه...): ۴۸۶
پاریس: شش، چهل ونه تا پنجاه و یک	ایران: سه تا پنج، دوازده، سیزده، پانزده، هفده، نوزده، بیست، چهل و دو، چهل و سه، چهل و پنج تا چهل و هفت، پنجاه و یک، پنجاه و شش، ۲۸۹، ۴۲۶، ۵۱۱، ۵۱۴، ۶۵۶ تا ۶۵۸، ۸۴۲، ۸۴۹، ۸۷۵، ۸۸۰
پامیر (فلات...): نوزده	ایران باختری: دوازده، چهل و شش، چهل و هفت
پنجاب: ۶۶۳	ایران خاوری: دوازده، سیزده، بیست، چهل و شش
پوتیک (دریای...): ۷۰۶، ۷۰۷	ایران زمین: سیزده
پویدیک (دریای...): ۵۹۵	ایران ویج: دوازده، پنجاه و پنج، پنجاه و شش، ۱۳۹، ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۴۹، ۴۴۷، ۴۷۶، ۶۵۹، ۶۶۹
پیشنگه (دریاچه...): ۳۰۴	آیریوخشوت (کوه...): ۳۳۱
توژشک (کوه...): ۴۸۶	ایندوس (رود...): ۶۶۳
تهران: پنجاه و دو، پنجاه و چهار	بابل: سیزده
جهان پرآسیب (= جهان استوقند): ۷۳۹	بالتیک (دریای...): ۸۴۱
جختر (سرزمین...): ۶۶۳	بدترین زندگی (= دوزخ): ۱۵
جیخست (دریاچه...): دوازده، ۳۰۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۶۰۶	برن (کوه...): ۴۸۶
جین: ۶۶۴	بروسرین (کوه...): ۴۸۶
جیتودبیل: ۱۷۴، ۲۶۵، ۵۳۷، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۰۲، ۸۱۳، ۸۴۶، ۸۷۰، ۸۷۲	بلخ: ۶۶۰

رَغا (= ری): دوازده	خانمانِ آئِرِیَمَن (= آسمان): ۸۸۵
رِگا (= ری): دوازده	خسرو (دریاچه... / شاخه...): ۶۰۶، ۴۹۵
رُم: پنجاه و هفت	خُشَنرُوسلُک (گذرگاه...): ۳۰۷
رَنگها (آب.../ رود...): ۳۰۸، ۴۰۰، ۴۰۱	خُیَنَت (سرزمین...): ۶۶۱
۴۳۷، ۴۵۲، ۴۶۲، ۶۶۳	خوارزم: ۳۵۶
رَنگها (آبخوست...): ۳۱۱	خوارنَگهینی (رود...): ۴۹۷
ری: دوازده، ۱۷۶، ۶۶۲	خواسترا (رود...): ۴۹۷
ریگا: پنجاه	خَوَانَوَت (کوه...): ۳۳۸، ۳۳۱
رِیَوَنَد (کوه...): ۶۰۶	خَوَنِبَرَت (اقلیم.../ کشور...): ۳۵۶، ۲۲۷
زادمرگ (= جای مردگان): ۷۴۶	۳۶۹، ۳۸۵، ۴۰۰، ۵۴۳، ۸۷۲
زَرِذَر (کوه...): ۴۸۵	خَیونها (سرزمین...): ۳۵۱
زَرَنُوقَنَت (دریاچه...): ۵۹۲	دایَسِیا (آب.../ رود...): ۳۰۱، ۳۱۶، ۲۷۷
زَرَنُوقِیَنی (رود...): ۴۹۷	۳۱۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۴۷، ۴۷۶، ۴۷۹، ۶۵۹
زَرُوبَت (کوه...): ۴۸۵	۶۶۹، ۸۶۲
زَیناوَزِ خوابنده: ۳۵۰	دجله: ۶۶۴
ساوگَنَت: ۵۹۲	دَرِجا (رود...): ۸۶۲، ۸۶۵
سایرِیَوَنَت (کوه...): ۴۸۶	دَرُوشِیَوَنَت (کوه...): ۴۸۶
سبلان (کوه...): ۸۶۲	دَرَه (رود...): ۸۶۲
سَینتودات (کوه...): ۴۸۶	دِرُزَنفَشَت: چهارده
سَیپَت گَوَن (کوه...): ۱۴۶	دِرُزَنیَشَت: چهارده
سَیپَت وِرَن (کوه...): ۴۸۶	دِرُزِیَشَتک: چهارده
سَترُوساز (کوه...): ۱۴۶	دَشتاَنِستان: ۸۳۷، ۸۳۵
سرای بهروزی ابدی (= بهشت): ۷۳۹	دِماوند (کوه...): ۵۰۲
سرای تیرگی بی بابان (= دوزخ): ۵۱۵	دوزخ: ۲۰، ۲۹۴، ۴۹۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۶۷۷، ۶۸۴
سرای جاودانگی (= بهشت): ۷۳۹	۶۸۸، ۷۰۰، ۷۲۹، ۷۳۹، ۷۷۰، ۷۷۳، ۷۴۷
سرای مَزداآهوره (= گرزان): ۸۰	۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۰، ۸۷۴
سرای منش نیک (= بهشت): ۲۷، ۲۸	رَیَمَن (کوه...): ۴۸۶
سرزمین بهروزی (= بهشت): ۷۱۷	رَیَوَنَت (کوه...): ۴۸۶
سُغَد: ۳۵۶، ۶۶۰	رشت: پنجاه و سه

فنیقیه: سیزده	سیند (دره...): ۶۵۷
	سیند (رود...): نوزده
قنقاز (کوههای...): نوزده	سورات: چهل و نه، پنجاه
	سوهی (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۹۹، ۳۵۶
کابلی بدسایه: ۶۶۱	۵۴۳، ۸۷۲
گذر و آسپ (کوه...): ۴۸۶	شیاقک (کوه...): ۴۸۶
کرمان: هفده	سیچی دَو (کوه...): ۴۸۶
کَکَهِیو (کوه...): ۴۸۶	سیغور: ۴۴۳
گنام دَروچ (= دوزخ): ۵۶، ۷۱، ۸۰، ۶۷۷، ۷۷۰، ۶۸۴	شوروی: هیجده، چهل و پنج، پنجاه و یک، پنجاه و هفت
گنام دیو (= دوزخ): ۷۰	شیز (= گنجک): دوازده
کنگ (کوه...): ۳۰۷	شیلی: ۸۴۲
کَوَایرِس (کوه...): ۴۸۶	عُمان: (دریای...): نوزده
کوسروپَت (کوه...): ۱۴۶	
کوه پرسشهای ایزدی: ۸۸۸	فارس (خلیج...): نوزده
کَویرِنَت (سرزمین...): ۴۵۱	فارس (سرزمین...): بیست
کیانسیه (آب.../دریاچه...): ۴۹۷، ۴۱۸، ۴۹۷	فُراتیه (کوه...): ۴۸۶
۵۰۲، ۸۶۳	فرات (رود...): ۶۶۴
گذرگاه داوری (= چینودپل): ۵۶، ۷۹	فَراخ گَرت (دریای...): ۲۹۸، ۲۵۳، ۲۱۲
گَرزَمان: ۵۳، ۷۳، ۸۰، ۱۶۷، ۲۸۸، ۳۶۱، ۳۸۳	۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۴ تا ۳۳۸، ۳۳۸
۴۰۴، ۴۲۳، ۴۹۲، ۵۳۷، ۵۶۴، ۶۰۲، ۶۳۱	۳۴۰، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۹۴ تا ۴۹۶، ۵۳۸
۶۳۶، ۸۷۱، ۸۸۵	۷۰۶ تا ۷۰۸، ۷۱۱، ۸۷۱، ۸۸۰
گَنجَک (= شین): دوازده	فرانسه: پنجاه، پنجاه و یک
گوذَ (آبشار...): ۴۵۲	فُردَنا (رود...): ۴۹۷
	فُردَ دَفسو (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶
لهستان: پنجاه و یک	۳۹۹، ۵۳۴، ۸۷۲
لیز: ۸۴۲	فردوس: ۵۱۱
مَشیخ (کوه...): ۴۸۶	فُردَناو (آب...): ۳۱۷
مَرو: ۳۵۶، ۶۶۰	فروغ بی آغاز: ۴۰۴، ۷۱۲
مَریشونت (کوه...): ۴۸۵	

۸۷۲، ۵۴۳، ۳۹۹	مسکون: پنجاه و هفت
وَيَدُون (کوه...): ۴۸۶	مَنوش (کوه...): ۴۸۵
وَيْشَبَت (کوه...): ۱۴۶	موغان (= موگان): دوازده
وَيْشَو (کوه...): ۴۸۶	موگان (= موغان): دوازده
	میان رودان (بین التهرین): نوزده، ۶۵۵، ۶۶۳
هامون (دریاچه...): ۴۲۶	نِسایه: ۶۶۰
هرات: ۳۵۶، ۶۶۰، ۶۶۱	نَنگَهوشَمَنَت (کوه...): ۴۸۶
هَروت: ۶۶۲	نیمروز: ۸۶۳
هَرَهَویتی: ۶۶۲	
هَری رود: ۶۶۱	وَاحِدَرِيك (کوه...): ۴۸۶
هَرَبو: ۶۶۱	وَاورو وَرَشَتی (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶
هفت اقلیم: ۲۴	۸۷۲، ۵۴۳، ۳۹۹
هفت بوم: ۲۴	وَاورو وَرَشَتی (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶
هفت رود: ۶۶۳	۸۷۲، ۵۴۳، ۳۹۹
هفت کشور: ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۷	وَاورو وَرَشَتی (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶
۳۳۸، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۹۲، ۴۵۱، ۴۸۹، ۵۰۰	۸۷۲، ۵۴۳، ۳۹۹
۵۸۶، ۵۹۵، ۶۲۶، ۸۶۵	وَاورو وَرَشَتی (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶
مُکَر (کوه...): ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۷۴، ۴۰۱	۸۷۲، ۵۴۳، ۴۰۰
۴۵۰	وَاوروش (کوه...): ۴۸۶
هَمِسْتَاک: ۶۳۱، ۶۳۶	وایتی گیتی (کوه...): ۴۸۵
هَمَنکُون (کوه...): ۴۸۶	وَنَه کِرَنَه ی بدسایه: ۶۶۱
هند: هفده، نوزده، چهل و هفت، چهل و نه، پنجاه	وَر (= وَر جَمگَرَد): ۶۷۰ تا ۶۷۴
پنجاه و دو، ۳۳۶، ۷۷۱، ۸۴۳، ۸۷۷	وَر جَمگَرَد: ۶۷۳، ۶۷۴
هندوستان: سه، شش، هفده، هیجده، بیست و	وَرَن (سرزمین...): ۱۹۳، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۰۱
یک، پنجاه تا پنجاه و دو، ۲۲۷، ۳۷۸	۳۰۳، ۳۴۷، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۴۴۹
هَنگ: ۳۰۵	۴۵۱، ۴۷۴، ۶۶۳
هوشیا (رود...): ۴۹۷	وَشَن (کوه...): ۴۸۶
هیرمند: ۶۶۲، ۸۷۲	وَقَرَنه (کوه...): ۴۸۶
	وَنگَهزُداه (دریاچه.../شاخابه...): ۴۹۶
یزد: هفده	وَنگوهی (رود...): ۳۲۹
يَهْمِيَه جَتْرَه (کوه...): ۴۸۶	وَشَنگوهیتی (آب...): ۳۱۱
یونان: پنجاه و هفت، ۸۴۳، ۸۷۶	ویددَقُشو (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶

۷. کلید - واژه‌ها، ترکیب‌های بنیادی، نام‌هایی از اساطیر دیگران

آبان روز: ۶۳۰، ۶۳۴	آتش بهرام: ۶۰۵، ۶۰۷، ۷۱۵، ۸۱۷، ۸۵۹
آبیرث: ۵۲۷، ۶۱۸، ۷۱۶	آتش تبار: ۸۵۵
آب زور: ۱۵۵، ۲۴۷، ۶۰۲	آتش تپاله سوز: ۷۶۴
آبگونه پرمایه: ۶۶۱	آتش تنور ناوایی: ۷۶۶
آبگونه‌های چرکین: ۷۴۱	آتش داد: ۸۵۵
آب هوم: ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۸۲، ۱۸۶	آتش دادگاه: ۷۶۳ تا ۷۶۸
آگیربت: ۶۹۱، ۶۹۲	آتش داروسازان و رنگرزان: ۷۶۴
آثربان: ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۹۵، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۸۱، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۸۶، ۴۹۴، ۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۶۲۳، ۷۰۹، ۷۱۶، ۸۰۷، ۸۱۲، ۸۴۵، ۸۴۶	آتش زاد: ۸۵۵
آثربانی: ۴۹۴	آتش زیردیگ: ۷۶۷
آتروخش: ۱۶۴، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۵۰، ۵۶۷، ۷۱۶، ۷۱۷	آتش سرگین سوز: ۷۶۴
آتش: ۶۷۹، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۲ تا ۷۱۴، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۶۲ تا ۷۶۴، ۷۷۰، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۸	آتش شبانان: ۷۶۷
آتش آتشدان خانوادگی: ۷۶۸	آتش کوچ نشینان: ۷۶۷
آتش آشپزخانه: ۷۶۷	آتش کوره آجر پزی: ۷۶۴
آتش اردوگاهی: ۷۶۷	آتش کوره آهک پزی: ۷۶۴
آتش بوتۀ برنج گدازی: ۷۶۶	آتش کوره آهن گدازی: ۷۶۶
آتش بوتۀ زرگری: ۷۶۵	آتش کوره گاو آهن سازی: ۷۶۵
آتش بوتۀ سیم گدازی: ۷۶۵	آتش کوره سفال گری: ۷۶۴
آتش بوم: ۸۵۵	آتش گرما به: ۷۶۴
	آتش مُردار سوز: ۷۶۳
	آتش وازبشت: ۸۷۳
	آتش مینوکرکوی: ۶۰۷
	آدبته: ۸۸۵
	آذر روز: ۶۳۰، ۶۳۴
	آذر زاد: ۵۵۷

۷۷۰ تا ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۷، ۷۴۲، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۷۰

۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۴۳

۸۳۸، ۸۳۹، ۸۶۰

آشتودان: ۷۲۸

آشتوئند: ۳۹، ۴۲، ۷۹، ۱۳۶ تا ۱۷۳،

۱۷۵، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۷۱

۲۷۶، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۳۲ تا

۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۴

۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۹۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹

۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۳۹

۴۵۱، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۱۳

۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۷۰ تا ۵۸۰

۵۸۲ تا ۵۸۴، ۵۸۷ تا ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۰۳ تا

۶۰۶، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۱ تا ۶۱۹، ۶۱۹ تا

۶۳۵، ۶۳۷ تا ۶۴۳، ۶۴۶ تا ۶۴۸، ۶۵۰ تا

۶۵۳، ۶۵۵ تا ۶۷۱، ۶۷۸ تا ۶۸۳، ۶۸۳

۶۸۵، ۶۸۹، ۶۹۵، ۸۰۲، ۸۰۴ تا ۸۱۱، ۸۱۴

۸۱۵، ۸۱۷، ۸۲۰ تا ۸۲۲، ۸۲۸ تا ۸۳۳

۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۱، ۸۴۷، ۸۵۲، ۸۶۱، ۸۶۵

۸۶۹، ۸۷۵

آشروشه: ۶۶۴

آشکولاب: ۸۷۶

آشتادروز: ۶۳۱، ۶۳۶

آشترا: ۶۶۸ تا ۸۱۹

آشترا - مَیْرَه: ۸۴۶

آشترای زرنشان: ۶۶۶

آشتی: ۸۰۹

آشموغ: ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۷، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۳

۲۷۳، ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۵۸۱، ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۱۲

۷۸۰، ۷۸۱، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۷۹

آشون: سی و هشت، ۱۹ تا ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۴۰

آشکلبوس: ۸۷۶

آسمان روز: ۶۳۱، ۶۳۶

آشتَر: ۵۲۷، ۶۱۸، ۷۱۶

آفرینگان: ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۵۰، ۷۳۷

آمین: ۵۸۵

آهنِ گدازان (آزمون...): ۲۴

ابوالهول: ۶۵۵، ۸۶۲

آپاختر: ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۲۹۵، ۵۱۴، ۵۱۵، ۷۲۹

۷۳۰، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۷۲، ۷۷۳، ۸۶۱

آپاختری: ۵۱۴

آپه گد: ۸۸۰

آپه مان: ۷۹۵ تا ۷۹۹

آفا: ۱۷۵

آدیوس: ۶۵۵، ۸۶۲

آز: ۳۱۴

آزشتار: ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۲۶، ۳۱۲

۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۲۴، ۴۸۶، ۵۲۸، ۵۲۹

۶۰۶، ۶۲۲، ۷۰۹، ۷۱۶، ۸۱۲، ۸۲۰

آزدرروز: ۶۳۱، ۶۳۵

آزدوش: ۶۹۱، ۶۹۳، ۶۹۴

آزْدوی (اندازه؟): ۶۶۹

آزْدیهشت روز: ۶۲۹، ۶۳۳

آزْمِشت: ۷۱۷

آزْمِن: ۸۸۵

آزیرنگاه: ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۲۹، ۶۴۳

آزَن: ۸۷۷

آزْمَو: ۸۷۷

آشِرَن: ۶۹۹، ۷۱۷

آسپَرِس: ۱۵۰، ۶۷۰، ۶۷۲

آسپَهه - آشترا: ۶۸۴، ۶۹۰ تا ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۱۳

۷۸۵، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۲، ۷۹۵، ۸۰۲،
۸۰۴ تا ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۷، ۸۱۹ تا
۸۲۳، ۸۲۵، ۸۲۸ تا ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۱،
۸۴۲، ۸۴۵ تا ۸۴۸، ۸۵۱ تا ۸۵۳، ۸۵۷ تا
۸۶۰، ۸۶۳ تا ۸۶۵، ۸۶۷ تا ۸۶۹، ۸۷۱،

۸۷۲، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۶، ۸۸۷

آشوانه: ۶۸۵، ۷۲۴، ۷۶۳، ۸۱۷ تا ۸۲۲، ۸۵۱

آشونی: ۹۱، ۹۲، ۹۵ تا ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹،

۱۱۱ تا ۱۱۸، ۱۲۲ تا ۱۲۶، ۱۲۸ تا ۱۳۰،

۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۳،

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۸،

۲۲۲، ۲۳۲، ۲۴۱ تا ۲۴۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷،

۲۶۴، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۵ تا ۳۲۶،

۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۴۱ تا ۵۴۳، ۵۴۴ تا

۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸،

۵۶۳، ۵۶۴، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷،

۵۹۷، ۶۰۲، ۶۰۹ تا ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۷،

۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷ تا ۶۲۸،

۶۴۱ تا ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۶۶، ۶۶۸، ۷۴۴

آشه بنیاد: ۱۶۷

آشه چیره: ۱۷۳

آشه زراد: ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۷۲، ۳۹۰

آشهنگاه: ۶۲۹، ۶۳۴

آمراداروز: ۶۲۹، ۶۳۳

آمشاسپند: سی و هشت، چهل و شش، ۱۸، ۵۲،

۹۲، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰،

۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹،

۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۰،

۱۸۲ تا ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶،

۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۱ تا ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۱ تا

۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷،

تا ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۷ تا ۲۶۵، ۲۶۷،

۲۶۹، ۲۸۷، ۲۹۱ تا ۲۹۵، ۲۹۶ تا ۲۹۷،

۲۹۸، ۳۰۱ تا ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵ تا ۳۰۶،

۳۰۹، ۳۱۱ تا ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸،

۳۱۹ تا ۳۲۱، ۳۲۳ تا ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷،

۳۲۸، ۳۲۹ تا ۳۳۱، ۳۳۳ تا ۳۳۵، ۳۳۶،

۳۳۸، ۳۳۹ تا ۳۴۱، ۳۴۳ تا ۳۴۵، ۳۴۶،

۳۴۸ تا ۳۵۰، ۳۵۱ تا ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵،

۳۵۶ تا ۳۵۸، ۳۵۹ تا ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳،

۳۶۴ تا ۳۶۶، ۳۶۷ تا ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱،

۳۷۲ تا ۳۷۴، ۳۷۵ تا ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹،

۳۷۰، ۳۷۱ تا ۳۷۳، ۳۷۴ تا ۳۷۶، ۳۷۷،

۳۷۸ تا ۳۸۰، ۳۸۱ تا ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵،

۳۸۶ تا ۳۸۸، ۳۸۹ تا ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳،

۳۹۴ تا ۳۹۶، ۳۹۷ تا ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱،

۴۰۲ تا ۴۰۴، ۴۰۵ تا ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹،

۴۰۹ تا ۴۱۱، ۴۱۲ تا ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶،

۴۱۷ تا ۴۱۹، ۴۲۰ تا ۴۲۲، ۴۲۳ تا ۴۲۵،

۴۲۶ تا ۴۲۸، ۴۲۹ تا ۴۳۱، ۴۳۲ تا ۴۳۴،

۴۳۵ تا ۴۳۷، ۴۳۸ تا ۴۴۰، ۴۴۱ تا ۴۴۳،

۴۴۴ تا ۴۴۶، ۴۴۷ تا ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱،

۴۵۲ تا ۴۵۴، ۴۵۵ تا ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹،

۴۵۹ تا ۴۶۱، ۴۶۲ تا ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶،

۴۶۷ تا ۴۶۹، ۴۷۰ تا ۴۷۲، ۴۷۳ تا ۴۷۵،

۴۷۶ تا ۴۷۸، ۴۷۹ تا ۴۸۱، ۴۸۲ تا ۴۸۴،

۴۸۵ تا ۴۸۷، ۴۸۸ تا ۴۹۰، ۴۹۱ تا ۴۹۳،

۴۹۴ تا ۴۹۶، ۴۹۷ تا ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱،

۵۰۲ تا ۵۰۴، ۵۰۵ تا ۵۰۷، ۵۰۸ تا ۵۱۰،

۵۱۱ تا ۵۱۳، ۵۱۴ تا ۵۱۶، ۵۱۷ تا ۵۱۹،

۵۲۰ تا ۵۲۲، ۵۲۳ تا ۵۲۵، ۵۲۶ تا ۵۲۸،

۵۲۹ تا ۵۳۱، ۵۳۲ تا ۵۳۴، ۵۳۵ تا ۵۳۷،

۵۳۸ تا ۵۴۰، ۵۴۱ تا ۵۴۳، ۵۴۴ تا ۵۴۶،

۵۴۷ تا ۵۴۹، ۵۵۰ تا ۵۵۲، ۵۵۳ تا ۵۵۵،

۵۵۶ تا ۵۵۸، ۵۵۹ تا ۵۶۱، ۵۶۲ تا ۵۶۴،

۵۶۵ تا ۵۶۷، ۵۶۸ تا ۵۷۰، ۵۷۱ تا ۵۷۳،

۵۷۴ تا ۵۷۶، ۵۷۷ تا ۵۷۹، ۵۸۰ تا ۵۸۲،

۵۸۳ تا ۵۸۵، ۵۸۶ تا ۵۸۸، ۵۸۹ تا ۵۹۱،

۵۹۲ تا ۵۹۴، ۵۹۵ تا ۵۹۷، ۵۹۸ تا ۵۹۹،

۶۰۰ تا ۶۰۲، ۶۰۳ تا ۶۰۵، ۶۰۶ تا ۶۰۸،

۶۰۹ تا ۶۱۱، ۶۱۲ تا ۶۱۴، ۶۱۵ تا ۶۱۷،

۶۱۸ تا ۶۲۰، ۶۲۱ تا ۶۲۳، ۶۲۴ تا ۶۲۶،

۶۲۷ تا ۶۲۹، ۶۳۰ تا ۶۳۲، ۶۳۳ تا ۶۳۵،

۶۳۶ تا ۶۳۸، ۶۳۹ تا ۶۴۱، ۶۴۲ تا ۶۴۴،

۶۴۵ تا ۶۴۷، ۶۴۸ تا ۶۵۰، ۶۵۱ تا ۶۵۳،

۶۵۴ تا ۶۵۶، ۶۵۷ تا ۶۵۹، ۶۶۰ تا ۶۶۲،

۶۶۳ تا ۶۶۵، ۶۶۶ تا ۶۶۸، ۶۶۹ تا ۶۷۱،

۲۶۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲،
 ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱ تا ۲۸۷،
 ۲۸۸ تا ۲۹۵، ۳۲۴ تا ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۳۸،
 ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۱۷،
 ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۵۵، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۸۲،
 ۴۸۸، ۵۲۹، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۵ تا
 ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۱،
 ۵۷۳، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۱۴، ۶۲۹ تا ۶۳۱، ۶۳۳،
 ۶۳۵ تا ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۹، ۶۶۶، ۷۹۶، ۸۵۵،
 ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۶
 آمشاسپندبانو: ۱۱۳، ۱۸۷، ۲۰۶، ۵۴۱، ۶۶۷
 اندیشه بد: ۹۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۶۲، ۵۱۵، ۵۶۶،
 ۵۷۵، ۵۸۱، ۶۸۶، ۸۴۹
 اندیشه نیک: سی و هفت، سی و هشت، چهل،
 چهل و تا چهل و چهل و دو، ۵۳، ۹۱، ۹۲،
 ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۶،
 ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷،
 ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۸،
 ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶،
 ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۲۳،
 ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۷، ۴۹۴،
 ۴۹۷، ۵۱۲، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۷۵،
 ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۳۸، ۷۸۶، ۷۸۷، ۸۴۹،
 ۸۵۸
 انیران روز: ۶۳۱، ۶۳۶
 آوایریش: ۶۹۱ تا ۶۹۳
 او پنگهاو: ۱۹۴
 اوژوازیشت: ۶۹۱ تا ۶۹۳
 او پنگهاو: ۱۹۴
 اوژوازیشت (آذر...): ۱۶۸، ۴۲۳
 اوژواشی: ۷۴۵، ۷۶۳، ۷۷۶، ۷۱۸، ۸۵۹

اوروی (سگ...): ۷۱۱، ۸۰۵
 اوژوان: ۸۱۹
 اوشه: ۶۲۵
 اویشروتریمگاه: ۶۲۹، ۶۳۴
 اهریمنی: ۶۶۱، ۶۸۰، ۷۰۹، ۷۸۰، ۸۴۱، ۸۴۹
 آهو: ۹۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۳، ۲۸۰، ۳۲۹، ۵۲۴،
 ۵۴۸، ۵۵۸، ۵۷۹
 آهورایی: ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۲۶،
 ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۲ تا ۲۵۵، ۳۴۳، ۳۸۹،
 ۳۹۵، ۴۲۲ تا ۴۲۴، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۸، ۵۲۲،
 ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۶۴، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۹۳،
 ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۶۸، ۶۷۸ تا ۶۸۶، ۸۶۴، ۸۶۶،
 ۸۷۸، ۸۷۰، ۸۷۹
 آهوراییان: ۱۵، ۱۷، ۱۸
 آهوشت: ۵۲۰، ۵۳۳
 ایزد: ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳ تا ۱۰۶، ۱۰۹،
 ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲ تا ۱۲۶،
 ۱۲۸ تا ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸،
 ۱۸۹، ۲۲۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۲۴،
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۳،
 ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴،
 ۴۳۱، ۴۴۷، ۴۷۱، ۴۹۰، ۴۹۴، ۵۱۴، ۵۲۱، ۵۲۴،
 ۵۲۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۱،
 ۵۵۷، ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۰۵ تا ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۳۰،
 ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۴۹، ۶۶۹، ۶۹۸،
 ۷۳۹، ۸۵۰، ۸۵۹، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۹ تا ۸۷۲،
 ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۵، ۸۸۷
 ایزدبانو: ۱۳۳، ۲۴۲
 ایزدی: ۵۳۸، ۵۶۴، ۷۳۷، ۷۷۳، ۸۸۷، ۸۸۸
 ایشکت: ۴۸۵
 آیویزو (سگ...): ۷۱۱

آیهی: ۸۸۳

بالدروز: ۶۳۱، ۶۳۵

باز: ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۳،

۲۷۳، ۲۷۶، ۲۹۴، ۴۰۹، ۵۳۰، ۵۵۲، ۵۵۴،

۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۸۷،

۷۴۹، ۷۶۱، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۳،

۸۴۳

بیر: ۳۲۱

بیزی سونگه (آذر...): ۱۶۸

برزیگر/ترزیگر ستور پرو: ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶،

۲۰۸، ۴۲۴، ۴۸۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۲۲، ۷۱۰،

۷۱۶، ۸۱۲، ۸۲۱، ۸۵۰

برزین مهر (آذر...): ۶۰۷

برزسم: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۴،

۱۲۷، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۲۲،

۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱،

۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۳،

۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۸،

۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۴۷ تا ۴۵۴،

۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷،

۵۲۳ تا ۵۲۶، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۹، ۶۰۲،

۶۲۶، ۶۵۰، ۶۷۵، ۶۷۹، ۷۱۲ تا ۷۱۴، ۷۴۳،

۷۴۸، ۷۵۰، ۷۸۱، ۷۹۵، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹،

۸۳۶، ۸۴۳، ۸۴۶، ۸۵۹، ۸۶۷

برشوم (آیین...): ۲۹۴، ۷۴۸، ۷۵۴، ۷۶۲، ۷۶۸

تا ۷۷۰، ۸۳۷، ۸۶۲، ۸۷۱، ۸۸۵، ۸۸۸

برشوم گاه: ۲۹۴، ۸۶۶

برشوم نه شبه: ۷۱۵، ۷۷۱

برمایون: ۴۷۷

بغ: ۲۵۹، ۳۲۶، ۳۳۷، ۸۶۸

بغ (بخش?): ۴۴۷

بلفم: ۶۶۱

بنگ: ۸۲۸

بهرام روز: ۶۳۰، ۶۳۵

بهمن روز: ۶۲۹، ۶۳۳

بوی: ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۶، ۴۲۸، ۴۳۰

بی پشت: ۶۷۱، ۶۷۳

بادیاب: ۲۴۶

بیت: ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱،

۶۰۵، ۶۸۰، ۷۰۹، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۸۱، ۸۰۳

بتمان: ۵۸، ۲۲۲، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۵،

۵۶۹، ۵۷۳ تا ۵۷۶

بتیارگی: ۱۳۸، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۹،

۴۵۱، ۴۹۱، ۶۵۹ تا ۶۶۴، ۸۷۶ تا ۸۷۸،

۸۸۶، ۸۸۷

بتیاره: ۲۳۸، ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۳۴۳، ۴۴۱، ۴۴۲،

۵۰۹، ۵۱۴

بتیاره آفرینی: ۶۵۵

بداقند: ۳۵۹، ۳۷۶، ۳۸۴، ۸۲۲

بدر-خدایی: سی ونه

بهراسوم: ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱،

۱۳۳

برودزئش: ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۱

بسی: ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۰ تا ۳۰۲،

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۰ تا

۳۴۲، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۴۹، ۴۸۹،

۴۹۰، ۵۸۱، ۶۳۴، ۷۶۳، ۷۹۱، ۸۷۸

برستان: ۵۸، ۸۴۶

بزشک/بزشکی: ۷۳۶، ۷۳۷، ۸۷۵، ۸۷۶

بزشکی (خدای...): ۸۷۶

یشتونَنو: ۶۹۱ تا ۶۹۷، ۷۰۳، ۷۱۳، ۷۲۰، ۷۲۲،

۷۲۸، ۷۴۲، ۷۵۳، ۷۹۵، ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۲۵،

۸۲۶، ۸۳۸

پَشَهْ آلوده: ۶۶۱

پَنام (= پیراهنِ زیرِزه): ۸۲۰

پَنام (= دهاک پوش): ۸۱۹، ۸۴۵

پیرامونِ قَروار: ۶۷۰، ۶۷۲

پیسِ جُدا کرده تن: ۳۱۴، ۶۷۱، ۶۷۳

پیشداد: ۸۷۵

پیشدادی: ۸۷۵

نِباَهْ دندان: ۶۷۱، ۶۷۳

نَب لَرزه: ۸۷۷

نخمه آب: ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۲

نخمه آتش: ۸۶۲

نخمه زمین: ۶۳۰، ۶۳۴

نخمه گاو: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۶۶، ۳۲۵ تا

۳۲۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۲

نخمه گیاه: ۶۳۰، ۶۳۴

نَرهیزم: ۸۱۸

نَریَت: ۸۷۶

نَریَت آبتَنَه: ۸۷۶

نَشت/نَشت زَوَن: ۵۴۳، ۸۶۴

نَنافوهر: ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۳۹، ۸۱۷، ۸۲۷، ۸۳۹،

۸۵۶، ۸۶۰

نَن - مَنترَه: ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۳۱۴،

۳۵۹، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۲۳، ۵۸۳، ۵۸۵،

۶۳۰، ۸۴۸، ۸۵۵

نولا: ۸۳۷

نیزروز: ۶۳۰، ۶۳۴

جَادو: ۱۴۰، ۱۵۶، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۷۲، ۲۷۳،

۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰ تا

۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۶۱،

۳۹۰، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۸۹، ۴۹۰،

۵۸۱، ۶۳۴، ۶۶۲، ۴۷۳، ۸۴۹، ۸۵۶، ۸۷۸

جادویی: ۶۶۲، ۸۸۳

جام: ۷۱۲، ۷۱۳

جامه دَخمه: ۷۴۷

جان: ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۶، ۴۲۸،

۴۳۰، ۵۳۳، ۷۶۳ تا ۷۶۸

جَزو (سگ...): ۷۱۰، ۸۰۵

جن: ۸۷۸

جوبِ نَه گِره: ۸۶۲، ۸۸۸

خاکِ سِپاریِ مردگان: ۶۶۲، ۶۸۵، ۷۳۸

خردا ذِروز: ۶۲۹، ۶۳۳

خَرَفَسْتَر: ۵۰۷، ۵۱۴، ۶۶۰، ۶۷۷، ۷۲۹، ۷۳۰،

۷۴۸، ۸۰۶، ۸۳۸، ۸۴۲

خَستَنو: ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱،

۱۸۵، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۵۶، ۳۷۵، ۴۲۴،

۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲،

۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵،

۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۸۵، ۸۶۲

خَستویی: ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۵۲۹، ۵۸۲، ۶۲۳

خُل: ۶۷۱، ۶۷۳

خواهشهای گناه آلود: ۶۶۰

خود آفریده (روشنایهای...): ۶۷۳

خود روشن: ۲۲۵، ۶۷۱، ۶۷۳

خود کامگی (گناه...): ۶۶۱

دَشْتَانِ نَابِهَنْجَار: ۶۶۳، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۹، ۸۵۹
 دَشْتَك: ۸۲۶، ۸۲۸
 دَشْمَنِي مِيثُو: ۴۷
 دُورُولَك: ۸۷۷
 دُوزَخِي: ۸۶۹
 دُوزَالَك: ۸۰۱، ۸۰۲
 دُوْگَانِه گِرَائِي: چهل وسه
 دُومِينُو: چهل وسه، ۱۴، ۱۵، ۴۷، ۵۱، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۲۴، ۳۹۲، ۴۰۷، ۴۲۱، ۷۳۹، ۸۷۳
 دُومِينُوي هَمَزَاد: ۱۴
 دَهَك: ۱۵۱
 دِي به آذُرُروز: ۶۳۰، ۶۳۴
 دِي به دِيَن رُوز: ۶۳۱، ۶۳۵
 دِي به يَهْرُروز: ۶۳۰، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۵
 دِين (= دِيَنَا): ۱۹، ۳۱، ۴۶، ۵۱، ۵۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۹ تا ۸۱، ۸۶، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۴۲۱، ۴۲۸ تا ۴۳۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۸۴
 دِينَار: ۸۳۷
 دِيَن رُوز: ۶۳۱، ۶۳۵
 دِيُون: چهل ويك، چهل و پنج، ۲۳، ۵۰، ۵۳، ۷۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۶ تا ۲۲۹، ۲۵۳، ۲۷۱ تا ۲۷۸، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۴۰ تا ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۰ تا ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۹ تا ۴۹۱، ۵۰۰، ۵۱۴، ۵۳۳، ۵۷۶، ۵۸۱

۵۸۴، ۶۱۴، ۶۵۴، ۶۵۹، ۶۸۳، ۷۱۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۶۳، ۷۷۳ تا ۷۷۵، ۷۸۰، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۹۲، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۳۳، ۸۳۷، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۴، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۲ تا ۸۵۷، ۸۶۱ تا ۸۶۳، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۹ تا ۸۷۱، ۸۷۳، ۸۷۴، ۷۴۹
 دِيُوَزَاد گَان: ۷۴۹
 دِيُولَك: ۶۷۱، ۶۷۳

راز-آيين: ۶۵
 راشِي: ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۵ تا ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲ تا ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۳ تا ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۳ تا ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹ تا ۲۵۱، ۲۵۵ تا ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۸ تا ۲۹۷، ۲۹۷، ۵۲۷ تا ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۸۳، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۷، ۶۴۹، ۷۱۶
 رَام رُوز: ۶۳۰، ۶۳۵
 رَپِيئُونِگَاه: ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۲۹، ۶۳۳
 رَسُو (= رَد): ۹۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۳، ۲۸۰، ۳۲۹، ۵۲۴، ۵۴۸، ۵۵۸، ۵۷۹
 رَتُونَقند: ۵۲۰، ۵۵۳
 رَد: ۲۸، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۵ تا ۲۱۷، ۲۲۱ تا ۲۲۳، ۲۲۵ تا ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۲ تا ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۹ تا ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۸۱ تا ۲۸۴، ۲۹۵، ۳۱۳

زَند: ۵۵۳، ۵۷۳، ۵۷۵، ۶۶۱

زندگی: ۱۴

زنده: ۸۵۶

زنده روان: ۷۸۱

زَندیک: ۲۳۸، ۸۵۶

زَوت: ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱

۱۲۰، ۱۲۵ تا ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲ تا ۱۳۵،

۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹،

۱۶۱ تا ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۳ تا ۱۸۶، ۱۹۲،

۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۳ تا ۲۱۶، ۲۲۱،

۲۳۲ تا ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳ تا ۲۴۵، ۲۴۷،

تا ۲۵۲، ۲۵۴ تا ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵ تا ۲۶۸،

۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵،

۳۲۹، ۳۳۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۷۹،

۵۱۹، ۵۲۷ تا ۵۳۰، ۵۳۳ تا ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۲،

تا ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۶۸،

۵۷۱، ۵۷۳، ۵۸۳، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۶،

۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۴۱،

۶۴۹، ۷۱۶

زوز: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷،

۱۶۱، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۲، ۲۳۲،

۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۹۲، ۲۹۵،

۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶ تا ۳۰۹، ۳۱۴،

تا ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰،

۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۵ تا ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵،

۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۱ تا ۳۸۴،

۳۸۶، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۴۸،

۴۵۱، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۷، ۴۸۷،

۴۹۴، ۴۹۷، ۵۲۳ تا ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۱،

۵۴۵، ۵۹۳، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۴۲،

۷۴۳، ۷۴۴، ۸۱۸، ۸۵۹، ۸۶۸، ۸۷۳

۳۲۶، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۱ تا ۳۹۳،

۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۱۹ تا

۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۳،

۵۴۵ تا ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۸،

۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳،

۵۹۷، ۶۰۲، ۶۰۹ تا ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷،

۶۱۸، ۶۲۱ تا ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۱،

۶۳۳ تا ۶۳۶، ۶۴۱ تا ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۰،

۶۶۲، ۶۷۴، ۷۰۸، ۸۷۲

زَدی: ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۷۵، ۵۳۱، ۵۵۳

زَشن روز: ۶۳۰، ۶۳۵

زَوان: ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰ تا ۱۹۲، ۲۰۶،

۲۱۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۶،

۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۱، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۷۲، ۵۰۹،

۵۱۰، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۹۲،

۶۲۹، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۵، ۶۴۶، ۷۰۳،

۷۳۹، ۷۵۳، ۷۷۴، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۱۴،

۸۱۵، ۸۱۶ تا ۸۱۷

زَوانِ درمانی: ۶۵۶

زَویین تَن: ۸۷۵

زَهاننده/زَهایی بخش (= سوشیانت): ۳۵، ۵۳،

۵۴، ۶۸

زَیم: ۶۸۰

زَیین: ۶۸۰

زَیینی: ۶۸۰

زَافیا لَروز: ۶۳۱، ۶۳۶

زَرشَستوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸،

۱۶۹، ۳۸۱، ۴۱۰، ۵۲۲، ۵۴۱، ۵۶۲ تا ۵۶۳

زَرقَبه: ۵۱۳

زَستَانی دِیو آفریده: ۶۵۹، ۶۶۴، ۷۳۳

زیرى فیاك : ۸۰۲	سوغند: ۶۹۹، ۷۰۰
زین (= رزم آفران): ۶۶۶	سوم (= هوم): ۸۷۷
زیناوند: ۱۴۲، ۱۴۳، ۴۳۱، ۴۴۹	سوزا: ۶۶۶ تا ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۳
سیندارمذروز: ۶۲۹، ۶۳۳	سوزاي زرين: ۶۶۶ تا ۶۶۸
سینیش (آذر...): ۱۶۸	سی - شو: ۷۶۸
ستاره آذین: ۱۴۲، ۲۲۵، ۳۷۵، ۳۸۸	شیت: ۷۲۸
شتیر: ۷۳۷	شهر یوزروز: ۶۲۹، ۶۳۳
سجی: ۳۱۴	شیار (= کیش): ۲۹۴، ۷۷۳ تا ۷۷۶، ۸۴۳، ۸۶۸
سدره: ۱۳۷، ۵۸۱، ۸۵۶، ۸۵۷	۸۸۵، ۸۸۸
سدره پوشی: سی و شش، ۵۸۱	شیون و مویه: ۶۶۱
سیدیس: ۷۳۹	
سردار: ۶۶۱	غنآن: ۸۲۸
سیرشك: ۶۶۱	
شروشاویز: ۵۲۸، ۶۱۸، ۷۰۸، ۷۱۶، ۷۴۱، ۷۴۸	قَر: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶
شروش روز: ۶۳۰، ۶۳۵	۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۰۵
شروشو چترن: ۶۸۴، ۶۹۰ تا ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۱۳	۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۶
۷۲۰ تا ۷۲۳، ۷۲۸، ۷۴۲، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۷۰	۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۹۱، ۴۰۵ تا ۴۰۸
۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۳۴	۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۳۹
۸۳۸، ۸۳۹، ۸۵۶، ۸۶۰	۴۴۸، ۴۵۶، ۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۹، ۴۸۱
سست باوز: ۶۶۲	۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۴ تا ۵۰۱، ۵۶۴
سست باوری: ۶۶۰، ۶۶۲	۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۲
سست باوری: (برانگیختنی...): ۶۶۲	۶۰۵ تا ۶۰۷، ۶۳۱، ۶۳۵، ۸۷۲، ۸۷۳
سگ آبی: ۸۰۵ تا ۸۱۷، ۸۲۲	قَرابازو: ۷۳۴، ۷۳۵
سگ - دید: ۷۲۹، ۷۳۴، ۷۵۴، ۷۶۸، ۷۶۹، ۸۰۶	قَرارانی: ۷۳۴، ۷۳۵
سگ زرد چهار چشم: ۷۴۸، ۷۴۹	قَراراز شکوب: ۶۷۰، ۶۷۲
سگ سفید زرد گوش: ۷۴۸، ۷۴۹	قَرایرانی: ۴۸۱ تا ۴۸۳، ۶۰۶، ۶۳۱، ۶۳۶
سوشیانت (= سوشیانس): ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۵۸	قَریرقر: ۵۲۷، ۶۱۸، ۷۱۶
۱۶۱، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۳۵، ۲۵۶	قَرشپات: ۸۲۸
۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۶۷، ۴۸۸	فرشته: ۱۵۱
۵۲۹، ۵۳۳، ۵۴۵ تا ۵۴۸، ۵۷۱، ۶۱۸	قَرگیانی: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰

کَبَسْت: ۳۴۲، ۴۴۱، ۷۹۱
 کَخوارِذ: ۲۳۸، ۲۸۹ تا ۲۹۱
 کَخوارِیدی: ۲۳۸
 کَخوژی: ۸۸۳
 کَـرَب: ۲۶، ۲۷، ۵۰، ۶۷، ۷۹، ۱۴۰، ۲۷۳، ۲۹۴، ۳۰۰ تا ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۶۱، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۸۱
 کَردارِید: ۹۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۶۲، ۵۶۶، ۵۷۵، ۵۸۱، ۶۸۶، ۸۴۹
 کَردارِ نیک: سی و هفت، سی و هشت، چهل تا چهل و دو، ۳۵، ۵۳، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۱۱، ۶۳۸، ۷۸۶، ۷۸۷، ۸۴۹، ۸۵۸
 کَرَفَه: ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۴
 کَسویش: ۳۱۴، ۶۷۱، ۶۷۳
 کیش (= شیان): ۷۷۳
 کَشترار-بیمان: ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۱
 کَشنی (= گشتی): ۱۰۲، ۱۳۷، ۳۳۲، ۵۸۱، ۸۰۷، ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۶، ۸۵۷
 کَشنی بَرسم: ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۷، ۲۳۶، ۵۳۸، ۶۱۰، ۶۲۲
 کَشنی بستن: ۱۳۷، ۲۷۶، ۵۸۱، ۸۰۷
 کَشنی بندی: سی و شش
 کَشنی گشودن: ۲۷۶
 کمال (دایره...): سی و نه، چهل

۲۷۷، ۳۲۹، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۸۵ تا ۴۸۷، ۴۹۸، ۵۰۳، ۶۰۶، ۶۳۱، ۶۳۶
 فرمانروایی ستمگرانه: ۶۶۱
 فَرِتا گرفتنی: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۴۸۵، ۴۹۲ تا ۴۹۷، ۵۰۳، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۵۰
 فَرِوار: ۶۷۰، ۶۷۲
 فروردین روز: ۶۳۰، ۶۳۵
 فروزه: ۱۷، ۳۳، ۳۴، ۵۲، ۷۰
 فروزه های هفت گانه: سی و هشت
 فَرِوشی: ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱ تا ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶ تا ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۷ تا ۱۶۹، ۱۸۴ تا ۱۸۸، ۱۹۰ تا ۱۹۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۳۵، ۳۶۹، ۳۷۷، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸ تا ۴۲۳، ۴۲۵ تا ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۰، ۵۰۵، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۸، ۵۹۰، ۵۹۲، ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۹ تا ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۱، ۶۴۹، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۷۶
 فَرَه: ۳۸۷، ۴۱۸، ۴۲۶
 فَرَه مند: ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰ تا ۲۸۲، ۳۲۹ تا ۳۴۳، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۳ تا ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۸۷، ۸۸۶، ۸۸۷
 فَرَه مندی: ۲۹۸، ۳۱۵، ۴۹۹
 فَرِفتاری (گناه...): ۶۶۱
 کارد پزشکی: ۷۳۶، ۷۳۷، ۸۷۶

۴۹۴، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۵،

۵۷۵، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۳۸، ۷۸۶،

۷۸۷، ۸۴۹، ۸۵۸

گَمیز: ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۴۲، ۷۴۳،

۷۴۸، ۷۵۴، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۴ تا ۷۷۶،

۸۳۷، ۸۳۸، ۸۶۸

گَوازه: ۸۲۰

گوزِشت: ۶۷۱، ۶۷۳

گوزِسینه: ۶۷۱، ۶۷۳

گوسفند-پیمان: ۶۸۷ تا ۶۹۰

گوشَن: ۳۸۴

گوشِ روز: ۶۳۰، ۶۳۴

گهنباز: سی و پنج، سی و شش، ۹۲، ۹۷، ۹۹،

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹ تا ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷،

۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۸۵،

۱۹۵، ۲۴۳، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۴۳، ۶۴۳

گیاهانِ دارویی: ۷۳۷، ۸۷۵ تا ۸۷۷

گیاهِ درمانی: ۷۳۷، ۸۷۶

مادرِ جهان: سی و نه

مادر-خدایی: سی و نه

مارِ اسپندِ روز: ۶۳۱، ۶۳۶

مارِ باتک: ۸۱۸، ۸۶۰

مارِ سنگِ ثَمای: ۸۱۸، ۸۶۰

مارِ شِبا: ۸۵۸

مارهایِ سرخ: ۶۵۹

مارِ شِپاک: ۸۵۸

مادهِ روز: ۶۳۰، ۶۳۴

مُردارِ سوزان: ۶۶۳

مُردارِ سوز: ۷۶۲

مردمان، بی سر: ۶۶۳، ۶۶۴

کونِ قرز: ۷۶۲

کونِ قرزی: ۶۶۱، ۷۵۱، ۷۵۲

کوی: ۲۷، ۵۰، ۷۹، ۱۴۰، ۲۷۳، ۳۰۰ تا ۳۰۲،

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۶۱، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۸۹، ۴۹۰،

۵۸۱

کهرگتاس: ۸۴۸، ۸۵۰

کَیْد: ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۷۶، ۳۵۳، ۳۹۱، ۴۲۰،

۵۲۹، ۶۲۳

کیشِ وابسین: ۶۱۸

کَییدی: ۲۲۴، ۲۳۸، ۳۹۱

کاودرفش: ۱۴۷

گاو-پیمان: ۶۸۷ تا ۶۸۹، ۶۹۱

گاه: ۱۷۴

گاهانی (آموزه‌هایی...): سی و هشت، چهل و

سه، چهل و هفت، ۴۷

گَد: ۸۸۰

گَر: ۳۴۲، ۴۴۱، ۷۴۱

گِرْد: ۴۵۶

گرموَرنگه: ۶۴۵

گفتارِید: ۹۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۶۲، ۵۶۶، ۵۷۵،

۶۸۶، ۸۴۹

گفتار-پیمان: ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰

گفتارِ درمانی: ۶۵۶

گفتارِ نیک: سی و هفت، سی و هشت، چهل تا

چهل و دو، ۵۳، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۷،

۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲،

۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳،

۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱،

۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۱،

۳۹۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۸۷،

۷۰۰، ۷۰۱	مردم - پیمان: ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۱
مهرروز: ۶۳۰، ۶۳۵	مرگ آرزان: ۱۵۰، ۳۷۶، ۳۸۵، ۶۸۵، ۷۲۴
مهرروز مه‌ماه (= مهرگان): هفت، ۶۵۸	۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۹، ۸۵۷
مهرستان: ۳۸۰	مردا ویشوا: ۶۶۰
مهرقرب: ۳۷۸	مژندری (دیوان...): ۱۹۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۸۰
مهرگان: هفت، ۶۵۸	۳۰۱، ۳۴۶، ۳۹۲، ۴۴۹، ۴۷۳، ۴۸۹، ۷۷۴
میتزه: ۸۸۵	۷۸۶، ۸۴۴
میتزه: ۱۰۷، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳	مغ آزان: ۲۴۶
۱۸۷، ۱۸۷، ۳۲۹، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۴۵، ۵۴۶	مکاشفه: ۸۶۱
۶۴۴ تا ۶۴۶، ۸۱۹، ۸۴۸	منشزه: ۸، ۹، ۱۱، ۱۸، ۴۲، ۵۱، ۷۸، ۹۳، ۹۸
مینو: ۱۴، ۲۵، ۳۰	۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲
میئوی: سی و پنج، چهل و سه، ۴۴، ۷۹، ۸۱، ۸۶	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۸، ۲۲۵، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۹
۹۳، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۱	۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۶
۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۵	۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۶	۳۶۱، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۲۲ تا ۴۲۷، ۴۲۷
۲۳۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۵۷، ۳۵۷	۴۲۹، ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷
۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۷	۴۶۸، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۲۸، ۵۴۲
۳۸۸، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵	۵۵۱، ۵۶۸، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۴
۴۲۹، ۴۳۱، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۲۴	۶۵۰، ۶۵۶، ۶۸۳، ۶۹۸، ۷۳۷، ۷۷۱، ۸۶۴
۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۹۱	۸۶۶، ۸۷۶، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷
۵۹۲، ۶۰۷، ۶۱۴، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۹، ۶۵۳	منشزه درمانی: ۶۵۶، ۷۳۷
۶۶۹، ۸۱۸، ۸۶۱، ۸۶۶، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۸۶	موتند: چهل و شش، ۵۸۱، ۶۴۴، ۶۷۵، ۶۸۳
۸۸۷	۶۸۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۳، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۴
ناآشون: ۱۵۶، ۳۴۳، ۳۸۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۷	۷۷۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۶۷
۵۷۱، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۳۹، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۷	موتدان موتند: پانزده، ۴۳۸، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۴۱
۸۸۶، ۸۸۷	مورچگان دارک: ۸۱۹
نارشنی: ۶۴۷	موردانه کش: ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۳۸، ۸۶۰
نازندگی (= نا + زندگی): ۱۴	موزک: ۱۵۱
نافه شهریار (آذر...): ۱۶۸، ۶۰۶	مهر آزان: ۲۳۸، ۳۷۳
ناوآک (آب.../رود...): ۳۳۵، ۳۵۶، ۳۹۰	مهر دروج: ۳۵۴، ۳۵۵ تا ۳۵۷، ۳۶۲ تا ۳۶۲
	۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷، ۴۴۱، ۴۴۵

۴۶۱، ۴۳۹، ۴۰۶	۷۷۶، ۷۷۳، ۷۴۵، ۷۷۶، ۸۱۸، ۸۵۹، ۸۶۸، ۸۷۳
نیزه: ۸۳۹	وی بازو: ۷۳۵، ۷۷۱
نَشک: پانزده، شانزده، ۶۵۴	ویشتی: ۷۳۴، ۷۶۲
نَسوگشت: ۷۴۸، ۷۴۷	ویشوش: ۵۳۵
نَمَت: ۸۲۱	ویزیاریش: ۶۷۱، ۶۷۳
نَمِذک: ۴۴۲	ویژو(سگ...): ۷۱۱، ۸۰۵
نو-زود (آیین...): ۸۰۷	
نیرنگ (= گمین): ۵۱۶	
نیرنگ (= نیایش کوتاه): ۵۸۱، ۸۸۵	
نیرنگ-دین: ۸۸۸	
نیمروز: ۵۱۱، ۶۶۷، ۶۶۸، ۷۷۲، ۷۷۳	
نیمروزی: ۵۱۱	
وازیشت (آذر...): ۱۶۸	
وَر (= ورتگه): ۳۹۸، ۶۴۵	
وَرجاوند: ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۸، ۳۹۷، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۰	
۴۶۸، ۴۸۷، ۵۳۹، ۵۶۸، ۶۱۰، ۶۸۳، ۶۹۸	
۷۷۱، ۷۸۳، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۶، ۸۸۱، ۸۸۵ تا ۸۸۷	
وَرجاوندی: ۲۷۲، ۳۱۲	
وَرَس هوم بالای: ۵۴۳	
وَرَشَن: ۱۵۱	
وَر گرم (= گرم ورتگه): ۶۴۵	
وَرَن (دروندان...): ۴۲۰، ۴۸۹	
وَرَن (دیوان...): ۷۸۶	
وَرنگه (= ورن): ۳۹۸	
وَرُون: ۸۸۵	
وَنگهوش: ۱۷۵	
وُهو قَربان (آذر...): ۱۶۸	
وُهو-کِرنی: ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۳، ۷۷۶، ۸۱۸، ۸۵۹	

۶۳۶، ۶۵۰، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۸۱،

۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۴۸، ۸۵۹، ۸۶۴، ۸۶۷،

۸۷۶

هیرتد: ۶۹۸

هیرتدان هیرتد: پانزده

یاونگتیم: ۱۸۰

یته: ۱۷۵

یتجن: سی و چهار

یزدان: ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۷

یزدان شناخت: سی و شش

یزش: پنجاه و دو، ۸۱۷، ۸۱۸

یزش: سی و چهار

ینگه: ۱۸۰

یوجیستی: ۸۰۵، ۸۳۳

کم سُخنی: ۱۵۶

کُتکام: ۹، ۱۱، ۸۱، ۳۶۵، ۴۲۵، ۵۸۹

همه تن مرگ: ۳۷۶، ۳۸۵، ۶۵۹ تا ۶۶۴

هوجیاتی: ۶۲۱، ۶۲۲

هورا: ۸۲۲، ۶۴۴

هورچهر: ۱۳۷، ۶۶۵ تا ۶۶۹، ۶۷۱

هوشبام: سی و چهار

هوم (گیاه/نوشابه): ۶۷، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲،

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱ تا ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۲ تا

۱۵۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۵۰،

۲۵۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۶،

۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷،

۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۷۵، ۳۸۲، ۴۳۲، ۴۴۳،

۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷،

۵۰۵، ۵۰۶، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۹، ۶۰۲، ۶۳۱،

راهنمای دگرگونیها و افزایشها و کاهشها:

شماره‌ی صفحه و سطر*	آنچه هست	آنچه باید باشد
بنج، ۶۶۳، ۷۲۹، ۸۳۰ / پس از آخرین سطر		
زیرنویس، در سوی چپ		←
نوزده / ۱۲	حدید	جدید
بیست و شش / ۷ (ستون ۶)	ustra	uſtra
سی و هشت / ۷، ۱۳۹ / ۱۴	آفریدگار	آفریدگان
سی و نه / ۱	ارد بیهشت	«ارد بیهشت»
چهل و پنج / ۳ (زیر.)	مأخذ	مأخذ
پنجاه و یک / ۱، ۹۷۶ / ۵، ۱۱۲۱ / ۱۳ و ۲۰، ۱۱۲۲ / ۱۷، ۱۱۵۵ / ۱۹	ریختل یا ریشلت	رایشلت
پنجاه و دو / ۱۷	بیست و پنجم	بیست و ششم
پنجاه و سه / سطر زیر تصویر	بیست و هفتم	بیست و هشتم
۱۱ / ۸	مهمتر	وہتر
۴ / ۹ (و ۵۸، ۷۱، ۸۰، ۸۵، ۱۵۶، ۴۲۶ (زیر.))	فَرشوشتر	فَرشوشتر
۱۰۲۱، ۱۰۸۸	ح ۲، ص ۲۷۳	ح ۷، ص ۲۷۳
۲ / ۹ (زیر.)	راه یافت	راه یافت
۱۰ / ۱۵	فِرستویه	فِرستویه
۴ / ۹۲ (و ۱۰۲۱، ۱۱۷۰)		
۲ / ۹۳ (و ۲۲۴، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۴۷، ۴۵۹، ۴۷۱، ۵۸۵، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵، ۱۱۰۵)	دیدبان	دیدبان
۱۴ و ۱۵ (و ۲۹۵ کسار بُرد دیگر در بسیاری از صفحه‌ها از ۹۶ تا ۱۱۹۱)**	فَرۆشی	فَرۆشی
۱ / ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۴، ۵ / ۱۳۰، ۲۴ / ۴	روشن	روشن
۱۸ / ۹۹ (و ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۶۶، ۲۶۳، ۲۱۷، ۵۱۳، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۵، ۹۳۷)		
۱۰۱۶، ۱۰۲۲، ۱۱۷۵، ۱۱۸۴	آنیران	آنیران
۱۰ / ۱۰۳	برگوار	بزرگوار
۲۲ / ۱۳۸	تِناهکار	تِناهکار
۲۲ / ۱۳۸	ریزان	ریزان

* رقم سوی راست، شماره‌ی صفحه و رقم سوی چپ، شماره‌ی سطر است. (زیر.) = زیرنویس. در موردی که شماره‌ها زیاد است، از آوردن شماره‌ی سطرها خودداری شده است.

** بویژه در صص ۱۹۰-۱۹۲، بندهای ۲-۱۱، سینه، هات ۲۶ و صص ۲۳۶، س ۲ و صص ۲۴۶، س ۵ و صص ۲۶۰-۲۶۶، یسنة ۷۱، بندهای ۲-۴ و ۱۸ و صص ۴۰۵-۴۳۰، بندهای ۱-۱۵۶ فروردین یشت و ۵۵۱، س ۴ و ۶ و صص ۱۰۲۴-۱۰۲۵ و صص ۱۱۱۰.

می تازند	می تازد	۹ / ۱۴۱
		۱۵۱ / ۳ (زیر)، ۲۶۵ / ۱ (زیر)، ۹۰۰ / ۱۰
		۹۲۸، ۱۰ و ۴ / ۹۳۷، ۶ / ۹۵۳، ۶ / ۱۹ و ۱۰
←	—	۱۵۵، ۲۷ / ۱۵ و ۱۰۰، ۱۰۶ / ۱۰۰، ۲۴ / ۱۰۰، ۲۴ / ۱۰
بستانید	بستاند	۹ / ۱۷۴
آشوتانی	آشوتنی	۲۳ / ۱۹۱
بشناسیم	بشناسیم	۷ / ۱۹۳
دیدهبانی	دیدبانی	۱۶ / ۱۱۰، ۵، ۴ / ۶۳۸، ۱۵ / ۲۲۶
نارادی	ارادی	۷ / ۲۳۶
پادیاب	پادیاب	۶ / ۲۴۶
به آیین	«به آیین	
		۵ / ۲۵۰
خواستارم	خواستار	۱۱ / ۲۵۵
		۲۵۵ / پس از سطر ۱۳، در جای شماره‌ی
۱۶-۱۸		بندها
کامگارتر	کامگارتر	۱۷ / ۲۶۱
جادوان	جادوان	۱۱ / ۲۷۲
مرد	مرد	۲۰ / ۲۹۳
من	من	۱۴ / ۲۹۴
		۲۹۷ / بند ۱، س ۶ Emmerick به جای
		«جان افزایش»، آورده است: «غله افزایش»
		(پادآوری «دکتر احمد تفضلی» / کلک
		۳۸، ص ۱۴۰).
می شود و	می شود	۲۲ / ۲۹۸
نژاده،	نژاد،	۴ / ۳۰۹
برتری جویی در	برتری جویی د	۲۲ / ۳۱۲
وَرجاوندی	وَرجاوندی	۲۲ / ۳۱۲
اسب	اسب	۲۵ / ۳۳۳
ناوُناک *	ناوُناک	۹ / ۳۳۵
* = ناوُناز		(زیر) / ۳۳۵
دیدهبانان	دیدبانان	۱۳ / ۳۶۴، ۷ / ۳۴۵
همراه	همواره	۱۱ / ۱۱۲۴، ۱۸ / ۳۶۳
شسته،	شسته	۱۴ / ۳۷۵
نشانه رود	نشانه رو	۱۷ / ۳۷۶
استوارترین	استوارترین	۱۸ / ۳۷۶
گرازی	گرازی	۸ / ۳۸۴
پیروزمندترین	وزمندترین	۱ / ۳۹۰
۱	۲	۱۷ / ۳۹۳
۳ و ۲	۱ و ۲	۹ / ۳۹۵
۰۲	۰۱	۲ / ۳۹۵ (زیر)
۰۳	۰۲	۳ / ۳۹۵ (زیر)

گیاهان	۸ / ۳۹۸	شیره گیاهان
۴۰۵ / بند ۲، س ۴ «هیننگ» واژه‌ی «ویش» اوستایی را به «پرتده» برگردانیده است و ترجمه‌ی آن به «خانه» را درست نمی‌داند. او جمله را چنین ترجمه کرده است: «[آسمانی] که این زمین را چنان دربر گرفته است که پرتده‌یی خایه (تخم) را.»		
(یادآوری دکتر احمد تفضلی / کلک ۳۸، ص ۱۲۰)		
۴۲۶ / ۱۱ (زیر.)	= یوست قَریان در مرزبان‌نامه	«یوست قَریان و مرزبان‌نامه»
۶ / ۴۳۲	به نگاه سپاه	به ناگاه سپاه
۳ / ۴۶۹	حوشا	خوشا
۷ / ۴۷۸	فراروم!	فراروم؟
۴ / ۱۱۷۸، ۲۰ / ۱۰۳۰، ۱۰ / ۴۸۶	کَذَرَوَاسپ	کَذَرَوَاسپ
۲۰ / ۴۹۲	اَنگَر	اَنگَر
۵۲۰ / ۶۴۴، ۷ / ۵۲۰ (بار ۲۰)، ۸۱۹، ۸۲۸		
۱۱۹۳، ۱۱۱۴	مَیَرَد	مَیَرَد یا مَیَرَد
۵ / ۵۲۲	بجای می آورد	بجای می آورم
۱۲ / ۵۴۲	بنشوند	بنشوند
۱۶ / ۵۴۵	هَذَا - تَبِیتای	هَذَا تَبِیتای
۱۷ / ۵۵۱	می ستاییم .	می ستاییم.
۳ / ۵۶۳	«بِیستَمَدگاه»	«بِیستَمَدگاه»
۱۶ / ۵۷۵	ناذرست	ناذرست
۳ / ۵۷۹ (زیر.)	هُوَنُور	هُوَنُور
۸ / ۵۸۴	بخید	بخشید؟
۷ / ۵۹۰	خشنودی	خشنودی
۷ / ۶۵۰	رود	رود
۱۹ / ۶۵۴	به	با
۲۰ / ۶۵۴	بود	بوده
۲ / ۱۱۷۱، ۱۴ / ۶۵۵	مَهاپهارته	مَهاپهارته
۱ / ۶۶۲ (زیر.) این برداشت «دارمستر» است که روشنی ندارد. دکتر احمد تفضلی یادآوری کرده است که باید «زخج» یا «رخوذ» به جای آن بیاید. (کلک ۳۸ / ص ۱۴۰) «شمیت» آن را برابر «آراخوزیا» می‌داند و با گرداگرد «قندهار» کنونی انطباق می‌دهد.		
(دانشنامه ایرانیکا، ج ۲، صص ۲۴۶ - ۲۴۷)		
۱۴ / ۶۶۲	رود... ^۲	رود... ^۲
۷ / ۳۶۶ (زیر.)	Mesopotamia	Mesopotamia
۱۴ / ۶۷۴	ایشان ^۲	ایشان ^۱
۳ / ۶۸۲ (زیر.)	خوب به	خوب را
۸ / ۶۸۵ (زیر.)	۰۱	۰۵

۴۷	۲/۷۱۱ (زیر.)*
۶۸	۲/۷۱۲ (زیر.)
بشوید	۹/۷۱۶
۲۴	۲/۷۲۷ (زیر.)
۳۱	۲/۷۳۷ (زیر.)
بخش ۳۶، بند ۱۲	۱/۷۳۹ (زیر.)
۱۱/۷۳۳ «تقی زاده» واژه‌ی «پسرها» را برگردان درست واژه‌ی اوستایی «سونو» می‌داند. (پادآوری «دکتر احمد تفضلی» / چلک ۳۸، ص ۱۴۰)	
کنند. ^۱	۱۲/۷۴۵
باشد. ^۲	۱۴/۷۴۵
خواند:	۱۱/۷۴۹
جامه‌ای	۱۴/۷۵۰
آب پاک	۸/۷۵۷
می‌گذارند	۲/۷۷۴ (زیر.)
تن زنده	۱۹/۷۷۹
این خانه	۱۱/۷۸۵
vanghāpara	۱/۸۰۱ (زیر.)
duzaka	۴/۸۰۱ (زیر.)
نیابد	۴/۸۰۲
تولد کسی	۹/۸۰۷
هندوان (۱۶ بخش)	۳/۸۱۴ (زیر.)
بخشود	۷/۸۱۷ (زیر.)
چهارده دست‌افزارهای	۶/۸۱۹
بدو	۷/۸۲۶
بنگرد؛	۵/۸۳۵ (زیر.)
۱۹	۴/۸۴۴ (زیر.)
ایندردیو،	۲۰/۸۷۳
باشند.	۳/۸۷۶ (زیر.)
۹	۳/۸۸۰ (زیر.)
۹	۵/۸۸۰ (زیر.)
۸ و ۱۱	۳/۸۸۲ (زیر.)
میتر	۵/۸۸۵ و ۱۲ (زیر.)
اناهیتاست	۱۵/۸۹۳
← زور	۷/۸۹۴

* درین راهنما، بازبردهای به متن «بند هشتن»، بر بنیاد بخش‌بندی‌ی گزارشی فارسی «دکتر مهرداد بهار» دگرگون شده است؛ مگر آن که به چاپ دیگری از این متن بازبرد داده شده باشد.

۸۹۴ / ۱۰ - کسار بُرد «آتریان» در فارسی
به جای «آثرون» اوستایی و «آنهرون» بهلوی
درست نیست. (یادآوری دکتر احمد
تفضلی / کِلک ۲۸، ص ۱۴۰) بهترست
«پریستار» به جای آن بیاید که معنی مطلق
«دین‌ترد» دارد.

هفتصد	هفتصد	۵ / ۸۹۵
(۹۶ تا ۸۱)	۸۱، زیر.	۱۵ / ۸۹۵
۹، بند ۱۱۹ گل «آذریون»	۲۷، بند ۲۴ گل «آذرگون»	۸ / ۸۹۷
۱۲، بند ۱۸۵ - ۱۸۶	۲۸، بند ۲۷	۴ / ۸۹۹
(۱۰)	(۲۷)	۱۶ / ۹۰۱
آبرسن	آبارسن	۲۱ / ۹۰۳ و ۲۶، ۲۴، ۲۱ / ۱۰۷۴
۹، بند ۷۸	۲۲، بند ۱۶	۲۲ / ۹۰۸
اوژوتَنَر	اوژوتَنَر	۲۹ / ۹۱۰
برمایه	برمایون	۲۱ / ۹۱۱
۱۰، بند ۱۶۱	۱۴، بند ۴	۷ و ۶ / ۹۱۳
«هر هاستری بر زمین، فرسنگی است یکهزار گام دویایی. فرسنگ میانگینه آنچندست که اگر مردی دوربین فراز نگردد و ستوری بیند، سیاهی را در سبیدی تن او شناسد.»	«هر هاستری ... شمرده شده است.»	۸ و ۷ / ۹۱۳
گیو گودرز	گودرز و گيو	۲ / ۹۱۴
۹، بند ۷۷	۱۲، بند ۲۶	۵ و ۴ / ۹۱۵
۹، بند ۱۲۵	۱۷، بند ۷	۵ / ۹۱۵
۳، بند ۲۴	۶، بند ۲۲	۷ و ۶ / ۹۱۵
۳، بند ۸۵	۱۱، بند ۹	۸ / ۹۱۵
متن	متن (بخش ۲۳)	۹ / ۹۱۵
۱۴، بند ۱۹۷	۲۶، بند ۶	۱۰ / ۹۱۹
گیو گودرز	گیو و گودرز	۱۱ / ۹۱۹
(۹)	(۱۹)	۱۷ / ۹۱۹
«گویت پسر	» پسر	۲۳ / ۹۲۱
او گو است	او است	۲۳ / ۹۲۱
گو	گو	۲۴ / ۹۲۱
وند، فر.	(فر).	۱۴ / ۹۲۳
(۹)	(۱۲)	۱۸ / ۹۲۴
کارگزاران	کارگزاران	۸ / ۹۲۵
«گوکرن»	«گوکرن»	۴ / ۱۰۴۹، ۱۰ / ۹۲۸
آبوسین یا آبرسن	آبارسن	۲۲ و ۲۱ / ۹۲۸
۹، بند ۷۸	۱۲، بند ۹	۲۲ / ۹۲۸
۹، بند های ۸۷ - ۸۸	۲۰، بند های ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲	۲۳ / ۹۲۸
اروتدَنَر	اروتدَنَر	۱۸ / ۹۳۱

(۲۰)	(۳۲)	۱۸/۹۳۱
(۶) بهار معنی «زنجبیل شامی» را برای	(۶)	۱۲/۹۳۱
آن آورده است. (بند هشت، ص ۱۷۶)		
«ریگ-ودا» usik به معنی	«ریگ-ودا» به معنی	۲۴/۹۳۲
آهوزَن	آهوزَن	۱۱/۱۱۷۶، ۲۸/۹۳۵
(۲۰، بند ۲۳۵)	(۳۲، بند ۳)	۱۲/۹۳۸
(۱۲، بند ۹)	(۱۱، بند ۲۷)	۲۵/۹۳۹
(۱۱۹، بند ۹)	(۲۴، بند ۲۷)	۲۳/۹۴۱
vōx لاتینی.	لاتینی.	۳/۹۴۳
voice انگلیسی	انگلیسی	۳/۹۴۳
(۹)	(۱۷)	۱۶/۹۴۴
نیز خوانند.	نیز خوانند که به معنی «پشت و پناه	۲/۹۴۵
	گشتاسب» است.	
«فَرْتَنِغِ دادگی» است.	شناخته نیست.	۲۵/۹۴۸
به راهیم.*	به راهیم.	۶/۹۴۹
* این کتاب در سال ۱۳۷۰ از سوی		۹۴۹/(زیر)
«انتشارات توس» در تهران منتشر شد.		
بُوری: نام سرزمینی است.	بُوری: (= بایروش در پارسی باستان)	۱۵/۹۴۹
	نام سرزمینی است.	
(۹، بند ۱۱۹)	(۲۴، بند ۲۷)	۱۲/۹۵۱
گل «سنبل»*	گیاه «سینیر»	۱۲/۹۵۱
* در بندهشن کوچک (هندی) گل		۹۵۱/(زیر)
«سوسنیر» (= سینیر) ویژه ی بهرام		
خوانده شده است.		
پادافره (= پادافره): (در فارسی	پادافره (= پادافره): (در پهلوی	۱۷/۹۵۴
	باتفراس و در فارسی	
«جهانی	«جهان	۲۲/۹۵۵
(۱۴، بند ۱۹۸)	(۱۱، بند ۲۹)	۲/۹۶۱
«قَرَمَتی»	«قَرَمَتی»	۷/۹۶۲
«هورچهر»	«خورشید دیدار»	۱۲/۹۶۸
(۹)	(۱۹)	۸/۹۷۲
دور تواند	دور تواند	۱۱/۹۷۲
(۹، بند ۹۳)	(۲۲، بند ۸)	۲/۹۷۵
چهار	پنجاه	۲/۹۷۵
(۱۲، بند ۱۸۳)	(۲۸، بند ۱۵)	۲۱/۹۷۵
(۲۰)	(۳۲)	
		۸۷/۹۷۷
خورشیدچهر*	خورشیدچهر	۱۷/۹۷۷
* در بندهشن ایرانی، گزارش م. بهار،		۹۷۷/(زیر)
«ووروجهر» و در بندهشن هندی		
ترجمه ی ر. بهزادی، «خورشیدچهر»		
آمده است.		

سوخت	سوخت	۵/۹۸۲
(۲۳)	(۲۲)	۲۲/۹۸۲
است. (ید. ۲۳، بند ۳ و ید. ۴۴، بند ۱۳)	است.	۱۰/۹۸۳
نام	نام	۲۸/۹۸۳
تیز	تیز	۱۷/۹۸۵
بیستم و سوم	بیستم و سوم	۱۴/۹۸۶
ایزد	ایزد	۱۸/۹۸۶
سنسکریت به	سنسکریت به	۲۵/۹۸۶
جود	جود	۷/۹۸۸
۲	۲	۱/۹۸۹
۰۲	۰۲	۱/۹۸۹ (زیر.)
اوستاست	اوستاست	۲۸/۹۹۲
۱۲، بند ۲۷	۹، بند ۷۹	۲۰/۹۹۳
زعفران	بانو (سپَرغَم)	۷/۹۹۴
۱۲، بند ۲	۹، بند ۷۶	۴/۹۹۵
«زَرید»	«زَرید»	۴/۹۹۵
با «مانوش»	با «مانوش»	۵/۹۹۵
۲۲، بند ۶	۹، بند ۹۲	۱۵/۹۹۵
«زَرمند»	«زَرمند»	۱۹ و ۱۵/۹۹۵
زَرمند	زَرمند	۱۸/۹۹۵
۲، بند ۳۴	۹، بند ۸۹	۱۸/۹۹۵
است.	است *	۲۰/۹۹۵
	* بهار به اعتبار دوگانه شمرده شدن این دو رود در بند ۸۲ بخش نهم بندهش، این یگانه شماری را سهوی می‌داند که با بند ۶۷ زامیادیشتم نیز همخوانی ندارد. (← گزارش بندهش، ص ۱۷۵، یادداشت ۳۶)	۹۹۵/ (زیر.)
زندان	زندان	۲۲/۹۹۵
بنج	سه	۴/۹۹۹
۳۱، بند ۲۳ و بخش ۳۴، بند ۶	۲۰، بند ۲۳۱، ۲۲، بند ۲۳۹	۴/۹۹۹
۳۰، بند ۳۰	۱۹، بند ۲۲۷	۱۶ و ۱۵/۹۹۹
۱۲، بند ۲ و ۲۳ «سپَنددات»	۹، بند ۷۷ و ۷۹ «سپَندیار»	۷/۱۰۰۲
۲۸، بند ۳۹	۸، بند ۶۴	۱۱/۱۰۰۲
«وازیشت» (← همین)	«وازیشت» (← وازیشت)	۱۲/۱۰۰۲
بیدمشک	پلنگ مشک	۸/۱۰۰۳
و بزرگداشت از	و سپاسگزاری از	۲/۱۰۰۳ (زیر.)
برگذار می‌شد و نقشه‌های ...	برگذار می‌شد.	۳/۱۰۰۳
می‌آراستند.		
۳۱، بند ۵	۲۰، بند ۲۲۸	۴/۱۰۰۵

راهنمای دگرگونیها و... / ۱۲۰۳

«اسپیدور آن بود که با ضحاک، جم را برید.»	«سپتور برادر جمشید بود که با ازی دهاک، جمشید را کشت.»	۵ و ۴ / ۱۰۰۵
صورت فلکی	برج	۳ / ۱۰۰۶
هم در	هم و	۴ / ۱۰۱۱
یکسانی	یکسانی	۵ / ۱۰۱۱
بند ۵ (این کوه	بند ۵ به نوشته بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه	۵ / ۱۰۱۴
می خوانند	می خواند	۱۱ / ۱۰۱۴
شاشیر غم	شاسیر غم	۱۱ / ۱۰۱۶
یدیدار	یدیدار	۱۷ / ۱۰۱۸
"Sexina"	"Sexina"	۲۲ / ۱۰۱۹
H	II	۲۸ / ۱۰۱۹
۱۴، بند ۱۹۸)	۲۹، بند ۱۰)	۸ و ۷ / ۱۰۲۰
به ناحیت خراسان بر زیر	در چندین فرسنگی خاور	۸ / ۱۰۲۰
فَرزْدَانَوُ	فَرزْدَانَوُ	۸ / ۱۰۲۱
فَرزْدَانُ	فَرزْدَانُ	۸ / ۱۰۲۱
۹، بند ۹۲)	۲۲، بند ۵)	۱۲ / ۱۰۲۱
فَرَشْكَرد	فَرَشْكَرد	۲۱ / ۱۰۲۱
شمار -	شماره	۲۸ / ۱۰۲۱
بدان روی (وی را) دارای فَرَه ناگرفتنی	از ایسن روی (آن را) فَرَه ناگرفتنی	۱۶ / ۱۰۲۲
خواند	خوانند	
تواند بودن	تواند بود	۱۷ / ۱۰۲۲
بدان روی چنین تواند بودن	بدین روی ایدون تواند بود	۱۷ / ۱۰۲۲
بیشتر	بهر	۲ / ۱۰۲۳
* (۱۲۴)	(۱۲۴)	۶ / ۱۰۲۳
در گزارش م. بهار: بخش نهم، بندهای ۱۲۴-۱۲۵		۱۰۲۳ / «زیر»
«فَرَوَرْتی» و «فَرَوَرْتین»	«فَرَوَرْتی» و «فَرَوَرْتین»	۱۵ و ۶ / ۱۰۲۳
«فَرَوَهر»	«فَرَوَهر»	۲۸ / ۱۱۱۰، ۱۴ / ۱۰۲۵، ۱۵ / ۱۰۲۴
فَرَوَهر	فَرَوَهر	۱۶ / ۱۰۲۴
نام	نامه	۶ / ۱۰۲۷
می گوید	می گوید	۷ / ۱۰۲۷
éponyme	éponyme	۷ / ۱۰۲۷
*؟	؟	۲۲ / ۱۰۲۷
* در بندهشن آمده است: «کابل بدسایه بهترین (سرزمین) آفریده شده که کابلستان است. سایه درختان آنجا به تن بد است.» (گزارش بهار، ۲۰۶:۱۶)		۱۰۲۷ / «زیر»
«گوی اوسن»*	«گوی اوسن»	۲۳ / ۱۰۲۷
*** یا «گوی اوسدن»		۱۰۲۷ / «زیر»
کَدُزوشَب	کُندراسب	۲۲ و ۲۱ / ۱۰۳۰

۹. بند ۷۷	۱۲. بند ۲	۲۱/۱۰۳۰
۹. بند ۱۷۹	۱۲. بند ۲۴	۲۱/۱۰۳۰
سویر	سویر	۲۲/۱۰۳۰
۹	۱۸	۲/۱۰۳۱
*۲۶	۲۶	۱۰/۱۰۳۱
* م. بهار گمان می برد که این ماهی، نهنگ باشد. «بندهش، ص ۱۸۸» نویسنده‌ی بندهش، به روایتی دیگر، آن را «اَرز آبی» دانسته است. (همان، صص ۱۰۰-۱۰۱)		۱۰/۱۰۳۱ (زیر.)
بخش ۹. بندهای ۱۲۱ و ۱۵۴	بخشهای ۱۹ و ۲۴	۲۵/۱۰۳۱
کَنگ دَر	کَنگ دَر	۶/۱۰۳۵
۹. بند ۷۹	۱۲. بند ۲۵	۱۴/۱۰۳۵
بی می مُست	بی می مُست	۱۹/۱۰۳۵
ظرف	ظرف	۲۲/۱۰۳۵
۹. بندهای ۸۰ و ۸۱ و در شاهنامه	۱۲. بندهای ۲۹ و ۳۶ «اسپروچ» و در شاهنامه	۱۹/۱۰۳۶
«کی یازش»	«کی ویازش»	۹/۱۰۳۸
نام دیگر	(= انیران) نام دیگر	۱/۱۰۴۲
گویند	گوینده	۲/۱۰۴۲
گرسیوز*	گرسیوز	۷/۱۰۴۲
* ضبط ویرایش «خالقی مطلق» ازین نام، «گرسیوز» است.		۷/۱۰۴۲ (زیر.)
۱۴. بند ۱۹۸	۲۹. بند ۷	۱۲/۱۰۴۳
۹. بندهای ۱۰۱-۱۰۷ و بخش ۱۸	۳. بندهای ۲۲-۱۹ و بخش ۱۵	۱۲/۱۰۵۰
ماژا شِنَد / ماژا شِنَد	ماژا شِنَد / ماژا شِنَد	۱۸ و ۱۱-۹/۱۰۵۱
گل «نرگس»	گیاه روگس (= لک یا لاک)	۲۳-۲۲/۱۰۵۱
بخش ۵	بخش ۴	۲۰/۱۰۵۲
۲۰. بند ۲۳۵	۳۲. بند ۳	۱۵/۱۰۵۳
۱۲. بند ۱۸۵	۲۸. بند ۲۶	
		۲۵/۱۰۵۳
آن دُرُوج	دشمنی	۲۵/۱۰۵۳
زرتشتی است.	زرتشتی است. اما چندین ... آمده است.	۸-۷/۱۰۵۵
چینَر	چینَر	۱۲/۱۰۵۶
۹. بند ۸۷ این نام «منوش»	۱۲. بند ۱۰ این نام «مانوش»	۱۹/۱۰۵۶
«مَگوید»	«مَغویت»	۱۲/۱۱۱۴، ۲۱/۱۰۵۶
«مَگویدان مَگوید»	«مَغویتان مَغویت»	۱۳/۱۱۱۴، ۲۳/۱۰۵۶
۷ و ۶	۵. بند ۲	۱۱/۱۰۵۷
همیشه پشگفته	بنفشه	۸/۱۰۵۸
می خوانیم	می خوانیم	۱/۱۰۶۱ (زیر.)

راهنمای دگرگونیها و... / ۱۲۰۵

«مینو»	«مینو»	۵/۱۰۶۲
کشتی‌رانی. در فارسی می‌توان «ناؤتاز» را آورد.	کشتی‌رانی.	۱۰/۱۰۶۴
نیرنگ دین	نیرنگ‌دین	۱۷ و ۱۶/۱۰۶۷
درمی‌آیند	درمی‌آید	۳/۱۰۶۸
«وازیشت»	«وازیشت»	۳/۱۰۶۹
۹، بند ۱۵۰	۱۲، بند ۵ و ۷	۹/۱۰۶۹
«واسی‌ینجه سَدَورام (ن)»	«واسی پنچاسَتَوران»	۹/۱۰۶۹
۹، بند ۷۹	۱۲، بند ۲	۲۱/۱۰۶۹
۹	۱۹	۲۲/۱۰۶۹
واذگیس	واذگیس	۲۲/۱۰۶۹ (بار ۳)
واذگیسان	واذگیسان	۲۳/۱۰۶۹
زهری	زدری	۱/۱۰۷۱
«نهرکوش»	«نهرکوش»	۵/۱۰۷۲
وَرَنَ	وَرَنَ	۲۵ و ۲/۱۰۷۳
است؛	است.	۳/۱۰۷۳
وَرَنَ	وَرَنَ	۴/۱۰۷۳
هم‌جنس‌بازی	کار جنسی زشت	۵ و ۴/۱۰۷۳
وَرَنَ	وَرَنَ	۵/۱۰۷۳
وَقَرَنَه:	وَقَرَنَه:	۵/۱۰۷۴
«وَقَرَأَمَنَد»	«وَرَف‌شند»	۲۰/۱۰۷۴
۷ و ۳	۲، بند ۷	۱۷/۱۰۷۵
ویسپَرَد / «ویسپَرَتَو»	ویسپَرَد / «ویسپَرَتَو»	۱۳/۱۰۷۸
خشیارشا	خشایارشا	۱/۱۰۸۱
گوگیرَنَ	گوگیرَنَ	۱۵/۱۱۱۸، ۱۷/۱۱۱۳، ۱۱/۱۰۸۱
چهرمز	چهرمز	۱۳/۱۱۰۱
چهرمزی	چهرمزی	۱۴/۱۱۰۱
daenā	daena	۲۰/۱۱۰۵
ناؤتاک (»ناؤتاز)	ناوتاک	۴/۱۱۱۵
نگاهبانی	دَکاز	۳۱/۱۱۱۵
هَسَتَگان و هَسَتَگانی	هَسَتَگان و هَسَتَگانی	۳۱ و ۳۰/۱۱۱۷
= هَسَتَگان	= هَسَتَگان	۷/۱۱۱۸
مجدد	مجدد	۲۵/۱۱۳۰
ابومنصور	ابومنور	۵/۱۱۳۲
یودا یروخیم	یودا یروخیم	۶/۱۱۳۴
ایرانویج	ایرانویج	۲۲ و ۲۰، ۱۸/۱۱۳۶
Avestan	Avesta	۲۹ و ۲۸/۱۱۳۸
۷۸۶	۶۸۶	۱۳/۱۱۵۱ (ستون ۱)
آغَرِیرِث	آغَرِیرِث	۱۹/۱۱۵۳ (ستون ۲)
۷۵۳	پانزده	۳۱/۱۱۵۶ (ستون ۲)
کاوس: ۳۰۵، ۲۹۸	میان ۲۴ و ۲۵ (ستون ۱، پس از کاوس)	۱۱۵۷ /

دونا لدن.	دونا لد.	۱۱۶۷ / ۱۰ (ستون ۱)
آیر یوخشوت	آیر یوخشوت	۱۱۷۶ / ۲۳ (ستون ۱)
(حذف شود.)		۱۱۸۴ / ۲۸ و ۲۹ (ستون ۱)
بخش	بخش؟	۱۱۸۵ / (ستون ۲)
پشتوتو	پشتوتو	۱۱۸۶ / ۱ (ستون ۲)
زور	زور	۱۱۸۹ / ۲۰ (ستون ۲)
ششت: ۸۲۸	ششت: ۷۲۸	۱۱۹۰ / ۷ (ستون ۲)
مردمان بی سر:	مردمان، بی سر:	۱۱۹۲ / ۳۰ (ستون ۲)
«ج»	«ر»	لب برگردان روکش جلد / سوی چپ، ۱۰
همان	همین	همان جا / ۱۲
شاهنامه یزوهی	شاهنامه یزوهشی	همان جا / ۲۱

AVESTÂ

THE ANCIENT IRANIAN HYMNS & TEXTS

TRANSLATED & ANNOTATED

By

JALIL DOOSTKHAH Ph.D.

Prof., UNIVERSITY OF ISFAHAN

MORVARID PUBLICATIONS

TEHRAN-IRAN

1991

از گزارشگر و پژوهنده همین کتاب منتشر شده است:
رهیافتی به گاهنامه زرتشت و متن های نواوستایی

زرتشت و جهان غرب

نوشته ژ. دوشن کیمن / ترجمه مسعود رجب‌نیا

از ویژگی‌های آئین زرتشت یکی پای‌بندی و استواری سرسخت آن است بر توصیه و یگانگی ذات باری، چنانکه بعضی از پژوهندگان چنین انگاشته‌اند که اعتقاد به ثنویت یا دوگانگی عوامل خیر و شر در جهان یا برابر نهادن اهورا مزدا با انگره‌مینو ناشی از همین پافشاری است. از جمله این‌گونه دانشمندان باید از اشپیکل و هنینگ نام برد. پس کوشش در شناخت آئین زرتشت از مباحث جالب بوده و برای فرهیختگان و دانش‌پژوهان پرداختن بدان دلکش و آموزنده خواهد بود. البته پوشیده نماند که اثر حاضر بحثی است اندکی فنی و کلامی که دقت و توجه خاص در آن ضروری است.

بودا (در جستجوی ریشه‌های آسمان)

امیرحسین رنجبر

بودا: 'در جستجوی ریشه‌های آسمان' مونوگرافی است که سعی دارد زندگی، اندیشه‌ها، تعالیم و آموزه‌ها و در نهایت شکل‌گیری آئینی را توصیف کند که چیزی در حدود بیست و پنج قرن پیش، مردی پاک‌تبار آن را بنیاد نهاد؛ مردی که به جرأت می‌توان او را از جمله نخستین منادیان تزکیه نفس، صلح‌طلبی، انسان‌دوستی، کف نفس و خویشتن‌داری و تلاش برای رسیدن به فردایی بهتر، نامید. او در پاسخ به سؤال دوستی که از او پرسیده بود «آیا در جهان چیزی هست که به آن علاقه داشته باشی؟ گفت: آری، باران، چون فکر می‌کنم تنها چیزی که این دنیای خاکی را به آسمان و عوالم بالاتر از آن وصل می‌کند همین رشته‌ها و ریشه‌های خیس و ابریشمین باران است و بس. من باران را بسیار دوست دارم.

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه

عمر فروغ / ترجمه حسین خدیوچم

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه که به قلم ادیب و مورخی مانند عمر فروغ نوشته شده، کتابی است در معرفی مردی لطیف‌الطبع و ظریف‌الذوق که صراحت کلامش همواره او را در انزوا قرار داده است. با خواندن این کتاب، با آراء و اندیشه‌های مردی آشنا می‌شویم که زندگی را بخششی نابجا می‌داند و اندیشه‌های تلخ و گزنده خود را در قالب شعر بیان می‌کند؛ اما تلخی اندیشه‌ها و بدبینی آشکار و انکارناپذیر او، چنان ظریف به بیان در می‌آید که همواره منفذ یا زاویه‌ای برای نگاه کردن و لذت بردن از زیبایی‌های نهفته زندگی باز می‌گذارد.

روش مطالعه ادبیات و نقدنویسی

جان پک و مارتین کوپل / ترجمه سرورالسادات جواهریان

هدف کتاب حاضر این است که مهارت تفکر نقد و بررسی کتاب را در خواننده افزایش دهد و راه‌های عملی را برای مطالعه و درک و تحلیل ادبیات پیش روی او قرار دهد. نویسندگان این کتاب کوشیده‌اند دیدگاه گسترده‌تری دربارهٔ متون مورد مطالعه و به طور کلی دربارهٔ ادبیات به شما ارائه دهند، تا دانشجویان بتوانند به طور مستقل متنی را نقد و بررسی کنند و دیدگاه خود را برای تحلیل و تفسیر متن به کار گیرند.

جان پک / مارتین کوپل

روزی، روزگاری، دیروز (مجموعه داستان) منتخبی از بهترین آثار نویسندگان برگزیده معاصر به انتخاب مجله نیویورکر، ترجمه لیلا نصیری‌ها

در این مجموعه، داستان‌هایی از نویسندگان مطرح انگلیسی‌زبان را می‌خوانیم. از جمله: جان آبدایک، شرمن الکسی، داندل آنتریم، رابرت استون، جورج ساندرز، حنیف قریشی، جومپا لاهیری و آلیس مونرو، مجله نیویورکر در طول یک قرن فعالیت خود به یکی از مهم‌ترین اجزای تشکیل‌دهنده زیربنای فرهنگی و ادبی آمریکا تبدیل شده است. در اعتبار این مجله همین نکته بس که بسیاری از نویسندگان برجسته انگلیسی‌زبان شروع کار ادبی‌شان با این مجله بوده است.

شور ذهن داستان زندگی زیگموند فروید

ایروینگ استون ترجمه اکبر تبریزی، فرخ تمیمی

نویسنده، قدرت‌مندترین و شیرین‌ترین درام زندگی زیگموند فروید، دانشمندی که سالها است با نظریه خود جهان روانکاوی را منقلب ساخته است، به تحریر می‌کشد. این کتاب که قریب به یکسال از پرفروش‌ترین کتابها در امریکا بوده است، اکنون با ترجمه‌ای دلپذیر عرضه می‌گردد.

خاطرات پس از مرگ

ماشادو دآسیس / ترجمه عبدالله کوثری

«من نویسنده‌ای فقید هستم، اما نه به معنای آدمی که چیزی نوشته و حالا مرده، بلکه به معنای آدمی که مرده و حالا دارد می‌نویسد.»

ماشادو دآسیس با این تمهید هشیارانه و بی‌مانند، راوی این زندگی‌نامه را آزاد می‌گذارد تا فارغ از همه دغدغه‌های آدمی زنده، زندگی خود را روایت کند و روایت این زندگی فرصتی می‌شود تا نویسنده تیزبین و متفکر با زبانی آمیخته به طنزی شکاکانه زیر و بم وجود آدمی، عواطف و هیجانات، بلندپروازیه‌ها و شکست‌ها و پیروزیهای او را از کودکی تا دم مرگ پیش روی ما بگذارد و پرسش‌هایی ناگزیر را در ذهن مان بیدار کند.

خاطرات پس از مرگ، بعد از انتشار به زبان انگلیسی در شمار صد رمان بزرگ جهان جای گرفت و نویسنده آن امروز بزرگترین نویسنده آمریکای لاتین در قرن نوزدهم و به عقیده برخی منتقدان، مثل سوزان سونتگ، بزرگترین نویسنده این قاره در دو قرن اخیر به شمار می‌رود.

تخم‌مرغ‌های شوم

میخائیل بولگاکف / پونه معتمد

میخائیل بولگاکف ۱۸۹۱-۱۹۴۲ نویسنده برجسته روس با کتاب مرشد و مارگاریتا در نزد جامعه کتابخوان ایرانی به شهرت رسید.

داستان تخم‌مرغ‌های شوم هم‌زمان با کتاب دل سگ در سال ۱۹۲۴ در مطبوعات روسیه به چاپ رسید و با استقبال فراوان منتقدان ادبی و جماعت کتابخوان مواجه شد. قهرمان این داستان پرفسور پرسیکف که یکی از امیدهای دانش روسیه است قربانی مقاصد شوم و فرصت‌طلبانه حکومت شده و از کشفیاتش سوء استفاده می‌گردد. بولگاکف با پناه بردن به ژانر ادبیات علمی-تخیلی (Science-Fiction) و با زبان کنایه و استعاره که لازمه بیان عقاید در یک فضای مخفق است تصویری هولناک از وضعیت پیشرفت علم و دانش در سایه حکومت‌های توتالیتار با طنزی تلخ و گزنده در پیش چشم خوانندگان کتاب به تصویر می‌کشد. برای اولین بار کتابی از بولگاکف از زبان اصلی (روسی) به فارسی برگردانده شده است.

فرهنگ اصطلاحات ادبی ویرایش جدید / سیما داد

این فرهنگ دائرةالمعارف کوچکی است از واژگان ادبی معاصر شامل مفاهیم نقد ادبی، مکاتب و جریانهای عمده در ادبیات جهانی و ...

از ویژگی‌های دیگر کتاب آن که، هر واژگان طی مقاله‌ای به تفصیل و تفکیک در زبانهای فارسی و انگلیسی تشریح و تبیین شده است. و با بهره‌گیری از نمونه‌های لازم نیاز مراجعه‌کننده را به تعریف یا توضیح جامع‌تری برآورده می‌کند.

یادداشت‌هایی برای دورا

حمید صدر، ترجمه پریسا رضایی

کافکا را همواره از چشم‌اندازی تیره و تلخ نگریسته‌ایم، گویی او تنها و تنها می‌تواند در نقش پیامبر رنج و ناامیدی ظاهر شود.

اکنون حمید صدر در این کتاب وجهی دیگر از سیمای کافکا را پیش رویمان قرار می‌دهد: کافکایی که در فرجامین روزهای زندگی‌اش، چشم‌براه بهار و سلامتی است، کافکایی که با وجود همه بیماری و رنج‌هایش عشق می‌ورزد، زیبایی‌ها را دوست می‌دارد و میل به زندگی دارد. این کتاب که براساس واپسین یادداشت‌های کافکا سامان یافته است، کافکای واقعی را نشانمان می‌دهد، کافکایی از گوشت و پوست و استخوان با همه بیم‌ها و امیدهایش، با همه دل‌باختگی‌ها و ناکامی‌هایش، بدان‌گونه که دوستان‌اران کافکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آنانی را که او و آثارش را نمی‌شناسند، علاقه‌مند می‌سازد.

شما در این اثر با تلفیقی از واقعیت و ادبیات روبرو هستید و حسی همچون نسیمی سبک و گذرا بر جهان کافکایی رمان حاکم است.

خنده در تاریکی

ولادیمیر ناباکوف / ترجمه امید نیک‌فرجام

ولادیمیر ناباکوف در گفتگویی با مجله پاریس ریویو و در پاسخ به سئوالی درباره این ادعای بعضی نویسنده‌ها که می‌گویند شخصیت‌های رمان‌هاشان گاه سرنوشت خود را به دست می‌گیرند و وقایع رمان را به اختیار خود رقم می‌زنند، می‌گوید: «شخصیت‌های داستان‌های من، برده زرخردم هستند».

آلبینوس، شخصیت اصلی رمان خنده در تاریکی، هم یکی از همین برده‌های زرخرد ناباکوف است، یکی از همان شخصیت‌های فرهیخته و آداب‌دان رمان‌های ناباکوف که دچار وسوسه کوچکی می‌شود و وقتی در موقعیتی قرار می‌گیرد که «هر مرد طبیعی و معمولی» می‌داند باید در برابرش چه کند، تا آن‌جا پیش می‌رود که همه چیزش را از دست می‌دهد: خانواده‌اش، ثروتش، و در نهایت جان‌ش.

شورِ هستی، داستان زندگی چارلز داروین

ایروینگ استون، ترجمه دکتر محمود بهزاد

کتاب شورِ هستی با پرداختن به مهم‌ترین رویدادهای زندگی چارلز داروین، خلأیی را که در آثار مکتوب او وجود دارد پُر می‌کند، این کتاب دست‌آورد خارق‌العاده ایروینگ استون است.

در شورِ هستی، استون شما را با عشق، زندگی و ماجراهای دل‌پذیر این محقق بزرگ قرن آشنا می‌کند. رمانی بس جذاب و دل‌انگیز که به قلم مترجمی اندیشمند و باذوق به فارسی برگردانده شده است.

فریدریش نیچه و گزین گویه هایش

ترجمه و تدوین پریسا رضایی، رضا نجفی

این کتاب گزینشی از جملات قصار و نغز یا به اصطلاح گزین گویه های نیچه از سراسر کتاب های اوست. بی تردید می توان گفت که شیواترین و خواندنی ترین بخش از نوشته های نیچه، گزین گویه های اوست. او در این شیوه از سخن گفتن توانست به آنچه مشتاقش بود دست یابد، «در چند جمله گفتن آنچه دیگران در یک کتاب می گویند و حتی آنچه که در کتابی نیز گفتن نمی توانند». گزین گویه های نیچه کوتاه ترین راه و همزمان دل انگیزترین مسیر برای شناخت اندیشه های این فیلسوف شمرده می شود. در این اثر، افزون بر گزین گویه هایی از هر کتاب نیچه، معرفی های کوتاهی درباره هر اثر، مقالات و گفتارهایی از نیچه شناسان برجسته جهان و نیز کتاب شناسی فارسی این فیلسوف ارائه شده است تا خواننده غیر متخصص را نیز با نیچه و آثارش آشنا سازد.

شعر و شناخت

دکتر ضیاء موحد

دقتی است در فلسفه ادبیات، نقد ادبی و معرفی شاعران... در بخش فلسفی از مسأله صدق در شعر و تحول نوع و فرد در تاریخ ادبیات و فلسفه بحث می شود. در نقد ادبی از شعر بی تصویر و سرگذشت شعر سیاسی در غرب و در ایران سخن می رود، و نیز شامل تأملاتی است در شعر شاعران ایران.

بخش شناخت اختصاص به معرفی امیلی دیکنسون و سیلویا پلات دارد. در این بخش گذشته از بررسی شعر و شاعری این دو، نمونه های گوناگونی نیز از شعر آنان ترجمه شده است. در معرفی سیلویا پلات موضوع بحث اهمیت اسطوره و نیز شگردهای است که سیلویا پلات در گره زدن اسطوره با زندگی و زیستن با اسطوره بکار برده است.

گزینۀ شعر جهان

عاشقانه های شعر آلمان (دوزبانه) / علی عبداللهی	والت ویتمن (دوزبانه) / ترجمه دکتر سیروس پرهام
گزینۀ اشعار گابریل میسترال / فراد نظیری	هنری لانگ فلو (دوزبانه) / ترجمه دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن
گزینۀ ترانه های پاپ عاشقانه (دوزبانه) / همیشه سبز / ضیاء قاسمی	امیلی دیکنسون (دوزبانه) / ترجمه سعید سعیدپور
گزینۀ اشعار پیشگامان شعر معاصر ترک / جلال خسروشاهی با همکاری رضاسید حسینی و عمران صلاح	رابرت فراست (دوزبانه) / ترجمه دکتر فتح الله مجتبائی
گزینۀ اشعار اوکتاویو پوپاز / به من گوش سهار چنان که به باران / سعید سعیدپور	رؤیا و کابوس / شعر معاصر عرب / دکتر عبدالحسین فرزاد
عاشقانه های مصر باستان / ازرا پاوند / عباس صفاری	آفتاب نیمه شب (دوزبانه) / اشعار ژاک پرور / ترجمه محمدرضا پارسایار
دلواپس شانمانی تو هشتم / نامه های ماری هاسکل به خلیل جبران / مجید روشنگر	در کسوت ماه (دوزبانه) / سیلویا پلات / سعید سعیدپور
	گزینۀ اشعار لومنتلف (دوزبانه) / ازهرامحمدی

دلواپس شادمانی تو هستم

گزینه نامه‌های عاشقانه خلیل جبران و ماری هاسکل / ترجمه مجید روشنگر

این کتاب گزینه‌ای از نامه‌های عاشقانه‌ای است که مابین جبران خلیل جبران (نویسنده و شاعر بلندآوازه لبنانی) و ماری هاسکل (که کاشف استعدادهای خلیل جبران لقب گرفته است) رد و بدل می‌شود. با مطالعه این نامه‌ها می‌توان به مؤلفه‌های اصلی ذهن و جهان‌بینی نویسنده پی برد. جبران خلیل در خلال این نامه‌های جذاب و عاشقانه عقاید خود را پیرامون مسائل مهمی چون شعر و ادبیات، هنر، مفهوم زندگی و مرگ و از همه مهم‌تر «عشق» بیان کرده است.

این کتاب به شکل و صورتی نفیس و شکیل به چاپ رسیده است، از این رو می‌تواند پیشنهاد مناسبی برای هدیه به دوستان و آشنایان نیز باشد.

یک لب و هزار خنده

عمران صلاحی

«یک لب و هزار خنده»، در واقع ادامه «طنزآوران امروز ایران» است و به همان شیوه تنظیم شده، اما برای خود، کتاب مستقلی است. یعنی در حالی که مربوط به «طنزآوران...» می‌شود، هیچ ربطی به آن ندارد! زیرا افرادی که در این کتاب آمده‌اند، هیچ یک در چاپهای مختلف «طنزآوران...» نیامده‌اند، غیر از یک نفر از طریق پارتی‌بازی! در این کتاب هم آثاری از چهل طنزنویس معاصر آمده است و این آثار در قالبهای گوناگون ارائه شده، مانند داستان، نمایشنامه، مقاله، لطیفه، خاطره، نامه، روایت، سفرنامه و غیره. البته «و غیره» هم خودش یکی از قالبهای طنز است!

فساد در کازابلانکا «تباهی»

طاهر بن جلون / ترجمه محمدرضا قلیچ‌خانی

طاهر بن جلون نویسنده مراکشی و برنده جایزه گنگور شناخت حیرت‌انگیزی از فرهنگ و روحیات جامعه خود دارد. او در کتاب فساد در کازابلانکا می‌کوشد تا با اتکاء به تحلیل‌های روانکاوانه و همچنین با کاربرد نثری زیبا و شاعرانه مفاهیم مهمی چون قداست و پاکی و خصوصاً «عشق» را مورد بررسی و واکاوی قرار دهد. مهندس مراد (قهرمان داستان) در این میان درگیر جدالی بی‌امان است میان پاکی و سلامت نفس خود از یکسو و وسوسه‌های هوش‌رُبای عشق از سوی دیگر تا اینکه سرانجام...